# نگاهی به وقایع تاریخی امر در استان همدان

تهیه کننده      عبدالله ابی زاده

Part II  Malayir Nahavand Tuyskaran
p. 555 —

©Afnan Library Trust, 2026

# فهرست مندرجات کتاب


| ردیف | شرح | شماره صفحات |
| --- | --- | --- |
| ۱ | مناجات باقتخار احبای همدان | ۱ — |
| ۲ | دیباچه و علت نگارش کتاب | ۲ - ۷ |
| ۳ | سواد دستور بیت العدل اعظم الهی شیدالله بنیانه برای تدوین کتاب | ۸ — |
| ۴ | جغرافیا و تاریخ استان همدان و نقشه آن | ۹ - ۲۳ |
| ۵ | عبور و توقف چندتن از علمای دوره اولیه امر در همدان | ۲۴ - ۲۷ |
| ۶ | ورود و اقامت حضرت طاهره در همدان | ۲۸ - ۳۲ |
| ۷ | نزول اجلال جمال اقدس ابهی باتفاق عائله جلیله بهمدان و ایام توقف | ۳۳ - ۳۴ |
| ۸ | جناب اسم الله الاصدق ملا صادق خراسانی در همدان | ۳۵ - ۳۶ |
| ۹ | شرح حال سرکار سلطان خانم اهل همدان همسر جناب حجت زنجانی | ۳۷ — |
| ۱۰ | اقامت جناب ابوالفضائل گلپایگانی و دوران مأموریت ایشان در همدان | ۳۸ - ۴۵ |
| ۱۱ | شرح حال و ایمان جناب حکیم آقاجان اولین بهائی از ابناء خلیل در همدان | ۴۶ - ۵۰ |
| ۱۲ | شهدای دوره اولیه امر در همدان | ۵۱ - ۷۲ |
| ۱۳ | شرح حال جناب حاج مهدی ارجمند همدانی مؤلف کتاب گلشن حقایق | ۷۳ - ۷۸ |
| ۱۴ | شرح حال حضرت صدرالصدور همدانی | ۷۹ - ۸۶ |
| ۱۵ | تشکیل محفل مقدس روحانی همدان و اسامی محافل روحانی و نقاط منضم بحوزه امری همدان | ۸۷ - ۹۵ |
| ۱۶ | صورت املاک و اموال جامعه بهائی همدان که بوسیله حکومت اسلامی مصادره شده | ۹۶ — |
| ۱۷ | عکس دسته جمعی تعدادی از احبای همدان در سال ۱۹۲۶ میلادی | ۹۷ — |
| ۱۸ | الواح نازله از طرف مرکز میثاق در مورد مدارس تائید و موهبت بنات همدان | ۹۸ - ۱۰۰ |
| ۱۹ | تأسیس مدارس تائید و موهبت بنات و اسامی مدیران ناظمین و معلمین | ۱۰۱ - ۱۱۴ |
| ۲۰ | بنای ساختمان حظیرة القدس در همدان | ۱۱۵ - ۱۱۸ |
| ۲۱ | الواح مبارکه مرکز میثاق باقتخار احبای همدان | ۱۱۹ - ۱۲۵ |
| ۲۲ | اسامی ناشرین نفحات الله که در همدان مقیم بوده‌اند و بجهت تبلیغ همدان | ۱۲۶ - ۱۳۵ |
| ۲۳ | خاطراتی از مساعی عالیه ناشر نفحات الله جناب میرزا مهدی اخوان الصفا در همدان | ۱۳۶ - ۱۳۷ |
| ۲۴ | خاطراتی از مساعی عالیه ناشر نفحات الله جناب آقا سید حسن هاشمی زاده متوجه | ۱۳۸ - ۱۴۰ |
| ۲۵ | تأسیس کتابخانه تائید و کتابخانه امری بنام حضرت صدرالصدور در همدان | ۱۴۱ - ۱۴۲ |
| ۲۶ | لجنه تربیت امری و اسامی معلمین کلاسهای درس اخلاق در سالیان گذشته همدان | ۱۴۳ - ۱۴۷ |
| ۲۷ | لجنات صندوق خیریه و اماءالرحمن همدان | ۱۴۸ - ۱۴۹ |
| ۲۸ | یادی از خادمین حظیرة القدس همدان | ۱۵۰ — |
| ۲۹ | مؤسسات عام المنفعه متعلق به احبای همدان در سالهای گذشته | ۱۵۱ — |
| ۳۰ | اسامی اطباء و حکیم‌ها و قابله‌های بهائی در همدان در ایام گذشته و سالهای اخیر | ۱۵۲ — |


©Afnan Library Trust, 2026

بقیه فهرست مندرجات کتاب


| ردیف | شرح | شماره صفحات | |
|---|---|---|---|
| ۳۱ | شعرای بهائی در همدان | ۱۵۳ — | |
| ۳۲ | مراسم برگزاری ایام رضوان در همدان | ۱۵۴ — | |
| ۳۳ | خاطراتی از زیارت ارض مقصود نوشته جناب ... | ۱۵۵ - ۱۵۶ | |
| ۳۴ | تشکیل اولین لجنه جوانان بهائی در همدان و یک عکس از دوره جشن جوانان | ۱۵۷ - ۱۵۸ | |
| ۳۵ | اسامی مهاجرین داخل و خارج کشور از استان همدان | ۱۵۹ - ۱۶۰ | |
| ۳۶ | هوشیاری محفل مقدس روحانی همدان در ایام نقض عهد آواره | ۱۶۱ - ۱۶۹ | |
| ۳۷ | خاطراتی از ایذاء و اذیت وارده نسبت به مذاهب اقلیت در همدان | ۱۷۰ - ۱۷۲ | |
| ۳۸ | خاطراتی از وقایع دعوای شیخی و مسلمین در همدان | ۱۷۳ - ۱۷۴ | |
| ۳۹ | خاطراتی از انواع اذیت و آزار وارده به احبای همدان در دوران اولیه انتشار امرالله | ۱۷۵ - ۲۰۱ | والواح مربوطه |
| ۴۰ | خاطرات مسافرت میس مارثاروت به همدان و عکس اعضا محفل مقدس روحانی | ۲۰۲ - ۲۰۳ | |
| ۴۱ | مسافرت میس رنسم کهلر به همدان | ۲۰۴ — | |
| ۴۲ | خاطراتی از شهرت و استقامت جناب عبدالعلی میرزا موزون | ۲۰۵ - ۲۱۰ | |
| ۴۳ | خاطراتی از فاضل جلیل جناب اشراق خاوری در ایام اقامت همدان | ۲۱۱ - ۲۱۶ | |
| ۴۴ | خاطره دیگری از استقامت احبای همدان در مورد ازدواج بهائی | ۲۱۷ — | |
| ۴۵ | اسامی حضرات ایادی امرالله که همدان از قدومشان مزین گردیده | ۲۱۸ — | |
| ۴۶ | خاطره‌های جالبی از ایام توقف ایادی امرالله جناب ابوالقاسم فیضی در همدان | ۲۱۹ - ۲۲۲ | |
| ۴۷ | خاطراتی از جناب عبدالکریم نجف آبادی در همدان | ۲۲۳ - ۲۲۵ | |
| ۴۸ | شرح حال جناب عباس بیک ایراجوری | ۲۲۶ - ۲۲۸ | |
| ۴۹ | شرح حال و ایمان جناب داود علی بیک ایراجوری | ۲۲۹ - ۲۳۰ | |
| ۵۰ | شرح حال سرکار بتول خانم خزین (رآفتی) عضو محفل مقدس روحانی همدان | ۲۳۱ - ۲۳۲ | |
| ۵۱ | خاطراتی از قدمای امر و خدمات آنان در همدان و اتفاقات ... | ۲۳۳ - ۲۴۵ | |
| ۵۲ | خاطره در مورد یکی از علمای متعصب همدانی | ۲۴۶ - ۲۴۷ | |
| ۵۳ | خاطراتی از دوران ملوای فلسفی واعظ در همدان | ۲۴۸ — | |
| ۵۴ | خاطراتی از موارد ایذاء و اذیت نسبت به احباء در ایام قبل از بروز انقلاب و بعد از آن | ۲۴۹ - ۲۶۵ | |
| ۵۵ | متن کیفرخواست صادره از دادسرای انقلاب اسلامی همدان علیه شهدای سبعه همدان | ۲۶۶ - ۲۷۲ | |
| ۵۶ | جوابیه شهدای سبعه همدان نسبت به کیفرخواست دادسرای دادگاه انقلاب همدان | ۲۷۳ - ۲۹۳ | |
| ۵۷ | شرح حال و جریان شهادت جناب طرازالله خزین از شهدای سبعه همدان | ۲۹۴ - ۳۰۰ | |
| ۵۸ | شرح حال و جریان شهادت جناب دکتر ناصر وفائی و خاطرات همسر ایشان | ۳۰۱ - ۳۷۱ | اضافی |
| ۵۹ | شرح حال و جریان واقعه شهادت جناب دکتر فیروز نعیمی یزدی از شهدای سبعه همدان | ۳۷۲ - ۳۸۸ | [illegible] |
| | | — — | |
| ۶۰ | خاطراتی از مدت سی روز بازداشت موقت شهید مجید جناب حسین مطلق اردکانی بقلم همسرشان بانو ... خانم مطلق | ۳۸۹ - ۴۰۰ | |


©Afnan Library Trust, 2026

# بقیه فهرست مندرجات کتاب


| | شرح | شماره صفحات |
|---|---|---|
| ۶۱ | خاطراتی از ایام کودکی شهدای سبعه همدان بقلم باهره خانم مطلق | ۴۰۱ — ۴۳۳ |
| ۶۲ | شرح حال و واقعه شهادت جناب حسین مطلق ارانی از شهدای سبعه همدان | ۴۳۴ — ۴۴۸ |
| ۶۳ | نامه های شهید مجید جناب حسین مطلق ارانی از کودکی به خانواده خود | ۴۴۹ — ۴۵۹ |
| ۶۴ | بیان احساسات شورانگیز پیام مطلق در شهادت پدر | ۴۶۰ — ۴۷۰ |
| ۶۵ | صورت چند فقره اشعاری که جناب حسین مطلق در ایام کودکی سروده اند | ۴۷۱ — ۴۷۹ |
| ۶۶ | شرح شهادت جناب سهراب حبیبی (احمد) از شهدای سبعه همدان | ۴۸۰ — ۴۹۱ |
| ۶۷ | شرح شهادت جناب سهیل حبیبی (فرید باقر) از شهدای سبعه همدان | ۴۹۲ — ۵۰۷ |
| ۶۸ | شرح شهادت جناب حسین خاندل از شهدای سبعه همدان و خاطراتی از دوران اسارت | ۵۰۸ — ۵۱۹ |
| ۶۹ | شرح روز تدفین شهدای سبعه همدان بقلم شهیده مجیده ترشیزی خانم محمودی علیها رضوان الله | ۵۲۰ — ۵۳۷ |
| ۷۰ | عکس دسته جمعی شهدای سبعه همدان در حین دفن و لحظه حمل تدفین شهدا در گلستان جاوید | ۵۳۸ — ۵۳۹ |
| ۷۱ | شرح واقعه روز شهادت شهدای سبعه همدان بقلم باهره خانم مطلق | ۵۴۰ — ۵۴۸ |
| ۷۲ | قصیده ای از یکی از یاران الهی در شیراز راجع به شهدای سبعه همدان | ۵۴۹ — |
| ۷۳ | متن مصاحبه حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی همدان پس از شهادت شهدای سبعه همدان | ۵۵۰ — ۵۵۵ |
| | قسمت دوم ملایر نهاوند تویسرکان | |
| ۷۴ | شرح حال جناب حسینقلی سوزدان و صدمات وارده بر ایشان در ملایر | ۵۵۶ — ۵۶۹ |
| ۷۵ | شرح شهادت پدر و جد جناب میرزا اسمعیل سراج الشهداء در ملایر | ۵۷۰ — ۵۷۴ |
| ۷۶ | شرح شهادت شاهزاده جلیل آقا میرزا در ملایر | ۵۷۵ — |
| ۷۷ | شرح شهادت جناب میرزا جواد در ملایر | ۵۷۶ — ۵۷۷ |
| ۷۸ | شرح حال و شهادت جناب حکیم موسی در ... در ملایر | ۵۷۸ — |
| ۷۹ | شرح حال و شهادت جناب دکتر محمود مجذوب ملایری در طهران | ۵۷۹ — ۵۹۰ |
| ۸۰ | ایجاد زحمت برای احبای ملایر | |
| ۸۱ | اسامی اعضاء محفل مقدس روحانی ملایر بعد از تشکیل تا روز انقلاب ایران | ۵۹۱ — |
| ۸۲ | شرح ایجاد دکان نانوائی توسط احبا و ایجاد زحمت از طرف اسلام ملایر | ۵۹۲ — ۵۹۳ |
| ۸۳ | خاطراتی از ایجاد زحمت برای ناصر جلیل جناب اشراق خاوری در ملایر | ۵۹۴ — ۵۹۸ |
| ۸۴ | خاطراتی از دعا جهت ... نوشته آقای هوشنگ نیک نژاد | ۵۹۹ — ۶۰۴ |
| ۸۵ | خاطراتی از جناب هوشنگ نیک نژاد در مورد ملایر | ۶۰۵ — ۶۰۶ |
| ۸۶ | خاطراتی از جناب منیف آموزدان در مورد همدان و ملایر | ۶۰۷ — ۶۱۳ |
| ۸۷ | شرح حال جناب دکتر سلمان نیک نژاد در ملایر | ۶۱۴ — ۶۲۰ |
| ۸۸ | حوادث برپا شدن ... فلسفی ... در ملایر | ۶۲۱ — ۶۲۳ |


©Afnan Library Trust, 2026

بقیه فهرست مندرجات کتاب


| | شرح | | شماره صفحات |
|---|---|---|---|
| ۸۹ | شرح حال دو مهاجر یزدی از بلایای سقاط لازم المهاجره | ✓ | ۶۲۴ – ۶۲۹ |
| ۹۰ | شرح حال جناب محمدعلی تویسرکانی | ✓ | ۶۳۰ — |
| ۹۱ | شرح حال جنابان وبانیکر موثق و عبدالله یزدیان دو مهاجر به تویسرکان | ✓ | ۶۳۱ – ۶۳۲ |
| ۹۲ | خاطراتی در مورد نقاط اطراف ملایر و نقشه ملایر - نهاوند - تویسرکان | ✓ | ۶۳۳ – ۶۴۲ |
| ۹۳ | شرح حال تهیه کننده کتاب عبدالله الهی زاده | | ۶۴۳ – ۶۵۷ |
| | نقشه راهنمای شهر همدان | | |


©Afnan Library Trust, 2026

هوالله

ای خداوند مهربان دوستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه تو
ثابت بر پیمانند و نابت در این گلستان مشتعلند و منجذب
متضرعند و مبتهل مستقیمند و مستدیم بر عبودیت تو ای رب کریم
خدایا این جمع مبارک را تاج عزت ابدیه بر سر نه و این انجمن
انسانی را آیات رحمانی فرما و این نفوس نفیسه را انیس
موهبت کبری کن و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرما توئی
بخشنده و دهنده و مهربان عبدالبهاء عباس

مناجات فوق که بافتخار عموم احبای همدان از طرف حضرت مولی الوری
ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء عز نزول یافته از کتاب مجموعه مناجاتهای مبارکه
جلد دوم استنساخ گردیده است.

©Afnan Library Trust, 2026

## دیباچه و علت نگارش نگاهی به تاریخ امر در همدان و نقاط منضمه

علت نگارش خاطرات [illegible]

در مرداد ماه یکهزار و سیصد و پنجاه و هشت شمسی شهیده مجیده طاهره زمان شیرین نوین خانم محمودی را زیارت کردم هنوز چند روزی از محاکمه و بازپرسی ما (اعضاء محفل مقدس روحانی همدان) نگذشته بود که بعضی از اعضاء را یا با اخذ وثیقه نقدی و یا تعهد کتبی آزاد کرده بودند (فقط شهدای عزیز جناب طرازالله خزین و جناب سهیل حبیبی (دکتر باقر) مدت ۴۰ روز زندانی بودند تا وثیقه ملکی سپرده و آزاد شوند) خانم محمودی در دیدار گفتند هرچه میدانی هرچه شنیده‌ای خاطرات تاریخ همدان را بنویس. بار دیگر گفتم خاطره‌ها و گفته ها و تاریخ را خوب میدانم ولی تاریخ نویس نیستم چهره گشاده‌اش باز تر شد گفت هرچه میدانید بنویسید برای آیندگان با ارزش خواهد بود هنوز کلام دلنشین آن عزیز در گوشم طنین انداز است در آن روز هیچ تصور نمیکردم که چنین عزیزی با هفت تن همکاران دیگرم در محفل مقدس روحانی همدان و در زمانیکه میخواهم دیباچه این کتاب را بنگارم روح پاک و مقدسشان در ملاء اعلی باشد هیچ نمیدانستم و شاید هم هنوز باورم نیست که آن پاکان بدن از عالم مادی رخت بربسته‌اند امروز و هر روز در این اندیشه‌ام که باز باید به محفل بروم و در آن ساعت جلیل با آن آیات روح و خطابه رقیق و شوق آمیز بپردازیم. هنوز قیافه همیشه خندان جناب خزین لبخند جناب دکتر نعیمی کلمات محکم جناب دکتر وفائی شجاعت برادران حبیبی و خدمتگذاری بیدریغ جناب خاندل و سلوک پرارزش جناب مطلق در نظرم است ا... به همگی نیز ایشان

© Afnan Library Trust, 2020

هیئت که انشاءالله شهادت اکثریت یاران شانزده ساله اش را از خاطر ببرد
و بدین سان بعد از مهاجرت به کانادا که با چاپ آن انجام گرفت تصمیم با چاپ دستور
آن شهیده مجیده گرفتم و از ساحت مقدس بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه
بوسیله سرکار ثریا خانم فیضی علیها بهاءالله ضمن شرح ما وقع جهت تایید سئوال کردم
در سال ۱۳۹ بدیع مطابق سال ۱۹۸۲ میلادی جوابی عنایتشان صادر که عکس دستور در قسمت
اول ضمیمه گردید و بعد روح شادی در جانم دمیده شد آمد نفائس روح القدس
و نشستم و نوشتم با پیشنهاد شهیده مجیده ژینوس خانم محمودی با تایید بیت العدل
اعظم الهی و بیاد عزیزترین عزیزانم شهدای سبعه همدان که در زیر پنجه های دژخیم
ندای یا بهاء الابهی بلند کردند نوشتم و خواهم نوشت میدانم که تایید جمال مبارک شامل
حال خواهد شد گرچه تاریخ نویس نیستم گرچه هیچ هم نیستم ولی اکنون
استواره ام و خواهم نوشت با یاد عزیزترین عزیزانم شهدای سبعه همدان.
در مورد فداکاری و از خودگذشتگی احبای همدان در نفحات الله تبلیغ امرالله تا اینجا آنچه
در دوره اولیه امر در زمان ولایت مرکز میثاق و دوره ولایت حضرت ولی عزیز امرالله
در این تاریخ مختصر مرقوم شده است امیدوارم تاریخ نویسان محترم اگر قصوری در نگارش یا اشتباهی ملاحظه نمایند
با آن صفای باطن عفو فرمایند قلم بدست گرفتن و تاریخ نوشتن با عدم دسترسی
بمنابع موثقه از کتب تاریخی فارسی و اسناد لازمه در این دوری از همدان کار آسانی نیست
ولی اطمینان دارم روح پرفتوح شهدای راه حق در ملاء اعلی مرا مدد خواهند فرمود البته
و آنچه بخاطرم هست با نقل از قسمتهای از [illegible] امر از خاطرات [illegible]

© Afnan Library Trust, 2026

در طبق اخلاص گذارده تقدیم نمایم     یادی از الواح صادره از قلم معجز شیم حضرت ولی امرالله
یادی از دهه‌های دوره اولیه امر که همدان تبدیل نشان شیرین گشته     یادی از ایام اقامت در
عبور منجی عالم بشریت حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی باتفاق عائله جلیله در همدان در هنگام
تبعید به عراق     یادی از ورود اقامت حضرت طاهره     یادی از مسافرتهای حضرات
ایادی امرالله و مبلغین و مبلغات     یادی از تأسیس مدارس بهائی و ذکر ایام مدیران
و معلمین و معلمات بهائی در همدان     یادی از اسامی خادمین با وفای جمال اقدس ابهی
اعضاء محفل مقدس روحانی درخشیدن دوره     یادی از خادمین [illegible]
اخلاقیه     یادی از خاطرات تضییقات وارده و آزار وارده به احبای الهی
همدان و نقاط منضمه آن     از دوران انتشار امرالله تا کنون     یادی از شهدای دوره اولیه
همدان و ملایر و سایر نقاط     یادی از شهدای عزیز سبعه همدان     یادی از خاطرات
شکنجه‌ها اعضاء محفل مقدس روحانی همدان در هنگام بروز انقلاب در ایران     نظری به
کیفرخواست دادسرای انقلاب اسلامی علیه شهدای سبعه همدان و جوابیه تسلیمی آن
عزیزان به دادگاه انقلاب همدان - یادی از اسامی ناشرین نفحات الله -
یادی از تأسیس حظیرة القدس و گلستانهای جاوید همدان - یادی از زندانی شدن
حضرت ابوالفضائل در همدان - یادی از اسامی مهاجرین داخل و خارج ایران از همدان
یادی از دوران خوضهای فلسفی دائماً - و درخشیدن فصل دیگر     و با یادی از سروران و دوستان
حضرت رحمن که مرا در جمع آوری اسناد یاری و یاوری فرمودند     مخصوص سرکار با [illegible]
[illegible] همسر شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی .

©Afnan Library Trust, 2026

منظور از تجمع آوری و تهیه این خاطرات تقدیم ای به تاریخ گذشته امر و نوشتن شرح حالات
احبای شهدا است که آیندگان آگاه شوند که نوشتن دوره ادامه در این ایام پرآلام
با چه ثبات و استقامتی دائم بخدمت بودند و بعضی از آنان مانند شهدای دوره
اولیه و شهدای سبعه شهدا که یک سال خود را جانانه در راه اعتلای امر الهی و اعلان امر
حضرت یزدان در ایران عزیز و سراسر جهان فدا نمودند که سرمشقی برای سایر بندگان
حضرت رحمن باشند. شهر شهدا مورد توجه خاص مولای بزرگوار حضرت عبدالبهاء
روحی لاحبائه الفداء در آن تا آنجائی که در الواح صادره از قلم مطهرشان بنام شهدا و احبای آن
سامان شده خود نمونه بارزی بر این تعلق است. و امیدوارست بازماندگان نفوس
و فنی شهدای سبعه شهدا در میدان خدمت و فداکاری گوی سبقت را ربوده و
آثار جاویدان گردند. ارواح مقدسه شهدای عزیز منتظر بروز وقایع عظیمه
در شهر شهدا و رفع حصر از اهل است در سایر اقالیم الهی است که فرزندان شهدا و احبای شاستان
همچنان قیام بخدمت نمایند و موفقیتی نصیب آنان گردد که نویسندگان تاریخ امر در
آینده بتفصیل جلیل از آن یاد نمایند. خوب بخاطر دارم در آخرین جلسه ای که با حضور
اعضاء محفل مقدس روحانی شهدا تشکیل و برای قدردانی از این بنده فانی در بنده منزل
سرافرازم فرموده بودند. پس از ابراز محبت مخصوص از طرف هفت تن شهید عزیز
که اگر ... آن وجود مقدس را فراموش نمایم. در جواب اظهار
بنده و احبا آنان خبر ... معروض و عرض کردم ... نعیم ... با نگردیم خدمتی بسزا
... در افتخار ... نعمه ... خود را ... چرا ...

تاریخی   این حقیر در محضر آن عزیزان چنین بیانی معروض داشت   و با خود میگویم آن عاشقان(ی)

خدمت برای خود را انجام دادند   و تو شوند اندر غم یک کوچه ای   بازی تاریخ مجرم

و غریب در تمام مدت ۱۵ سال عضویت با افتخار در آن محفل جلیل   تمام جلسات با روح وداد های

خاص تشکیل و آراء صادره در نهایت اخلاص و خضوع بود   و بهترین زمانی میشد که در اتخاذ

تصمیمی آراء کمتر از ۸ یا ۹ باشد   اکثریت در خدمت دوره‌های بعد پیشقدم میشدند

و وظائف تقسیم میشد   در هر عضوی نظر خود موقعیت خدمتی بو محدوده کلی نیست   چه بسا

و چه بسا روزها که محفل تشکیل بود در صدد انجام خدمتی در پیشرفت امور روحانی جامعه و امور مهاجرت

و تبلیغ بود   با عنایت خاص بیت العدل اعظم الهی شیدالله ارکانه   چندین مرتبه محفل

مقدس روحانی طهران مورد تشویق قرار گرفت   و محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران نیز

نسبت به محفل مقدس روحانی طهران که مرکز ثقل امری بود نهایت ابراز محبت مینمودند

که این نیز بر اوج خود بهترین مشوق محفل مقدس روحانی در انجام وظائف محوله بود   رابطه‌های

بسیار نیک آن وجودات مقدس و مساعدت اکثریت اعضا محفل مقدس ملی با طهران بهترین بانی

این ارتباط معنوی بود   در روزهای محاکمه اعضاء محفل ارتباط رسمی بین محفل مقدس ملی

و محفل طهران برقرار شد   که در دنباله مکالمات با حضرت شهید مجید جناب کامران صمیمی

علیه رضوان الله با یکی از وکلای بهائی طهران آمده و پس از مشورت با محفل مقدس روحانی با دادستان

انقلاب ملاقات   دو وکالت نامه برای دفاع از اعضا محفل تسلیم او نمودند و خواستند

با دادستان روبوسی نمایند ولی او مانع شده بود   وجوب نگاه داریم پس از انجام بازپرسی

اعضا محفل و آزادی موقت آنان   در اولین جلسه محفل که تشکیل شد جناب حزین شهید

با

©Afnan Library Trust, 2026

با صدای بلند ولبی خندان در آن جلسه بیان فرمودند این گونه زندان فقط لایق شیرهاست
با این جهت من زیارتنامه اهل قبور را برای خود و خانم (۱) نوشته‌ام و در جیب بغل گذاشته‌ام
که اگر کسی نبود زیارت‌نامه تلاوت نماید قبلاً آماده باشد. دیگر عزیزان اعضا نیز متفق القول
بودند. در حسب تقاضای برادرم پس از انجام مراحل بازپرسی اولیه ده میلیون تومان قرار برای
جناب فرزین صادر شده بود. همه را با لبخند همیشگی بدرود گفته و در رفتنی هم در زندان بودند تا قرار تبدیل شد
بیاد می‌آورم که شهید مجید حضرت دکتر کامبیز صادق‌زاده از طرف محفل مقدس روحانی ملی
به همراهی ایشان تکلیف فرما شدند تا در مورد مکالمات اعضای محفل و امور که انجام شده مشاوره و
راهنمائی نمایند. در حسب تقاضای برادرم خدمات و زحمات و مسافرتهای پی در پی شهیده مجیده
ژینوس خانم محمودی و سرکار روحیه خانم اعلائی که از طرف محفل مقدس ملی مأمور ارتباط و
مأمور ابلاغات و توصیه‌های آن محفل جلیل بودند ساعاتی متوالی در محفل مقدس روحانی حضور
یافته و بذل مساعی فرموده و باعث آسایش خاطری برای احبای همدان بودند. خاطرات
مسافرتهای مقدس شهید مجید حضرت دکتر یوسف عباسیان و حضرت دکتر حشمت‌الله
روحانی اعضای هیئت معاونت و مشاورات آن وجودات مقدسه در محفل همدان فراموش
نشدنی است. علیهم رضوان الله و بهائه

عبد فانی ذره بمقدار
عبدالله الهی زاده

ادمونتون آلبرتا کانادا
سال ۱۳۹ بدیع
سال ۱۹۸۲ میلادی

---

۱- سرکار بتول خانم فرزین (راضی) همسر جناب فرزین شهید عضو محفل مقدس روحانی همدان

©Afnan Library Trust, 2026

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
BAHÁ'Í WORLD CENTRE

DEPARTMENT OF THE SECRETARIAT

۱۵ شهرالکلمات ۱۳۹
۲۷ جولای ۱۹۸۲

برادر عزیز روحانی جناب عبدالله ابی‌زاده علیه بهاءالله

قسمتهائی از مکتوب آن جناب خطاب به سرکار گلوریا خانم فیضی علیها بهاءالله توسط ایشان تقدیم معهد اعلی گردید مقرر فرمودند مرقوم گردد که نیت آن جناب در تدوین کتابی در تاریخ شهدا و نیز وقایع تاریخیه و تأسیس مشروعات امریه در آن دیار بسیار مقبول و ممدوح است. مطمئن باشید که معهد اعلی در اعتاب مقدسه علیا جهت موفقیت آن یار معنوی و عائله جلیله دعا میفرمایند. با تقدیم تحیات

از طرف دارالانشاء بیت العدل اعظم

©Afnan Library Trust, 2026

## همدان کجاست

### نگاهی مجمل به جغرافیا و وضعیت کنونی آن

استان همدان با وسعتی حدود بیست هزار کیلومتر مربع حدود ۱.۲٪ مساحت کل کشور پرشیا (ایران) را تشکیل میدهد. این استان در غرب کشور واقع و از شمال به زنجان از جنوب به لرستان و از شرق به اراک و از غرب به کرمانشاه و قسمتی از کردستان محدود میگردد.

همدان از مناطق کوهستانی کشور است در بیشتر ایام سال هوا معتدل و در زمستانها نسبتاً سرد دارد و در ارتفاع ۱۹۶۰ متر از سطح دریا قرار گرفته است.

### تقسیمات جغرافیائی همدان

استان همدان دارای ۴ شهرستان - ۶ شهر - یازده بخش و ۱۴۲۰ آبادی است

۱- شهرستان همدان با شش بخش به اسامی کبودرآهنگ - بهار - رزن - اسدآباد - شراء که جمعاً دارای ۷۳۶ آبادی است.

۲ - شهرستان ملایر: با دو بخش جوسه و سامن و ۳۱۸ آبادی است

۳ - شهرستان نهاوند: با دو بخش به اسامی جوسه و خزل جمعاً شامل ۲۴۰ آبادی است

۴ - تویسرکان که مشتمل بر بخش جوسه قروه و دارای ۱۲۶ آبادی میباشد

۵ - اسامی ۶ شهر استان به ترتیب زیر است.

اسدآباد - بهار - لالجین - مریانج - سامن - سرکان

### تاریخ مختصر همدان

هرودت مورخ معروف یونانی بنای شهر همدان را به دیالس گشتین شهریار

مادنست میدهد و می نویسد پس از آنکه این پادشاه هگمتانه را جهت پایتخت
کشور خویش برگزید کاخی عجیب و مستحکم بصورت هفت قلعه که هر یک درون
دیگری قرار گرفته و مدور ساخت و به تقلید از رنگ آمیزی قصرهای بابلی کنگره های برج
از دیوارهای قصر هر یک را برنگی درآورد کاخی پس بلند مخصوص شاه و خزانه سلطنتی
در آخرین قلعه درونی برپا ساخت و ساکنین شهر خارج از حصارها مسکن داشتند
محیط آخرین دیوار قلعه تقریباً به بزرگی شهر آتن بوده این قصر دارای ۲۰۰ تا هزار اطاق
و هر اطاق را هشت درب آهنین بوده است (۷۰۱ تا ۶۵۵ ق.م) اما آنکه در کتیبه
تگلات پالسر اول شهریار آشوری که مربوط به قرن یازدهم پیش از میلاد میباشد
در مورد همدان آمده است "در این کتیبه نام همدان همدانا نوشته شده است" "شخص
مهیا نزد که قصه هرودت مبنی بر بنای شهر توسط دیوکس محقق نبود و احتمالاً "این پادشاه
با ایجاد هفت قلعه حیرت انگیز فوق بر آبادانی و توسعه آن افزوده است بهرحال از
آنچه که سایر مورخین خارجی در مورد همدان نگاشته اند میتوان پی برد که این شهر در دوره
زمامداری دیوکس بعنوان پایتخت دولت ماد اهمیت و رونق خاصی داشته است
در این زمینه پلی بیوس مورخ دیگر یونانی (۲۰۴ تا ۱۲۲ ق.م) همدان باستانی را
بدینگونه توصیف مینماید "در دامان کوه ارنتس (بزبان یونانی مقصود کوه الوند است)
شهر هگمتانه با قلعه دارک مستحکم و عجیب حیرت آوری قرار گرفته قصر شاهی درون
آخرین قلعه آن استوار گردیده در هشت زمین زیر کاخ شاهی در حدود ۱۳۰۰ متر است

©Afnan Library Trust, 2026

وضع ساختمان وآرایش های عجیب وتزئیناتی که دراین کاخ بکار رفته بنحوی است که توصیف آن
مبالغه آمیز بنظر میرسد چوبهائیکه درآن بمصرف رسیده پوشیده از زر وسیم ودرها و
ستونها ورواقها با هزاران گونه کنده کاریها ونقش ونگارها آراسته شده و
تک تیر عاری اززیور ویک دیوار بی پیرایه درآن کاخ یافت نمیشود حتی کاشیهائی
که زینت بخش ازاره ها ودیوار های درونی قصراست با پوششی از آب نقره وسیم اندود
گشته همه چوبها ازجنس سرو وکاج میباشد بهرحال پس از شکست دیوکس
بوسیله سارگن پادشاه آشور وتحقق وحدت مادها که برای اولین بار توسط
او مطرح شده بود توسط یکی دیگر از رؤسای ماد بنام فرورتیش یا فرااورتس شکل بگیرد
وهمو ناحیه وسیعی از همدان را به اشغال خود درمیآورد ودرزمامداری آخرین پادشاه ماد
موسوم به اخیتوویگو یا آستیاک بدنبال درخواست مردم اکباتان " بزبان یونانی
آنرا اکباتان مینامیدند،، ودرسال ۵۵۰ ق از میلاد وپس از سه سال جنگ سلسله
مادها بوسیله کورش هخامنشی منقرض میگردد بعضی ازمورخین اعتقاد دارند که شهر
همدان در دوره بخت النصر ویران شده است ودرزمان داریوش اول ازنوآباد
گردیده وکشف آثار متعدد ازاین دوره درهمدان علاوه برتأیید این نظریه مشخص
میسازد که همدان پایتخت تابستانی هخامنشی بوده است

در دوران قدرت نمائی اسکندر همدان بعنوان ستاد فرماندهی سلوکیان برضد پارتیها
مورد استفاده قرار میگیرد وسالیان بعد پس از آنکه اشکانیان قدرت کافی یافتند

©Afnan Library Trust, 2026

و بر تمامی ایران تسلط پیدا کردند همدان را پس از تصرف برای پایتخت تابستانی خود
انتخاب نمایند در (۲۵۰ ق.م) ولکن آثار فراوان مربوط به دوره زمامداری ساسانیان
در نقاط مختلف استان نشوید این است که در این دوره نیز همدان مورد توجه قرار داشته است
در اواخر دوره ساسانیان حمله خانمان برانداز اعراب به ایران صورت گرفت و شهر همدان
هم از این حمله مصون نماند چنانچه در تاریخ مذکور است نیز اکثر مردم در حوالی نهاوند کشته شدند
و این نقطه عطفی در سرنوشت ایرانیان بود مردم زرتشتی مذهب ایران گشت
تسلط اعراب به اسلام گرویدند .

در سال ۳۱۹ هجری و در زمان تسلط دیلمیان همدان مرکز کشمکش های فراوان
بین غزنویه و دیلمیان دگالویه قرار میگیرد تا آنکه عاقبت همدان در تقسیمات به
رکن الدوله میرسد و پس شمس الدوله از طرف سیده خاتون زمامداری همدان را
بدست میآورد و هم اوست که وزارت خود را به فیلسوف نامدار ایران ابوعلی سینا میسپارد

در حمله خانمانسوز مغول (۶۱۷ ه) همدان نیز از این آسیب بزرگ و وحشتناک بی
کنار نمانده اند و در زمان هلاکوخان بصورت ویرانه شهر فرماندهی او میشود و سالیان بعد
یکی از اعقاب ایلخانیان بنام بایدوخان مغول (۶۹۵ ه) در این شهر تاجگذاری
میکنند و تذکر اینجا این نکته است که جهت ترمیم ویرانیهای شهر کوششهائی مبذول میشود
در زمان غازان خان نیز اقداماتی در آبادانی شهر از جمله ساختن خانقاه ها انجام میگیرد
و پس از چنگیزیان در حملات ملی دیگر از خونخواران تاریخ یعنی تیمور لنگ و پس کوچک
قره قویونلوها و ویرانه های ایران توسط اشخاصی چون امیر حسن بیک و بازماندگان
چون اغورلو از تیمور زبان همدان نیز از این آشوب مصون نمی ماند تا آنکه در
دوران حکومت صفویان آنگاه حکومت شاه اسماعیل که ظاهرا به آبادی
این شهر علاقمند است در این شهر چون ایجاد کارخانه چرمسازی صورت می پذیرد

و قلمرو عاشکر نامی که در این دوران به همدان اطلاق میشود بعنوان محلی از بیگلربیگی ها و یکی از املاک معتبر شیخ علیخان رئیس الوزراء شاه سلیمان اعتباری خاص مییابد پس از انقراض صفویه در دوره هرج و مرج و در سال ۱۱۳۸ هجری شهر همدان بدنبال پایداری های بزرگ مردم اما بعلت فقدان ادوات جنگی به تصرف احمد پاشا والی بغداد در میآید و چند سال بعد توسط نادرشاه همدان به تصرف در می آید ولی مجدداً در زمان شاه طهماسب دوم ترکان عثمانی بر این شهر تسلط می یابند و بعد در سال ۱۱۴۵ بموجب پیمانی که میان ایران و عثمانی انضا میشود شهر همدان بطور قطع بایران تعلق پیدا میکند تا اینکه در زمان حکومت قاجاریان بعنوان ستاد فرماندهی محمد علی میرزای دولتشاه در جنگ با علی پاشا والی بغداد مجدداً در گیر جنگ میشود.

چون ظهور امر اعظم الهی در دوره قاجاریه صورت گرفته است و وقایع مذکور در این کتاب از آن زمان تاکنون را در بر میگیرد شرح وقایع تاریخی این سلسله و هم چنین سلسله پهلوی در ارتباط با وقایع امری همدان بتفصیل خواهد آمد.

جمعیت نژاد و پراکندگی آن

جمعیت کل جمعیت استان همدان طبق سرشماری سال ۱۳۵۵ برابر ۱۰۸۸۰۲۴ نفر است که از این تعداد ۷۶۲۸۴۸ نفر یعنی معادل ۷۰٪ آن ساکن در روستا و بقیه ۳۲۵۱۷۶ نفر در شهرهای استان ساکن میباشند.

نژاد - زبان - پراکندگی آن در سطح استان همدان اقوام مختلفی با فرهنگ گوناگون

وشنن خاص ا لالمم و بخش مشابه سکونت دارند که عبارتند از :

۱ - ترکها    درشمال و غرب استان و کفهرجی در قسمت های شمال و غرب شهرستان تهران ساکن میباشند جمعیت آنها بالغ بر ۲۹۸۷۴۲ نفر که برابر با ۵۲/۳ درصد کل جمعیت روستاهای استان میباشد بنابراین قسمت اعظم جمعیت استان را شامل میشوند ترکها جمعا در ۵۶۲ روستای استان سکونت دارند -

۲ - لرو ، لک    این اقوام در شهرستانهای "کرج" شهریار و بخش ساوجبلاغ ساکن می باشند جمعیت آنها معادل ۱۱۶۶۰۰ نفر (۲۲۰۰۰ خانوار) در ۲۵۵ آبادی یعنی ۲۰/۴ درصد کل آبادیهای استان سکونت دارند و جمعا ۱۵/۳ درصد جمعیت روستائی استان را شامل میشوند ،

۳ - کردها    این قوم در ۱۵۹ آبادی (۱۲/۷) درصد کل آبادی های دارای سکنه (استان) با ۱۴۰۰۰ خانوار و جمعیتی بالغ بر ۷۶۲۰۰ نفر در نقاط روستائی استان و عمدتا در مغرب و شمال غربی در محدوده استانهای کردستان و لرستان می باشند ،

۴ - فارس ها    عمده ساکنین مرکز استان را تشکیل میدهند و از قدیمی ترین ساکنان این منطقه محسوب میشوند که از دوران ها در این ناحیه اسکان یافته اند کل جمعیت فارسی زبانان استان برابر با ۴۵۲۲۰۰ نفر است که ۴۱/۶ درصد کل جمعیت استان را تشکیل میدهند و از این تعداد ۲۶۸۵۰۰ نفر از آنها در ۲۷۳ آبادی (۲۱/۸) درصد کل آبادیهای دارای سکنه استان) سکونت دارند

©Afghan Library Trust, 2026

## سخنی کوتاه در مورد گویش همدانی

عناصری که در طول تاریخ وارد گویش همدانی شده است :

۱- پس از ظهور اسلام تعدادی واژه‌های عربی در روایات سامی

۲- از قرن پنجم و ششم که آغاز دوران تسلط ترکان بر همهٔ ولایات ایران است عناصر ترکی از این زبان بسیاری لغت در گویش شهری و روستائی همدان وارد گشته است و باید گفت که زبان روستائیان همدان (جز در چند مورد) تماماً ترکی است و در داخل شهر تا اواخر اصولاً زبان بازاری و تجاری (از معامله با روستائیان) ترکی بوده چنانکه امروز هم تقریباً چنین است. در ورود این عناصر عموماً نتیجه و معلول تسلط پردامنه ترکان در ایران زمین از سدهٔ پنجم و ششم و مخصوصاً تسلط سیاسی و اجتماعی و پدید آمدن مناسبات ارضی جدید توسط ترکان سلجوقی در عراق عجم و تشکیل دولت سلجوقیان عراق که نزدیک به یک قرن (سدهٔ ششم) همدان پایتخت و توابع روستاهای آن هر یک اقطاع سرکردگان سلجوقی و جولانگاه لشکر نظامی آنان برکلانیکر بوده که همواره مورد غارت و تصرف قرار می‌گرفته است.

۳- وجود و رسوخ زبان یهودی در گویش و لهجه همدان چنانکه مشهور است این قوم در نگهداری آداب و رسوم خود سعی بلیغ داشته و ظاهراً در مورد زبان محلی نیز که از دیرباز بدان خو گرفته و تکلم نموده، توان گفت بی تأثیر نبوده‌اند بویژه اینکه همه جریانهای اقتصادی و معاملات تجاری و داد و ستد با عوام و خواص بوسیلهٔ آنان صورت

بصورت گرفته است چنانکه مهمترین راسته بازار کنونی شهر یکی دو محله دیگر نیز بنام آنان معروف بوده است.

ج - عواملی که موجب اصالت های فرهنگی و گویش محلی شده است.

۱ - جدا و محصور بودن محلات شهر که هر یک کدخدانشین مستقل بوده است.

۲ - تعصبات مذهبی مانند حیدری و نعمتی و قومی (ظاهراً دسته‌ها و محله‌ای خانوادگی) که در جریان برگزاری عاشورای حسینی در ایام عاشورا و تاسوعا اغلب دسته‌جات برای ورود به مسجد محله دیگری با هم رقابت که کار افراد به زد و خورد و اختلافات منجر میگردید.

۳ - نداشتن ارتباط و یا کم ارتباط داشتن برخی از محلات با راسته بازار (?) دیگری زبانها و مرکز بازار و اشتغال آنها به صحراکاری و یا غداری مانند دردآبادی ها.

۴ - پایدار نگهداشتن رقابت برخی محلات و اقوام و خانواده‌ها آداب و رسوم و زبان خودرا.

## نگاهی به بافت قدیم شهر همدان

مجموعه بازار شهر همدان که از بافت زیبا و منظمی برخوردار است قسمت عمده آن در محدوده خیابانهای باباطاهر - اکباتان - شوریل (?) و چند راسته‌ای آن در حد فاصل خیابانهای عباس آباد و باباطاهر قرار گرفته که در مسیر دو خیابان اکباتان و باباطاهر (پس از احداث) قسمتهائی از آن صدمه دیده است. بطور کلی در این مجموعه تعداد بیست (?) راسته بازار وجود دارد که اسامی آنها بشرح ذیل میباشد.

۱ - راسته بازار زرگلنه یا مظفریه یا حکیم خانه - ۲ - راسته بازار نمدگرها - ۳ - راسته بازار صندوقسازها



©Afnan Library Trust, 2026

۴ ـ راسته بازار مسجد جامع ـ ۵ ـ راسته بازار صنگیرها ـ ۶ ـ راسته بازار قصابها ـ ۷ ـ راسته بازار قنادها ـ ۸ ـ راسته بازار مسگرها ـ ۹ ـ راسته بازار شیشه فروشها ـ ۱۰ ـ راسته بازار قبله ـ ۱۱ ـ راسته بازار پیامبر ـ ۱۲ ـ راسته بازار نخودبریزها ـ ۱۳ ـ راسته بازار حلبی‌سازها ـ ۱۴ ـ راسته بازار صحافها ـ ۱۵ ـ راسته بازار علاقه‌بندها ـ ۱۶ ـ راسته بازار کفشدوزها ـ ۱۷ ـ راسته بازار کفشدوزخانه بزرگ ـ ۱۸ ـ راسته بازار موتابیچه ـ ۱۹ ـ راسته بازار کلیمی‌ها ـ ۲۰ ـ راسته بازار حسین خانی ـ ۲۱ ـ راسته بازار حاج فضل‌الله ـ ۲۲ ـ راسته بازار گلشن ـ ۲۳ ـ راسته بازار دباغخانه ـ ۲۴ ـ راسته بازار کاسه‌فروشها ـ ۲۵ ـ راسته بازار حلاجها (حلاج‌خانه) ـ ۲۶ ـ راسته بازار سمسارخانه ـ ۲۷ ـ راسته بازار شش هزار حسین ـ ۲۸ ـ راسته بازار کهنه فروشها ـ ۲۹ ـ راسته بازار کاه فروشها ـ ۳۰ ـ راسته بازار سرپل گذر .

ضمناً که از نام بسیاری از این راسته بازارها استنباط میگردد هر صنفی در بازار راسته‌ای مربوط بخود دارد چون بازار زرگرها ـ کفاشها و ...

از مجموع راسته بازارهای نامبرده راسته‌های مسجد جامع ، قصابها ، قنادها ، نخودبریزها ، حلبی‌سازها ، صحافخانه ، علاقه‌بندها ، کفشدوزها ، کفشدوزخانه بزرگ ، موتابیچه ، راسته‌ی کلیمی‌ها ، حسین خانی ، حلاج خانه ، سمسارخانه مسقف و بقیه راسته بازارها بدون سقف میباشند و سقف تعدادی از راسته‌های مسقف فلزی و جدیداً و بعضی که در حال حاضر فاقد سقف هستند قبلاً مسقف بوده‌اند مجموعه بازار کلی

رو

©Afnan Library Trust, 2026

دو بار مرمت شده در بعضی بازارها با تراشیدن و کم کردن دیوارها به عرض راسته ها افزوده اند

و نیز گذرها نیز همگی از حالت اولیه خارج شده اند و بعضی از راسته ها نیز جدیداً کم دیده اند

در این مجموعه که عملی بخش گسترگی از نظم خاصی برخوردار است در حدود ۲۵ سرای

کهنه یا که رونق اقتصادی آنها در گذشته بیشتر بوده باشد وجود دارد ـ

بزرگترین این سرای ها سرای گلشن و آبادترین آنها گمرک (که جدیداً نوسازی شده) و

زیباترین و در عین حال سالمترین آنها سرای میرزا کاظم است - اسامی سرای ها بشرح ذیل است

۱- سرای صندوق سازها ۲- سرای سبزواری ۳- سرای اخویه ۴- سرای تاجرسید

۵- سرای قبله ۶- سرای یعقوب سیاری ۷- سرای پیامبر ۸- سرای طلائی

۹- سرای بانک ۱۰- سرای نو (که مرکز ورود قماش از تبریز و رشت و محل تجارت

عده ای از تجار معروف بهائی بوده است ۱۱- سرای صفرخانی ۱۲- سرای

ملا یوسف ۱۳- سرای حسین خانی ۱۴- سرای زنگی سازها ۱۵- سرای دالان دراز

۱۶- سرای مادرچی ۱۷- سرای نهاوندیها ۱۸- سرای سینا (جدید) ۱۹-

سرای گلشن ۲۰- سرای شریفی ۲۱- سرای گمرک ۲۲- سرای ترچیه

۲۳- سرای میرزا کاظم ۲۴- سرای آهن فروشها ۲۵- سرای لنگر - از بین رفته است

## محلات و کوی های قدیمی

شهر ها در قدیم تقریباً به سی کوی (محله) داشته است که بعضی از آنها بزرگ

و برخی کوچک بوده اند این محلات در شکل داشته گرد و دراز کوی درهم کمتر دیده شده

هر کوی گرد دارای میدانچه ای بوده که به آن چمن شکفته اند از اینجا در وسط باغچه حوض است

و

©Afnan Library Trust, 2026

وچشمه رجاه داشته ) در اطراف هر چمین مسجد - حمام رحنیدکان تقالی - عطاری - نانوائی، قصابی وجود داشته است مانند چمین کلپا ، ورنیزیار ، محل حاجی و مردهی که در نیم منزل آب جاری یا چاه نداشته‌اند از قنات آن چمین که چشمه می گفتند استفاده می کردند هر محله دراز عبارت بود از یک راسته که از کوچه های معمولی پر بود و حمام و مسجد و دکانها در آن قرار داشتند و به آن کوی می گفتند ، کوچه ها از اطراف به کوی می پیوستند چون محله های کولانی و تحت بازارها .
کوی بزرگ دارای چند حمام و مسجد بود مانند کوی اردوآبادیها که دارای بازارچه و چند حمام بود ( در حمام مردم به بزرگ و کوچک این محله نیز مورد استفاده است .
در بسیاری موارد اسامی این محلات به نام اشخاص سرشناس و شخص ساکن در آن محله نامیده شدند مانند محله چولانی ، کلبابیان .
روابط اقتصادی و عاطفی بین ساکنین هر محله غالبا تا حد تعصبات شدید وجود داشته است هر محله بصورت تقریبا مستقل اداره میشده و در پاره‌ای موارد حتی هر محله لهجه و آداب و رسوم خاص خود را داشته است .
محلات و کوی‌های بزرگ و کوچک هنوز در همدان وجود دارد که بعضی از آنها عبارتند از محلات چولان ، ورنیزیار ، کلپا ، سرگذر ، حاجیگله ، آقاجانی بیک ، امامزاده یحیی کلبابیان ، اردوآبادیها ، و پیر گرگی .

©Afnan Library Trust, 2026

میدان بزرگ همدان

این میدان بزرگ که درست در وسط شهر همدان قرار دارد نقشه آن در سال ۱۳۰۷ شمسی توسط معمار آلمانی شهرساز آلمانی داده شده و بین سالهای ۱۳۰۹ تا ۱۳۱۲ ساخته شده است (در طرح گسترش شهر شش خیابان کمربندی حول این میدان پیش بینی شده بود که در حال حاضر دو خیابان کمربندی آن ایجاد شده است) شعاع این میدان که تقریباً دایره کامل میباشد هشتاد متر (مساحت بیش از دو هکتار) است و از اطراف آن با فواصل مساوی (حول محیط) هر کدام بعرض سی متر به شش جهت شهر کشیده شده است. این خیابانها عبارتند از:

خیابانهای موسوم به باباطاهر، ابوعلی سینا، شورین، عباس آباد، سنگ شیر و اکباتان. ساختمانهای اطراف این میدان وسیع و زیبا باستثنای ⅙ آن که در آتش سوزی سال ۱۳۲۵ از بین رفته است و فعلاً عمارت نوساز با یک طبقه بجایش ساخته شده بسبک بروکو (سبکی که در قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم در اروپا رواج داشته و میدان حسن آباد طهران نیز با همین سبک و لی آبادکوچکتر است) ساخته شده که در هر ضلع خیابان که با میدان تشکیل یک کنج را میدهد جمعاً دوازده گنبد ظلی برپا است در وسط این میدان باغچه کاری ایجاد و حوض بزرگی ساخته شده است که بر زیبائی آن میافزاید.

©Afnan Library Trust, 2026

آثار و ابنیه تاریخی و باستانی و نقاط دیدنی همدان

شاهزاده حسین      مدخل بقعه در سمت شرق حیاط دلبازیست از
ایوان متناسب رکوعی که بر دیوار آن چند بیت از اشعار محتشم کاشانی به خط
نستعلیق نوشته‌اند   به رواقی وسیع و باشکوه که دارای چهار شاه‌نشین است
و بر دیوار های آن سوره‌هائی از قرآن بخط نستعلیق برجسته گچ بری در بوگاهای تیره
نقاشی شده است میرسیم      از شاه‌نشین غربی به حرم هشت ضلعی منظمی که
طول هر ضلع آن ۳/۳۰ متر است و در هر ضلع آن طاق نماهائی بصورت شاه‌نشین
به عمق ۱/۵۰ متر آن تعبیه شده و بر بالای آن گنبد آجری زیبائی قرار دارد
وارد میشویم      حرمی است بسیار وسیع متناسب و دلباز و مزین از کاشی
فیروزه‌ای تیره رنگ در وسط آن قرار دارد و بدور آن ضریح بزرگ چوبی مشبک
آلت سازی که هم عصر با ساختمان بقعه است قرار گرفته   تنها تاریخ مشهود در این
بقعه ۱۳۲۱ هجری بر لوحه سنگی ۴۰×۵۵ سانتیمتری نصب بر سردر عقبی بقعه است
در مورد تاریخ بنای این ساختمان نظریات متعددی است   اما به احتمال قوی بقعه از آثار
دوران صفویه و گنبد آن در زمان قاجاریه ساخته شده است . و در دالان کوچه سمت
چپ ابتدای خیابان شورین واقع است ، مدفن شهید مجید جناب حب السلطان که شرح شهادتشان
جداگانه ذکر میشود و همچنین آرامگاه جناب اصدق در حجرات مدخل بقعه قرار گرفته
در باره تعامه تسلیه باقیماندگان آنان از قلم مرکز عهد و پیمان الهی نازل شده تا مادامیکه متولی
شاهزاده حسین در قید حیات بود بالای آرامگاه آنان قرار داشت .

©Afnan Library Trust, 2026

کتیبه گنج نامه یا کتاب نامه در ارتفاعات دره عباس آباد در فاصله پنج کیلومتری مغرب همدان

که فرمانها و شعرهای قدیمی هخامنشیان به نواحی جنوب غرب در لوحه تاریخی بنام داریوش و خشایارشا

و صحنه‌هائی که به سه زبان پارسی قدیم و بابلی و عیلامی قدیم است

مجسمه شیر سنگی مربوط به دوران پارتها . برخی از محققین آنرا از عهد هخامنشیان و بعضی

از خاورشناسان آنرا آثار دوره اشکانیان میدانند که بر دروازه شهر نصب کرده و بعدها

آن دروازه باب الاسد نامیده اند .

آرامگاه شیخ الرئیس ابوعلی سینا با سبکی جدید در مسیر خیابان بوعلی در مسیر خیابان بوعلی

بنا شده . و آرامگاه باباطاهر عریان همدانی در میدان باباطاهر در سال ۱۳۴۹

تجدید بنا شده . مقبره استر و مردخای در خیابان عباس آباد قرار گرفته و از آثار

دیدنی است . غار بسیار زیبای (علیصدر) در هشتاد کیلومتری شمال غربی

همدان واقع شده و این غار بعلت زیبائی بی نظیر یکی از پر جاذبه ترین نقاط

توریستی همدان است .

همدان شهری است سرسبز و دارای دره ها و باغات مصفا در ایام تابستان مورد استفاده

مسافرین اکثر استانهاست .

داستانها درمورد سرما و یخبندان فصل زمستان همدان داستانها از قدیم الایام نقل شده که از

جمله گفته شده قبل از شروع زمستان و شدت سرما داروغه در این شهر به اهالی

بوسیله جارچی هشدار میداد که هر خانواده خوراک و آذوقه شش ماه ذخیره دارد

در اینجا بماند و الا از شهر همدان به گرمسیری نقل مکان نماید      شرح بزرگان زمان رجال ۲

وسائل آمد و رفت بسیار مشکل بود هر کوچه که دو راه که مسدود میشد تا مدتی از ازدیاد برای عبور از کوچه‌ای به کوچه دیگر از شدت بارندگی برف از زیر برفها نقب زده میشد هر کوچه و محله‌ای دارای دروازه بزرگی بود که همه شب هنگام مغرب دهانه آن را قفل میکردند و هر کسی شبانه میخواست داخل آن محل بشود در میزد با نشانی میداد تا درب دروازه بزرگ برای او باز شود قطر برف ایام زمستان تقریبی بود که گاهی ارتفاعات تا ۱۵ فروردین در خانه‌ها و معابر عمومی باقی بود. وسائل حمل و نقل در آن دوره فقط با گاری و اسب و الاغ و قاطر صورت میگرفت.

— سرمای ایام زمستان همدان خود خاطرات جالبی دارد —

* ۱ ـ خلاصه از تاریخ و جغرافیای همدان از کتاب انتشارات اداره کل منطقه آبادانی (سازمان برنامه) همدان نقل شد

* ۲ ـ در موارد قسمتی از خاطرات نگارنده در مورد سرمای سابق همدان است

عبور و اقامت چندتن از مؤمنین دوره اولیه امر در شهر همدان

استاد بزرگوار و دانشمند عالیقدر جناب اشراق خاوری علیه غفران الله در کتاب مطالع الانوار ترجمه و تلخیص تاریخ نبیل زرندی در مورد علمای دوره اولیه امر که شهر همدان بقدوم آنان تزیین گشته چنین مرقوم داشته‌اند.

۱ - در صفحه ۱۴۶ تا ۱۵۶ آن کتاب ذکر شده است میرزا احمد کاتب که در آن اوقات بملا عبدالکریم قزوینی معروف و از مجتهدین آن شهر بود شبی در منزل جناب خال حضرت اعلی به ملا عبدالکریم فرمودند آیا در جستجوی مظهر موعود هستی؟ این کلمات با نهایت لطف و مهربانی از لسان مظهر امر ظاهر شد و چنان تأثیری در ملا عبدالکریم کرد که بی اختیار اشکش سرازیر گشت رنگش پرید پریشان شد و خود را بر اقدام حضرت باب انداخت هیکل مبارک با نهایت مهربانی او را در آغوش گرفتند و پیشانیش را بوسیدند و پهلوی خود نشانیدند و با کلماتی دلنشین پریشانی او را برطرف ساختند چندی بعد در طهران با ملا محمد معلم نوری ملاقات و ایشان فرمودند که حسب الامر مبارک مؤمنین در کربلا منتظر مراجعت حضرت باب از مکه هستند ملا عبدالکریم فوراً از طهران عازم کربلا شد و در سر راه در همدان بملاقات دوستان خود موفق و برای زیارت و ملاقات با حضرت باب عازم آن دیار شد.

۲ - در صفحه ۴۷۸ تا ۴۸۲ ذکری از جناب میرزا قربانعلی بارفروشی است که جناب ایشان در بین پیروان طریقه نعمت اللهی شهرتی بسزا داشت شخصی بود پرهیزکار و درستکار و شریف و اصیل عده زیادی از اعیان مازندران و خراسان مرید او بودند و هرچه میگفت اطاعت میکردند

مردم

مردم همه او را دوست میداشتند در نظر هموطنانش خیلی محترم بود حکومت خواست به کربلا برود
ارادتمندان او بمشایعت رفتند و باندازه جمعیت زیاد بود که دو طرف راه را گرفته بودند
در طهران دکتر ناشاه نیز جمع بسیاری نسبت باو ارادت میورزیدند وقتیکه از زیارت
برگشت ملا حسین را ملاقات نمود و بواسطه او بامر مبارک مؤمن شد در دوره گرفتاری
اصحاب در قلعه مریض بود نتوانست خود را بقلعه برساند بحضرت اصحاب بپردازد و اوقات
خود را در طهران وقف خدمت امر کرد و با کمال خلوص به تبلیغ نفوس در اطراف و اکناف
پرداخته وقتیکه میخواست از طهران خارج شود او را دستگیر کردند از نظر احترامی که
امیر نظام برای او قائل بود هرچه او را تشویق به تبری از امر مبارک نمود مورد قبولش واقع نشد
نعره به میرغضب هائی که اطرافش ایستاده بودند گفت دیگر از این طائفه مبغوض لازم
نیست کسی را نزد من بیاورید زیرا حرف در اینها اثر نمیکند هر یک از آنها که از امر باب
تبری نمودند رهایش کنید وگرنه گردنش را بزنید وقتیکه میرزا قربانعلی را بمیدان
شهادت وارد کردند خیلی مسرور بود زیرا میدانست که بزودی بلقای محبوب فائز خواهد
گشت و با کمال سرور و فرح فریاد کشید

اقتلونی یا ثقاة    ان فی قتلی حیاة فی حیاة

۳- در صفحه ۵۶۱ تا ۵۶۲ کتاب ذکری از جناب حجت زنجانی بطور مشروح شده که خلاصه از آن در
در مورد شرح حال آن جناب و ایام توقفشان در طهران ذکر میگردد باصطلاح معروف ایشان قرما
واقعه زنجان جناب حجت زنجانی بودند اسم آن بزرگوار ملا محمد علی بود مشارالیه از بزرگترین
یاری کنندگان امر مبارک است پدر جناب حجت مرحوم به ملا رحیم زنجانی از علمای آن صدرود

©Afnan Library Trust, 2026

صدوق و تقوی و علم و متانت اخلاق موصوف و نزد همه محترم بود و نهایت درجه توجه را به پرورش و
تربیت فرزند خویش داشت جناب محبت با اشاره پدر خود برای تحصیل علوم بجانب
نجف روان شدند هوش و فراست کامل داشتند و تفوق و قدرتی از خود بروز دادند
یاران و دوستان او از هوش و ذکاوت و فصاحت بیان و متانت رفتار آن بزرگوار در عجب
بودند همین صفات متعالیه او سبب شد که مخالفین او بهراس افتادند و دشمنانش بوی
عداوت ورزیدند پدر آن بزرگوار بایشان سفارش کرد که چون دشمنان در کمین‌اند
به زنجان سفر نکنند جناب محبت نظر باین مطلب تصمیم گرفتند که به زنجان نروند و محل اقامت
خویش را در شهر طهران قرار دادند و با یکی از خویشاوندان خود ازدواج کرده و دو سال دیگر در
طهران بسر بردند و در آن وقت خبر وفات پدر خود را شنیدند و مصمم شدند که از طهران بجانب
زنجان سفر کنند .

۴ - در صفحات ۵۶۹ الی ۵۷۱ کتاب ذکری از جناب میرزا محمد علی پسر بزرگ میرزا معصوم طبیب
زنجانی شده بدین مضمون است . محمد بیک چاپارچی حضرت اعلی را به زنجان وارد کرد
و شب را در کاروانسرای میرزا معصوم طبیب (پدر میرزا محمد علی طبیب که یکی از شهدای امر است)
بسر برده و روز بعد به راه خود ادامه داد از این جهت موکب مبارک وارد شهر شد وقتیکه
از میان کوچه های شهر گذشتند دیدند جمعیت زیادی برای زیارت وجه مبارک حضرت باب
روی پشت بامها جمع شده‌اند کاروانسرای مزبور مال میرزا معصوم بود که چندی بود وفات
کرده بود پسر بزرگ میرزا معصوم موسوم به میرزا محمد علی که در طهران توقف داشت و رئیس الاطبای
آن شهر بود برای اجرای مراسم سوگواری وفات پدرش از طهران به زنجان آمده بود میرزا محمد علی

در

در آن ایام مؤمن نبود ولی حضرت باب را دوست میداشت و با کمال میل و مهربانی کاروانسرای خود را
برای منزل کردن حضرت باب مهیا ساخت آنشب را در حضور مبارک مشرف بود و در نتیجه تشرف
بامر مبارک مؤمن شد خودش بعدها حکایت کرده و گفته است در همان شبی که بامر مبارک
مؤمن شدم صبح زود از خواب برخاستم چراغ را روشن کردم و با نوکر خود بطرف کاروانسرای
شدم مأمورینی که مراقب بودند چون مرا شناختند اجازه ورود به کاروانسرا را دادند وقتی
من بحضور مبارک مشرف شدم حضرت باب مشغول وضو گرفتن بودند اقدام آن بزرگوار بادای
فرائض در من تأثیر عجیبی کرد حضرت باب که بنماز ایستادند منهم با ایشان اقتدا کردم در
وقت ادای نماز سراپای مرا فرح و سرور احاطه کرده بود بعد از نماز بخودم برخاستم و بتهیه چای
مشغول شدم چون چای آماده شد بحضور مبارک بردم هیکل مبارک بمن فرمودند شما باید
ابداً سفر نکنید زیرا در زنجان بزودی شورش و هنگامه بزرگی برپا خواهد شد و در کوچه‌ها
خون جاری خواهد گردید من از حضور مبارک درخواست کردم که موفق شوم در راه نصرت امرش
جان فدا کنم فرمودند وقت شهادت تو نرسیده توکل بر خدا کن و مطابق اراده عمل نما
هنگام طلوع آفتاب که هیکل مبارک برای عزیمت به تبریز بر اسب سوار شدند از حضور مبارک
رجا کردم که اجازه فرمایند تا در خدمت ایشان باشم ولی هیکل مبارک اجازه نفرمودند و درباره
من دعا کردند من همانطور ایستادم و نگاه میکردم تا از چشمم پنهان شدند خیلی متأسف
بودم که از حضور مبارک جدا شدم.

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح ورود حضرت طاهره قرة العین به همدان (۱)

ا. جناب طاهره پس از ورود بهمدان با چند زنی که همراهش بودند با اتفاق سه نفر از مردان همراه
که یکی آقا سید محمد نهوندی پدر کاتب وحی بود و دیگری ملا ابراهیم محلاتی و سیم شیخ صالح کریمی در منزل
مخصوص فرود آمدند و سایر احباب و اصحاب را که قریب سی نفر بودند در منازل دیگر جای دادند
و چون خبر کرمانشاه و قصه شور و نشور آن بلد در همه جا منتشر شده بود در همدان که به کرمانشاه
نزدیک است بیش از همه جا این قضیه در السنه و افواه بود و چنانکه تمام ایرانیان دانند
جمع کثیری از طایفه شیخیه در آن شهر بوده اند که اخیراً بسیاری از آنها بحاج کریم خان کرمانی
پیوسته بشیخیه اثیمیه موصوف شده اند و تقریباً در این اواخر بصفر رسیده اند ولی در وقت
ورود طاهره زکری از حاج کریم خان نبود و کلا تبعه شیخ و سید بودند و قرة العین را از اکابر
شیخیه میدانستند لهذا احترامات لازم مرعی داشتند و معدودی از آنها هم عقیده او را
پذیرفته بابی شدند خلاصه در همدان نیز قرة العین خدمات نمایان کرد و برادران طاهره یعنی
پسرهای حاج ملا صالح خواستند طاهره را بقزوین ببرند و طاهره قبول نمود و فرمود باید شش روز
در همدان بمانم و امر مولای خود را ابلاغ نمایم و حجت را بر علمای این بلد نیز مانند کرمانشاه تمام کنم
از آن پس حاضرم که با شما عزیمت وطن نمایم بالجمله همان دو سه روز اول هنگامه گرم شد
و طاهره بقلعه بهمن میرزا که در الحکومه بود ورود فرمود و با اهل حرم و متعلقات حکومت ملاقات
و صحبت نمود دو نفر از شاهزاده خانمهای محترم تصدیق کردند یکی نواب حاجیه خانم والده
محمد حسین خان حسام الملک و دیگری حاجیه خانم حرم ناصرالملک بزرگ ولی این محترمه ثانیه تصدیقی

کامل

---

۱ - شرح ورود حضرت طاهره بهمدان عیناً از کتاب کواکب الدریه نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2020

سئوال نمود که بعد از این مقدمات صاحب سرگذشتی مشروح شده در دارالسلام قبل از خدمت حضرت
بهاءالله رسیده چندان منجذب گشته که اشعار بسیاری در وصف حضرتش سروده و او زنی
فاضله و عالمه و صاحب کمالات عالیه بوده است مجملاً طاهره نفوذی در چند نفر از بزرگان و شاعران [illegible]
همدان پیدا کرده و اخیراً شاهزاده خانلر میرزا در دارالحکومه مجلسی بیاراست و چند نفر از علماء و عرفا را
در حضور خواست و طاهره حسب العاده از پس پرده با ایشان بصحبت و مذاکرات و استدلالیه
پرداخت یکی از آن علما مرحوم حاج میرزا علی نقی بود که صوفی عالم و با اهل عرفان و تصوف
نیز مراوده‌ئی داشت و با اصطلاحات ایشان آشنا بود پس از مذاکرات بسیار حاجی مزبور
تمجید بسیاری از علم و عرفان و تقریر و بیان طاهره نمود ولی ایمان و اتحادی با امر بدیع اظهار ننمود
و همچنین سائرین اعتراف بفضل و علم و بزرگواری طاهره کردند و چون در آن زمان ملا لالهزار
و ملا الیاهو از علما و دانشمندان بنی اسرائیل محسوب میشدند جناب طاهره ایشان را طلبید
و شاید خودشان هم بیانات و تحقیق مایل بودند و طاهره چندان از آیات تورات بخواند و
استدلال بحقیقت این ندا نمود که آن دو نفر از احاطه علمیه او بر کتب مقدسه استعجاب
نمودند و از هر مقام که سئوالی کردند جوابی مناسب گرفتند و با کمال خضوع و خشوع از حضورش
مرخص شدند این نخستین بذر تجدد دینیه بود که در اراضی قلوب روسای یهود افشانده شد
(۲) روز دیگر جناب طاهره رساله‌ئی را که در مدت قلیلی در همان چند شب و روز
نگاشته و در آن علمای یهود را مخاطب داشته فرا رسیدن وعود ظهور موعود را اثبات
نموده و با آیات و احادیث محکمه تطبیق داده بود توسط فاضل محلاتی ارسال خدمت رئیس العلماء
داشت جناب ملا ابراهیم محلاتی وقتی بآن مجتهد اعظم ورود نمود که جمع کثیری از علماء

و

©Afnan Library Trust, 2026

و طلاب در محضرش نشستند و از هر دری سخن میسرودند و بی‌نهایت از این پیش آمدها که یک
زنی چنین هنگامه‌ئی برپا کرده و بر اکثر علما غلبه جسته مکدر بودند در این حالت فاضل محلاتی وارد
شد و رساله طاهره را نزد وی نهاد چون لفافه رساله نگریست و آن را بعنوان دعوت
باب جدید معنون دید بی‌محابا برآشفت و بمفاد (الشتیمة سلاح العاجز) دشنام آغاز کرد
و فاضل محلاتی زبان بنصیحت گشود که شأن ارباب علم نباشد که در مقابل دلیل و برهان
زبان بدشنام و هذیان گشایند از این سخن غضب بر غضب شیخ بیفزود و بضرب او
فرمان داد هیئت علما و طلاب بر سر او ریختند و او را چندان زدند که نزدیک بهلاکت رسید
صبح نیم مرده او را از منزل رئیس العلما بیرون افکندند اکثر آن گروه که باین عمل چندان خشنود
نبودند و بعضی از ایشان سخنان عاقلانه وی را شنیده بودند صبحدم او را بدوش کشیده بمنزل
طاهره رسانیدند طاهره چون از این قضیه آگاه شد آثار سرور در چهره‌اش نمودار گشت و
بمعالجه او فرمان داد و اصحاب در صدد معالجه جناب ملا ابراهیم برآمدند و پس از هفته‌ئی صحت
و قوت حاصل نموده همراه عده‌ئی از احباب بطرف قزوین رهسپار شدند دکتور طاهره بملا ابراهیم
میفرمودند (طوبی لک و صلی الله علیک بما فدیت نفسک لاعلاء کلمة ربک الاعلی)
و چنانکه اشاره شد تمام این قضایا از ابتدای ورود قرة العین ببغداد تا حرکت از همدان
و عزیمت قزوین در سنه ۱۲۶۳ هجری واقع شده. قلعه‌ئی میرزا محمد [illegible] بعضی
نوده که در بین کوچه زوار یاسین و جنب دروازه کبا بیان واقع و حال آن مکان تقسیم بندی بقطعات
شده و ساختمانهای متعددی در آن بنا شده و بقراریکه بعضی از مطلعین اظهار میداشتند
الحال منزل حضرت طاهره در آن تنزیف دانسته اند جزئی از ساختمانهای جنب قلعه فرید آباد است که فعلا
در مالکیت دیگران است.

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره دیگری از ایام توقف حضرت طاهره قرة العین در همدان (۱)

در ایامیکه حضرت طاهره بهمدان تشریف فرما شده و در قلعه بهمن میرزا اقامت فرموده
حاضری در آن محل برپا شده بود که حضرت ایشان آن قسمت را برای ابلاغ کلمه بعلما
و طالبان حقیقت اختصاص داده و از پشت پرده بیانات خود را اظهار و از جمله روزی
به یکی از علمای بنی اسرائیل بنام ملا العازار حکیم پسر ملا الیاهو بزرگ که مرد عالم و مطلع
بر آیات کتب مقدسه بوده ابلاغ کلمه الله میفرمایند مشارالیه پس از تدقیق در مسائل
و مباحث متعدد بشرف ایمان فائز میگردد ولی چون این مطلب برای ابنای خلیل گران آید
به بهانه اینکه جناب ایشان همکیشان را بتبلیغ بامر بابی مینماید و باعث جدائی برادران
دینی شده بدین سبب از همدان بطهران رفته شکایتی تقدیم ناصرالدین شاه مینمایند
شاه هم بدستور حکومت همدان ملا العازار حکیم را احضار که پس از ابلاغ حکم مشارالیه که سوارکار
ماهری بوده در مدت ۲۴ ساعت خود را بحضور شاه معرفی مینماید در بدو ورود عریضه تقدیم
داشته که شاه او را در حضور پذیرفته و در مورد مطالبی که در عریضه نوشته بوده توضیحاتی میخواهد
که جواب کافی و شافی میدهد شاه رو به او کرده میگوید قصد داشتم حکم قتل ترا بدهم ولی حکیم
آمد دستور میدهم ترا با خانواده‌ات به بغداد تبعید کنند و در اجرای دستور شاه ایشان را با فرزندانش
بنام ملا الیشاع و ملا الیاهو و مادرشان بنام ... با یکجا به محل تبعید روانه نمایند که جناب ملا العازار حکیم
پس از رسیدن بمحل تبعید منزل گرفته در بغداد حضور نموده و بزیارت جمال اقدس ابهی مشرف و پس از انقضای ایام آنجا
بهمدان مراجعت نمایند ـ

---

۱ ـ از دفتر خاطرات جناب شکری علیه الغفران است نقل شد که خود ایشان با عیال جناب ملا العازار حکیم ملاقات نموده و این ...

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره دیگری از دوران اقامت حضرت طاهره قرة العین در شهر همدان (۱)

حضرت طاهره وارد کرمانشاه شد علمای این شهر نهایت احترام را از او نموده و مقام
او را گرامی داشتند از کرمانشاه به همدان سفر فرمود پیشوایان روحانی در همدان جمعی با او
همراه و معدودی قلیل هم مردم را به مخالفت طاهره تحریص مینمودند در مقابل دسته دیگری
لسان بذکر فضائل و توسعه معارف و کثرت شجاعت طاهره گشودند .

حتی در منابر علنی بمردم میگفتند طاهره را ببینید چه مقام بلندی دارد ما همه باید از او تعلیم بگیریم
و اسرار قرآن را که برما مجهول است از او بپرسیم باید از او درخواست کنیم مشکلات
کتب آلهی را حل نماید زیرا علم و دانش او مانند دریاست و نصیب ما از معارف و
علوم قطره بیش نیست .

۱ - عینا از کتاب مطالع الانوار ترجمه و تلخیص تاریخ نبیل زرندی تالیف دانشمند ارجمند جناب
اشراق خاوری علیه غفران الله نقل گردیده است صفحه ۲۶۴

©Afnan Library Trust, 2026

شرح نزول اجلال جمال اقدس ابهی و عائله مبارکه به همدان

بزرگترین و خاطره انگیزترین واقعه ایکه در شهر تاریخی همدان رخ داده همانا تشریف فرمائی
و نزول اجلال منجی کل امم و موعود کل کتب حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی باتفاق عائله مبارکه
بامن شهر است.

زمان این تبعید و هجرت را مورخین در فصل زمستان و ماه ربیع الثانی از سال ۱۲۶۹ هجری
مطابق با ۱۲ ژانویه سال ۱۸۵۳ میلادی دانسته و ثبت نموده اند.

و با توجه به کتاب خاطرات نه ساله روزه تشرف جناب محمد حبیب به حضور حضرت مولی الوری
که در سنه ۷۶ بدیع مطابق سال ۱۹۱۹ میلادی واقع شده چنین نگاشته اند:

در اواخر ماه نوامبر و اوائل دسامبر ملاحظه شد که حضرت عبدالبهاء علاوه بر کفش معمولی
یک کفش فوق العاده دیگری روی آن پوشیده اند و این روپوش فوق العاده سبب تعجب
زائرین بود تا اینکه یومی از ایام با دو نفر از احبای همدان صحبت میفرمودند. بیانات مبارکه
راجع به نفی و سرگونی جمال مبارک بود فرمودند که حکم ببرم پادشاهی بعد از حبس سیاه چال
به نفی جمال مبارک صادر نمودند و این مسافرت در بحبوحه زمستان بسیار سرد و کم سابقه بود
سپس فرمودند بهمدان رسیدیم شروع به باریدن برف نمود مدت شبانه روز در منزلی (۱)
زیر کرسی بودیم بعد از خاتمه برف ایستاد و همه جا از برف پوشیده شده بود سرمای همدان
معروف است از آنجا بطرف اسدآباد (۲) حرکت کردیم عبور از کوه اسدآباد
بی نهایت صعب و دشوار بود سرمای کوه بعد از باران برف معرکه بود من در سن
ما را نه سالگی بودم و یک قبای بدلی تازه ای در بر داشتم و جوراب هایم هم پنبه نداشت چون منزل

©Afnan Library Trust, 2026

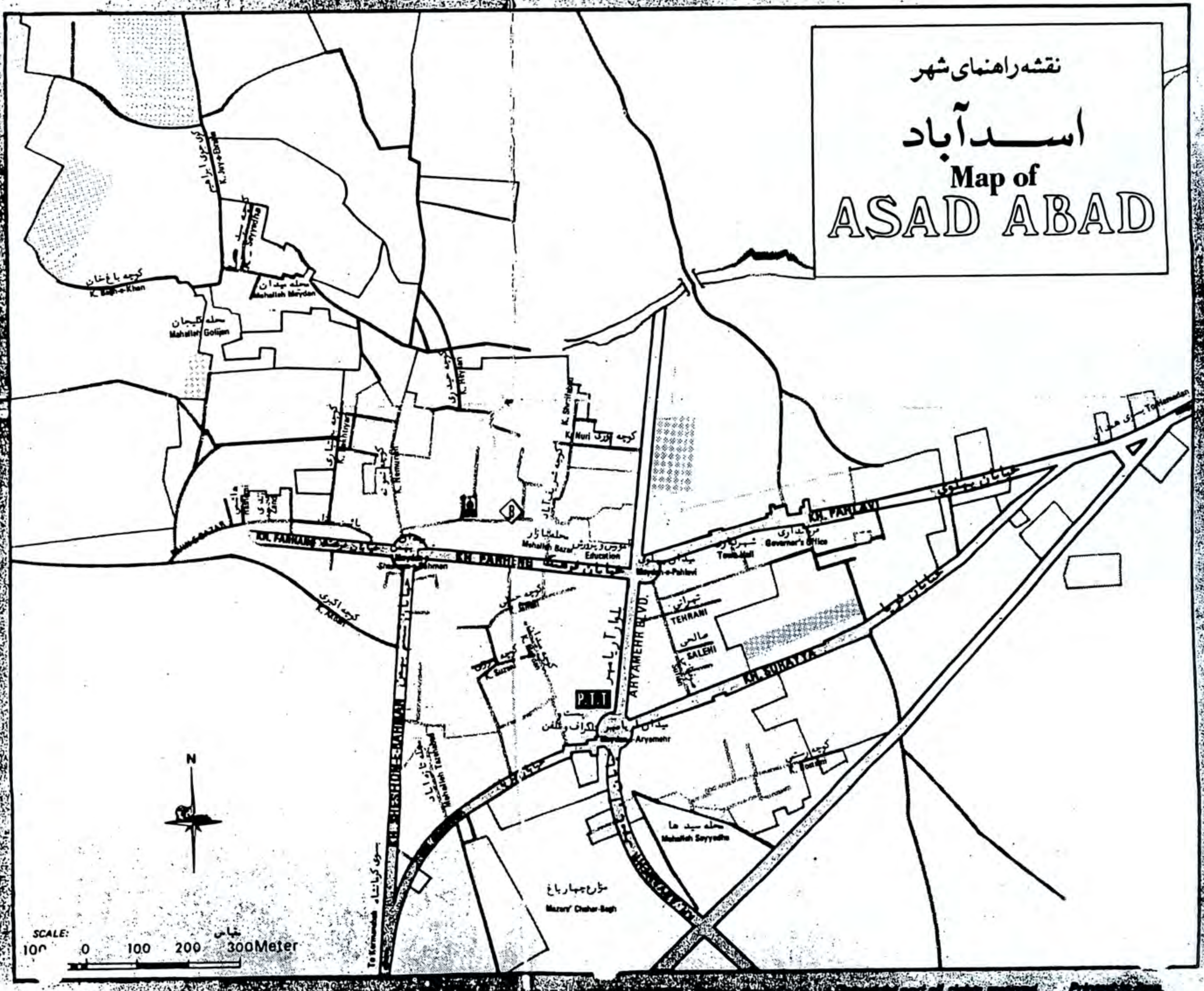


Cartography, ... & ... Copyright and all rights reserved. ...

مارا غارت کرده و همه چیز را تاراج کرده بردند بطوریکه نتوانستیم کفش و لباس زمستانه تهیه کنیم نداشتیم ترکمن‌ها در این مسافرت اسب ... خاطر - والاغ مورد معلوم

است که مرا چگونه در اعماق بدن نفوذ کرده است پاهای من که در معرض هوای سرد بود سرما زد. که الی الآن هنوز در زمستانها دردش در زمستان شدت میگیرد و مجبورم که با

جوراب و کفش فوق العاده این آلام را تخفیف دهم.

در تأیید این خاطرات با مطالعه کتاب سفرنامهٔ هیکل مبارک با مریکا در صفحه ۱۷ چنین بیان فرموده‌اند

پس از استراحت کمی احبای امریکائی را احضار و شرحی از مهاجرت مبارک از طهران تا بغداد و سرمای راه و عدم اسباب سفر نمودند که در درجهٔ برودت و سرما بود که پاهای مرا

برودت زد و هنوز در زمستان انگشت های پای من متأثر میشود.

---

۱ - نیز اینکه جمال اقدس ابهی و عائله مبارکه در آن اقامت داشته‌اند محلی است در طهران معروف به محله دروازه ... و بنام منزل ... شهرت دارد که سالها محافل مقدسه روحانی

اقداماتی برای خرید آن محل در زمان ... حدیث و لیکن ... مبذول داشتند و موفقیتی نصیب نگردید

و هنوز نجا نوازه کهرباهای که با نور توزیع لیست بوده تعلق دارد - ضمناً از قرار اخبار نقل شده است

که جمال اقدس ابهی به حمامی بنام حمام خان معروف بوده در طهران تشریف برده اند و آن

محل بعداً در مسیر خیابان واقع گردید.

۲ - اسدآباد دخشی بوده واقع در ۴۲ کیلومتری طهران که گردنه آن در سمت راه های شرق

غرب ایران مشهور بوده و دارای ۷۲ پیچ صعب العبور که در ایام توقف تفتیش در ایران

تغییراتی در آن داده شده که مسافرت حالیه با سهولت بیشتری انجام میشود و حالیه اسدآباد

شهرستان تبدیل گردیده و مدتی قبل از انقلاب اسلامی بزرگترین ... هواره فضائی در آن

شهر نصب گردید.

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال جناب ملا صادق مقدس خراسانی ملقب به اسم الله الاصدق

EMORIAL of FaithFul ترجمه و تلخیص از کتاب خاطرات جناب حسن بالیوزی بنام

جناب ملا صادق مقدس خراسانی که از طرف جمال اقدس ابهی ملقب به اسم الله الاصدق شده اند:

بازمانده برجسته ای از سلاله شیخ تبریزی و یکی از مریدان حاج سید کاظم رشتی رهبر فرقه شیخیه بود شیخ ایشان را مأمور اقامت در اصفهان کرد تا زمینه را در شهر مشهور شاه عباس جهت ظهور قائم موعود آماده نماید. ملاحسین بشرویه ای ملقب به باب الباب در سفر شگفت انگیز خود بطهران بجای ملاقات حضرت بهاءالله در اصفهان با ملا صادق هم کیش و رفیق قدیمش ملاقات نمود همانطوریکه او به دستور سید کاظم رفته بود که زندگی کند و بازشارات ظهور حضرت باب را داده بود ولی ملاحسین اجازه نداشت که هویت حضرت باب را بر او افشا نماید. مسئله ظهورش توسط حاج سید کاظم بشارت داده شده بود

ملا صادق خودش داستان شناسائی حضرت باب را با این شرح نگاشته

از ملاحسین پرسیدم نام کسی را که شما ادعا میکنید که ظهور موعود است. افشا نمائید ایشان فرمودند اجازه ندارم پرسیدم آیا ممکن است که خودم مستقلا به فیض شناسائی نائل گردم فرمودند البته بلافاصله من از حضور ایشان مرخص شده به خلوتی رفتم تا با خدای خود راز و نیاز کنم در اواسط این راز و نیاز بودم که ناگهان صورت جوانی را که در کربلا در مقام امام حسین بحالت مناجات ایستاده بودند و اشک از چشمان ایشان جاری بود بخاطر آوردم همان شمایل اکنون در مقابل چشم من ظاهر شده همین نگاه کردن بطرف ایشان رفتم که خودم را به خاکپای ایشان اندازم در حال خم شدن بطرف زمین بودم که آن شمایل نورانی از جلوی من ناپدید شد بیرون دویدم تا ملاحسین را ملاقات نمایم او مرا با روی خوش پذیرفت و مطمئن گردید که محبوب خود را شناخته ام.

ملاحسین فرمود که باید صبور بود و نباید از این واقعه به کسی بگوئیم تا زمان موعود فرا رسد
پس از زحمات فراوان به خراسان زادگاه اصلی خویش مراجعت نمود و مشغول تبلیغ شد بالاخره فرسودگی جسمانی بجان مستولی گشت چنانکه در سفرهای تبلیغی بود خسته و مریض آرزویش این بود که یکبار دیگر حضرت بهاءالله را ملاقات نماید طولی نکشید که این آرزو برآورده شد او را به عکا فرا خواندند و چهار ماه در حضور مبارک بود ملا صادق در راه برگشت از عکا از طریق موصل و بغداد به تبلیغ مشغول بود وقتی به همدان رسید بسیار خسته و فرسوده ولی روحا نورانی تر از همیشه بود.
بعد از دوازده روز در همدان اقامت نمود در روز آخر طبق درخواستش بهترین لباسهایش را آوردند و پوشید و مقدار زیادی گلاب و عطر استعمال نمود و ...

©Afnan Library Trust, 2026

خواهش کرد اطرافیانش برای یک ساعت او را تنها بگذارند و بعد از اتمام یک ساعت
از اطرافیان خواست که کمکش کنند تا لباسها را در بیاورد هنوز یک دکمه‌اش را
از آستین بیرون نیاورده بود که فرمود کافی است و لحظهٔ بعد از این جهان
رخت بربست .

وفاتش در سال ۱۸۸۹ میلادی در طهران اتفاق افتاد .

سی سال بعد از وفاتش حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در حیفا از جناب ملا صادق
یاد فرموده و او را ملقب به ایادی امر فرمودند .

جناب ملا صادق یکی از متقدمین مخلص و خادم امر الله بود علیه رضوان الله

## شرح حال سلطان خانم حرم حضرت حجت زنجانی (۱)

در صفحات گذشته شرح ایام اقامت حضرت حجت زنجانی در طهران و تأهل ایشان ذکر گردیده اینک شرح حال حرم بزرگوارشان نیز نگاشته میشود.

سلطان خانم حرم حضرت حجت زنجانی تاجرزاده و اهل طهران بود زنی بود که خود را تسلیم رضای الهی کرد و به هر تقدیری تن در داد شوهر والاگهرش جناب حجت رنجها کشید تا بالاخره فدای ربی و دلدار شد شوهری که برای عده پنج هزار نفری پدر بود پدری که میپرستیدندش و دستوراتش را بجان و دل میخریدند پس از وقوع شهادت آن بزرگوار اعدا پسر هفت ساله را گرفتند و محل دفن را پیدا کردند و جفاها نمودند.
یاد این ظلمها و خاطرات این جورها قلب سلطان خانم را جریحه دار ساخته بود آنزمان دیگر با زیارت حضرت طاهره تخفیف می یافت هنگامیکه این اسرا را یعنی سلطان خانم را به اتفاق: پنج دختر و یک پسر و دو برادری چهار دختر و دو پسر با شتران ملک کعبی جناب حجت به طهران آورده بودند بیابانها و در چه راه طولانی بود در چه سفر خسته کننده. اطفال بی نوا اشک میریختند گریه میکردند و دل مهربان مادر را غرق در اندوه و بیتری می ساختند ولی این بار اسرا را با کمال ... به شیراز بردند ورود به شیراز شهر غریب و نداشتن وسائل زندگی عائله نسبتاً بزرگی را سرپرستی کردن کاری بود بس مشکل و طاقت فرسا ولی آن آیت هدی همه را تحمل کرد و برادر یکی از پسران کوچک را که به پنج فراوان دیده بود از دست داد این بلا را هم با روئی گشاده استقبال نمود چون درس عشق و دلدادگی را در مکتب شوهر عالیقدر و از مصاحبت جناب طاهره آموخته بود
سلطان خانم بلای در سبیل حق را نعمتی عظیم میدانست و لب به شکوه نمیگشود. ایام را به تبلیغ امرالله و هدایت نفوس میگذراند و از آنکه در مصائب و بلایای الهی و مولای عزیزش شریک و سهیم است بخود میبالید و کمتر ... ایام سختی میگذشت ولی بالاخره اطفال بسن رشد میرسیدند و هریک براه زندگی خویش را میافتند فقط مادر بود که آنی از رضای الهی غفلت نمیکرد.
سلطان خانم سالها را در مدینه شیراز بسر برد تا بعالم بالا رفت. و در تمام مدت زندگی رتبه پیوستش ادا و دامن بیمار نگاه بود و زنی بود نمونه در بین اقران تا آنکه یکی از دختران ایشان را میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک بعقد خویش درآورد و میرزا حسین پسر ایشان را مقرب خویش نمود از این رو دیگر برای عائله مظلومه ستمی وارد نشد

---

۱- عیناً از کتاب اختران تابان تألیف سرکار فروغ خانم ارباب نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

شرح مسجونی حضرت ابوالفضائل گلپایگانی در طهران نقل از جلد دوم مصابیح هدایت تألیف
جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی علیه رضوان الله از صفحه ۲۳۲ کتاب مزبور بدین مضمون ترقیم گشته
دایره ورود ایشان بطهران در سنه ۱۳۰۰ هجری بوده است و شرح ورود و خدمات ایشان در طهران
بطوریکه جناب حاج ابوالحسن حافظی که خود در آن ایام در طهران بوده نقل نموده است آنحضرت ابوالفضائل
بدو الورود در مدرسه نزول فرمودند که مسکن طلاب و مهمان شده منزل گزیدند و مقصدشان
این بود که با طلاب آن مدرسه طرح الفت بریزند و عندالاقتضا کلمة الله را بهر کدام که مستعد
استماع ندای الهی باشند القا نمایند این پس از چندی در احبای آن نقطه از ورود ایشان آگاه شدند
بدین ترتیب که یکی از احبای علیم بنام میرزا سلیمان ترمه فروش که سالها در طهران بخدمت حضرت
ابوالفضائل رسیده و منزلش هم در نزدیکی همان مدرسه بود که ایشان در آن منزل نموده
بودند روزی در دکان با نوکر ابوالفضائل را ملاقات و سلام و احوالپرسی نموده عرض نمود که چرا
خود را با احبا معرفی نفرمودید ایشان فرمودند مخصوصا در مدرسه منزل نمودم که شاید در میان طلاب
صاحب قلب پاک و گوش شنوائی پیدا کنم و تبلیغش نمایم والا اهل حکمت نخواستم خود را
باحبا بشناسانم میرزا سلیمان فورا باحباب قضیه را خبر داده آقا مراد نقطه فروش ایشان را
بطرف عصر بمنزل خود دعوت و عده‌ئی از احبای معروف را نیز مطلع کرد و در ساعت مقرر
مجلس در منزل آقا مراد بدلو وجود ابوالفضائل آراسته شد و چهار از ملاقات و بیانات
آن مهمان عزیز محظوظ و مستفیض گشتند و چون منزل آقا ابوالحسن حافظی محل امنی بود
از حضرت ابوالفضائل استدعا نمودند که بآن منزل بروند تا احبا از فیض حضور و برکت
انفاس ایشان محروم نمانند و تمنا نمودند که هر هفته ایامی را که در آن محضر شاعری نمایند

©Afnan Library Trust, 2026

ابوالفضائل ناچار تسلیم گشتند در منزل حافظی مسکن گزیدند و آنجا با اهل آن بزرگی ارائه نمای
منزل آقا میرزا حسین ملاقات میکردند که از مؤمنین معروف بود برای التقاء مجالس ملاقاتی و تبلیغی
و در بار تشکیل میشد احتیاجی داشتند . ابوالفضائل در آن مجالس با تبیین و تشریح مسائل
امری و بسط اطلاع از کتب عتیق و جدید و قرآن و اخبار و احادیث و آثار انبیاء را بحیرت
انداخت و چنان شد که روز بروز بر اشتعال و انجذاب احباء الله میافزود الحمد لله
برای آوردن مستبدین بر دیگر بیعت میگرفتند ولی کسی بسیاری با امرالله اقبال نمودند که از جمله
آقا یحیی از اطبای کلیمی از قبیل حکیم عزرا و حاجی حکیم هارون و حاجی حکیم موسی و حکیم
یوسف و غیرهم بودند و میرزا محمد تبلیغ شدگان ایشان اند و الآن در ظل القدس بودند از ثبت کرده
گوش بفرمایشات ابوالفضائل میداد و بعداً در مجلس آنها روایت که این مورخ
شهر باید درست و صحیح است . قبل از ورود ابوالفضائل بهمدان احبای آن نقطه
برای مراعات حکمت نزد حضرات مسیحی اظهار مسیحیت میکردند و در این موقع جناب ابوالفضائل
را با شمعون نام کشیش و داخل فرقه پرتستانیه بود ملاقات دادند و آن کشیش دامادی
داشت بنام سعید کردی که بواسطه عدول از اسلام و دخول به مسیحیت کشیش مذکور دختر خود را
باو داده بود بهرحال این شخص نیز باتفاق کشیش بحضور ابوالفضائل حاضر گشت و ایشان بعد
در نظر مذکور با دلائل محکم و متین اولا مدلل فرمودند که حضرت رسول اکرم علیه افضل الصلوات
و اطیب التحیات رسول برحق بوده و کتابش هم از آسمان نازل شده و ثانیا مبرهن
نمودند که حضرت بهاءالله همان طلعت عظیمه موعود کل کتب سماوی هستند و چنان شد که
در آخر کار هر دو نفر اعتراف به ... ابوالفضائل نتوانستند دم بر آرند و ...

©Afnan Library Trust, 2026

ملتفت شدند که کلیمیانی که اظهار مسیحیت نموده اند علتش این است که چون کتابی شده اند
بحقیقت حضرت عیسی نیز متعرف گشته اند باری از آن ببعد با این احبا کلیمیان تفصیل واضح شد
و نیز از جمله تبلیغ شدگان حضرت ابوالفضائل در طهران شاهزاده محمد میرزای مؤید السلطنه برادر
سلیمان میرزا است که از اهل علم و در سلک شیخیه سالک بود و در اوایل که دستور گلوبندک رسیده
بود مخاصمه بر سر کلید است و پسر ارشدش محمد حسین میرزا هم که بعداً ملقب به مؤید الدوله گشت
و بمناصب عالیه رسید جوانی فاضل در فارسی و عربی کامل و مانند پدرش در عداد شیخیه معدود بود
او نیز بدست حضرت ابوالفضائل مؤمن گشت و شرحش این است که میرزا اسماعیل که از احبای
خیلی شوخ و مزاح بود بطوریکه هر وقت که طهران برای گردش به حجره تمباکو فروشی خود سفر مینمود
اجزای دیوان غالباً او را بمنزل دعوت میکردند تا گوش بصحبتهای شیرین مزاح آمیزش بدهند
این مرد در آن موقع در سرای دالان دراز طهران که متعلق بشاهزاده محمد میرزای مذکور بود حجره داشت
و گاهی جز شاهزاده شمار نیاید دیگری بال الاجاره قند و چای و گاهی بمنزل موجر خود میبرد
شاهزاده پیر مرد هم چون خوش حالت و خوش صحبت بود همیشه شاهزاده او را بحرف
میگرفت . یک روز شاهزاده باو گفت آقا میرزا اسماعیل شما با این اخلاق خوب و احوال
خوش چرا در حجاب مانده اید . بیائید مسلمان بشوید میرزا اسماعیل عرض کرد حضرت والا
شما حالا خودتان مدعی دارید خوب است اول جواب آنها را بدهید بعد مرا باسلام دعوت
کنید شاهزاده پرسید که مدعی ما کیست جواب داد این حزب جدید که به بهائی
معروف میباشند شاهزاده گفت اینها مشتی عوامند که از نافهمی دلی والشی سیدی
را امام خود قرار داده اند شما که از اینها هستید خودش حاضر بشنید تا بطلان
آنها

©Afnan Library Trust, 2026

آنها را بر خودشان ثابت کنم میرزا سلیمان گفت حضرت والا بهائیها از شما تیزترند که شما بر چشم
کفرشان را بدهید و اسباب زحمتشان را فراهم بسازید شاهزاده گفت نه من ابدا
از معتقدات و ندا کرده با آنها تماسی ندارم حاضرم که شبهاتی عرض بشنوند برای تمام و کمال الفاظ
و ملایمت مکالمه کنم و قسم یاد کرد که بهیچ وجه در مقابل گفتگوی آنها از حد ادب و انسانیت خارج
نشوم میرزا سلیمان عرض کرد بسیار خوب من با مبلغ بهائیان مطلب را عنوان کنیم اگر همراه او راضی
شد باتفاق خدمت میرسیم باری میرزا سلیمان جریان را ذکر کرده بالغرض مسافرت احبای [illegible]
رسانیدند آنها بعد از شور و مصلحت اختیار رد و قبول این کار را بخود ابوالفضائل که در آن
محضر حاضر بود واگذار کردند ایشان فرمودند البته میرویم ما ترسی از کسی نداریم از انبار شاهی
نترسیدیم از آن هم نمیترسیم و لو بشهادت برسیم . پس میرزا سلیمان با شاهزاده ملاقات
کرده باهم قرار گذاشتند که در قلعه موسوم بقلعه کهنه باهم ملاقات نمایند و این قلعه دارای عمارات
عالیه و چمن و باغ باصفا و اتفاقاً خیلی بزرگ بود . بهر حال حسب الوعده بعد از ظهر روز مقرر ابوالفضائل با
میرزا سلیمان بآن نقطه وارد شدند شاهزاده و پسرش نیز قبلا بآنجا رفته بودند پدر و پسر ابتدا که
بهیئت ابوالفضائل نگاه کردند او را بنظر حقیر شمردند و اعتنائی نکردند زیرا لباس ایشان
عبارت از یک قبای قدک و یک عبای ساده مستعمل بود و در آن روز معمم هم نبودند لذا پسر
و شاهزاده بدون رعایت ادب نشسته و پاهای خود را هم دراز کرده بودند تا آنکه سؤال
و جواب شروع شد و آهسته آهسته بیانات ابوالفضائل اوج گرفت پدر و پسر
ملتفت شدند که گول لباس را خورده اند لذا اول پاها را جمع کردند و بعد مؤدب
نشستند و هوش و گوش به بیانات ایشان دادند و از هرچه سؤال کردند جوابی

©Afnan Library Trust, 2026

کافی و شافی شنیدند و بعد از سه ساعت که مباحثه ختم شد هر زرتشتیها همراه و حیرت زده

گاهی بگیری نگریستند و محمد میرزا رو بمیرزا سلیمان کرده گفت من از هر کسیکه آن روز نشسته بودم متعجب‌تر

میشدم زیرا تصور نمیکردم که در میان این طایفه نفوسی چنین مطلع و بصیر و نورانی تا این درجه

نحریر پیدا شوند باری جلسه آن روز با رضایت ختم شد و زرتشتیها همراه نهایت خضوع

از ابوالفضائل استدعا کردند و قول گرفتند که روز دیگر باز باین مکان تشریف بیاورند

و ملاقات آنها را تکمیل فرمایند از آنطرف احباء در کمال بی صبری منتظر رجوع ابوالفضائل

زیرا از حال و عاقبت این ملاقات خائف بودند ناگهان دیدند که ابوالفضائل و میرزا

سلیمان وارد شدند چون بکیفیت ملاقات و مذاکرات واقف گشتند آن شب را

با مسرت تمام بتلاوت آیات گذراندند و در روز بعد مجدداً حضرت ابوالفضائل با رفیق

خود میرزا سلیمان بقلعه رفته تشریف فرما و بعزت و احترام پذیرفته شدند و این مجلس منتهی

بایمان دانایان بزرگ گردید و هر روز از حضرت ابوالفضائل خواهش نمودند که فعلاً احبا را

از اقبال آنها مطلع نکنند و بر حسب خواهش آنها احبا تا مدتی از جریان کار در توقف داشتند

مطلب را از دیگران پوشیدند لکن رایحه ایمان خود بخود از آن زرتشتیها همراه بمردم منتشر

شد زیرا اولاً رفتارشان بالنسبه سابق با جمیع خلق تغییر کرد و ملایم گشت

و نسبت باحباب الهی نیز خیلی مهربان شدند و در همه احوال ملایمت کردند ثانیاً دو سال

که گذشت مؤیدالسلطنه را شوق زیارت محبوب بیتاب ساخت و باسم مسافر

عکا از طهران حرکت کرد و بساحت اقدس وارد گردید و در محضر جمال قدم تعالی شأنه

مشرف شد و نائل گشت بلی از آنجا بجهت حضرت اقدس بقیه

©Afnan Library Trust, 2026

و در کربلا مدفون گردید. اما پسرش محمد حسین میرزا نیز که در ایام ابتلا با پدر بود پس از چندی
بلقب مؤیدالدوله ملقب و بریاست تلگرافخانه اصفهان منصوب شد و در مدت پنج سال که در آن
شهر مأموریت داشت همواره با جناب میرزا اسدالله خان وزیر و سایر احبای آن شهر محشور و با کمال شوق
و شعف بخدمات امرالله مشغول بود تا آنکه در نهضت مشروطیت بطهران منتقل و در سلک
درباریان محمد علیشاه منسلک گردید و چون محمد علیشاه از سلطنت خلع شد او بحکومت خوزستان
منصوب گشت و در موقع عزیمت بصوب مأموریت برای ملاقات احباء بکاشان رفت
و چون قدیمترین احباب بدیدنش رفتند بکمال استمالت پذیرائی کرد و شرحی از تعرف
خود که حضور حضرت عبدالبهاء بعرض نیت خود در بین درباریان ببهائیت و مخالفت آنان
درباره امر و مأموریتش بخوزستان بیان کرد و در خوزستان نیز همواره مشتعل و منجذب
بود تا آنکه در همانجا وفات کرد و در اهواز بخاک سپرده شد.
باری ابوالفضل رفته رفته در طهران مشهور گردید و از بزرگان احباب خواهش منزلی جداگانه کرد
تا بفراغ خاطر مشغول تألیف و تحریر گردد و بحسب میل و انتخاب ایشان اطاقی در
کاروانسرای ... اجاره کردند که ایشان روزها در آن منزل بسر میبردند و شبها در منزل قاطی
بیتوته مینمودند. بالاخره آخوندها بنای دعوی برخاستند و شکایت بحاکم وقت عضدالدوله
عموی ناصرالدینشاه نمودند. حاکم بطمع رفع گزاف و نیت افادی (محمد حسن سلطان) انراجری
را با ده نفر فراش بامر توقیف ایشان مأمور فرمود. فراشان بتصور آنکه این مرد عظیم الشأن
لابد مانند علمای اسلام صاحب ثروت و مکنت است در بین راه بخود وعده ها میدادند تا وقتیکه
بدان کاروانسرا رفتند و سراغ اطاق ایشان را گرفته وارد شدند دیدند که اثاث ایشان
منحصر

©Afnan Library Trust, 2026

منحصر است بیک تخته نمد و یک عبا و یک قبا و مقداری کتب و نوشتجات آثار الهیه را
با کل اثاثیه موجود بدارالحکومه بردند. حاکم حضرت ابوالفضائل را به محمدرضا خان فراشباشی
سپرد تا محبوسشان نماید. اتفاقاً این شخص با میرزا یعقوب بن حافظ الصحه آقا یهودای
عهد اخوت بسته بود و خصوصیتی داشت لذا احبا آقا یهودا را نزد فراشباشی فرستادند خواهش کرد
با ابوالفضائل آزاری نرساند و سلفی هم وجه برای مخارج نزد ابوالفضائل فرستادند و ایشان در
همان موقع باحباب پیغام دادند که برای استخلاص ایشان ابداً نه بحاکم پول بدهند و نه بمأمورین
زیرا این عمل بر خلاف اراده الله است و سبب وهن امرالله است. احبا هم اطاعت کردند
باری فراشباشی ابوالفضائل را نظر بسفارش احبا در بالاخانه خود منزل داد و محمدحسن سلطان
را بمواظبت ایشان گماشت. محمدحسن سلطان که در خدمت ابوالفضائل بود ایشان
اساس صحبت را گذاردند که گاهی خود فراشباشی هم از بیرون در در زیرپرده بفرمایشات ایشان
گوش میداد و نتیجه این شد که ظرف ده دوازده روز فراشباشی بحب امرالله و دوست
احبا گشت و محمدحسن سلطان بمقام ایمان و ایقان رسید و او اول کسی است از اهل افراجرد
که تارکش بتاج ایمان متوج شد و بعد بسبب تبلیغ او اهل افراجرد بیشترشان امروز در
آن قریه بزرگ گردیدند. بهر صورت چون ده پانزده روز گذشت و فراشباشی باحوال و
اطوار ابوالفضائل پی برد در موقع مقتضی بحاکم فهمانید که این مرد شخصی است بسیار فاضل
و تقی بی آزار و از مال دنیا هم دیناری ندارد که بتوان از او جریمه گرفت. بهتر این است که از
او التزام بگیرید تا در همدان نماند و مرخصش فرمائید. حاکم هم قبول کرد و پس از اخذ التزامنامه
ایشان را مرخص نمود. جناب ابوالفضائل بعد از رهائی بفاصله دو روز با احبا وداع

©Afnan Library Trust, 2026

گردیده بجانب کرمانشاه حرکت کرد و چون آن ایام میرزا ابراهیم برادر حافظ الصحه در کرمانشاه

مطب طبابت داشت احبای همدان باو سفارش کردند که با دائی حضرت ابوالفضائل درآنجا

تشریف دارند ایشانرا پذیرائی و مساعدت نمائید .

این بود شرح حال حضرت ابوالفضائل گلپایگانی درایام توقف همدان که از جلد دوم کتاب

مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی از صفحه ۲۹۳ تا انتهای صفحه ۲۷۴

استخراج و بمناسبت درج گردید .

©Afnan Library Trust, 2026

جناب حکیم آقا جان از متقدمین در دوره اولیه امر

در همدان

©Afnan Library Trust, 2026

شرح ایمان جناب حکیم آقاجان علیه غفران الله و انتشار امرالله در همدان

اما حکیم آقاجان که اولین کلیمی اسرائیلی در شهر همدان است نسبش بحضرت هارون میرسیده و بدین جهت از کهنه و سادات بنی اسرائیل محسوب میگشته و بسبب شدت تمسک بدیانت و کمال زهد و پارسائی و داشتن شغل طبابت در بین یهود همدان محبوبیت عظیمی داشته است مختصر همین مرد براثر مشاهده یک عمل پاک از آقا محمد باقر نراقی بامرالله مؤمن شده بود اما آقا محمد باقر و آقا محمد جواد دو برادر بودند از اهل نراق و از تاجرزادگان آن نقطه . از قضا منزلشان در همسایگی حاجی کمال الدین نراقی بود آقا محمد جواد بتجربت دریافته بود که در منزل همسایه آمد و شدهائی هست که صاحبخانه سعی دارد از دیگران پنهان سازد حس کنجکاوی او وادارش نمود که بداند در خانه همسایه چه خبر است لهذا با حاجی کمال الدین مربوط و بالاخره بشرف ایمان مشرف گشت سپس بی خبر از پدر بهمدان سفر کرد و در آنجا مطلع شد که جمال اقدس ابهی در دارالسلام تشریف دارند شوق تشرف او را تحریک کرد و چون مصرف مسافرت نداشت بوسیله تلگراف از پدر خرجی خواست و پس از آنکه وجه کافی رسید طریق بغداد را پیش گرفته بشرف مثول فائز و شش سال در آن مدینه مقیم گشت بعد بهمدان مراجعت کرده اقامت نمود و برادر خود آقا محمد باقر را تبلیغ کرد و هر دو در آن شهر بتجارت مشغول شدند و تا آخرین نفس بخدمت احباب و پذیرائی مبلغین و هدایت نفوس مشغول بودند که از جمله هدایت یافتگان توسط آنان جناب حکیم آقاجان پسر العازار کاهن است که همین العازار کهنت بد

©Afnan Library Trust, 2026

بدست پسر ایمان آورد و بعدها به لاله‌زار شهرت یافت.

اما کیفیت ایمان حکیم آقاجان این است که در حدود سنه ۱۲۹۴ هجری قمری زوجهٔ آقا محمد باقر بیمار شد واو حکیم آقاجان را برای معالجهٔ عیالش بمنزل آورد حکیم آقاجان مرض را مالاریا تشخیص داده خود چند حب باو داده گفت اینها گنه‌گنه است روزی فلان مقدار باید بخورانید تا خوب شود آقا محمد باقر دستوراو را بکار بست و یکی دو حب تا شب بعیالش خورانید ولی دید که احوال مریض خراب شد لهذا شبانه بمنزل طبیب رفته او را بر بالین بیمار آورد حکیم آقاجان از تشنجات و سایر علامات دانست حبهائی که بجای گنه‌گنه داده است استرکنین بوده است لهذا رنگ خود را باخت و سخت مشوش و پریشان گشت آقا محمد باقر سبب اضطراب را پرسید حکیم آقاجان گفت در دادن حبها اشتباه کرده‌ام آقا محمد باقر از آن سخن خیلی متأثر شد. بملایمت گفت جناب حکیم باشی زنم را بخورد او دهید شما در این عمل تعمدی نداشته اید بلکه اشتباهی دست داده است بنابراین ولو مریض بمیرد شما مسئولیتی ندارید مختصر حکیم آقاجان بدون فوت وقت نیز دکتری عطاری رفته داروی ضد سم تهیه آورد و بآن زن خورانید و مواظبت بعمل آورد تا حالش بهتر شد لکن از مهربانی و بزرگواری آقا محمد باقر سخت در عجب شد و چون بتعقیب دانسته بود که مسلمین رفتارشان با یهود بالاخص در آن شهر بسیار بد چنین نیست بنجور حرمت داده گفت بفرمائید شما چه دینی دارید؟ آقا محمد باقر اظهار داشت دین جدیدی در عالم پیدا شده است بنام بهائیت و من از پیروان آن دیانت هستم حکیم آقاجان از همان روز در صدد تحقیق برآمد با

با آقا محمد باقر وارد مذاکره شد و چون براهین امر اعظم را شنید و بشارات کتب مقدس
را با وقایع ظهور منطبق یافت و فهمید که مطلب کوچک و سرسری نیست دو تن از رفقا
و همشهریان خود را نیز همراه کرد که بیاری آنها حق تحری را بهتر بجا آورده باشد و
آن دو نفر عبارت بودند از حکیم عبدالرحیم ملقب بحافظ الصحه و آقا حکیم و در این
اثنا جناب آقا میرزا علی محمد ابن اصدق که یکی از ایادی امرالله بود [illegible]
ضمن مسافرتهای تبلیغی گذارش بهمدان افتاده در منزل آقا محمد جواد و آقا محمد باقر فرود آمد
و به رهبری طالبان حق مشغول گردید حکیم آقاجان اوقات شبانه روزی خویش را صرف
تکمیل تحقیقات نموده بالاخره بسعادت هدایت رسید و نتیجةً بامر تبلیغ خویشان قیام
نموده پدر و خواهران خود و شوهران آنها را بشریعت الله وارد ساخت پس بفکر تبلیغ جامعه
یهود افتاده پیش خود چنین اندیشید که چون من بسبب شغل کهانت و خدمت
در طبابت و تمسک بدیانت یهود نزد ایشان احترام دارم بمحض اینکه بشارت ظهور
را با آنها بدهم بی درنگ مؤمن خواهند شد لهذا روز شنبه در کنیسه بالای منبر رفته
حضار را مخاطب ساخته گفت ای جماعت شما مرا در دینداری چگونه شناخته اید؟
در جواب گفتند شما از همه بهترید و شنیده ایم که اخلاق و اعمالتان برای ما یهود
سرمشق باشد حکیم آقاجان گفت اکنون که چنین حسن اعتمادی بمن دارید و
میدانید که من بدون تحقیق و تدقیق چیزی نمیگویم باید بدانید که من بعد از مجاهدات
فراوان اخیراً فهمیده ام که اجداد و پدران ما بی جهت حضرت مسیح و حضرت محمد را منکر
شده اند زیرا که آن دو وجود مبارک از جانب خدا مبعوث شده بودند حالا هر که نمیخواهد

©Afnan Library Trust, 2026

میخواهد پی بحقیقت این مطلب ببرد. بیا به منزل من تا برایش مفصلا توضیح کنم چون یهود
که این حرف را شنیدند فریاد و فغان نمودند و حضرتش را از کنیسه اخراج کردند
بعدا کلام او اثر خود را بخشید یعنی همهمه در حضار انداخت و عده ئی از یهود تجار تیق
نزد او رفتند و شرائط مباهله را بکار بردند و در ظرف یکسال علیرغم ممانعت شدید
احبار یهود خیلی نفر از کلیمیان بامرالله گرویدند که از جمله آنها جناب حاجی سندی
ارجمند است که خواهرزاده حکیم آقاجان بوده است.

بهرصورت حکیم آقاجان بعد از تصدیق امر مبارک و موفقیت عظیمی که بدست آورد سفر
کوتاهی هم باتفاق جناب حافظ الصحه بطهران نموده چندتن از آل اسرائیل را تبلیغ
در مراجعت بطهران دیری نگذشت که رخت از جهان بربست و گویا بعد از ایمان دو یا
سه سال بیشتر نزیست لکن در همین مدت قصیره بهدایت نفوس کثیره موفق گردید
بعد از فوتش کلیمیان میخواستند از دفنش ممانعت نمایند لکن از عهده برنیامدند.

جمال اقدس ابهی در لوحی از الواح در حقش چنین فرموده اند (انا نذکر فی
هذا المقام من سمع ندائی و اقبل الی وجهی و فاز فی ایامی و صعد الی
الرفیق الاعلی و کان من الفائزین انه سمی بآقاجان فی لوح
رفیع طوبی له و لمن نذکره بما نزل له من لدن ناطق امین انا ذکرنا
من قبل و من بعد و انا الذاکر الخبیر) انتهی.

---

شرح حال و ایمان جناب حکیم آقاجان عینا از کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب سلیمانی
از صفحه ۲۵۰ الی صفحه ۲۵۵ نقل گردیده است

©African Library Trust, 2026

جناب میرزا آقا جان شاکری علیه غفران الله در خاطراتش چنین نگاشته است

در ایام کسالت جمال قدم واسم اعظم در سجن اعظم عکا مسجون بوده اند

جناب حکیم آقا جان وجناب حافظ الصحه وجناب آقا حیم العزار عریضه بخط

فارسی بحضور مبارک تقدیم ودر ذیل آن با خط عبری چنین امضا کرده اند

کمترین رحیم حافظ الصحه پدر الیاهو کمترین آقا جان فرزند ارشد العازار کاهن

کمترین حیم ولد العزار

عریضه بحضور جمال قدم جل اسمه الاعظم میرسد بخط مبارک در حاشیه جواب مرقوم

وضمن ابراز عنایت اجازه میفرمایند .

سپس لوحی عربی از کلک مطهر جمال اقدس ابهی عز نزول مییابد که در صفحه

قبل قسمتی از آن در کتاب مصابیح هدایت درج گردیده نقل شده است .

وضمناً در مورد تدفین ایشان در قبرستان کلیمیان همدان چنین مرقوم شده است

در روز کسالت جناب حکیم آقا جان صعود میفرمایند برادران اسرائیلی مانع از دفن ایشان

در قبرستان میگردند که بالاخره با وساطت عده دیگر در محل جداگانه که داخل اموات

آنان نباشد اجازه دفن میدهند که تاکنون آرامگاهش باقی است .

©Afnan Library Trust, 2026

©Afnan Library Trust, 2026

جناب حکیم آقاجان

هو الاقدس الابهی

قد حضر کتابک لدی المظلوم فی هذا السجن الاعظم و قرأه العبد الحاضر و اجبناک
بهذا الکتاب المبین انشاءالله بعنایت الهی از کوثر اطمینان بیاشامی و بافق اعلی ناظر
باشی ندای سدرهٔ سینا بلند شد و تجلّی طور هویدا گشت بصری که از کحل معرفت الهی
روشن شده تجلیات او را مشاهده مینماید و پرتو انوار وجه را در اشیاء ملاحظه میکند امروز
روزی است که ابصار بمشاهدهٔ جمال ذی الجلال فائز و مشرف شده و از برای او شبهی از قبل
نبوده و نظیری از بعد نخواهد بود باید در کل احیان به ثنای مقصود عالمیان مشغول باشی
چه که ترا باصغاء کلمه‌اش مؤیّد نمود و بعرفان نفسش موفق فرمود در ایامیکه اکثر آذان از حلاوت
ندای رحمن محروم است و اکثر ابصار از مشاهدهٔ انوار جمال ممنوع این فضل را غنیمت دان و
بزرگ شمر الحمد لله کتابت فائز شد و جواب آن از آسمان بخشش یزدانی نازل و فرستاده
شد اسامی مذکوره بطراز ذکر مزیّن گشتند و هر یک تلقاء وجه مذکور آمدند البهاء علیک
و علی اختیک الّذی سمّی بابلیا و علی اهلک و ابنک الّذی اهتدی بنوریّه و
علی الّذین آمنوا بالله الفرد الخبیر.

©Afnan Library Trust, 2026

لوح مرحوم حکیم آقاجان (از خطّ اقدس الهی)

یا قلم اذکر من سمّی بمهدی لیفرح ویکون من الشاکرین یا مهدی اسمع الندآء الذی ارتفع من هذا المقام الامنع من سدرة الحمرآء انّه لا اله الّا هو الفرد الواحد العلیم الخبیر. انّ الذین نقضوا میثاق الله وعهده اولئک من الاخسرین فی کتاب الله ربّ العالمین قل یا قوم قد جآء الیوم والقیّوم ینادی باسمه المقتدر العظیم ایّاکم ان تمنعکم ما عند الجهلآء عن الافق الاعلی ضعوا ما عندهم وخذوا ما اوتیتم من لدن علیم خبیر طوبی لک ولمن صعد الی الله نشهد انّه شرب کوثر البقآء من ید عطآء ربّه الکریم انّه فاز بما لا فاز به اکثر الخلق یشهد بذلک لسان الله فی هذا المقام الرفیع اقبل الی الافق الاعلی اذ اعرض عنه الوری الّا من شآء الله مالک ملکوت الاسمآء واعترف بما نطق به القلم الاعلی واقرّ بما نزّل من سمآء الفضل من لدن مقتدر قدیر انّا کنّا معه حین صعوده وذکرناه بما ماج به بحر الغفران وماج به عرف عنایة الله الغفور الرحیم طوبی له ولمن ذکره بعد صعوده بما نزّل من لدن منزل قدیم البهآء علیه وعلی الذین ما نقضوا عهد الله ربّ العرش العظیم.

©Afnan Library Trust, 2026

# شرح حال جناب حکیم آقا جان

## اول من آمن کلیمیان

دکتر حبیب ثابت

پیش از آغاز سخن باید نظری بتاریخ افکند و سرنوشت ملت یهود را که زمانی در منتهای عزت و شکوه میزیسته اند مطالعه نمود . انبیای بنی اسرائیل سرپیچی این قوم را از طریق صواب درك نموده و آنانرا شدیدا انذار نموده بودند . این انذارات قبل از اظهار امر حضرت مسیح و پس از آن تحقق یافت و ملتی که خود را از برگزیدگان پروردگار میشمردند سرانجام بچه ذلت و اسارت و پراکندگی مبتلا شدند و حتی تا نیمه اول قرن نوزدهم در اروپا مجاز بودند فقط در خانه های چوبی سکونت کنند .

پس از صدور فرمان کورش کبیر جمعی از کلیمیان بایران پناهنده شده و در بعضی بلاد مستقر شدند و بعلت وجود مقبره استر همسر کورس و دانی وی مردخای در همدان تعداد نفوس آنان در آن شهرستان بیش از سایر بلاد بود و چند صباحی ابنای خلیل در ایران در رفاه و آسایش میزیستند ولی پس از حمله اعراب مجددا تحت فشار و تضییقات قرار گرفتند . گروهی اسلام آوردند و گروهی دیگر بپرداخت جزیه تن در دادند با وجود این نتوانستند از فشار و بلیاتی که در طی قرون بآنها وارد میشد رهائی یابند. بلکه هر زمان که رهبری جدید قدرت مییافت روحانیون و علمای اسلام از موقعیت وی بهره برداری میکردند ، عوام الناس را تحریك مینمودند و بر شدت تضییقات وارده میافزودند .

بعنوان مثال بفتوای حجة الاسلام آخوند ملا عبدالله د همدان در قرن گذشته اشاره میشود . وی برای تحقی و آزار کلیمیان همدان بصدور اعلامیه ای بیست ماد ای که حاکی از تنفر و تعصبات جاهلانه بود مبادرت نمود :

یهودیان باید وصله سرخی بنام وصله جهودی بالبسه خود بدوزند تا از سایرین مشخص گردند ، حق ندارند سوار بر اسب یا الاغ شوند و یا در خانه دو طبقه سکونت کنند . درب خانه آنان باید کوتاه باشد تا موقع دخول بخانه خود خم شوند . در ایام بارندگی از خانه خود خارج نشوند . در زمستان هنگام عبور از کوچه و بازار پالتو نپوشند و فقط مجازند آنرا در زیر بغل خود حمل کنند و چندین فرمان تحقیر آمیز دیگر . بعضی از کلیمیان هم برای رهائی از این فشار ظاهرا باسلام ایمان آورده و جدیدالاسلام نامیده شدند.

اطبای همدان در قرون گذشته عموما کلیمی بودند و اگر طبیبی بعیادت بیماری میرفت در مسیر وی پارچه یا کرباسی میگستردند و آن پارچه و ادواتی را که طبیب با آنها تماس میگرفت می شستند و آب میکشیدند و ناگوار تر از آن زمانی بود که طبیب در معالجه خود راه خطا میرفت و قادر به مداوای بیمار نمی شد .

جناب حکیم آقا جان (۱) فرزند حکیم الازار ( لاله زار ) و از ابنای حضرت کلیم طبیبی بسیار حاذق و در عین حال از اجله علمای یهود و حاخام شهرستان همدان



©Afnan Library Trust, 2026

بود و احاطه وسیعی بکتاب مقدّس داشت و عموم کلیمیان بایشان اقتدا مینمودند . معظّم له روزهای شنبه طبق سنت دیرینه بنی اسرائیل در کنیسه حاضر شده و برای حضار بوعظ و خطابه میپرداختند .

روزی همسر جناب محمد جواد نراقی علیه بهاء الله بیمار شده و جناب حکیم آقا جان را برای عیادت و مداوای بیمار دعوت میکنند در آن زمان اطبا بعلائم ظاهری بیمار توجه نموده مرض را تشخیص میدادند و داروئی مناسب تجویز مینمودند . متأسفانه این بار جناب حکیم آقا جان در تشخیص بیماری سخت دچار اشتباه شده و با بکار بردن داروئی نا مناسب حیات بیمار را بمخاطره انداختند .

ایشان در اولین ملاقات محتملاً توجّهی بمحیط روحانی آن منزل ننموده و حتی متوجه نشده بودند که در مسیر ایشان پارچه ای گسترده نشده است و البته در چنین موقعیت و کیفیتی که قبلاً بآن اشاره شد دچار نگرانی و اضطراب شده و برای خود مجازاتی شدید پیش بینی مینمودند . در هر حال با تشویش فراوان معالجه را ادامه داده و بیمار را از خطر مرگ نجات دادند ولی انتظار ایشان تحقق نیافت ، حتی آثار خشم و نگرانی در چهره جناب محمد جواد و برادرشان جناب محمد باقر ظاهر نشد و بالعکس آن دو بزرگوار که جوهر خلوص و انقطاع بودند در مقام تسلیم و رضا با کمال سکون و وقار و منتهای عطوفت و مهربانی سعی مینموده اند ایشان را که از کرده خود شرمسار بودند تسلّی بخشند .

رفتار غیر عادی این دو برادر، طبیب افسرده خاطر را که همواره منتظر عقوبتی شدید بود دچار حیرت و تعجب نمود و روزنه امیدی در خاطر وی پدیدار گشت . ایشان جویای حقیقت شدند و سرانجام باب مذاکرات تبلیغی بین آنان آغاز شد و براهین مختلفی در باره ظهور ماشیح و ربّ الجنود که انبیای بنی اسرائیل بآنها اشارت و بشارت داده بودند بمیان آمد و مورد بحث و تحقیق قرار گرفت ، درست معلوم نیست که این مباحث تا چه زمان ادامه داشته است ولی آنچه مسلم است اینکه ایشان با اطلاعات عمیقی که در نبوّات عهد عتیق داشته اند و باصافی ضمیر دعوت آنان را لبیك گفتند و ندای آمنّا و صدقنا بعنان آسمان رساندند و بشرف ایمان فائز و اول من آمن کلیمیان میباشند . پس از تصدیق امر مبارك آنچنان شور و اشتیاق و اشتعالی یافتند که بلافاصله این مژده فرح بخش را باطلاع نزدیکان خویش ابلاغ نمودند و همه آنان باستثنای یکی از خواهران بامر مبارك اقبال نمودند . آنگاه روز شنبه طبق معمول بکنیسه رفته آغاز سخن کردند ولی این بار برخلاف روزهای گذشته لحن بیانات ایشان کاملاً متفاوت بود و سبب حیرت حضار شد .

ایشان با سخنان خود حضار را بشهادت طلبیده و اظهار داشته اند که آیا من در اجرای برنامه های مذهبی کوتاهی نموده و یا در معاملات نادرستی کرده و یا بفردی خیانت نموده یا نظری بمال احدی داشته اَم . آیا در سخنان خود باعث رنجش احدی شده و یا در طبابت خود قصوری داشته ام ؟ همه حضار باتفاق میگویند خیر . سپس جناب حکیم آقا جان



©Afnan Library Trust, 2026

بسخنان خود ادامه داده میفرمایند آیا از من راضی هستید و هرچه بگویم تصدیق نموده و اجراء مینمائید. همگی باز بالاتفاق جواب مثبت میدهند . آنوقت با کمال صراحت اظهار میدارند که در اثر تحقیقات و مطالعاتی که نموده ام پایان ذلت و آغاز عزت اسرائیل فرا رسیده است و بشما بشارت میدهم که ماشیح و ربّ الجنود ظاهر شده و شما را باین دو ظهور که آرزوی همه ما کلیمیان است دعوت میکنم . این بیانات آرامش کنیسه را بهم ریخت همهمه ای آغاز شد و بسیاری از آنان بعنوان اعتراض کنیسه را ترک کفتند و فقط در حدود ۱۵ نفر از حضار تحت تأثیر این گفتار قرار گرفته و بامر مبارك اقبال نموده‌اند .

جناب حکیم آقاجان مراتب ایمان و ایقان خود را خاضعا خاشعا بمحضر مبارك جمال اقدس ابهی معروض داشته و دو لوح مبارك باعزاز خود و ابوی ایشان عزّ نزول یافته و محتملاً جناب حکیم لاله زار ابوی ایشان پس از زیارت این لوح منیع مبارك بشرف ایمان فائز میگردد (۲) .

بعضی از افرادیکه در کنیسه ندای امر الهی را شنیده و بامر مبارك اقبال نموده اند از اینقرار است : برادر ایشان جناب حکیم ایلیا ( حکیم الی ) و اولاد ایشان خانواده علی زاده را تشکیل داده اند .

جناب آقا سلیمان زرگر داماد خواهر معظّم له و برادرش جناب آقا مراد زرگر ( خانواده نکونام و بستگان آنان )

جناب حاجی حکیم هرون ( خانواده های ارفع )

جناب حکیم رحیم حافظ الصحه و فرزند شهید ایشان جناب یعقوب و دو برادر جناب حکیم موشه و جناب حکیم اسحق ( خانواده های یادگاری و پزشك ) . شرح احوال جناب حافظ الصحه در جلد نهم عالم بهائی سال ۱۹٤۰-٤٤ و صفحه ٦۱۲ بچاپ رسیده است .

جناب حکیم موشه حنیم ( خانواده اتحادیه همدان ) و چند نفر دیگر از بستگان جناب حکیم آقا جان ک بامر مبارك اقبال نموده‌اند عبارتند از : همسر ایشان امة الله طوطی مقبوله ، یك پسر مهدیخان ( مادر مریم خانم رفعت ) و دو دختر بنام امة الله هاجر ( خانواد های یخچالی ووجدی و اظهاری) و امة الله طاوس ( خانواده های اخوان ، بقائی و کتیرائی ) .

ایشان نیز دارای ۷ خواهر بوده اند و هریك دارای فرزندی بنام مایر که پس از اقبال بامر مبارك نامشار به مهدی تغییر میابد و عبارتند از : امة الله مروارید و فرزند ایشان جناب آقا مهدی عمانی ، امة الله خاتو و فرزندشان جناب حاجی مهدی ارجمند و امة الله ح فرزندشان جناب مهدی ( خانواده های جناب عزیزالة شکیب ) امة الله گوهر و فرزندشان جناب حاجی مهد اخترخاوری و امة الله شاخ نبات و فرزندشان جنا حاجی مهدی نامی ، امة الله خانم و فرزندشان جنا مهدی ( خانواده حبیب شکیب ) و خواهر هفتم فرزند خود آقا میر بلند که از فیض اقبال بامر مبار محروم بودند .

جناب حکیم آقا جان هنگام صعود در بستر بیماری م نشینند و به بستگان خود که نگران سلامتی ایشا بوده اند اظهار میدارند چرا ساکت نیستید مگر حضو ربّ الجنود را ملاحظه و مشاهده نمیکنید . چندی بع



©Afnan Library Trust, 2026

لوحی منیع باعزاز فرزند ایشان جناب مهدیخان شرف نزول یافته و در آن بیان حکیم آقا جان را هنگام صعود تأئید فرموده اند .

۱ـ جناب یعقوب کتیرائی نیز شرح حالی از حکیم آقاجان بعد از وصول این شرح حال مرقوم و ارسال داشته اند که متضمن تفصیل بیشتری است و در شرح شرح حال مزبور اضافه نموده اند که " حکیم آقا جان اولین بهائی کلیمی ساکن شهر همدان است و نسبتشان به حضرت هارون میرسد و از کهنه و سادات بنی اسرائیل محسوبند..." و

امة الله طاوس خانم صبیه معظّم له این افتخار را یافتند که مدت چند ماه از حضرت ورقه علیا پرستاری مینمود و هنگام مرخصی یك جفت دستکش حضرت عبدالبهاء را بایشان اهدا فرموده بودند . این داستان جالب از احفاد ایشان شنیده شده که وصیت نموده بود که پس از مرگ دستکش مزبور را بدستش کنند ولی دختران از اجرای آن امتناع میورزند . پس از فوت ایشان یکی از همسایگان کلیمی مراجعه نمودهٔ میگوید دیشب در خواب طاوس خانم را دیدم و گله میکرد چرا دستکش مرا نداده بودند .

... ... ...

در باره تحری حقیقت و تحقیق چنین مینویسد " دو تن از رفقا و همشهریان خود را نیز همراه کرد که بیاری آنها حقّ تحری را بهتر بجای آورده باشد و یکی از آن دو نفر مرحوم حافظ الصحه حکیم عبدالرحمن بود... در این ایام جناب ابن اصدق میرزا علی محمد ایادی امرالله ... به همدان وارد شد و در منزل آقایان محمد جواد و آقا محمد باقر فرود آمد... حکیم آقا جان اوقات شبانه روزی خویش را صرف تکمیل تحقیقات و مذاکره با ابن اصدق نمود تا بالاخره بسعادت هدایت رسید و بشرف ایمان فائز گشت. "

۲ - نویسنده این مقاله چهار جدول از کلیه وابستگان و منسوبان جناب حکیم آقا جان علیه بهاء الله ضمیمه نموده که بعلت محدودیت صفحات از درج آنها معذوریم . عندلیب .



©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال وشهادت جناب ابوالقاسم همدانی (۱)

چون حضرت بهاءالله یکسال در بغداد توقف فرمود و حاصل شد آنچه حاصل شد
پس از ظهور حسد حاسدین از اهل بیان و قربان ناگهان از میان غایب شد
و تنها کسی که در خدمتش بود (ابوالقاسم) همدانی بود صبحی که اهل حرم سر از بستر برداشته
حضرت ایشان را در بستر نیافتند و هرجا در طلبش شتافتند اثری نجستند ابوالقاسم همدانی
نیز پس از چندی معلوم شد که غایب و مستور است ولی نشانی از اثر نیست واو از ارادت کیشان
جانفشان آن حضرت بود خلاصه تا دو سال بر احباب و اصحاب و اهل حرم پوشیده بود که
ایشان در کجا تشریف دارند اما آن حضرت پس از رحلت از بغداد بکمر سلیمانیه تشریف برده
با لباس درویشی بر تکیه شاه نقشبند نزول فرموده و ابوالقاسم نیز در حضور بود و چون اهالی آنجا
از نام و نشان آن حضرت سؤال کردند آن شخص همدانی حضرتش را بدرویش محمد معرفی کرد لهذا
آن حضرت باسم درویش محمد ایرانی معروف شد و باین سبب قضیه مستور ماند پس از یکی دو سال
مدتی در انزوا و غیبت آن حضرت ابوالقاسم یا محمد ابراهیم همدانی استیذان نموده
بهمدان رفت و تمام ما یملک خود را نقد کرده همراه برداشت که بسلیمانیه بیاید و با آن حضرت بجانب
مصر رهسپار شوند ولی دزدانی چند که باسم مستحفظ و بدرقه راه بودند از حالش آگاه شده او را
در بیابان سر بریدند و نقود او را بردند هنوز رمقی داشت که چوپانی در رسید و گلوی او را
بسته بقرای اطراف خبر دادند و او را به آبادی بردند و شرح حال پرسیدند
نتوانست ادای مطلب نماید لهذا لوازم تحریر طلبید و شرح حال را نوشت و در حاشیه

۱ـ عیناً از مندرجات کتاب کواکب الدریه نقل شده است

اظهار

©Afghan Library Trust, 2026

اظهار داشت که اگر حکومت مال مرا باز ستاند باید آنرا به درویش محمد برساند که در کوه سرگلو ساکن است در تکیه شاه نقش بند آمد و رفت دارد خلاصه اینکه شرح مفصل وصیت همدانی در جراید سلیمانیه درج شده و در بغداد بنظر اصحاب و احباب رسید.

مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء در خطابی راجع به ابوالقاسم همدانی چنین فرمایند (۲)
شب نطق مبارک مفصل در خصوص غیبوبت جمال مبارک و پریشانی احبا و تفصیل حال آقا ابوالقاسم همدانی بود که چون در راه سوارهائیکه برای محافظت ایشان اورا زخمی کرده اموالش را میبردند این شهرت در خبر وصیت او که باید اموال دهشی آقا ابوالقاسم را به درویش محمد برسانند ببغداد میرسد دیگوش احباب میخورد فرمودند از قرائن فهمیدیم که چون آقا ابوالقاسم همدانی سابق در ساحت اقدس بود و در غیبوبت جمال ابهی او هم مسافر شد لذا یقین است که مراد از درویش محمد جمال مبارک است و باید در حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند آن بود که احبا را با عرائض تضرع و ابتهال فرستادیم و رجا و مسئلت از برای رجعت جمال قدم ببغداد نمودیم انتهی (جلد اول ص ۳۲۶)

---

۲ - متن بیانات مبارکه از جلد پنجم کتاب مائده آسمانی تألیف فاضل جلیل جناب اشراق خاوری علیه رضوان الله نقل شده است.

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح شهادت جناب رضاقلی سلطان در همدان (۱)

### از شهدای دورهٔ میثاق

رضاقلی سلطان از طایفهٔ اهل حق در طهران بوسیلهٔ حاج میرزا عبدالله صحیح فروش بامر مبارک اقبال نموده و سلطان فوج بود و در آن موقع با دسته سربازان خود بطهران احضار شده بود مردم همدان تصور کردند که از دولت دستور دارد او را برای مجازات اشرار بزودی میخواهند برد. آن اشرار بنابر لذا در صدد قتل او برآمده در روزی در حالیکه تنها بمنزل خود نشسته بود بدست شخص ناشناسی که ناگهان وارد در خانه شد بضرب چند گلوله از پای درآمد و از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء زیارتنامه مخصوصی باعزاز او صدور یافت که اینک در این مقام درج میشود او را سردار شهداء نامیدند مدفنش در شاهزاده حسین همدان است (۱)

مؤلف کتاب کواکب الدریه در شرح حال شهید مجید جناب رضاقلی سلطان چنین نگاشته‌اند که یک سال قبل از شهادت من او و برادرانش را در قریه خان باغی که ملکی خودشان بود ملاقات نمودم در آن اوقات چنین دانسته بود که شهید خواهد شد زیرا در لوحی که از خامهٔ حضرت عبدالبهاء بنام وی صادر شده یک اشاره‌ئی از کلمه فدا و جام شهادت موجود بود.

نگارنده این مقام را زیارت کرده و تا قبل از بروز انقلاب در ایران زیارتنامه بالای آرامگاه آن جناب باقی بود. و مرید انزاره بنام متولی شخص بی غرضی بود هر وقت احباء مراجعه میکردند آنان را راهنمائی و نهایت مهربانی را مجری میداشت.

---

۱- شرح شهادت جناب رضاقلی سلطان و زیارتنامه که باعزاز ایشان نازل شده عیناً از کتاب حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق تألیف جناب آقای محمدعلی فیضی نقل گردیده است.

©Afnan Library Trust, 2026

زيارتنامه سرور شهداء رضا قلى سلطان عليه بهاء الله الابهى

هو الله

البهاء اللائح والنور الساطع تحت تربتك النوراء ونفحتي مرقدك الطيب
الرائحة من كل الانحاء يا من انجذب بنفحات الله واشتعل بنار محبة الله
وصدق بكلمات الله ورتل آيات الله وذاع ببشارات الله واطلع باشارات الله
اشهد انك وفيت بالميثاق واخذت نصيبك من الاشراق وعرجت الوجدان
واقتبست من نور نيّر الآفاق وشربت اكأس الدهاق واخذتك الاشواق
الى ملكوت الجمال مقعد صدق في رفرف العزة والجلال حتى فديت روحك
لكل فرح وسرور وحبور في سبيل ربك الغفور لعمر الله ان دمك المسفوح
على الثرى يشهد بانجذابك الى الملأ الاعلى وجسدك المطروح على التراب
ينادي وا شوقا الى ملكوت الابهى ويا طوبى ويا بشرى من هذه المنحة الكبرى
ويا طربا ويا شوقا لتلك الكأس الطافحة بصهباء الوفاء روحي لك الفداء
ايها الشهيد في سبيل ربه الاعلى روحي لك الفداء ايها الوحيد في دير
الاعداء روحي لك الفداء ايها الفريد تحت سيوف البغضاء روحي
لك الفداء ايها المنقطع اربا اربا بيد الزنماء الجهلاء العزة لمن استبرك
بتربتك النوراء والسعادة لمن استنشق رائحة الوفاء من مرقدك الطيب
الطاهر المعطر الارجاء وعليك التحية والثناء ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

شرح شهادت جناب میرزا فتح‌الله شکوری در همدان (۱) (۲)

جناب میرزا فتح‌الله شکوری فرزند جناب حاج شکرالله شکوری جواهری از خاندان حکیم
[illegible] از شهدای دوره اولیه امر در همدان است

آن جوان عزیز نازنین در خانواده‌ای عالی چشم بجهان گشود و در دوران نوجوانی و جوانی را با برا-
دران [illegible] هیکلی قوی داشت ورزش شطرنج - پارک - هوش - و ورزشهای اسبی و
[illegible] و مهارت در اسب سواری کافی برخوردار بود در سرای چند نفر [illegible] که از [illegible]
دوره اولیه بود با او همکاری و معاضدت نمودند جوانان هم سن و سال او به ظاهر ابراز
محبت میورزیدند و تعصب نشان داده او را بابی میخواندند زیرا در هر مجلس با
ایشان مذاکرات امری بمیان آورده جواب کافی و شافی می‌شنیدند شرح
دادن این وضع وسیله جوانان مسلمان باطلاع آخوند محل میرسید تا اینکه بتحریک او
جوانان تصمیم به قتل آن جوان رشید گرفته و با نیرنگی دو یا سه نفر از آنان با ایشان
طرح دوستی ریختند و روزی بعنوان گردش و تفریح باتفاق [illegible] همدان
[illegible] از نقاط خوش آب و هوای همدان در پنج کیلومتری شهر قرار گرفته میروند در
نزدیکی باغ شخصی [illegible] ناگهان چند نفری به جناب میرزا فتح‌الله حمله‌ور شده و
ایشان را با ضربات کارد از پا در آورده و خود فراری میشوند این واقعه در سال
۱۲۲۲ شمسی در وقتی واقع شد که سن مبارک آن شهید بزرگوار ۲۴ سال بوده است
جسد مطهرش پس از گذشت مدت ۲۴ ساعت وسیله رهگذران شناسائی و بمقامات

اطلاع

©Afnan Library Trust, 2026

اطلاع دارد بگوید.

... بار بعد از این خبر جانگداز از طرف اهالی شهر آن تشییع جنازه که به نوبه خود کم نظیر

... [illegible] نماید که خود نشانه همه گونه احوال درونی و حالات آن شهید عزیز بوده است.

۲ - در خاطرات جناب شاکری در مورد شرح شهادت ایشان چنین ذکر شده است

برادران جوان شهید پس از وقوع شهادت جریان را چنین بیان داشتند از اینکه

بابی ها [illegible] حمله ور شده و در صدد قتلش بر آمده بودند قبل از شهادتش بار ها [illegible]

بعضی از اقربا را [illegible] که جناب میرزا فتح اعظم به تبریز نشده (و قاتلین) [illegible] را الهام [illegible]

بوده اند - انتهی

---

۱ - شرح قسمت اول از مرقومه جناب لطفی شکوری اخوی زاده ایشان نقل شده

۲ - شرح قسمت دوم از خاطرات جناب شاکری است

©Afnan Library Trust, 2026

[illegible] آقا میرزا یعقوب فرزند ارشد جناب حافظ الصحه در همدان [illegible]

[illegible] جناب حافظ الصحه دائی این جانب [illegible] کلاه [illegible]

[illegible] که بابا [illegible] خورده [illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] با [illegible] در حال [illegible] خانه [illegible] خود را [illegible]

[illegible] داده [illegible] نماید [illegible] حافظ الصحه [illegible]

[illegible] بود [illegible] داشت [illegible] میرزا آقا [illegible]

[illegible] ایشان را هم [illegible] خارج [illegible] ضیافات [illegible] او را [illegible] میرزا یعقوب

[illegible] این مدت همراهی میکرد [illegible] مردم [illegible]

[illegible] شده بود معذلک با وجود دوستان [illegible] دشمنان فراوانی [illegible]

[illegible] بازار [illegible] زیرا هم بهائی و هم بهائی زاده بود با وجود دشمنانش

[illegible] تسلیم [illegible] که روزی از روزها از منزل حافظ الصحه خارج شده

[illegible] این بهائی را [illegible] منزل خود برد [illegible] محل [illegible]

[illegible] تا چه اندازه دکاندارهای مسلمان [illegible] تعلیم خانه را عصبانی نموده

[illegible] بطور دسته جمعی با شوکت هاشم خان [illegible] که از اکابر ایران [illegible] بوده [illegible]

[illegible] با میرزا یعقوب [illegible] به منزل حاج ملا محمد قاضی مجتهد رفته [illegible] داد خواهی نمودند مجتهد [illegible]

[illegible] تهدید آمیزی به امیر نظام گروسی که در سال ۱۳۱۴ قمری هجری یعنی اول سلطنت مظفرالدین شاه

حکومت همدان منصوب شده بود ————

۱ - شرح مزبور از خاطرات منتشر نشده جناب آقای علی فیروز علیه غفران الله نقل گردیده است

... نموده بود نوشته در خاطرشان کرد که عمل این یهودی زاده خیلی مهم است و هر گاه از نزد

... بود ممکن است میتوانی در شهر ایجاد نموده و عاقبت وخیمی در بر داشته باشد امیرالنظام

... نموده و احترام و میرزا یعقوب را به دارالحکومه که آن زمان در قلعه کهنه بیرون از شهر همدان

واقع بود جلب نمایید میرزا یعقوب مجبور است تبعه دولت عثمانی است و حکومت قادر

... نبوده بار تعدی روا دارد با حکومت به خشونت سخن گفته در هنگام در حال عصبی زیاد

... داده خبری به تو رسیده میر غضب سر او را از تن جدا کنند در محل سربازهای قلعه کهنه جلو اجرا

... ده و جلاد سر میرزا یعقوب مظلوم را می برد در زمان صدای این ماجرا حاجی ابراهیم خان [illegible]

با خانم خانم والده این جانب به منزل حاج محمد سعید عرب که قنسول دولت عثمانی و یا شاه بندر

... رفته و یا دو خبر میدهند که حاکم میرزا یعقوب را به دارالحکومه جلب نموده و اقدامات فوری برای

جلوگیری از عمل آورد [illegible] وقت را تلف نموده و به بهانه ادای نماز خیلی دیر اقدام میکند

و وقتی از منزل خارج شده که کار از کار گذشته و میرزا یعقوب را بقتل رسانیده بودند .

حاجی ابراهیم خان هم به منزل خود مراجعت نمود جمع غارتگران اطراف منزل را احاطه کرده بودند همسایه ها

ایشان یعنی حاج محمود و حاج شیخ اسدالله جوانمردی بخرج داده زن و بچه ها را از منزل خارج و

به خانه خود برده پناه میدهند در این ضمن عوام الناس به منزل جناب حافظ الصحه هجوم کرده

وارد ... حجره های ساختمان را از جا بیرون کشیده و حتی کوزه های سفالی مملو از مواد غذائی و غیره را انبار

بود و بعد از این جریان قسمتی از منزل را به آتش کشیده و پس دواخانه حاجی میرزا یوحنا خان حافظی

برادر مقتول که در نزدیکی منزل واقع بود تماما غارت نمایند بعد از چند روز جناب حافظ الصحه

پدر جوان ناکام از [illegible] مراجعت نموده پسر بزرگ و محبوب خود را که تا نزد [illegible] ) مقتول و اموالش را

©Afnan Library Trust, 2026

[illegible] زنان دختر زندان خود را بردن بخوابگاه [illegible] شاهد بوده زوجیت [illegible] از اطراف [illegible]

برای حاج میرزا طاهرخان و سایر خورده ریز زندان آزاد و [illegible] شدند

۲ - در خاطرات آقای میرزا آقا جان [illegible] چنین نوشته است [illegible] در زمان وقوع این قتل

[illegible] اصفهانی برادر هادی [illegible] برایم حکایت کرد که حجره داشتم متصل به حجره

[illegible] الحجره بود روزی میرزا یعقوب آمد در درگاه بالای حجره من قرار گرفت شروع

[illegible] سخنی نمود چون با اعتراض رد بود منازعه میان ما درگرفت روز بعد این

[illegible] خود را رفتم به حاج آقا محمد قاضی گفتم این جوان با زن مسلمان [illegible] حاج محمد

قاضی نامه ای به امیر نظام حاکم تازه وارد نوشت لازم برای جلب [illegible] تحقیق [illegible]

میرزا یعقوب را به حکومت جلب نمود میرزا یعقوب وقتی دانست که پیر فرج میرغضب

[illegible] خود همراه برد به قلعه [illegible] وارد شدند امیر نظام [illegible]

میرزا یعقوب جواب داد حاکم عصبانی شد فوری مأمور خواست که او را بقتل برساند [illegible]

[illegible] همراه او پیر فرج میرغضب [illegible] فوراً حکم داد [illegible]

من به دنبال آنان به قلعه [illegible] رفته بودیم تا این دستور را امیر نظام صادر کرد به میرزا یعقوب [illegible]

[illegible] پیر جلاد فوری سر او را برید و جسدش را [illegible] در میدان [illegible] ها انداختند

[illegible] مسلمین [illegible] گردید.

۳ - مؤلف کواکب الدریه در قسمتی بنام (از امور متفرقه همدان) چنین نگاشته حادثه دیگر قتل [illegible]

میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصحه بود اگر چه باسم دیگر او را کشتند ولی باطناً برای غرض مذهبی

بود چه که حافظ الصحه از اطبای سرشناس بهائی بود [illegible] و باسم جدید الاسلام مشهور شده و لکن

بعض علمای یهود [illegible] مورد غیظ و غضب مسلمین نیز واقع شد.

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال جناب کربلائی محمد هادی نخودبریز ملایری (۱)

از جمله شهدای همدان جناب کربلائی محمد هادی نخودبریز ملایری است که در اثر ضرب و جرح‌های بلوای
به همدان مهاجرت کرده و در این شهر اقامت و مشغول کار و کسب گردیدند زبدۀ ... جلیلی ...
این مرد ریش سفید نورانی آیتی از خلق و خوی رحمانی و محبت و نورانیت و صفا ...
شده لوح از ساحت اقدس الهی و سه لوح از مرکز میثاق بافتخارش عز نزول یافته که در روز ترکیب
روزی یکی از مریدان آخوند حاج شیخ باقر که از علمای با نفوذ بوده آن بزرگوار را از حجره بیرون
کشیده و کتک‌کاری مفصلی نموده و لگد زیادی ببدن و پهلوی او وارد نموده که جناب ایشان
... با آن نورانیت مرده و زنده ولی بستری شده و صعود فرموده از جمله شهدا محسوب
است روحش در ملکوت اعلی شاد باد در اول قبور اسلامی همدان مدفون شده
تاریخ شهادتش در دست نیست.

## شرح حال جناب آقا میرزا ابراهیم جدید (۱)

و نیز جناب آقا میرزا ابراهیم جدید که از احبای ... بود برحسب ... ذکر الله اعظم در ایامی
که در ملایر سکونت داشته بافتخارش عز نزول یافته بیشتر ایام در اسحار با جمعی از دوستان در حظیرة القدس
حاضر میشد و با لحن خوشی در نهایت خضوع مناجات تلاوت میکرد که باعث آرامش خاطر حضار بود
در زمان جنگ عمومی یکنفر قزاق روسی از اسرائیل در منزل یعقوب آقا جان کلیمی همدان بوده میگوید
این بابائی که عطار است چرا از در حجره او بازار میگویند بهائی است فوراً بدرب حجره جناب جدید
آمده چند مشت بسینه این پیرمرد میزند که باعث مرگ او میشود بعد از یکی دو روز که بستری شد صعود مینماید

---

۱ - در شرح فوق نقل از کتاب خاطرات جناب میرزا آقا جان شاکری علیه غفران الله است

©Afnan Library Trust, 2026

## واقعه اعدام نایب میرزای رجب (۱)

نایب میرزای رجب فردی از لوطی‌ها و قدرت‌نماها و مدتی نیز رئیس فراشهای حکومتی شهر [illegible] بوده در اثر دوستی و آشنائی با جناب شاکری با مساعدت جناب حاج اکبر انور با ایشان مذاکرات تبلیغی می‌شود و پس از آنکه جناب حاج امین اردکانی علیه غفران الله تشریف می‌آورند جلسه در منزل جناب شاکری با حضور ایشان تشکیل و با نایب میرزا و همراهانش مطالبی از آثار الهی بیان و پس از آنکه از احکام مبارکه آگاه شده بشرف ایمان نائل و در نهایت اخلاص اعمال گذشته خود را ترک گفته و پس از خارج شدن از منزل جناب شاکری به منزل خود رفته و تمام ظروف مشروبات را شکسته و در زمان حیات پدران پدرا در جلسات تبلیغ در حظیرة القدس منعقد می‌شد شرکت می‌کرده چندی بعد در یکی از گردشگاههای شهر بنام چهارچمن که قهوه‌خانه دایر بوده که محل تفرج و آمد و شد مردمان بوده روزی عده‌ای از احبا منجمله جناب شاکری وارد قهوه‌خانه می‌شوند که تعدادی از لوطی‌ها و متعصبین در آنجا مشغول استراحت و چای خوردن بودند نایب میرزا رو به آنها کرده می‌گوید جا بدهید دوستان من بنشینند (من قربان عبدالبهاء) و با این طریق ابداً رعایت حکمت نمی‌کرده شخصی بنام سیدعلی پسر سید آقابابا و سایرین که جزو مشتریان بودند این گفته بر آنان گران آمده و کینه او را در دل گرفته و در پی فرصت بودند که روزی وارد قهوه‌خانه شده بین آنان اختلافی در گرفته که سیدعلی گلوله بطرف نایب میرزا رها کرده ولی با او اصابت ننموده و به پیرمرد تقی‌علی نامی که قصد میانجیگری داشته اصابت و کشته می‌شود و حاضرین شهادت می‌دهند که قاتل او نایب میرزا است و علمای



---

۱- از دفترچه خاطرات جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران الله نقل گردیده

شهر که متنفذ چنین موقعیتی بودند با نظر حاج میرزا عبدالوهاب که وکیل مجلس شورای ملّی و کلّه رئیس
نظمیه یاور تجلّی را با داماد آقای آقارضا که از علمای شهر بوده نایب میرزا را احضار و طلب دیدن مکالمه
بدار آویختند از قرار معلوم دو مرتبه دار او را رها کرده بود نایب میرزا قرآن کوچکی در بازو
داشته بیرون آورده و گوید با این کلام خدا من قاتل نیستم توجهی باظهارات او نشده او را
تیرباران میکنند جسد او به قبرستانی که افراد از گرسنگی مرده بودند انتقال داده شد مرحوم
حاج ابراهیم پوری زندانساز که از خادمین امرالله بوده کفن خریده و برای تدفین نایب میرزا آن محل
میرود ولی کسی حاضر نشد او را غسل دهد نایب میرزا خواهری داشته اصرار در شستشوی جسد
برادر نموده هرچه بار میگویند شهداء احتیاج شستن ندارد قبول نکرده و شخصاً اقدام برای شستن مینماید
و چون مشاهده کرده هنوز از جای گلوله ها خون جاری است برای تمیز شدن جسد خون را بلعیده
و در آن دم صعود میکند تا در یک کفن بخسبند چه بعد از شدت غم و در واقعه ناگوار صعود نموده معلوم
نیست محفل مقدس روحانی طهران در آن ایام در مورد این برادر و خواهر چه تصمیمی اتخاذ فرموده اند
یا آنکه در لسان الهی چگونه محبوب است چه که حسن خاتمه محبوب است.

ولی حاج میرزا عبدالوهاب که از علمای رشت بود و مداخله در امور سیاسیه نموده بود مسمومش کردند و نابود شد
و به جزای عمل خود رسید.

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال جناب استاد حاجی نجار (۱)

جناب استاد حاجی نجار جوانی بوده بسیار آراسته خوش سیما در ایمان و ایقان
در فن خود از نظر نجاری و کار بردن شیشه های رنگی در پنجره های ساختمان که در رسوم ایام
قدیم ایران بود استاد ماهری بوده از جمله هنرهای آن بزرگوار ساختن درب پنجره های
رنگین اولین حظیرة القدس طهران بوده که با سلیقه خاصی در آن بنای عظیم بکار رفته بود
در هر محل زندگانی که مشغول کارش بود به سایرین ابلاغ کلمه میکرد حتی با اینکه هنوز
سن بلوغ نرسیده بودم مذاکرات تبلیغی میکرد بسیار مشتعل و منجذب بود که مورد حسد
و بغض دیگران واقع شد بطوریکه عیال او صاحب سلطان خانم همسایه ما بود و تعریف
میکرد خبر بود جناب استاد حاجی از منزل به حمام رفت گویا در حمام به او روغن و یا شربت
داده بودند پس از نوشیدن به منزل مراجعت و در دو روز صعود فرمود در نتیجه معلوم شد
که مسموم شده است.

## شرح شهادت سعیدخان (۱)

از جمله شهدا در طهران سعیدخان نامی بوده که اشرار معاندین در حوض بزرگی انداخته
و او را خفه کردند از احبای ثابت بغداد بوده.

## شرح شهادت کربلائی محمد اسمعیل (۱)

از جمله شهدای طهران کربلائی محمد اسمعیل بود سر او را بریدند در روز نوزدهم رمضان
دفن شده و در روز بیست یکم ماه رمضان جسد او را از قبرستان مسلمین بیرون آورده و آتش زدند
لوحی با عزازش نازل گردیده که شرحش در آن لوح است.

۱- شرح فوق از کتاب خاطرات جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران الله نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال جناب آقا سید محمد صادق (۱)

جناب آقا سید محمد صادق پسر میرزا آقای تفرشی از اهالی نوبر بوده و شخصی بسیار متدین
و مؤمن شغل او تقوی و در جمیع اوقات اهالی را در کل کار خود در قریه ابراهیم آباد (۲)
از ظهور امر مبارک تشکر نموده و نسبت به محمدعلی حاجی که همراه از دور اطلاع کلمه آگاه بوده و ایمان
را تصدیق و ترغیب به تحقیق به ظهور اعظم نموده و ظهور را فانیا رسیده انسته موافق من خود را
فدای اتحاد اهل عالم و ترویج امر فرمود و عاقبت جان خود را فدا نمود شما چرا بی خبرید
باری اشرار آن زمان بزرگوار را شبانه در اسدآباد خفه میکنند و شهید میگردد و در همان
قریه مدفون و از شهدای دوره اولیه امر اعظم محسوب است.

---

نگارنده بخاطر میآوردم روزی اینکه انتهای عضویت محفل مقدس روحانی همدان را داشتم
دستوری از لجنه امانات [illegible] رسید که بقایای جسد شهید مجید آقا محمد کاظم بلورفروش
که در همدان بمقام شهادت رسیده و در گورستان مسلمین مدفون است.
بسبب واقع شدن محل در مسیر خیابان به گلستان جاوید منتقل گردد بر حسب
تصمیم محفل این امر مهم بدست شهید مجید جناب سهیل حبیبی علیه رضوان الله انجام
گرفت و استخوانهای جسد آن شهید مجید را جمع آوری و همراه خود به گلستان
جاوید برده و در بالای قسمت راست محوطه شهدای سبعه همدان مدفون گشته
مدفون و سنگی بر قبر محل ساخته شد و [illegible] آن شهید فی سبیل الله نصب
گردید.
متأسفانه از واقعه شهادت ایشان اطلاعی بدست نرسید که مرقوم گردد.

---

۱ - از یادداشتهای جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران الله
۲ - اسکاباد دهکده‌ای است واقع در ۴۲ کیلومتری طهران کرمانشاه

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال جناب آقا اسحق نراقی (اهوشیدر) (۱)

جناب آقا اسحق نراقی از احبای ثابت راسخین و کلیمی نژاد بوده و ازدیاد امر در همدان بود
در آن زمان طبق امریه محفل مقدس روحانی طهران قرار شد احبای کلیمی که قبلاً
روزهای شنبه محل کار خود را تعطیل مینمودند از این به بعد حجره خود را باز نموده مشغول کسب
و کار شوند اولین فردیکه در انجام این دستور پیشقدم شد جناب ایشان است
و این عمل باعث تحریک تعصب و کینه در بین برادران اسرائیلی شد بهمین علت در مراحل اولیه
از تدفین طفل دو ساله اش در قبرستان کلیمیان ممانعت نمایند که ناچار او را شبانه
را در باغچه حیاط خود مدفون نماید ولی عنوانان یهود باین امر هم اکتفا نکرده روزیکه
جناب آقا اسحق بحمام مشترک کلیمیان و بهائیان میرود عده از حاضرین در حمام به بهانه اینکه
روزهای شنبه محل کار و کسب را باز کرده ابراهیم نام کارگر حمام را تحریک نموده با زانو
آنان بقدری با لگد پر آب به شکم ریختن آن وجود مقدس ضربه وارد آورده که در اثر
اثر آن ضربات شدید مبتلا به رعشه و آب آوردن شکم میشود و پس از چهل روز
بستری بودن صعود نموده و بعالم بقا صعود فرمود اولین زمینی که برای احداث گلستان جاوید
در همدان خریداری شده در اثر همت و جدیت آن مرد مقدس و فداکار بود خدمات
ذی قیمتش در هر مورد در همدان اثرات خوبی بجای گذارده از آن جناب چهار پسر
و دو دختر باقی ماند که همه در ظل امر مستظل بوده اند.

---

۱ـ از خاطرات جناب شاکری با اصلاح جملاتی نقل شده است

شرح حال سرکار معصومه خانم هاشمی زاده متوجه (۱)

سرکار معصومه خانم همسر جناب آقا سید حسن هاشمی زاده متوجه بانوئی بسیار مهربان
و خوش خلق بود در ایام سکونت در طهران اعظم اوقات خود را صرف تدریس
کتاب مستطاب اقدس و سایر کتب امری به خانم های کابلی مینمود این خانم
مؤمنه مخلصه موقنه فداکار از نظر دانش و معلومات امری فردی ممتاز بوده است
و احبا همیشه از اخلاق حسنه اش تمجید میکردند وجود ش واقعاً برای جامعه نسوان
دوره اولیه امری نعمتی مؤثر بود جناب متوجه شوهر ایشان که شرح حال
جداگانه دارند مرتباً مشغول تبلیغ امر و نشر نفحات الله بودند که دعوتی اسلامی ها
در صدد مبارزه با آن وجود عزیز و احبای آمده و مرتباً مزاحم او میشدند تا اینکه در
یکی از روزها عده از دعوت اسلامی ها بطور ناگهانی وارد منزل آقای متوجه
شده با داد و فریاد میگویند ما آمده ایم با آقای هاشمی زاده صحبت کرده و اتمام حجت
نمائیم در این موقعیت همسرشان سرکار معصومه خانم با برادر دینی خبر از موضوع
در منزل تنها بوده است و متوجه ورود اشرار میشود در اثر ترس و وحشت سقط
جنین واقع میگردد و پس از خون ریزی شدیدی آن خادمه نیکوکار دار فانی
را وداع و بملکوت ابهی صعود نمایند علیها غفران الله

---

۱ - از خاطرات جناب ابن ابهی فیروز و شاگردی علیها غفران الله با اصلاح جملاتی
نقل گردیده است

©Afnan Library Trust, 2026

فتوکپی از عکس نقاشی شده جناب حاج هادی افنان علیه غفران الله

©Afnan Library Trust, 2026

هو

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ع ع

فتوکپی لوحی است که از قلم مرکز میثاق بافتخار جناب حاج هادی افنان عزّ نزول یافته است

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال جناب حاجی هارون اخوان (۱)

جناب حاجی هارون اخوان در اصفهان متولد و در سن یکسالگی همراه والدین به همدان مهاجرت و بقیه عمر را در این شهر گذرانده اند در کودکی و ایام شباب به تحصیل زبان عبری و تحقیق در تورات میپردازد بطوریکه دارای اطلاعاتی کافی و جامع از تورات و روایات حضرت کلیم میگردد ایشان نزد جناب حاجی حکیم هارون که از مؤمنین دوره اولیه امر و بشغل طبابت مشغول بوده شروع بکار مینماید جناب حکیم مرتباً جلسات تبلیغی در منزل خود منعقد مینموده هارون را که در آن ایام طلبه بوده امور پذیرائی از احبا در آن جلسات میسپارند که در اثر این ملاقاتها و تحقیق در امر الهی مؤمن میگردد چون قبلاً در مساجد (کلیسا) ایراد نطق و خطابه مینموده مدتی ایمان خود را مخفی و کماکان بارشاد آل خلیل پرداخته و به حل معضلات و تفسیر تورات ادامه میدهد منتهی ضمن ایراد بیانات خود نکاتی راجع به ظهور رب الجنود متذکر و شواهد و آیاتی از تورات آورده و مردم را تشویق به تحقیق مینماید این طرز رفتار و گفتار باعث میشود که عده از کلیمیان در صدد بر آیند که جویای عقاید باطنی ایشان شوند و متوجه میگردند مطالبی که یادآور شده است برای تبلیغ امر بهائی بوده و مطمئن میگردند که تغییر عقیده داده و به دیانت بهائی اقبال نموده است منتظر فرصت میگردند روزی که مشغول ایراد نطق داشته با سر حدید مینموده اورا از پشت منبر خطابه پائین آورده ضمن ضرب و شتم اورا از کلیسا خارج و از آن تاریخ بهائی بودن ایشان علنی و شروع به تبلیغ امر مبارک مینماید با جناب حاجی مهدی ارجمند علیه غفران الله همکاری نزدیک داشته [illegible] علی از دوستان ایشان جناب عنایتی برای من تعریف میکرد روزیکه جلسه تبلیغی بود ایشان در منزل علی از احباء داشتیم

---

۱ - شرح فوق عیناً از ترجمه جناب رضوان اخوان فرزند ایشان بر حسب تقاضای نگارنده مرقوم که بدرج آن مبادرت گردید.

©Afnan Library Trust, 2026

و افراد زیادی مراجعه مینمودند بطوریکه جامعهٔ کلیمیان آن ایام را ناراحت نموده بود همان روز پدرم برای باز نمودن
درب جیلو برای مراجعین میرود هنگام پائین رفتن از پله می‌افتد و پای او میشکند صاحب منزل درمان
نکنید شما نمیخواهید مردم را از دین حضرت موسی برگردانید خدا سزای شما را داد پدرم بعدها با جمعی از احبای
همدان عازم ارض اقدس میگردد کتابی را که قسمتی از آن در مدح حضرت عبدالبهاء به نظم و بعضی نثری
تهیه کرده بود با خود میبرد و حضور حضرتشان ارائه که تصحیح فرمایند گویا حضرت به جناب زین المقربین
امر میفرمایند او را مطالعه نماید پدرم نام عبری بنام کیسور قطان برای کتاب خود انتخاب نموده
حضرت مولی الوری دستور میفرمایند نام این کتاب را (روح ساذج) بگذارید پدرم منظورش این
بوده حضرت عبدالبهاء خودشان این نام را روی کتاب مرقوم دارند ولی جرأت اظهار نداشته لکن
مکث مینماید حضرت دلیل را می‌پرسند عرض میکند نمیدانم ساذج را چطور بنویسم حضرت
تبسمی میفرمایند و میگویند میدانم نظر شما چیست کتاب را میگیرند و در صفحه اول بدستشان بخط زیبای
خودشان مرقوم میدارند (روح ساذج) و این کتاب موجود است قرار بود تکثیر شود ولی [illegible] زبان بالغ نگردید
پدرم برای امور کاری خود به کردستان میرود موفقیتی پیش نمیاید. در مراجعت راجع بامر صحبت میکند که با
منافع عده‌ای ناسازگار بوده و به رفتن پدرم در آن صفحات و مذاکرات تبلیغی او اعتراض مینمایند و بطوریکه
مادرم میگفت در توی خوراک هنگام شام معلوم نشد چگونه او را مسموم نموده اند که بعد از خوردن غذا
حالش بد شده و تعادل خود را از دست میدهد و از آنجا عازم همدان میگردد در همین راه حال عادی نداشته
و شبها از روی الاغی که سوار بوده چندین بار بزمین میخورد تا بکمک همکاری به همدان میرسد و پس از چندی در
در آذرماه ۱۳۰۴ شمسی صعود بملکوت الهی مینماید . آرامگاهش در گلستان جاوید قدیم همدان جنب قبرستان
کلیمیان میباشد که در اثر بولدوزر انقلاب [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

## واقعه شهادت جناب حاج داود فرازی بهی زاد (۱)

شهید فی سبیل الله جناب حاج داود بهیزاد فرازی همدانی الاصل و از تجار سرشناس و از
ابناء حضرت جلیل بوده که در زمان ولایت حضرت عبدالبهاء به امر مبارک اقبال و در خدمات
امریه و نشر تعالیم ربانیه سهم بسزائی داشته و در زمان حیات حضرت مولی الوری موفق به
تشرف اعتاب مقدسه گردیده و در عکسی که از احبای زائر همدان و سایر زائرین در حضور مبارک
گرفته شد شرکت داشته جناب ایشان پس از مراجعت از زیارت در کرمانشاهان هدف
گلوله اهل عنود که از ایمان حضرتش با امرالهی خشمگین شده بودند گردیده جامعه کلیمیان و مسلمانان
همدان و کرمانشاهان از اجازه تدفین جسد مطهرش در گورستانهای خود امتناع ورزیده و نعش ناچار
جسد ایشان در گورستان مسلمانی شکاف سپرده میشود از آن شهید همسر و پنج طفل خردسال به
اسامی سلیمان ۹ ساله - جلال ۷ ساله - عبدالله ۵ ساله - حوریه ۳ ساله - و مریم یکساله باقی میماند که جناب
حاج یوحنا خان حافظی در سرپرستی بازماندگان مساعدت و معاضدت فراوانی نموده اند - همسر ایشان
حسنیه خانم بهیزاد در نهایت وفا به امر جمال ابهی به تربیت و تعلیم اطفال خود در ظل امر مبارک
سعی موفور مبذول داشته و در سنین جوانی و در کمال بردباری ایشان را به فراگیری علم و دانش
تشویق کرده اند که در نتیجه این زحمات دو تن از فرزندان ایشان بنام جلال و عبدالله به اخذ درجه
دکترا در طب نائل میشوند جناب دکتر جلال بهیزاد گذشته از آنکه طبیب حاذقی بوده به نویسندگی
و سرودن اشعار عشق زیادی داشته که از ایشان پنج جلد کتاب باقیمانده که از آن جمله گلبرگ
سپید است کلیه فرزندان شهید جلیل و نواده گان حضرتش در ظل امرالهی مستظلند و لوحی باقی از بازماندگان
ایشان از حضرت ولی عزیز امرالله در رمضان ۱۳۴۹ و در فوریه ۱۹۳۱ صادر گردیده که ثانیاً مورد الطاف خود قرار داده

۱- شرح فوق ضمن ۱۵۱۰

©Afnan Library Trust, 2026

همدان                بازماندگان شهید جناب حاجی داود فرازی علیه بهاءالله

امة‌الله حسنیه خانم بهزاد   جناب آقا میرزا سلیمان   جناب آقا میرزا جلال
جناب آقا میرزا عبدالله   امة‌الله عزیزه خانم   امة‌الله محترم بهزاد علیهم و علیهن بهاءالله الابهی

عریضهٔ آن یاران و اماء الرحمن بساحت قدس محبوب مهربان حضرت ولی امرالله ارواحنا
لالطافه الفداء واصل و ملاحظه گردید و عنایت فائز همگی مورد لطف و مرحمت
مخصوصه و محض ارتفاع شده و جمیع بیان شفقت مذکور گشته و فرمودند آن
نفوس موقنه منتسب بحضرت شهید سبیل الهی هستند و کل الحمدلله ثابت
و مستقیم بر امر حضرتش مشتعل و منجذب بنفحات رحمت مستبشر مقام شهدا و فدائیان
جانبازی فوق ذکر و ثنا است یقین است که آن نفس بزرگوار و روح پرفتوح
باعلی المقامات فائز و در ملکوت ابرار از صهبای قرب و لقا سرمست و سرشار لهذا
در نهایت سرور و حبور باشید و مطمئن بفضل و الطاف رب غفور ذکر جناب
حاجی میرزا رضاخان حافظی علیه بهاءالله الابهی و ستایش و تمجید از خلوص و
محبت ایشان نموده بودید فرمودند آن شخص محترم بآنچه سزاوار و لایق بود در
بارهٔ شما قیام نموده و جزا فرموده اجر ایشان عندالله عظیم است و خدمات ایشان در آستان
درگاه احدیت مقبول امید چنانست که جمیع موید و موفق بر خدمت آستان
رضایت شوید   حسب الامر مبارک مرقوم گردید   نورالدین زین

۹ فوریه ۱۹۳۱        ۲۱ رمضان ۱۳۴۹

جناب حاج مهدی ارجمند همدانی

مؤلف کتاب گلشن حقایق

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال جناب حاج مهدی ارجمند همدانی مؤلف کتاب گلشن حقایق

جناب حاج مهدی ارجمند همدانی ــــ در کتاب گلشن حقایق که از تألیفات
ایشان است خود را مهدی بن رفیعای اسرائیلی (ارجمند) معرفی نموده اند و از
جمله علمای دانشمند شهر همدان بوده که برای اثبات امر الهی در جلسات متعدد با علمای
بنی اسرائیل و مسیحیان و سایرین حرف و صحبت فرموده و یکی از افتخارات جامعه
بهائی همدان میباشند ــ و در بیان کیفیت ایمان خود چنین نگاشته اند.

کیفیت و علت اطلاع و ایمان این عبد باین امر ابهی [illegible] این بوده که در سنه ۱۲۹۵ هجری
یکی از ناطقین و دانشمندان بهائی یعنی مرحوم مغفور آقا میرزا علی محمد ابن اصدق از
خراسان به همدان وارد ــ و در منزل مرحوم [illegible] محمد جواد در آقا محمد باقر [illegible] حاجی بهدایت [illegible]
دلالت خلق و اثبات حقیقت [illegible] امر بدیع مشغول و ناطق [illegible] مرحوم مغفور
حکیم آقاجان اسرائیلی [illegible] خود با اجتماع دلائل و براهین [illegible]
و پس از تحقیق بسیاری [illegible] و ایمان [illegible] یافت و بعد از اقرار و اعتراف
باین امر اعظم بهدایت و تبلیغ [illegible] مشغول گشته و جمع کثیری از بنی اسرائیل
از ذکور و اناث از همت و [illegible] مسعود [illegible]
این فانی [illegible] ایشان [illegible] تحقیق [illegible]
[illegible] آیات کتاب [illegible]
جناب ارجمند علیه غفران [illegible]
کتب عتیقه را [illegible]

© Afnan Library Trust 2026

دا کثر اوقات شان صرف هدایت و تبلیغ نفوس و سرپرستی کلاسهای درس تبلیغ میشد

و بمعیت تألیف کتاب گلشن حقایق که در سال ۷۵ بدیع مطابق سال ۱۳۳۵ هجری

نگاشته و گنجینه پر ارزشی از اخبار و روایات انبیای بنی اسرائیل و مسیحی در مورد ظهور

امر ابهی است. مورد عنایت خاص مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر

الفداء واقع و الواح متعددی بافتخارش عز نزول یافته که یک فقره زینت بخش

این اوراق میگردد

از جمله در مورد جناب ارجمند در جلد چهارم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب

سلیمانی چنین ذکر شده است

جناب ارجمند در مکتب از شدت استعداد از تلامذه دیگر پیش میافتاد و از این سبب

پی درپی درس تازه میگرفت استاد را خسته میکرد بهرحال پس از آموختن سواد

و رسیدن بدوره جوانی در خدمت پدر بفرا گرفتن زرگری پرداخت و صنعت ساعت سازی

را نیز پیش خود یاد گرفت و از فن تجزیه طلا و نقره امرار معاش مینمود تا اینکه

بترغیب و تشویق حکیم آقاجان پسر ملا نذر کاشی بتحقیقات دینیه مشغول شد

و عاقبت بفوز ایمان نایل گشت و پس از قبول مدتی از قلم اعلی این لوح

امنع اقدس بنامش نازل و واصل گشت. از جناب مهدی علیه بهاء الله

هو المنادی فی سدرة الانسان یا مهدی امروز سدره تنادی الحق

ناطق و ندای طور مرتفع حضرت کلیم با یک عصا بر اسیاف عالم غلبه

و مالک قدم با یک قلم بر ظنون و اوهامات امم ... عالمیان را

©Afnan Library Trust, 2026

که ندایش را شنیدی و بآثار قلمش فائز شدی قدر این مقام را بدان و بخدمت امر
قیام نما این است امر مبرم طوبی لک ولمن فاز بما امر به فی لوحه المحفوظ
قل الهی الهی لک الحمد بما اسمعتنی ندائک و ارتنی آثارک و
شرفتنی بلقاء لوحک الذی لاح من افقه نیر عنایتک اشهد انک
انت الفضال وانک انت الفیاض الغفور الرحیم اسئلک ان
لا تخیبنی عن بحر جودک ولا عن انوار شمس عطائک اشهد و یشهد
الکائنات بعلوک وسموک قدر لی ولمن امرک ما قدرته لاصفیائک
انک انت الجواد الکریم الحمد لک اذ انک انت مقصود العارفین )
باری جناب ابو محمد پس از دخول بظل امر مبارک با اشتعالی که از آثار خاص تازه
تصدیق محسوس است مشغول هدایت نفوس بودند و در خلال کسب و کار با نفوس متعدده
سر و کار داشت بدین جهت هم موفق بهدایت نفوس عدیده گردید و هم مورد شماتت
از طرف یهودیان وطن شد از جمله در ایام حکومت عزالدوله که روزی
آن جناب با اتفاق چندتن از احباب بعزم تفرج قصد نمودند که بقله الوند صعود
کنند علمای یهود موقع را مغتنم شمرده بحکام شکایت نمودند که ایشان میخواهند قله
الوند را که نزد مسلمین از اماکن مقدسه و متبرکه است اهانت نمایند حکومت
جناب ابو محمد را همراهانش را جلب و پس از شتم و ضرب به حبس و زندان
انداخت یک دفعه هم جناب ابو محمد مورد ایذای مسیحیان گردید بدین ترتیب
که چند نفر از مهاجرین آن (?) بیش ... را اذیت نمودند و او تنی از آنها را

بعض

©Afnan Library Trust, 2020

منفصل و چند نفر از افراد سیم کش را بمنزل ارجمند فرستاد و آنها بدستور رئیس بنای خوئی
گذارده جابجا شدن را منصرف و مجروح ساختند بقسمی که تا ده روز بستری گردید
جناب ارجمند علاوه بر خدمات تبلیغی مستمری که در آنجا متشکله خوش انجام میداد در غیر
هم خدمات تبلیغی مسافرت با طراف نموده است سفر اول در سنه ۱۳۲۵ قمری بکرمانشاه
بود که چهار ماه در آن شهر توقف نموده باعث تشویق احباب و تبلیغ جمعی از اغیار
گردید و سفر دوم در سال ۱۳۱۵ شمسی با امر محفل مقدس روحانی طهران بشیراز بود که ایام
شبانه روزی را بخدمت امرالله پرداخت و چنان شد که ملاها بحاکم شاکی شدند و اقداماتی
بافشاری نمودند تا عاقبت الامر حاکم که مردی متعادل و تسامح بود مشکل را دید ناچار شد از
ایشان التزام گرفت که در ظرف سه روز از شیراز خارج شود.
اضافه بر دو سفر مذکور در سنه ۱۳۲۶ قمری که اول حضور یافت و با جهت آدرس ملاقات
بعد از نوزده روز که از محضر مبارک حضرت مولی الوری مرخص گردید در رشت بنا بخواهش
احباب مدتی توقف نموده سالها تبلیغ را منضبط داشت و با طبقات علما رد و بدل
گفتند کلمه الله را بحکم البلاغ داشته بوطن مراجعت نمود. از جمله مذاکرات تاریخی
و ... ایام جناب ارجمند محاورات ایشان است با مستر هلمز معلم پروتستانی
که در سنه هزار و سیصد و چهارده قمری صورت گرفته و در جلسات متعدد بین طرفین
مذاکرات صورت گرفته دفعه ئی دو روز یک روز در خانه ارجمند و روز
دیگر در منزل مستر هلمز مجلس منعقد میگردید و در آن مجالس علاوه بر چند نفر ملتی
مستر جم عده ئی از احباب جمعی از ارامنه و کلیمی و مسیحی و اسلامی حضور داشتند و تمام ملل

©Afnan Library Trust, 2026

مطالب نوشته می‌شد و در آخر مجلس با امضای طرفین می‌رسید و بدست دو نسخه آن
مجالس ادامه یافت در هر نوبت بر شگفتی و تعجب حضار می‌افزود و بالاخره کشیش گفتند
سی سال است این مرد حقیر حاضر جواب در کتب مقدسه محیط است حتی مستر هلمر بارها
اقرار کرد که جناب ارجمند مثل این است که تورات و انجیل را خورش لقمه کرده است
خلاصه چون مباحثات طرفین بانجام رسید و اوراق انقضا شد جمع‌آوری و تنظیم
گردید بصورت کتابی استدلالی در آمد در نهایت متانت و لطافت که بنظر بنده
کتاب مذکور (صرف نظر از درایت و موضع آن که لزوم مبارک مرکز میثاق جل ثنائه
بنحو دیگر تغییر گردید) برای رهبری یهود و نصاری همان اهمیتی را دارد که کتاب
حضرت ابوالفضائل برای هدایت اهل اسلام دارد.

جناب ارجمند در سنوات اخیر حیات ساکن طهران گردید در آنجا هم اوقات عزیز
را صرف خدمت امرالله مینمود و در محله عودلاجان هفته‌ای یک شب مجلس تبلیغی داشت
که با وصف پیری و شکستگی کوچه‌های پیچ در پیچ و پر گل ولای را پیموده در
بیت التبلیغ حضور می‌یافت و بهدایت طالبان می‌پرداخت و بدین نهج مدت هفت سال
بخدمات روحانیه اشتغال داشت تا بالاخره روزگارش بسر آمد و با رضایت بی پایان
در کمال سرور و اطمینان صعود به علاء اعلی نمود و در جوار رب الهی ماوی گزید صعودش
در تاریخ چهارم آذر ماه ۱۳۲۰ شمسی بوده است مرقد منورش در طهران و اولاد و احفادش هنوز در
همین مدینه ساکن هستند . در خاتمه جناب سلیمانی حیفی مرقوم داشته اند این مرحمت را
جناب آقاجان اسکوئی که یکی از احبای آذربایجان میباشند ... تسلیم فرمودند.

©Afnan Library Trust 2026

هوالله

جناب آقا موسی ابن رفیعا علیه بهاء الله ابهی

هوالله

ای مروّج دین الله هرچند سفر بدیع تا بحال نرسیده ولی چون آن
کتاب مستطاب گلشن حقائق و معانی است و محتوی بر بشارات
انبیاء ربّانی لهذا رائحه طیّبه اش قبل از وصول بمشام رسیده این تألیف
تأثیر است و این سفر توفیق ربّ جلیل شکر کن خدا را که در
یوم ظهور اورشلیم جدید بخدمت بنیان قصر مشیّد موفّق گشتی
این اورشلیم بنیان آسمانی است و این اورشلیم مدینه ربّ رحیم
انشاء الله در قطب این اورشلیم یک بنیانی بلند نمائی که
نمایان بر جمیع اقالیم باشد. والبهاء علیک ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

©Afnan Library Trust, 2026

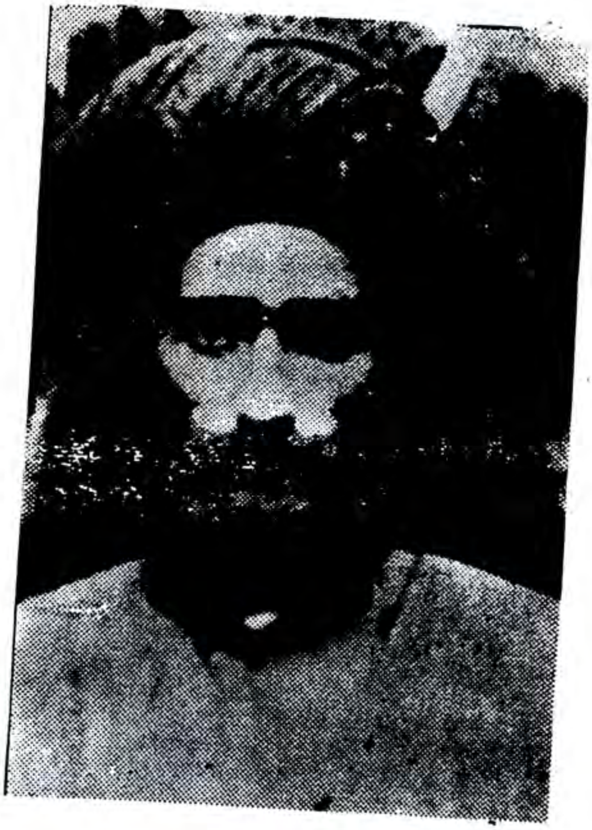

جناب حاجی صدر همدانی ملقب به صدر الصدور علیه الرحمة

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال و ایمان حاجی صدر همدانی

نخستین عالم کاملی که تالی و ثانی جناب ابوالفضائل بود و ایمان و فداکاریش بدوره میثاق اختصاص دارد حاجی صدر همدانی است حاجی صدر اصلاً از اهالی همدان و مقیم طهران بود از علمای طراز اول و سادات بسیار محترم بود لقب او صدرالاسلام از القاب دولتی و رتبه قضاوت عدلیه را دارا بود تا آنکه از آثار بهائی آگاهی یافت و بشطر اقبال شتافت کم کم دست از دامن قضاوت و یا از مسند ریاست کشیده و تمام اوقات خود را صرف ترویج امر بهائی نمود و از خامه مرکز میثاق حضرت عبدالبهاء

[illegible] ملقب صدرالصدور ملقب گشت اما بسبب ضعف مزاج و مرض

کلیه‌ئی که داشت به مسافرت قادر نبود و لهذا در طهران تأسیسی نمود که ثمرات هر مسافرتی را در بر داشت و آن تأسیس درس تبلیغ بود که عده از جوانان را درس تبلیغ آموخت و جزوه‌ای از درس او کتابی شده است زیرا دلائل از تمام کتب سماویه استخراج کرده و بعلاوه چون از طریقه تصوف به کلمات عرفا نیز کاملاً آگاه بوده قسمتی از دلائل خود را اختصاص به کلمات عرفانی داده و بالجمله در اندک مدتی تلامذه‌ئی چند پرورد و هر یک بطرفی سفر کردند و موفق بر اثبات و نشر امر مقدس بهائی شدند و اکثراً مصدر خدمات بزرگی گردیدند.

جناب دکتر یونس افروخته علیه غفران الله در کتاب خاطرات نه ساله در مورد ایمان حضرت صدرالصدور بامر مبارک چنین نگاشته‌اند.

از اوائل روز میلاد محفل تبلیغ علمی در منزل [illegible] فضلای عالم داده شد و لوح [illegible]

©Afnan Library Trust 2026

مبارکی لقلم میثاق باین مضمون نازل قوله الاعلی

تائید - باری اگر تائید بیابی خواهی صف تبلیغی بیارای و جنود تحقیقی سوق

نمای در جنوش جبل و عماء هجوم کن (الی آخر) ازآن روز هیاهوئی در طهران

شروع شد دسته بندیها برای تحریک غوغا فراهم آمد و تا مدتی دسته های اشرار

شبها با قاتوس و مشعل در اطراف بنده منزل لقصد هجوم طواف میکردند اما موجبات

امنیت برای این عبد کاملا فراهم بود در چنین ایامی خبر دارند که یکنفر از علمای

اسلامی مذاکرات تبلیغی شده و ملاقات این عبد را لازم دانسته اند در حضور

این دعوت را با نهایت بهجت اجابت نمود و للبد قرار ملاقات در منزل آن شخص

جلیل بود بود بعد موکول گردید در آن ایام خرافات و اوهام بیش از امروز

علمای اسلام را فرا گرفته بود یکنفر نیل مستغرق هر قدر جا پیدا و زرنگ

بود در مقابل یکنفر ملای صاحب فتوی گفتارش تأثیری نداشت با وجود گفتم که

سرم گفتنی را بگویم حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس در منزل آن

مباشر که شنیده یا نشنیده [illegible] در خدمت مرحوم [illegible] آقا

رسیدیم آقا مردی است موقر خوش قیافه و خوش [illegible]

بزرگی بر سر و جبه بلند محترمی ... [illegible]

رسمی و صف جای ... [illegible]

نظر [illegible]

بیان و سایر الواح [illegible]

سال

© Afnan Library Trust, 2020

مسائل آسان است زیرا نظیر آن در اسلام و خصوصاً در بیانات حضرت علی موجود است

از این مطلب سریعاً گذشتند و بعد عنوان بعضی احادیث بمیان آمد و فوراً فرمودند

شما بهائیان چهار حدیث در اثبات امر خود آماده دارید و در همه جا بآن متمسک و

اقامه برهان میکنید اما من متجاوز از چهار هزار احادیث از بر میدانم که همه

دلیل بر بطلان ادعای شما است من که تاج اسلام بر سر دارم و بر مسند این منبر

جالس چگونه بپذیرم چهار هزار حدیث خود را که با مشقت تمام فرا گرفته قربان

چهار حدیث شما نمایم اما این مطلب را قدری با حرارت اظهار فرمودند در جواب

عرض کردم البته بسمع مبارک آقا رسیده است که هزاران نفوس مقدسه بجان

و جان خود بر صحت این چهار حدیث شهادت داده اند حضرت سلمان اول

شاهد بر اثبات بود و چه بسا از کلام‌ها مشهود بر نفی حق بالکلام بود

خلاصه من این مخالفین را عبارت خود با حرارت ادا کردم آقا قدری تأمل

و تفکر نموده فرمودند از این صحبت‌ها بگذریم چرا که ایشان از ... شنیده‌ام اما در

صدق قول شما شبهه ندارم میخواهم بدانم شما که در خدمت آن آقا رسیده اید

با چشم خود چه دیده و با گوش خود چه شنیده اید عرض کردم توقع دارید که من بعد

معجزات چیزی عرض کنم استغفرالله فرمودند خیر میخواهم قدری از مشاهدات

شما بشنوم و مستفیض شوم و بنده هم شروع به صحبت نمودم مطالب را مفصل

و مشروحتر از آنچه که در این مقاله نوشته ام بیان کردم کم کم نشاط و سرور قیافه

آقا تغییر کرد حالت خضوعی دست داد بدرجه‌ای که از استماع مطالب ... رقت ...

©Afnan Library Trust 2026

رفته حالت رقت عارض شد. هنوز کلمه آخر را کاملاً ادا نکرده بودم که ناگاه
آقا سر بسجده فرود آورده و چند کلمه بعربی که عنوان شهادت و سجده ی شکر بود
ادا نموده های های گریه کردند. چنان گریه که ما دو نفر را منقلب نمود و ما
هم با ایشان هم آواز شدیم. همینکه سر از سجده برداشتند عمامه از سر افتاده را
به سر گذاشتند با چهره ی برافروخته و اشک جاری فرمودند من میدانم که آقا
میرزا حسن چه نیتی در دل داشته و چه حقیقتی را کشف کرده. خلاصه آنکه این
حکایت را با تفصیل تمام شرح دادند و بعد مراتب ایمان و اقبال خود را با لطف
بیان اظهار فرمودند. بالجمله یکی از روزهای خوش زندگانی این عبد آن روز بود
قرار ملاقاتهای ایام بعد را ترتیب داده بمصافحه و معانقه و حتی ماچ و بوسه با یکدیگر
نموده مرخص شدیم. نمیدانم چه کیفیتی برای حکایت بود که آقا را منقلب کرده
و روح ایمان بجوهر تقدیسشان دمید. چنان ایمان با قدرتی که تا سر از سجده
برداشتند مبلغ شدند و با ذکر آن احادیث و اخبار و تاریخ ادوار سابقه بنده را
تبلیغ مینمودند و از آن روز تمام اوقات بلکه جمیع ساعات و دقایقشان صرف
مطالعه و تفکر و تعمق در آیات الهی گردید. در میدان تبلیغ گوی سبقت را از جمیع
همگنان ربودند. در ابتدا به تبلیغ علماء پرداختند و بعد رفته رفته پرده از روی کار
برداشتند. مسند شرعیت را وداع نموده نطق مجلس تبلیغ علنی بنده و منزل را
معبد گذاشتند. شهرت اقبال و ایمان و صیت فصاحت و بیان ایشان
در شهر پیچید و گوش دوست و دشمن رسید. یاران ندای ملکوت را

در

©Afnan Library Trust, 2026

در هدایت دروقتیکه صاحب محراب و منبر و مرشد شرع انور مصدر بودند شنیده بودند
اما لبیک نگفته بودند آقای ارجمند و مبلغین دیگر اتمام حجت نموده بودند اما هنوز
در طهران در وادی حیرت سرگردان بودند تا آنکه بکلی شبه بجوده عضلت بالاتر
در روح قدس ملکوتی در صدر آقای حاجی صدرالعلماء نازل شد و اینک محض
تیمن و تبرک یکی از الواح که از قلم معجز شیم میثاق باقتخار ایشان نازل شده
در ذیل منظر قارئین محترم میرسانم -

هوالله جناب میرزا احمد الذی اقبل الی الله علیه بهاء الله الابهی

هوالابهی ایها المستوقد نار محبة الله فی سیناء القدس انی ارتل

الیک التحیة والثناء من وادی المقدس طور سیناء البقعة المبارکه

البیضاء واقول احسنت احسنت یا من دخل فی ظلال السدرة التی

ارتفعت فی الارض المقدسه وانتشرت ظلالها فی الافاق بشری لک

بما سررت من الوادی الایمن واکتسبت من جانب الطور نارا واصطلیت

من حرارتها واهدیت بنورها فملکت بالید البیضاء والقاء العصا و

ارجاعها الی الثعبان المبین الان تلک الید هی ید قدرة الرحمن

والثعبان هو البرهان وهذان الامران ظهیران لک فی کل مکان

وروح القدس یؤیدک بقوة وسلطان والبهاء علی کل ثابت

راسخ مستقیم وناطق وهاتف فی الامکان ع ع

حضرت صدرالصدور در سال ١٣٢٥ الجان از جهان کلیه در طهران صعود نمود و در امامزاده معصوم طهران مدفون گردید

© Afnan Library Trust, 2026

۱- در مورد صعود حضرت صدرالصدور در جلد پنجم مائده آسمانی تألیف فاضل جلیل جناب اشراق خاوری علیه رضوان الله چنین ذکر شده است

حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه در لوحی منعیّر بانید قوله الاحلی

از صعود حضرت صدرالصدور مرقوم نموده بودید آن فرشکات نور و مقتبس شعله طور فی الحقیقه ایام حیات را وقف خدمت رب غفور نمود و بعبودیت حضرت احدیت مداومت فرمودند نفوسی را زنده کردند و جمعی را آزاد فرمودند تأسیس درس تبلیغ کردند و بکلمات بدایع در تبلیغ تعلیم فرمودند این تأسیس ابدی است و مسلسل خواهد شد و روح آن بزرگوار در جهان اسرار الی الابد مسرور خواهد بود نام مبارکش در انجمن عالم آفتابی بدرخشد و که طیور الهی را بحرکت و طیران آورد.

۲- و همچنین در کتاب مائده آسمانی در جلد پنجم در قسمت دیگر راجع به صعود جناب صدرالصدور ذکر شده است در لوح میرزا خرج آ نازل شده قوله العزیز

از صعود حضرت صدرالصدور نه چنان احزان احاطه نموده که ببیان آید ولی حکمت چنین اقتضا مینمود که این مصیبت کبری واقع گردد و تأثیرش شدیداً بعد از صعود جمال ابهی روحی لاحبائه الفداء در هیچ مصیبتی چنین نمایان نشد مالنا الا التسلیم بالقضا والصبر والرضا علی هذه المصیبة الکبری تسلی قلوب ممکن نه و تعزیت محال مگر آنکه جناب آقا میرزا نعیم و جناب میرزا سید علی از اهل صاد و جناب نیر و سینا همتی فرمایند الهی

©Afnan Library Trust, 2026

س حاجی صدر همدانی باعده‌ئی از تلامذهٔ درس تبلیغ

©Afnan Library Trust, 2026

## تشکیل محفل مقدس روحانی در همدان

با توجه به خاطرات متقدمین امرالله و آنچه از قرائن معلوم میگردد اولین محفل مقدس روحانی

در همدان حسب الامر مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر

الفداء تشکیل و اعضاء آن انتخاب گردیدند ولی مدارکی از سال تشکیل و اسامی

اعضاء محفل در دست نیست معذالک اسامی اعضاء محفل مقدس روحانی همدان

آنچه در خاطر این عبد است فهرست وار بحروف الفباء درج میگردد و این به پاس

خدمات آن خدمتگذاران و نفوس مقدسه ایست که دوران را در راه پیشرفت

اهداف امرالهی با سر جانفشانی امری خود گذرانیده اند تا در تاریخ همدان بیادگار

مانده و تذکار نام آن خادمان از حضرت رحمن باعث تعالی روح آنانکه در قید حیات نیستند

شده و سرمشقی برای نسل آینده باشد در بدو تشکیل محفل مقدس روحانی به اعضاء

آن نام (ایادی) اطلاق میشده و مورد عنایت خاص حضرت مولی الوری بوده اند

بطوریکه مقرر فرموده بودند شش نفر از اعضاء محفل مقدس روحانی بنام ۱- جناب حافظ الصحه

۲- جناب حاج حکیم هارون ۳- جناب حکیم لرزی که از متقدمین محفل و اصولاً مورد توجه

خاص و عام بوده و نفوذ معنوی داشته اند بطور ثابت عضو محفل باشند ولی چون آنان

بعلت کهولت تا در کشور در جلسات محفل نتوانند شش نفر دیگر در ایام جوان بجای آنها

عضو علی البدل انتخاب میشدند محفل مقدس روحانی همدان در

جمیع ادوار با همه مشکلات و موانعی که از هر لحاظ در انجام وظائف روحانیه پیش میآمده

در تاریخ امر گواه آن است که تشکیل میگردید انتخاب محفل روحانی از اوائل

و سرما های سخت زمستان همدان با نبودن وسائل روشنائی در کوچه ها و معابر تاریک که مملو
از برف و یخ بوده در آن دوران بسختی انجام میشده در جلسات محفل شرکت مینموده اند
پس از تاسیس مدرستین تائید و موهبت در ساختمان حظیرة القدس جلسات محفل در
آن محل تشکیل میشده که گاهی تا دیر وقت بعد از نیمه شب ادامه داشته و اعضاء محفل
در نهایت روح و ریحان و اتحاد و هماهنگی در ترتیب و تنظیم تشکیلات امریه از هیچ خدمتی
دریغ نمی نموده اند با در نظر گرفتن اوقات اعضاء در جلسات محفل در ایام هفته نیز اعضاء
محفل در انجام امور امری احبا که روز بروز بر تعدادشان افزوده میشد مخصوصاً امر مهم تبلیغ و
جمع آوری تبرعات [illegible] داشتند از خدمات مختلف
ناپذیر اعضاء محفل در هر دوره و وجود ناشرین عزیز نفحات الله که در بدایت امر اثره بار امر الله
و بعد از آن با اقامت طولانی خود در هدایت نفوس مستعده ربانیه سهم بسزائی داشتند
امر مبارک را در این شهر قدم بقدم پیش میبرد کلیه احبای عزیز همدان نیز در نهایت اطاعت
با وامر محفل مقدس روحانی توجه تام داشته و نمایندگان منتخب خود را در انجام هر خدمتی یار
و یاور بوده اند در دوره های جدید مشاوره با محافل شهرستانهای امری و لجنات امریه و اخذ
تصمیم کفائی مستلزم صرف دقت بیشتری بود خصوص که در ایام اخیر برای پیشرفت
امر مهم مهاجرت و تبلیغ و تبرعات و دار التحریر و مساعدت بمعوقین و مهاجرین ساعتهای
بیشماری جلسات محفل دائر و اعضاء در نهایت صدق و صفا با سایر محافل شعبه و لجنات
و آنهم در تشویق و تحریص آنان برای انجام خدمات امری مشغول بودند و اکثریت
اعضاء خواسته های آنان را مورد توجه و تشویق قرار داده و وحدت و هم آهنگی در جمیع شئون

©Afnan Library Trust, 2026

شکوفان شعار آن هیئت نورانی بود . ترکیب محفل روحانی شهدای سبعه همدان

۱- شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی ۲- شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی یزدی ۳- شهید

مجید جناب طراز الله خزین ۴- شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی ۵- شهید مجید جناب

سهیل حبیبی (محمد باقر) ۶- شهید مجید جناب سهراب حبیبی (محمد) در جلسات اخیر

محفل مقدس روحانی همدان در قبل و پس از بروز انقلاب ایران ساعتها و در ایام روزهای

ادامه داشت که حضور محفلی جداگانه دارد ایشان با یکدیگر و یکرنگی خاطراتی فراموش نشدنی

از خود بیادگار گذاشتند و آخر الامر نیز عاشقانه جان خود را در سبیل امر حضرت رحمن

[illegible] عاشقانه و خدمت [illegible] را خاطر [illegible] و صفحه زرینی از نام خود در تاریخ

همدان باقی گذاردند که شرح حیات هریک از آن وجودات مقدسه و خدمات آنان

در قسمتهای بعدی زینت بخش خاطرات این ذره بیمقدار گردیده است .

توضیحاً برای استحضار قارئین محترم نگاشته میشود شهید مجید جناب حسین خاندل از

شهدای سبعه همدان در اول اردی بهشت ماه ۱۳۵۹ شمسی به عضویت محفل مقدس

روحانی همدان انتخاب شدند که مدت عضویت ایشان فقط چهار ماه بطول انجامید

و بشهادت حضرتش ختم شد .

در خاتمه با توجه بخاطرات متصاعدالی الله جناب علی فیروز در زمان حضرت ولی امرالله روحنا

لمرقده الاطهر الفداء تعداد اعضا محفل مقدس روحانی ۹ نفر بطور انتخابی و سه نفر عضو ثابت بامر

مبارک بوده که در قسمت اول ذکر شد ولی در زمان ولایت مولای عزیز حضرت ولی امرالله اعضا

محفل مقدس روحانی فقط ۹ نفر با کثریت آراء [illegible] انتخاب رجال رشد انجام گردید

©Afnan Library Trust, 2020

# اسامی اعضاء محفل مقدس روحانی همدان از بدو تشکیل تا سال ۱۳۹ ابدیع

الف

جناب حاج مهدی ارجمند (مؤلف کتاب گلشن حقایق)
جناب حاج میرزا الله‌وردی آزاده (مدتها منشی محفل)
جناب موسی راحانی (سالها منشی محفل)
جناب مهربان ایرانی نژاد
جناب عزیزالله اتحادیه
جناب حبیب‌الله اتحادیه (مدتها رئیس محفل)
جناب دکتر ضیاءالله اشراقی (مدتی رئیس محفل)
عبدالباقی آزاده (مدتی معاون منشی و مدتها امین صندوق و نماینده شرکت امنا)
جناب دکتر مسیح خان ارجمند

جناب میرزا آقاخان ابراهیم (رضوانی)

ب

جناب ناصر آقاجانی (مدتی امین صندوق)

پ

جناب ارباب جمشید پارسا
جناب پیمانی

ت

جناب نعیم تبیانیان

ج

جناب حاج شکرالله جاوید
جناب حق‌نظر جاودان (مدت ۳۰ سال عضو محفل و مدتها ناظم)
جناب دکتر عطاءالله جاودان
جناب غلام‌عباس جاویدی

ح

جناب عبدالرحیم حافظ‌الصحه
جناب حاج میرزا حافظی
شهید مجید جناب سهراب حلبی (محمد) از شهدای سبعه همدان)
شهید مجید جناب سهیل حلبی (محمدباقر) از شهدای سبعه همدان)
جناب روح‌الله حلبی

©Afnan Library Trust, 2026

تبصره صورت اسامی اعضاء محفل مقدس روحانی همدان

خ

جناب جلال فاضح     ایادی عزیزالله
شهید مجید جناب طرازالله خزین (از شهدای سنه ۱۳۶۰ در مدت ۱۷ سال منشی محفل)
جناب شهید مجید حسین آقا فاندل (از شهدای سنه ۱۳۶۰)
جناب مسعود خوشکام

ر

جناب احمد راضی
سرکار بتول خانم خزین (راضی) سالهای متمادی خلاصه‌نویس محفل
جناب ایوب رفعت

ز

[illegible]
جناب [illegible] آزرگی‌پور

س

جناب سرهنگ سمیعی
جناب فتح‌الله سروریان

ش

جناب هادی شایسته
جناب احسان‌الله شکری

ص

جناب جواد صدقی

ع

جناب حکیم عزیز
جناب مکی عهدیه
جناب یعقوب عهدیه
جناب عبدالله عهدیه
جناب بهاءالدین عظیم‌زاده

©Afnan Library Trust, 2026

اقتباس صورت اسامی اعضاء محفل مقدس روحانی همدان

حرف (ف)

جناب علی فیروز
جناب شالم فریدن
جناب حاج ابراهیم فریدیان

حرف (ک)

جناب ملا علی کوثری
جناب نصرالله کهتررانی
جناب میرزا آقا کهترانی
جناب امین الله کهترانی
سرکار اختر خانم کوثری (لیتمی)
جناب نودبر کامیاب

حرف (گ)

جناب فریبرز گلستانی مقدم

حرف (ل)

جناب لالوئی (اسمعیل)

حرف (م)

جناب حاج موسی مبین
جناب حبیب الله مدبر
جناب حاج یوسف متحده
جناب سید حسن هاشمی زاده (متوجه)
جناب حاج میرزا اسمعیل
جناب حاج رحیم مشهدی
جناب خلیل متصف
جناب جواد محبوبی
جناب عبدالله متحدین
جناب سعادت زاده (مترقی منشی محفل

©Afnan Library Trust, 2026

بقیهٔ صورت اسامی اعضاء محفل مقدس روحانی همدان

بقیه حرف (م)

جناب عبدالله آقا میثاقی (ابتدا منشی محفل)
جناب عبدالحسین محبوبی
جناب نورالدین سید مرتضائی (ابتدا رئیس محفل)
جناب ضیاءالله میثاقیان
شهید مجید جناب حسن مطلق آرانی (از شهدای سبعه همدان) (ابتدا منشی محفل)
سرکار با ادب خانم مطلق (حیاتی)

حرف (ن)

جناب حیدر نویدی

جناب نصرالله نویدی
جناب میرزا آقاجان نادری
شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی نجودی (از شهدای سبعه همدان) (ابتدا رئیس و سپس معاون محفل و امین صندوق)
جناب حسینقلی نائل

حرف (و)

شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی (از شهدای سبعه همدان) (ابتدا رئیس و سپس معاون محفل)
جناب مهندس هوشنگ وکیلوری (ابتدا رئیس محفل)
سرکار ژاله خانم وفائی (مدیری)

حرف (هـ)

جناب حاجی حکیم هارون
جناب آقا خان همایون

حرف (ی)

جناب شاه بهرام یگانه

©Afnan Library Trust, 2026

©Afnan Library Trust, 2026

# 'ANDALÍB

اعضاء محفل مقدس روحانی عده‌ای از احبای قدیم همدان

از راست بچپ ردیف ایستاده: ۱- اسحق عهدیه ۲- علیخان فیروز ۳- یعقوب عهدیه ۴ و ۵ شناخته نشد ۶- ایوب رفعت

ردیف نشسته: ۱- محمد ناطق «مبلغ» ۲- عباس بیک مشتاق امراجردی ۳- شناخته نشد ۴- حاجی یوحنا حافظی ۵- حاجی یهودا معقل

شلوم فرید ۶- شناخته نشد ۷- آزاده (الله‌یار) ۸- حاجی مهدی ارجمند
اسمعیل محمد شادی / حسین آبادی

ردیف نشسته روی زمین: ۱ و ۲ شناخته نشد ۳- سلطان رضا لاله جینی ۵ شناخته نشد

©Afnan Library Trust, 2026

اسامی محافل مقدسه روحانیه نقاط منضمه و جماعات و نقاط منفرده در حوزه
قسمت امری همدان

| ترتیب حروف | نام محل | حظیرة القدس | حمام | گلستان جاوید |
|---|---|---|---|---|
| ۱ | قریه امزاجرد | یکباب | حمام ورثی | یک محل |
| ۲ | بخش اسدآباد | " | — | |
| ۳ | قریه اجملو | " | — | یک محل |
| ۴ | بخش بهار | " | حمام | " |
| ۵ | قریه ازرج تپه | — | — | — |
| ۶ | شهرستان بیجار | — | — | — |
| ۷ | " تویسرکان | یکباب | — | یک محل |
| ۸ | قریه حمیدآباد | " | — | " |
| ۹ | " چیتقلو | " | — | " |
| ۱۰ | " حسین‌آباد التفات | " | حمام نمره | " |
| ۱۱ | " رهبرداد | — | — | — |
| ۱۲ | " ساری قمیش | یکباب | — | یک محل |
| ۱۳ | " سنگستان | " | — | — |
| ۱۴ | " شیخ جان | — | — | — |
| ۱۵ | شهرستان قروه سنندج | یکباب | — | یک محل |
| ۱۶ | قریه قزلجه کند | " | | " |
| ۱۷ | کارخانه قند قریه حسین‌آباد | — | — | — |
| ۱۸ | قریه کبودرآهنگ | — | — | — |
| ۱۹ | " کوچاقه | — | — | — |
| ۲۰ | " لالاجین | یکباب | — | یک محل |
| ۲۱ | " میرزاحصاری | — | — | — |
| ۲۲ | شهرستان ملایر | یکباب | — | یک محل |
| ۲۳ | " نهاوند | " | — | — |
| ۲۴ | استان همدان | " | — | دو محل |

توضیح: قبل از تشکیل لجنه احصائیه و دفتر کلاسات امری تعداد کلیه احبای همدان و نقاط منضمه در زمان تنظیم تقریر امری بالغ بر چهار هزار نفر بوده است که از این تعداد در دوران بلوای [illegible] از بهائیان رفته است و از آن عده احبا اغلب به طهران عزیمت و مقیم شده‌اند و تعدادی از احبای نقاط منضمه همدان که از دیانت گذشته‌اند تعداد احبای مرکز قسمت امری همدان تا قبل از بروز انقلاب ایران بالغ بر تقریبی [illegible] نفر بود که تقریباً [illegible] نفر آنان همدان بودند و ۲۴۰ نفر [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

# اسامی جماعات و نقاط منفرده قسمت امری همدان

| ترتیب | نام محل سکونت جمعیت | ملاحظات | ترتیب | نام محل نقطه منفرد |
|---|---|---|---|---|
| ۱ | قریه ایکا | | ۱ | قریه مبارک آباد |
| ۲ | " آقبلاغ | | ۲ | " آبشینه |
| ۳ | نجف رزان | | ۳ | " ره دلیان |
| ۴ | قریه مرزانج | | ۴ | " طجرک |
| ۵ | " چیدر | | ۵ | " حصار حاج شمسعلی |
| ۶ | " حصار خان | | ۶ | " قروه درجزین |
| ۷ | " مسجد لق | | ۷ | " حسن قشلاق |
| ۸ | " کوشک آباد | | ۸ | " سرشهناز |
| ۹ | " سوزین | | ۹ | " مرشن آباد |
| ۱۰ | " میرزا کندی | | ۱۰ | " حصار ریزج |
| ۱۱ | " رنجوشاب | | ۱۱ | " سامن |
| ۱۲ | " لیشدن | | ۱۲ | " آورزمان |
| ۱۳ | " سراب حمه | | ۱۳ | " دینار آباد |
| | | | ۱۴ | " صالح آباد |
| | | | ۱۵ | " ترجه قار |
| | | | ۱۶ | " سرد رباط |
| | | | ۱۷ | " گنجینه |
| | | | ۱۸ | " کوریجان |

در این قسمت یادآور میشوم که از بدو تشکیل انجمن شور روحانی ملی بهائیان ایران سهمیه قسمت امری همدان چهار نفر نماینده بوده که می باید دو نفر از امناء و دو نفر از نقاط منفرده انتخاب شوند و منتخبین در ایام رضوان به طهران عزیمت و در انجمن شرکت میکردند افرادیکه از امناء در این چند سال انتخاب شده‌اند بنحوی که در خاطر دارم چنین است ۱ـ جناب لطف‌الله کبیرائی ۲ـ جناب احمد راضی ۳ـ جناب یدالله لوتری ۴ـ شهید مجید جناب طرازالله خزین ۵ـ شهید مجید جناب سهراب حبیبی ۶ـ شهید مجید جناب سرهنگ فیروز نعیمی یزدی ۷ـ جناب مهندس هوشنگ ونکیتوری ـ
از نقاط منفرد ۱ـ جناب شیخ اعدی ۲ـ جناب ابوالقاسم راشدی ۳ـ آقای شجاع‌الله راشدی

©Afnan Library Trust, 2026

صورت املاک و اموال متعلق به جامعه بهائی قسمت امری ایران که از طرف دولت اسلامی ایران در سال ۱۳۵۸ شمسی مصادره و ضبط گردیده بشرح ذیل است

| ردیف | شرح | ارزش مبلغ به ریال | ملاحظات |
|---|---|---|---|
| ۱ | پنج قطعه زمین شکوریه بمساحت تقریبی [illegible] | ۳۰۰۰۰۰۰۰۰ | ترقی ارزشها مطابق نرخ روز [illegible] شده است |
| ۲ | زمین تقدیمی جناب [illegible] برای دارالتعلیم [illegible] | ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۳ | زمین گلستان جاوید جدید و قدیم و ساختمان و لوازم آن | ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۴ | لوازم سوخته در حظیرة القدس [illegible] و دانشیه [illegible] | ۳۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۵ | محل حظیرة القدس و ساختمان سالن آن | ۴۰۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۶ | وثیقه در دادگاه انقلاب برای استخلاص شهید مجید جناب حسین [illegible] آرادی علیه رضوان [illegible] | ۱۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۷ | زمین جاده [illegible] جنب گلستان جاوید | ۲۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۸ | سپرده در بانک بنام محفل طهران در شرکت نونهالان | ۲۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۹ | بنزین استیشن محل متصاعدین | ۵۰۰۰۰۰۰ | |
| ۱۰ | موجودی محفل در بانکهای [illegible] مصادره شده طهران | ۷۰۰۰۰ | |
| ۱۱ | [illegible] کتابخانه امری | ۲۰۰۰۰۰ | |
| ۱۲ | زمینهای [illegible] | ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۱۳ | محل حظیرة القدس [illegible] | ۲۰۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۱۴ | « « [illegible] | ۳۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۱۵ | « « [illegible] | ۱۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۱۶ | « « [illegible] گلستان جاوید | ۳۰۰۰۰۰۰ | |
| ۱۷ | « « حسین آباد | ۱۵۰۰۰۰۰ | |
| ۱۸ | حظیرة القدس [illegible] | ۱۰۰۰۰۰۰ | |
| ۱۹ | « اسدآباد | ۱۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۲۰ | « جمشیدآباد | ۵۰۰۰۰۰ | |
| ۲۱ | ساختمانهای جنب کارخانه قند حسین آباد | ۱۰۰۰۰۰۰ | |
| ۲۲ | محل حظیرة القدس - حمام - زمین گلستان جاوید [illegible] | ۱۰۰۰۰۰۰۰ | |
| ۲۳ | دوباب منزل در قریه [illegible] آباد | ۲۵۰۰۰۰ | |
| ۲۴ | منزل تقدیمی شهید مجید جناب [illegible] در قریه [illegible] | ۲۰۰۰۰۰۰ | |
| ۲۵ | حظیرة القدس و گلستان جاوید [illegible] تقدیمی احبا [illegible] | ۱۳۰۰۰۰۰۰ | |

جمعاً بالغ بر [illegible] ۲۶۲۵۲۰۰۰۰

©Afnan Library Trust, 2026

عکس دسته جمعی احبای همدان

عکس جمعی از احبای همدان در سال ۱۹۲۶ میلادی که در منزل جناب

حاج یهودا متقبل گرفته شده است ،

یک قطعه از این عکس در یکی از اطاقهای قصر بهجی در عکا نصب است

که بنظر نگارنده رسیده .

©Afnan Library Trust, 2026

لوح مبارک صادره از قلم مرکز عهد و میثاق الهی راجع به مدرسه مبارکه تأیید همدان اعضا شرکت متحده علیهم بهاءالله الابهی

هوالله

نامه شما رسید مدرسه تأیید در همدان مرکز توفیق است و از تأسیسات

مهمه این عصر عظیم هر چند حال نظاهرا اهمیتی ندارد ولی در استقبال صیت و

شهرتش شرق و غرب آفاق را احاطه کند نفوسی که سبب تأسیس این مدرسه

گشتند و یا مباشر تعلیم شدند یا اعانت کردند یا بخدمت پرداختند آن

نفوس بی نهایت عبدالبهاء را خوشنود و ممنون نمودند مدرسه بی از آنها

راضیم که وصف نتوانم ایمان بلفظ نیست چنین خدمت که برهان ایمان است

الحمدلله که جمعیت مدرسه موفق بخدمت است و از الطاف جمال مبارک التماس

نمایم که آن جمعیت را انجمن آسمانی نماید و انعکاسات ملاء اعلی فرماید باری اگر

فرح و سرور عبدالبهاء خواهید بجان و مال و قوی بکوشید تا آن مدرسه مبارکه

روز بروز تأیید جدید یابد و قوام تازه ئی حاصل کند سرمشق مدارس سائره گردد

و سبب فخر بهائیان در جمیع اقالیم شود معلمین آن مدرسه مؤسس بنیان

ابدی هستند و مروج معارف الهیه طوبی لهم و حسن مآب

معاونین آن مدرسه نصرت امرالله کنند و خدمت بعتبه مبارکه جمال ابهی

بشری لهم و خیر جزاء من الله شرکت متحده باید بمنزله کمان سا... باشد

نهایت همت را مبذول دارد تا عبدالبهاء را بفرح و سرور آرد و علیکم البهاء الابهی

ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

سواد از کتابچه از آثار مرکز میثاق که با قلم رمز نوشته شده در طهران نزد فاضل یافته و بواسطه جناب آقا عاشور طهرانی علیه بهاءالله الابهی ارسال گردیده است

هو الله

ای نورسیدگان دبستانیان طالبان علم و عرفان انسان را امتیاز از حیوان بچند چیز است اوّل صورت رحمانیت است و مثال نورانیت چنانچه در تورات میفرماید لنخلقنّ انساناً علی صورتنا و مثالنا این صورت رحمانیت عبارت از جمعیت صفات کمالیه است که انوارش از شمس حقیقت جلوه بر حقائق انسانیه نماید و از اعظم صفات کمالیه علم و دانائی است پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلّی بر مرایای عقول و نفوس نماید عبدالبهاء را آرزو چنان که هر یک از شما در مدارس علوم معلّم اول شمرده شوید و در دبستان حقائق و معانی سرافراز دانائی گردید و علیکم البهاء الابهی ع ع

الفانی علی اکبر المیلانی استنساخ نمود فی ۱۸ ج ۲ سنه ۱۳۳۰

©Afnan Library Trust, 2026

سواد لوحی که باعزاز جناب حاجی سلیمان طبیب علیه بهاء الله الابهی بواسطه جناب زائر عباس نور همدانی تقدیم مرکز میثاق نازل شده زینت بخش این تاریخ در سواد مدرسه تائید همدان گردید که با[illegible] رسیده

هوالله

ای طبیب جسمانی و روحانی خدماتیکه در تنظیم مدرسه تائید نمودی سبب سرور قلوب گردید این از تائیدات الهیه بود که باین همت موفق شدی باید شکر نمائی که چنین همتی و سعی عظیم در این سبیل مبذول داشتی و یقین است که نتیجه فوز عظیم است و فضل حضرت رحمن رحیم حیات انسانی فی الحقیقه مانند طرفة العین است زیرا حجار و احجار و اشجار حیاتشان بیش از انسان لهذا زندگانی انسانی در این جهان فانی اهمیتی نداشته و نخواهد داشت ولکن توفیقات رحمانیه و تائیدات صمدانیه چون در حقیقت انسانیه جلوه نماید این مدار مباهات است و موهبت مسرات لهذا باید همواره مساعی مشکوره در ترقی حقایق انسانیه و ظهور سنوحات رحمانیه بکوشید

و علیک البهاء الابهی ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

مقدمه بر شرح تأسیس مدارس تأیید وموهبت در همدان
عیناً از نوشته مولف کتاب کواکب الدریه نقل میگردد

مدرسهٔ همدان وکاشان

بعد از مدرسه تربیت مدرسه‌ئی در همدان تشکیل شد بنام مدرسه تأیید و برای آن مدرسه نیز زحمات بیشمار وارد شد و همه را بهائیان همه آن تحمل کردند و چندی نگذشت که دایره را وسیعتر کرده مدرسه موهبت برای بنات تأسیس نمودند و سوم نقطه‌ئی که مدرسه تأسیس شد کاشان بود که بنام مدرسهٔ (وحدت بشر) در سنه (۱۳۲۱) تأسیس شد اما از روز یکه این مدارس تأسیس شد تا حال که متجاوز از بیست سال است همه گونه اشکالات برای بهائیان پیش آمده از ملوک وضوضا و کرارا علما در هر یک از این شهرها خواسته‌اند این مدارس را ببندند بلکه بهائیان را بجرم نشر معارف قتل وغارت کنند و در هر مرتبه در هر یک از آن بلاد چه زحماتی که متوجه حکومت شده در اطفای آتش فساد و چه مشقاتی که بهائیان تحمل کرده‌اند تا فتنه خاموش شده و باز سال دیگر ماده عود کرده وقضیه اعاده شده این قضیه مدارس بهترین شاهد است برآنکه تعرض اهل ایران نسبت ببهائیان بهیچوجه اساس وپایه ندارد وجز عصبیت جاهلیه ویا سوء تفاهمی که منبعث از بی علمی است علت دیگر نداشته وندارد واگر تصور شود که یک چیزهائی در عقاید این حزب است که مخالف هیئت جامعه است آن تصور صرف وهم است وآنچه معلوم است معارف دوستی این طائفه است که از مال خود صرف کرده مدارس تأسیس نموده اطفال خود ودیگران را تربیت مینمایند اگر مدعیان ایشان بوئی از تمدن وحقیقت خواهی برده بودند بایستی از این کار خشنود باشند که در پیشرفت منظور دولت موفق باشند اگر نشده بود

نشده بود این حزب ضعیف که در اقلیت واقع بوده در چنگ هزاران مردان شریر
خونخوار استیلا و از هر جهت پامال اغراض مردم شده مسلوب الحقوق و مهدور الدم و
مهدور الحال گشته باز از خیر خواهی خود نگذشته تا آخرین درجه قوت خود را صرف
انشاء مدارس و تربیت اطفال خود و دیگران نمایند مخصوصاً بعد از آنکه دولت ایران موفق بر تأسیس
مدارس شد و اراده تعمیم معارف فرمود و هرگونه کلیه مدارس که از طرف وزیر معارف
نشر شد بهائیان بمیل خود بردن آنچه تشکیلاتی لازم باشد ترتیب مدارس خود را
این بهر کدام قرار داده ذره ای از قانون عمومی تجاوز نکرده و نمیکنند با وجود این هر روز جهلای
عالم نما تحریکات فساد نموده و ابراز عناد کرده هر دم تهمتی زده اند و هر نفس اذیتی کرده اند
و پیوسته انتشار داده اند که اینها درس مذهبی میدهند و اطفال را بابی میکنند یا بواسطه
سالی و ماهی نگذشته که یک مشکلاتی متوجه حکومت نشود و یک اشتغالی در باب این حزب
نگذارد و در این مدت هشت سال همواره مدار کار بر این قرار بوده امیدست افکار عتیقه
رو بزوال گذارد و زلال معارف از معارف جوئی در جویبار افکار جاری و ساری گردد چه
که معارف روح ملت است ملتی که معارف ندارد هیچ ندارد و از واجبات مملکت ا[ست]
که در ساحت خود معارف هیچ حزبی را مانع از انتشار نگردد تا چه رسد بحزبی که تابع معارف
عمومی باشند —

©Afnan Library Trust, 2026

## تأسیس مدرستین تائید و موهبت بنات در همدان

لازم بیادآوری است که قبل از نگارش تاریخ این امر مهم و حیاتی برای تربیت نونهالان بهائی سواد لوح مبارکی که باین مناسبت از قلم معجز شیم مرکز عهد و میثاق الهی حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر الفدا عز نزول یافته در قسمت اول درج گردیده است تا قارئین محترم متوجه عنایتی که در مورد این مدرسه عظیم شده گردند.

چگونگی تأسیس مدرستین تائید و موهبت بنات در خاطرات منتشر نشده جناب علی فیروز که مدتها عضو کمیته مدرستین بوده‌اند باین صورت ذکر شده است که اطفال بهائی در ایام تسعه از رفتن بکلاس در مدرسه آلیانس که از تأسیسات کلیمیان و توسط فرانسوی در تهران بوده خودداری مینمودند و اولیای مدرسه مزبور نسبت بآنان سختگیری کرده بعلت غیبت مورد تنبیه قرار میدادند از جمله در یکی از اعیاد شهید مجید جناب میرزا یعقوب متحده که از محصلین آن مدرسه بوده بعلت ایام رضوان بمدرسه نمیرود در فردای آن مشارالیه را بسختی مورد تنبیه قرار میدهند این موضوع در محفل مقدس روحانی مورد شور قرار میگیرد که راه حلی برای آن پیدا شود جناب حاج یوسف متحده برادر شهید پیشنهاد میکنند که بعلت کثرت نونهالان و جوانان بهائی مدرسه‌ای جداگانه تأسیس گردد در مراحل اولیه این پیشنهاد مورد موافقت محفل مقدس روحانی قرار نمیگیرد ولی میرزا هاشم یارشاطر و حاج یوسف متحده و چند نفر دیگر از جوانان بهائی نظر به علاقه شدیدی که به تأسیس این

©Afnan Library Trust, 2026

این مؤسسه داشتند با تقدیم پیشنهادات که در ورزش نمودن موضوع مطلب را
به تصویب محفل مقدس روحانی رسانیده وجوهی از احبا جمع آوری و خانه ای را اجاره
میکنند و مدرسه جدیدی نزدیک مدرسه امریکائی ها تأسیس می نمایند.

اولیای مدرسه الیانس چنین می پنداشتند که تأسیس مدرسه در ایران مستلزم مخارج
گزافست و برای همه امکان پذیر نیست. ظاهراً بر ضدیت قیام نکردند و
بخود نوید میدادند که مدرسه خود بخود بواسطه کسر بودجه و ناشناس بودن مؤسسین
بمعارف بسته خواهد شد. ضمناً یهود در بازار و مجامع بهائیان را بباد استهزاء
گرفته و میگفتند بزودی مدرسه تعطیل و با خواهش اطفال خود را بمدرسه الیانس
اعاده خواهید نمود. ایجاد این ناراحتی ها باعث شد که تجار بهائی که امور تجارتشان
رونقی داشت و ثروتشان تمول و بخشش جنابانی زبانزد خاص و عام بودند حاضر
بقبول این خفت نشده و درصدد برآمدند که فتوت بخرج داده و برای بقای
مدرستین بکوشند. باین جهت محفلی آراسته. اول جناب حاج موسی [illegible]
علیه غفران الله مبلغ معتنابهی تقبل و بعد حاج میرزا یوحنا خان حافظی که دانگی از
کاروانسرای خود را تقدیم و پس از آن جناب حاج میرزا یوسف ستوده و دیگران
با آنان تأسی نموده مبلغی بعنوان سرمایه برای تأدیه مخارج چند سال مدرستین
تقدیم نمودند و محل مدرسه امریکائی را خریده و شاگردان را به آنجا انتقال دادند.
این اقدام باطلاع اولیای مدرسه الیانس رسید و باعث حیرت آنان گردید.
درخلال این احوال یعنی در سال ۱۹۰۸ میلادی یک محل وسیع و آبرومندی برای مدرستین

©Afnan Library Trust, 2026

مدرسه بنین وبنات مبلغ دوازده هزار تومان (که در آن زمان مبلغ گزافی بشمار
میرفت) خریداری و تعمیرات لازمه انجام و مدرسه تائید به آن محل منتقل شد
(محل مزبور واقع در محله‌ای بنام قاتق تراشان نزدیک گود زنبورکخانه بوده که از بهترین
ساختمانها و وسیع‌ترین محل آن زمان بود.)

در جریان مقدمات تأسیس مدرسه تائید و موفقیت اولیای مدرسه آلیانس
در صدد جبران شکست وارده از خارج شدن اطفال بهائی از آن مدرسه
برآمدند و مشغول فعالیت‌هائی از قبیل جلب توجه مقامات شهری و تکثیر محصلین
اعیان مسلمان و آوردن چند معلم خارجی برای تدریس شدند و نهایتاً ترتیب
داده تعمیراتی نموده و کمکی به بودجه مدرسه نمودند و ارتباط خود را با محمدرضاخان پسر
منتظم الملک حاکم وقت برقرار و تقاضای کمک و مساعدت بیشتری برای پیشرفت
امور خود و اشتهار مدرسه نمودند پس در صدد مبارزه با مدرسه تائید برآمده و حاکم
را واداشتند که مدرسه را بسته و آنان را از تشویش و اضطراب رهائی دهد
حکومت میل داشت این کار را بموقع اجرا گذارد لیکن بهانه‌ای بدست نیامد در آن
زمان یکی از صاحب منصبان قزاق بهائی که لقبش مجلل النظام بود به همدان وارد شد
و آن اوقات مرسوم بود که اطفال مدارس که تعداد آنها بیش از شصت یا هفتاد نفر
نبود در عید نوروز و جشن‌ها در دارالحکومه حاضر شده و مانند سربازهای قشون
در حیاط حکومتی رژه میرفتند اطفال مدرسه تائید که غالباً پدران متمول و
با تمکنت داشتند لباسهای فاخر شکیل رنگارنگ پوشیده و نزد مجلل النظام مشق نظام یاد

©Afnan Library Trust, 2026

یادگرفته بودند در یکی از اعیاد در دارالحکومه حاضر شده و حرکت سرپرستی محفل نظام شکن
نظام دارند که مورد تحسین خاص واقع شد حکومت مزدور به پاداش این نمایش
خلعتی به آقای محفل نظام داد و از طرف دیگر خود علما پیغام فرستاد که تلگرافی به حاکم نوشته
و اظهار نمایند که در مملکت اسلام آنها نمیتوانند شاهد این باشند که تائید مدرسه
کسانی وجود داشته باشد که در روز جشن مولودی چنین جلوه ای در شهر نمایند که موجب
تمام مدارس واقع شود در این ضمن آقایان حاج مهدی ارجمند - حاج [illegible]
مهدی نویدی - به طهران عازم شده و در صدد برآمدند وضعیت را باطلاع اولیای
امور برسانند چون شاه راجع به محروم کردن بهائیان از عوائد عام شرکت با
کلیمیان مساعدت کرده و در ضمن اخبار را تهدید کرده بود که برای هر یک اشکالاتی
فراهم خواهد کرد . در خلال این احوال اولیای مدرسه الیانس شاگردان مدرسه
خود را تشویق کرده بودند با شاگردان مدرسه تائید در بین راه کتک کاری کنند
آقا عبدالمجید [illegible] مستخدم مدرسه که از اهالی انزاجرد و مرد بی باکی بود به حمایت از
شاگردان مدرسه تائید برآمده و مانع میگردید اولیای مدرسه الیانس بهانه
بدست آورده و به حاکم شکایت کردند و او چند فراش فرستاده و در صدد جلب
مشارالیه برآمد آقا عبدالمجید قبلا از تصمیم حکومت اطلاع حاصل و با [illegible] فرار
کرده بود و فراشان موفق به جلب او نشدند حاکم برای بستن مدرسه که منظور
نهائی او بود به مدرسه رفته و به ناظم اظهار نماید که یا باید آقا عبدالمجید را تحویل دهید یا
مدرسه را ببندید . و آقایان میرزا احمدخان [illegible] از خویشاوندان میرزا عبدالعظیم خان [illegible]

ناظم

©Afnan Library Trust, 2026

ناظم مدرسه بوده و با ایشان اظهار داشته صبر کنید تا مراتب را به مؤسسین مدرسه
اطلاع دهم و بعد هر چه بخواهید اجرا کنید چنانچه گفته شد احبا از اقدامات حاکم
مضطرب گشته در صدد چاره بودند از جمله حاجی میرزا یوحنا خان که در آنجا اشتغال
بود برای این موضوع نزد احتشام الدوله امیر اعظم یکی از رجال مهم شهر بوده میرود .
در این بین مستخدم مدرسه به همراهی آقای ایوب رفعت که خود را مؤسس مدرسه
معرفی کرده بود با ناظم مدرسه بدار الحکومه رفته و در صدد ملاقات حاکم بر آمدند
حاکم حاضر بملاقات نشده و به بهانه اطاق انتظار آنها را بیک اطاق دیگر راهنمائی
کرده و درب را از پشت می‌بندد آقای رفعت که سوء نیت حاکم را درک
کرده بود از داخل اطاق فریاد میکنید این حاکم کجاست و بچه علت مرا حبس
کرده نایب الحکومه و فراشها بعد از استماع این فریادها درب را باز میکنند
و حاکم نیز باشتباه خود پی برده و از دار الحکومه خارج میشود و به نایب الحکومه سفارش
میکند که ترضیه خاطر آقای رفعت را فراهم نماید و شاگردان بعد از استماع این خبر
بمدرسه برگشته و در بین شهر این خبر شیوع تام پیدا کرد و اولیای مدرسه الیانس
از اقدامات خود نادم و در واقع خائب و خاسر شدند .
توضیحاً علت کمک حکومت بمدرسه الیانس این بود که پسر خوانده حاکم در منزل مدیر
مدرسه الیانس باشیمان و در مدرسه مشغول تحصیل بوده و این کار روابط مدیر مدرسه
را با حاکم مستحکم کرده بود .

©Afnan Library Trust, 2026

در خاطرات دیگری که در کتاب مصابیح هدایت ذکر گردیده چنین مرقوم گشته است

همچنین در اوقات حکومت مظفرالملک جماعت یهود بارلیانی مدرسه آلیانس گفتند

که حضرات بهائی بمدرسه شما با نظر حقارت مینگرند و بعدی دستورهایش اهانت مینمایند

بر اثر این القاآت دو نفر زن که در آنجا درس میدادند بحاکم شکایت نموده تنبیه

بهائیانرا خواستار شدند حاکم ابلاغیه‌ئی بمدرسه تائید صادر کرد باین مضمون

که باید لوحه (تابلو) مدرسه را پائین بیاورید و در عوض بر سردر مدرسه بنویسید

که بسبب بی احترامی بمدرسه آلیانس تا ده روز تعطیل است احباب قبول

نکردند و بلافاصله جناب ارجمند را با دو نفر دیگر بطهران فرستادند و آنها شش ماه

در طهران کوشیدند تا حاکم را معزول نمودند (شرح فوق در صفحه ۴۵۹ کتاب مصابیح است)

باری همانطوریکه در قبل اشاره به لوح صادره از یراعه مولای عالمیان در مورد

مدرسه تائید شد      مدرسین تائید بموهبت ثبات در همدان با

تائیدات لانهایه جمال اقدس ابهی و فعالیت و خدمات پی گیر خادمان امر حضرت

رحمن چنان اشتهاری یافت که حتی حکام شهر و اعیان مسلمین و بعضی از

کلیمیان و مسیحیان فرزندان خود را برای تحصیل باین مدارس میفرستادند و نگارنده

در ایام تحصیل شاهد و ناظر بودم که در تمام مراسم رسمی محصلین مدرسه مبارکه تائید

در صف اول قرار داشتند و تاجهای یک نقره که روی آن حک شده بود

(مدرسه مبارکه تائید مؤسسه ۱۲۸۶) بر جلوی کلاه های نمدی که بر سر در آن ایام

بود نصب مینمودند و درخشش جالبی داشت (این تاجها توسط استاد مراد زرگر که

©Afnan Library Trust, 2026

که از احبای متقدم بود ساخته میشد ) در بدو تأسیس مدرستین ۵ کلاسه ابتدائی
و اکثر دروس بزبان فرانسه تدریس میشده در اثر کوشش مداوم اعضاء لجنه
مدرستین و مدیران و ناظمین و معلمین مدرسه که اکثرا از بین احبا انتخاب میشدند
در امتحانات نهائی همیشه محصلین بهائی با نمرات ممتاز قبول میشدند در رسم
بر این بود پس از فارغ التحصیل شدن آنان عکسی با دیپلمهایشان در دست داشتند
از آنها گرفته میشد یکی محبوبی محصلین از بدو تأسیس مدرستین تا ایام اخیر زمان
انقلاب ایران در آرشیو محفل مقدس روحانی طهران بود که تماما در نتیجه مصادره
و ضبط اموال جامعه بهائی معلوم نشد بدست چه کسی افتاده است در مدرستین تدریس
و تعلیم زبان عربی - قرآن - ادبیات فارسی - زبان فرانسه و انگلیسی و
در اوائل تأسیس مقداری عبری (چون اکثر محصلین از بهائیان کلیمی نژاد بودند)
رواج داشت و در اواخر که مدارس تحت نظر اداره معارف قرار گرفت تماما
از آن برنامه‌ها استفاده میشد بطوریکه قبلا اشاره شد اکثر معلمین و
مدیران و ناظمین مدرستین از جامعه بهائی طهران یا از تشکیلات دیگر تعیین میشدند
رؤسای مدرسه بترتیب عبارت بوده اند از مسیو ادوارد - جناب فاضل شیرازی
جناب نورالدین ممتازی - جناب اسکی عمائی - هدایت آقاخان فرزند اهل آباده
(که شاگرد صفی بسیار جدی و فعال و دانشمند بود و از طرف دولت برای تحصیل در
رشته معادن بانگلستان اعزام شد ) جناب احمد راضی (اهل تبریز) که مردی
دانشمند و مخلص و فعال و بزبان انگلیسی و کلیه علوم تسلط کامل داشت و مدتها مدیریت مدرسه

©Afnan Library Trust, 2026

را با جدیت به تنهائی به عهده داشت. اسامی مدیران و ناظمین و معلمین مدرسه تائید و هدایت را
در صفحه جداگانه منظور تا زینت عزیز آنچه در خاطر باقی مانده نگاشته‌ام. در دوران وجود مدرسه
در همدان این موسسه یکی بهترین معرف امر الهی در ایران بود. مدتی بعد شش کلاس
متوسطه به مدرسه پسران اضافه شد که تبدیل به دبیرستان شد و در سال ۱۳۰۸ شمسی نام آن تبدیل به دبیرستان
دبیرستان تائید گردید و از اولین فارغ التحصیلان دبیرستان عده‌ای از محصلین به خرج
خود برای ادامه تحصیلات عالیه عازم فرانسه شدند. اکثر محصلین مدرسه تائید و هدایت
چه پسر و چه دختر از نظر تحصیلات عالیه مورد کشش محروم بودند و واقعا موجودیت مدرسین
تبلیغ ثابتی بود که باعث علو امر در همدان و نقاط منطقه گردید. این امر مورد تعصب هم
واقع نشد. در خاطر دارم برای امتحان نهائی ششم ابتدائی و تصدیق نام که خود نیز
هم جزو محصلین کلاس بودیم در سال ۱۳۰۹ شمسی با اداره فرهنگ رفتیم. ضمن ثبت اسامی شاگردان ستونی
داشت که باید مذهب محصل در آن قید شود. محصلین کلاس که عموما بهائی بودند خود را
بهائی معرفی کرده و یکی از همکلاسیها علاوه بر ذکر اسم و اسم فامیل در انتهای آن هم بهائی نوشت
بهائی که خیلی باعث اعجاب رئیس دفتر فرهنگ شد. خاطراتی از تشکیل
کلاسها و نظم و انضباطی که در مدرسه حکمفرما بود آن است که محصلین موظف بودند
در کلاس در حضور معلم دست بسته نشسته و به دروس توجه کنند و در موقع ورود
معلمین به کلاس مبصر کلاس با صدای بلند اعلام خبردار، راحت باش میکرد
و از نظر اخلاق و تعلیمات بهائی غیر از ایام جمعه تعطیلات امری و تعطیلات رسمی
روزهای یکشنبه بعدازظهر برای کودکان و اطفال در کلاسهای درس اخلاقیه مدرسه تشکیل میشد

© Afghan Library Trust, 2026

نمیشد . و اکثر از اطفال افرادی در کلاسهای دروس اخلاقی شرکت نمیکردند معلمین
اسامی آنانرا تسلیم ناظم مدرسه میکردند و در هنگام صف بستن محصلین در صبح روز شنبه دانش
آموزانی را که غیابت داشتند احضار و تذکرات لازمه برای حضور در کلاس درس اخلاق
داده میشد . برای تشویق شاگردان مدرسه از نظر یادگیری دروس و لطافت
و اخلاق کارتهای رنگی بسیار زیبائی در مطبعه تهیه کرده بودند بنام صد آفرین
صد آفرین هزار آفرین . و این عمل خود باعث تشویق شاگردان در فرا گرفتن
علوم میشد . در ضمن بندرت تنبیه افراد متمرد هم درکار بود که فلاکه چوبی حاضر میشد
و متخلف با پایش داخل فلاکه شده و مستخدم مدرسه حاضر و با شلاق به پاهایش میزد
لازم بیادآوری است که کلیه محصلین غیر کابلی که در مدارس تا صنف دوازده تحصیل میکردند
پس از فراغت از تحصیل دوستان بسیار خوبی برای هم دوره گی خود از هر مقامی
که بودند بشمار میآمدند . زیرا در تمام ایام تحصیل با آنان در نهایت مهربانی و با اخلاق
کابلی رفتار میشد و تبعیض مذهبی که در سایرین کمتر دیده میشد . تعداد شاگردان
مدرسه تا حدود سیصد تا سیصد و پنجاه نفر بود . و اولیای مدرسه اکیداً موفق به تشکیل شورای
معلمین و جهت ارتباط با اولیای اطفال گردید . مدرسین باید با مواظبت بود
که در این امر مهم رهبری پیشقدم شده و نتایج کلی در پیشرفت تحصیل و تربیت محصلین
بدست آمد .

خاطره در مورد امتحانات کلاس ششم ابتدائی مدرسه موقعیت نبات بیاد دارم
که در وقت امتحانات شفاهی افراد کلیه محصلین میشدند به مدرسه آمده در دوران

©Afghan Library Trust 2026

مردان ارشیت بوده از دختران سئوالات امتحانی مینمودند و آنان جواب میدادند

آخرالامر در زمان نخست وزیری فروغی وزیر فرهنگی حکمت با جلب نظر رضاشاه

پهلوی دشمنان امر بهانه بدست آورده و بعلت اینکه مدرستین را در روز

شهادت حضرت رب اعلی تعطیل نموده‌اند در تاریخ ۲۳ دی ماه ۱۳۱۳ شمسی

به مدیر مدرسه آقای عباس صراتین (که مدت کوتاهی پس از جناب راضی مدیریت

مدرسه را بعهده داشت) مراجعه و مدرستین را تعطیل و بوسیله سرهنگ حشمتی رئیس

کلانتری محل و چند پاسبان تابلو مدرستین را پائین آورده و حظیرة القدس را که

در جنب مدرستین قرار داشت تعطیل کردند و در اثر این واقعه کلیه شاگردان

مدرستین متفرق و بلاتکلیف مانده و از ادامه تحصیل محروم ماندند چندی بعد

دستوری از طرف حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء صادر گردید

که احبا از فرستادن اطفال خود بسایر مدارس خودداری نمایند احبا در نهایت

اطاعت و انقیاد این امر را اجرا نموده مدتی باین نهج گذشت و چون افتتاح

مجدد مدرستین بتأخیر افتاد لعیبا موافقت فرمودند که احبا فرزندان خود را

برای ادامه تحصیل بمدارس دیگری گذاشته و ترک تحصیل ننمایند.

بدین وصف مؤسسه فرهنگی عظیمی که سالها مشغول نشر معارف و تربیت

فرزندان این آب و خاک بود پس از گذشت ۲۷ سال خدمت ولوع پروری

و جاه طلبی سرگذشتی گردید. در تمام مدت دایر بودن مدرستین نمایشات بسیار جالب

ملی - اخلاقی - اعتقادی در صحن مدرسه تأیید بمعرض نمایش گذارده میشد که عایدات آن

تسلیم صندوق مدرستین گردیده و افراد که بیاد [illegible] تسلسل رسمی اجرا میکرد

©Afnan Library Trust, 2026

عکس دیگری از جناب سید الله رئیس مدرسه مبارکه

در ۱۹۱۱ ارسالی آقای دکتر [illegible] فلهولند از سویس

©Afnan Library Trust, 2026

## اسامی مدیران و ناظمین و معلمین بهائی مدرسهٔ مبارکهٔ تأیید همدان بر حسب سالهای دوران خدمت

### مدیران مدرسه

جناب مسیو اندره
جناب فاضل شیرازی
جناب نورالدین ممتازی
جناب اسحق حقانی
جناب هدایت‌الله فرداهر (که ابتدا بالاجبار [illegible] از [illegible] مستعفی شد و در وزارت خارجهٔ ایران مشغول کار شد)
جناب احمد راضی
جناب عباس مرآتی
جناب دکتر [illegible] خان ارجمند

### ناظمین مدرسه

جناب اسحق حقانی
جناب نورالدین ممتازی
جناب یوسف صدیق حقانی
جناب دکتر عطاءالله جاودان

### معلمین مدرسه

جناب یحیی زبیر تویزید (بعدی هم مدیر مدرسه)
جناب حبیب‌الله درفشانی
جناب ادیب محرر (سویسی)
جناب میرزا افندی جناب
جناب محمد ناطق
جناب محمد شائق
جناب حسن نوبهار
جناب مسعود شرفه
جناب رحمت‌الله لائرالی
جناب عبدالله پیروز
جناب سید عباس علوی
جناب سعید رضوی
جناب نورالله نیری
جناب نورالله هوشیدر
جناب حبیب‌الله گرامی

### بقیهٔ اسامی معلمین

جناب عبدالحمید اشراق خاوری
جناب ابراهیم حکیم
جناب حسامی
دکتر حبیب‌الله سراج
دکتر عطاءالله جاودان
دکتر حبیب‌الله نظر
دکتر جلال بهزاد
جناب عنایت‌الله شکیبا
جناب جمیل النوری
جناب حبیب‌الله یزدانیان
جناب حبیب‌الله نوریان
دکتر عبدالله جاوید
دکتر عزیزالله شاهی
جناب ابراهیم جاویدان
جناب مهدی راضی
جناب میرزا اسدالله موزون [illegible]
جناب سعید افندی بغدادی ([illegible])

توضیحاً معلمین دیگری از سایر ادیان در مدرسه تأیید تدریس نموده‌اند در بعضی موارد نظامت مدرسه با افراد مسلمان واگذار شده که هر یک از آنان بنوبه خود متحمل زحماتی شده‌اند.

©Afnan Library Trust, 2026

مسیو آبنده اولین رئیس مدرسه مبارکه تأیید در طهران
عکس از خانواده محترم فرهوشمند بدست آمده

©Afnan Library Trust, 2026

اسامی مدیران و ناظمین و معلمین مدرسه موهبت بنات همدان

مدیره مدرسه

سرکار شهلا خانم رفعت

سرکار اشرف اقدس خانم ذبیح

سرکار مسعوده خانم تحقیقی

سرکار خانم فاضل بُرازی

سرکار بهجت خانم شاهزاد زالیان (شاه مراد)

ناظمه مدرسه موهبت

سرکار راضی خانم احتیاطی

سرکار ملوک خانم خادم

سرکار بهجت خانم ثانی

اسامی معلمین مدرسه

سرکار طوبی خانم منظری

سرکار شمس الملوک خانم موزردان

سرکار شوکت خانم انور

سرکار عزت خانم وحید

سرکار قمر خانم انور

سرکار اختر الملوک خانم موزردان

سرکار صدر الملوک خانم موزردان

سرکار بتول خانم راضی (رفتن)

©Afnan Library Trust, 2026

عکسی از فارغ التحصیلان کلاس ششم ابتدائی مدرسه مبارکه تائید همدان در سال ۱۳۱۰ شمسی با مدیر و ناظم و معلمین و خادمین مدرسه که در پشت ورقه الصاق گردیده است.

افراد نشسته صف اول از راست بچپ ۱- آقای یحیی مسلمان معلم کلاس ابتدائی - ۲- آقای سعیدی معلم (مسلمان) ۳- آقای حبیب الله برنیان معلم (بهائی) ۴- آقای ابراهیم حکیم معلم (کلیمی) ۵- جناب احمد راضی مدیر مدرسه (بهائی) ۴- آقای ابوالقاسم شکور سلطان (ناظم مدرسه) ۵- آقای محمدعلی شائق معلم (بهائی) ۶- آقای جمیل انوری بهائی (معلم) ۷- آقای حبیب الله نوریان معلم (بهائی - ۸- آقای ذبیح الله درود معلم (بهائی -

صف دوم ۱- نفر ایستاده آقای علی خادم تائید خادم بادنای مدرسه نفر نشسته از دست راست بچپ از فارغ التحصیلان ۲- حبیب الله یزدانی بهائی ۳- عنایت الله توفیق (بهائی) ۴- عبدالباقی زاده (بهائی) ۵- محسن جمالکی (بهائی) ۶- عطاءالله متقبل (بهائی) ۷- ضیاءالله فریدیان (بهائی) ۸- موسی اطلس (بهائی) ۹- عباس اختر خاوری (مسلمان) ۱۰- مسیح رضوانی (بهائی زاده) ۱۱- سید امیر دلاوری (مسلمان) ۱۲- دکتر حبیب الله آثاتی (بهائی -

۱۳- نفر ایستاده آقای عبدالمجید حمدی (بهائی) خادم بادنای مدرسه -

صف سوم افراد ایستاده از راست بچپ ۱- دکتر نجات الله نور اختر (بهائی) ۲- عبدالله حقانی (بهائی) ۳- عنایت الله بهجتی (بهائی) ۴- منافی کرعی (مسلمان) ۵- رحمت الله ابرار (بهائی - ۶- عزیزالله ثنا بهائی - ۷- شکرالله مقبل پور (بهائی) ۸- روح الله فرهومند (بهائی) ۹- محسن یزدان بخش (مسلمان)

صف چهارم افراد ایستاده از راست بچپ ۱- نصرت الله حکیم (بهائی) ۲- مهدی سیاوشی (مسلمان) ۳- شعبان ساعدی (بهائی) ۴- روح الله مبصر (کلیمی) ۵- نصرت الله فرهنگ (بهائی) ۶- صادق کارخانچی (مسلمان)

©Afnan Library Trust, 2026

©Afnan Library Trust, 2026

فرستنده عکس بالا جناب دکتر ناصر برجیس

نیز در سالهائی که ارتش غرب در همدان مستقر بود جنابان جلال خاضع و سهائی من غیر مستقیم اداره امور مدرسه را نظارت میفرمودند و زیر نظر داشتند . و از آنجائیکه برنامه های تحصیلی و تعلیماتی مدرسه با اصول صحیح پایه گذاری شده بود خدشه ای به برنامه های علمی وارد نشد و کمیته مدارس همواره مترصّد بود تا از وجود دانشمندان چندی از قبیل جنابان فاضل شیرازی ، محمّد ناطق ، هدایت الله فروهر وسپس از جناب اشراق خاوری استفاده نمایند .
اداره‌مدرسه موهبت نیزتحت ریاست حضرات اماءالرّحمن محبوبه خانم نعیمی ، شهلا خانم رفعت ، اشراق خانم ذبیح و قدسیّه خانم روشن ضمیر قرار داشت . تا آنکه در سال ۱۹۳۲ هر دو مدرسه مانند سایر مدارس‌امری در ایران تعطیل گردید .



©Afnan Library Trust, 2026

©Afnan Library Trust, 2026

مدرسه و پس از صعود پدر بزرگوار خود در سال ۱۹۱۹ از ریاست مدرسه کناره گیری کرد ، ایران را ترك نمود زمانی در پاریس و زمانی در نیس اقامت گزید . در مسیر خود در ارض اقدس بحضور مبارك حضرت مولی الوری مشرّف شد و ببوسیدن اعتاب مقدسه نایل گردید و لوح مبارك زیر بافتخار ایشان عزّ نزول یافت .

جناب مسیو آندره علیه بهاء الله ابهی

هوالله

ای زائر تربت پاك حمد کن خدا را که موفّق بر طی مسافت بعیده گشتی تا آنکه بکوی دوست رسیدی و از الطاف حضرت مقصود بهره و نصیب یافتی ، وفی الحقیقه سزاوار این فضل و موهبت بودی زیرا در همدان بتعلیم نونهالان حدیقهٔ معانی پرداختی ، حال بجهت تنزّه وتفکّه و وراحت دل و جان بغرب سفر نما ، بپاریس برس و در آنجا جستجو از یاران الهی نما ، و بهریك از آنان از قبل عبدالبهاء رأفت و مهربانی کن ، و تحیّت مشتاقانهٔ مرا برسان و بگو که در جمیع دیار آهنگ یا بهاء الابهی بلند است و امید من چنانست که در پاریس نیز این نغمهٔ جانفزا ، این آهنگ ملکوت ابهی بلند گردد .

پاریس در هر مسئله‌ئی شورانگیز است ، از خدا خواهم که ساز و آواز احبّای الهی چنان بلند شود که زلزله بر ارکان پاریس اندازد ، منتظر اخبار بسیار خوشی از احبّای پاریس هستم ، و یقین است در آینده این آهنگ الهی در آن مدینه بلند خواهد شد ، ولی میخواهم در ایّام عهد و میثاق باشد ، و شما مطربان آن آواز باشید و بلبلان خوش ترانه آن اقلیم گردید و علیك البهاء الابهی .

ایشان مجموعه ای از خرافات متداول در ایران را جمع آوری و تدوین نموده بودند و بحضور حضرت عبدالبهاء معروض میدارند و آنحضرت از چاپ و انتشار آن ایشانرا منع میفرمایند.

مسیو آندره در پاریس بحضور مبارك حضرت شوقی ربّانی مشرف میشدند و کارت پستالی که آنحضرت در پاریس بایشان مرقوم فرموده بودند اکنون در دارالآثار ارض اقدس محفوظ است .

مسیو آندره در سال ۱۹۲٦ قبل از ازدواج در سن ٤۲ سالگی دیده از جهان خاکی بربست و بملکوت ابهی صعود نمود . اولیای مدرسه متوسطّه تأیید بپاس قدردانی و تکریم معظّم له یك روز مدرسه را تعطیل نمودند و بنام وی کاشی زیبائی بدیوار خارج سالن حظیرة القدس نصب نمودند . حضرت ولّی امرالله نیز ضمن توقیعی برادر بزرگ ایشان جناب حاج میرزا ابراهیم فریدیان را مورد تفقّد قرار داده تسلیت فرمودند.

از سال ۱۹۱۹ به بعد رؤسای متعددی متصدّی و مسئول اداره مدرسه متوسطّه تأیید شدند . از جمله جنابان سعید افندی ، علی جواهر کلام ، نورالدّین ممتازی، هدایت فروهر، راضی را میتوان نام برد و



©Afnan Library Trust, 2026

حظیرة القدس از آنمدرسه بود . عمارت دیگر رو بروی مطّب جناب حاج سلیمان طبیب قرار داشت ، دارای اطاقهای بیشتری بود وبرای مدرسه تأیید اختصاص داشت .

فرانسویانی که امور مدرسه الیانس را زیر نظر داشتند جوانی بهائی بنام عبدالله فرزند جناب آقا سلیمان زرگر را که در آن مدرسه با درجه ممتاز فارغ التحصیل شده بود برای ادامه تحصیل بفرانسه اعزام نمودند وی در آنجا بنام آندره نامیده شد و پس از چندی تحصیلات عالیه خود را در آن کشور بپایان رسانید . کمیته مدارس تأیید و موهبت در سال ۱۹۱۱ از ایشان دعوت بعمل آورد تا تصدّی ریاست مدرسه تأیید را عهده دار شوند . نامبرده این دعوت را پذیرفت . بهمدان وارد شد و چون باصطلاح فرنگی مآب بود بنام مسیو آندره شهرت یافت .

مسیو آندره جوانی بسیار مؤمن ، خوش سیما و شیك پوش و مظهر نظافت بود و چون همواره با کت و شلوار اتو شده و یقه های آهاری و کراوات ملبّس بود مورد توجّه و احترام خاص و عام قرار داشت ، وی مدیری لایق ، سخت گیر و با انضباط بود ، بادبیّات فرانسه تسلّط کامل داشت خطّ فارسی و فرانسه وی زیبا بود و در طول خدمت خود تحوّل عظیمی از لحاظ اجتماعی وتعلیماتی در همدان بوجود آورد .

مسیو آندره با تهیّه و طرح و تدوین برنامه های علمی در رشته های مختلف و با استفاده از وجود فضلای انگشت شمار همدان جناب چون دبیر مؤیّد و جناب دکتر مسیح خان ارجمند و بعضی دیگر از متقدّمین تحصیل کرده و جوانانی که مدرسه الیانس را بپایان رسانیده بودند و مطالعات در رشته های علمی خود را ادامه میدادند به تعلیم و تربیت جوانان بهائی پرداختند . بتدریج کلاسهای مختلف تشکیل شد و دارای ۹ کلاس شد که چندی بعد بنام « مدرسه متوّسطه تأیید » نامیده شد .

دروسی که در طول اینمدّت بشاگردان تدریس میشد از قبیل ریاضیات ، تاریخ عمومی و طبیعی ادبیّات فرانسه و فارسی و عربی در سطح خیلی بالا قرار داشت ، مثلاً دروسی مانند کلیله دمنه ، تاریخ معجم و نحو انموذج که در آنزمان تدریس میشد پس از گذشت نیم قرن از برنامه های دبستان و دبیرستان حذف شده و برخی از آنها هم در برنامه های دانشگاهی منظور گشت .

پیشرفت مدرسه تأیید در سنین اوّلیه چنان سریع بود و صیت و آوازه شهرتش در همدان آنچنان طنین انداخت که علاوه بر اطفال بهائی بسیاری از صاحبان مناصب و افراد سرشناس آن شهرستان بدون ابراز تعصّب اطفال خویش را بآن مدرسه میفرستادند بطوریکه تعداد شاگردان آن به ۷۰۰ نفر بالغ میگردید و دو مدرسه امریکائی و الیانس را تحت الشّعاع قرار داد .

سرانجام زمانی رسیده بود که حیاط و اطاقهای مدرسه گنجایش تامین احتیاجات تعداد زیادی از شاگرد نداشت لذا ساختمانی مجاور بآن خریداری شد . دیوار فیمابین برداشته شد و توسعه بیشتر یافت .

مسیو آندره پس از بثمر رسانیدن برنامه های تعلیماتی و فارغ التحصیل نمودن اوّلین دوره های شاگردان



©Afnan Library Trust, 2026

باید و شاید حائز فضائل عالم انسانی باشد اطفال مانند فرشتگان در نهایت کمال و جمال و آداب پرورش یابند پس این مدرسه بنات که در آنسامان تاسیس شده باید مشمول نظر احبّای الهی گردد و مورد اهتمام نفوس رحمانی شود معلمّاتی که در اینمدرسه هستند اماء مقرّ به درگاه احدیّتند زیرا امتثال اوامر مقدّسه جمال مبارك نموده اند و بتربیت اطفال اناث برخاستند روزی آید که این دختران مادران گردند و هریك در نهایت ممنونیّت بدرگاه احدیّت تضرّع و زاری نمایند و این معلمّات را نجاح و فلاح و رستگاری طلبند وعلوّ درجات در ملکوت ربّ الایات خواهند . این مدرسه را مدرسهٔ موهبت نام نهید . ع ع

همدان ـ معلمات مدرسه موهبت علیّهن بهاء الله ابهی

هوالله

ای بنات ملکوت در قرن سابق بنات ایران بکلّی از تعلیم محروم ، نه مکتبی و نه دبستانی نه معلّمی نه استادی و نه مربّی مهربانی حال در این قرن عظیم فضل کریم مشمول بنات نیز گردید مکاتب متعدده در ایران بجهت تعلیم دختران گشوده گشت ولی تربیت مفقود با آنکه تربیت اعظم از تعلیم است زیرا اعظم فضیلت عالم انسانی است حال در همدان الحمدلله تاسیس مدرسهٔ بنات بهائی گردیده شماها که معلّمید باید بیشتر از تعلیم بتربیت پردازید تا بنات را بعصمت و عفّت و حسن اخلاق و آداب پرورش دهید و تعلیم علوم نمائید اگر چنین مجری گردد ، تاییدات ملکوت ابهی در اوج آن دبستان موج زند امیدم چنین است که موفّق گردید و علیکم البهآء الابهی ـ عبدالبهآء عبآس

در مدرسه تایید و موهبت در سالهای اوّل در منازل احبّاء تشکیل میشده است سپس بهمت تبرّعات کریمانه احبای همدان دو ساختمان دو طبقه که هریك دارای چندین اطاق بوده و سالن نسبتاً بزرگی در طبقه فوقانی دو ساختمان را از یکدیگر مجزا میساخت ابتیاع نمودند . این سالن که در حقیقت حظیرة القدس همدان بود گنجایش ۵۰۰ نفر داشت و در اعیاد وجشنها مملّو از جمعیّت احبّاء و میهمانان غیر بهائی آنان میشد و گاهی نیز بوسیله قزاقهای روسیّه تزاری فیلم های سینمائی نمایش داده میشد . در موارد خاص فضلائی چون جناب محمود زرقانی ، جناب عبدالله مطلق و جناب فاضل شیرازی در آن سخنرانی میفرمودند . یك سمت این سالن به بالکن و حیاط مدرسه موهبت باز میشد و راه ورود به



©Afnan Library Trust, 2026

دو لوح مبارک دیگر یکی بافتخار سه نفر از حضرات اماء الرحمن و دیگری بافتخار دوشیزگان مدرسه بنات عزّ نزول یافته که در آن باهمیّت تعلیم و تربیت دختران و تشویق آنان اشاره فرموده و در لوح مبارک اوّل مدرسه بنات را موهبت نامگذاری فرموده اند .

همدان : اعضای انجمن احبّاء الله ، جناب دکتر مسیح خان ، جناب حاج میرزا یوحنّا خان ، جناب آقا سید حسن طهرانی ، جناب آقاشالون فریدونی ، جناب آقا میرزا الیاهوحکیم ، جناب حاجی یوسف متحدّه ، جناب حاجی موسی کلیمی ، جناب حاجی حاجی مهدی آقا رفیعا ، جناب آقا یهودا آقا الیاهو، جناب میرزا حسن کرمانشاهی ، جناب آقا نعمت الله ، جناب میرزا طاهر علیهم بهاء الله الابهی .

هوالله

ایدوستان حقیقی انجمن در اقطار عالم بسیار در هر شهری انجمنها در نهایت انتظام ولی جمیع تعلّق بعالم اجسام دارد انجمنی بجهت جمع حطام و انجمنی بجهت سلب اموال انام و انجمنی بجهت اکتشاف معادن و اختراع آلات و ادوات در مرور ایّام و قس علی ذلك ولی الحمدلله در همدان آن انجمن رحمن تأسیس گشته است انجمن باید روشن گردد و نورانیت هر انجمن بتبلیغ امرالله و روحانیت محفل نشر نفحات الله ، رحمانیّت انجمن بگفتار و کردار و رفتار بموجب تعالیم الله ، محفل اینست ، انجمن اینست، مجمع اینست طوبی لمن ایّد بهذا و علیکم البهآء الابهی . عبدالبهآء عبّاس

بواسطه جناب آقا یوسف متحدّه

همدان_ دومعلّمه مدرسه‌بنات امة‌الله‌منوّروامة الله‌طاوس وامة الله‌حنا علّیهن بهاءالله الابهی

هوالله

ای اماء رحمن مدرسه بنات اهمّ از مدرسهٔ ذکور است زیرا دوشیزگان این قرن مجید باید نهایت اطّلاع از علوم و معارف و صنایع و بدایع این قرن عظیم داشته باشند تا بتربیت اطفال پردازند و کودکان خویش را از صغر سنّ تربیت بکمال نمایند و اگر مادر چنانکه



©Afnan Library Trust, 2026

هوالله

ای نورسیدگان بهائیان و طالبان علم و عرفان انسانرا امتیاز از حیوان بچند چیز است اوّل صورت رحمانیّت است و مثال نورانیّت چنانچه در تورات میفرماید لنعملَن اِنساناً علی صُورتنا وَ مثالِنا این صورت رحمانیت عبارت از جمعیّت صفات کمالیه است که انوارش از شمس حقیقت جلوه بر حقائق انسانیه نماید و از اعظم صفات کمالیّه علم و دانائی است پس باید شب و روز بکوشید و سعی بلیغ مبذول دارید و آرام نگیرید تا از جمیع علوم و فنون نصیب موفور یابید و صورت رحمانیت از شمس حقیقت تجلّی بر مرایای عقول و نفوس نماید عبدالبهاء را آرزو چنان که هریك از شما در مدارس علوم معلّم اول شمرده شوید و در دبستان حقائق و معانی سر دفتر دانائی گردید و علیکم البهاء الابهی . ع ع

ضمناً در لوح دیگر یکی خطاب باوّلین شاگردان مدرسه تایید صادر فرموده آنها را به کسب علوم و فنون و معارف تشویق فرموده اند دیگری نیز بافتخار خادم آنمدرسه جناب داود قلی بیگ شرف صدور یافته است .

بواسطهٔ حضرت علی قبل اکبر علیه بهآء الله

همدان ــ جناب داود قلی علیه بهآء الله الابهی

هوالله

ای ثابت بر پیمان شکر کن خدا را که خادم دبستان همدانی و تازه نهالان بوستان انسانیرا خدمت و تربیت مینمائی قدر این نعمت را بدان و بشکرانه روز بروز بیشتر پرداز زیرا اگر نتایج این خدمت را بدانی البتّه از شدّت فرح و سرور پرواز نمائی آن اطفال انشاء الله ابناء ملکوت گردند و در ظلّ الطاف جمال قدم روحی لاحبّاء الفدا اشجار مثمره و گُل و ریاحین جنّت ابهی گردند . وعلیك البهآء الابهی ع ع

در همان اوان لوحی بافتخار جمعی از احبّای عزیز و جوان آن سامان که انجمنی تشکیل داده بوده‌ند شرف صدور یافته و اگر چه اشاره ای در آن به تاسیس مدرسه تأیید و موهبت نشده است معهذا تصوّر میرود که آن اوّلین انجمن و یا کمیته ای بوده است که اداره مدارس را بعهده گرفته باشد . علاوه بر این



©Afnan Library Trust, 2026

احاطه کند نفوسیکه سبب تاسیس اینمدرسه گشتند و یا مباشر تعلیم شدند یا اعانت کردند یا بخدمت پرداختند آن نفوس بینهایت عبدالبهاء را خشنود و ممنون نمودند بدرجه‌ئی از آنها راضیم که وصف نتوانم ایمان بلفظ نیست چنین خدمتها برهان ایمان است الحمدلله که کمیته مدرسه موفّق بخدمت است و از الطاف جمال مبارك التماس مینمایم که آن کمیته را انجمن آسمانی نماید و انعکاسات ملأ اعلی فرماید باری اگر فرح و سرور عبدالبهآء خواهید بجان و مال و قوی بکوشید تا آن مدرسهٔ مبارکه روز بروز تایید جدید یابد و قوام تازه ئی حاصل کند سرمشق مدارس سائره گردد و سبب فخر بهائیان در جمیع اقالیم شود معلّمین آنمدرسه مؤسّس بنیان ابدی هستند و مروّج معارف الهیّه طوبی لهم و حُسن مآب معاونین آنمدرسه نصرت امرالله کنند و خدمت بعتبه مبارکه جمال ابهی بشری لهم و خیر جزآء من الله. شرکت متحدّه باید بمنزله کمان ساعت باشد ونهایت همّت را مبذول دارد تا عبدالبهاء را بفرح و سرور آرد و علیکم البهآء الابهی . ع ع

جناب زائر عاشور همدانی

همدان جناب حاج سلیمان طبیب علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای طبیب جسمانی و روحانی خدماتی که در تنظیم مدرسه تایید نمودی سبب سرور قلوب گردید این از تاییدات الهیّه بود که باینخدمت موفّق شدی باید شکر نمائی که جهد بلیغ وسعی عظیم دراین سبیل مبذول داشتی و یقین است که نتیجه فوز عظیم است و فضل حضرت رحمن و رحیم حیات انسان فی الحقیقه مانند طرفة العین است زیرا جماد و احجار و اشجار حیاتشان بیش از انسان لهذا زندگانی انسانی در اینجهان فانی اهمّیتی نداشته و نخواهد داشت و لیکن توفیقات رحمانیّه و تاییدات صمدانیّه چون در حقیقت انسانیه جلوه نماید این مدار مباهات است و مورث مسرّات لهذا باید همواره بمساعی خیریّه در ترقّی حقایق انسانیّه و ظهور سنوحات رحمانیّه بکوشید و علیك البهآء الابهی . ع ع

بواسطهٔ جناب زائر آقا عاشور همدانی علیه بهاء الله الابهی

همدان مدرسه تایید



©Afnan Library Trust, 2026

ازجناب دکتر حبیب الله ثابتی

## مدارس مبارکه تأیید و موهبت

از جمله مدارس بهائی که در دوره طلعت میثاق در مهد امرالله تاسیس شد دو آموزشگاه بنام " مدرسه مبارکه تایید بنین " و " مدرسه مبارکه موهبت بنات در همدان بود که بسال ۱۹۰۸ میلادی بهمّت جمعی از متقدمّین و مؤمنین بامر جمال اقدس ابهی دایر گردید .

در آنزمان در همدان بیش از دو آموزشگاه نداشت یکی مدرسه آمریکائی بود که مبلغّین مسیحی آمریکائی تاسیس کرده بودند و دیگر مدرسه الیانس که بوسیله کلیمیان فرانسه تاسیس شده بود و هر دو آنها با اصول تعلیماتی منظّم و برنامه های کلاسیك متداول در غرب تدریس میشد . چند مکتب خانه نیز در گوشه و کنار شهر وجود داشت که باطفال مسلمان قرآن میآموختند .

در گذشته عدّه ای از جوانان کلیمی که در مدرسه امریکائی تحصیل میکردند بر اثر تبلیغات آنان بدیانت مسیح اقبال نمودند و برخی از آنان بحدّی متعصّب شده بودند که از معرضین لدود امر مبارك بشمار میآمدند و از آنجائیکه مبلّغین امریکائی در صدد بودند جوانان بهائی را منحرف نموده و بکلیسا بکشانند، آنان از تحصیل در آنمدرسه سر باز زدند وبمدرسه الیانس رو آوردند .

در باره مؤسّسین مدارس تایید و موهبت و نام افراد آن اطّلاع زیادی در دست نیست و آنچه مسلّم است اعضای شرکت متحدّه که در راس آن جناب یوسف متحدّه قرار داشته در بنیان گذاری این دو مؤسّسه تعلیماتی بهائی سهم مهمّی را عهده دار بوده اند و مورد عنایت حضرت مولی الوری قرار گرفته اند . یکی از افراد دیگری که در این مشروع سهیم بوده و نیز مورد عنایت و تفقّد حضرت عبدالبهاء واقع شده جناب حاج سلیمان طبیب فرزند آقا الیاهوی نهاوندی میباشد .

همدان امناء شرکت متحدّه علیهم بهآء الابهی

هوالله

نامه شما رسید مدرسه تایید در همدان مرکز توفیق است و از تاسیسات مهمّة این عصر عظیم هرچند حال بظاهر اهمیّتی ندارد ولی در استقبال صیت و شهرتش شاید آفاق را



©Afnan Library Trust, 2026

## بنای ساختمانهای حظیرة القدس در همدان

با توجه بخاطرات مؤمنین دوره اولیه امر در همدان یک حظیرة القدس بالای تپه در محل تومت قمی ها نزدیک قبرستان میرزا آقی برای اجتماع احبا خریداری شده و مکانی بوده بوده که گنجایش کلیه احبا را نداشته اجتماع احبا در روزهای جمعه ساعت ۸ صبح در آن محل انجام میشد و بعضی از مسافرین هم در آن محل بسر میبردند احبای همدان روز بروز بر تعدادشان افزوده میشد از طرفی چون عده احبای کلیمی نژاد زیاد بود و در ایام از برادران اسرائیلی عده زیادی مؤمن میشدند و مطابق رسم قدیم روزهای شنبه تعطیل داشتند محفل مقدس روحانی صلاح دانست که آنان در عصرهای شنبه برای زیارت الواح و آثار مبارکه و مذاکرات تبلیغی و ملاقات یکدیگر اجتماع نمایند و این مطلب بحضور در منزل جناب دائی روبین و جناب آقا یهودا علاقبند مرتباً برپا بود ولی اکثریت احبای همدانی در حظیرة القدس بالا حاضر میشدند جریان واقع بعرض مولای عالمیان میرسد که در قسمتی از لوحیکه باعتبار احبای همدان عز نزول یافته چنین فرموده اند

این زندانی را آرزو چنین که در میان یاران دو عنوان نماند کلیمی و فرقانی گفته نشود عنوان واحد بهائی ماند زیرا کل امواج یک بحرند و گلهای یک چمن اشجار یک یک حدیقه اند و رهروان راه سالکان یک طریقه چه خوش بودی اگر هر فرقه بیک نام و عنوان مشهور و معروف گردیدی تا وحدت عالم انسانی مانند آفتاب بر باختر و خاور بدرخشد و علیکم البهاء الابهی ع ع

پیرو این فرمان ملکوتی محفل مقدس روحانی برای اجرای آن تصمیم گرفت محل حظیرة القدس اولیه

©Afnan Library Trust, 2026

اولیه را که محل نامناسب برای اجتماع احبا بود فروخته و اقدام به ساختمان حظیرة القدس

بزرگتری که گنجایش احبای همدان را داشته باشد نمایند و این سالن در صحن محل بزرگتری

تائید و موهبت قرار داده شد معماری و بنائی آن توسط متصاعد الی الله جناب استاد محمد میرزا از احبای

متقدم و گچکاری آن با طرز فنی بی نظیر توسط شهید مجید جناب استاد حاجی انجام میشد.

مؤلف کواکب الدریه در صفحه ۱۹۲ کتاب جزء دوم در موضوع ساختمان اولین بنای حظیرة القدس چنین نوشته است

خلاصه بهائیان همدان روز بروز بسیر منزل ترقی رفتند تا در سنه (۱۳۲۱) که در همهٔ ایران

بر ضد بهائیان بلوا شد در همدان احبا بنای عمارتی که حالیه مدرسه تائید است مشغول

بودند و اهالی چنین میدانستند که آنجا مشرق الاذکار بهائی است لهذا هیجانی عظیم بر ضد

و نزدیک بود دسته بالا برود اما حکومت آنجا مایل نبود که بلوا و هرج و مرج شود لهذا جلوگیری

کرد و با آنکه از همه جا بیشتر ممکن بود که آتش فساد شعله زند معهذا تدبیر حکومت غالب گردید

فقط بهائیان چند روزی بنائی را تعطیل کردند و تنها حرارت اهالی بقتل مخفیانه رضاقلی میلانی

اکتفا شد

در یادداشتی در این مورد جناب شاکری چنین نگاشته اند مخالفین قصد تخریب حظیرة القدس

جدید را داشتند که محفل مقدس روحانی به مرحوم احتشام الدوله پسر امیر افخم خبر داد چند روز با

تفنگ چند نفر کشیک میدادند تا محفوظ ماند مرحوم احتشام الدوله مؤمن بامر مبارک و دارا

شاه بود از جانب حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه لوحی بافتخارش عز نزول یافته است

باری بنای حظیرة القدس جدید با شرح مراتب فوق باتمام رسید و سالن آن بسیار

مستحکم و با شکوه و گنجایش قریب پانصد نفر از احبا را داشت و با قطعات زیبا تزئین شد

و دارای گلکاریهای عالی بود جلسات پرشوری از وجوه احبا دائما در آن محل برپا میشد

بر پا

©Afnan Library Trust, 2026

بوپا میشد و احبا محبوبا با اشتیاق فراوان در آن مرکز روحانی اجتماع مینمودند
در فاطراتی که مینویسد ذکر شده است جناب حاج آقاجان نراقی علیه غفران الله که از احبای
قدیم و متقدم در ساکن طهران بودند زیلوی بزرگی برای کف سالن بخرج خود تهیه و آنجا را
مفروش نموده بود در گوشه از زیلو نام تقدیم کننده را ذکر کرده که بمیل باطنی خود که
احبای الهی در موقع ورود به سالن حظیرة القدس از روی آن عبور نمایند.
این سالن جامع ربانی که سالهای متمادی محل تشکیل جلسات و محافل محبوبی احبا بود
تا آنکه در سال ۱۳۱۳ شمسی مصادف با تعطیل مدارس بهائی در ایران حظیرة القدس
و محل مدرسه تربیت تأیید و با موقعیت نبات نیز از طرف دولت رضاشاه پهلوی تعطیل گردید
و سالیان متوالی بلاتکلیف ماند که در اثر تصمیم محفل مقدس روحانی محل مدرسه تربیت و سالن حظیرة القدس
تقطعات به اهالی شهر فروخته شد.
پس از گذشت سالیانی چند چون جلسات در منازل احبا منعقد میشد و حضور عموم
احبا در آن مکانها غیر ممکن بنظر میرسید و دیگر یافتنی برای خرید مکانی جهت حظیرة القدس ذکر نمود
محفل مقدس روحانی طهران تصمیم گرفت محل ابوالمندی را در کوچه حمام نلعه برای
حظیرة القدس و تشکیلات امری خریداری نماید پیرو این تصمیم ساختمان بسیار
وسیع که دارای سالن متوسط و چندین اطاق متعدد بود از مالکان آن آقای نیرالاسلام
طباطبائی خریداری نمود پس انجام امور ثبتی آن آنی صدور توجه بموضوع شد و به
فروشنده نسبت با این موردا اعتراض شدید نمود بهر ترتیب محل مزبور اختصاص
به محل تشکیل لجنات و اطاقی برای ملاقات محفل و سالن کوچکی برای انعقاد کانونشن ها و محل تلگرافخانه

با شروع نقشهٔ آن زمین ورزش و خادم حظیرة القدس داده شد و بطرز بسیار زیبائی گلکاری شد مدتی بدین‌منوال گذشت ولی وجوه احبا تمایل داشتند سالن بزرگی که گنجایش بیشتری داشته باشد در محل حظیرة القدس بنا گردد لذا با تصویب محفل مقدس روحانی و تبرعات کریمانه احبا و فروش قسمتی از زمینهای شکوهیه محفل اقدام به ساختمان سالن بزرگی که گنجایش قریب چهارصد نفر را داشت نمود این سالن با شکلی جدید و مدرن با طرح و نقشه جناب مهندس اردشیر مبین ساخته شد و در تمام ایام تحت نظارت شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی علیه رضوان الله و جناب مهندس هوشنگ نیکتوری و جناب غلام عباس جاویدی بود قریب سیصد عدد صندلی ارج با لوسترهای عالی خریداری و سالن بزرگی برای ملاقات و ایراد خطابه تهیه شد که محل جلسات مورد علاقه احبای همدان و نقاط منظمه بود در جلسه افتتاحیه این سالن سرکار خانم مهدیه و جناب بدیعی از طهران دعوت شد و احبای زیادی از کلیه محافل منطقه و همچنین ساکن کرمان و محافل روحانیه کرمانشاه و سنندج شرکت نمودند که خاطرهٔ بس زیبا و دراز آن باقی ماند .

تا اینکه محل حظیرة القدس و سالن آن و اموال موجوده در هنگام بروز انقلاب ایران در مرحله اول به دستور نماینده امام آیت الله مدنی توقیف و پس از آن مصادره شد .

©Afnan Library Trust, 2026

سواد لوح مبارک صادره از قلم مرکز میثاق حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء باعزاز
احبای همدان زینت بخش این صفحات میگردد

هو المنان السبحان الحنان

یا احباء الله فی همدان ان مدینتکم هذه کانت عاصمة عظمی و مقر
سریر السلطنة الکبری فی القرون الاولی وصیت اهلها شاع و ذاع
فی الآفاق حین کانت الامم السالفة تقتدی بهم فی جمیع الشئون
التی من سعادة الدنیا ثم خلع الله عنهم قمیص العزة و الغناء و
البسهم برداء الفقر و الفناء بما کسبت قلوبهم ایادی النفس
و الهوی ان فی ذلک لعبرة لاولی النهی و ذوی البصیرة
الکاشفة عن حقایق الاشیاء

حال آن شهر شهیر از تخت سریر سلطنت باز مانده امیدواریم که تخت عرش محبت رحمن
گردد و مطلع آفتاب شمس جمال ابهی شود اگر چه در پیش تزیین بریاض و قصور
بوده حال شود باعلاء کلمه حضرت رب غفور گردد ندای الهی از اوج
آن مدینه بسمع کروبیان و مقربان و سکان ملاء اعلی واصل شود

لعمر الله ان هذا لهو العزة الابدیه و العظمة السماویه و الروضة الملکوتیه
و السعادة الابدیه فهنیئاً للطالبین و طوبی للساعین الی هذه
الماء المعین ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

سواد لوح مبارکی که از قلم حضرت مولی الوری ارواحنا لتربته الاطهر الفداء
باعزاز احبای همدان عز نزول یافته و زینت بخش این خاطرات گردید

هو الله

ای احبای الهی الحمد لله احبای همدان همه دلبند و مستقیم
وثابت برامر حضرت یزدان همواره نفحهٔ ثبوت و رسوخ از آن اقلیم مشام روحانیان
را معطر دارد فی الحقیقه در سبیل جمال مبارک نهایت زحمت و مشقت را
دیدند و صدمات کشیدند و اذیت و جفا تحمل نمودند و عقوبت و عذاب تحمل
گشتند گهی اسیر حبس و زنجیر شدند و گهی در تحت تهدید تیغ و شمشیر
گهی بضرب تازیانه مبتلا بودند و گهی بی لانه و آشیانه گاهی جریمه
دادند و گاهی مرارات سقیمه دیدند و جرعه بلا از هر جامی چشیدند چون این
بلایا در سبیل حق تحمل نمودند فی الحقیقه عطایا است پس ای یاران شکر کنید پروردگار
را که تأسی بجمال مبارک نمودید زیرا آن روح مقدس تحمل هر صدمه و بلائی در
عالم امکان فرمودند شب و روز در نهایت بلایا برایا را براه راستی بخواند
و از جام هستی بخشید و دلالت بر محویت و نیستی فرمود و حال اگر از صدمات و بلایای
این عبد باخبر شوید البته ملاحظه خواهید نمود که جمیع بلاها حکم قطره دارد با وجود این
محبت متین و رزین مقاومت کل بلایا را بجان و دل نماید و شکر کند که در سبیل
الهی مورد صدمات گشته و مبتلای صد هزار آفات ولی تا پایان دلخوشی برنیارم
مگر آنکه از جمیع جهات ابواب بلایات را مفتوح بینم و این نیست مگر از فضل و احسان
جمال

جناب رحمن    ای دوستان ثمرهٔ وجود تحمل مشقت در سبیل حضرت مقصود است والا فائده
در زندگی جهان عاقبت ندامت دهد و جمیع اوقات بیهوده گذرد پس بکمال
استقامت در خدمت حضرت احدیت بکوشید و جان رایگان انفاق نمائید
و بکوشید تا نور هدی ارض غبرا را روشن نماید و جنت ابهی روی زمین را
غبطهٔ گلزار و گلشن کند    تعالیم الهی خطهٔ خاک را رشک افلاک نماید
و روش و سلوک روحانیان این جهان را بفضائل عالم انسان بیاراید
و علیکم التحیة و الثناء    ع ع

همدان احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

جناب آقا شالم جناب آقا یهودا خلف مرحوم الیاهو جناب حاج میرزا الیاهو جناب آقا یهودا
منشیا جناب آقا یهودا آقا سلیمان جناب آقا عزیز جناب آقا هارون نحل آقا حییم جناب
حاجی موسی جناب میرزا یوحنا خان جناب حاجی یهودا جناب آقا سلیمان جناب آقا اسحق
جناب حاجی مهدی جناب حاجی حکیم هارون جناب حکیم عزیز جناب میرزا انور آقا جناب
آقا اسحق جناب حاجی رحیم جناب آقا علی اکبر اشتیکچی جناب آقا میرزا محمد رضای جدید
جناب حافظ الصحه جناب آقا مهدی بزاز جناب حاجی میرزا آقا جان نراقی جناب حاجی
میرزا یوسف جناب آقا محمد باقر نراقی علیهم بهاء الله الابهی

هوالله ای یاران عبدالبهاء شکر کنید خدا را که بنور هدی روشن و منور شدید بیدار شدید
در یوم ظهور لطف رب غفور دیدید و از ثواب شکوک محفوظ و مصون ماندید دیده بینا گشودید
و آثار تجلی خداوند تبارک مشاهده نمودید شعله طور و لمعه نور از فراز سینا چنان تجلی نمود که ساحت دلها
و فضای جانها تابنده و درخشنده گردید این الطاف شایان شکرانه حضرت بدیع الاوصاف
است و اگر در قرون و اعصار زبان بمحامد و نعوت پروردگار بپردازد از عهده این شکر بر نیاید
لهذا ابتهال بعجز و انکسار بعتبه مقدسه پروردگار تضرع و زاری میگردد که بلسان اثر با شکرانه
الطاف خویش از قبل احبا قیام فرماید ای یاران الحمدلله در جمیع موارد تا حال که نمودید در عتبه نمایان
در آستان مقدس مقبول و محبوب واقع گردیدید که در آینده بیشتر از پیشتر در تنظیم امور دارالتبلیغ
و دبستان و تربیه ایتام بکوشید در این خطر حضرت متصاعد الی الله من ارلک الرفیق الاعلی
جناب اسم الله الاصدق اتمم تکمیل فرمایید که مصروف گردد و بین عبدالبهاء مرقوم دارید ارسال شود ع ع

جناب دبیر مؤید آسید حسن جناب میرزا عبدالله وحید جناب آسید آقا
جناب آمیرزا علی جناب آیهودا آ الیاهو جناب آشالم فریر جناب حاجی
میرزا الیاهو جناب آمحمد باقر جناب حاجی میرزا حبیب جناب میرزا محمود
جناب آمحمد مهدی جناب امیرزا یعقوب حکیم جناب امیرزا اسحق
حکیم جناب آمیرزا آقای ایهودا جناب آهادی جناب آمیرزا عبدالله
اهادی جناب امیرزا اسحق ناظم جناب امیرزا جلال جناب امیرزا خلیل
جناب آمیرزا یعقوب آسلیمان جناب آمیرزا هاشم جناب آمیرزا ابراهیم
کاتب جناب آمیرزا ساسان زرگر آقی جناب امیرزا بابای کنجه جناب
عطاءالله خان جناب آیوسف رواجی جناب امیرزا موسی جناب امشهدی
علی جناب آسید مهدی خان جناب امیرزا موسی بغدادی جناب قدرت‌الله
جناب آمیرزا کشنا سیّ جناب امیرزا حبیب الله جناب ایوحنا کاشانی
جناب خاجه اسحق بغدادی جناب امیرزا عزیز دلال جناب امیرزا
مراد دلال جناب امیر را اقا جان ا افرائیم جناب حاجی محمد آقا
جناب آقای نور الدین جناب آسید محسن جناب نعمت‌الله خان جناب
عزیز الله خان دائی روبین جناب درون زاده جناب امیرزا حسین
معلم جناب امیرزا حسین تبریزی جناب اعباس نراقی جناب
امشهدی احمد اقا بالا زاده جناب حاجی میرزا اسحق جناب
فتح الله خان جناب میرزا درویش جناب میرزا صنیع اعضای محفل
تقدیس اعضای کمیته مدرسه اعضای محفل اشتعل احبای کاشان
احبای رشت جناب نصرالله علیهم بهاءالله الابهی

﴿ هوالله ﴾

ای یاران باوفای عبدالبهاء نامهای مبارک شما بواسطه جناب زائر میرزا
سلیمان بنظر رسید چون نظر بان اسماء رحمانی افتاد شعله نورانی در قلب
بر افروخت و بتحریر این نامه پرداختم ولی از عدم فرصت رقیمه
موجزی بنام کل تحریر می گردد و این ایجاد اعجاز است زیرا حاوی

٢

معانی کلیه است که در دل و جان [illegible] و ان معانی [illegible]
است انچه در عالم وجود جوهر [illegible] است آن حب [illegible] این نقطه
محتوی بجمیع معانی کتب وزبر است و جمیع اسرار [illegible]
بنحو بساطت و وحدت مندمج و مندرج است باری [illegible]
و روز مناجات مینمایم که ای دلبر الهی این یاران مرا در هر دم
مظهر فیوضات رحمانی فرما و مورد الطاف سبحانی کن [illegible]
حقیقی خود بخش و تجلیات عشق حقیقی جلوه ده و هیجان و شوران آر
تا زمام اختیار از دست رود هر یک کره آتش باز گردند پردهای اوهام
بسوزند و حجبات نفوس را خرق نمایند بذکر تو ناطق گردند و خلق را
خوی تو بنمایند طالبانرا عاشقان روی تو نمایند تشنه گانرا از چشمه
حیات بنوشانند و زنده نمایند [illegible]
فرمایند نفحات یوم ظهور منتشر کنند و نسیم گلشن جنت [illegible]
آرند شرق را زنده کنند غرب را تر و تازه نمایند خیمه وحدت عالم
انسان بر افرازند و علم نور مبین بلند نمایند آتش عشق بر افروزند حتی
صخره صما را بگدازند چشمهای کور را بجوت تو روشن نمایند و
گوشهای کر را بآهنگ ملاء اعلی شنوا نمایند ای دلبر مهربان این نفوس
سرگشته و سودای تواند و آشفته و شیدای تو آنچه سزاوار دلبر بیمثل
بیهمتاست مجری دار توئی معشوق آفاق و توئی محبوب اهل وفاق و علیهم البهاء
الابهی عبدالبهاء عباس حیفا ٢٤ شهر شعبان ١٣٣٧

جناب زائر نصرالله حسین زاده علیه بهاءالله

﴿ هوالله ﴾

ای طائف مطاف ملاء اعلی [illegible] چندی [illegible]
همدم و همنشین بودی و در [illegible]

همدان بواسطه حضرت شهید سبیل اسم الله الابهی احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

حضرات خراسانی فردوسها جناب میرزا یوسف ولد میرزا نصرالله جناب حاجی میرزا نورالله

جناب آقا میرزا نصرالله خلف مرحوم میرزا نقیب جناب میرزا سلیمان جناب آقا اسحق بزاز

جناب حاجی رحیم جناب حاجی آقاجان نراقی جناب میرزا رازرگر جناب آقا محمد رضای

جدید جناب حاجی کلیم داود جناب حکیم موسی جناب آقا ... ولد الیاس جناب

آقاجان آقا یوسف علیهم بهاء الله الابهی

هوالله

ای بندگان صادق رب الجنود خدا تکیه را اعانه مدرسه تائید نمود. زنفیا باید هزاران تحسین

و ستایش است از الطاف حی قیوم یقین و محتوم است که انواع الطاف شامل دولت

آسمانی نازل گردد تأسیس دبستان علم و عرفان از برای نورگان از فرائض قطعیه

اهل ایمان است چون آن یاران در این مورد تعهد جانفشانی نمودند و اعانه نمودند تائید

نماید عبدالبهاء در نهایت عجز و انکسار بملکوت اسرار ستایش و نیایش

نماید و شما را برکت و آسایش طلبد تا در نهایت راحت و سرور بحسن خدمت

مشکوره موفق و منصور گردید ای پروردگار این نفوس خوش رفتار را در دو جهان

عزیز بدار و مظهر الطاف بی پایان نما توئی مقتدر و توانا و توئی دهنده

و بخشنده و بی همتا ای یاران فرصت بیش از این نیست

وعلیکم البهاء الابهی ع ع

سواد لوح دیگری که از قلم مرکز میثاق در همدان مهبط عرش تابنده ستارهٔ ... باحبا نازل گردیده بواسطه حضرت شهید ابن اسم الله الاصدق احبای الهی علیهم بهاء الله الابهی

همدان جناب آقا میرزا آقا اسمعیل جناب آقا سلیمان آقا اسمعیل کاشانی جناب آقا میرزا آقا الیاهو جناب آقا عاشور جناب حاجی حکیم هارون جناب حاجی مراد یوحنا خان جناب حاجی میرزا طاهر جناب آقا مهدی آقا اسمعیل جناب آقا مهدی آقا یاری جناب حکیم موسی حییم جناب آقا عزیز ولد الیاهو جناب آقا سلیمان آقا اسمعیل جناب حاجی موسی حکیم جناب میرزا آقا سلیمان جناب آقا عذرا ولد یوسف جناب آقا میرزا سلیمان آقا یعقوب جناب آقا مراد الیاهو حکیم دانیال جناب حاجی حکیم داود جناب آقا داود آقا ابراهیم کاشانی جناب حکیم عزیز جناب آقا مراد آقا جان آقا ابراهیم جناب حاجی مهدی آقا رفیعا جناب آقا اسحق آقا یوسف عراقی جناب آقا حییم ملا یوسف جناب آقا عذرا حکیم بابا جناب آقا الیاهو آقا العازار جناب آقا یوسف آقا العازار جناب میرزا ابراهیم ولد رفائیل جناب آقا یوسف آقا شمعون جناب آقا بنیامین حرازی فروش جناب حاجی میرزا آقا مراد جناب آقا میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصحه جناب آقا هارون شالم جناب آقا موسی آقا یوسف عراقی جناب آقا مهدی آقا رحیم جناب آقا اسحق آقا یوسف عراقی علیهم بهاء الله الابهی

هوالله

ای یاران ربانی این یقین و مسلم است که حضرت بیچون در جمیع شئون نعمای مطلق موصوف در برهمت واسعه مشهور و بفیض ابدی مألوف و بعطایه بر عالم وجود مبذول ولی

ولی نظر بحکمت بالغه و امتحانات فارقه تا آشنا از بیگانه امتیاز یابد حقوق
به عبارة خویش واجب و مفروض فرمود نفوسیکه اطاعت این امر مبرم نمودند
ببرکات آسمانی موفق و در دو جهان روی روشن و مشام از نسیم عنایات معطر
گردد از جمله حکمتهای بالغه آنکه اعطای حقوق سبب ثبوت و رسوخ نفوس
گردد و نتایج عظیمه بارواح و قلوب بخشد و در موارد خیریه مصروف گردد.
حقوقی که در سنه ۱۳۲۶ جمع نموده بودید در درگاه احدیت مقبول شد و بواسطهٔ یاران صادق
در مواضع لازمه مصروف گردیده مدرسهٔ تائید را بسیار اهمیت دهید بجمیع
وسائل تشبث نمائید که ترقی عظیم نماید
و در بین مدارس ایران ممتاز و شهیر گردد
زیرا تعلق باین امر خطیر دارد
عبدالبهاء از سعی و کوشش
شما بنهایت رضا بدرگاه
کبریا تضرع و زاری نماید
و شما را در هر روزی تائیدی
جدید خواهد
و علیکم البهاء الابهی
ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

ذکر اسامی مبلغین وناشرین محترم امر حضرت رحمن در همدان ونقاط منضمه

خدمات ارزنده ناشرین عزیز نفحات الله در پیشرفت امر تبلیغ در قسمت اعظمی همدان

و نواحیکه در این سبیل متقبل شده اند و هریک از آن وجودات مقدس بالطبع

موقت یا بمدت طولانی مقیم این قسمت بوده اند و شرح حیات هر کدام آنان تاریخ

مفصلی دارد که قطعا مورخین امر اعظم شرح فداکاریها وندمات آنانرا هریک از

آنانرا در هر عهدی در تاریخ مثبت فرموده اند اکنون اسامی آن عده از مبلغین

وناشرین امر مجید از ایام طفولیت بخاطر دارم ونام بعضی از آن نفوس مقدسه که در

خاطرات متقدمین امر ذکر گردیده دراین خاطرات بیادگار مرقوم میگردد باشد

که نام آن نفوس خدمتگذار جامعه وقائمین بامر حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاطهر الفدا

که دائما احبای الهی را در الواح متعدد تشویق وتحریص بنشر نفحات الله واعلاء کلمة الله

میفرمودند نیز در تاریخ همدان بیادگار بماند وآیندگان بدانند که شجره امرالله در شهر

همدان چگونه با زحمات طاقت فرسای افراد عزیزی مانند مبلغین دوره اولیه و

سنوات اخیر سقایه شده و بارور وفضای حق واقع گردیده اند .

اسامی ناشرین عزیز نفحات الله بشرح ذیل درج میگردد

۱ - جناب ابوالفضائل گلپایگانی - ۲ - جناب صدرالصدور همدانی - ۳ - جناب حاجی

ابن اصدق - ۴ - جناب سید عبدالله میلانی - ۵ - جناب فاضل شیرازی - ۶ - جناب

فاضل مازندرانی - ۷ - جناب حاجی واعظ قزوینی - ۸ - جناب لسان الدین واعظی

۹ - جناب فاضل یزدی - ۱۰ - جناب میرزا مهدی اخوان صفا - ۱۱ - جناب حاج موسی قزوینی



©Afnan Library Trust, 2026

۱۲ - جناب حاج غلامعلی کاشی - ۱۳ - جناب حاج مهدی ارجمند همدانی (رفیعا) ۱۴ - جناب آقا محمد حسین یزدی ۱۵ - جناب سید اسدالله قمی - ۱۶ - جناب محمد یزدی توی - ۱۷ - جناب سید حسن هاشمی زاده متوجه - ۱۸ - جناب دبیر مؤید - ۱۹ - جناب محمد تبریزی - ۲۰ - جناب یوسف ثابت وجدانی - ۲۱ - جناب حاج علی اکبر کاشانی - ۲۲ - جناب آقا میرزا حبیب الله - ۲۳ - جناب حسن نوش آبادی - ۲۴ - جناب محمد ناطق اردستانی ۲۵ - جناب عبدالله مطلق - ۲۶ - جناب نیر دیوان - ۲۷ - جناب آقا محمد هاشم کاشانی ۲۸ - جناب خوشنودیان - ۲۹ - جناب ناظریان - ۳۰ - جناب حاج حیدر کوشی ۳۱ - جناب ابوالحسن تبریزی - ۳۲ - جناب ادیب تبریزی - ۳۳ - جناب حاج آقا رضا شیان - ۳۴ - جناب علی آذری - ۳۵ - جناب عبدالحمید اشراق خاوری - ۳۶ - جناب آقا سید عباس علوی - ۳۷ - جناب نیر نبیل زاده - ۳۸ - جناب وحید کشفی ۳۹ - جناب کیوان - ۴۰ - جناب طراز الله سمندری ایادی امرالله - ۴۱ - جناب محمد علی فیضی ۴۲ - جناب سعید رضوی - ۴۳ - جناب نصرالله رستگار - ۴۴ - جناب آقا علی سجانی سنگسری ۴۵ - جناب عباس قابل آباده‌ئی - ۴۶ - جناب موهبت الله آهنی - ۴۷ - جناب اصلان ۴۸ - جناب عباس محمودی - ۴۹ - جناب محمد منوچهری - ۵۰ - جناب سید حسن هاشمی ۵۱ - جناب رضوان الله اولی - ۵۲ - جناب بیروی - ۵۳ - جناب علیقلی انوری انزاجردی - ۵۴ - جناب حسن جهانی - ۵۵ - جناب ثابت شرقی جناب عبدالوهاب ذبیحی

مبلغات محلی - ۱ - سرکار رقیه خانم زندی - ۲ - سرکار طاهره خانم حمیدی
مبلغین محلی - ۱ - جناب لامزار رجا هد ۲ - جناب میرزا مرادی پور

©Afnan Library Trust, 2026

## بیوت تبلیغ در همدان

در اثر ازدیاد مستبدیان در بدو انتشار امرالله در همدان محفل مقدس روحانی پس از تأسیس مدارس و بنای حظیرة القدس تصمیم گرفت دو محل بنام بیت تبلیغ اجاره و در اختیار حضرات ناشرین نفحات الله بگذارد یکی منزل جناب حاج رحیم مشهور واقع در محل قاشق تراشان و دیگری در جوار یکی حظیرة القدس در کوچه قورخانه بود که در اینجا مراجعین با حضرات ناشرین ملاقات و ندای امرالهی بسمعشان میرسید سالها قبل از کودتا الحقه سب در ایران نیز جناب احمد راضی علیه غفران الله زمینی برای ساختن بیت تبلیغی مساحت با یک صد متر در بهترین محل همدان تقدیم نمودند و محفل مقدس روحانی وقت تصمیم به ساختمان آن گرفت که متأسفانه چون ملک بنام شرکت امنا بود مصادره شد

## یادی از مدیرکنندگان کلاس درس تبلیغ در همدان

در بدو انتشار امرالله در همدان در اثر ازدیاد مؤمنین با مرالهی هر یک از مبلغین و دانشمندان در سنوات مختلفه بنوبه خود اقدام به اداره کلاسهای تبلیغی نموده و در تدریس مبادی امریه و تعالیم مقدسه به افراد تازه تصدیق و سایرین متحمل زحمات و صرف وقت فراوان شده اند و ذکر نام آن وجودات مقدسه خود یادگاری بس پرارزش است

جناب دبیر مؤید جناب فاضل شیرازی جناب حاج مهدی ارجمند جناب آقا سید اسدالله قمی جناب سید حسن هاشمی زاده متوجه جناب سید عباس علوی جناب محمد ناطق فاضل ارجمند جناب اشراق خاوری جناب سعید رضوی جناب محمد علی فیضی جناب رضوان الله اولی جناب عباس محموری جناب سید حسن حیاتی

©Afnan Library Trust, 2026

جناب میرزا صمدی اخوان صفا     جناب منیر نبیل زاده ،  جناب بفرا رستگار

جناب حسن فروش آبادی     جناب وحید کشفی - جناب حاج میرزا جید کلکوئی - جناب فاضل

در ایام اخیر افراد دیگر لطیف خاطر و درنهایت جدیت مشغول اداره کلاسهای دروس تبلیغی

و معلومات امری برای جوانان و بزرگسالان از خانمها و آقایان بودند عبارتند از

۱ - سرکار مدری خانم جزایری که در دو مرحله هر یک بمدت سه ماه با فداکاری و از خود گذشتگی

بی نظیری مشغول تدریس و تعلیم و راهنمائی جوانان بهائی همدان بودند که خاطرات بی مانندی

از ایشان در اذهان جوانان باقی است و یادشان گرامی باد

۲ - جناب دکتر وحید رأفتی     بمدت دو سال در هنگام اقامت در همدان برای انجام

دوره افسری وظیفه     با نهایت اخلاص مشغول تدریس دروس تبلیغی و از دیاد معلومات

امری بعده کثیری از احبا بودند که با نهایت مورد استفاده واقع شد و ثمرات زحمات

آن جوان دانشمند در خدمات و وفای بعهد احبای این سامان نمایان بوده است و

یادش همیشه در تاریخ امر همدان گرامی است .

۳ - شهید مجید جناب سهیل حبیبی از شهدای بعد همدان علیه غفران الله که بطوریکه در شرح حیاتش

ذکر گردیده مدتها متقبل اداره کلاس دروس تبلیغی بوده و با همتی بی مانند جوانان و نوجوانان

بهائی را برای یادگیری تعالیم الهیه هدایت و راهنمائی میفرمودند خاطراتی در قلوب

هر یک از آنان باقی گذاشتند که همیشه بیادش بوده هستند .

۴ - جناب پیمان پیامی     از جوانان تبریز     مدت دو سال داوطلبانه برای تعلیم

نونهالان و افراد جامعه بهائی قریه اورامان همدان اعم از کودک و بزرگسال با زحمات شبانه روزی

©Afnan Library Trust, 2026

متحمل زحمات فراوان شدند و در نهایت اخلاص در عنفوان جوانی وظیفه وجدانی خود را بنحو احسن بپایان رسانیده و خادمینی برای پیشرفت امرالله و نشر نفحات الله در آن قریه تربیت فرمودند که ثمرات آن سالها باقی ماند و هدف این جوان نازنین خدمت بامرالله بود که بحمدالله موفقیت حاصل نموده و یادش در تاریخ امر طهران گرامی است *

---

* شرح حیات و خدمات اکثر از مبلغین و ناشرین محترم نفحات الله که در طهران اقامت داشته اند و در این مجموعه بذکر اسامی آن وجودات مقدسه اکتفا شده در مجلدات کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی بتفصیل ذکر گردیده است .

©Afnan Library Trust, 2026

با عرض پوزش صفحات ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ در موقع نمره گذاری از قلم افتاده است

©Afnan Library Trust, 2026

عکس اعضاء لجنه تبلیغ و نشر نفحات الله در همدان

سال ۱۹۲۶ میلادی

از طرف راست ردیف نشسته ۱ـ جناب آقای علی فیروز ۲ـ جناب میرزا یعقوب مهتدی ۳ـ جناب یوسف صدیق عمانی ۴ـ جناب میرزا یعقوب همایون ۵ـ جناب جمشید ارجمند ۶ـ جناب میرزا آقاخان همایون

از طرف راست عقب نفرات ایستاده ۱ـ جناب محمدعلی شائق ۲ـ جناب عبدالله نویدی ۳ـ جناب نورالله هوشیدر ۴ـ جناب نادری پرنیان ۵ـ جناب دکتر عطاءالله جاودان ۷ـ جناب میرزا ناطق ـ

©Afnan Library Trust, 2026

©Alkan Library Trust, 2026

عکس مندرج در ته اعضاء لجنه تبلیغ همدان در ۱۳۰۸ شمسی است

افراد نشسته از دست چپ به راست ۱- ناشر محرم نفحات الله جناب عبدالحمید اشراق خاوری

۲- جناب الله‌زار جاهد ۳- ناشر نفحات الله جناب حاج میرزا حیدر علی اسکوئی -

۴- جناب سلیمان فائز خیاط - ۵- جناب عباس واعظ خیاط - ۶- شناخته نشد

۷- جناب سید اسدالله تمدن -

افراد ایستاده صف دوم از راست به چپ ۱- آقای هاشم ثابت ۲- جناب جمشید تمدن

۳- جناب کاظم تهرانی ۴- جناب الیاهو میثاقی ۵- آقاجان لقداحی -

۶- جناب سید آقا نوروزان ۷- مجید آقا اسکوئی -

افراد ایستاده صف سوم ۱- جناب عزیزالله شالو خیاط ۲- جناب آقاجان مشتعل

۳- جناب محمد نصرتی خیاط

۴- جناب حبیب‌الله آزاد ۵- جناب موسی مجذوبیان

©Afnan Library Trust, 2026

(۱)

خاطرهٔ از [illegible] امر الله جناب میرزا مهدی اخوان الصفای یزدی در [illegible]

جناب فیروز در خاطرات خود چنین مرقوم داشته اند در سال ۱۹۱۴ میلادی که هنوز [illegible]
تصدیق این جانب به امر مقدس تحقق نیافته بود در تهران روزی در مهمانی منزل مرحوم [illegible]
روائی بود که منزل [illegible] میرزا مهدی اخوان الصفای یزدی نشسته و از [illegible] آن مبلغ
سرگشته [illegible] التفات نمیکردیم متوجه شدم میرزا ابراهیم [illegible] اظهار داشت
جناب آقا میرزا مهدی یک مستعدی جائی برای شما پیدا کرده ام که بهتر از مستعدی میباشد"
جناب اخوان الصفا پرسیدند که آن شخص کیست؟ جواب داد مستعدی یک شخص عالم محققی
است موسوم به ناظم الشریعه ولی شرطش این است که شما بمنزل او تشریف بیاورید جناب
اخوان الصفا اظهار داشت که رفتن مبلغ بمنزل مستعدی صورت خوشی ندارد و عادت براین
جاری است که همیشه مستعدی بمنزل احباب بیاید هرگاه مستعدی شما شخص محققی است بهتر این
است که در منزل یکی از احبا حاضر شود.
میرزا ابراهیم از منزل خارج شد و تعهدش این بود که ناظم الشریعه را راضی کند [illegible] احباب
برای مذاکره حاضر شود ولی بزودی مراجعت کرده و اظهار داشت که آقای ناظم الشریعه حاضر
نیست در منزل شخص دیگری بیاید و قسم های السماء اعظم میخورد که مقصودش تحقیق است
و میگوید شما بهائی ها [illegible] بقیه عطار و اقبال را چه دیدید که یکی از علوم دینی بی بهره و
دیگری شاعر است با امثال آن گفتگو نمائید که بعد از ایمان [illegible] حقیقت را بدانید
نمائید. جناب اخوان الصفا اظهار داشت گمان ندارم مستعدی شما هیچ [illegible] داشته باشد
در هر صورت من از رفتن به منزل مستعدی معذورم و مستعدی هرگاه قصدش تحقیق است باید در
منزل احباب حاضر شود.
میرزا ابراهیم مجدد به منزل آقای ناظم الشریعه رفت و مدتی طول کشید تا مراجعت کرد و اظهار نمود
آقای اخوان الصفا شرط انصاف نیست که شخص عالم محققی را از تحقیق [illegible] حقیقت
محروم نمائید در قضیه دینی شما این است که چنین شخصی را آگاه نمائید و همراه [illegible]
بیائید و در منزلش [illegible] کنیم.
بعد از شنیدن این اظهارات جناب اخوان الصفا از جای برخواسته و فرمودند میدانم
این اقدام برخلاف مصلحت و حزم است ولی با این همه اصرار و ابرام از رفتن ناچارم و
مشغول پوشیدن کفش های خود گردیدند.
در این اثنا [illegible] میرزا ابراهیم با تغیر از شنیدن [illegible] ناظم الشریعه پرده را بالا زده وارد اطاق
شده اظهار نمود «[illegible] را زحمت ندهید» چون علت سؤال شد جواب داد که
آقای ناظم الشریعه در اطاق بیرونی خود با چند نفر از طلاب علوم دینی مشغول مذاکره بود و در آن
هنگام شنیدم آقای اعتزاز السلطان معاون [illegible] با یک شاهشاهی آمده و در دالان [illegible] آقا را
[illegible] و دنباله [illegible] را با تسلیم نمود که برای تکلیم [illegible] اخوان الصفا نمائید [illegible] آقا هم اقدام
نمود [illegible] دنباله را گرفته [illegible] از جلو پنجره اطاق [illegible]
[illegible] از پنجره [illegible] شد [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

در تحقیقات بعدی معلوم شد که آقای ناظم الشریعه مقصدش از صحبت کردن با جناب اخوان الصفا در منزل خود و حضور طلاب نقشه ایذا و اذیت رسانیدن او بوده ولی اراده الهی نقشه او را بر هم زد (۱)

خاطر دارم که ایشان هنگامی که در کلاس درس تبلیغ ضمن تدریس کیفیت تصدیق خود بامر مبارک و هجرت اخفای عقیده اش و بشارات اخوی و همشیره زاده اش در سال ۱۳۲۱ قمری در بلوای یزد و تصدیق مادرش را بیان میکرد راجع به بشارت برادرش شگفت که اشاره الیه در آن وقت در حال نقاهت بود و بعضی از احبا که بطور ملاقات او را پیش بینی میکردند. با اینکه اصرار کردند که از منزل بجای دیگری انتقال پیدا کنند ولی قبول نکرد مسلمین با وجود اشتهار از بیماری و کسالت او همشیره زاده اش را بوضع فجیعی در مقابل چشم مادر همشیره اش شهید نمودند و خود آقای میرزا مهدی از زیادی صدمات و مشکلات زیاد فرار اختیار کرده و جان سلامت بدر برده بود.

راجع به تصدیق مادرش میفرمود که هر چه پسرانش با انواع دلائل و براهین در صدد تبلیغش بر میآمدند کمتر نتیجه گرفته و به گفتار آنان وقعی نمیگذاشت و علیرغم فرزندان همه روزه بمسجد رفته و پای منبر ملاهای یزد مشغول باستماع حرفهای ایشان بود روزی یکی از وعاظ بالای منبر گفته بود:

(ای مسلمین شما بطور یقین و اطمینان بدانید که هر کس بهائی بشود نطفه پدر خود نیست و حرام زاده است)

مادر جناب اخوان الصفا از شنیدن این تهمت سخت به هیجان آمده و بصدای بلند اظهار داشته بود:

آخوند این حرف تو دروغ است زیرا پسرهای من بهائی شده اند و من میدانم که بشوهر خودم خیانت نکرده ام.

و از مسجد خارج شده بود و چون عقیده اش بعد از مذاکره این ملا تغییر کرد لذا گوش شنوا پیدا کرده و طالب تحری حقیقت میشود و بعد از استماع دلائل و براهین بامر مبارک تصدیق نمود. و در ذیل پسر و نوه اش جزء وقایعی از افراد مشهود میشود.

باری خدمات بی‌دریغ جناب اخوان الصفا در پیشرفت امر تبلیغ و تدریس خود سزاوار تمجید و تحسین است. و شرح حال آن بزرگوار و خدماتش بطور تفصیل در جلد چهارم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی علیه بهاء الله مندرج است. علیه رضوان الله

---

۱- این روزنامه از کتابچه خاطرات جناب آقای ع فیروز از قدمای امر در همدان نقل شده است

(۱)

خاطراتی از متصاعد الی الله جناب آقا سید حسن هاشمی زاده متوجه در [illegible]

حضرت صدرالصدور همدانی در اثنای ایام با امر مبارک در صدد در سال ۱۳۲۰ قمری هجری بکار
اساسی شروع کرد که مورد رضایت و عنایت حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و آن تشکیل
حوزه های درس تبلیغ برای جوانان بهائی در طهران بود.
یکی از تلامذه ایشان آقا سید حسن هاشمی زاده که کاشانی الاصل بود [illegible]
رئیس شعبه شرکت جدیده به همدان آمد ولی منظور اصلی او تشویق احباء و ترویج امر [illegible] بود
و چون با این جانب سالهای متمادی معاشر بود و در پیشرفت احبای همدان سهم مهمی داشت حتی
تغییر نام من [illegible] انجام شد لذا لازم دانستم در تاریخ زندگی خود ایشان را معرفی کرده و شرح
از آثار و خدمات ایشان را متذکر شوم.
آقا سید حسن هاشمی زاده در سال ۱۹۱۲ میلادی وارد همدان شد و در آنجا [illegible] ها تجارت
تجارتی افتتاح نمود برای شرکت جدیده پارچه های انگلیسی خریده و بطهران ارسال میداشت. ایشان
شخصی در حدود سی سال و تحصیل کرده خوب بود [illegible] در زمان [illegible]
بهائی با مردم معاشرت کند خیلی صبور و زحمتکش بود [illegible] امر [illegible]
کرده [illegible] از [illegible] حاضر شده و [illegible] را [illegible]
در موقع ورود آقای هاشمی زاده به همدان احباء بطور کلی [illegible]
و غیره بین آنها بالاگرفته بود آقا سید حسن سعی کرد با مواعظ و نصایح احباء را [illegible]
[illegible] با یکدیگر [illegible] ضمناً [illegible] با [illegible] ایشان
[illegible] با احبای کلیمی نژاد معاشر بود [illegible] کلیمی [illegible]
زاده بودند لذا [illegible] لقب (سید جهودها) داده بودند.
طولی نکشید که شرکت جدیده متضرر شده و منحل شد و ایشان با سرمایه کمی در سرای [illegible] تجارت
باز کرد [illegible] مشغول [illegible] ولی [illegible] بدست [illegible]
ناچار [illegible] احباء تشکیل دادند سهیم شد در این شرکت تقریباً پنج هزار تومان [illegible]
شد ولی چون در تجارت [illegible] خالی داشت این پول چاره کار [illegible]
باری ایشان دست از تجارت برداشت و به تبلیغ امر آن [illegible] در همدان [illegible]
جمعی از تجار مسلمان در صدد برآمدند که در امر بهائی تحقیقاتی بکنند [illegible]
تحری حقیقت نبود این جلسه نتیجه نقشه آقا سید عبدالحسین [illegible] که [illegible]
[illegible] خود ایشان را [illegible] در شهر پیدا کنند که [illegible]
جلسه در منزل حاجی [illegible] تشکیل شد و قرار بود آقای هاشمی زاده طرف مذاکره باشد
[illegible] بهمراه آقای میرزا عبدالله مطلق که یکی از مبلغین با [illegible] بود از ارکان جلسه [illegible]
[illegible] من در آن مجلس حضور نداشتم و [illegible] نمیدانم چه مذاکراتی شده بود ولی در منزل

۱ـ عیناً از دفترچه خاطرات متصاعد الی الله آقای [illegible] فیروز نقل شده است.
[illegible] نگارنده [illegible] شرح حال و خدمات جناب [illegible] علیه رضوان الله [illegible]
[illegible] جناب [illegible] مذکور است.

©Afnan Library Trust, 2026

تاجر مسلمان در حضور عده زیادی از مسلمین با یکی از افاضل مجتهدین که کتب بهائی را خوانده و
در ردیه قلم بر علیه امر نوشته در برو شدن کار آسانی نبود آقا سید حسن سعی کرده بود طوری
مذاکره کند که منجر به جدال و مشاجره نشود و حتی المقدور به ملایمت صحبت کرده بود که باعث ایجاد
آتش [illegible] نشود. پس از ختم جلسه مسلمین در شهر منتشر کرده بودند که آقا سید حسن مبلغ
بهائی‌ها در مقابل آقا سید عبدالکریم فاضل نتوانست جواب کافی بدهد و مغلوب شد.
موقع دیگری آقای میرزا الله‌یار صالح که خودش و دولتش غالباً مخالف بهائیان و خود او نیز بود قرار
گذاشتند دکتر سعید خان کردستانی که یکی از الد اعدای امر و از اسلام به مسیحیت گرائیده
بود با آقا سید حسن مذاکرات امری بکنند در یکی از روزهای شنبه بنده نیز همراه آقا
سید حسن به آن جلسه رفتم آقایان دکتر یعقوب خان ناصر الحکما دکتر مهدی خان ابراهیمی
انجا در جلسه حضور داشتند مذاکرات در مورد شناختن نبی صادق از کاذب بود
ضمناً دکتر سعید خان برای مرعوب کردن طرف در گفت (ای جواب بابی‌ها را چه میدهید
که با استناد آیات بیان شما فلان اعتراض را میکنند) چون بنده ملاحظه نمودم که مقصد دکتر
ایجاد اشکال در صحبت است اظهار نمودم (آقای دکتر سعید خان را بنده مسیحی می‌شناختم چطور
شده که بابی زیاد دلیل بابی شده اند؟) این اعتراض به دکتر گران آمد دکتر یعقوب
خان مذاکرات بی محتوا شروع نموده و اظهار داشت که چون شما در مقابل دکتر مغلوب هستید
جواب را خیلی طولانی میکنید که مغلوبیت شما محسوس نباشد» آقا سید حسن با خنده این
اعتراض جواب داد در هر صورت مذاکرات از جنبه ادب و نزاکت خارج شد و
در خاتمه جلسه عملی دست داده و خارج شدند و نتیجه حاصل نشد.
جناب آقا سید حسن مدتها در کمیته تربیت و محفل تقدیس و سایر لجنات عضویت پیدا کرد و
دیگر جهت به خدمات امری مشغول است و حقاً خدمات او قابل تمجید و تحسین بود در سال ۱۹۱۷ میلادی که
این خادم به عضویت محفل روحانی طهران انتخاب شدم و چون عضو کمیته تربیت و محفل تقدیس
نیز بودم با آقا سید حسن خیلی معاشر بودم.
کمیته تربیت تا مدتی در دو شعبه طهران با کمبود بودجه و اشکالاتی روبرو بود از یکطرف نبودن پول
کافی برای مخارج کسر خرج در مدرسه بنین و بنات از طرف دیگر نبودن اشخاص تحصیل
کرده علوم جدیده در بین احبا از حیث پیدا شدن معلم و معلمه در طهران و از طرفی تقاضاهای
تحمیلی و غریب اولیای اطفال و مخالفت مدرسه [illegible] و اداره معارف کار را برای اعضای
کمیته دشوار میکرد و اقدامات جدی و فوری لازم بود که این مشکلات برطرف گردد.
لذا آقا سید حسن که ناظم کمیته مدارس بود قرار گذاشت هر کمیته تشکیل شده باید هر شب
که کمیته منعقد شود تمام کارها را تمام کند و برای هر اشکالی تدبیر فوری بیندیشند اگر بود
که گاهی تا نزدیک نصف شب جلسات کمیته طول میکشید و اکثر اوقات آقا سید حسن
اظهار میداشت که تا جزئی [illegible] دارد باید کار کرد و هر عضو تأخیر ورود داشت پنج قران
و هر کس از جلسه غائب باشد یک تومان باید به صندوق کمک کند این جدیت و پشتکار
در عمل اثر داشت و مشکلات عدیده را رفع میکرد و مدرسه نسبتاً ترقیاتی حاصل کرد
و در شهر شهرتی پیدا کرده بود. لجنه تقدیس هم که لجنه بی‌نظیری بود اداره جلسات
عمومی و خدمات تبلیغی و در محافل تکمیل و [illegible] امری [illegible] لجنه با همت ترقی حاصل شد

©Afnan Library Trust 2026

و عملی باعث حرارت و اشتعال محفل و وظائف امری خود را انجام میدادند مقصود این است که آقای هاشمی زاده چندین سال متوالی تمام شب ها در خدمات امری اشتغال داشت و در جلسات عمومی نیز مشغول نطق شده و با لحن خوش تلاوت آیات میکرد ضمناً بعضی اوقات جلسات درس تشکیل داده و جوانان را تدریس میکرد زیرا این جانب هم از تدریسات او استفاده میکردیم .

یاری یهود همدان در بین مسلمین سیدی را که با آنها بطور خوشی و مهربانی رفتار کند و در حضور از آنها دفاع نماید کمتر دیده بودند و چون آقا سید حسن با عمامه و شال سیادت با آنها ملاطفت میکرد لذا آنها خارق العاده جلوه میکرد و طبعاً خوشنود میشدند و از این جهت وجود ایشان در بازار بین یهود اختلاف حاصله را تدریجی تخفیف داد .

در محفل روحانی همدان سه نفر عضو بی تغییر وجود داشت و آنها عبارت بودند از مرحوم حاجی [illegible] و حاجی حکیم هارون و حکیم عزیز که بنا بدرخواست مرحوم حاجی امین حضرت عبدالبهاء امر فرموده بودند همیشه در محفل روحانی عضو باشند بدیهی است این امر حکمت زیادی در بر داشت زیرا این سه نفر حبیب بین مسلمین و یهود نفوذ زیادی داشتند و برای پیشرفت امر و جلوگیری از مفاسد مسلمین و یهود آنان بواسطه معاشرت با حاکم شهر و مجتهدین و ولاة الایالة موفق به خدمات فوق العاده میشدند ضمناً چون متمول بودند قسمتی از مخارج و مصارف امری همدان را متحمل میشدند .

هنگام ورود آقا سید حسن به همدان یکی از این سه نفر مرحوم حکیم عزیز مبتلا بفلج شده و بستری بود و دو نفر دیگر هم پیر شده و در جلسات محفل مرتب حاضر نمیشدند و انتخاب محفل هم مطابق قانون الهی انجام نمیگرفت .

از اولین اقداماتی که آقای هاشمی زاده نمود آن بود که احباء را وادار نمود محفل خود را مرتب و با اصول تشکیلات آن ایام انتخاب نمایند و از سه نفر عضو رسمی نیز از آقایان حافظ الصحه و حاجی حکیم هارون که بمناسبتی موجب امر مبارک مادام الحیات حضور داشته باشند مطلب دیگر آنکه بنا بر رسوم قدیم مشورت موجب لوح مبارک شور بصورت نمیگرفت یعنی هر یک از اعضای محفل که متنفذ بود رای خود را بدیگران تحمیل میکرد زیرا اعضا از بیم آنکه مبادا او رنجشی حاصل کند بر خلاف میل او رای میداد بعبارت دیگر آزادی ابدای رای در محفل روحانی حکمفرما نبود لذا آقای هاشمی زاده لوح مبارک شور را تلاوت و تبیین نمود و به کمک آقای دکتر مسیح خان ارجمند تنفیذ اکثریت را موقع اجرا گذاشت و ترتیباً متنفذین اعضاء محفل ملاحظه مینمودند که پیشنهادات آنها اکثریت پیدا نمیکند تحمل نمیکردند و بعضی اوقات ترک محفل میکردند ولی آقا سید حسن که ناظم محفل انتخاب شده به این مسائل اهمیت نداده و تصمیم اکثریت را بموقع اجرا میگذاشت .

لازم میدانم در این موضوع اشاره کنم که عده از احبای مسلمان نژاد همدان بعلت ضدیت مسلمین و تکفیر و معامله با آنها از کسب و کار باز مانده بودند و بعضی از آنان که ثروتی داشتند با تمدد تا آخر عمر در قلع و قمع و بعضی از شدت ترس و احتیاط قادر نبودند با احبای دیگر آزادانه معاشرت کرده و یا عضویت محفل را قبول کنند یاری آقا سید حسن چند ماه بعد از مرگ فاضل که شرح آن را جداگانه نوشتم با همت آقای احمد مستقیمی زرگر [illegible] کرد و [illegible] مساعدت کرد علیه رضوان الله

©Afnan Library Trust 2026

## تأسیس کتابخانه تأیید و کتابخانه امری در همدان

مدتی پس از تأسیس مدرسهٔ تأیید و موقوفات محلی بنام قرائت‌خانهٔ تأیید در جوار مدرسه تأیید تأسیس گردید و این محل دارای چهار هزار کتاب علمی بزبان فارسی - فرانسه - عربی - انگلیسی و کتب امری بود و با نظمی خاص اداره میشد افرادی مانند جناب یوسف صدیق عمانی و جناب داود منصوری در تهیه کتب و تنظیم کتابخانه زحمات فراوانی متحمل میشدند و مراجعین به کتابخانه اکثراً از احبا و محصلین مدرسه تأیید بودند سالها کتابخانه تشکیل بود تا آنکه مدرسه تأیید از طرف دولت تعطیل شد که شرح آن جداگانه ذکر گردیده است بعد از تعطیل مدرسه کلیه کتب جمع‌آوری و کتب امری آن مجزی در محفل مقدس روحانی نگهداری شد ولی بقیه از بین رفت در سال ۱۳۲۰ شمسی برای بار دوم محفل مقدس روحانی اقدام بتأسیس کتابخانه جدیدی بنظارت جناب محمد شفیعی که در آن ایام در همدان مشغول نشر نفحات الله بودند در همکاری چند عضو لجنه جوانان نمودند کتب امری موجود نگاهداری گردیده و کتابخانه بنام حضرت صدرالصدور نام‌گذاری شد چندی پس از آن آیت‌الله سید نصرالله بنی‌صدر که پیشنماز مسجد جامع همدان بود نظر به قرابتی که با حضرت صدرالصدور داشت به محفل مقدس روحانی همدان پیغامی فرستاد که نام کتابخانه را تغییر دهند حتی در موقعیکه محل حظیرة‌القدس جدید از شخصی بنام رئیس‌الاسلام خریداری شده ایشان باز پیغام داده بود که شما چرا آن محل را به جامعه بهائی فروخته‌اید [illegible] از آتش گرفتن نیمه تاج

©Afnan Library Trust, 2026

که متعلق به سهامداران سبائی بود مانع از تجدید بنای آن شد و گفته بود اینجا باید حسینیه
ساخته شود که پس از دو سال معطلی مجدداً ساخته شد و مورد بهره برداری قرار گرفت )
به هر حال محفل مقدس روحانی وقت تصمیم گرفت نام کتابخانه صدرالصدور را بنام
کتابخانه امری تغییر دهند و این کتابخانه مدتها در حیاط متصل به حظیرة القدس سابق
که در محل قاشق تراشان واقع بود موجود و فقط مورد استفاده جامعه بهائی بود پس
از آن به محل حظیرة القدس جدید که واقع در کوچه خانم حاج محمد سعید بود منتقل گردید
و سالها مسئولیت شهید مجید جناب سهراب حبیبی و خانمشان پروین خانم حیاتی و جناب عباس
را عهده دار بودند با نظارت محفل مقدس روحانی اداره میشد و مرتباً از صندوق
محفل مطبوعات جدید امری خریداری و بآن اضافه میشد و قریب پانصد جلد کتاب
با نظم خاصی در کتابخانه نگهداری میشد متأسفانه پس از مصادره حظیرة القدس
کلیه کتب در دست مأمورین دولت جمهوری اسلامی افتاد و از سرنوشت آن
اطلاعی در دست نیست .

©Afnan Library Trust, 2026

طهران ۱۳۴۲

عکس یادگاری از معلمین کلاسهای درس اخلاقی و اعضاء لجنه تربیت امری طهران و شاگردان کلاسهای درس اخلاقی
در سال ۱۳۴۲ شمسی در حیاط حظیرة القدس    از دست چپ نفر دوم نشسته آقای حاجعلی دهقان خادم حظیرة القدس

©Afnan Library Trust, 2026

# ‘ANDALÍB

ردیف نشسته از راست به چپ :

عباس ایمن ، حافظی ( فرزند جناب حافظه الصحه ) ، فاضل شیرازی (وعبدالله فرزند ایشان ) ، ابادی امرالله ( حاجی امین ) ، محمد پرتوی ، حبیب ارجمند ، لطف الله وحید طهرانی .

ردیف دوم ایستاده از راست به چپ :

حسین پرتوی تبریزی ، عبدالله وحید طهرانی ، محمود ایمن ، میرزا اسحق خان عمانی ، نصرالله وحید ، یدالله مسرت .

ردیف ایستاده صف بالا از راست به چپ :

سیدآقا کاشانی ، رضا عمانی ، قدرت الله وحید طهرانی ، شائق کاشانی ، عزیزالله شایانی ، یوسف عمانی.

©Afnan Library Trust, 2026

تشکیل لجنه خادمین وخادمات برای تربیت نونهالان بهائی در همدان

در بدو امر لجنه خادمین وخادمات نونهالان بهائی تحت نظر محفل مقدس روحانی همدان
تشکیل گردید در نتیجه کلاسهای درس اخلاق پسران ودختران بطور جداگانه در عصر
در ایام جمعه شروع میشد از این گروه بعضی بطور ثابت در حظیرة القدس و اطاقهای بیرونی
تأیید وموفقیت ثابت وعده دیگری در منازل احبا دایر میگردید وخدمتگذارانی در
نهایت صدق وصفا وبجان ودل در تربیت وتدریس نونهالان بهائی سعی موفور
مبذول میفرمودند که اسامی آنان در صفحاتی چند ذکر شده که در تاریخ همدان بیادگار بماند
گرچه صورت اسامی کلیه معلمین وخادمین حقیقی در دست نیست ولی آنچه از هفت سال قبل در
خاطر این عبد بوده نگاشته شده .

طرز اداره کلاسها در نهایت روحانیت وبا تشویق وتحریص نونهالان وعزیزان جالب
اثر بوده در ایام گذشته در کلاسها بین اطفال شیرینی تقسیم میشد پس از مدتی لجنه
خادمین وخادمات مرکب از خانمها وآقایان تشکیل وبنام لجنه تربیت امری نامیده شد
وکلاسهای درس اخلاق بطور مختلط دایر گردید وهمه ساله شب دوازدهم عید اعظم رضوان
جلسه عید اختصاص بجشن سالیانه نونهالان داشت وبرنامه تماماً وسیله شاگردان درس
اخلاقی اجرا وجوائزی بین آنان تقسیم میگردید در این جشنها که در سالن حظیرة القدس
اولیه وبا حظیرة القدس جدید منعقد میشد بعلت کثرت جمعیت که شامل پدران ومادران
ونونهالانشان بود گاهی با کمی جا مواجه میشدند وبخصوص اطفال مشتاق شرکت در
چنین جلساتی بودند که خاطراتی بس شیرین ولذت بخش از آن ایام در اذهان باقی است

©Afnan Library Trust 2026

اکثر اوقات معلمین از بهائیان به نقاط مختلفه از قبیل امزاجرد بهار لالکین
ساری قمیشی وسایر دهات برای تدریس دروس اخلاقیه به نونهالان عزیمت مینمودند
و سعی وجدیتی بلیغ در پیشرفت هر یک از آنان بعمل میآوردند هم چنین شوقی از طرف
لجنه کلاسها غرام و اعتب با سرپرستی معلمین در ایام تابستان شاگردان به گردش دسته جمعی
برده میشدند از کتابت خادمین و خادمات تربیت امری و کلاسهای دروس اخلاقی بهائیان
عکسهای متعدد در آرشیو محفل مقدس روحانی بهائیان بود که متاسفانه بچه سرنوشتی دچار شد؟
در ایام هاء بجای آشنائی بیشتر اطفال به اصول وموازین امریه جلسات مشترکی با سایر
کلاسها ترتیب داده میشد که بی نهایت سبب سرور وحبور نونهالان میگردید در سالهای
گذشته تعداد کلاسها ۱۲ کلاس و تعداد شاگردان بیش از دویست نفر بود که تدریجاً قسمتی
از بهائیان بطهران رفتند پس از بروز انقلاب ایران جوانان ومعلمین دروس اخلاقی
در تدریس نونهالان بدیگر سبقت میجستند ودختران لغت نونهالان بهائی بهائیان اصرار اکثر
استفاده را از حضور در کلاسهای دروس اخلاقی نموده پس از اتمام دوره کلاسها با سعوبی
کامل مصدر خدمات میگردیدند در ایامیکه مدارس بهائی در عهد سلطنت رضاشاه پهلوی تعطیل
شد احبای بهائیان بطیب خاطر شاگردان کلاسهای دروس اخلاقی را در منزل خود
جا میدادند و سالیان دراز ادامه داشت . در بعد تشکیل شرکت نونهالان تمبرها وبلیطهای
ده ریالی و پنج ریالی و بیشتر بین شاگردان کلاسهای دروس اخلاقی توزیع میشد
در خاطر دارم که از آن بلیطها به هر جناب بمبری مهمور بود که از آن بلیطهای خود جمع آوری و به
مقام ده تومانی تبدیل شد که نونهالان با دستان فراوان وجوه کوچک خود را به کلاس میآوردند تا بلیط نونهالان خریداری نمایند

©Afnan Library Trust, 2026

ل

اسامی معلمین و خادمین کلاسهای درس اخلاقی همدان بترتیب حروف الفبا

ل

حرف (الف)

سرکار آفرین خانم افلاطونی (بمدت ۳۸ سال)

جناب عطاءالله افلاطونی (بمدت ۲۵ سال)

جناب روح الله اخوان

جناب رضوان اخوان

سرکار امیری خانم امیدوار

سرکار طوبی خانم اخوان (ندیمی)

جناب عنایت الله احتیاطی

ل

سرکار منیره آفاق خانم ابی زاده (بمدت ۳۰ سال)

سرکار فتین خانم اقدامیان

سرکار [redacted] خانم ابی زاده (فیروز)

سرکار منیره خانم آزادگان

سرکار روحیه خانم احسانی

سرکار عطائیه خانم ارجمی

سرکار رفعت خانم ابی زاده

سرکار فریده خانم ایزدی

سرکار حمیده خانم افلاطونی (رضوی)

سرکار فرزان خانم احمدزاده (بیاتی)

عبدالله ابی زاده

سرکار شهناز خانم افلاطونی

حرف (ب)

جناب دکتر جلال بهی زاد

جناب دکتر عبدالله بهی زاد

سرکار ثریا خانم برفدای

سرکار ضیا خانم برفدای

حرف (پ)

سرکار وحیده خانم پیروی (کورشی)

سرکار پروین خانم پیکری

سرکار قدسیه خانم پیکری

سرکار جان خانم پیرشکی

جناب فاندکس پیرشکی

سرکار مهرانگیز خانم پارسا (اسراقیلیان)

حرف (ت)

سرکار مریم خانم ترصیف (بمدت طولانی)

جناب ابهم تبیانیان

سرکار خانم تبیانیان

حرف (ج)

سرکار زرین خانم جاودان (بمدت ۳۰ سال)

سرکار قمر خانم جاوید

جناب دکتر عبدالله جاوید

سرکار فردوس خانم جاوید (خلیلی)

سرکار منصوره خانم جاویدی

سرکار شهین خانم جاویدی (مشاقیان)

سرکار ماهرخ خانم جلالی زاده

حرف (ح)

شهید مجید جناب سهیل حبیبی

شهید مجید جناب سهراب حبیبی

سرکار منیره خانم حبیبی (خاندل)

سرکار پروین خانم حبیبی (همایی)

حرف (خ)

سرکار مریم خانم خاوری (بمدتها)

سرکار بتول خانم خرمن (رافتی) بمدت چهل سال

سرکار اشرف خانم خیبری

سرکار طوبی خانم خضرائی

حرف (د)

سرکار محبوبه خانم دستجانی (ابی زاده)

حرف (ز)

سرکار طوبی خانم زائر

حرف (س)

سرکار طوبی خانم ساعیان (بمدتها)

سرکار بهشتی خانم سعیدی (سوزران)

جناب ابراهیم ساجد

سرکار منیره خانم سعیدی

©Afnan Library Trust, 2026

بقیه صورت اسامی معلمین وخادمین کلاسهای درس اخلاق به همدان (ترتیب حروف الفبا)

حرف ( ش )

جناب محمد علی شائق
سرکار روحیه خانم شاکر (محبوبی)
سرکار فخری خانم شاکری (ادیب زاده)
جناب قدسی شکوهی - سرکار آذرخانم شکوری
سرکار نصرت خانم شکوهی - سرکار منیره خانم شکوری

حرف ( ص )

سرکار اقدس خانم صفائی
سرکار اختر خانم صفائی

حرف ( ط )

سرکار پروین خانم طبیبی
سرکار نسرین خانم ظهوری

حرف ( ع )

جناب یوسف صدیق عمائی
جناب خلیل عمائی
سرکار اقدس خانم عشقائی - سرکار نائقه خانم عشقائی
سرکار منیره خانم عبدی - سرکار فائزه خانم عشقائی
جناب نعیم عبدی
سرکار فریده خانم علی بابائی
سرکار فردوس خانم عبدی

حرف ( ف )

سرکار ملوک خانم فرهمند

حرف ( ک )

سرکار اختر خانم کوثری (نعیمی) همدان
سرکار روحیه خانم کوثری
سرکار قدسیه خانم کوثری

حرف ( گ )

سرکار پروین خانم گلستانی مقدم
جناب فریبرز گلستانی مقدم
سرکار اختر خانم گلستانی
سرکار نیره خانم گلستانی
سرکار نادره خانم گلستانی
سرکار فائزه خانم گلستانی

حرف ( م )

سرکار منیره خانم مهرور (همدان)
سرکار شمس الملوک خانم موزون
سرکار اختر الملوک خانم موزون
سرکار بدر الملوک خانم موزون
جناب مسعود مرقه
جناب عبدالله مشتاقی (همدان)
سرکار طلعت خانم محبوبی
سرکار ثابت خانم محبوبی
سرکار وحیده خانم محبوبی
سرکار انور خانم موزون
سرکار نرگس خانم محبوبی
سرکار طاهره خانم ملکوتی
شهید مجید جناب حسن مطلق ارانی
سرکار طاهره خانم مطلق (حیاتی)
جناب ضیاءالله میثاقیان
سرکار فردوس خانم موثق (عبدی)
سرکار ژاله خانم مبرزی (ودائی) همدان
سرکار سودابه خانم مبرزی

حرف ( ن )

جناب حسن نوبهار
جناب نورالله نظر
سرکار فردوس خانم نامی

©Afnan Library Trust, 2026

بقیه صورت اسامی معلمین و خادمین کلاسهای درس اخلاقیه همدان به ترتیب حروف الفبا

بقیه حرف ( ن )
جناب محمد ناطق
سرکار مهین خانم نامی
شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی یزدی
سرکار گلاندخت خانم ندیمی (جاودان)
سرکار مهرجهت خانم ندیمی (مجدتیان)
سرکار سرور خانم ندیمی

حرف ( و )
سرکار عزت خانم وحید
سرکار ملوک خانم ونوس
سرکار فرخ خانم وحدت (صابری)
سرکار ملیحه خانم ویکتوری
جناب قدس عطاءالله وجدانی

حرف ( هـ )
سرکار زرین خانم همایون
جناب حبیب الله هوشیدر

بقیه حرف الف
سرکار قدسیه خانم اصفهانی
سرکار تحسین خانم اصفهانی (ایزدی)

©Afnan Library Trust, 2026

## تشکیل لجنه صندوق خیریه در همدان

نظر بازدیاد روزافزون احبا و احتیاج به تأمین مخارج ضروریه امریه و تأسیسات مهمه در همدان
از این اقدام محفل مقدس روحانی جدید التأسیس تشکیل لجنه صندوق خیریه بنام (لجنه اغنا خیریه)
نمود که بموجب تقریر درهای امر حضرت شد اعضایش بسیار فعال و خادم و در نهایت
صداقت و خلوص در جمع آوری تقبلی‌ها و ازدیاد درآمد کوشش مبذول داشته‌اند و چون در آن
ایام تعداد تجار کلیمی و خانواده احبا بیشتر بود لجنه تبرعات کلی آنهی در تجارتخانه‌ها و منازل
نصب نموده و چون پول رایج آن زمان کتابی و در شاهی و بیشتر بود اعضا لجنه در آخر
هر ماه مراجعه و موجودی تبرعات را جمع آوری و تحویل این صندوق میداده‌اند که از وجوه حاصله در آن
کافی بدست میآمده و این وضع با تبرعات کریمانه احبا بطور چشم گیری ادامه داشته که بعد هم
برای تقدیم تبرعات ساختمان مقام اعلی و مشرق الاذکار امریکا و بهر بنا و جدیدی که احتیاج به
بذل همت یاران الهی داشته پیشقدم بوده‌اند در سالهای اخیر نام لجنه به (صندوق خیریه)
تبدیل شد و در چند سالی که حقیر از طرف محفل مقدس روحانی بنام این صندوق محفل در آن لجنه
عضویت داشتم از صداقت و فداکاری و انقطاع اعضایش نهایت لذت میبردم که با چه دلسوزی
همت در جمع آوری تقبلی‌ها و عایدات لجنه مینمودند خوب بخاطر دارم برای ساختمان رفیع البنیان
دارالتشریع حسب الاشاره بیت العدل اعظم الهی با وجود تعداد قلیل احبای موجود در همدان
معهذا در نهایت صداقت و منتها آنچه امکان داشته شرکت در طبق اخلاص گذارده و تا اوائل
دوره انقلاب دارائی مبلغ پنج میلیون و دویست هزار ریال برای شرکت در این موتمر عظیم تقدیم
داشتند که مورد عنایت خاص معهد اعلی قرار گرفته شد. یادشان گرامی است.

©Afnan Library Trust, 2026

## تشکیل اولین لجنه بانوان بنام لجنه ترقی نسوان در همدان

محفل مقدس روحانی همدان عده‌ئی از خانمهای مطلع و با سواد دوران اولیه انتشار امر را در همدان برای تشکیل اولین لجنه ترقی نسوان انتخاب و تعیین فرمودند. وظائف این لجنه ازدیاد معلومات امری نسوان - تبلیغ امرالله - آموزش و آشنا نمودن با درک در امر تربیت و تعلیم کودکان بود. جلسات عمومی خانمها هر پانزده روز یکبار در حظیرة القدس تشکیل و برنامه‌های جالب ارائه میشد. در آن ایام کشف حجاب عمومی در ایران صورت نگرفته بود و لذا خانمها ناچاراً با چادر سیاه و روبنده به جلسات میآمدند ولی وقتی وارد سالن حظیرة القدس میشدند چادرها را برمیداشتند. پس از کشف حجاب در ایران دستورات مؤکدی از طرف حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لتربته الاطهر الفدا در مورد طرز لباس و آرایش بانوان صادر که مورد توجه نسوان واقع و با نهایت جدیت در اجرای نصایح مبارکه کوشا بودند. در زمان کشف حجاب عکسی از اعضا لجنه ترقی نسوان گرفته شد که در آرشیو محفل مقدس روحانی موجود که بسیار جالب و دیدنی بود.

لجنات متعدد دیگری بنام لجنه احصائیه و کلاسات امری - خدمات اجتماعی - ارتباط با نقاط منضمه - لجنه مهاجرت و نشر نفحات الله - ارتباط با اولیای امور در همدان تا ایام بروز انقلاب اسلامی تحت نظر محفل مقدس روحانی دایر بود که عموم اعضاء با اشتیاق وافری موفق بانجام خدمات امری در وظائف محوله بودند یادشان گرامی باد.

اجازه عضویت بانوان در محفل مقدس روحانی بعد از کشف حجاب در ایران از طرف حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لتربته الاطهر الفدا بشرف صدور یافت

©Afnan Library Trust 2026

## یادی از خادمین حظیرة القدس همدان

در سالهای اخیر جناب حاج علی دهقان که از احبای خوشنام بود سالها خادم حظیرة القدس همدان و زحمات فراوانی متحمل گردید قبل از بروز انقلاب ایران مخصوصاً تبلیغات اسلامی باعث آزار ایشان و سیده خانم همسرش هم شدند تا بالاخره پس از محاکمه اعضاء محفل مقدس روحانی همدان مشارالیه نیز بدادگاه انقلاب احضار و توسط شخصی نقاش بنام محمد ابراهیم زرفشی که سمت بازپرس موقت دادسرای انقلاب را داشت محاکمه و هنگام بازداشت او را سخت زده و معلق نگهداشته بود تا اقرار اعتراف دروغین بگیرد که اثاثیه قیمتی (که اصلاً وجود خارجی نداشته) توسط چپلی از حظیرة القدس همدان برده شده است و پس از زجر فراوان آزادش نمودند

این فرد خادم پس از چندین سال زحمت و فداکاری برای حظیرة القدس و احباء و عدم امکانات کافی و رسیدگی نبودن دادگاه انقلاب از حظیرة القدس اخراج و دربدر شده و به سنندج رفت و در آن شهر مقیم شد

اسامی سایر خدمتگذاران و خدامی که بدون دریافت حقوقی در دوره حیات اصلی همدان به حظیرة القدس خدمات عمومی زحمات بیشماری متحمل شده اند و یاد آن وجود عزیز در تاریخ همدان باقی است و از احبای متقدم شمرده میشوند بشرح ذیل است

جنابان صدری خادم میرزا آقاجان مشتعل علی خادم نائینی عبدالمحمد صدری

© Afnan Library Trust, 2026

مؤسسات عام المنفعه و صاحبان حرف که بزرگترها در ایجاد آن‌ها توسط و جدیت احباء و یا تحت تأثیر
در اثر مخالفت جبال و یا صعود یا مسافرت مالکین آن تعطیل گردیده بشرح ذیل

بنگاه‌های مسافربری و باربری

اتوبانک جناب عنایت‌الله اشاد
مسافربری و باربری اتحادیه (حضرت آقا اتحادیه)
باربری اتحادی (ناصر لقائی)
باربری و مسافربری (سلیمان توفیق)
مسافربری میهن اتوبوس (حضرت آقا رضوانی)
مسافربری ایران پیما (بهاءالدین عزیزاده)
مسافربری اتوغرب (عبدالله آلی‌زاده)

داروخانه و مجموعه فروشی آقای
داروخانه مرکزی (میرزا داود) سال ۱۳۲۲
داروخانه جاودان سعی و نظر سلیمان جاودان
داروخانه اتحادیه برادران اتحادیه
داروخانه ربیع الزمان میرزا موزون
داروخانه آبادان بهاءالدین مهنی
داروخانه شرافت (جاهد) که بالجمعه حریق شد

خیاط‌های دوران اولیه و اخیر
شاهزاده عبدالعلی میرزا موزون
شاهزاده رضاعلی میرزا موزون
آقای محمد هنری
« سلیمان دانش
« باقر نیک انجام
« عباس واهب
« عزیزالله شاملو
« قدرت‌الله رحیمیان
شاهزاده امامعلی میرزا موزون

طلافروشی و زرگری
استاد مراد زرگر (نیکونام)
آقا سلیمان کمتر بنی زرگر
جناب ابراهیم طلاکاری
آقا رضا برادران امیر طلاکاری
میرزا احمد مستقیمی زرگر

سینماها
سینما آبادان (ارشاد)
سینما تاج سعیدی و شرکاء

کارخانه‌ها
کارخانه پشم‌ریسی ... کرمانشاه
کارخانه الکتریکی کردستان آقای بشیری

نمایندگی‌های فروش اتومبیل
جناب حضرت‌الله اتحادیه (امانت ربانی)
جناب ... فیروز - ادوارد کیوانی تبریزی

نجارهای بهائی
استاد اسدالله نیکوی (در مسجد جولا با شیخ سیدی ...)
استاد صادق حبیبی
استاد عنایت‌الله نیکوی
استاد حاجی نجار عظیم آقا اولیه

©Afnan Library Trust, 2026

اسامی حکیم‌های قدیم و اطبای مجاز و پزشکان تحصیل کرده بهائی که در همدان هر یک بنوبه خود سالیان دراز خدمات شایانی به اهالی شهر و احبای همدان نموده و نامشان همیشه در اذهان باقی است بشرح ذیل است

جناب حکیم آقاجان
جناب عبدالرحیم حافظ الصحه
جناب حکیم عزیز (عزرا)
جناب حاج حکیم هارون
جناب حکیم موشه
جناب حکیم داود
جناب حکیم ابراهیم
جناب حکیم دانیال
جناب حکیم یوسف حییم
جناب حکیم یعقوب
جناب حکیم یوسف ازاره
جناب حکیم الی (علی)
جناب حکیم اسحق
جناب حکیم بنیامین
جناب حکیم نصیر فرهومند
جناب حکیم حق نظر [illegible]
جناب حکیم سلیمان میرزا یعقوب
جناب حاج یوحنا حافظی
جناب حاج سلیمان هوشیدر
جناب حاج میرزا آقا طاهرباز
سرکار حکیم خانم (همسر جناب حافظ الصحه)

جناب دکتر مبارک ضمیری
جناب دکتر عابدین جیحون
جناب دکتر مهدی حکیم
جناب دکتر به آئین
جناب دکتر شیرزاد زهرائی
جناب دکتر میرزا آقا قادری
جناب دکتر یدالله ارفع
جناب دکتر عنایت الله حافظی
جناب دکتر ضیاءالله اشراقی در شیراز بشهادت [illegible]
سرکار دکتر صفیه خانم خوشنود
شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی یزدی
شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی
جناب دکتر سید علی رضوانی

پزشکان دندانساز
جناب دکتر عطاءالله جاودان
جناب حاج ابراهیم یزدانی ([illegible])
جناب دکتر منوچهر جاودان

قابله‌ها
سرکار طاوس خانم آقاجانی (دختر جناب حکیم آقاجان) [illegible] که سالها در [illegible]
سرکار بدیعه خانم حافظی
سرکار [illegible] خانم [illegible]
سرکار خانم حکیم

©Afnan Library Trust, 2026

## شعرای بهائی همدان

ازجمله احبای دانشمند و متخلص همدانی که درایام نوروز عید سعید رضوان وسایر اعیاد مبادرت به تنظیم اشعار وسرودهای امری مبادرت میورزند ویادشان درتاریخ همدان گرامی است افراد زیل هستند

جناب موسی ادیب مجرد تبریزی

جناب یوسف صدیق عمانی

جناب احمد راضی

جناب دکتر جلال بهزاد که کتابی بنام گلگشت تالیف نموده اند

جناب محمد ناطق

جناب حیرتی ازادوری

جناب لطفعلی شبانی که اشعاری درمدح حضرت ورقة الوری زوج مادام ذکره وحضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر الفدا سروده

جناب سید آقا موزون ربا قناعتش الواحی از مرکز دل یافته است

ضمنا یادی از افرادی که در امور موسیقی جلسات عمومی جشن ها و اعیاد را بعهده داشتند و خاطرات خوشی از آنان باقی است اسامی آنان بشرح ذیل است

جناب نورالله دانوس تار
جناب منصور گلزاری ویولون
جناب ثروت الله سعیدی تار
جناب حسن خوشبار تار
جناب عزت الله آرزش ضرب
جناب عباس زائب دایره زنگی

©Afnan Library Trust, 2026

## مراسم برگزاری ایام عید سعید رضوان در همدان

برگزاری این جشن عظیم در روزهای اول و نهم و دوازدهم رضوان کاملاً جوش و خروش روحانی در احبای همدان و نقاط منضمه بوجود میآورد که در این ایام کوچه ها و معابر مملو از خانواده های بهائی میباشد. از بدو تأسیس محفل مقدس روحانی در همدان متداول بود احبا برای تبریک به منازل اعضاء آن میرفتند و با شور و نشاطی که از تهنیت خود در دیدار میگردید و آمد و رفت احبا مورد توجه عابرین و سایرین میگردید. در شب نهم رضوان نیز جلسه عمومی با حضور اکثریت احبا در حظیرة القدس تشکیل. و شبهای دوازدهم رضوان اختصاص به جشن سالیانه نونهالان و درس اخلاقی داشت که به شاگردان قسمتاً جوائزی تقدیم و وسیله لجنه تربیت امری این جلسه با نظم خاصی اداره میشد. در مورد ملاقات با اعضاء محفل مقدس روحانی همدان در روز اول رضوان در سالهای اخیر محفل مقدس روحانی این رویه را صلاح ندانستند و بجای آن اعضاء محفل بطور دسته جمعی بدیدار متقدمین و مرضی میرفتند که اثراتی بی مانند در بر داشت.

©Afnan Library Trust, 2026

## زیارت ارض مقصود

استماعاتی آ جناب علی نیرومند که در سال ۱۹۱۹ میلادی باتفاق عده از احبای همدان
بمولای عالمیان حضرت عبدالبهاء مشرف گردیده در قسمتی از خاطراتش چنین مرقوم
داشته است که خلاصه از آن درج میگردد :

چون در دسامبر ۱۹۱۹ عصر سه شنبه از شش گذشته به بیت مبارک بحیفا وارد شدیم
والده استقیماً بحضور حضرت ورقه علیا رفتند
صبح جمعه مسافرین در اطاق پائین جمع شدیم چند نفر از مسافرین معرفی شدند از جمله جناب
ناصح مازندرانی و جناب میرزا محمود زرقانی و جناب میرزا عزیز الله خان ورقا و جناب میرزا
عزیز الله خان خیاط و جناب ابن اصدق مشرف بودند هیکل مبارک تشریف آوردند
همگی ساجد شدیم جلوس فرمودند یک یک مسافرین داخل میشدند و هیکل مبارک
از کلا رسماً التفات فرمودند اول سؤال فرمودند از وضع همدان چطور است آیا باز علما
مخاصمه و دشمنی دارند عرض شد خیر
همراهان عبارت بودند از والده حکیم خانم - میرزا محمد خان بقائی - ایوب خان ثابت
میرزا یعقوب متحده - میرزا عبدالله متحده - حاج مهدی نامی - حاج علیشاه لالهزاری
حاج یعقوب اتحادی
شب بار دیگر مشرف شدیم در ضمن بیانات فرمودند الحمدلله همدان معمور است چون احبا زیاد
دارد ولی دنیا همه خراب است هر جا احبا جمع باشند آنجا معمور است هر جا احباب
ندارد مخروب پاریس با وجود آن قشنگی و آبادانی چون خالی از احباب است مخروب است

صبح والده را ملاقات کردیم خیلی اظهار بشاشت از تشرف خود نمود و گفت جمیع حقها خوب
در سرکار آقا است .
یوم شنبه با حضور زائرین همدانی مشرف شدیم بعد فرمودند بگوئید ببینم جناب حاج
عبدالرحیم شرعی مرحوم شد با تأسیس محفل تهذیب در همدان ذکر کردند فرمودند منزل خانه‌اش
کاغذ نمیرسید زیاد بود جناب حاجی شرعی در مورد خدمات آقا سید حسن الحمی زاده ترجمه مصرف
داشت فرمودند میدانم -
بعد روبه احبای همدان نموده فرمودند شماها که در لندن سرد هست البته این صفحه سرمای همدان
را دیده اند از این برودت هوا پروا ندارند سرمای همدان معرکه است ما زمانی از همدان
گذشتیم در سرما بود ولی چون در ظل مبارک بودیم خیلی مسرور بودیم -
در جلسه دیگری فرمودند آقا مهدی رفقا (مقصود حاجی مهدی ارجمند) چه میکنید عرض کردم مشغول
تبلیغ و خدمت است و یک کتاب استدلالیه نوشته بارها خواسته است بفرستند حضور
مبارک تصحیح شود و اگر اراده مبارک تعلق بگیرد چاپ شود فرمودند یک مبلغ میخواهیم
نفس مستقیم کو رفقای ایشان چطور هستند عرض شد حق آگاه است فرمودند به نظر
شما چه میرسد عرض کردم ایشان در تورات و انجیل محیط هستند و برای تبلیغ یهود بسیار
مفید اند .

©Afnan Library Trust, 2026

۲

بعد جناب میرزا [illegible] خان [illegible] مکتوب آقا سید حسن هاشمی زاده توجه را که در خصوص اجتماع
امری طهران نوشته بودند خواندند هیکل مبارک خیلی مشعوف شدند گفته شد که درس
تبلیغی توسط آقای دکتر [illegible] نیز دایر است فرمودند شما را در طهران صدر الصدور گذاشت.
مجدداً فرمودند طهران چه خبر است همه روزه فکر [illegible] از احبا با نهایت آه آقا سید حسن هاشمی زاده رسید که همراه اجازه [illegible]
روز یکشنبه چهارم ژانویه ۱۹۲۰ صبح مشرف شدیم خلاصه از بیانات مبارک که در نظر باقی مانده [illegible]
فرمودند [illegible] بود [illegible] از احبا [illegible] حضور جمال مبارک مشرف [illegible]
[illegible] خیلی خواهش [illegible] مستور [illegible] تبدیل [illegible] حضور جمال
مبارک [illegible] مشرف میشوند خیلی [illegible] بود.
فرمانی از سلطان عثمانی رسید مرا [illegible] دعوت کردند از مضمون فرمان مسبوق شدیم
از جمله ذکر شده بود الی الابد محبوس [illegible] من گفتم این حبس الی الابد [illegible]
تا دنیا هست زنده نمی مانیم یا زنده و یا مرده [illegible] از [illegible] خارج شود
پس الی الابد معنی ندارد خیلی خندیدند و از قضا همینطور هم شد من از طریق [illegible]
رفتیم [illegible] مبارک [illegible] تشریف آوردند [illegible] آزادی [illegible] مجتمع
شده ایم خیلی خوشبین بودیم [illegible] همینطور [illegible].
قبل از [illegible] هیکل مبارک یک پاکت و کاغذی که در دست داشتند [illegible]
دادند [illegible] از طهران یکی از اطبای آنجا بنام دکتر [illegible] (ارشادی) [illegible]
نوشته کاغذ را به جناب [illegible] دادند [illegible] بعد سؤال فرمودند این شخص کیست
فانی عرض کردم که این شخص دکتری است متخصص امراض چشم قبلاً [illegible]
[illegible] مدرسه امریکائی [illegible] بیمارستان امریکائی [illegible] امریکائی [illegible] شده [illegible]
زیادی از طهران برای [illegible] ایشان [illegible]
دارد ناراحت شده فانی عنوان نامه را در دست جناب [illegible] دیدیم که با چند سطر [illegible]
حافظ شروع میشد.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که سر بتراشد قلندری داند

از جناب [illegible] سؤال کردم نتیجه نامه در چه مورد است فرمودند [illegible]
بعد جناب [illegible] عرض کردند که با هیکل مبارک جواب این شخص را مرقوم فرمودند فرمودند این
قبیل کاغذها خیلی برای من می نویسند اگر بخواهم جواب این [illegible] را بدهم با این مشغله [illegible]
از جواب دادن باز [illegible] فلاسفه و دکترها [illegible] جناب [illegible] عرض کرد اگر اجازه
بفرمائید بنده جواب بنویسم فرمودند اگر جواب ندهیم بهتر است [illegible]
[illegible] قائل نشدیم ولی اگر جواب بدهیم برای [illegible] احساس [illegible] خواهد کرد.
بعد فرمودند هیچ فرد بهائی نباید از فرد دیگری چه بهائی و چه غیر بهائی [illegible]
دشمنی در دل داشته باشد [illegible] اگر خدای نکرده [illegible] حاصل شد وظیفه فرد بهائی
است که قبل از طلوع آفتاب [illegible] طرف مقابل رفته و رفع کدورت نماید [illegible]
[illegible] در روز اول سال [illegible] منزل طرف رفته [illegible] تهنیت سال جدید
رفع کدورت نمایند.

انتهی

©Afnan Library Trust, 2026

[illegible] در سال ۱۳۲۳ شمسی نقل از مجله پیام بهائی شماره ۲۱۷ دسامبر ۱۹۹۷

## تشکیل اولین لجنه جوانان بهائی در همدان

در سال ۱۳۱۸ شمسی با امر مولای عزیز حضرت ولی مقدس امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر الفدا اولین لجنه جوانان بهائی با حضور جناب دکتر سدی سمندری نماینده لجنه ملی جوانان تشکیل گردید و جوانانی که سن آنان بین ۱۵ تا ۲۱ سال بود حق شرکت در کمیسیونهای مربوطه و جشنهای سالیانه جوانان را اعم از پسر و دختر داشتند که همه ساله در موعد معینه جشن جوانان در همدان و نقاط تابعه با شور و شوق طی بی نظیر برپا میشد و روحانیتی فوق العاده در قلب جوانان ایجاد کرده بود تشکیل مدارس تابستانه و زمستانه و کلاسهای معلومات امری و زبان انگلیسی و تدریس کتابخانه صدرالصدور بهمت لجنه جوانان و تحت نظارت محفل مقدس روحانی همدان انجام میگرفت که خاطراتی بس شیرین از آن در خاطرها باقی است و همه ساله از حاضرین و شرکت کنندگان در جشن جوانان بهائی عکسهائی تهیه میشد که متاسفانه در زمان بروز انقلاب ایران معلوم نشد بچه سرنوشتی دچار گردید.

## برگذاری جشن های قرن در همدان

بهترین و شادمانه ترین ایام در سال ۱۳۲۳ شمسی برگذاری جشن های قرن در همدان بود که چند شبانه روز متوالی ادامه داشت و اغلب احبا که دارای خانه بزرگ و سالن وسیعی بودند در دعوت از احبا و تشکیل این جشن بزرگ بر یکدیگر سبقت می جستند و با برگذاشت این جشن خاطراتی دلپذیری در وجوه احبای همدان و نقاط تابعه باقی ماند.

©Afnan Library Trust, 2026

اسامی مهاجرین عزیز همدانی که بقصد اقامت در ممالک لازم الهاجره از کشور ایران خارج و در آن دیار مستقر شده‌اند.

| | | |
|---|---|---|
| جناب عبدالله انور با عائله جلیله | | فاتح عربستان سعودی |
| جناب دکتر منوچهر فرهومند 〃 | | حبشه |
| جناب دکتر حشمت‌الله فرهومند 〃 | | 〃 |
| جناب عبدالله کبیرانی 〃 | | ایطالیا - ترکمان - ترکیه |
| جناب دکتر عزیزالله نویدی 〃 | | |
| جناب حضرت‌الله اعظمی 〃 | | هلند |
| جناب دکتر منوچهر جاودان و برادرزاده خانم | | 〃 〃 |
| جناب دکتر جلیل فرهنگ با عائله | | برزیل |
| جناب دکتر جهانگیر کاظمی ثابتی 〃 | | 〃 〃 |
| جناب عنایت‌الله وحدت 〃 | از بلدیه | 〃 〃 |
| جناب حضرت‌الله وحدت 〃 | 〃 〃 | 〃 〃 |
| جناب نورالله صابرین 〃 | | 〃 〃 |
| جناب عباس صابران 〃 | | تونس - خالقین |
| جناب عباس کبیرانی 〃 | | ژاپن |
| جناب عطاءالله مقبل 〃 | | 〃 〃 |
| سرکار نسرین خانم طهوری — | | اندونزی |
| جناب دکتر ذکرالله افلاطونی | | فنلاند |
| سرکار شهناز خانم افلاطونی | | |
| جناب حبیب‌الله پرنیان | | هندوستان |
| جناب دکتر هوشنگ محمدیه و خانم | | |
| سرکار پریچهر خانم عطار (جاودان) | | ناپل ایطالیا |
| جناب محمود انور و خانم | | ایطالیا |
| جناب عطاءالله فیروز و لعبت خانم ابی‌زاده | | اسپانیا |
| جناب وجیه‌الله اعظمی | | دوبی |
| جناب علاءالدین اعظمی | | نیجریه - دوبی |
| سرکار فریده خانم با تابانی | | قطر |

©Afnan Library Trust, 2026

اسامی مهاجرین عزیز در داخل کشور مقدس ایران به طهران از سایر نقاط [illegible]

| | | | |
|---|---|---|---|
| شهید مجید جناب طرازالله اخوین باتفاق سرکار بتول خانم | از طهران | به طهران | در نقشه ۴۵ ماهه |
| جناب غلامعباس جاودانی و سرکار منوره خانم | 〃 | 〃 | 〃 |
| جناب ابراهیم ساجد و عائله | از طهران | به تویسرکان | 〃 |
| جناب روحی ارباب | از طهران | 〃 | 〃 |
| جناب دکتر اعتماد و خانم | 〃 | 〃 | 〃 |
| جناب عباس موثق و خانم | 〃 | 〃 | 〃 |
| جناب میرزا آقا تازبان و خانم | از ملایر | 〃 | — |
| جناب شفاالله العظمی و خانم | از طهران | 〃 | — |
| جناب علی آقا یزدیان | از ملایر | 〃 | از ملایر |
| جناب علی آقا علائی و خانم | | نهاوند | 〃 |
| جناب صفر علی ... و سرکار محبوبه خانم | از طهران | استرآباد | |
| جناب نصرت آقا تکابرکی | 〃 | بیجار | |
| جناب یدالله مرادی ... و خانم | | بیجار | |
| جناب مرادی ... و عائله | از طهران | نهاوند و مبارک آباد | |
| جناب عزت آقا ... و همشیره خانم | از ملایر | کاشان - دامغان - خوانسار - شاهرود | |
| جناب شکرالله متقبل ... خانم | از طهران | تاکور | |
| جناب مفتاح الله بیدلی و خانم | | طهران - قزوین | |
| سرکار خدیجه خانم مع بابائی | از طهران | قزوین | |
| جناب محمود ... و خانم | 〃 | بیجار - خدر | |
| شهید مجید جناب حسین ... و سرکار ... خانم | از طهران | به طهران | |
| جناب مسعود خوشکام و ... خانم | 〃 | 〃 | |

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطراتی از ایام آشکار شدن نقض عهد آواره در همدان (۱)

ایامیکه از طرف کمپانی عالی شرق مأمور خدمت در شهر کاشان بودم و در صدد کسب اطلاعات و ترقی در مراتب روحانی برآمدم و در محافل عمومی و خصوصی مرتبا شرکت میکردم در یکی روزی که جلسه در منزل یکی از احبا بنام میرزا ارسلان منعقد بود با شخصی برخوردم که از احبای آن اطراف که مدیری مدرسه تمدن را بعهده دار بود رفتیم نزدیک پنجره شخص لاغر اندام زرد رنگی را که روی فرش دوزانو نشسته دیدم که مشغول نطق و اتیان ادله و براهین بر حقیقت ظهور اعظم بهائی است از دیدن قیافه نامبرده الیه متنفر شدم و از این شخص بد طینتی تنفر دارم ولی بعد از چند دقیقه که نطق او ادامه پیدا کرد حسن تقریر او مرا فریفته و از نظر اولیه خود ندامت حاصل نمودم و خود را ندامت کردم که با نظر اول قیافه نمیشود اشخاص را شناخت این شخص که دارای نطق و بیان فصیحی است و به دیوان امر الهی خدمت میکند باید مورد احترام واقع شود قیافه تنها ملاک شناسائی اشخاص نیست) بعد از آنکه بیکدیگر معرفی شدیم نامبرده خیلی بمن محبت کرد و اظهار داشت که هر گاه مایل بمعاشرت با وی باشم در منزل ادیم هست این شخص (عبدالحسین تفتی آواره بود)

مدتی بهمراه آقا حبیب سابق الذکر بملاقات ایشان میرفتم و سؤالاتی روحانی و یا علمی ابراز مینمودم که مرا قانع مینمود هر دفعه که او را میدیدم بر معلوماتم افزوده میشد تا اینکه برای استفاده بیشتری با آقای شیخ محمد ناطق و آقای میرزا هاشم خان یار شاطر قرار گذاشتیم جلسه با حضور آواره منعقد نموده و سؤالاتی بنمائیم و پس از انتقاداتی که در مورد آن بعمل میآید تصحیح کنیم باری هنگام اقامت این جانب در کاشان آقای آواره اظهار داشت در صدد نوشتن تاریخ امر بهائی است و بعد از چندی کتابی ارائه داد که جلاتی کرده و این جانب یک جلد آن را خریده و بهمراه خود به همدان آوردم منظورش از نوشتن این تاریخ آن بود که کتاب جلاتی را به اکثر نقاط ایران فرستاده و درخواست نماید که هر کس ایراد و انتقادی دارد بنویسد و حقایق تاریخی را برای او ارسال نمایند تا اینکه کتابی بدون اشتباه تألیف نماید.

باری اصل مقصود از نگارش این سطور خاطراتی از تاریخ شیخ عبدالحسین آواره تفتی است لذا بمعنی مقدمه از حشو و زوائد کاسته و باصل موضوع میپردازم

بعد از ورود به همدان مجدداً با آقای آواره مکاتبه داشتم و راجع به پیشرفت تألیف کتاب تاریخ امر در محفل مقدس که جمعی از جوانان فعال بهائی بود اقداماتی نموده و سهام بهمت و نیم تومانی ترتیب دادیم و قریب هشتصد تومان وجه تهیه شد که در محلی بعنوان ذخیره چاپ کتاب نگاهداری شد.

در اواسط صعود مبارک حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر الفدا آقای آواره را بارض مقصود احضار فرمودند و چون سرقتی بود که بعد از انتقال ... آن آشنا نبود آن حضرت درست نبود بدین جهت محفل روحانی همدان موافقت کرد که آقای آواره قبل از رفتن وجوهی از بابت حقوق الله از احبا جمع آوری و بمعیت همراه ببرد و بعد از وصول رسید بیاورد.

---

۱- از خاطرات منتشر نشده مرحوم آقای علی فیروز نقل شده است.

©Afnan Library Trust, 2026

ایشان هم مبلغی بابت حقوق الله دریافت نموده و تبدیل به لیره عثمانی کرده همراه خود برده
پس از سه چهار ماه آقای آواره همراه آقای حاج میرزا حبیب الله فریدیان با ایران برگشت
و اظهار داشت که مقصود از احضار وی اشتغال بکارهای حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی در حیفا بوده
که پیر شده و از کار افتاده ولی حضرت مولی الوری بنا بمصالحی این منظور را بوقت
دیگری موکول فرمودند ولی بین او و آقای فریدیان تکدری حاصل شده بود که جهات آنرا
درست نمیدانم.
آقای آواره قرار بود از جهت اقدس استدعا نماید بنام آقای سید محمد اکبر خان نامی کاشانی والدین
جناب لوحی صادر شود و بعد از ورود اظهار داشت لوحی نازل شده بود ولی در گمرک تمام
اوراق او را دزد برده و الواح مبارکه ضمن سایر اوراق بتاراج رفته خارجین هم گردانند شدت
تا نمودیم کس این جانب را تقدیر نمایند و در ضمن آقای آواره اظهار داشت که تمام وجوه
حقوق الله که بحضور حضرت مولی الوری رسیده بود نیز بهاء و سرقت رفته و بعضی پرسید به ...
بعداً معلوم نشد این اظهارات حقیقت داشته یا خیر!
در مدت اقامت آقای آواره در طهران احبا ضیافت کلی ترتیب داده و اشعار او را سروده
و از کسب اطلاعات ساحت اقدس مسرور و شادمان بودند. و محفل روحانی طهران از حدود
بر اینکه او را بسمت مبلغ در طهران نگاه دارد و ماهی مبلغ پانزده تومان که آن ایام مبلغ زیادی
بشار میرفت باو بپردازد ولی مشارالیه این پیشنهاد را نپذیرفته و بکاشان رفت.
بعد از ورود بکاشان باز مکاتبه با استمرار داشت در راجع به جمع آوری پول برای تالیف کتاب
اقدامات میکردیم تا پس از جنگ بین المللی مشارالیه مجدداً از طریق همدان بعنوان تبلیغ
بکرمانشاه رفت و در سال ۱۹۱۹ میلادی که اینجانب با والده و حاجی محمد علیشاه شوهر همشیره
و جمعی از رفقا عازم مسافرت بارض مقصود بودیم مدت ده روز در منزل آقای همایون خان در
کرمانشاه اقامت نموده و مهمان بودیم در این مدت همه روزه آقای آواره را ملاقات مینمودیم
و یک عریضه از قول مسافرین بحضور مبارک عرض نموده و استدعا نمود شاید الواحی صادر شود که دل
مشتاقین احبا را تحریک و رحمت و عفو خداوندی فرمایند و توسط حاج مهدی نامی بحضور مبارک
تقدیم شد.
بعد از مراجعت از ارض مقصود یعنی سال ۱۹۲۰ میلادی معلوم شد آقای آواره به طهران رفته و اقامت
نموده است. جواب آن عریضه لوحی بافتخار او نازل ولی مشارالیه بعنوان اینکه قسمتی از
لوح مبارک محرمانه است موضوعیکه راجع با استدعای او بود استنساخ نموده و برای ما فرستاد
تا اینکه در سال ۱۹۲۱ میلادی (ماه نوامبر) صعود مولای حنون حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر
الفداء بملکوت ابهی واقع شد که دلها را بریان و جگرها را سوزان نمود و مدتی بعد از این
فاجعه کبری پریشانیها و اشعار و ترجمه الواح و نامه التفسیر عربی حیفا که راجع بشرح صعود مبارک
نوشته بود تعلیم او را به همدان میرسید و حیفا بعد از صعود ابتدا جناب فاضل مازندرانی
و بعداً آواره بر حسب اراده حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه بارض مقصود احضار شده و سال را مهمانی
قبل از رفتن به حیفا در بادکوبه اقامت گزید و در این هنگام ملاقات ... که آقای محمد خان
بهتوئی در مورد مسافرت بادکوبه آواره نقل نموده تکرار نمایم ایشان تعریف میکردند وقتی که
در بادکوبه و سایر بلاد قفقاز آنجا ... آقای آواره در بادکوبه گاهی تعریب مشکلات

©Afnan Library Trust, 2026

از هر قبیل مبادرت داشته و در ضمن به دختر استاد علی اشرف پسر ملا ابوطالب بادکوبه‌ای
که خیلی زیبا بوده عاشق شده و با وجود آشنا نبودن بزبان ترکی چند شعر عاشقانه
با این زبان بافته و بدوشیزه مذکوره میدهد دختر اشعار را به برادرهای خود ارائه داده که خیلی
عصبانی شده و در مقام استیضاح از آواره برمیآیند و او در جواب گفته (شوخی کرده‌ام) ا
و چون احبای بادکوبه خیلی از مبلغین امثال آقا شیخ علی اکبر قوچانی شهید را رنجانیده و نسبت
به بدرفتاری با مبلغین داشتند این عشق بازی را نادیده گرفته در سال ولادت آواره را از
شهر بادکوبه خارج نموده بودند (انتهی)
آقای آواره چندی در حیفا اقامت نموده و بعدا به انگلستان رفت در ورود به لندن منزل آقای
ضیاءالله اصغرزاده نازل شد در محافل و مجالس نطق نموده و در روزنامه‌های انگلیس نیز شرحی
راجع به افکار وی یافت و پس از آنجا به مانچستر و لیورپول و چند شهر دیگر از جزیره بریطانیای
کبیر به تبشیر و تبلیغ پرداخت و بعد از چندی به حیفا احضار گردید .
آقای آواره از قرار مسموع در لندن مرتکب خطاهای دیگری شده که خواهر زن آقای اصغرزاده را
که دوشیزه انگلیسی و زیبائی بوده مورد نظر قرار داده و با انگلیسی کمی که یاد گرفته بود در صدد معاشقه
با مشارالیها بر آمده و هنگامیکه در یک اطاق با او مواجه شده اظهار کرده بود I love you.
یعنی من شما را دوست دارم دختر از این اظهار حیرت نموده و بخواهر بزرگ خود اطلاع داده و او
از آقای اصغرزاده شوهر خود بازخواست نموده و مشارالیه بخیال اینکه مقصود آواره ابراز محبت
بوده و نظری نداشته خاطر خود را قانع نموده و این قضیه بدون سر و صدای بیشتری خاتمه مییابد .
بار دیگر آقای آواره از قرار مسموع بعد از ورود به پاریس پیشنهاد نموده بود که وجهی برای [illegible]
یک سال ارسال شود ولی از طرف حضرت ولی امرالله ارواحنا فداه موافقت حاصل نشده و
این مسئله باعث تکدر و رنجش او گردید .
پس از آن بطرف مصر رهسپار گردید و مقدمات طبع کتاب خود را فراهم و تمام هم خود را مصروف
این کار نمود و در اثر تقاضای بعضی مستعدان که در نزد آقای محمدیه بود به پاوند تبدیل نموده بمصر
ارسال داشتیم (ضمناً لعبد یک جلد از کتاب طبع شده تاریخ را بعنوان نمونه بابت برای این عبد
ارسال داشت و چون تا اندازه خوب تنظیم شده بود مورد پسند اعضای محفل روحانی طهران واقع
شد و برای ارسال کتاب بایران یعنی شهر طهران میباشد (برای اینکه بمشکلات گمرکی بر
نخورد) به کردستان از طریق بیروت فرستاده شد و یک صد جلد از آن به بیروت رسید
ولی توقیف شد و گویا بعداً بحکم اولیای دولت علیه ایران سوزانیده شد .
چندی آقای آواره در قاهره مشغول طبع کتاب خود بود چیزی نگذشت یک جلد از فصل اول
تاریخ خود را بعربی چاپ نموده و برای این جانب فرستاد و نوشته بود (چون مندرجات
این کتاب خیلی مورد توجه واقع شده و قرار است احبای مصر هم استفاده نمایند در صدد بر آمده‌ام
کتاب را هم بعربی ترجمه نموده و انتشار دهم) .
بعداً معلوم شد در یک طبع آواره بجوش آمده و هر یک یکی از احبای ارمنی نژاد موسوم به فائق
افندی در صدد بر آمده بود که کتاب خود را بعربی ترجمه نموده و انتشار دهد و از فروش آن
درآمد خوبی بدست آورد و برای اجرای این منظور از محفل روحانی شهر قاهره کسب اجازه نموده

©Afnan Library Trust, 2026

ولی آن شخص مذکور نسخ متعدد جات کتاب تاریخ را برای عموم ممالک عربی بمنظور تشخیص بمداره داد و اداره اجازه
نمود که آن کتاب را طبع نماید بدین لحاظ آقای آواره در قاهره کتاب خام خود دیگر دست
کاری و اصلاح نموده کتاب مذکور را در جلسهٔ محفل روحانی کوم الساده که یکی از محلات قاهره است
مطرح نموده آن محفل که بمقتضیات مملکت مصر آشنا نبوده اجازه نامه صادر نموده و آقای
آواره با استناد این اجازه مشغول طبع کتاب بعربی شده و چون محفل روحانی قاهره از
این حیله و تزویر اطلاع حاصل نموده آقای آواره در قاهره [illegible] را احضار و ایشان را از انجام این
کار که منجر باتمام کتاب شده بازداشت و مراتب را بحضور مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا
فداه معروض داشت آقای آواره از این پیش آمد سخت رنجیده خاطر شده و تخم
کین در قلبش کاشته شده بود.

بعد از چندی که آقای آواره از طبع کتاب فراغت حاصل نموده چند صندوق از آن را به تعداد برای
ارسال بایران حمل نماید چند روزی به حیفا میرود که از آنجا بایران مراجعت نماید و آن ایام
مصادف بود با [illegible] حضرت ولی عزیز امرالله نظر بمصالحی از حیفا به نقطهٔ نامعلومی مهاجرت
فرموده بودند.

آقای آواره در این سفر خیال کرده بود که میدان خالی است و بواسطه شهرتی که در مسافرت با انگلستان
پیدا نموده و کتاب تاریخی که راجع بامر بهائی تألیف کرده در بین احبا طرف توجه واقع شده
و بتواند در امرالله رخنه کند و ریاستی برای خود ترتیب بدهد لذا نقشهٔ شومی نزد خود ترسیم
و در صدد برآمده بعد آن را بموقع اجرا گذارد غافل از آنکه
لطف حق با تو مداراها کند — چونکه از حد بگذرد رسوا کند — ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولانگه
تست — عرض خود میبری و زحمت ما میداری ...

در بهار سال ۱۳۰۵ شمسی در طهران روزی عصر به جهت مخزن پشت میز خود در کمپانی قالی شرق
نشسته بودم مأمور پست پاکت بزرگی بمن داد و خط روی پاکت مربوط به آواره بود چون
قبلاً اکثر نامه‌های آواره حاوی بشارات امری بود لذا اینجانب ببشارت معهود از وصول این
نامه خوشحال شدم فوری پاکت را باز نموده و شروع بخواندن نامه نمودم هنوز چند سطر آن را
نخوانده بودم که از مضمون آن متوحش شدم بوی دیگری از آن استشمام نمودم و [illegible] بدان [illegible]
[illegible] توانم در [illegible] آن [illegible] که گوئی [illegible] سنگینی بر سر من کوبیده شد
و جهان پیش چشمانم [illegible] که در زندگی خود [illegible] آن را دیده‌ام [illegible]
در اثر شدت [illegible] یکی از [illegible] آقای آقاخان [illegible] که صندوقدار کمپانی قالی
شرق بود [illegible] اطاق [illegible] توجه [illegible] که [illegible]
سؤال نمود [illegible] چون [illegible]
[illegible] از اداره خارج شده [illegible]
[illegible] دلی چنان [illegible]
از عالم بالا [illegible] شنیدم [illegible] حال
ناقضین [illegible] الهی [illegible]
هر هنگام که یکی از مظاهر مقدسه قیام به [illegible] فرموده و با کمال [illegible] برامر

©Afnan Library Trust, 2026

از طرف حق متعال تبیین بشود در ابتدای قیام قوای عشقیه خود خواهد داد لطف در معرض
امتحان و افتتان افتاده و به برکات حکیم موفق نشده و باعث حیرت سائرین بشوند
این فکر قلب مرا قدری راحت نموده و در این سرور بسر میبرم. چون تحت حکم مرکزی تبلیغ دارید
بعد بشهر مراجعت کردم. و چون مدتی از اجتماعات محفل تبلیغ آقایان حاج میرزا الیاهو آزاده و آقای
حبیب آقاخان مدیر غفورکیش یزدانی همراه بودند در خاتمه جلسه مطلب را با ایشان در میان
گذاشتیم. نامه آزاده را با ایشان ارائه دادم و مشغول خواندن شدند. حالت بهت و حیرت
به ایشان دست داد. چون پاکت آزاده پاکت دربسته به عنوان آقای میرزا حسینعلی دارالملاک کاشم
بود که آزاده خود هم فش کرده بود تمبر نموده تا در کسی از راه سلطان آباد عراق بفرستم. آقای مدیر اظهار
نمود در این موقع های ریاست آداب دیانت مسئله القای شبهه در دین است
بهتر است کاغذ آقا میرزا حسینعلی را باز نموده و مطالب مندرجه را با مکتوبی که بشما نوشته مقایسه نمایم
پاکت را باز نموده مندرجات آن مطالعه شد معلوم گردید با مضامین نامه‌ای که خطاب به این جانب
نوشته تفاوت است. و خلاصه مطالب آزاده آنچه در نظرم مانده بود بموجب شرح زیر است
نوشته بود: امروز که روز ۲۸ شعبان بود بمناسبت یوم شهادت حضرت ... در جمیع مراکز
سوگواری تعطیل است. ولی چه فائده که اثری نه در راه آن هزاران نفوس جان نثار نموده‌اند
دار دار از میان میبرد. چه جناب شوقی افندی در مکه اثر آنچه در ... به ... باید
با ... امر در ایران با کلید ... گشته و دیگری برای ... تا بعضی از احبا را
از این مسئله آگاه نمائید تا من از طریق اسلامبول با ایران آمده در این خصوص ... بدهم
در جلسات ... قسمتی از وصیت نامه مبارکه حضرت عبدالبهاء شبیه نویس شده ... ختمی
که راجع به مسئله ادای حقوق الله است. مجددا به احبا بگوئید از پرداخت حقوق به حاجی امین
خودداری نمایند تا من با ایران آمده ترتیبی در کار بدهم
آقایان آزاده و ... از این جانب سؤال نمودند که شما در خصوص این نامه چه تصور میکنید؟ جواب
دارم تصور میکنم آزاده ناقض شده و میخواهد در امر رخنه نماید.
باری آقای مدیر که ناظم محفل بود برای ... تشکیل جلسه فوق العاده
و صورت نقل آن در ... محفل ... نامه آزاده خطاب به میرزا حسینعلی در عراق خوانده
و با بحث ... تصویب کردند. آقای سرهنگ جلال خان فاتح که یکی از اعضای محفل بود
مطلع بر شوخی اظهار نمود (از شنیدن این مطالب دارم ... میکنم) ولی مرحوم حاجی مهدی
ارجمند از این شوخی گفت ... اظهار نمود (شما جوان ها هنوز در معرض امتحان و افتتان
ناقضین نالایق نیفتاده‌اید. بعد از افول و صعود حضرت بهاءالله ... الابهی بعضی از متکبرین
دینی فوراً خواستند شبهات در قلوب احبا ایجاد نمایند. چنان خائب و خاسر شدند
که بکلی محو و نابود شدند. و حال این آزاده خودش را آدم حسابی کرده و در صدد القاء شبهه
بر آمده. و حال آنکه در مقام استدلال من او را مثل شخص جو حساب نمیکنم) بدیهی است اظهارات
حاجی مهدی که از ته قلب ... کلی ... واقع شد.
بعد از مشاوره و مذاکره قرار شد تلگرافی حضور حضرت ولی امرالله مخابره ... بدین مضمون مخابره گردد
(از آزاده مکاتیب مشوش میرسد احبا نامطمئنند) در جواب تلگرافی از طرف حضرت ولی امرالله
عنوان ... حافظ الصحه رسید که مضمون آن اینکه از افکار آزاده ایمن بود ... تحیات مرا

©Afnan Library Trust, 2026

با حبای ثابت همدان ابلاغ نمائید ) گفتم
قرار شد قضیه نقض آواره در محفل مکتوب باشد و مطلبی نیز احبا را از آن مطلع شود. واصل در نامه‌ای که
این جانب و میرزا حسینعلی عیناً حضور حضرت ورقه مقدسه علیا و سواد به محفل مقدس روحانی
طهران ارسال گردد
آقای آواره که منشی محفل بود با حرص عجیب با کمک یکی دو نفر دیگر تمام نامه‌ها را نوشته
و سواد برداشته و کارهای مقرره را انجام داده و تشکرات طهران محفل خاتمه یافت.
دو سه هفته از این تاریخ گذشت روزی در حمام آقای میرزا هاشم یارشاطر به بنده خبر داد که
آواره به طهران آمده و را مستجاب شد این جانب مرحوم یارشاطر را حیرت دست داد
و فوراً متوجه قضیه شده و اظهار داشت ( از حیرت شما مطالبی دستگیرم شد خداوند عاقبت
همه را بخیر گرداند ) منظورش این بود که آواره نقض عهد کرده و عاقبتش بخیر نیست.
بلا فاصله از حمام خارج و جویای محل اقامت آواره شدم معلوم شد در منزل حاجی میرزا ابوحنفا خان
وارد شده و احبا هم از او دیدن میکنند این جانب هم به آنجا رفتم و او را ملاقات کردم و خیلی
با سردی با من روبرو شد به محض ورود آواره به طهران از طرف بعضی از اعضای محفل از
سرهنگ جلال خان فاتح تقاضا شده بود که در جلسات همه جا با آواره باشد که هرگاه و شایعاتی
در صدد تکذیب برآمد آن بجا باید از او جلوگیری نمائید.
باری عصر آن روز محفل روحانی منعقد شد و در ضمن نامه‌های رسیده از طهران نامه‌ای با امضای
محفل روحانی مرکزی با امضای محب السلطان واصل بدین مضمون ( آواره نقض عهد کرده لذا
احبا از ملاقات با او باید اجتناب کنند ) در محفل مشورت شد که چون آواره فردا
صبح عازم طهران است صلاح است نمایندگان محفل با او ملاقات نمایند شاید متنبه شود
و تلافی مافات نماید. نمایندگان محفل عبارت بودند از: آقای حاج صدری ارجمند -
آقای حبیب افغان مدیر و این جانب ! آواره داخل اطاق بالای کوچه منزل حاجی
میرزا ابوحنفا خان نشسته بود و با بعضی از احبا صحبت میکرد ما سه نفر وارد اطاق بزرگ شده
و سیدة تحقیقی کردیم به آواره خبر دادیم (سه نفر از نمایندگان محفل ملاقات شما را دارند
با من اطاق تشریف بیاورید ) بعد از چند دقیقه آواره عبای خود را روی دوش گرفته وارد اطاق شد
بیش از پنج دقیقه سکوت حکمفرما بود این جانب ملاحظه نمودم که وقت بدرازا میکشد
لذا شروع به صحبت نموده و اظهار نمودم ( جناب آواره چون این جانب وقتی نگارشات آواره
و با شما معاشر شدم مستبدی بودم لذا صحبت مختصری با شما دارم و برای ابراز این دوستی مایلم
شما را متذکر دارم که شخصی که معتقد شده تاریخ امر جمالی را نوشته و قسمتی از آن را تخصیص به
چگونگی تزلزل ناقضین داده چطور شده که خود بدان مرض مبتلا شده اید ) در جواب
توجه حاجی صدری ارجمند شده گفت ( جناب حاجی صدری شما که مبلغ هستید خوب میتوانید
حس کنند که هرگاه وجود در امری تعیین کار شده باشد ... یا مستبدی نمیتوانند
آن مطلب را بیان کنند من در چند دقیقه تا آخر صحبت خود ادامه دادم و احتیاج به تذکر دارم
حاج صدری که ایشان بسیار زرنگی داشت اظهار نمود ( مطلب خود را بگوئید در هرگاه نتوانستم ایراد
شما را جواب بگویم حاضر هستم التزام بدهم که آن را قطع کنند ) آواره از این پاسخ مرعوب

شده با صدای آهسته گفت (یکی از ایرادات من این است که در کتاب مستطاب اقدس راجع
به حقوق الله اشاره فرموده که مادام که شمس جمال من مشرق است حقوق الله بمن میرسد و بعد از من
به اغصان و بعد از اغصان به بیت العدل راجع است حال چرا حقوق الله به حضرت شوقی افندی
برسد حامی دینی جواب داد (که اولاً حضرت ولی امرالله بموجب وصیت نامه مبارک
یعنی غصن ممتاز دارند غصن که هستند سهل است غصن ممتاز هم هستند و بعد بنا بقول
شما حقوق الله به بیت العدل میرسد بموجب وصیت نامه مبارکه حضرت عبدالبهاء حضرت شوقی
ربانی رئیس لاینعزل بیت العدل هستند و تا مادامیکه بیت العدل رسماً تشکیل نشده
حقوق الله به رئیس آن مؤسسه میرسد و بعد همین کلمات حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی یعنی
حضرت من اراده الله در وصیت نامه تصریح فرموده‌اند که حقوق الله باید به حضرت شوقی
ربانی برسد)
آواره اظهار داشت که در حیفا بعضی از منتسبین عائله مبارکه مدعی هستند که وصیت نامه مبارکه
بعضی قسمتهایش شبیه نویسی شده (چون آن روزها ایام وصیت نامه حضرت عبدالبهاء در
حیفا عکس برداری شده و یک نسخه برای محفل روحانی طهران فرستاده شده بود و آن نسخه در
جیب من بود لذا آن را بیرون آورده و فوری ارائه دادم و چون آواره منتظر نبود عکس
وصیت نامه مبارکه را باین فوریت بچشم خود ببیند لذا متحیر و مغلوب شده اظهار داشت
در این عقیده من نیست ولی در حیفا اشخاصی بودند که این مسئله را مطرح کرده بودند) بعد گفت
(وقتی حضرت شوقی افندی در مدرسه بیروت تشریف داشته‌اند بعضی از دانشجویان سخنانی در
باره ایشان گفته‌اند) هنوز حرفش را باتمام نرسانیده بود که آقای حبیب الله خان مدیر کتب
از این جمله متغیر شده گفت (شاگردهای مدرسه بیروت غلط کرده‌اند که حرفهای ناروا
انتشار داده‌اند) آواره کمی از بی‌خانمی آقای مدیر که لباس افسری در بر داشت ترسیده و
اظهار نمود: البته غلط کرده‌اند حال مقصود شما چیست؟ چه باید کرد؟ اظهار شد
بهتر است شما شأن و حیثیت خود را از دست ندهید چه در جامعه بهائی قدر و منزلتی دارید و
تاریخ این امر را نوشته و زحمات زیادی درباره آن متحمل شده‌اید حال بهتر است که بطهران
رفته و با مشورت محفل روحانی مرکزی خود را تبرئه نموده و تلافی مافات کرده و قدر و منزلت
قدیمه خود را بدست آورید) اظهار داشت (البته نصایح شما را اجرا خواهم نمود) و چون پاسی
از شب گذشته و شام هم حاضر نبود لذا باتفاق کسی که سرهنگ جلال خان جامع
حضور داشت رفته و شام صرف شد و چنان تصور میرفت که آواره ابتدا از رفتن بطهران
تغییر روش داده و جبران خواهد نمود. ولی افسوس که این مدعی لجوج تیره سلوک را دو
بدبختی و ادبار کلی دامنگیر این شخص گردید که تا ابد جبران پذیر نیست
آنچه بعداً تحقیق شد جریان مسافرت آواره از حیفا بطهران بموجب شرح ذیل بود
نامبرده از حیفا بشام رفته و بطرف بغداد حرکت کرده و در فرسخی شام بطرف بغداد
اتوبوسش تصادف کرده و صدمه دیده و مجدداً بشام برگشته و چندروزی در بیمارستان
مشغول مداوا بوده در این بین تلگراف محفل روحانی طهران راجع بوصول مکاتیب شوقی
از طرف وی حضور مبارک حضرت ورقه مقدسه علیا رسیده بود و از طرف حضرت ایشان

©Afnan Library Trust, 2026

تلگرافی بعنوان حاجی محمود قصابچی بمضمون ذیل مخابره شده بود (لا القصد قوا کل قاتل و الا
تطمئنوا امن کل ناقص وارد) واین تلگراف مبارک احبا را نسبت به آواره که بلا فاصله بعد
از وصول این تلگراف به بغداد وارد شده بود ظنین نموده بود زیرا آواره خواسته بود در
قلوب القای شبهه نماید احبای آن مدینه به نیابت با سردی با او برخورد کرده و ترتیب اثری
بحرفهایش نداده بودند یکی از احبای غیور عواطفش در صدد قتل بیت‌الله‌الیه بر آمده بود زیرا
آواره از این قضیه با خبر شده بود فرار را بر قرار ترجیح داده همراه آقای عباس امین با یک
تانک انگلیسی از گمرک بغداد خارج شده بودند بطرف ایران حرکت نمودند در کرمانشاه آقای امین نقض آواره
را گوشزد جناب دکتر حبیب‌الله خان مؤید نمودند آواره منزل دکتر هادی خان وارد میشود آقای
دکتر که بعادت دیرین دستور میدهد وسائل پذیرائی او را فراهم کنند و غذا را از بیرون
حاضر میکنند در این موقع آقای دکتر مؤید تلفنی جریان نقض آواره را به آقای دکتر اسمعیل خان
اطلاع میدهد ایشان فوراً وارد اطاق شده و به آواره اظهار میدارد (من با شما سر یک سفره
غذا نخورم زیرا ناقض هستید الساعه اثاثیه خود را برداشته و از منزل من بیرون بروید)
آواره در کمال حقارت لوازم سفر خود را به یک باربر داده و از منزل دکتر خارج میشود.
شرح ورودش به همدان قبلاً مرقوم گردید در قزوین بطور سری از او پذیرائی شده و بالاخره خود را به
طهران رسانیده بود و احبا چون از طرف محفل مقدس روحانی از ملاقات با وی ممنوع شده بودند
لذا ناچار مأیوس شده به منزل آقای ارسطو زاده کلیمی که در لندن با او آشنائی پیدا کرده بود رفته
و چندی در منزل او سکونت کرده بود بعد شغلی در روزنامه ستاره ایران که مدیریت آن با میرزا
حسین خان صبا بود و بعداً به آقای اعتصام زاده انتقال یافت مشغول و بعضی نیش‌ها در ضمن مقالات
خود باحبا حضرت حاجی امین میزد و چند شعری هم راجع به مردود شدن یکسره درختی که با زحمات
زیاد رشد کرده و بارور شده و بعداً بواسطه غفلت باغبان جدید رو به خشک شدن گذارده بود
در روزنامه ستاره ایران تلویحاً نوشت مرحوم شیخ محمد ناطق فوراً جواب او را با اشعاری نغز تهیه
و برای چاپ بروزنامه ستاره فرستاد ولکن روزنامه ستاره از چاپ آن خودداری کرد.
و آواره بعد از مدتی بی پول مانده و متوسل به محفل روحانی میشود که توبه خواهد نمود محفل روحانی
بامر فرموده باشید که توبه نامه بنویسید چند فرد دیگر بعنوان توبه نامه نوشته و تقدیم محفل کرده بود
که به حضرت اقدس ارسال نمایند توبه نامه مذکور مورد قبول واقع نشده بود.
حضرت ولی مقدس امرالله مرقوم داشته بودند (باید رساله مفصلی از عملیات خود نوشته
و بین احبای ایران انتشار دهد تا توبه اش مورد قبول واقع شود.
اجرای این فرمان بسی گران آمده و فرار را بر عار ترجیح داده و در انجام این امر تعلل بخرج داده بود
در خلال این احوال دکتر سعید خان کردستانی که مسیحی بود و یکی از دشمنان سرسخت جامعه
بهائی و بارها با حاجی مهدی ارجمند طرف مباحثه واقع شده و بجمیع وسائل برای ایراد
زخمی به بهائیان متوسل میشد) دکتر جردن رئیس کالج امریکائی را تشویق نموده بود که به آواره
کمک مالی نماید تا مشارالیه کتب ردیه بر امر بهائی تالیف نماید و خرج چاپ آنرا بپردازد
و سود فروش کتب بخود او عاید شود آواره تشویق شده و برای جلب منافع اولاً و انتقام
از توهین هائیکه بزعم او دیده بیاد دارد آمده کتابی بنام کشف الحیل در چند جلد

©Afnan Library Trust; 2026

زمان وزارت معارف آقای تدین چاپ و انتشار داد که محتویات آن سراپا فحش و سفسطه و کذب و افترا است و قلوب بسیاری از احبا را جریحه دار نمود.

در طهران فروخته شده کتابهای ردیه مدارس امریکائی ریاست شده‌ای آنان جدید المسیحی این شهر که عبارت از زکریا های کلیمی نژاد و چند نفر از فارغ التحصیل های مدارس امریکائی بودند. شور و وله و فرح و انبساطی داشته و تصور میکردند که نوشتن این ردیه بوسیله یک دشمن داخلی که یکی از مبلغین نامی بود تکلیف امریکائی را از میان میبرد ولی برعکس این ردیه‌ها باعث انقاظ نفوس شده و در ضمن باعث ایجاد اتحاد و تشرّف بیشتر بین احبا گردید بطوریکه آواره اثرشی برای ترویج کلمة الله مبذول داشته و آواره و همدستانش را خائب و خاسر نمودند.

بعداً آواره چندی با حاجی میرزا حسن نیکو بروجردی و فیض الله صبحی مهتدی و شیخ صالح مراغه بهم بسته شده کتابهای ردیه چندی انتشار دادند و چندی هم مجله ئی بنام (مکدران) نوشته و در ضمن حمله هائی با احبا و امریکائی مینمود ولی چون ملاحظه نمود که نتیجه ندارد از انتشار آن از ا چیف و دست برداشت.

فی الحقیقه هرگاه بدیده بصیرت نظر شود از زمان نقض آواره تا امروز امریکائی ترقیاتی حاصل نموده که ذکر آن در این مختصر نگنجد و مایه عبرت ارباب دانش و کیاست است. یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون

در صفات حسام الدین در دل
ای حسام الدین حسام قاطع دل     ای دل رها ازو دوم تو مجمل
قصد آن دارند این کلیاره‌ها     کز حسد پوشند خورشید ترا
(انتهی)

نگارنده نیز اظهار دارم جناب متصاعدالی جناب شاکری محمودی ارجمندم برای بنده نقل میکردند ایامیکه فیض الله صبحی مهتدی در طهران اقامت داشت با من دوست بود و من گاهی بدیدنش میرفتم و احبا برای شیخ صالح مراغه‌ای ملک دوربین عکاسی خریده که با آن امرار معاشش نماید ولی متصاعد الی الله جناب آقا سید اسدالله قمی که در همدان منشور لفحات الله و ابلاغ کلمة الله مشغول بودند از او رضایت چندانی نداشتند و با مجالستش امید دار نبودند. بهر حال در زمان نقض آواره صبحی و شیخ صالح نامه‌ای بمن نوشتند که تو هم به طهران بیا و صدایت را بصدای ما برسان من در جواب نوشتم نامه شما را خواندم (من میخواستم صدای خودم را بصدای شماها برسانم)

و نیز نگارنده نیز اظهار دارم در ایامیکه بین یهود و مسلمین همدان نیز انتشار ردیه آواره سرد صدائی ایجاد کرده و آنان بتماشای آن از این موضوع خوشحال شده و بر ضد احبا الطاف میگفتند روزی متصاعد الی الله جناب موسی خیام که از احبای قدیم همدان بود و برادر جناب احسان الله خیام در رضائیه بمقام شامخ شهادت نائل شده) در همدان برای ملاقات یکی از اطبای کلیمی همدانی بمطب او میرود در این اثنا آواره وارد مطب میشود ولی جناب خیام اعتنائی بار نمیکند دکتر نیز برای آنکه اعمال آواره را بجرح آقای خیام بکشد از ایشان سؤال میکند این آقا را میشناسید فوراً جواب میدهد بلی ایشان یهودای اسخریوطی امر آواره بلا فاصله از شنیدن این بیان از فرط غرور شده و دکتر از حاضر جوابی جناب خیام متحیر و از کرده خود شرمنده میشود (انتهی)

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطراتی از ایذاء و اذیت مذاهب اقلیت در ایران و بخصوص در یهودان (۱)

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه مذاهب اقلیت در ایران مورد این بدبختی و ظلم و تعدی از طرف مسلمین واقع میشدند و آن ملل عبارت بودند از مسیحی‌ها که در دو طبقه‌ی ارمنیان و آسوریها و ساکن بلاد و قرا بودند زردشتیها که اکثراً در یزد و کرمان و اطراف آن ساکن هستند و یهودیها در تمام شهرهای ایران ساکن بوده ولی مراکز مهم عبارت از اصفهان و یزد و شیراز و تهران و همدان و کرمانشاه و سنندج و کاشان است سنی‌های کردستان و بعضی ایلات که عموماً در ایران پراکنده‌اند از تعدیات بی‌نصیب نبودند.

مورد صحبت با ملت یهود است از نقطه نظر اقتصادی در حرفه‌ها که برای این ملت بسته بود هیچ یهودی نمیتوانست بقال یا نانوا باشد چون مسلمین آنها را نجس میدانستند در زمان مظفرالدین شاه قسمتی از تجارت ایران بدست یهود بغدادی افتاد و آن عبارت از وارد کردن پارچه‌های مانچستر به ایران از طریق بغداد بود تجارها دلالی و فروش این پارچه بدست یهودیان افتاد و بعضی از بزازهای یهود خارج از بزازخانه توانستند دکان‌هائی باز کرده و مشغول این حرفه شوند ولی هنوز این دکانداران همواره در معرض خطر و صدمه از طرف مسلمان بود اتفاقی می‌افتاد سید و درویش و غیره از یهود مطالبه وجه میکردند و هرگاه نمیدادند و مخالفت میکردند آنها را اذیت و آزار میکردند و به بهانه اینکه به دین اسلام توهین کرده است کار آن یهودی ساخته بود و هستی و شخصیت او در معرض فنا بود و نوری دکان بازار بسته میشد و غیر از [illegible]
از نقطه نظر اقتصادی یهود قبل از ورود تجار عرب در حرفه‌هائی اشتغال داشتند که مورد احتیاج مردم بود مثل طبابت جواهرفروشی زرگری و چون فروش مسکرات برای مسلمین خالی از اشکال نبود لذا عده از یهود شغل خود را شراب و عرق فروشی قرار داده و با بعضی از علما و رجال مسلمان که معتاد بودند پیمان بسته بودند که هر شب مقدار معینی آنها را بخانه رسانیده و [illegible] ماهیانه قیمت آنرا دریافت دارند.

در بازار سیدهائی بنام (ریونو) گشنده بودند که مردم سیلی میزدند و از آنها پول دریافت میداشتند و آنها را مینمودند که بوسیله نقاشی صورت لقوس بدست مبارک آقا الله که [illegible] اولاد رسول هستند آنان از خطرات ارضی و سماوی مصون خواهند ماند [illegible] مسلمان را در دکان شوهر همشیره دیدم که از آنها پیدا کرده در اثر سیلی یک سید (ریونو) یک گوشش بکلی کر شده این سیدها با یهود کاری نداشتند فقط مسلمین را کسانی را سیلی زده و از آنها پول دریافت میکردند.

وصله زدن روی لباس یهودی:

در سن هشت سالگی روزی والده در کنار [illegible] آنجا رفته است باید روی لباست پارچه قرمز بدوزی علت را پرسیدم گفت از طرف مجتهد بزرگ شهر ملا عبدالله حکم شده که تمام مردها و اطفال از شش سال به بالا وصله بگذارند و اگر کسی وصله نداشته باشد مسلمانها او را اذیت خواهند کرد

---

۱ــ این خاطرات قسمتهائی از آن بطور اختصار از آقای [illegible] فیروز نقل شده است.

بدیهی است از این خبر بسیار نگران شدم ولی چاره نبود تا مدت پنج شش ماه وحشت زیادی (بیماری)
من رفته بود و وقتی مسلمین در این کوچه ها سؤال میکردند (وصله ات کو) فوری از ارائه دادن
دادن آن که بخوردن معاف میشدم .

تاریخ خوانان میدانند که از قرن سیزدهم اسلامی علمای دینی این بهانها فرصتی برای همه
کسب شهرت منظوری نداشتند و در نتیجه هر یک از آنان میخواست متشرع تر جلوه نموده تا
حکومت الاقرب فالاقرب توجه عوام را بخود جلب نمایند و دیانت را بعبادت و ذکر از آن جمله در ارتباط
به امر نجاست و آزار اقلیت های مذهبی مانند یهود و نصاری و زرتشتی که بیشتر جستند در این آئینه
این اقلیت ها روز بروز ... به فرق صوفیه و علی اللهی و شیخی و این اواخر به پیروان امر الهی
بابی و بهائی بیشتر گشتند .

ملا عبدالله بروجردی یکی از این علما بود که به تهران آمده و مسجد مخصوص برای خود ساخته چند نفر از
اراذل شهر را دور خود جمع نموده مشغول رتق و فتق امور مسلمین شده و برای دلالت نمودن اعمال
و منافع سرشاری عاید سکن میشد در ضمن حکم وصله از آشتی را به بزرگان یهود ابلاغ کرده
بود منظورش از این وصله قرمز رنگ روی سینه یهودیان این بود که یهودیان تشخیص داده شوند
که در موقع باران با مسلمین تماسی نداشته باشند که آنها را نجس کنند در ضمن اعلام کرد که
هیچ وقت اسب سواری و الاغ سواری ندارند و در بازار حق مجرد بازرگانان و لباس نو پوشیدن
ندارند درب ورودی حیاط آنها بایستی نیم ذرع بالاتر از کوچه باشد و دستورات دیگر
ولی این قضیه طولی نکشید چه مسلمین از پس دیدن (وصله ات کو) خسته شده و اخیراً ملا
عبدالله نیز بعد از چندی دار فانی را وداع گفت و این احکام در طاق نسیان باقی ماند .
ملا عبدالله نوه خاصی موسوم به سید داود داشت و بعد از او اقاس میگفت که نفوذ کلمه در شهر کم
شده و برای اعاده حیثیت خود به سید داود فرمان میداد (فانوس را بکش) (چه تصمیم
دارم به مسقط الرأس خود یعنی بروجرد بروم) جمعی از مریدان از این تصمیم آگاه شده
او را امتناع نموده و با خواهش زیاد آنها را از جهت اطراف توطئه خود منصرف و فردای
آن روز شهرت پیدا کرد که آقا را مردم از رفتن از شهر مانع شده اند و احترامات او
زیاد و عموم ... میشد و این جمله (آقا سید داود فانوس را بکش) در زبان خاص و عام
شده بود .

در آن ایام بعضی از مریض های مسلمان که نزد پدرم برای معالجه خود میآمدند در موقع امتحان نبض
دستمالی به دست خود میپیچیدند و پدرم از روی دستمال نبض آنها را امتحان میکرد .

بعضی از خانواده های متعصب که مجبور بودند اطبای کلیمی در منزل خود بپذیرند یک تکه
پارچه کرباسی تهیه نموده و روی فرش اطاق مریض پهن میکردند که جلیب از روی آن پارچه
به بالین مریض برود و بعد آن پارچه را شستشو میدادند . عموماً مسلمین وقتی مجبور میشدند
در منزل خود به یک غیر مسلمان چائی و شربت بدهند بعد از رفتن مهمان آن ظرف را جدا
از دسته نیز شکستند .

در اوائل تأسیس مریضخانه امریکائی در طهران یعنی در هشتاد سال قبل تخمیناً ... یک شیخی
در کوچه به دکتر ... طبیب مریضخانه امریکائی برخورده و با او ... داشته بود (از آن

طوری راه برود مبادا مرا نجس کنی) دیگر امریکائی یک عصبانی شده دست قصاب را که
کثیف و سیاه بوده گرفته و با دست سفید و پاکیزه خود مقایسه نموده فریاد میکشید
(من نجس یا تو نجس).
خلاصه این موانع و امثال این مشکلات و عدم معاشرت موجب آن میشد که ادیان مختلفه
با یکدیگر نهایت عداوت پیدا مینمودند.

نگارنده لازم دید پس از استحضار از موقعیتی که در ایران برای برادران کلیمی ایجاد شده از

کتاب جلد پنجم مائده آسمانی تألیف متصاعد الی الله فاضل جلیل جناب اشراق خاوری

علیه رضوان الله در مورد عزت اسرائیل بیان مبارک مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء

را زینت بخش این صفحات نمایم.

در ربیع الاول ۱۳۲۲ در تهنیت مبارک بیان مبارک برای احبای کلیمی نژاد طهران

از جمله این بود.

که عزت و نجابت بنی اسرائیل وقتی نازل شد که جمیع آنها در ذلت بودند و در نهایت

کار بضعف نهایت (انتهی)

## خلاصه ای از وقایع دعوای شیخی ها با مسلمین در همدان (۱)

در بالا در خاطرات خود در دوره اذیت و آزاری که از طرف علما و مسلمین همدان نسبت به بابی ها و اقلیت ها و فرق مختلفه بعمل آمده بی مناسبت نیست مختصری از اعمالیکه نسبت به فرقه شیخیه در همدان روا داشته اند بنوشته تحریر درآورم

در شهر همدان عده کثیری از فرقه شیخیه سکونت داشتند که پیشوای آنان یکی از علمای خراسانی موسوم به حاجی میرزا باقر بوده است و حاجی محمد رحیم رشتی که تاجر سرمایه داری بود یکی از رجال آنها بشمار میرفت.

در سال ۱۳۱۵ هجری قمری در ماه رمضان حضرات شیخیه مسجدی را بجهت خود تخصیص داده و در آن روزها امام زاده یحیی مشغول وعظ و نماز بودند و مسلمین غیر شیخی در آن مسجد شرکت نمیکردند.

روزی عده از مسلمین در صدد برآمدند که بعد از خروج طایفه شیخیه از آن مسجد بدست آورند ولی چون شیخی ها در مسجد را قفل می نمودند در اینحال مسلمین پیام فرستادند که روزی مسجد را باز کنند تا نماز بخوانند بدین علت در موقع خروج شیخی ها از مسجد مورد فحش و ناسزا قرار گرفته و عده ای در صدد ایذاء و اذیت آنها برآمدند ناچار شیخی ها برای رفع زد و خورد و حوادث ناگوار به منزل حاج میرزا باقر که در نزدیکی مسجد واقع شده بود رفته و در را بروی خود بستند ولی مسلمین درب خانه حاج میرزا باقر را آتش زده و مشغول فحاشی و بدگوئی شدند و در این موقع داماد حاج میرزا باقر سخت عصبانی شده گلوله بطرف جمعیت خالی نمود که در نتیجه یکی از آن چند نفر سید مجروح شد. اهالی به منزل آقا سید محمد نجفی داخل رفته و از کار آنها [illegible] نمودند که اقدام به قتل و غارت شیخی ها نماید و فردای آن روز به اهالی دهات اطراف خبر دادند که جمعی با بیل و کلنگ و آلات جنگ برای کشتن شیخی ها و غارت اموال آنان به شهر وارد شوند. شهر در اثر این واقعه منقلب و دکاکین بسته شد و همچنین از شیخی هائی که در محله ها متفرق ساکن بودند عده را کشته و اموال آنان را نیز بغارت بردند.

پیرمرد (شیخی) را که من شخصا خود شناسی بسیار میشناختم که در طفولیت برای فروش قاشق های چوبی به درب منزل ما میآمد آن بدبخت را گرفته سرش را بریده و در بدن بریده او را سوزانیدند. قساوت های عجیب دیگری نیز بروز دادند که از ذکر آنها صرف نظر میشود.

بعضی از شیخی های متمول نظیر امثال حاج محمد شفیع خوانساری از ترس کشته شدن بدست مهاجمین به منزل حاج میرزا حسن مجتهد رفته و از شیخی بودن تبری نموده جان و مال خود را نجات دادند. ولی شیخی های محصور در منزل حاجی میرزا باقر و حاج محمد رحیم رشتی پشت سنگرها پناه گرفته و مهاجمین را هدف گلوله قرار میدادند و کسی قدرت نزدیک شدن به آن خانه را نداشت. در آن ایام میرزا عباس خان خیارچی اسدآبادی

---

۱- عینا از خاطرات منتشر نشده مرحوم جناب آقای علی فرزد نقل شده است.

©Afnan Library Trust, 2026

که از راه زنان معروف راه‌زن کاشان بی باک بودند از ترس گرفتار شدن بدست اراذل اوباش
در منزل خود مخفی بودند بعضی از اهالی یهود آنها را مغتنم شمرده دکانها را با خود همراه دانسته
که با حضرات شیخیه دست و پنجه نرم کنند آنها نیز برای نمایش و یا غارت اموال و طلب
منافع خود پشت بام مسجدی بنا نموده و شیخی‌های پشت سنگر را هدف قرار داده و بعضی از
آنها را بقتل رسانیدند. در این حال شیخی‌ها چون وضع را بدین منوال ملاحظه نمودند شکست
را بی ثمر دیده لذا چادرهای سیاه زنانه بسر کشیده و فرار اختیار نمودند. تنها چیزی که
از این جریان به منزل حاج میرزا جهانی (?) و حاجی کریم رشتی هجوم آورده و همه اموال آنها را
بغارت بردند.
روز دوم غارتگران منازل شیخیه که فراغتی حاصل نموده بودند بمنازل احبا وارد و بمنزل جناب
حاج موسی ... و جناب حاجی یاری و آقا یهودا آقا مراد دوائی و ... را بعضی تا تمام و بعضی را
تماماً غارت نمودند. در موقع عبور غارتگران از طرف منزل ما از پشت دیوار شنیده شد
که بعضی پیشنهاد نمودند (خانهٔ حکیم خانم را غارت کنیم) از استماع این صدا لرزه بر اندام افتاد
در این هنگام پدرم و مادرم کتاب مزامیر داود را زیر و رو (?) مشغول دعا شدیم شاید خداوند
ما را رحم کند و از دست غارتگران رهائی یابیم. در این اثنا یکنفر از ارباب رجوع
والده که مریضش را والده معالجه کرده بود فریاد زد که درب حکیم خانم طبیب و معالج اطفال
است ... طرف منزل او ... این اظهار
عملی را از تصمیم غارت منزل ما باز داشت.
در خلال این احوال تلگرافی از اعلیحضرت مظفرالدین شاه خطاب به انجمن که یکی از دعاة (?)
و ... درجه اول طهران بود مخابره شد که شهر طهران را از این بی‌نظمی رهائی داده
... پس از وصول تلگراف چند فوج سرباز از رعایای خود برای شهر آورده ...
بمحلات ... که ... بعضی اشک ... منزل فاضل جولانی و یکی دیگر از مجتهدین که محرک
این فساد و قتل و غارت بودند به توپ بستند بطوریکه بالاخانه منزل فاضل خراب
شد.
این اقدام باعث شد که اهالی ترسیده هر کس بمنزل و دکان خود شتافت و شهر آرام
شد. محرکین این فساد و انقلاب نفی بلد شدند و مفسدین نیز مجازات شدند.

©Afnan Library Trust, 2026

## همدان *(۱)*

حوادث مرکز همدان با شرح احوال مشاهیرش آنچه متعلق است بزمن اشراق انوار الهیه بود
در کتب سابقه نگاشته و غالب مؤمنین در سنین بعد از غروب جمال ابهی حیات
داشته و اطفالشان نیز برشد رسیدند و جمعی کثیر پیوستند و به نیروی مرکزی [illegible] گرویده
و دسته نقض در اینجا تأثیری نکرد و عده از تبری و توابعش نیز اجتماعی کثیر و مرکزی خطیر
یافتند و پس از غروب شمس الهی طولی نکشید که نیر و سینا با هم اهتمام [illegible] میرزا
محمود زرقانی در آغاز جوانی رسید و موجب ترقیه ملکوت و اشتیاق مؤمنین گشتند
و در اثر آن فتنه بر خاست و حکومت جمعی از احبا را که از آن جمله [illegible] ملا [illegible]
آقا یهودا و حاجی یاری بودند دستگیر و حبس کرد و بالاخره فرمانفرما له [illegible] را با [illegible]
همی زد و [illegible] دیگری خواست و چون محمود نرسید بالاخره آنان را آزاد نمود و یکی
از جملهٔ جمعی در ادیش [illegible] بالاخره [illegible] بعد از عودت از زیارت
عکا رسیده با شعار [illegible] خواندن [illegible] و [illegible] جشن [illegible] شورش اشرار شد
و حکومت بعضی از احبا را گرفتار و حبس نمود.
از خانواده های مشهور با [illegible] از [illegible] عبدالحسین خان [illegible] را باری بود در [illegible] را
نالیه همدان و عبدالحسین خان از پدر و [illegible] آنجا را [illegible] قلعه را املاک و [illegible]
و عشیرت و مقام عالی حکومتی بود [illegible] باقی [illegible] سلیمان خان [illegible]
اجتماع [illegible] بشارت [illegible] حضرت [illegible] از [illegible] همدانی شد که در آن
محل مباشرت داشتند [illegible] آوردند [illegible] غضب شاهی [illegible] در زندان بود و
مقداری از املاکش [illegible] و بعد از [illegible] همدان همچون [illegible]
تمام [illegible] حکومت [illegible] دستگیر [illegible] کاری [illegible] اخراج
طلب نمود [illegible] حضرت [illegible] رفته چندی [illegible] بود و
بعد از [illegible] میرزا علی [illegible] یافت
گرفت و در آن ایام [illegible] سلطان [illegible]
همدان بود [illegible] آن [illegible] مقتول
ساخت [illegible] را [illegible] نرسید و از اطلاقش
دیگر [illegible] شد.
دیگر میرزا عبدالرحیم خان حافظ الصحه سابق الذکر که [illegible] فائز به تشرف حضور
حضرت عبدالبهاء گردید و میرزا [illegible] خان سابق الذکر که سالها عضو محفل
روحانی در همدان بود کارگشائی [illegible] نمود و [illegible] این خانواده [illegible] خانواده
[illegible] و آزاده و نیرو [illegible] که [illegible] اطراف [illegible] تعداد [illegible] شد

---

۱- از قسمت دوم جلد هشتم کتاب ظهور الحق صفحات ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۹ نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

(ن)

## نمونه‌ای از ایجاد مزاحمت برای مؤمنین در دورهٔ اولیهٔ امر در همدان (۱)

در جزوهٔ اول ذکر شد که اولین بذر علمی که در همدان افشانده شد از طرف قرة العین بود.

حال باید بدانیم که این بذر ثمرات بسیار داده و در مسلمین و کلیمیان همدان اثر زیاد شدید کرده جمع کثیری مؤمن بامر الهی شده خدمات بسیار انجام داده و زحمات بسیار متحمل شده اند. یکی از حوادث آنجا تحریکات شریف الملک شیخی در عهد وزارت منیرالممالک و حکومت عزالدوله این بود که جمعی از کلیمیان مسلم و کلیمی را که در سلک تجار درجه اولی بودند گرفتند و در کت سلاسل و اغلال آهنین بسته محبوس در (ایشوران) که مقر حکومت بود حبس کردند. از تجار مسلم یکی آقا محمد باقر نراقی بود که اکثر اعضای فامیل او به ثبات و استقامت در این عقیده معروف بودند و دیگر آقا محمد حسین بلورفروش و حاجی محمد باقر نبیل (رسا فروش) و از تجار کلیمی حاجی موسی بود که در امانت و دیانت مسلم بین مسلمین و کلیمیان بود.

در قسمت دوم جلد هشتم کتاب ظهور الحق از صفحه ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ چنین مذکور است:

دیگر از مؤمنین اولیه دائی ردبین سابق الوصف که در عید رضوان سال ۱۳۱۶ احباء در خانه او جشن اجتماعی منعقد داشتند و جمعی از معاندین راه یافته خبر به مظفرالدوله حکمران همدان رسانید و جمعی گماشته حکومتی فرستاد و او را با هشت تن بنام حاجی یاری، حاجی موسی، حاجی سلیمان طبیب، آقا سلیمان ابن آقا موسی، حاجی [illegible] بن آقا رفائیل، حاجی [illegible] بن آقا یاری، آقا سلیمان بزرگ، کلا از احبای اسرائیل بودند گرفته بحبس انداختند و او را بنا بر [illegible] زنجیر [illegible] نگذارند و بالاخره مبلغی نقد اخذ کرده آنها را رها نمودند و در سال ۱۳۳۲ سالار السلطنه حکمران همدان دائی را با تنی چند از احباب دستگیر و محبوس نمود و بالاخره تلگراف بمظفرالدین شاه کردند و جواب رسید همه مستخلص شدند.

دیگر حاجی یاری سابق الوصف سفری به عکا کرده آن حضرت را زیارت نموده شرف یافت و در سال ۱۳۱۲ با سلیمان نامی راجع به امر مباحثه و مناظره نمود و او خبر بملا عبدالله که [illegible] بود [illegible] که تعصب و نفوذی داشت در [illegible] لطرقه العین [illegible] شورش ایجاد [illegible] و برای امتیاز مسلم از یهود بر لباس هر یهودی پارچه سرخ رنگی متصل داشت پس حکم داد حاجی یاری را دستگیر کرده بحبس انداختند و جلیب آن پسر چهارده ساله‌اش را احضار و امر به سب و لعن نسبت باین امر نمود و چون او ابا نکرد وی را نیز محبوس ساخت و از حاجی بازخواست دین و عقیدت کرد و حاجی اظهار مسلمیت نمود و او اصرار کرد که نصاحب این امر بد بگو و حاجی جواب چنین داد که چون موسوی بودم بعیسی دیگر لعن نمیکردم [illegible] با سلام رسیدم دانستم که خطا بوده آن جهل ناشی شد و با خود عهد کردم که دیگر بد نگویم و لعن نکنم و آخوند متغیر شده امر [illegible] را

---

۱ـ از کتاب [illegible] نقل شده است.

©Afnan Library Trust, 2026

با وجود پیریش در اصطبل محبوس نمودند سپس به سیف‌الدوله بن عضدالدوله حکمران(؟) سپرد
و از مشارالیه نقود گرفته ایشان را رها ساخت.
و بابی دیگر نیز بود که از عالم اجتماع نموده از حاجی یاری شکایت کردند که در باب [illegible] قطع مال
ممکن(؟) خوردند بوظائف و تکالیف متاعمل نکرد و بالاخره در سال ۱۳۱۵ [illegible] شیخ
سید ناصر(؟) رزجولی و سید محمد بروجردی مجتهد جدید الورود از عراق عرب که در آن وقت [illegible] از
مفسدین و فتنه شیخی و متشرعی در همدان بود در جهت متفقین تعجیل و اشرار را از [illegible]
بنای تعرض به حاجی یاری گذاشتند و او برای تحفظ و احتیاط تا مدت یک [illegible] را
[illegible] در سقف خانه پنهان کرده خود با عائله در خانهٔ همسایه پنهان شد و اشرار بخانه آن ریخته
هرچه یافتند و الواح و آثار را بردند و آنچه را در زیر [illegible] و او [illegible] رهائی
یافت [illegible] در آن باره شد و [illegible] قرار گرفت و در سال ۱۳۱۶
همانکه نوشته‌ایم در شماره محبوسین قرار گرفت و چون [illegible] مظفرالملک [illegible] خوابانیده
با تازیانه میزدند یا بهاءالابهی برکشیده و مظفرالملک شنیده از غضب [illegible]
و امر نمود تا بشدت هرچه تمامتر تازیانه بسیار زدند و نعل و کند بند گذارد و بالاخره مبلغی نقود گرفته
رهایش ساخت. و در گرفتاری و حبس ایام حکمرانی سالارالسلطنه در سال ۱۳۳۲
همانکه نگاشتیم محبوس شد و تخلص گشت.
در خاطرات جناب شکری درباره غارت منزل جناب حاجی یاری چنین ذکر شده
غوغائیان به خانه او حمله برده و کلیه ماتملکش را به غارت بردند از جمله کوزه های [illegible]
در آن بود من نوجوان بودم با جمعی از بالای بام تماشا میکردیم یکی از غارتگران
به رفیق خود میگفت مال بابی است بخش چرا نمیخوری جواب داد صاحبش بابی بوده پس
[illegible] بابی نجس است اشهد [illegible] پاک میشود.
در قسمت دیگر از جلد هشتم کتاب ظهور الحق درباره ایشان چنین است در صفحه ۸۸۱ و ۹۹ [illegible]
دیگر آقا یهودا علاقه‌بند سابق الذکر در فتنهٔ شیخی و بالاخره مذکور در سال ۱۳۱۵ خانه‌اش
غارت شد و در فتنهٔ سال ۱۳۱۶ مذکور نیز یکی از محبوسین مقید بکند و زنجیر بود و با ادای مبلغی
رها شد و در سال ۱۳۲۵ درگذشت و عائله از او بر جا ماند و برادرش میرزا مهدی
سابق الوصف در فتنهٔ شیخی و متشرعی خانه او را نیز غارت کردند و ایشان از بام
خانه به خانه همسایه پناه بردند و بعد از فتنه مذکور سال ۱۳۱۶ از همدان بیرون رفت
و حاجی ابوالحسن امین اردکانی در ایام شریک امین اجازه جمع حقوق و ارسال
به نزد ایشان داد و هرچه خود از طبابت [illegible] کرد و دارد نیز برای حقوق [illegible] ارسال نمود و بطرف
[illegible] رفته بمحضر حضرت عبدالبهاء تشرف حضور یافت و مراجعت به گیلان کرده در
لاهیجان اقامت جست و [illegible] و تبلیغ این امر همت
گماشت و [illegible] بدین نام معروف گردید و عناد و عداوت [illegible] شدید
شد حتی قصد قتلش کردند و اموالش بردند و ناچار بر [illegible] اقامت کرد
و سالها بعنوان شریک امین و بحضور محفل روحانی زیارت بدین نام و تبلیغ معروف
بود

©Afnan Library Trust, 2026

و بالاخره خانه اش را نیز برای حقوق تسلیم داشت و طهران آمده در سنین پیری
با کمک بزرگان امرا اقامت نمود.

۱۳۱۵
دیگر حاجی موسی همین در سال ۱۳۱۷ خانه و اموالش تاراج شد و در نوشته دیگر در سال
از مجبورین بود و در سال ۱۳۲۳ با تنی چند از احبا حسب امر حکومت محبس افتاد
و بعد از استخلاص و اقامت سنینی در وطن بسبب کثرت تعرض اعدا با عائله بطهران
رفته اقامت گزید و با خلوص و بذل مال تا آخر العمر خدمت بامر کرد و در سال ۱۳۰۵
وفات یافت و خاندان وابسته همین از وی بجاست.

دیگر حکیم الی در سال ۱۳۲۷ درگذشت

دیگر حکیم هارون و خانواده اند و چون تفصیل احوال آنان در بخش هشتم ذکر است
بهمین مقدار اکتفا رفت.

و از جمله خانواده‌های محترمه در این دور خاندان متحدین است که میرزا محمد رضای
متحدالاسلام از تجار بایمان امر بدیع فائز گردید و سفری با عده از همراهان بعکا در
اواخر ایام حضرت عبدالبهاء داشته است و با ایمان راسخی فرزندان را عودت
نمود و خاندان وابسته مذکوره را بجای گذاشت.

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطراتی در مورد جناب حاج ابراهیم دندانساز در همدان (۱)

جناب حاج ابراهیم پدر [illegible] دندانساز متولد در حدود سال ۱۲۷۳ است طهران بوده به جهت فرزند
در حدود سال ۱۳۰۳ همین جهت در طهران بود و روزی هنگام صبح اسبی را برای نعلبندی
به دکان استاد حسین نعلبند کاشی معروف به حسین بابی برد و او در حال نعلبندی شروع
به تبلیغ نمود و شبی دیگر به منزلش رفته در کار او اثر گذاشت زیرا آگاه شد پس روزی را
با بعضی از احباب محفل ملاقات آورد و منجذب گردید او بعد از زد و خورد همدان برگشت
در آنجا مخصوصاً آقا محمد حسن ملک گوش بلور فروش که با آقا محمد علی بابی شراکت داشت
معاشر گردید و معروف به این نام در مورد اول اتهام شد و در نتیجه برای [illegible] او را
نیز با عده [illegible] در قریه شورین حبس کردند پس از رهائی از همدان قصد
صباحی استقبال کردند و القریه میتوانست در تبلیغ کوشید و نور کلمه تحریص کردید
در بار دیگر به حبس منطقه الملک طهران افتاد و در حبس نیز تبلیغ کرد و بار دیگر در حدود سال
۱۳۱۶ از طریق بغداد به عکا رفته تشرف حضور حضرت عبدالبهاء حاصل نمود و چندی
چندی با میرزا [illegible] دکان قهوه‌چی مفتوح داشت و در سفر دیگر نیز به عکا
تشرف حاصل نموده و بالاخره حسب الامر در مصر صنعت دندانسازی بیاموخت و در همدان
اقامت و در مصاحبت ابرار خدمت بار الهی ادامت داد و چندین بار مورد تعرض الاراذل
و غیره هم گشته حتی بقرب قتل رسید ولی نجات یافت ا هـ انتهی )

نگارنده خوب بخاطر دارم   ایامیکه این وجود خدوم در بستر بیماری آرمیده بود

با اتفاق پدرم به عیادتش رفتیم   ایشان ضمن یادآوری خاطرات دوران حیات

و تحمل مصائب   از عده احباء حاضر بر بالینش تمنا کرد   حتی الامکان در

موقع تشییع جسد مرا از کوچه دیگری به گلستان جاوید منتقل کنید چون ایام زندگی

آنچه فحش و ناسزا بوده از ساکنین محل و جوانان شنیده‌ام   و دیگر راضی نیستم جسدم

نیز مورد اهانت آنان قرار گیرد   ساعاتی بعد صعودش واقع و وصیتش انجام گردید

---

۱ ـ از قسمت دوم جلد هشتم کتاب ظهور الحق صفحه ۸۹۰ و ۹۱ نقل گردیده است

©Afnan Library Trust, 2026

موارد دیگری که باعث ایجاد مزاحمت برای احبای همدان گردید

نقل از صفحه ۴۵۷ الی ۴۵۹ کتاب تاریخ مصابیح هدایت تألیف جناب سلیمانی

دفعه دیگر هنگام حکومت عضدالدوله ملاهای یهود شخصی که سمت کارگذاری ملل متنوعه را داشت درباره ارجمند سعایت و بدنامی کردند و بطوری اورا بر سر غضب آوردند که جنابش را احضار و فوراً سلمانی حاضر کرده دستور داد سرش را تراشیدند و چون سرش پرموی بود بعد از تراشیدن کلاه بلندی که از پوست بره برای خود تهیه کرده بود گشاد شد بطوریکه ابروهایش را می‌پوشانید و اسباب مسخره اهل کوچه و خنده بازاریان میگشت.

بار دیگر جمعیتی از حاخامها با بلیغانی حاکم وقت شکوی کردند که عده‌ئی از یهود از دین پدری خارج شده کارهائی میکنند که سبب سرشکستگی ما شده است لهذا خواهشمندیم آنها را تنبیه فرمائید حاکم اسامی نفوسی را که بقول شاکیان از دین خارج شده بودند و درراس آنها ارجمند قرار داشت یادداشت نموده روزی را تعیین کرد که هر دو دسته حاضر گردند تا بشکایات آنها رسیدگی و اختلافات فیمابین حل گردد در روز معهود حضرات یهود از میان خود حاخام پیری را برگزیدند که از طرف مابقی وکالت کند و قرار گذاشتند که فقط او حرف بزند و دیگران ساکت باشند مبادا کسی بیجا لغزشی کند چون مجلس آراسته شد حاکم رو به کلیمیان کرده گفت حالا هر مطلبی دارید بگوئید آن مرد گفت حضرت حکمران این آقایان خیلی کارهائی خلاف شرع دارند مثلاً حرمت سبت را شکسته اند یعنی روز شنبه دکان باز میکنند و سوداگرائی مینمایند و وحشت با گوشت نمیزنند و بدتر از همه

© Afnan Library Trust, 2026

آنکه چیزهای نجس میخورند . حاکم پرسید چه چیز نجسی خورده اند ؟ جواب دادند گوشتی
را که مسلمانها ذبح نکنند میخورند و همچنین از خوردن پنیر مسلمانها پرهیز نمیکنند .
ایلخانی که این سخن را شنید غضب آلوده گفت عجب حکایتی است در غریب ولایتی
که اهلش ذبیحه مسلمین و پنیر آماده شده بدست آنها را نجس میشمارند بعد رو بفراشها
کرده گفت بزنید این فلان فلان شده ها را تا دیگر چشمم باین گروه ناپاک نیفتد
گماشتگان حاکم با چوب و چماق بجان آنان افتادند و شاگردان با سرهای خون آلوده
و دست و پای شکسته از دارالحکومه گریختند .

ایضاً در زمان حکومت سالارالسلطنه ملاهای اسلام که از تبلیغات ارجمند و پیشرفت امر
در همدان ناخشنود بودند صدرالاشراف پیشکار حاکم را وادار کردند که جناب ارجمند و
چهار تن دیگر از احباب محترم را اخذ و با کند و زنجیر در زندان محبوس کرد و مبالغی گرفته
مرخصشان نمود حضرات محض خروج از حبس تلگرافخانه رفته به مرحوم
مظفرالدین شاه متظلم شدند و در همانجا متحصن گشتند تا آنکه پس از نوزده روز
امر شاه رسید که در ترضیه خاطر محبوسین بکوشند بنابراین از جانب حکومت
جریمه اخذ شده باینها باز داده شد و جمیعاً شادکام و منقضی المرام از تلگراف برون شدند .

Afghan Library Trust, 2026

## خاطراتی از برادران اسرائیلی در همدان (۱)

در اثر پیشرفت امرالله در همدان و ازدیاد متقبلین از ابنای خلیل کلیمیان همدان تصمیم گرفتند از ورود احباء به حمام عمومی شرکت بین آنان و احباء جلوگیری نموده و مانع از دفن متصاعدین در قبرستان نیز شوند حتی از اجرای عقد برای احباء و ختنه اطفال آنان خودداری نمودند و در روز فوت پدر مرحوم جناب میرزا آقاجان آقا هارون پدر آقایان رفعت که از خادمین امرالله بود واقع شد از تدفین ایشان در قبرستان جلوگیری کردند و طبق تفصیلی که در شرح حال جناب آقا اکبر بعداً ذکر شد بهمت ایشان فوراً قطعه زمینی در جوار قبرستان کلیمیان خریداری و جسد در آن محل مدفون گردید.

و در دنباله این اقدام مرحوم حاج میرزا طاهر داماد جناب حافظ الصحه به احباء اطلاع داد که از این پس ختنه اطفال را بدون مزد انجام میدهم و مدتها عهده دار این امر بود. پس از مدتی احباء در صدد خرید حمام جداگانه بر آمدند که در قسمت دیگر شرح آن ذکر میشود

---

۱ - از خاطرات جناب شاکری نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

## خرید حمام اختصاصی برای احبای همدان

مطلب دیگری که سابقاً اشاره رفته شد کلیمیان همدان با مراعات عالم نجاست احبا را از
مساهمه عایدات حمام شرکت محروم نمودند و مدتی بدین منوال گذشت تا آنکه محفل مقدس
روحانی همدان با در نظر گرفتن تعداد روزافزون احبا و احتیاج مبرمی که به حمام
تمیز و آبرومندی احساس می‌شد تصمیم گرفت حمامی مناسب در محلی که اکثریت احبا
در اطراف آن سکونت دارند خریداری نماید لذا محلی که بنام حمام نو حبیب میرزا
لطف‌الله معروف بود خریداری و تعمیرات و تغییرات لازمه در آن نمودند و احبای
استحمام به آنجا می‌رفتند حمام مزبور دارای منبع آب گرم و سرد بود که بوسیله شیر از آن
استفاده می‌شد برای ورود به حمام بایستی چند پله طی می‌شد تا به محل رختکن می‌رسیدند
و بعد از آن مشتری‌ها با چند پله داخل حمام گرم می‌شدند حمام دارای چند سکوی بزرگ بود
که گنجایش سی نفر داشت که مشتریان در انتظار بکارگیر و رسیدن نوبت بر روی آن جا داشتند
بودند سرپرستی حمام تحت نظارت مستقیم محفل مقدس روحانی قرار داد اولین متصدی
آقای یعقوب پاکیزگی از احبای مخلص همدان بود برنامه استفاده از حمام بدین ترتیب
بود که از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۰ صبح مخصوص آقایان و از ساعت ۱۰ صبح تا عصر برای استفاده
خانمها بود این وضع تا سالها ادامه داشت که تدریجاً در شهر حمامهای نمره خصوصی ایجاد شد
و عده از احبا منازل حمامدار کردند و بقیه احبا هم اکثراً به حمامهای نمره مراجعه می‌نمودند
حمام دیگر درآمدی نداشت و محفل مقدس روحانی ناچار آن محل را به سایرین فروختند.

©Afnan Library Trust, 2026

از بین بردن باغات احباء در قریه تفریجان همدان (۱)

پنج نفر از احبا متقدم جنابان حاج موسی مبین جناب حاج سدری ارجمند آقا سلیمان آقا موسی میرزا آقاجان رفعت میرزا داود مرکزی

باغ بزرگی که دارای درختان میوه و بسیار سبز و خرم بوده در قریه تفریجان از املاک خریداری نموده و در آن عمارت عالی دو طبقه در یک چهارطاقی با اسلوبی جدید در آن بنا نمایند که محل تفرج خودشان در ایام تابستان و گاه گاهی ضیافت احبا باشد در سال اول صاحب قریه با آنان روی خوش نشان داده و آب فراوانی برای آبیاری باغ در اختیار گذارده که از هر لحاظ کافی بوده بعداً باغ انگور بزرگی در قسمت دیگری خریداری مینمایند که ارباب قریه مالیات سنگینی بر آن تعیین و باعث از بین رفتن آن میگردد مالک قریه چون مشاهده کرده بود باغها دارای میوه جات فراوانی شده در مقام بهانه جوئی برآمده پس از تعیین مالیات گزاف و مخارج متعاقبا خریداران مجبور شدند باغها را رها کرده و درختان آن یکی پس از دیگری خشک شد و ساکنین قریه درب و پنجره ساختمانها را برده و ساختمانها را ویران میکنند .

در مرحله دیگر جناب شاکری در خاطراتش مینویسد که جناب آقا عذرا منجذب تعریف میکرد روزی در سرای گلشن همدان از درب حجره جناب آقا محمد باقر نراقی عبور میکردم ناگهان متوجه شدم یکی از مشتریهایش جناب ایشان را گرفته و توی سرش میزند با نهایت مهربانی گفت هر قدر قدرت داری مرا بزن چون در راه حضرت معشوق است .

۱- از دفترچه خاطرات جناب شاکری علیه غفران الله نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

## قضیه شلاق زدن به جناب حاج اسحق انور (۱)

این بنده و جناب انور چون در ایام تحقیق در امر مبارک همراز بودیم وقتی مشرف به ایمان نائل
شدیم در تمام مراحل زندگی برادروار میگذراندیم وایشان مرتبا با برادران اسرائیلی مباحثات
تبلیغی میکرد و آنان نامش را نارالله یا مبلغ گذارده بودند عریضهٔ حضور مبارک حضرت مولی الوری
تقدیم و استدعای شهادت کرده بود که موفق نشد چندی بعد مظفرالملک که از اهالی بود حکمران
همدان گردید برادران اسرائیلی نزد او شکایت بردند که جناب انور مرتبا مشغول تبلیغ همکیشان
ماست در اثر این شکوائیه ایشان را به حکومتی بردند و او را در آنجا توقیف نمودند خبر گرفتاری
بمن رسید ایام صیام و هنگام غروب بود فورا به قلعه حکومتی رفتم که اگر انور کشته شود کشته خواهم
شد خداحافظی نموده به قلعه رفتم بالای شهر همدان بود دیدم انور در داخل قلعه در گردش است
پرسیدم چه خبر فرمود هنوز از من سؤالی نشده گفتم ابدا نترس در سال حبس شوی حبس میشوم
شهید شوی شهید خواهم شد و چون برای شهادت عریضه کرده ای حاضر هستی فرمود بجان و دل
آرزوی قربانی در راه امرالله دارم هنگام غروب به اطاق فراشخانه رفتیم که در تمام اوقات ۳۰ الی چهل نفر
فراش در آنجا حاضر برای انجام ماموریت بودند نایب میرزای رجب که ذکر آن در فصل
جداگانه شده با مردی آشنائی و دوستی داشت پرسید آقاجان اینجا چه کاری داری و برای
چه مطلبی آمدی گفتم این رفیق مرا از صبح باینجا آورده اند دنبال او آمده ام گفت برای چه
آورده اند مدعی او کیست گفتم بنظرم کلیمی ها باشند گفت برای چه گفتم چون بهائی شده
گفت اگر بهائی کلی دوتا است چرا دیگران را نیاورده اند و فقط این جوان را آورده اند بعد

---

۱- از دفتر خاطرات جناب میرزا آقاجان بشارتی با اصلاحاتی نقل گردیده است

فرنور

©Afnan Library Trust, 2026

فرمود آقاجان راستی این کلیمی ها چه میگویند گفتم انور بگو دیگر کس اینجا عده هستند از اینجا

بالاتر جای دیگری که نیست شاید در بین این جمعیت یکنفر بطرف ایمان راغب شود تائید

الهی بجناب انور رسید شهر ربیع ثالث ابلاغ کلمة الله و اتمام حجت کرد نایب میرزا گفت

من قربان شما فرمایشات شما حق است سایرین خیلی عصبانی شده ولی در مقابل او جرأت تکلم

نداشتند آن شب باتفاق جناب انور بمنزل مراجعت کردیم واو را تعقیب نکردند مجدداً

جناب انور در روزهای بعد شروع به ابلاغ کلمه و دلیل و برهان برای برادران کلیمی نموده که

بار دیگر از ایشان شکایت شد و ایشانرا به حکومتی برده و شلاق زده بودند پس از اتمام

شلاق کاری جناب انور شلاق را که بپاهایش زده بودند در میان جمعیت تماشاچی پای

خود را بوسیده و گفته بود ای پا من از تو ممنونم که هر کس پایش شلاق میخورد یا برای تقصیر

دزدی یا اعمال زشت و یا از برای مردم آزاری و غیره است ولی تو در راه خدا در دیانت

حضرت بهاءالله شلاق خوردی دنباله این جریان بود که نایب میرزا حاضر شد

مذاکرات تبلیغی با او نمود و با ایمان نائل و رهائیش را فدا کرد.

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره‌ای از ایجاد مزاحمت از طرف برادران اسرائیلی (۱)

در زمان تجارت با دو برادر حیم ابی زاده و آقاجان شاکری در سرای نو طهران مرتباً برادران اسرائیلی تحریک میکردند که شاگردهای تجار محترم کلیمی غالباً دهاتی بودند مزاحم ما شوند روزی درب تجارتخانه جمع شده زنهای فحاشی دهاتی را گماشتند و کلاه مرا از سرم برداشتند بنده داخل(؟) در نظمیه متحصن شدیم تجار یک توپ چلوار به رئیس تامینات داده بودند که مارا جلوگیری(؟) نماید شب به منزل مراجعت بازهم فردا به نظمیه مراجعه کردیم رئیس نظمیه گفت باشید غروب بیائیم به عرض شما رسیدگی کنیم ولی بلی از اینجا بردن ما را به اداره دور(؟) رفت رئیس نظمیه به کلیمیان گفته است که من اینها را زندانی کرده‌ام در دو شب اجازه ندادند بمنزل مراجعت نمائیم رئیس نظمیه هم بنا بر دستوراتی از بالا شد در این ایام(؟) شب در نظمیه مشغول مذاکرات تبلیغی با سایر زندانیان شدیم لازم بیادآوری است چون تجار تعدادی درخواست(؟) قنسول انگلیس بودند اقدام باین عمل کرده بودند که در اثر شفاعت عده ما را استخلاص(؟) دادند بخاطر دارم در زندگی تجارتی هر گرفتاری از برای برادران اسرائیلی رخ میداد رفع میکردیم حتی اگر زندانی میشدند ضمانت آنها را نموده و از زندان خلاص میکردیم حتی در زمانیکه فردی از برادران اسرائیلی را در ورشکست(؟) اطراف او را گرفته بودند پیشقدم شده با عده از احبا رفتم و حسابش را بکلی آوردم(؟).

---

۱- از دفترچه خاطرات جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران الله

©Afnan Library Trust, 2026

## ماجرای نبش قبر خادمه امرالله ننه خانم در گورستان کلیمیان همدان (۱)

جناب میرزا آقاجان افرایم علیه غفران الله معروف به آقاجان فارسی گو (۲) از قدمای دوره اولیه امر مبارک بوده و بپاس فداکاریش بارها ضمن الواح متعدد مورد عنایات خاص حضرت مولی الوری ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء قرار گرفته است. عیالش خواهر جناب حاج لاله‌زار حمید علیه غفران الله بوده که نامش ننه خانم و از مخدرات ثابته مخلصه آن ایام و در تمام دوران حیاتش در خدمت و پذیرائی از احبای امر و ناشرین نفحات الله پیشقدم و مشار بالبنان بود تا آنکه پس از گذشت ایامی چند مبتلا بمرض سل گشته و با آنکه در معالجه‌اش کوشش فراوان معمول آمد ثمری نبخشید و اجل مهلتش نداده صعود نمود.

چون در آن ایام همدان دارای گلستان جاوید نبود ناچار آن خانم مؤمنه را در قبرستان کلیمیان بخاک سپردند. چند روزی از این واقعه نگذشته بود که کلیمیان شهرت دادند پس از تدفین جسد این خانم در قبرستان ما عده زیادی از کلیمی ها وفات نموده اند و ممکن است آن خانم متوفی کفن خود را جویده باشد (زیرا کلیمیان چنین عقیده دارند که در هنگام تدفین اموات باید قطعه سنگی در بین دندانهای آنان گذاشته شود که مانع از جویدن کفن شده و افراد دیگر بدنبال ایشان فوت نشود) پس از انتشار این مطلب بدون آنکه اطلاعی به بستگان آن خانم داده شده باشد کلیمیان نبش قبر نموده و سر آن متصاعده الی الله را با بیل از تن جدا نموده و در پهلوی جسد گذاشته و روی قبر را مجدداً می بندند و پس از انجام این عمل در بین عموم مردم چنین شهرت دادند که هنگام نبش قبر مشاهده شده که چندین میخ طویله بزرگ در بدن آن متصاعده الی الله فرو رفته بوده و مقصودشان از نشر اینگونه مسائل آن بوده که مانع از اقبال سایر افراد فامیل که در آن ایام تعدادشان رو بافزایش بوده شده باشند.

---

۱ - از دفترچه خاطرات جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران الله نقل شده است.
۲ - لقب فارسی گو از آن جهت بایشان اطلاق میشده که پس از ایمان بامر مبارک از تکلم بزبان عبری بکلی خودداری مینموده.

©Afnan Library Trust, 2026

ایجاد ناراحتی از طرف نگهبان و قبرکن قبرستان کلیمیان برای احبا (۱)

شخصی بنام اکبر که محمدرضاپور قبرکن و نگهبان قبرستان کلیمیان (همدان) بوده شبی جسدی را از قبرستان خودشان بیرون آورده و به داخل گلستان جاوید که در مجاورت آن بوده برده و آن را به آتش کشیده در جلسه عمومی نسوان المطرانی خبر داده‌اند که شبانه گورکن قبر یکی از احباء را که بنام دائی در زمین لجنی جسم را که جدیداً دفن شده بود باز کرده و جسد را بیرون آورده احبا از شنیدن این خبر ناراحت شده به گلستان جاوید مراجعه میکنند معلوم گردید جسد مربوطه به آن قبرستان نبوده و اکبر مقصودش از روی غرض و تعصب این بوده که برای احبا ایجاد ناراحتی نماید.

---

۱- از خاطرات جناب آقاجان شاکری علیه غفران الله نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره دیگری از برادران اسرائیلی در همدان

بیاد دارم هنگامیکه صعود جناب حکیم یوسف از قدمای دوره اولیه در همدان اتفاق
افتاد ایشان دو پسر داشت یکی کلیمی و دیگری بنام دکتر اسمعیل یمیا که بهائی و دوری مؤمن
و ساکن رشت بود احبا برای تشییع جنازه جناب حکیم یوسف در منزلش اجتماع نمودند
و ضمناً پسر کلیمی اش نیز عده از برادران اسرائیلی حضور داشتند بر سر محل تدفین آن
متصاعد الی الله اختلاف نظر بین احبا و کلیمیان بود کلیمیان اصرار داشتند جسد در قبرستان
آنان مدفون شود برای فیصله دادن وخاتمه موضوع دقایقی بعد مرحوم جناب لاله زار
جاهد که از احبای مخلص و قدیمی بود بالای سکوئی رفته درخطاب به حاضرین چنین گفت
آقایان جناب حکیم یوسف از مؤمنین دوره اولیه امر بهائی بود و سالها با برادر الهی خدمت
کرده و الواحی با فتخارش از قلم جمال اقدس ابهی و حضرت عبدالبهاء عز نزول یافته و یک
فرزندش بهائی است حال بنظر من اشکالی در محل تدفین او نیست زیرا
زنده اش مال ما بود مرده اش از آن شما باشد و جریان باین نحو خاتمه یافت
و جسد آن روح مکرم در قبرستان کلیمیان بخاک سپرده شد. علیه غفران الله
سواد لوحیکه از جمال قدم جل ذکره الاعظم بافتخار جناب حکیم یوسف عز نزول یافته
در صفحه بعدی زینت بخش این اوراق میگردد

©Afnan Library Trust, 2026

هو المستعان فی کل الاحیان

یا یوسف خداوند خدا میفرماید از یوم اول الی حین انبیاء و اصفیا را مخصوص هدایت خلق فرستادیم تا کل را بحق جل جلاله دعوت نمایند و کوثر بقا که سبب رحمت حیات ابدی و زندگی سرمدی است عطا فرمایند تا کل بآنچه مقصود است فائز گردند ولکن خلق نصایح حق را نشنیده بلکه انکار نمودند موسی را با ید بیضا فرستادیم قبولش ننمودند و قبل از او خلیل بود حضرت خلیل آمد تکذیبش نمودند حضرت روح با قدرت ظاهر طرارش نامیدند حضرت محمد با فرقان آمد کذابش گفتند و به قتلش فتوا دادند طوبی از برای ابناء خلیل و وراث کلیم که در این روز فیروز بافق اعلی توجه نمودند و به اثر قلم مالک الاسماء فائز گشتند انشاءالله بکمال شوق و اشتیاق و روح و ریحان بذکر محبوب عالمیان مشغول باشند ۱۵۲

(۱)

شرح حال جناب هاشم همدانی علیه غفران الله دستنویس ایشان از آورده مجلد تا بدست

جناب هاشم همدانی فرزند یوسف و مادرش مریم نام داشته در سال ۱۲۵۲ شمسی در قریه چاپه

همدان متولد و در سال ۱۲۸۹ با مرحومه عده الی آ صدر نقیه خانم ازدواج نمود و در سال ۱۲۹۱ با امر الهی از

مؤمن شد با آنکه طفلی شش ماهه بنام ابوالمعصوم داشته ولی بفتوای مجتهدین و ملایان و تمسک

فامیل مادرم تصمیم گرفتند مادرم را بدون طلاق از خانه شوهر اخذ و بمنزل خود ببرند زیرا ملاها

فتوا داده بودند که این زن برای شخصی که بابی شده حرام است بلاخره پس از ملاقاتهای مکرر

و مذاکرات مفصل که پدرم را در ایمانش ثابت می‌بینند تصمیم را عملی و مادرم را با فرزندش با همراهان

بمنزل خود میبرند ولی پس از دو هفته این مادر با شهامت در عصری که برای زنان هیچ کسی

ارزشی در نظر گرفته قائل نبود اظهار میکند فامیل شوهر من عموماً متدین و بعلاوه بپیغمبران الهی معتقدند

و در این مدت من عمل خلافی از هیچیک از آنان ندیده‌ام چنانچه مرا بخانه شوهرم برنگردانید اگر نه

بیچاره فرزندم را برداشته بروم هرقدر نصیحت و تهدید میکنند نتیجه نمیگیرند بالاخره او را با درشکه

سواری که داشته‌اند بقریه چاپه برده تا در منزل رسانده او را رها و اظهار میکنند از این تاریخ

بعد از دیدار فامیل پدری و مادری بکلی محروم خواهی بود و جزو فامیل نیستی تا بالاخره پس از ایمان

مادرم نیز با امر مبارک مؤمن شد و کسانش شاید متجاوز از بیست سال بدیدن مادرم نمی‌آیند عده از

فامیلش مرحوم و اولاد بعضی از آنان گاهی ملاقاتش میآمدند پس از پدرم آقا شعبان و

پس از او مادرشان مریم خانم و پس خواهرشان صغری خانم با مر مبارک مؤمن گردند که شرح تصدیق

هر یک از آنان داستان طولانی دارد پدرم با پشتیبانی جناب ایادی امر آقای سرتیپ خاضع

که

---

۱ - شرح حال فوق را جناب ... همدانی فرزند ایشان بر حسب تقاضای نگارنده مرقوم داشته‌اند

©Afnan Library Trust, 2026

که در آن ایام سروان در فوج همدان اقامت داشته‌اند بیش از ده سال مقاومت نمودند و نتوانستند
املاک و دارائی خود را حفظ نمایند ولی بالاخره در سال ۱۲۹۹ معاندین املاکش را مصادره
و از قریه اخراج نمایند ناشر نفحات آقا جناب حسن هاشمی زاده متوجه حضور عرضه که
حضور هیکل میثاق شکایت جریان را معروض میدارد که در جواب می‌فرمایند (جناب
آقا هاشم و آقا شعبان پیام روحانی برسان اگر چنانچه از قریه اخراج شوند انشاءالله
بقوه معنویه از هر شهری باج روحانی گیرند) که آنچه بنده در نظرها هر هم ملاحظه مسلم
صدور یکصد فرزند و نوه و نتیجه از مرید و عمو و عمه در پنج قاره عالم پراکنده و عموماً در ظل امرالله
مستظل و عده در نقاط مهاجرتی تجدیدات برجسته موفقند بلی باج روحانی را بنده بنظر
خود هم دیده‌ام به ترتیب پدرم در سال ۱۳۰۹ از همدان بکرمانشاه مهاجرت نمود در
سال ۱۳۴۴ از کرمانشاه بطهران رفته مقیم گردید و در سال ۱۳۵۱ شمسی در سن ۹۹ سالگی
صعود نمود آنچه مهم است این است که در تمام دوران طولانی عمر همیشه در کمال سرور
و نشاط بوده و هدفش تبلیغ ناس بامر مبارک و آنچه در نظرش بی اهمیت بود مال
و منال دنیوی بود.

سواد دو فقره لوح که در قسمتی از آن مرکز میثاق نسبت به دو برادر ابراز عنایت فرموده‌اند
تقدیم میدارم.

©Afnan Library Trust, 2026

مختصر حال جناب شعبانعلی اعظمی و اخراج از قریه محل سکونت و در دوران مهاجرت (۱)

جناب آقا شعبانعلی اعظمی علیه غفران الله تا سن ۲۵ سالگی در قریه گره چای ده که در شرق کیلومتری تهران واقع است ساکن بود در همان ایام خودش و برادرش (آقا هاشم تهرانی) توسط پدر مادرم (کربلائی علی) به جهت تبلیغی که در منزل آقای حاج مهدی ارجمند همدانی تشکیل میشد را انجام و هر دو برادر بامر مبارک مؤمن میشوند پدر کربلائی علی ملا بابا تهرانی بود که در دورانیکه حضرت طاهره به همراه آن تبعید میبردند در قلعه شیخ میرزا ساکن میشوند ایشان با مادرش بزیارت حضرت طاهره میروند و بامر حضرت باب ایمان میآورند و از همان موقع اهل و عیال خود را به میرزا کوچک میسپارد کربلائی علی خودش و پدرش در قلعه شیخ طبرسی به سایر اصحاب پیوسته و در آنجا بدرجه شهادت نائل میگردند مادرم جدش بابی پدرش بهائی و خودش بهائی زاده است پدرم جدش بابی بوده و دیگران ایمان نداشتند و خودش ایمان آورد اهالی قریه متوجه میشوند این دو برادر مؤمن بامر مبارک شده اند آنها را بابی میگفتند مال و اموال آنها را غارت میکنید و تمام اموال آنان را تصاحب و آنان را اخطار میکنید از قریه خارج شوید دیگر آنها را تهدید بحرکت مینمایند ایشان یک نابرادری داشته اند که بسیار متعصب و شرور بوده و اظهار داشته خودم باید اینها را بقتل برسانم و یک شب جمعیت زیادی با بیل و کلنگ جمع میشوند و قرار میگذارند ساعت ۴ صبح به منزل آنها حمله و آنها را از میان بردارند و قبلاً هم به آنها گفته بود که ما امشب این نیت خود را عملی مینمائیم پدرم با مادرم و عمویم با خانمش تمام شب بیدار و مشغول دعا و مناجات میشوند ساعت ۴ صبح درب منزل صدا در میآید

۶

۱ - شرح فوق را آقای نصرت الله اعظمی مهاجر هلند بر حسب تقاضای نگارنده مرقوم داشته اند

©Afnan Library Trust, 2026

و ایشان تصور کردند اهالی قریه همراهی با برادری برای کشتن آنها آمده اند لذا
با یکدیگر نزاع نموده یکی از آنان برای باز کردن درب حیاط میرود و تکه چوبی
که عیال برادرشان شیون کنان آمده و اطفال رسیدند که هر سه شان اند ...
بعد از دو روز بستری شده فوت کرد بهر حال از بیل و کلنگی که برای معدوم کردن
برادران خود آماده کرده بود برای کندن قبر خودش استفاده شد بعد از
این واقعه فشار اهالی قریه نسبت به آنان بیشتر شده و این دو برادر مجبور به ترک
از خانه و کاشانه خود شده و بطهران میروند و در لوحی که باعزاز احبای طهران از قلم
حضرت عبدالبهاء در زمان خانواده فداد نازل شده عنایتا فرموده اند (و جناب
آقا هاشم و آقا شعبان پیام روحانی برسان اگر چنانچه از قریه اخراج شدند
انشاءالله آنچه نقوه معنویه از هر قریه باج روحانی گیرند) ملاحظه فرمائید نفوذ کلام
مبارک را الحمدلله امروز ناظریم که تمام فرزندان این دو نفس مؤمن در اطراف
عالم مهاجر و به خدمت آستان الهی مشغولند وقتی پدرم بطهران آمد باستخدام
بانک شاهی درآمد و تا سن ۷۵ سالگی مشغول انجام وظیفه در محل خدمت بود پس
از بازنشسته شدن مدت دو سال دیگر هم در طهران مقیم بود و در سن ۷۷ سالگی
باتفاق مادرم طوبی خانم انجمی و برادرم به تویسرکان مهاجرت نموده و مدت ۱۷ سال
هم چنان در آنجا بودند که در این مدت بمصائب و بلایای فراوان از طرف اهالی مغرض و متعصب
تویسرکان متوجه آنان گردیده و در سن ۹۴ سالگی در نقطه مهاجرتی به ملکوت الهی صعود نمود و
باز هم عوام الناس سنگ قبر او را شکسته و [illegible] آرامگاهش را از هم ریخته و بکلی نابود نمودند

©Afnan Library Trust, 2026

سواد لوحی که بقلم مرکز میثاق حضرت مولی الوری روح ما سواه فداه توسط جناب آقا سید حسن
هاشمی زاده متوجه در مورد اخراج جنابان آقا هاشم همدانی و شعبان اعظمی از قریه غوزدل بآیه بدین شرح

هو الله

ای مفتون دلبر آفاق نامه بتاریخ ۲۲ ذی الحجه (۱۳۳۷) وصول یافت بشارت نیت روحها
احبّا بود و دانسته در این سالهای اضطراب و انقلاب در صون حمایت ربّ الارباب
بالنسبه بدیگران در امن و امان بودند این موهبت مانند آفتاب در جمیع شرق و غرب
واضح و آشکار شد احبّا که پیش مشغوف کلّ بودند بموهبت تعالیم جمال مبارک محبوب
کلّ گشتند جمیع شهادت بر پاکی و آزادگی آنان میدهند لشکرانه این موهبت باید
هر یک از احبّا در اعلاء کلمة الله جانفشانی نماید و به تبلیغ پردازد بجناب مرتضی خان نوری
نهایت محبت و مهربانی میرسانم و بجناب میرزا مجید خان ادیب زاده تحیت ابدع ابهی تقدیم
مینمایم و بجناب میرزا ابراهیم اسمعیل اف و آقا مشهدی محمد علی آقا از قبل من خلوص قلب
و مهربانی برسانید و بجناب آقا حسین تقال تحیت ابدع ابهی ابلاغ دار البته سبب
هدایت دیگران خواهد گشت و بجناب آقا شیخ صادق شیخ الاسلام بشارت تأیید و
توفیق و ملکوتیت در روحانیان برسان از الطاف الهی مستدعیم که مانند شمع برافروزند و مانند
درختی بارور گردند و بجناب آقا هاشم و آقا شعبان پیام روحانی برسان اگر چنانچه از
قریه اخراج شدند انشاء الله بقوه معنویه از هر شهری باج روحانی گیرند محفل روحانی و
لجنه مدرسین تائید و موهبت محفل تقدیس و محفل ناشئین و محفل الفت و محفل خدّام اطفال
و محفل درس تبلیغ و قرائتخانه تأیید و محفل اعانه خیریه و دو محفل درس تبلیغ نساء و محفل تبلیغ

اناث

اناث جمیعاً از قبل عبدالبهاء نهایت سرور و حبور ابلاغ نما از فضل حق مستدعیم که این محافل را
رشک محافل ملکوت مشمول لحظات عین رحمانیت فرماید و جناب آقا میرزا محمدخان تبریزی
حاضر نهایت محبت را داشته و داریم جناب شیخ محسن فی الحقیقه منجذب ملکوت ابهی
هستند و در تبلیغ جهد جهید مبذول میدارند البته تأییدات شدید خواهند یافت. بایشان
از پیش تحریری ارسال گشت همچنین قرینه محترمه‌شان صبیه جناب میرزا نعیم علیه
بهاءالله الابهی که زاده دل رجال آن تصاعد الی الله گشت طوبی لها فی النشأة الاولی
و بشری لها فی النشأة الاخری جناب حاجی عبدالرحیم اصفهانی فی الحقیقه ثابت و
راسخ و سبب هدایت نفوسی چند گشتند امیدم چنان است که بروجرد را مجرّز از ظلمات
[illegible] نمایند و مخاصمه اعداء که سبب هجرت ایشان و جناب آقا سید علی اکبر و
جناب میرزا حسن گشت این آتش خصومت بقوت الهیه خاموش شود دوباره
بتوانند که علمی در بروجرد برافرازند و جناب آقا میرزا سلیمان تحیت ابدع ابهی برسان آقا
که بجهت ترویج تبلیغ نموده‌اند در درگاه احدیت بسیار مقبول و همچنین سعیی که جناب
میرزا ایوب و آقا میرزا موسای تعدادی بجهت نشر نفحات نمودند بسیار ممدوح و مقبول.
ای جناب هاشمی زاده ملاحظه نما که با وجود تنگی وقت و ضیق مجال نامه مفصل شما را بنامه
جواب می‌نگارم و این از تأییدات ملکوت نور مبین که الحق العظیم است بجمیع
احبا فرداً فرداً تحیت محرمانه و اشتیاق من برسان و علیک البهاء الابهی ۱۴۲۵
۱۳۳۸

عبدالبهاء عباس

©Afnan Library Trust, 2026

هو الله

ای یاران روحانی این جناب داود ورود بمقام محمود دارد سر بر آستان نهاد و از تربت پاک رائحهٔ مشک و عنبر و عود استشمام نمود زبان بستایش گشود و مانند حضرت داود آهنگ رود و عود یاران را ستود گویند جناب هاشم هشتم ترویج نماید و الطیبات در دکان خانه رکاک نه بیاراید و جناب شعبان بنفس رحمان بیاساید و جناب اسحق احقاق حقوق فرماید و جناب حق نظر بمنظر اکبر نظر نماید و جناب آقا فرج الله لا اشکلکم علیه خرجاً نخراج ماتلک خیرک گوید باری هریک را بعنوانی بستاید و تعریف و توصیف نماید من از محبت او مسرت یافتم و از وفای او صفحه بنگاشتن پرداختم

ای یاران چه خوش است که نامهای مبارک اقوام مختلفه در یک نامه مندرج گردد زیرا اختلاف برانداختند و ائتلاف جستند از بیگانگی به یگانگی پرداختند اغیار یار شدند بیگانه آشنا گشت و دور نزدیک شد آسیا و اریک و ترک و تاجیک و اروپ و افریک دست در آغوش یکدیگر نمود و هذا من فضل ربکم الرحمن الرحیم

این زندانی را آرزو چنین که در میان یاران دو عنوان نماند کلیمی و فرقانی گفته شود عنوان واحد بهائی ماند زیرا کل امواج یک بحرند و گلهای یک چمن اشجار یک حدیقه اند در هیران و سالکان یک طریقه چه خوش بودی اگر شرق و غرب بیک نام و عنوان مشهور و معروف گردیدی تا وحدت عالم انسانی مانند آفتاب بر باختر و خاور بدرخشد و علیکم البهاء الابهی ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال سرکار طوبی خانم اعظمی علیها غفران الله (۱)

سرکار طوبی خانم اعظمی فرزند کربلائی علی متولد طهران نوه ملا بابای طهرانی است
که در واقعه قلعه شیخ طبرسی بمقام شهادت نائل شده. پدرش چون تنها فرد بهائی
در خانواده بود تصمیم گرفته که در زمان حیاتش دخترش را بعقد شوهری بهائی در
آورده و با آسودگی خیال جهان فانی را بدرود گوید. باین جهت سرکار طوبی خانم را به
جناب شیخ علی اعظمی که شرح حال ایشان جداگانه ذکر گردیده شوهر میدهد. بعد از ازدواج
طوبی خانم همراه همسرش به قریه گره چاله میرود. در تمام مشکلات با او سهیم و شریک
بوده پس از بازنشسته شدن شوهر باتفاق ایشان و فرزند کوچک به تویسرکان
مهاجرت مینمایند و مدت ۱۷ سال در آنجا ساکن میشوند. در محل مهاجرت هم دچار
ناملایمات و تضییقات فراوان میگردند معذلک در تمام ایام استقامت مینمایند تا
آنکه مخالفین تصمیم بقتل احبای آن شهر میگیرند و طوماری تهیه میکنند که بموجب آن
اقدام خود را عملی نمایند. واحبا از این جریان کاملاً بی اطلاع بودند. همان روز سرکار طوبی
خانم بی خبر از همه جا برای خرید از منزل خارج و عازم بازار میشود. در بین راه چاه آب
متروکه نظرش را جلب میکند که صدای گریه طفلی از آن بگوش میرسد. فوراً خودش را از
دیواره های چاه به پائین رسانیده طفل را با چادر به دور کمر خود بسته و از چاه بالا میآورد.
موقعیکه بسر چاه میرسد مشاهده میکند جمعیت زیادی اطراف او ایستاده اند و یک خانمی که در
گریان

---

۱- شرح حیات سرکار طوبی خانم اعظمی بوسیله فرزندشان جناب نصرت الله اعظمی از هلند مرقوم شده که عیناً درج شد.

©Afnan Library Trust, 2026

گویا از ترس هراس خانمهای قاجار بوده گریه کنان بسر خودش میزند و میگوید با فرزندم از
جلو چاه عبور میکردیم و او در چاه افتاد و من جرأت نکردم داخل چاه رفته و او را از چاه
خارج کنم باین جهت رفتم که از مردم کمک بگیرم که شما پیشقدم شدید و فرزندم
را نجات دادید و پس از تشکر فراوان از این عمل خیر طوبی خانم فوراً رو به
جمعیت کرده و میگوید شماها میگوئید بهائی ها کافر و دشمن اسلام و طوبی را تنبیه کرده اید
که آنرا قتل عام برسانید به بینید من که مادر این طفل بودم قادر نشدم داخل چاه رفته
و بچه ام را نجات بدهم ولی این خانم پیر که میگوئید بهائی است و کافر و دشمن
اسلام به تنهائی به چاه رفت و بچه یک مسلمان را نجات داد خلاصه این کار
نیک سبب شد که جمعیت طوبی را رها کرده و از عمل خود منصرف و نادم شدند
پس از آنکه همسر طوبی خانم صعود نمود ایشان باتفاق فرزندش به کرمان مسافرت
و از آنجا به دبی مهاجرت کرد و مدت پنج سال ساکن آنجا بود و بعد از آن به هلند
آمده و هشت سال ساکن و شش سال عضو محفل مقدس روحانی شهری بنام Oegstgeest
بود و در دو سال اخیر بعلت کسالت و کهولت بدستور دکتر معالج او را در یک شهر نزدیک
به خودمان که از اطراف محل بود در خانه سالمندان گذاشتیم و ایشان بازهم مانند
و تنها بهائی بودند که در آن شهر ساکن شدند با وجود ایشان در آن شهر توانستیم
با کارکنان درمانگاه آنجا تماس حاصل نموده و آنان را به جلسات تبلیغی دعوت نمائیم
مادرم زبان هلندی نمیدانست ولی درباره امرالهی بزبان فارسی صحبت میکرد و کارکنان
بیمارستان چیزی نمی فهمیدند تا توضیح او را جوابی دادند شنیدیم که گفتند این خانم مطالبی

©Afnan Library Trust, 2020

مطالبی میگوید و در کلاسش لغاتی چون کلادالله و خدا ذکر میکنید گفتیم این خانم
بهائی است و میخواهد درباره دیانتش بشما چیزی بگوید که آنان اظهار خوشوقتی نموده و
اظهار داشتند ما میخواهیم درباره دیانتش بیشتر بدانیم این بود که مرتب با آنان
مذاکرات تبلیغی داشتیم از مادرم پرسیدم با آنها چه گفتی ایشان گفت درباره
امر بهائیشان صحبت میکنیم و میخواهم ایمان بیاورند باری مادرم پس از دو سال اقامت
در نقطه مهاجرتی در سن ۸۱ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود و در همانجا بخاک سپرده شد
در مدت ۱۲ روز آخرین روزهای حیاتش در بستر بیماری فقط میگفت

در جوار غصن ممتازم      چه غم دارم خوشم

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح مسافرت حضرت میس مارثا روت بهمدان

فخر المبلغین والمبلغات خادمه شهیره امرالله حضرت میس مارثا روت که در ایام
حیات موفق بخدمات باهره در تبلیغ امر حضرت رحمن در اقطار جهان گردیده و متحمل
اسفار متعدده گشته و فداکاری و ایثارش مورد توجه و رضایت حضرت ولی مقدس
عزیز امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء واقع شده در ضمن مسافرتهائی که فرموده اند
سفری نیز بایران برای زیارت اماکن متبرکه و ملاقات احبای الهی نموده اند
از آن جمله همدان را بقدوم مبارک خویش مزین داشته و با اینکه روز ورودش مصادف
با نیمه شعبان بوده و تشریف فرمائی ایشان باطلاع عموم احبا نرسیده بود معذلک با وجود هوای
سرد احبا با ۲۰ ماشین سواری از ایشان استقبال بعمل آورده و مقدمش را گرامی داشتند
و هنگام ورود که صبح روز سه شنبه و ماه شهرالشرف سنه ۸۶ بدیع مطابق ۲۳ دیماه سال ۱۳۰۸ هجری
و مطابق سال ۱۹۳۰ میلادی
بود برای مدت چهار روز در هتل دوفرانس همدان که محل آبرومندی بوده آقای همت و میهمان
محفل مقدس روحانی بوده اند از بشارت ورودش شور و نشاطی زایدالوصف در بین یاران
نمایان بطوریکه مقامات دولتی از نظر محافظت آن وجود نورانی کاملا مراقب اوضاع بوده اند
و حضرتش در جلسات عمومی که در حظیرة القدس منعقد میشد با عموم احبا از رجال و نساء ملاقات فرموده
و همچنین در جشن فارغ التحصیلی شش نفر متعلمات ۱۲ نفر از دختران مدرسه موهبت نبات شرکت
نموده و از مدرسه مبارکه تائید پسران نیز بازدید بعمل آورده و از تابلوی مدرسه جوانان را مورد تشویق
قرار داده اند و نیز در منزل نگاری که محل آقا همت جمال اقدس ابهی بوده بزیارت آن مکان فائز شدند
و قبل از حرکت از همدان باتفاق اعضاء محفل مقدس روحانی عکسی گرفته اند که در اوراق ... بفرمان حضرت ... بچاپ رسیده

©Afnan Library Trust, 2026

عکس دسته جمعی عده از اعضا محفل مقدس روحانی طهران واحبا در سن نیم شب بعثت

حضرت حضرت اعلی در حظیره القدس حضرت نقطه اولی با زیارت الواح از جمله زیارتنامه ۸۶ بدیع مطابق

سال ۱۳۰۸ شمسی و ۱۹۳۰ میلادی از صفحه ۳۴۰ کتاب سفرنامه الیاس

عده ایستاده از راست بچپ ۱- آقای علی نوروز عضو محفل ۲- نفر ایستاده ناشناخته

۳- آقای یعقوب محمدیه عضو محفل ۴- نفر ایستاده ناشناخته ۵- آقای حاج ابراهیم

عضو محفل ۶- آقای نصرت الله کاویه از احبا ۷- آقای ضیاءالدین عطرزاده از احبای کلیمی

۸- آقای سالم فرید عضو محفل ۹- و ۱۰- ناشناخته شدند صف نشسته ۱- حاج الیاهو آزاده

عضو محفل ۲- جناب حاج صدر محمد نا نوفل آبادی ۳- ناشناخته شد ۴- میس مارثا روت

۵- ناشناخته شد ۶- حاج مهدی ارجمند عضو محفل ۷- حاج رضا خان عطری عضو محفل

© Afnan Library Trust, 2026

شرح مسافرت مبلغه فاضله مسیز رنسم کهلر به همدان

مبلغه شهیره مسیز رنسم کهلر که یکی از مخدرات دانشمند امریکائی بود و در مقالات خود بسمت ریاست یکی از مجالس روحانی نسوان مسیحی را داشت پس از تحقیق بامر مقدس بهائی مهتدی و موفق گردید مدتی در ممالک متحده امریکا مشغول تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله شده و بعداً بموجب دستور حضرت ولی مقدس عزیز امرالله روحی لتراب مرقده الفدا به ممالک مختلفه مسافرت نموده و کلمةالله را در بلاد کثیره بسمع آشنا و بیگانه برسانید و در سال ۱۳۱۲ شمسی مسافرتی برای ملاقات یاران حضرت رحمن در کمال دوستی بایران فرمود و در اغلب شهرهای ایران برای دیدار احبا رنج سفر تحمل نموده و باعث تشویق و تحریص یاران الهی گردید در ضمن برای اینکه احبای همدان از فیض حضورش مستفیض شوند از طرف محفل مقدس روحانی همدان از ایشان دعوتی بعمل آمد و بهمدان تشریف فرما شده و یک شب جلسه بسیار باشکوهی در منزل جناب دکتر سعدی حکیم بافتخار ورود ایشان با حضور اکثریت احبا منعقد و حضرتش نطق مشروحی بزبان انگلیسی ایراد و احبا را تشویق خدمت بامر الهی و تبلیغ و هدایت نفوس فرمودند که بفارسی ترجمه گردید یادش گرامی است و باعث سرور خاطر همگان شد و در موقع مراجعت بامریکا در اصفهان بمرض آبله مبتلا و در آن مدینه بملکوت الهی صعود فرمود که فقدان عظیم آن خانم دلگونی سبب ایجاد رنج و اندوه فراوان در خاطر احبای ایران مخصوص آنانکه ایشان را از نزدیک ملاقات نموده بودند گردید علیها رضوان الله

©Afnan Library Trust, 2026

شرح ثبوت و استقامت جناب محمدقلی میرزا موزون فرزند ارشد جناب
حسینقلی میرزا موزون در ایام سکونت در همدان در بلایا نقل از جلد دوم کتاب مصابیح هدایت
تألیف فاضل ارجمند جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی علیه بهاءالله در بنا به شرح حال جناب موزون
و مخصوصاً برادر ارشد محمدقلی میرزا بارها بامتحان افتاد و در راه حق صدماتی تحمل کرد مثلاً دفعه‌ئی
در بلدی بود هجوم اشرار واقع گشت که او را بجرم بهائیت بزندان بردند و در بازارها کشیدند
و آزارها کردند و جمیع بلایا را در راه خدا مردانه متحمل گشت و ایضاً از قضایائی که شدت تمسک
او را بامرالله میرساند این است که تقریباً بیست سال قبل در همدان صبیهٔ تحصیل کرده‌ئی
که چند ماه بود بازدواج جناب اشراق خاوری درآمده بود علیل و بستری شد و بعد از آنکه
مداوا کردند و قدری بحال آمد برای تزریق آمپول قوه بمریضخانه خانمی یهودی رفت آن زن بدون
آنکه متوجه باشد که هوا داخل آمپول شده آن را بر بازوی آن خانم تزریق کرد و پس
از چند دقیقه آن تازه عروس نوجوان در مریضخانه جان داد و وقتیکه پدر و مادر و شوهر
خبردار شدند بدان محل شتافتند و مردمان همدان نیز مطلع شده دسته دسته بدانجا رفتند
و ضمناً هو برپا کردند که چرا باید یک زن یهودی سبب قتل یک نفر جوان مسلمان شود و میخواستند
از آن زن انتقام بستانند شاهزاده محمدقلی میرزا پدر دختر چون متوجه این مطلب شد
دست جناب اشراق خاوری را گرفته گفت این مردم میخواهند دختر مرا مسلمان قلم بدهند
و این سزاوار نیست و فوراً خود را بالای ایوان مریضخانه کشیده باواز بلند گفت ایها الناس
ایها الناس جماعت نزد همین ساکت شوند تا بشنوید چه خبر است شاهزاده گفت شما جمع
شده اید تنها بگوئید که چرا زن مسلمانی بدست زن یهودی تلف شده اکنون بدانید این تهمت که

©Afnan Library Trust, 2026

که دختر این مرد مسلمان نبود بهائی بود خودش بهائی بود پدرش هم بهائی است مادرش هم
بهائی است شوهرش هم بهائی است . جماعت که این حرف را شنیدند رشته رشته
متفرق شدند در رفتند و آن زن از شرشان آسوده شد و بعد پیشنهادها رخود حاضر بودند
مبلغ گزافی بعنوان خونبها بشاهزاده بدهند ولکن او قبول نکرد و بعد از طرف دولت آن
زن گشت تعقیب قرار گرفت و متصدیان تفتیش و رسیدگی بمطالبی از او تقاضا دین محلقی نمودند
شاهزاده و نیز یکی با این جریانات واقف شد برای خلاصی آن زن نوشته‌ئی بدادگاه داد که صورتش
این است : بسمه تعالی چون این جانب صدیق میرزا موزون متدین باصول
دین مقدس بهائی بوده و مطابق دستورات جمال قدم جلت عظمته بانتقام و قصاص معتقد
نیستم و عفو و اغماض را یکی از اصول مهمه دیانت بهائی است ملتزم میباشم لذا بهیچوجه
دیگر پس از آن را در قضیه مولمه جهیه صدر الملوک خانم جوانمرگ تعقیب نخواهم
نمود و دیگری از ایشان در این قضیه ندارم و این ورقه را برای اطمینان دیگر پس از آن
بمنبات الیها تقدیم نمودم (صدیقعلی موزون)

در ذیل ورقه فوق جناب اشراق خاوری شوهر صدر الملوک خانم هم این عبارات را مرقوم داشته اند

هو الابهی

این جانب اشراق خاوری در مطالب مرقومه فوق شرکت و سهیم حضرت والا شاهزاده
صدیقعلی میرزا دام عزه العالی بوده و به پیروی و مطابق دستورات و تعالیم مبارکه جمال ابهی
جلت عظمته تعقیب و انتقام از دیگر پس از آن را نخواهم بل رضایت و عدم شکایت خود را
بحضرت الیها عرضه میدارم . اشراق خاوری .

همچنین حمیده خانم مادر دختر در ذیل ورقه فوق این عبارات را نوشته است

هو

©Afnan Library Trust 2026

هوالله

این جانبه حمیده سوزدن در ایالت مرقومهٔ متن همراه و بهیچوجه شکایت دیگری از دکتر کس
راشل نداریم و برای او مطابق تعالیم مبارکه حیات قدیم طلب عظمت طلب مغفرت مینمایم حمیده سوزدن
این رضایت نامه که نوشته شد شاهزاده صدقلی میرزا آن را بسمت شهادت دادند زیرا ادارا
دوایر مربوطه را وادار نمود که صحت امضای او کتباً تصدیق نمایند لذا از طرف دکتر قانونی صحت
ادارات حضرات را در طرفین ورقه نوشتند و بعد کمیساریای محل هم هویت شاهزاده
را تصدیق نمود و عین عبارات آنان بشرح ذیل است:

۱) بلی در ساعتی که این جانب در مطب راشل خانم برای معاینه مرحومه صدرالملوک خانم بودم
همان دقیقه ناگوار حضرت والا شهزاده صدقلی میرزا و کسان ایشان از ملازمین ابداً ... 
به راشل خانم حرفی نداریم و او را عفو نمودیم     دکتر اعتمادالعلماء

۲) در اول قضیه در مطب دکتر کس راشل شاهزاده با دخترشان ... چون شجیعه دیانتی من
عقیده و اخلاص است شما را بخشیدم     رئیس صحیه نظمیه ...     دکتر صدیق الحکماء

۳) کمیساریای ناحیه ۳ هویت صدقلی میرزا دارنده نمره ۲۳۲۹۸ را تصدیق مینماید
امضای رئیس و مهر اداره .     این ورقه که متنش بخط خوش نستعلیق نوشته
شده با حواشی آن در منظره صدرالملوک خانم فوت شد. دیدار شوهر و مادر و خواهر بزرگ
و سوادر کوچکش     در مطب دکتر کس راشل عکس برداری شده و در خانواده رضاقلی
میرزای سوزدن موجود است و چون جریان قضایا را بمحضر مبارک عرض کرده بودند جواب ذیل
در جوابش عنایت گردید     قوله عز بیانه     ( همدان     حضرت صدقلی میرزا سوزدن

علیه

©Afnan Library Trust, 2026

علیه بهاءالله الابهی ملاحظه نمائید! عریضهٔ تقدیمی بلحاظ انور محبوب مهربان حضرت
ولی امرالله روحی لاحبائه الفداء فائز و از خبر صعود صبیهٔ عزیزه امة الله صدرالملوک بی
نهایت خاطر مبارک متأثر و محزون گشت فرمودند در آستان مقدس مخصوصاً استدعای علوّ
درجات و فوز بمقامات قرب و لقا از برای متصاعده الی الله مینمائیم و امیدواریم که
بازماندگان آن نفس پاک و روح آزاد بفضل و الطاف سبحانیه تسلی خاطر جویند و
تعزیت یابند و آنچه را آن حضرت در مقابل خطای طیبه رأفت و گذشت فرمودید و احسان
و عطا نمودید از اعلی سجیه اهل بها محسوب و از الهی شیم و خصائل اهل خلوص و وفا معدود
فرمودند در جمیع احیان در یاد و خاطر بوده و در هویت دل و جان مذکور و حاضر حسب الامر مبارک
مرقوم گردید شعبان ۱۳۴۸ – ۲ ژانویه ۱۹۳۰ نورالدین زین (بخط مبارک) یار معنوی
از مضمون رقیمه نفحهٔ حب و وفا متضوع این عبد در حق آن حبیب دعا نماید و از اعماق قلب
عون و صون الهیه تمنا کند تا در جمیع شئون بآنچه ارادهٔ حضرت بیچون است موید و مفتخر گردید
بندهٔ آستانش شوقی — باری جناب عبدالعلی میرزا فرزند ارشد حضرت موزون
مانند پدر بزرگوارش شداید و بلایا را در سبیل امرالله بآزادی و گشاده رو استقبال میکرده چه
علاوه بر آنچه که نوشته شد دفعه‌ئی فرزندش بجرم عقد ازدواج با مراسم امری تعقیب و
محبوس شد و از زندان نامه‌ئی بپدر نوشت که او در جواب مکتوبی نغز برنگاشت که مضمونش
این است: الله ابهی نور چشم عزیز اولاً از آستان مقدس حضرت ولی
امرالله حکمت و سلامت و حریت را مسئلت مینمایم ثانیاً مرقومه بخط هشتم محبس بتوسط
۲۰/۷ در ۱۴/۸ واصل و قرائت شد از مضامینش کمال سرور رخ نمود نوشته بودی زندان

سرور

©Afnan Library Trust, 2026

سرور روشادی ناملیم این زمان است البته همین طور هم هست زیرا این حبس بی‌شک عین عنایت
حضرت جمال‌القدم جل ذکره الاعظم میفرماید بلائی عنایتی ظاهره نار ونقمة وباطنه
نور ورحمة باید دست شکر بپارگاه عظمتش بلند نموده با کمال تضرع بگوئیم صدهزار مرتبه
شکر ترا که بدون استحقاق این بیمقداران را در بساط مؤمنین خود قبول فرمودی واین مصرع
را بخاطر آوریم میرزا موزون تخلص

جز آتش محبت آه ای مظهر اله — در دل اگر فروزم آتش بسر مرا (انتهی)

بهر صورت بهترین دلیل بر بزرگواری این شخص همانا نامه شماره ۱۶۷ مورخه ۱۲ شهرالعلم سنه ۹۲
بدیع محفل مقدس روحانی ملی بهائیان است که صورتش این است : همدان یار روحانی
آقای میرزا موزون دامت تائیداته این محفل مراتب ثبوت واستقامت
وروحانیت ووفاداری آن یار عزیز نورانی را عمیقاً تقدیر کرده و از رب قدیر مسئلت
مینماید آن یار را بر انجذاب واشتعال صمیمیت وروحانیت آن بنده حق محفل جمال قدم
بیفزاید ورویه متین ومحکم آن شیفته جمال مبین سرمشق سایرین گردد شرح گرفتاریهای
آن جناب کاملاً بحضور مبارک معروض وطلب تائید موفور گردیده است البته الطاف ومراحم
هیکل مبارک شامل حال آن یار روحانی بوده وخواهد بود . الحمدالله نجل جلیل آن جناب
نیز تاسی به پدر بزرگوار خود نموده درس استقامت وثبوت بأقران خود داده است قضایای ایشان
نیز کاملاً بساحت مقدس معروض گردیده امیدواریم آسایش ورفاهای ظاهری نیز بزودی
دست دهد وتضییقات موجوده مرتفع گردد ان ربنا علی کل شیئ قدیر .

منشی محفل عبدالحسین

©Afnan Library Trust, 2026

حاصل آنکه جمیع فرزندان و فرزند زادگان جناب حسینعلی میرزای موزون که عددشان بسیار است در ظل امرالله مستظل و بخدمت آستان الهی قیام دارند.

این تاریخچه بعضی قسمتهایش از یادداشت های جناب اشراق خاوری و بعضی هم از یادداشتهای مرحوم عبدالعلی میرزا پسر بزرگ موزون نقل شد و قسمتی از جناب رضاعلی میرزا فرزند دیگر ایشان مسموع شد.

©Afnan Library Trust, 2026

خاطراتی از فاضل جلیل جناب اشراق خاوری علیه رضوان الله در ایام اقامت همدان

در جلد نهم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله سلیمانی اردکانی در دنباله شرح حال

جناب اشراق خاوری پس از مراجعت از ملایر و ورود بهمدان چنین مرقوم شده است.

اما در ورود بهمدان چون مقرر بود که در مدرسه تأیید بتدریس مشغول گردد و باو تکلیف نمودند که عمامه

و عبا را مبدل بکلاه و لباس معمولی نماید چنین کرد مدت اقامتش در آن شهر دو سال بود که در

این فاصله با ناملایماتی جانکاه مقابل گردید زیرا زوجه اش صدرالملوک خانم صبیه مرحوم عبدالعلی میرزای

موزون که بعد از چند ماه از اقترانشان نگذشت ببیماری طولانی بستری شد عاقبت

وفات یافت و فشار شکنجه از این راه متوجه شد اوضاع زندگی او دگرگون گشت و پس از

آن بخوزستان سفر فرمود و پس از مدتی اقامت مجدداً بهمدان مراجعت کرد و دو سال دیگر

در مدرسه تأیید مشغول تدریس شد تا آنکه مدرسه در سال ۱۳۱۳ شمسی بدستور دولت

تعطیل شد در سفر مجدد همدان با شوکت خانم صبیه شاهزاده رضاقلی میرزای موزون

ازدواج نمودند بعد از این قضیه بنا بخواهش محفل همدان تا اواسط سال ۱۳۱۴ شمسی

در آن شهر اقامت کرد.

در صفحه ۱۰۹ جلد نهم مصابیح هدایت از نوشته جناب اشراق خاوری چنین نقل شده است:

در سفر دوم که باصرار محفل روحانی توقف در آن شهر حاصل شد پس از فراغت از

امور تدریس در مدرسه باقی اوقات صرف محافل محرمی و تبلیغی میشد در جلساتیکه

اساتید تبلیغ حضور داشتند بنده هم حاضر میشدم ولی بهیچوجه خود را قابل نمیدانستم با حضور

امثال مرحوم ناطق [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

ابراهیم کاتب خطاط و غیرهما که شناسایم از محضر آنان هیچ استفاده نکردم ولی گاهی
که کسی از آقایان حاضر نبودند بحکم قحط الرجال این عبد بعنوان مبلّغ شرکت در عراقی با
مستمعین بیان مینمودم،

در تهران دو فرقه در آن ایام خیلی با بابی بهائیها میستیزیدند و علیه بهائیان بسبب زحمت
زحمت میکشیدند و همیشه در مجالس صحبت امری کار را به مجادله میرسانیدند یک فرقه بنام
(دعوت اسلامی) معروف بودند که سیدی سوار قهوه‌بازی موسوم به سید عباس و معروف
بدعوت اسلامی ریاست آن فرقه را عهده‌دار بود مشارالیه درب منزل خود تابلوئی زده بود
و نوشته بود (رد جمیع ادیان و اثبات دین اسلام) اعضاء این جمع جمعی از مقدسین
و مقدسین بی سواد و هوچی بودند از جمله شخصی از اشرار بنام حبیب نجار و مردی از اهل
طالقان بنام عباس خیاط که مردی چلاق و هرزه بود،

اینها بهر طور که در کوچه و بازار راه میرفتند لعن میکردند و بد میگفتند و سید عباس هم
مجالس مختلفه برای مذاکره با مبلغین بهائی آمده بود و کار را بجدال و فحاشی ختم نموده بود.
ولی عاقبت رسوا شد و این چنان بود که سید مزبور قصد کربلا نمود و در بین راه
(ل) غری زدند و در کرمانشاه فروخت دیگر [illegible] رسوا گردید یکی از [illegible]
در بین احباب بسید عباس فروز معروف شد و این عبد او را ملقب بسارق
المجالس نمود دیگر او را باد [illegible] شد و کار را بمجادله رها هو کشانید و رفقای
او هم پس از چندی بیرون محو و نابود شدند ولی هیاهو در بین مسلمین زیاد براه
انداخته بودند دیگر روزگار آثاری از آنها باقی نمانده. فرقه دیگری که در تهران (ل)

©Afnan Library Trust, 2026

پایی احباب نشوند فرقه پروتستانهای مسیحی بودند اینها هم خیلی کوشش میکردند که با امر
مخالفت کنند جمعی از یهود ریا در نزد آنان اظهار مسیحیت کرده و بنوائی رسیده بودند
از جمله یکی دکتر دانیال یهودی بود که نسبت بامر مبارک خیلی متعصب بود اصلا چشم نداشت
کسی بهائیها را ببیند دائما بر علیه امر قیام میکرد کتاب مبارک بیان را بدست آورده بود
و بمردم نشان میداد و با افترا و تهمت نسبت بامر مشغول بود کتاب کشف الحیل آواره را
بانگلیسی ترجمه کرده بود ولکن حق الزحمه از طرف مرکز پروتستانها دریافت داشته بود
دیگر ناصر الحکما دکتر یعقوب خان و برادرش مداح الحکما بود که هر دو پروتستانی متعصب بوده و در
نسبت بامر مبارک خوب نبودند پروتستانها در همدان مانند سایر بلاد ایران مدرسه
و مریضخانه داشتند رئیس مدرسه مستر آکن بود که مرد متعصبی بود بروزی در
فصل زمستان ۱۳۱۱ شمسی هجری از طرف مستر آکن مراسله بانی عبد رسید که برای
مذاکرات امری ربما بمنزل خود دعوت کرده بود این مراسله خیلی تازگی داشت زیرا تا
کنون از طرف مسیحیان دعوت رسمی از بهائیان بعمل نیامده بود منهم مراسله را به محفل
مقدس روحانی برده کسب تکلیف کردم محفل اجازه دادند که با جمعی دیگر بروم و از جمله حاجی
مهدی ارجمند معروف به بزرگی را که از جهت تقدس و اطلاعات وافری داشت معین کردند
در شب موعد بمنزل مستر آکن رفتیم با آنکه جمعا بهائی بودیم پنج یا شش نفر بیش نبودیم وقتی
وارد اطاق شدیم خدا بر عدد بیست چهل پنجاه نفر از ارامنه و یهودیان تازه مسیحی در میان
سالون بزرگی روی صندلیها نشسته اند یکی دو نفر هم از مبشرین پروتستانی که در
کوچه و بازار روزها احباب انجیل میفروختند حاضر بودند مستر آکن [illegible] را

©Afnan Library Trust, 2026

بازهم در زیر بابت من کرده اوست شما قبلاً مسلمان بودید بگوئید بدانم از زیر که بهائی
شدید چه تغییری در وجود شما حادث شده است و بهائیت بشما چه بخشیده و چه تبدیلی در اخلاق
در رفتار و کردار شما داده است از اینکه گذشته چرا بهائی شدید؟ گفتم که مطابق بشاراتست که در کتب
آسمانی که درباره ظهور موعود کلی الهی است من هم پس از استماع ندا تحقیق کرده مدعی را
صادق تشخیص داده بهائی شدم اما تغییر و تعدیل که گفتید من در عالم مسلمانی که بودم مطابق
دستور اسلام یهودی و مسیحی و زردشتی و صابئی مثل اینکه غیر از اسلام بودند همه را نجس میشمردم و با
همه دشمن بودم مال همه برای من مباح بود و جان همه مباح در ظل بهائیت آن
عداوت بمحبت تبدیل یافته و انسان با کمال محبت و رضا مثل شما آمده و با شما معاشرت
میکنیم خلاصه عرض میکنم شرح مذاکرات آن مجلس را کاملا بنویسیم و فقط بنهایت اختصار
برگذار میکنیم متران گفت شما گفتید که بشارات درباره ظهور بهاء وارد است اما
وارد شده آیا در انجیل هم چه بشارتی وارد شده است؟ من شروع بتلاوت آیات
انجیل کردم فورا متران بزحمت گفت اینطور نمیشود صبر کنید آنگاه بهر کدام از
حضار یک کتاب انجیل داد و بمن گفت هر آیه را که میخوانی باید جایش را هم بگوئی
که حاضرین پیدا کنند و بخوانند گفتم بسیار خوب آنگاه آیاتی را که بشارت ظهور پدر
آسمانی در آن مندرج است تلاوت کردم و همه را پیدا کردند و دیدند متران دیگر جوابی نداد
ولی دکتر دانیال یهودی مسیحی شده بعض لب بسخن گشود و گفت ما منتظر ظهور پدر
آسمانی نیستیم و شما بیجا شروع بمجادله کردید من هم آیاتی را که در این چند روز خوانده‌ام
و به آنها تسلط دارم که جای تردید برای احدی نماند که مژده ظهور پدر آسمانی در انجیل مکررا

©Afnan Library Trust, 2026

ازجمله داستان باغبان وصاحب باغ وفرستادن غلامان و پسر یگانه خود را که باغبانان او را کشتند
بعد خود صاحب باغ آمد و کیفر اعمال آنان را داد تبدیل برای آنان تشریح شد و گفته شد
اول خودتان مقصود از پسر یگانه حضرت مسیح است و صاحب باغ پدر آسمانی است
اندکی آمده و همچنین آیات دیگر در انجیل شاهد بود همه تلاوت شد مجال اعتراض
برای احدی نماند دیگر در آن شب که تلاوت جلال الهی را از فضای آن سالون مواج دیدیم
هیچ کس را تاب اعتراض نبود رنگ کشیشان پریده بود پس از چندی یکی اظهار داشت
که ادعا مسیح جسم گفتید ولی در مسیحیت معتقد بود مانند تمثال نمای زنده کشیدن را
گذاشت و از شدت بغض گلوگیر شده بود و نمی توانست حرف بزند بعد گفت
آخر برای پدر آسمانی وقتی بیاید علامتهائی است پس آن علامات کجا است که ذکرکرده
وارد که علامات شده در شرح آن طولانی است که لازم باید آنچه گفته شده در
نیمه صفحه گذاشته شود همه ساکت ماندند و خود را گم کردند ولی دیگر گفت ما غیر از ظاهر علامات
قبول نمی کنیم باید علامات بر حسب ظاهر واقع شود پس از آنکه این مراتب عرض کردیم
جناب حاج ملا ... از جمله کسانی که حاضر بودند آقایان علامات ظهور مخصوص
انجیل است ذکر شود انجیل که حقیقت مقصود انجیل است پس نمی توان گفت که مسیحی
کامل باشد شما ولی میگویید که علامات ظهور باید بر حسب ظاهر واقع شود وقتی
میخوانید مقصود از نفوس مرده را از ظاهر حمل کنید که مسیحی کامل باشید و دارای نور روح القدس
گفتند این مطالب در کجای انجیل مسطور است جناب ... محمد فصل دوم از رساله
اول پولس به قرنتیان را باز کرده برای آنان خواندند پس از آنکه تطابق دیدند اینطور

©Afnan Library Trust, 2026

وخیال اعتراض نیافتند گفتند ما هم مسیحی کامل هستیم حق تفسیر کتاب را داریم.

مرحوم ابن ابهر فرمودند مسیحی کامل بادعا نیست بلکه علاماتی دارد گفتند چه علاماتی دارد؟

فرمودند در انجیل مرقس باب شانزدهم مسطور است که هرکه بمن ایمان داشته باشد

اگر زهر قتال بخورد با و اثر نمیکند دست بسر هر مریض بگذارد شفا مییابد بزبانهای تازه

سخن میگوید حال ما از مسیحی کامل گذشته اگر بقدر خردلی بمسیح ایمان دارید من زهر

قتال استرکنین بشما میدهم بخورید اگر موثر نشد معلوم است که مسیحی هستید والا نمیتوانید

این کار را بکنید مسیحی نیستید و بدروغ مدعی هستید حق تفسیر کتاب انجیل را ندارید

سخن که باینجا رسید هیاهو و غوغا بلند شد ... ساعت ۱۲ شب رسیده بودیم

مجلس بهم خورد دیگر نبودند از سخن گفتن ممنوع داشته رفتند باری از این قبیل جلسات

متعدد تشکیل شد که ذکر جزئیات موجب اطناب است انتهی

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطره دیگری از استقامت احبای همدان

در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ شمسی بموجب دستور محفل مقدس روحانی ملی بهائیان
ایران هر نوع ازدواج بهائی در بین احبا بعمل میآید یک نسخه از عقدنامه ضمن راپرت
وقوع ازدواج توسط مزدوجین به اداره ثبت اسناد برای تسجیل تسلیم میشد زیرا
این اقدام احبا وزارت دادگستری دستور داده بود هر فردی مبادرت به چنین امری
نمود او را به بازپرسی احضار و در دادگاه جنحه محاکمه نمایند در این ایام جنابان عبدالحسین
کمبولی - ثروت الله سعیدی و خود حقیر از طرف بازپرسی احضار و پس از ثبوت
پرونده امر به دادگاه جنحه ارسال شد که در نتیجه آقایان کمبولی و سعیدی هر یک به چهار ماه
زندان محکوم و زندانی شدند و برای حقیر سه ماه زندان قابل خرید تعیین گردید
خاطره تأثرانگیز دیگر آنکه خانم آقای سعیدی بنام طاهره خانم غفاری پس از یکسال
مبتلا بمرض سل شده و هنگام زایمان صعود نمود ناگفته نماند که در ایام گذشته جلسات
عقد ازدواج احبا در حضور کلیه اعضا محفل مقدس روحانی انجام میشد ولی از آن سال
به بعد خطبه در حضور شرکت کنندگان از احبا و کلیه پیروان ادیان مختلفه زیارت میشد
حتی در بالای کارتهای دعوت عروسی این خاطره بسیار زیبا قید میگردید (از کل توجها
مخصوصه حضرت ولی امرالله ازدواجها لاالطائفه الفداء ) ولی بعدا عقد با اطلاع
محفل مقدس روحانی و نماینده کتبه احصائیه وکلات امری بعدا جاری میشد.

©Afnan Library Trust, 2026

اسامی حضرات ایادی عزیز امرالله و اعضاء محترم هیئت مشاورین و هیئت معاونت
که بطهران تشریف آورده‌اند در زمان مبارک و سالهای گذشته بشرح ذیل است.

| | |
|---|---|
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب جلال خاضع | جهت تشویق و تحریض بزرگان و انتشار متعدده برای تشویق احبا |
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب طرازالله سمندری | انتشار متعدده برای نشر نفحات الله و تشویق احبا |
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب علی‌اکبر فروتن | ضمن انتشار متعدده برای ملاقات احبا |
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی | مدت ۹ روز توقف در طهران با اتفاق جوانان عزیز |
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب دکتر علی محمد ورقا | امین حقوق الله ضمن یک نفر ملاقات با محفل و احبا |
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب ویلیام سیرز | ضمن یک نفر دو تا شش روزه ملاقات با محفل و احبا |
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب ادلیکاو خانم | ضمن یک نفر ملاقات با محفل و احبا |
| حضرت ایادی عزیز امرالله جناب دکتر مهاجر | ضمن یک نفر ملاقات با محفل و احبا |
| جناب حاج غلامرضا امین امین | برای جمع آوری حقوق الله و تشویق احبا |
| جناب حاج ابوالحسن امین اردکانی | " " " |
| شهید مجید جناب دکتر مسیح فرهنگی | ضمن یک نفر ملاقات با احبا برای ایراد نطق انتشار متعدده طهران |
| شهید مجید جناب دکتر یوسف عباسیان | |
| شهید مجید جناب دکتر حشمت‌الله روحانی | " " |
| شهید مجید جناب یدالله وحدت | یک نفر برای ملاقات با محفل و احبا |
| شهیده مجیده سرکار ژینوس خانم محمودی علیها رضوان الله و بهائه | انتشار متعدده ملاقات با محفل روحانی و احبا |

©Afnan Library Trust, 2026

خاطراتی از ایام توقف ده روزه ایادی عزیز امرالله جناب ابوالقاسم فیضی علیه
رضوان الله وبهائه در همدان

ایادی محترم و عزیز امرالله جناب فیضی در ایامیکه ساکن قزوین بودند و مشغول تدریس و تعلیم
و نشر نفحات الله در آن دیار برحسب خواهشها و لجنه جوانان بهائی و موافقت محفل مقدس
روحانی همدان از حضورشان استدعا شد که به همدان مسافرتی فرموده و جوانان بهائی همدان را
ارشاد و راهنمائی و تشویق فرمایند حضرتشان در اول فروردین ماه ۱۳۲۰ شمسی مطابق با سال
۹۹ بدیع باتفاق ۸ نفر از جوانان بهائی قزوین باسامی آقایان - روح الله احمدی - فیروز مودت
داریوش آذری - روح الله مهرابخانی - ولی الله همدانی و خانمها صدیقه همدانی - لطیفه همدانی
خانم آذری - به همدان تشریف فرما شدند منزلی نوساز که متعلق به آقای کریم جاودان
واقع در خیابان بوعلی و مرکز شهر بود در اختیار میهمانان قرار داده شد از بدو ورود ایشان
رهبران علماء عجیبی از آمد و رفت احبا بآن محل برپا شد بطوریکه رئیس شهربانی به محفل
مقدس روحانی همدان تذکر داد سعی شود آمد و رفت بآن منزل کمتر صورت گیرد و باعث
جلب توجه مردم متعصب همدان نشود خلاصه مدت ۹ روز اقامتشان در همدان
بطول انجامید و هر روز ناهار و شام در منزل یکی از اعضاء محفل مقدس روحانی و یا سایر احبا
از ایشان و همراهان پذیرائی بعمل میآمد و در ضمن یک جلسه عمومی جوانان در منزل جناب
سرهنگ کیمیائی منعقد شد و قریب ۱۵۰ نفر از جوانان بهائی در محضر انور ایشان از صبح
تا عصر با صرف ناهار حضور داشتند که از طرف خانم کیمیائی در نهایت اشتیاق پذیرائی بعمل آمد
این جلسه به نهایت شکوه و جلال برگذار شد خاطره آن جلسه روحانی در یادها ثابت

©Afnan Library Trust, 2026

دلپذیر جناب ذبیحی آن حسن اخلاق و خضوع و خشوع و لطف کلام و صوت جذاب پس از
گذشت مدت ۴۰ سال هنوز در گوش این ذره بمقدار طنین انداز است در آن جلسه هم لااقل
مدت یک ساعت و نیم در مورد عظمت و عصمت نطقی فصیح و جالبی ایراد فرمودند که سالها در خاطر
جوانان باقی بود ترجیحاً باید عرض بدارم در آن ایام پرشور و نشاط نیز حضرت ایادی
عزیز امرالله جناب فاضل با تشریفات ساله آقای سبحانی سنگسری در طهران تشریف داشتند و شبها در منزل ایشان
در حضور جناب ذبیحی در مراکز ایشان استراحت میفرمودند و شبها ساعتهای طولانی پر از عشق
و محبت جمال ابهی بیدار و از بیانات شیرین و خاطرات دلنشین هر یک از آن وجودات
مقدسه بهره مند میشدیم.

از قرار تهیه صبحانه در سرای امور پذیرائی در آن مکان از میهمانان عالیقدر و عزیز لسان بود و خواهم
همرکاب الهی‌زاده جناب عباس کمترانی و این عبد بود قلم ناتوان قاصر از شرح
بسط آن ایام خوش زودگذر روحانی است که نمایانگر احساسات دوران پرشور جوانی باشد
باری با اینکه هنوز هوای طهران سرمایش باقی بود ولی همه روزه ساعت ۵ صبح با حضور
حضرات ایادی عزیز امرالله جنابان فاضل و ذبیحی مشرق الاذکار برای زیارت الواح و
مناجات با حضور اکثریت جوانان در منزل جناب کمترانی بر قرار بود که در تمامی از برکات
جناب ذبیحی به فرزندان اراده داشت و نیز کلاس دیگری بعد از ظهرها با حضور ترتیب چهل نفر
از جوانان بهائی طهران و جوانان قزوین به پرورش جناب ذبیحی و حضور جناب فاضل و جناب
سبحانی در منزل جناب ... منعقد میشد که جوانان بهائی حداکثر استفاده را از محضر
ایشان نمودند در ایام آن جناب ذبیحی همراهان مسافرتی به قزوین فرموده که در

©Afghan Library Trust, 2026

جاده کیلومتری تهران واقع شده حظیرة القدس بسیار بزرگی دارد با اتوبوس به آن قریه عزیمت

نمودیم  جلسه پرشور روحانی از عموم احبای آن قریه که ترتیب ۶۰ نفر بودند و کلیه جوانان

بهائی آن محل منعقد شد که بسیار جلسه روحانی و پذیرائی شایانی از عموم حاضرین توسط محفل

مقدس روحانی آنجا بعمل آمد  ایادی عزیز امرالله جناب فاضل و جناب سمائی نیز در آن

جلسه حضور داشتند  و حضرت فیضی نطق فصیحی در مورد الطاف روحانیه احبا ایراد فرمودند

که بزبان ترکی ترجمه شد و روح جدیدی در کالبد احبای آن سامان دمیده شد عصر بطهران

مراجعت فرمودند.

در روز بعد ساعت ۱۰ با حضور حضرات ایادی عزیز امرالله جناب فیضی و جناب فاضل و همسر عزیز ایشان

جناب سمائی و جناب شیرین میلانی و همراهان و عده‌ای از جوانان بهائی تهران به قریه بهار که در

بیست کیلومتری تهران واقع است با اتوبوس انجام شد  جوانان بهائی ساکن بهار در آن زمان

۱۵۰ نفر بودند  محفل مقدس روحانی و لجنه جوانان بهائی بهار از میهمانان عالیقدر و همراهان

و کلیه احبا به نحو شایانی پذیرائی مفصلی بعمل آوردند  و جلسه باشکوهی با حضور حضرات ایادی و

همراهان و کلیه احبای محل منعقد گردید  که هنوز لذت خاطرات شیرین آن جلسه روحانی

در خاطرم باقی است  حضرت فیضی اظهار اشتیاق فرمودند که با خردسالان که در کلاسهای

درس اخلاقی دوام داشته باشند  اطفال بمحض شنیدن این خبر با شور و نشاطی

در حضورشان حاضر  و جناب فیضی با نشاطی بی نظیر هر یک از آنان را در آغوش کشیده

می‌بوسیدند و هرگاه هر یک از آنان صورتش نشسته نبود و یا موهایش را شانه نزده بود خود شخصاً

مشغول صورت شستن و شانه زدن موی سر آنان شدند  فدای روح مقدسش و صفای حضرتش

©Afnan Library Trust, 2026

پس از این دیدار در بین اطفال عکسی گرفتند و عصر همان روز به همراه سایرین بطهران مراجعت فرمودند.

در خلال مدت اقامت در طهران جلسه عمومی با حضور کلیه احبا منعقد شد که در آن جلسه با ایراد خطابه بسیار مهیج و دلنشین ضمن تشریح الطاف الهیه در خدمات امریه قلوب یاران را غرق مسرت و سرور فرمودند.

پس از اقامت ۵ روزه با عزم حرکت بکرمان احبای طهران با آن عزیز همراهانشان تا دروازه بدرقه فرمودند. و اثرات جالب این مسافرت تاریخی و لطایف و الطاف و روحانیت آن وجود بزرگوار چنان باعث تشویق جوانان بهائی طهران در انجام خدمات امریه گردید که در پیشبرد اهداف در جامعه بی نظیر بود و یاد آن بزرگوار در دل‌ها ... گوارا است.

نگارنده تا اواخر حیاتش با آن ذره حقیر مکاتبه داشت و دارای الطاف و مکرمت و کمال عطوفت بی نهایتش نسبت به این ذره بمقدار بس لذت میبرد. افسوس تنها بهمین که از عکس‌های یادگاری آن ایام که در حضور عزیزش گرفته شد در دسترس نیست که زینت بخش این اوراق خاطرات نمایم.

©Afnan Library Trust, 2026

از خاطرات شیرین فدای امرالهی — شرح حال جناب آقا عبدالکریم کفشگر بارى (۱)

این خاک متحرک را آرزو چنان بود که پس از ایمان و اعتقاد بامر جمال اقدس ابهی موفق
بانجام خدمتی گردم و حتی الامکان از تازه واردین و ناشرین محترم نفحات الله پذیرائی کرده و از دیدار
و استفاده از خاطرات شیرین و دلنشین متقدمین حضرت رحمن لذتی بی پایان برده و خدمتگزار
آن وجودات مقدسه باشم بفضل و عنایات جمال ابهی این سعادت نصیبم شد. روزی خبر
رسید پیرمرد نورانی و بزرگواری بنام جناب آقا عبدالکریم کفش آبادی در منزل جناب
[illegible] که یکی از احبای طهران بودند وارد شده اند بلافاصله برای زیارت و دیدار
ایشان شتافته و پس از تعارفات معمولی و معرفی خود استدعا نمودم [illegible] تشر
یف فرمائید استدعایم مورد قبول واقع و همراه فدوی شده و باتفاق بمنزل رفتیم پس از
گفت و شنود بسیار و استفاده از بیانات دلنشین آن وجود نورانی قصدشان را از این
مسافرت با کسالت و قد خمیده ایکه داشتند جویا شدم جواب دادند قصد تشرف که در
حضور حضرت مولی الوری را با پای پیاده دارم باور کردنی نبود که این وجود عزیز قادر بانجام چنین
مسافرتی باشد بایشان عرض کردم این مسافرت آنهم با پای پیاده در این وضع برای شما
مشکل خواهد بود فرمودند خاطره لذت بخشی بیاد دارم که باید برای شما بازگو کنم و چنین ادامه
دادند که من با همین وضع موفق به تشرف آستان مقدس جمال ابهی شده ام و ابدا
مشکل نیست زیرا در آن ایام وقتی قصد تشرف کردم با پای پیاده دنبال کاروانی
که بسوی موصل روان بود براه افتادم پس از چند روز طی طریق و عبور از کوههای [illegible]
[illegible] ناگهان متوجه شدم امروز روز عید [illegible] است و [illegible] [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

مشرف باشم  با چشمی گریان غرق دریای افکار بودم که متوجه شدم مقداری از راه را از کاروان
عقب ماندم  با عجله براه خود ادامه داده خود را بکاروان رسانیده و با آن همراه شدم تا بکاروان
بموصل رسید  و این موهبت نصیبم شد که بشرف لقای محبوب امکان فائز گردم
در آن ایام جمعی از احبا را با جناب زین المقربین به حالت اسیری بموصل برده بودند و محل
مرکز در ارض کرده بودند  هر یک از اسرا روزها دنبال کاری میرفتند  و هر چه از دست
رنج آنان بدست میآمد یک جا جمع نموده و با آن امرار معاش مینمودند  خلاصه پس از راحت از
نوروز روز که عده از مسافرین و مجاورین مشرف بودند  در موقع مرخصی زائرین بود  حضرت بهاءالله
جل اسمه الاعلی  مقداری نبات مرحمت فرمودند که بین زائرین تقسیم شود  من آخرین نفری بودم
که نشسته بودم و نبات بمن نرسید  فورا مراتب عرض رسید که مقداری نبات برای یک مسافر
دیگر مرحمت فرمائید  فرموده بودند باین مسافر بگوئید میخواهی مرخص شوی یا اینجا بمانی  جوابا عرض
کردم جز رضای مبارک خیالی ندارم  مقرر فرموده بودند در حضور باشم  در سایر مسافرین را با بیان شیوای
فی امان الله مرخص فرمودند  با داشتن چنین اجازه شش سال در آنجا بودم که تماما آرزویم بود ماندم
روز نوروز سال سوم هیکل المرجال مبین در منزل جناب میرزا موسی کلیم تشریف داشتند احضارم
فرموده  فرمودند  جناب آقا عبدالکریم  عید عید است مشرف هستید  عرض کردم حق واقف
است  فرمودند شما در آن روز عید در بین راه در جوار آن کوه نشسته بودید گریه میکردید و آن دعای
شما آن بود که عید مشرف باشید  ولی حق با شما بالفضل معامله فرمود  امروز عید سوم است
که مشرف هستید  فی امان الله  از بیان مبارک بی نهایت متاثر شدم زیرا عین واقع
بود که حق تمام را حاضر و ناظر بوده  و رحمانی انسانی آن انسان را اظهار داشتند و مرخص شدم

©Afnan Library Trust, 2026

بهرحال امیدوارم با این مختصر کسالتی که دارم پس از رفع آن به آرزویم که دیدار حضرت مولی الوری است موفق شوم (۱) ولی دست تقدیر و اراده الهی برای آن وجود عزیز نقش دیگری ترسیم نموده بود که در هنگام توقف طهران کسالتش که ابتلای شدید بود شدت یافت و با آنکه اطبای حاذق کمالی بجان و دل مداوایش کردند معذالک بتوصیه پزشکان توجهی نکرده و با خوردن میوه ناراحتی و مرض او را از پای درآورد و در بستر بیماری در آرزوی وصال بود که اجل مهلتش نداد و مشیت الهی مقدر بود در ایران قبور مسلمین بخاک سپرده شد

---

۱ - شرح فوق عیناً از کتابچه خاطرات جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران که الحاق شده است

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال جناب عباس بیک مشتاق امزاجردی (۱)

چونکه مذکور شد شرحی از ایام زندانی شدن جناب ابوالفضائل گلپایگانی در همدان ذکر شد
اولین فردی که از اهالی قریه امزاجرد همدان بامرالله اعلی ایمان آورد جناب سلطان
حسن خان امزاجردی زندانبان ایشان بود.

و اولین فردی که توسط جناب سلطان حسن خان در امزاجرد بشرف ایمان فائز گردید
جناب عباس بیک مشتاق امزاجردی است که در آن زمان رتبه سرهنگی داشته
آن وجود محترم و عزیز از متقدمین اهالی امزاجرد است که در تمام دوران حیاتش در خدمت بامرالله
و پذیرائی از هر تازه واردی از احبا و ناشرین عزیز نفحات الله و سایرین پیشقدم بوده
خانه‌اش محل امید یاران و اغیار بود. سالهای متوالی این وجود نازنین رئیس محفل مقدس
روحانی آن محل بود. و در تبلیغ و نشر نفحات الله در آن قریه که ساکنین آن بیش از دو هزار
نفر بودند جدیت بلیغ مبذول داشته و همسر محترمش سارا خانم که سیده بود و بشرف
ایمان فائز در جمیع احوال و خدمات به تازه واردین و پذیرائی از آنان ایشان را ظهیر و نصیر بود
جناب عباس بیک در قریه و قراء اطراف مورد احترام جمیع اهالی بود و سالها سمت
نماینده مالک قریه که با تمام خوشنشین بوده خدمات کدخدائی انجام داد. در یکی از ایام
محرم ریزه‌خواری آخوندی ملا در همدان برای ذکر مصیبت و تحریکات مسلمین بر ضد احبا به قریه
امزاجرد اعزام میدارند چون خبر به جناب عباس بیک میرسد خود را در مسجد حاضر میشود
آخوند اغوائی با شدت هده مشهور آن بود که در آن جلسه جرأت بیان خلافی نکرده
شهر مراجعت نمود سپس تصمیم گرفتند با احباء الله که فدائی امزاجرد را که در

©Afnan Library Trust, 2026

در اختیار احبا بود خارج نمائید و خود را جانشین آنان نمائید    عده از ارتش بغداد(؟)
اجتماع نموده چند نفر از احبا بجلوی آنها رفتند و آنان عربده کشیدند  یکی از جوانان
بهائی بنام آقا ضیاء تفنگی بدست داشته که یکی از ارتش بغدادیان را مورد اصابت
گلوله قرار داده که فوراً کشته میشود   سایرین فرار میکنند   مسلمین فوراً جسد مقتول را به
طهران آورده و بدرب منزل حاج میرزا حسین که از علمای شهر بود برده   داد و فریاد و غوغا
براه انداختند (بدیهی است علمای طهران منتظر چنین فرصتی بودند) فوراً جریان را به حاکم
وقت اطلاع میدهند   حاکم آقا ضیاء الله را به زندان میبرد و دستور میدهد از زندان تحویل
دژخیمان بدهند و بیاویزند آنکار شد   در این قضیه حضرت عبدالبهاء مصرحاً فرموده‌اند که اقصاص
عمومی بود   در جواب کسی فرموده‌اند (من چگونه میتوانم کسی را که حامل قدم او را بخشیده ام او را
بخشم) آقا ضیاء همانطور که در طهران بدست جوان مسلمانی که جوانمرد و ارتش بود در
جواب رد باد زاره (؟) دو رگشته شد.

باری جناب عباس بیک مردی بسیار خوش اندام و نیکو منظر بود   و اکثر الواح و آثار مبارکه
را بخط خود استنساخ نموده   دارای منزلی عالی و باغی بزرگ در جوار بقعه بیرون بود که دررا او هنگام
قسمتی از باغ را برای ساختمان حمام درس اختصاصی برای احبا تقدیم نمود   اخوی کوچکترش جناب حسین
مشتاق علیه غفران الله نیز سهم الارثی خود را تقدیم داشت   جناب عباس بیک دیانت اجداد
را بعنوان حقوق بمحروم اخوی داد بود با طبع ملایم بلندی که داشت تا دم واپسین دقیقه از خدمات و رفتار با احبا
و خضوع و خشوع نسبت به ایشان غافل نشده   و در سن ۸۰ سالگی بملکوت ابهی صعود نمود و در قبرستان جاوید
از احبای مدفون گردید   لوحی از قلم مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء روحی لتربته الفداء
بافتخار ایشان نازل شده که ضمیمه این اوراق گردید.

۱ — از خاطرات جناب ... با اصلاحاتی نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

سواد لوح مبارک از طرف مولای عالمیان حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه باکمال رهنمائی عباس بیگ مشتاق اثر اجرای عز نزول یافته است زینت بخش این اوراق گردد

همدان بواسطه جناب آقا رضا وجناب یوسف خان جناب عباس بیگ علیه بهاء الله الابهی

هوالله

ای سمی عبدالبهاء عباس در لسان عربی شیر دلیر را گویند و شیر بیشه نخجیر گیر بمناسبت الاسماء تنزل من السماء مقتضی آن است که نعره مانند ضرغام در آن اجسام زنی صولتی شیرانه و شجاعتی درسالتی مردانه در میدان عرفان و ایقان نمائی زیرا شجاعت خونریزی و هدم بنیان انسان نیست و این سزاوار درندگان است بلکه شجاعت در غلبه بر نفس و هوی است و ظفر بر لشکر شهوات امروز کفی شجاع مانند شعاع سبب روشنائی آفاق و اقالیم گردد و روشنائی جان و نورانیت امکان در صلح و صلاح است و نجاح و فلاح تا توانی آشتی پرور باش و شجره پربار دیر پس سلامت عموم اهل عالم خواه در آستان و آثار بنی آدم اساس مهر و وفا نهد و بنیاد خلاف و جفا براندازد دوستی و راستی کن و صلح و آشتی طلب بعموم خلق مهربان باش و در دلجوئی دوستان نفحات قدس منتشر کن و لئالی عرفان منتشر و بیان حقایق و معانی کن و دلالت بر سبیل رحمانی لسان فصیح بگشا و نطق بلیغ بنما و نار محبت الله برافروز پرده های ظلمانی بسوز سرهنگ جنود عرفان شو و آهنگ میدان ایقان کن تا در جمیع عوالم الهی مظفر و منصور گردی و مقرب و منظور و علیک التحیة والثناء ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره‌ای از شرح ایمان جناب داود قلی بیک امراجردی (۱)

جناب داود قلی بیک از متقدمین احبا در قریه امراجرد بود نام پدرش بیک محمد
از اهل حق است (اهل حق در این نواحی چند تیره معتقد بپیرانی بوده‌اند که قبل از
ظهور مبارک آنان را نمیزار ستاره دانسته اند و بعضی از آن پیران که دارای حقیقت
بوده‌اند خبر این ظهور عظیم را داده‌اند که در اوائل انتشار امر جمعی از اهل حق در قریه
امراجرد در ظل امر وارد شده‌اند.

ایمان جناب داود قلی بیک با امر الهی بدین طریق صورت گرفت که قدیم الایام رسم
بر این بوده که در ایام پائیز هنگامیکه رعایا محصول زراعتی خود را جمع میکردند عده از آنان
با خانواده ها از دهات به امامزاده های نزدیک خود برای زیارت و تفریح در رفع خستگی ایام
تابستان رفته و گوسفند برای قربانی و خوراکی همراه میبردند (در دو امامزاده حسن بن ... علی [illegible])
باری جناب بیک محمد پدر جناب داود قلی بیک با چند نفر از اهل حق که عده آنان
در امراجرد بیشتر بود با اهالی و محصول که پیر خود بنام آقا سید عباس علوی که از سلسله
سرتکاری میرود محل سکونت آقا سید عباس در در تپور و تجه مال جیحون آباد
یا خان آباد بوده پس از چند روز توقف جناب بیک محمد از پیر خود اجازه مرخصی
میخواهد پیر با و میگوید چند اولاد داری میگوید شش فرزند دارم پیر میگوید داود قلی چه کاره است
میگوید رعیت پیر میگوید سلطان نوح سرباز عباس صباغ میگوید باو از دل ... بگو
دین از ما رخت بربست دوره پیر بازی خاتمه یافت حق ظاهر شده
بروید تحقیق کنید شما ... که نمیزار ستاره بودیم مردم را به ظهور موعود پیغمبر ارشاد میکردیم اقتا ظاهر

ظاهر شده که هیچ ستاره رنگی در درخشانی ندارد و اگر بگویید شما و درختان شما سروران
خانمان خواهرم عمان آرا خانم هستید بعد تشریف ببرید (همان شب صعود مبارک)
صعود واقع میشود بعد معلوم میشود آنکه گفته خانمان خواهرم هیچ شنیده خبر وفاتش بوده که در این
سه روزه مشغول برگذاری جلسات ختم او میباشند. جناب بیک کار در مراجعت به
اشرافیه جریان آن واقعه را برای جناب داود بیک بازگو میکنند ایشان هم
در حضور حضرت بود بره و به ایشان نازل میشود و که درجات امر اعلی قیام نمودند
جنابش متذکر محبت و رعایت و تقوی و پرهیزکاری بود منزل این وجود خدوم منزل الله
بنا های در درختان و دارای رفیعی بود در اثر ایمان ایشان عده دیگری از اهل حق
متوسل میشوند آن بزرگوار به فرزندان خود وصیت کرده بود که در خانه او باید
در تمام ایام بروی یاران و اغیار باز باشد علیه غفران الله

---

۱ ـ از خاطرات جناب شاکری نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

سرکار بتول خانم خُزین (راضی)

©Afnan Library Trust, 2026

# شرح حال سرکار بتول خانم راضی (حزین)

سرکار بتول خانم حزین همسر شهید مجید جناب طراز الله حزین از شهدای سبعه طهران میباشند
ایشان صبیه جناب احمد راضی و صغری خانم از اهل تبریز هستند که سالها در طهران مقیم و
پس از تحصیل در رشته تا دیپلم و بهمت همراه پدر به آبادان مهاجرت و مدتی در آن شهر مقیم
و با کمال موفقیت خدمت کرده اند پس از مراجعت از آبادان با شهید مجید جناب طراز الله حزین
در طهران ازدواج کرده و همراه همسر خود برای اعلای امرالله ۴۵ سال مقیم طهران میشدند گرچه
پس از آن مدتی در طهران بعضویت محفل مقدس روحانی طهران انتخاب گردیدند و ایشان اولین
خانمی هستند که پس از صدور دستور حضرت ولی عزیز امرالله مبنی بر عضویت خانمها در محفل ملی
بعضویت انتخاب شده اند مشارالیها در سالهای متمادی خلاصه نویس و منشی در سازمان های محفل
بوده در جلسات و خدمات بی شائبه در پیشرفت امور محفل سهم گردیده اند ترتیب ۴۰ سال
معلم کلاس یازدهم و دوازدهم درس اخلاق بوده و به زبان انگلیسی مسلط بوده در جمیع امور با تشریک
و مساعی همسر شهید خود بوده اند و با فداکاری بی نظیری تمام وقت خدمت میکردند تا اینکه
در ایام بحبوحه انقلاب ایران روزیکه شهید مجید جناب حزین را برای مکالمه به سپاه
پاسداران احضار نموده بودند ایشان برای بودن در کنار جناب حزین به آن محل مراجعه
نمایند همسر الیه را هم بازداشت و قراری بمبلغ یک میلیون ریال صادر و تعهد گرفته میشود تا انجام
محاکمات حق خروج از حوزه قضائی طهران نداشته و ترخیص میگردند در موقع احضار مجدد اعضای
محفل مقدس روحانی طهران ایشان نیز احضار شدند ولی بعلت گرفتاری از ... در پریشان
تا کنون به حکم ممنوع الخروجی ایشان هنوز از طرف دادسرای انقلاب اسلامی ابقا شده

©Afnan Library Trust, 2026

پس از وقوع شهادت همسر ارجمندش بعضویت محفل روحانی انتخاب و تا آنگاه که در زندان
بود با جلالت و کمالات فراوانی که داشت ظهیر و نصیر سایر اعضاء منتخبه بود و خدمات شایسته‌ای
انجام داد.

خوب بخاطر دارم پس از آنکه محاکمات اولیه دادگاه انقلاب اسلامی در مورد
اعضاء محفل مقدس روحانی همدان انجام شد و در بنا اعتقاد محافل تعالیم جمعیه بجای شانزده
واحد تقسیم در مورد تحقیقات دادرسی به محفل مراجعه نکرده بودند ایشان فرمودند دلیل حالا نوک
است که حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی ورقه سفیدی بدست هر یک از ما احبا داده‌اند
و هر فردی خودش مختار است و با هر یک قضا جواب ایمان را بدهد کسی منزل ...
پیوسته این بیان مستدل و خاطره‌انگیز آن مؤمنه موقنه را از نظر در خاطرم بوده
و هست و فراموش شدنی نبوده و نیست.

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطراتی از جناب نصرالله کثیرائی

جناب نصرالله کثیرائی که از احبای مخلص و قدیم همدان بودند سالیان دراز عضو محفل مقدس روحانی همدان در چندین دوره نماینده احبای همدان در انجمن شور روحانی ملی انتخاب گردید. پس از تعطیل و بسته شدن مدارس بهائی تائید و موهبت نیابت حظیرة القدس همدان که به تصرف دولت رفت در عهد سلطنت رضا شاه پهلوی صورت گرفت منزل بزرگ خود را برای تشکیل جلسات عمومی احبا و ضیافات نوزده روزه و قسمتی از کلاسهای درس اخلاقی اختصاص داد و سالها این خانه محل اجتماع احبا بود تا اینکه محل حظیرة القدس جدید خریداری شد (لازم بیادآوری است که ایشان و همسر محترمشان سرکار امة الله خانم کثیرائی نوه جناب حکیم آقاجان در این خدمات و پذیرائی از احبا و تازه واردین سهیم و شریک بوده اند) بارها شنیدم در هنگام تشرف زائرین ارض اقدس که حضرت ولی مقدس و عزیز امرالله هرگاه ذکری از جناب کثیرائی بمیان میآمد میفرمودند من از جناب کثیرائی راضیم حتی بخاطر دارم وقتی جناب کثیرائی به بیماری سختی مبتلا و امیدی به بهبودی ایشان نبوده خانواده ایشان در حالت نگرانی تلگرافی از حضور مولای عزیز حضرت ولی امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء استدعای شفا مینمایند تلگرافی جواب عنایت میفرمایند (مطمئن باشید) مدت سی سال پس از وصول آن تلگراف در قید حیات بودند و دیگر اینکه وقتی در بیمارستان میثاقیه طهران بستری و در حالت نزع بودند دخترشان گفت گریه و زاری و بی تابی میکرده دفعةً جناب کثیرائی متوجه او شده

گفته

©Afnan Library Trust, 2026

میگوید آرام باش دیگر دارند عکس از من میگیرند که بحضور جمال اقدس ابهی ببرند
اگر به گریه و زاری ادامه بدهی عکس من خراب میشود - وصعود ایشان بدین طور بود در کلیه ادوار
جناب ایشان در بخشش و تقدیم تبرعات کریمانه مشار بالبنان بودند و در زمان
حیات قسمتی از اموال خود را بنام شرکت امنا منتقل نموده فرزندان برومند ایشان
در خدمات تاسی بآن وجود بزرگوار نموده و عده‌ئی از آنها بجوار رفته و دیگران همگی در ظل امرالله
موفق و مؤیدند -

©Afnan Library Trust, 2026

خاطرهٔ از جناب حبیب‌الله ملکی علیه غفران الله

جناب حبیب‌الله ملکی که از احبای مخلص قریهٔ سنندج بود باغ شخصی خود را برای حظیرة القدس آن محل تقدیم نمود در زمانی که خطاب محفل مقدس روحانی [illegible] تقاضای تقدیم آن مکان را نموده بود که مورد موافقت واقع و بنام شرکت امنا منتقل گردید که حال از طرف حکومت اسلامی مصادره شده است.

آن مرد خادم فداکار که سالها عضو محفل مقدس روحانی قریه بود در انتهای [illegible] ذکر کرده

چه کند بی نوا همین دارد

ایشان چند سال قبل از بروز انقلاب ایران بمرض قلبی در گذران صعود فرمودند.

خاطرهٔ از جناب خلیل منصف علیه غفران الله

جناب خلیل منصف از احبای خادم و مدتها عضو محفل مقدس روحانی همدان بوده که قبل از صعودش کلیه املاک خود را که دارای ارزشی بود تقدیم و بنام حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا لتربته الاطهر الفداء منتقل نمود یادش در تاریخ همدان گرامی است

خاطرهٔ از ننه جمیلا

از جمله زنان خادم [illegible] خانمی سیاه رنگ و سفید دل بنام جمیلا [illegible] بوده که [illegible]

در بلاد [illegible] از کنیزان سیاه پوستی بوده که در همان زندگی [illegible] و [illegible]

و حاکی امة الرحمن [illegible] در جلب [illegible] این زن با ایمان بوده [illegible] علاقه

و احترام و توجه عموم احبا بود ایشان دارای اولاد [illegible]

[illegible]

©Afghan Library Trust, 2026

یادی از مهاجر عزیز امرالله در اسدآباد همدان

جناب استاد جعفر طیوری و همسرش محبوبه خانم طیوری از بدو نقشه جلیل ده ساله از همدان
به اسدآباد مهاجرت نموده در محل حظیرة القدس که بوسیله محفل مقدس روحانی اسدآباد
خریداری شد با فرزندان خود ساکن آن بخش شدند جناب طیوری شغل نجاری
مشغول و با درآمد بسیار کم امرار معاش میکرد و در تربیت فرزندان سعی بلیغ
مبذول میداشت تا آنکه یکی از دختران ایشان بنام نسرین خانم طیوری به اندونزی
مهاجرت کرد جناب طیوری ضمن کار و کسب نیز پیوسته در تبلیغ و تبشیر امرالله
میکوشید و آرام و قراری نداشت با آنکه دشمنان امرالله بارها موجبات برای
خود و خانواده اش فراهم مینمودند معذلک با استقامتی بی نظیر در محل مهاجرتی
باقی ماند و ضمن تحمل مشقات بی حد و حصر به رفتار بهائیانه خود ادامه داد،
متأسفانه با آنکه عمری از او نگذشته بود به سرطان مبتلا و بوسیله محفل مقدس
روحانی اسدآباد لکبران برده شد که در آنجا صعود فرمود علیه غفران الله

## شرح مهاجرت و سکونت جناب مفتاح الله بیدلی و خانم
## در قریه شورین همدان

از جمله مهاجرین عزیزی که با همسر و فرزندانش در قریه شورین که نزدیکترین [illegible] همدان بقصد مهاجرت سکونت نمود جناب مفتاح الله بیدلی و خانم ایشان است که از طرف محفل مقدس روحانی قطعه زمینی در آن قریه خریداری و ساختمان نسبتاً آبرومندی در آن بنا کرد و با مخارج گزافی باتمام رسید ولی در تمام مراحل شبانه اشرار مزاحم این مهاجر عزیز و خانواده اش میشدند و با سنگ پرانی مانع راحت و آسایش آنان بودند و هر روزه دستگیره های درب حیاط را با کثافات آلوده مینمودند که دچار زحمات فراوان گشته معذلک با استقامتی بی نظیر مدت ۶ سال با پایداری و استقامت نمودند بالاخره با صلاح دید محفل مقدس روحانی همدان با زن و فرزند مجدداً مهاجرت نموده ساکن آن شهر شدند و با فروش ماشین و اثاث باری که وجه آنرا جناب موسی احسانی تقدیم نموده بودند مشغول کار شده و در حظیرة القدس آنجا اسکان داده شد. لازم بیادآوری است برای رفع تعدی اشرار آن مهاجر عزیز مراجعه هائی به مقامات دولتی شکایت میشد و کوچکترین اقدامی بعمل نمیآمد

و مهاجر عزیز دیگری که بنام خدیجه خانم [illegible] بابائی و از شیرزنان این شهر بود در نهایت از خودگذشتگی و ثبات قدم و اخلاص مدت شش سال در قریه شورین قیام بامر مهاجرت کرد و عوام الناس چندین بار آن وجود عزیز را از منزل بوسیله قرمیه به بیرون پرتاب کردند و از سوار شدن او به ماشین جلوگیری بعمل آوردند. مشارالیها در کدام کارخانه بود که متعلق به احبا بود کار میکرد و کارخانه مجبور شد برای آمد و رفت ایشان تاکسی کرایه کند که

©Afnan Library Trust, 2026

که براحتی بین محل مهاجرتی و همدان ایاب و ذهاب نماید   این خانم بزرگوار در تمام مدت
مورد اذیت و آزار از طرف همسایگان و اهالی محل واقع شد و همه را با شهامت
و وقار و متانتی بی مانند و دلالت و نصیحت میکرد وگاهی در ایام عید نوروز با قند و سوغاتی
بدیدن پیش نماز قریه میرفت و با او الله ابدع کلمه میگوید   پس از بروز انقلاب ایران
ناچار به ترک محل مهاجرتی دیگر همدان شد و رهسپار کرج گردید   ایشان دارای
چهار اولاد پسر و دختر هستند که اکثراً در نقاط مهاجرتی خارج مستقر و تعدادی از آنان
بعداً فرصت خارج رفته و ساکن گردیده اند این خانم پس از مدتی از کرج عازم کانادا شده
و فعلاً ساکن آن مملکت است.

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال جناب رحمت الله اقدسی از احبای قریهٔ بهار همدان

در سالیان گذشته عده کثیری از احبا در بخش بهار سکونت داشته اند و بارها مورد اذیت و آزار اهالی قرار گرفته اند و همیشه در فشار و ناراحتی بودند در آن بخش شخصی بنام شیخ رضا بهاری از علمای آن عصر [illegible] فرستاده که فتوای دست بریدن سارقین و کشتن قاتلین را میداده حتی در یکی دو مورد دستور غارت منزل احبا را صادر کرده است در چنین موقعیتی یکی از افرادیکه بیشتر از دیگران مورد ایذا و اذیت مخالفین قرار گرفت جناب رحمت آقدسی بود این مرد مخلص فردی بی نهایت خادم و از خود گذشته و در جمیع احوال تام بخدمت امرالله بود در نهایت قوت ایمان و قدرت بیان و دارای اندامی قوی بود در بین راه بهار و همدان با اتوموبیل خود مسافر حمل و نقل میکرد و با تمام مردم اخلاقی عالی داشت یکی از روزها که از بهار بهمدان میآمده با شخصی عابر تصادف مینماید که موجب مرگ عابر میگردد جمعیت انبوهی دور او را گرفته و بهر ترتیب او را به ژاندارمری و پس از آن به دادگستری برده و عده در حدود یکصد و پنجاه نفر گواهی تنظیم مینمایند که ما شاهد بودیم این شخص بهائی پس از آنکه فرد مسلمان را زیر ماشین کرد جنازه او را با ریسمان بماشین بسته و کشیده است.

قضیه در دادگاه همدان با تأکیدات مخالفین پیگیری و پس از مدتها بازداشت قرار هفت سال زندان و پرداخت جریمه نقدی صادر و پرونده امر و خودش را برای تأیید حکم به دادگاه جنائی استان کرمانشاه فرستادند در مدتیکه در زندان کرمانشاه بسر میبرده آخوند محل و عده از اهالی بهار با بستگان [illegible] تحریک میکنند که شاکی فقط بگوید من مسلمانم

در

در این صورت ما تو رضایت میدهیم و تو را آزاد میکنیم مراتب با گفتار محفل مقدس روحانی
همدان رسید بلافاصله مبلغی از صندوق محفل به نگارنده مرحمت که بکرمانشاه رفته وکیل
تسخیری تعیین و وسائل استخلاص ایشان را فراهم نمایم پس از مراجعه بدادگستری کرمانشاه
و انتخاب وکیل تسخیری پس از دو ماه زندانی ایشان رهائی که در دادگاه جنائی
مسئله آزادیش امکان پذیر و بمنزل معاودت نمود ولی اراذل و اوباش باین
مسائل اکتفا نکردند و روزی یکی از برادرزاده های بستگانش با چاقو به ایشان حمله ور
شده و به شقیقه ران جناب آدرسی فرو کرده که پس از خونریزی شدید ببیمارستان
حمل و با اطلاع شهید مجید جناب طراز آفرین علیه غفران الله در بیمارستان خصوصی بستری
و با راهنمائی و مساعدت شهید مجید جناب دکتر نعیمی و شهید مجید جناب دکتر وفائی بهبودی
حاصل ولی در اثر ضربات شدید وارده از یک پا لنگ شد ولی هنوز در خدمات
موفق و مؤید بود در عقب اقدامات افراد تبلیغات اسلامی همدان در منزلش فراهم و ابراز
دختری داشت که در دانشسرا با نمرات ممتاز برای دبیری قبول شد ولی محض اینکه
در بهائی است استخدامی خود را باطل معرفی کرد برای پدر مظلوم از طرف اداره فرهنگ همدان
ابلاغیه صادر گردید که باید تمامی حق رتبه در ایام تحصیل برای فرزندتان تادیه شده مسترد دارید
و اجرائیه هم صادر شد که این فرزند مؤمن با اینکه درآمد چندانی نداشت تعهد پرداخت نمود
و فرزندش بیکار ماند در شروع و بروز انقلاب نیز ایشان را با زن و چند فرزند
از منزل اخراج نمودند و با چار در حظیرة القدس اسکان یافت و پس از مصادره حظیرة القدس همدان
در منزل احبا سکنی گزیدند مدتی برای این خانواده بعداً در همدان در نقاط متفرقه بود

©Afnan Library Trust, 2026

در مرحله دیگر ایجاد مزاحمت را بعد از مخالفت با احبای بهار بدینقرار است
با آنکه احبا دارای گلستان جاوید بودند اهالی مانع از دفن اموات در آنجا بودند
ناچاراً متصاعدین را بهمدان آورده در گلستان جاوید همدان مدفون مینمودند.
اولین متصاعد الی الله جناب دکتر جلال مودتی بود که سالها در آن قریه در نهایت
صفا مشغول طبابت بمداوای اهالی آن محل و اطراف بود معذلک مانع
از دفن جسد ایشان در گلستان جاوید بهار شدند و احبا ناچاراً او را بهمدان
آورده مدفون نمودند.

و با آنکه مراتب باطلاع مقامات دولتی رسید کوچکترین اقدامی برای رفع این قبیل
مزاحمتها بعمل نیاوردند و در اثر این مراتب برای رعایت مصلحت اجساد
دیگری از متصاعدین بهار به همدان منتقل و در گلستان جاوید همدان مدفون گردیدند.

در مورد دیگر از جمله صدمات وارده بر احبای بهار غارت منزل جناب میرزا
مختار از احبای متقدم و آقای دکتر حکیمی بود که کلیه اموال آنان را اشرار بیغما
بیغما برده و بقدری تضییقات و مشکلات از هر جهت برای احبای مظلوم
آن سامان ایجاد نمودند تا جائیکه با آنکه تعداد احبا زیاد بودند بتدریج اکثریت آنان
مجبور به ترک محل و سکونت در همدان و یا شهرستانهای دیگر شدند.

شرح حال جناب استاد محمد خادمی از احبای لالهجین همدان
و اذیت و آزار وارده بر ایشان (۱)

جناب استاد محمد خادمی لالهجینی از مؤمنین دوره اولیه امرالهی است که در زمانهای عجیب ثبوت
و استقامت در آن محل منزلتی و بسیار منجذب بود چون پدرش حاج احمد خان در ایام
حیاتش ثروت خود را از دست داده پسر تنها چاره‌ای مشغول تعمیر کفشهای کهنه زارعین میگردد
پس از چندی موفق بدوختن کفشهای تازه شد و کار کسبی او بالا گرفت که مورد حسد دیگران
واقع شد در تمام ایام مشغول به نفحات آمر و تبلیغ امرالله بود به آخوند قریه که پدرش از مریدان
او بود شکایت کردند مشارالیه او را چوبکاری نموده و مجبور شد کلیه املاک و قباله‌هایش را که
با زحماتی بدست آورده بود فروخته و بکابای جریمه تقدیم تا مستخلص شود - ایشان سندی بمن ارائه
داده که اصل آن در دسترس نیست در زمان حیات پدرش قباله از آن آخوند داشته
که شرحش این است راقم صحیفه واثق خلیفه تراب اقدام مؤمنین غلام شیعیان حضرت
امیرالمؤمنین علیه آلاف التحیة والثناء بجهت رضای خلاق کریم المتعال یک قصری از مزرعه
من صنعت التجری باکت الانهار بخشیدم به بنده او حاجی احمد علی خداوند بحق خمسه نجبا
قبول فرموده حقیر سراپا تقصیر را در سایه لطف او برقرار و مستدام فرماید فی یوم الاربع تاریخ
... که جا ... مبلغ پنج تومان به پول آن ایام آخوند قریه از پدرش گرفته بوده
(۲) بعد از ... بدیدار ایشان رفتم که از وضع زندگیش بحالت اولیه برگشته بود - نگارنده بخاطر
دارم قبل از انقلاب کلیه موجودی اجناس حجره ایشان را سرقت نمودند و یکبار از هستی ساقط شد
و در ایام بروز انقلاب دیلوای(؟) لاهیجی علیه احبای آن محل آن مرد ۹۵ ساله را در حالت
بیهوشی

©Afnan Library Trust, 2026

بیهوشی و دوری در دستش گذاشته بحمام بردند که تبری کند و تبری نکرد او را رها نمودند و بیماران
فرار کرده و مدتها در جائی که شهدای سبعه هم آن الفاضل مقدس رفقا را از آنجا که آنقدوس احضار
کرده بودند تمام ایشان هم بوده که در ترسی با ایشان پیدا نکردند و سیر شاگرد دست اش را
با تمام و اهمی رفته زندانی نمودند که از سرنوشت او اطلاعی بدست نیامد.

---

۱ـ از کتاب خاطرات جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران الله با تصحیح نقل شده
۲ـ از مشاهدات و مسموعات نگارنده است.

---

## شرح حال دو برادر جناب عباس میرزا و میرزا محمد سلطان لاهیجی و از [illegible] ایران (۱)

جناب عباس میرزا از اهالی لاهیجان و سلیل مرحوم کربلائی علی اکبر لاهیجی بشرف ایمان فائز شد و در ناحیه ایمان و ایقان و اخلاص زندگی میکرد و با اینکه سواد نداشت همه روزه بسیر و ذکر الواح و آثار
مبارکه را بنحوی دلربا با لحنی دلنشین از بر زیارت میکرد. در هنگامی قریه سالیان دراز با جای
ریشه باران اصحاب گرفت بود که از اقارب قریه نظر به بهائی بودن ایشان آن جناب را به
دولت معرفی بود که از قریه اخراج و او را به ولایت کلباغی که محل سکونت سایر برادرها بود
کوچ دادند در زمستان سالهای مدتی با عائله در آنجا بسختی ایامی گذراند تا اینکه شد با پای پیاده
بسیار آمیدند که پاهایش متورم و زخم شده بود که بی نهایت او را رنج میداد و مصیبت تبعیدی
و سختی راه او را از بین برد. از بام منزل سقوط کرد و صعود نمود و مدفنش در قبرستان عمومی لاهیجان است.

برادر دیگر بنام جناب محمد میرزا سلطان بود که در ایام جوانی در نهایت قدرت و کلاهی سلطان
امیرانجم بود. پس از ایمان با سر مبارک و در زادگاه خود لاهیجان بنزلیت و خدمات شایانی
در پیشرفت امر الله نموده. ایام سرنوشت برادر و چهار و تحریک ارباب به کلباغی تبعید شد و پس از
مدتی مراجعت و از هستی ساقط شد و بقیه ایام عمرش با تنگی معیشت طی نمود هیچ دقیقه
از ذکر حق غافل نبود و در تنها بخودت و انقطاع میزیست تا در لاهیجان بعالم بقا صعود فرمود

---

۱ـ از کتاب خاطرات جناب میرزا آقاجان شاکری علیه غفران الله نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال جناب نادرعلی ثابت راشدی

از جمله احبای متقدم و مخلص ایران جناب نادرعلی ثابت راشدی ساکن قریه ساری قمیش بود که خدمات ارزنده ای در آن محل و قراء مجاور انجام داده و مورد اعتماد همگان بود در چند دوره نمایندگی برای شرکت در انجمن شور روحانی ملی انتخاب شد منزلش خانه امید هر تازه واردی بود که با روحانیت خاصی از آنان پذیرائی میکرد

ایشان خانه ای برای محل حظیرة القدس در ساری قمیش تقدیم نمود در وصیت بود که پس از صعود جسدش را نزدیک درب ورودی حظیرة القدس بخاک بسپارند و این سفارش انجام شد

ناگفته نماند چندی قبل از بروز انقلاب عواملی بمنزل ایشان دستبرد زده و همه اموال را بغارت بردند.

پس از بروز انقلاب معاندین به حظیرة القدس حمله ور شده و قصد تخریب آرامگاه و نبش آنرا داشتند که بسبب استحکام آن توفیق بانجام این عمل نگردیدند ولی بالاخره محل مصادره و در اختیار حکومت اسلامی قرار گرفت

## خاطره در مورد جناب نادعلی شعبانی

جناب نادعلی شعبانی که از احبای مخلص قریه کوشک آباد در سالهای تقیم آن محل بوده با استقامتی بی نظیر ایام گذرانده‌اند در تمامی ایام با آنکه از سواد بی بهره بود با هر کس در هر مقام که برخورد مینمود زبان به تبلیغ میگشود و لحظه‌ای آرام و قرار نداشت تا آنکه قبل از بروز انقلاب مزاحمت های فراوان از قبیل از بین بردن مزرعه گندم بعمل آوردند و از بردن گوسفندانش در داخل گله بجای چرا مانع میشدند آخر الامر مخالفین و معاندین چندین مرتبه او را با حضور جمعی از رعایای محل در مسجد حاضر نموده ضمن ایرادات و شماتات بی حد که نسبت بایشان روا میداشتند و جواب کافی بیان میداشت صدماتی به آن وجود عزیز از هر لحاظ روا داشتند که آخر او را از هستی ساقط نمودند معذلک همیشه و در همه حال شاکر و صابر بود مکرر به محفل مقدس روحانی تهران برای رفع تعدی مراجعه مینمود و وسیله مقامات دولتی شکایت تقدیم میشد ولی کوچکترین اقدامی که نتیجه به آسایش ایشان شود بعمل نیامد.

©Afnan Library Trust, 2026

## ذکر خیر و یادی از عالم دانشمندی در همدان

آیت الله آقای ابراهیم معصومی (معروف به آخوند ملاعلی) از اراده درست
آخوند را در همدان نسبت داده است و این شخص متدین و بی آزار تا زمانیکه در قید حیات
بود در همدان پیشوای شیعیان و مورد احترام عامه بود کوچکترین آزار و اذیتی نسبت
به احبای همدان و نقاط منضمه روا نداشت بطوریکه در زمان بلوای فلسفی که اکثر بلاد
ایران براه افتاد عده از اهالی فرصت طلب و موقع شناس طرفداری و علیه احبا تهییج
نزد ایشان میروند به مراجعین گفتند که در پی کار خود باشید این امور مربوط بشما نیست
بدین ترتیب رفع مزاحمت از احبا شد در موارد دیگری آنچه بنده اطلاع دارم مراجعاتی
با ایشان شده که تضییقاتی برای احبای همدان و نقاط منضمه فراهم نمایند ولی بهیچوجه ایشان
حاضر به موافقت با چنین امری نگردید در کتابخانه که ایشان در مدرسه آخوند بنام
کتابخانه غرب تاسیس نموده تقریبا چهار هزار کتاب موجود بود که مورد استفاده عموم قرار
میگرفت و از کتب بهائی نیز در آن کتابخانه دیده میشد خاطره دیگری از آن جناب
دارم که یکی از سروران نیکوکار شهر همدان هنگامیکه بریاست انجمن شهر تعیین شد برای تنظیم امور
نان و گوشت شهر همدان شرحی بایشان نوشت و خواستار آن شد که دو نفر از مسلمانان متدین
معرفی فرمایند تا امور نان و گوشت مصرفی همدان را بآنان واگذار نمایم ایشان پس از ملاحظه
نامه فوریه تلفنی رئیس انجمن شهر را بمنزل خود دعوت و میگویند هر وقت فرصتی داشتید نزد من بیائید
رئیس انجمن شهر آنجا رفته است وقتی خدمت آقا رسیدیم گفت این نامه را شما بمن نوشتید من
از بین دو نفر آدم متدین مسلمان بیادم نیست شهر است از این موضوع صرفنظر کنید دیگر را نادیده بگیرید
و

©Afnan Library Trust, 2026

و نامه را مسترد داشت .

بخاطر دارم معاندین ایشان اظهار داشت وقتی فرزند شما با ایشان تصادف کرده بود
آیا شما میدانید با چه حالت تأثر به دفتر بنده آمد و اظهار نمود فرزند ایشان تصادف نموده بخدای یکتا قسم
از او راضی شدید .

این مرد خیرخواه در اوائل بعد از انقلاب دچار بیماری شد و برای معالجه به لندن
رفت ولی معالجات سودی نبخشید و در آنجا وفات نمود و جسدش را بطهران
آوردند و بر حسب وصیت خودش در بین سایر اموات گورستان عمومی تهران در
نظر گرفتن محل مشخص مدفون نمودند --- یادش گرامی است

در این جلد لازم است ذکر خیری از یکی از علمای بنی اسرائیل بمیان آورم
در بدایت انتشار امرالله در همدان و اقبال عده بیشماری از احبای کلیمی بامر مبارک
یکی از ملاهای اسرائیلی بنام ملاربی منزرستیه که فردی مطلع و بی‌نظیر بوده در دوران
حیاتش بحضور جمال اقدم جل ذکره الاعظم مشرف گردیده
در وصیت نامه اش به فرزندان خود توصیه نموده مبادا با ظهور حضرت کلیم الله ضد
و مخالفت کنید چه که هر که در افتاد ور افتاد و هر کس قیام به علیه امر
او نماید نابود میشود .

©Afnan Library Trust, 2026

9

خاطراتی دیگر از دوران بلوای فلسفی در ماه رمضان سال ۱۳۳۴ شمسی

در جریان جنجالهای فلسفی واعظ معروف در ایران که قبلاً مذکور گردید ذکری از آیت الله ملا علی
بمیان آمد ایشان مانع از هر اقدامی بر علیه احبای همدان بود ولی در همان ایام اعضاء
محفل پدرم از طرف محفل مقدس روحانی همدان انتخاب و اعضاء محفل تمام روز مشغول مشاوره
در امر امور بودند در گوشه و کنار شهر دکانها و در مساجد مطالبی برای تضعیف امرالله
و ایجاد رعب و وحشت گفته میشد مثلاً میگفتند پیغمبر بابیان تاج و تخت کسری
را دریافت کرده بود که به ایران بیاید و هر کدام اظهاراتی نظیر این مینمودند روزی
در دفترخانه حاج تقی صدرمی که محضر رسمی داشت و سالها قبل حاکم شرع همدان
در دادگستری بوده حضور داشتم و مجله تحرقی را که آن روزها منتشر و مطالبی در
مورد امر نوشته بود ایشان که خودش بی نظر ربا امر خودش امین بود فوراً متوجه
بنده شده گفت نگران هیچ چیز نباشید مطلب مهمی نیست این جریانات
مانند پاره ابری است که معدوم میگردد من همه شماها را بخوبی میشناسم. انتهی

غارت منزل جناب فرج الله عبدی ساکن قروه سنجق

در جریان بلوای فلسفی منزل جناب فرج الله عبدی که از قدمای امر و دانشمندی
کامل و خادم عزیز امرالله بود به تحریک آخوندی بنام بابی آیت الله مورد غارت اشرار واقع
گردید و کلیه اثاثیه ایشان بغارت رفت ولی منزل ایشان که سالیان متوالی محل
محفل مقدس روحانی آن شهر و در ضمن دوره نماینده منتخب انجمن شور روحانی ملی بهائیان ایران
بود در نهایت انقطاع و پایداری بکبریا خود ادامه داده و فرزندان لایق و خدمتگذاری از ایشان باقی
مانده و در آن شهر علکرد بجی صمد فرمود علی عنقاء آرامی

خاطرهٔ از مامور ثبت اسناد همدان در مورد املاک امری

در زمانیکه از طرف محفل مقدس روحانی همدان برای نمایندگی شرکت امناء انتخاب شدم در ضمن رسیدگی به پرونده های املاک امری متوجه شدم گلستان جاوید همدان که جنب قبرستان کلیمیان در محل پل مراد واقع است هنوز دارای سند مالکیت ثبتی نیست پس از مراجعه به اداره ثبت اسناد همدان در رسیدگی کامل معلوم شد چنین پرونده دردست نیست و شخصی بنام شایانی مدیر بایگانی ثبت که از افراد متعصب بود وقتی متوجه گردیده این ملک مربوط به جامعه بهائی است پرونده امر را سالیان چند مخفی نگهداشته باری تدریجاً آنرا دریافت کردم تا ایشان بازنشسته شد و شخص دیگری که بجای او رئیس بایگانی شد و نسبت بامر خوشبین بود پرونده گلستان جاوید را مورد رسیدگی قرارداده و سند مالکیت آن را صادر و تسلیم نمود لازم بیادآوری است قبل از بروز انقلاب ایران اشرار کلیه سنگهای قبور را شکسته و دیوار های آنرا خراب کردند و آن محل نیز مانند سایر املاک مربوط به جامعه بهائی از طرف حکومت اسلامی مصادره شد.

©Afnan Library Trust, 2026

## حریق در گلستان جاوید جدید همدان

تا بیاد دارم چند سال قبل از بروز انقلاب ایران سالن جدیدالبنیان گلستان جاوید جدید همدان را طعمه حریق نمودند سالن تخریب و کلیه کتیبه‌ها که آتش کشیده شد شبانه مراتب باطلاع اعضا محفل مقدس روحانی وقت رسید و اقدام به خاموشی شد خسارات فراوانی متوجه صندوق محفل گردید

لازم بیادآوری است که ساختمان اولیه سالن با نظارت جناب جواد مجیدی علیه غفران الله صورت گرفته و محل کوچکی زیر پله‌ای ورودی سالن اختصاص برای آرامگاه خود داده بودند و پس از جریان آتش سوزی سالن تجدید بنا گردید و با نظارت شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی یزدی علیه بهاء الله در رضوان و جناب مهندس هوشنگ دکتری و جناب غلام عباس جاویدی باتمام رسید.

ملک گلستان جاوید محلی بود که قبلا بوسیله نماینده وزارت دارائی طبق سند رسمی به احبای همدان فروخته شده و بنام شرکت امنا منتقل گردیده بود معهذا چندی بعد از تجدید بنای سالن و قبل از بروز انقلاب ایران خاندان علوی که خود را وارث آن ملک قلمداد میکردند طبق اظهارنامه رسمی تقاضای ابطال سند و بازگشت ملک مزبور را بنام خود نموده بودند.

©Afnan Library Trust, 2026

از جمله ناراحتی و مزاحمتی که از طرف افراد تبلیغات اسلامی همدان برای احبا فراهم آمد بدین قرار بود در بهداری همدان فردی بنام آقای مرادی بوندای کارمند رسمی و مشغول کار بود روزی رئیس بهداری محل را وادار نمایند که به منزل مشارالیه رفته و هنگام رفتن آمبولانس برای بیماران ایشان را مورد بازخواست قرار داده و پرونده‌ای تشکیل داده و سرا فرستند و تا پایان دادرسی چه در همدان و یا در کرمانشاه پرونده را تعقیب نموده او را محکوم و معلق از خدمت نمایند و ایشان را سالها در بدر نمودند تا آخرالامر با پیگیری دشمنان امر در دادگاه جنائی با وجود آنکه محفل مقدس ملی و محفل مقدس روحانی همدان متحمل شدند نتیجه حاصل نشد و بی تقصیر محکوم و از حقوق حقه خود محروم گردید.

جناب [illegible] مدتی مهاجر مبارک آباد بودند که اهالی محل از ایشان خیلی محظوظ میشدند جناب [illegible] منزلی در آن جا خریداری و باغشان را آباد کرده بودند که مشغول امور زراعی و باغشان مردم بسیار با شند که در آنجا هم با تحریکات عوامل تبلیغات اسلامی مجبور به ترک محل مهاجرتی شد. ایشان همچنین مدتی مهاجر نهاوند بودند.

۲ - در قریه جمشید آباد درب حظیرة القدس توسط معاندین به آتش کشیده شد و قسمتی از مزارع و باغات احبای آن قریه را قبل از پیروزی انقلاب ایران از بین بردند که با وجود مراجعه به مقامات دولتی اقدامات مؤثر واقع نگردید.

۳ - در قریه اشتراجرد همچنین قبل از پیروزی انقلاب ایران بر سر حمام مشترک بین احبا و مسلمین اختلاف ایجاد کردند و مانع از ورود آنان به حمام میشدند و اکثر اوقات در منزل احبا شب نامه میگذاشتند و در روز انقلاب عده را از قریه اخراج و اکثر منازل آنان

©Afnan Library Trust, 2026

آنان را با آتش کشیده و باغات احبا را از بین بردند و پس از مصادره و تصرف
حظیرة القدس آن محل جشنی برپا نموده و نماینده امام سید اسدالله مدنی را با عوامل
تبلیغات اسلامی دعوت نمودند در شبی که آقای رضوان اشتیاق قصد ورود
به منزلش را داشته ایشان را به قصد کشتن مضروب و زخمی نمودند که شوهر خواهرش او را
بتهران آورده بمنزل شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی علیه رضوان الله برده و آن دکتر دلسوز با
با خانمش تا صبح مشغول پانسمان آن جوان مخلص و خادم بودند و از ضربات جسمی بجا
ماندند و دو تن هم مجبور به ترک خانه و کاشانه شده بتهران آمده و در حظیرة القدس
همراه با سایر ملهوفین ساکن شدند معذلک ظالمین با این امر هم اکتفا نکرده کلیه
را از حظیرة القدس اخراج نمودند بالاخره با مساعدت محفل مقدس روحانی طهران با دو تن
و ده فرزند در منازل احبا اسکان داده شد

۴ – پس از پیروزی انقلاب در حالیکه اعضای محفل مقدس روحانی طهران را مصادره گلستان جاوید
مأمور بنیاد مستضعفان بابت بند، مراجعه و اظهار داشت شما برای تدفین متصاعدین
در گلستان جاوید برای هر نفر بالستی مبلغ ده هزار تومان به بنیاد بپردازید و یا حاضر شوید محل را
را از ما بخرید بایشان جواب داده شد، به تنهائی محفل نیستیم شما لطفاً شرحی در این
خصوص به محفل مقدس روحانی مرقوم دارید تا تصمیم بگیرند و در این مورد نامه نوشتند و
موافقت شد برای دفن هر یک از اجساد در گلستان جاوید که متعلق به جامعه بهائی بود مبلغی
پرداخت شود و قبل از پیروزی انقلاب هم چندین مرتبه مزاحمت برای نگهبان گلستان جاوید
فراهم و مخالفین دین در مواقع دفن اموات تا صبح آمده و مشکلاتی ایجاد نمودند که شرح جداگانه دارد ،

©Afnan Library Trust, 2026

ممانعت از خریدن محل برای حظیرة القدس بیجار گروس

برای خرید محلی جهت حظیرة القدس بیجار وجه لازم تهیه و ارسال نمودند. محفل مقدس روحانی طهران با کمک بانک ملی اقدام نمودند ولی پس از تحمل زحمات فراوان با اعمال نفوذ عمال تبلیغات اسلامی مانع از آن شدند که با کمک بانک ملک را به احبا منتقل شود و در اثر این اقدام محل آن محل با وجود پیگیری چندین ساله محفل مقدس روحانی طهران منحل گردید.

خاطره دیگری از ایجاد مزاحمت برای احبا

قبل از دوره انقلاب برای ایجاد رعب و وحشت در بین احبای طهران اشرار ماشینی بمنازل احبا میرفتند از جمله بمنزل شهید مجید جناب حسین مطلق اورانی و شهیدان عزیز جنابان دکتر ناصر وفائی و دکتر نعیمی رفتند و اسنادی از منزل جناب مطلق سرقت نمودند که تاکنون پرونده مربوط با املاک امری که از منزل ایشان سرقت رفته بود در دست نموده و بنیاد مستضعفین مشاهده و قبل از این جریان نیز به حظیرة القدس تبریز زده و مدارکی سرقت کرده بودند. از منزل جناب عنایت آشوری نیز مبالغ زیادی طلا و آلات سرقت کرده شد.

موضوع حضور نمایندهٔ اطلاعات شهربانی همدان در حظیرة القدس

مدتی قبل از بروز انقلاب از طرف شهربانی به محفل مقدس روحانی همدان دستور داده شد صورت اسامی احبای ساکن همدان تسلیم دایرهٔ اطلاعات شهربانی شود محفل همدان پس از مشورت با محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران صورتی تهیه و تقدیم نمود پس از چند روز مرتب نمایندهٔ اطلاعات شهربانی را برای شرکت و حضور در جلسات عمومی احبا به حظیرة القدس اعزام مینمودند ولی بطوریکه بعدها معلوم شد این اقدام از طرف عوامل تبلیغات اسلامی همدان بعمل آمده بود که احبا را شناسائی و مرتب برای آنان اوراق ناریه ارسال دارند. احبا بمحض وصول آن اوراق فوراً عیناً تقدیم محفل مقدس روحانی همدان مینمودند

خوب بخاطر دارم یکی از اوراق ناریه که قبل از بروز انقلاب ایران از طرف جامعه تبلیغات اسلامی بنام احبا ارسال داشتند یک فتوکپی از مرقومهٔ محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران را که بامضاء جناب سرلشگر شعاع‌الله علائی علیه الغفران بوده دارای نامه از رئیس ژاندارمری وقت تقدیر بعمل آمده ضمیمهٔ اوراق ناریه ارسال و در آن یادآور شده بودند حال که محفل مقدس ملی مبادرت به چنین عملی نموده از این به بعد ما با محفلیون طرف هستیم و در پی این جریان بود که پس از بروز انقلاب تمام اعضای محفل همدان را دستگیر و منجر بشهادت شهدای سبعه عزیز همدان گردید.

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره از ایجاد مزاحمت برای احبای نقاط منضمه همدان

قبل از بروز انقلاب ایران از طرف جامعه تبلیغات اسلامی همدان تعدادی از ملایان هم را دعوت میکردند که در روزهای جمعه به قراء حسین آباد - لالجین - بهار امزاجرد - چیچلو - اکنلو - ساری قمیش که اکثریت با احبا بود رفته کلاس تشکیل داده و بالمذهب کذبگو در مساجد و منابر اهالی را بر علیه احبا تحریک نمایند و با ارائه مراتب وضعیت به مقامات دولتی راپرت داده میشد و محفل مقدس روحانی همدان دائما در تماس بود معهذا کوچکترین عطف توجهی نمیشد حتی افراد سپاه دانش که به اثر این تبلیغات متنفر و برگشتند حتی الامکان مانع پیشرفت اطفال بهائی در مدارس بودند و در همه حال ناراحتی برای آنان فراهم مینمودند و در همدان نیز در جوار منازل احبا جلساتی منعقد و در آن با ایراد خطابه و نطق از طرف دکتر فریدونی که از اعضاء فعال تبلیغات اسلامی بر ضد احبا تحریکاتی میشد و ایشان نیز با اتفاق شخص کفاشی بنام حاج ابراهیم رزقی افتخاری دبیر دبیرستانها مرتب با ماشین ایشان بدفعات محل بهائی نشین آمد و رفت داشته و بسبب این اوضاع اسفناک بودند و در اغلب شبها که محفل مقدس روحانی همدان و سایر لجنات تشکیل میشد در موقع خروج اعضا از جلسه با ماشین آنان را تعقیب و ایجاد مزاحمت و شناسائی مینمودند.

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطره در مورد حظیرة القدس همدان

بخاطر دارم در اوان روزهای بروز انقلاب ایران قبل از مصادره حظیرة القدس همدان بوسیله شورای انقلاب اسلامی جوانی بنام قشقائیان بازرگانی تماس گرفته بود که به حظیرة القدس آمده و میخواهند آن آنجا را تخریب کنند چند نفر دیگر با کمک داشته که گفت بازرگانی منجر به باعث مصدوم شدن هائی گردید پس از وقوع این جریان انقلابیون بلافاصله توجه اختصاصی مرحوم جناب اعتمادی را که نام ایشان در شهرداری ثبت بود برداشته به قشقائیان تبدیل نمودند و با این عمل ابراز نمودند سایر کارها که نام احبا بود تا بعدها را به تدریج تغییر نام دادند.

## خاطره دیگر در مورد ایجاد مزاحمت برای احبا

از جمله ایذاء و آزاری که نسبت به احبا در همدان از طرف افراد شاهد تبلیغات اسلامی بعمل میآمد این بود که از افراد مسلمان میخواستند که بعنوان مشتری در نزد احبا کار نکنند و علناً صاحبان حرف را مورد مزاحمت قرار داده و همچنین معامله با احبا را تحریم کرده بودند.

در مورد دیگر بخاطر دارم دو نفر از کارمندان بهائی بنام جناب حسن نوابزاده و جناب بانک را عنت که از افرادی بسیار مخلص و خدوم و با نهایت درستی و پاکدلی در اداره دارائی مشغول انجام وظیفه بودند از طرف شورای بنام روحی که شیخی بود بارها مورد مزاحمت قرار گرفتند و مرتبا به ترتیب مربوطه شکایت میشد که چگونه این دو نفر ترقی بعمل میآمد. همچنین نسبت به جناب بهاءالدین جهانگیری که کارمند شرکت نفت بود مزاحمت فراوانی ایجاد مینمودند که با ... واقعاً ...

©Afnan Library Trust 2026

خاطره تحویل پرونده های اسناد املاک امری همدان که بنام شرکت امنا بودن

پس از بروز انقلاب ایران که کلیه املاک امری جامعه بهائی ایران مصادره شد روزی از روزها
دو جوان مسلح بنام نماینده شرکت امنا و بنیاد مستضعفان به بنده که نماینده شرکت امنا در همدان
بودم مراجعه و تقاضای تحویل اسناد و پرونده های شرکت امنا را نمودند چون معرفی نامه در دست
نداشتند از تسلیم اوراق خودداری شد و آنان مراجعت نمودند چند روز بعد نماینده بنیاد همدان
بنام حصاری و داماد حاج ابراهیم درخشی کفاش با رئیس دادسرای انقلاب بود با معرفی نامه رسمی
مطالبه اسناد شرکت امنا را نمود پس از تصویب محفل مقدس روحانی پرونده‌ها که در اختیار ایشان
گذارده شد او قصد داشت بدون رسید پرونده ها را جمع آوری و از منزل حقیر خارج شود
با ایشان تند گو شدم لطفاً اوراق هر پرونده را شماره کنید و بعد از آن صورت جلسه تنظیم که
یک نسخه برای شرکت امنا و یک نسخه برای محفل مقدس روحانی همدان و یک نسخه برای خود بنده باشد
ایشان اظهار داشت چه لزومی دارد عرض کردم بالاخره این پرونده ها بایستی به جامعه بهائی
برگردد چون این اموال و املاک تقدیمی عموم بهائیان است والبته رسید مرحمت کنید و
صورت جلسه هم باشد بهتر است بهرحال پس از ساعاتی معطلی و شمارش اوراق پرونده ها
رسیدی در سه نسخه تنظیم و با امضاء طرفین رسید با ایشان عرض کردم یک نسخه از صورت جلسه را
تقدیم محفل مقدس روحانی همدان نمایم چون زمانی میرسد که این املاک مسترد خواهد شد گفت
اگر امکان دارد گفتم مطمئن باشید تاریخ تکرار میشود

لازم بیادآوری است که این موضوع پس از برگزاری محاکمه اولیه هفت عزیز شهید همدان در کارخانم
فرین و این عبد اعضاء محفل مقدس روحانی همدان انجام گرفت.

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره در مورد ماشین حمل متصاعدین که طلبشان جا زدند

قبل از بروز انقلاب ایران هرگاه فوتی در طهران صورت میگرفت شهرداری‌ها تهیه
گورستانهای مختلفه از اعزام ماشین برای حمل اموات خودداری مینمودند و هرازچندی بعد از طی
نامه و یا تقاضاها وسیله نمایندۀ محفل مقدس روحانی به مقامات دولتی دادخواهی میشد
ترتیب اثری نمیدادند مدتی به همین منوال گذشت تا آنکه جناب عنایت آقا نویدی
از احبای طهران بطیب خاطر یک دستگاه اتومبیل خریداری و بنام شرکت امنا ثبت نمودند
که در اختیار محفل مقدس روحانی طهران باشد و برای حمل متصاعدین اختصاص داده شود
و مورد استفاده بود تا آنکه پس از مصادره اموال جامعه بهائی نمایندۀ بنیاد مستضعفان
مراجعه و کلید ماشین را از بنده مطالبه نمود بایشان عرض شد این اتومبیل ظاهراً
بنام شرکت امناست ولی وقف جامعه بهائی طهران است که کسی خریداری و تقدیم
نموده و طبق قانون اسلام هم کسی حق مداخله و تصرف در وقف را ندارد بهر حال
ماشین را به بنیاد بردند و پس از آن در اختیار سپاه و پاسداران قرار دادند که تقریبا
در جنگ با کرد و اجساد کشته شدگان پاسداران را از آن منطقه بطهران
حمل مینمودند و در نهایت مستعمل و غیر قابل استفاده گردید.

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطره دوستی از ملهوفین احبای نقاط منضمه همدان

در اوائل بروز انقلاب اسلامی در ایران اکثریت احبای نقاط منضمه همدان نیز دچار مشکلات
فراوانی شدند که عموماً منازل آنها تخریب و یا سوزانده شد و کلیه اموال آنان را عوامل
و اشرار که از سایر قراء همجوار و اهالی محل هجوم نموده بیغما میبردند و کلیه بیشه‌زار و باغات و حشم
و منازل منهدم بطوریکه تعدادی از آن احبای مظلوم مجبور بفرار از محل سکونت خویش شده
و تعداد نود نفر از آنان بهمدان آمده در حظیرة القدس اسکان داده شد که پس از توقیف
و مصادره حظیرة القدس مجبور به نقل مکان شدند که محفل مقدس روحانی همدان با تحمل زحمات
فراوان و با ابراز لطف احبا آنان را در منازل خود و احبا جا دادند تا بطوریکه در نظر دارم که در ۱۲ ماه رمضان
سال ۱۳۵۸ شمسی از طرف دادگاه انقلاب اسلامی شبانه مأمورینی اعزام که محل حظیرة القدس از
ملهوفین تخلیه شود پس از تماسی که تلفنی با دادستان انقلاب گرفتیم قرار بر این شد که
نماینده امام و دادستان انقلاب و بازپرس دادسرا برای رسیدگی بوضع آنها و مشاهده از نزدیک
به حظیرة القدس آمده و تکلیفی تعیین نمایند در موعد معینه حضرات با عده از پاسداران وارد شدند
و این عبد هم از طرف محفل مقدس روحانی همدان وظیفه بیان وضع آن رانده شدگان را داشتم
در ابتدا نماینده امام بنام آقای عالمی شمایلی در مورد اسلام و پیشرفت آن در حضور کلیه احبای
ستمدیدگان که عبارت از زن و مرد و اطفال بودند بیان داشت و پس از آن بموضوع دادستان جمع
بیاناتی تهمت‌آمیز ناروائی به مظلومین وارد و سپس حاج ابراهیم زرنشی کفاش که قلم با تکیه
سوءقصد داشت و در ایام قبل از انقلاب نیز مرتکب در رکت مزاحم احبا بوده و جگلی او را
خوب می‌شناختند شروع بسخن کرد که احبا را آوارگان ... شدند له

©Afnan Library Trust, 2026

که قصد جوانکشی داشتند ولی نبوده مانع شدم که دیگر تنبیه ننمائید اما متوجه نبوده شده و گفت اجازه بدهید آنها حرفهایشان را بزنند که آن دو نفر هم مطالبی بیان داشتند و منظره بسیار جالبی بود حتی در نظر دارم که در آن جلسه ضبط صوت در دسترس بود و دستگاه فیلمبرداری هم موجود و از این جریان زیبا آن روز در ورودی حظیرة القدس عکسبرداری کنم پس از ملاقات بود که تصمیم گرفته شد که آن بی خانمانها را از حظیرة القدس اخراج و آنجا را تبدیل به محل کمیته نمایند.

ناگفته نماند از روز توقیف حظیرة القدس طهران تا بیرون راندن ملهوفین از آنجا هر شب عده پاسداران مسلح درب ورودی مسکن خانواده های آواره کشیک میدادند و با ملهوفین سختگیری شده بودند.

شرح وقایع ناگوار و صدمات وارده بر احبای نقاط مختلفه طهران در هنگام بروز انقلاب اسلامی حسب الامر محفل مقدس روحانی طهران بوسیله جناب شیخ آمرزودیان در کتابچه تهیه گردیده که چون نسخه دسترسی بآن فعلاً امکان پذیر نبود بشرح این مختصر اکتفا شد

خاطرهٔ دیگر از ایجاد مزاحمت برای احبای همدان -

از جمله اذیت و آزار دیگر نسبت به احبا در همدان بعمل آمد عوام الناس روزی به فروشگاه اتومبیل جناب سید آقا فاندل پدر شهید مجید جناب سهیل فاندل هجوم برده و قصد غارت داشتند که در ابتدا با برقراری پرچمهای اسلامی ایجاد ناراحتی نموده و حتی درب فروشگاه را قفل نمودند و دیگر مزاحمتهای فراوانی برای جناب عنایت آ... جلالی زاده که در کوی چاپارخانه فروشگاه داشت ایجاد شد در بعضی اوقات از طرف نمایندگان جامعه تبلیغات اسلامی که همکاران آنان بودند ایشان را در مضیقه قرار میدادند که با رفتار ناشایستی معرفی محل مقدس روحانی میرساندند و نتیجه از شکایات به مقامات دولتی حاصل نمیشد منزلت آن دو وجود عزیز در تمام مراحل استقامت و پایداری نموده در محل کسب خود مستقر بودند .

خاطرهٔ از یکی از احبا نقاط اطراف

بخاطر دارم پس از پیروزی انقلاب در ایران وقایعی که برعلیه احبا در نقاط مختلفه ایران بعمل آمد و دستگیری اموال و باغات احبا را از بین بردند روزی یکی از احبا بنام آقای احمدزاده که منزلش در قریه ... توسط متعصبین به آتش کشیده شده بود به فروشگاه شماره ۲ ... وارد شد قصد مسافرت به اهواز داشت با ایشان عرض کردم اگر کمکی لازم است از طرف محفل تقدیم دارم ایشان وجوه کلی و تمام کوچکی را نشان داده و اظهار داشت این لطف شما باشد همراه من است و احتیاج به وجه نیست این خود بهترین دارائی من است سپس با چشمی اشکبار خداحافظی کرده و در حالتی به اهواز شد.

©Afnan Library Trust, 2026

خاطرهٔ دیگر مربوط به وقوع محل حظیرة القدس همدان

شبی را بخاطر دارم روزی برای انجام کاری به کلانتری ۳ شهربانی که در مقابل کلانتری قدیم قرار داشت

صرف شب بود مراجعه کردم در حین مذاکره با افسر کلانتری متوجه نقشه اطاق کلانتری

منصوبه را ملاحظه شدم که قسمتی از آن محل حظیرة القدس را نشان میداد که در آن

نقشه محل حظیرة القدس را بنام مرکز اجتماع فرقه ضاله ذکر کرده بودند بلافاصله موضوع

را با افسر مربوطه که شخص بی‌نظری بود در میان گذاشتم و اظهار نمودم آنجا نمازخانه بهائیان

است بلافاصله جواب داد این نقشه قبل از انتقال من به این کلانتری تهیه شده و اتفاقاً تسلیم

وسیله یکی از کارمندان دفتری متعصب کلانتری ترسیم شده که دستور میدهم تغییر دهند و نام نمازخانه

بهائیان در نقشه مرقوم و ترسیم گردد (انتهی)

ایجاد مزاحمت و مشکلات برای جناب نورالدین سید مرتضائی در همدان

جناب نورالدین سید مرتضائی که در سالهای ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۰ شمسی مدیریت کل پست و تلگراف

و تلفن استان همدان را عهده‌دار داشتند در این مدت نیز به عضویت محفل مقدس روحانی انتخاب میشدند

معهذا با کاردانی خود در اداره امور اداری و کارکنان ساختمان را همواره تمیز و آراسته نگاه میداشتند که

کثرت نظرات ایشان اعجاب همه شد از هیچ خدمتی فروگذار ننموده‌اند ولی در مدت اقامتشان در همدان

مرتب افراد تبلیغات اسلامی مزاحمتهائی فراهم نمودند از جمله یکی از کارمندان ایشان بنام حجازی

که از افراد فعال تبلیغات اسلامی بود طوماری تهیه و برای وزیر مربوطه مخابره و در امور اداری

نحوی اقداماتی ناراحتی ایجاد کرد که به مرکز وزارت دیگران به مشهد تبعید شدند و در تعقیب

مزاحمتهای گذشته در موقع انتقال جناب مرتضائی به استان کردستان نیز کارمندان دیگری مزاحمت

فراهم نمودند لیکن بخود راه ندادند

©Afnan Library Trust, 2026

خاطره‌ای در خصوص غارت و ایجاد آتش سوزی در کارخانهٔ لوازم الکتریک جمال

جناب عباس کثیرائی که مدتها عضو محفل مقدس ملی ایران بود در سال ۱۳۴۳ شمسی تصمیم به ایجاد کارخانه‌ای در بازار(?) کفاشهای(?) طهران نموده که هم در آمدی برای خود فراهم آورد و عده‌ای را نیز از احباء مشغول نماید. با زحمات طاقت فرسا و سرمایه گذاری کلانی کارخانه بنام کارخانه لوازم الکتریک جمال بکار افتاد. در اوائل تأسیس تعدادی لوازم الکتریکی مونتاژ میشد و با همت عالی اطهر(?) و مدیریت آقای مهندس [illegible] تدریجاً کارخانه بصورت تولیدی اداره گردید و عده‌ای از احبا را استخدام نموده و موفق به تولید [illegible] شدند. پس از مسافرت ایشان به کانادا جناب جواد صدری که از اعضاء(?) محفل مقدس روحانی طهران و چند سالی عضو هیئت معاونت بودند مدیریت کارخانه بعهده گرفتند. جناب کثیرائی محل وسیعتری در زمینهای قریه [illegible] شمال(?) شرقی طهران خریداری و ساختمان بزرگتری بنا گذاشتند. در خلال احوال قبل از بروز انقلاب ایران چون مسلمین تصور میکردند که کارخانه متعلق به احبای طهران است با تشبثاتی عده‌ای از کارگران مسلمان را در کارخانه وارد نموده و مشغول کار شدند. تا اینکه در روز [illegible] انقلاب اسلامی عده کثیری از عوام الناس و متعصبین با وسائل نقلیه به کارخانه هجوم برده ابتدا [illegible] قصد کشتن آقای صدری و شهید مجید جناب حسین مطلق(?) و آقای علی [illegible] که در آن ایام مشغول خدمت در کارخانه بودند را داشتند و چون موفق به انجام این عمل نشدند به کلی تأسیسات و ماشین‌آلات(?) و آنچه موجودی کارخانه که ارزش زیادی داشت از هر قبیل [illegible] آن را به آتش کشیدند و [illegible].

## شرکت احبای همدان در امر خانه‌سازی

در اوائل بروز انقلاب اسلامی ایران به دستور محفل مقدس ملی ایران از طرف جامعه بهائی برای کمک به خانه‌سازی و مساعدت به مستضعفین مبلغی از محل مقدسه روحانیه در طلب شده و در این امر شرکت نمودند و محفل مقدس روحانی همدان (۱) اینجانب قطعه زمینی واقع در جاده ملایر مقابل اول قبور مسلمین به مساحت چهار هزار متر که تقریباً شصت میلیون ریال ارزش داشت به منظور ایجاد گورستان جاوید خریداری نموده بود و به وسیله اینجانب در وقت امام به نام آستان امام عالی تقدیم داشت راهنمایی بهائیان (۱) مرکب از خود به خود پیشقدم شده زحمت همه وسیله با کمال نظافت عملی تسلیم نمودند لوله‌کشی آب روستای آن ... متوقف بود و قبل از انقلاب به علت اینکه آن ... سالها بود مردم محل مانع آب رسانی به روستاهان میشدند.

©Afnan Library Trust, 2026

## ایجاد مزاحمت برای احبای همدان در ایام انقلاب ایران

چندی پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و تشکیل کمیته ها روزی جناب نورالله صابرین را که از احبای همدان بود به کمیته احضار و پس از بازپرسی های طولانی قراری بمبلغ پنجاه هزار تومان صادر نموده علت آن را چنین بیان داشته بودند که کسی در کمیته حاضر و شهادت داده که کلید درب ورودی سازمان امنیت همدان در دست آقای صابرین بوده و همه روزه صبح ها من ناظر بودم که ایشان با کلید آمده و درب را باز میکرده و داخل میشده به ترتیب ایشان به نگارنده مراجعه نمودند و ورقه جواز کسب خود را به کمیته ارائه و ضمانت ایشان را بجای قرار صادره نموده و مستخلص شدند.

پس از این جریان چند روز دیگر جناب زیادالله وطن پور که همردیف افسر شهربانی بود و سالها در نهایت صداقت در نگهبانی زندان و سایر دوائر شهربانی خدمت نموده به کمیته احضار و پس از محاکمات و سؤال و جواب بسیار شخصی را به کمیته آورده و شهادت میدهد که آقای وطن پور وقتی مامور سازمان امنیت بوده بارها مرا شکنجه کرده و هنوز آثار آن شکنجه ها باقی است که با کوشش محفل مقدس روحانی همدان رفع سوء تفاهم شد و ایشان آزاد شدند.

©Afnan Library Trust, 2026

متن تنفرخواست صادره از طرف دادیاری (دادسرای) انقلاب اسلامی همدان
علیه شهدای سبعه همدان

تنفرخواست

ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی همدان

در زمان حکومت سلسله قاجاریه در عهد سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه عقیده بهائی
و بابی ظاهر گردید و بدین ترتیب حدود ۱۳۶ یا ۱۳۷ سال از پیدایش فرقه بهائی که یکی از
سیاستهای استعماری بود میگذرد مؤسس فرقه بابی شخصی بنام باب که در ۲۸ شعبان
۱۲۶۶ هجری قمری در تبریز تیرباران گردید مؤسس فرقه بهائی شخصی بنام بهاءالله میباشد
که سرانجامش بعد از سالها دربدری به تبعیدی در ولایات شامات در اطراف دریای
مدیترانه انجامید با بوجود آمدن چنین فرقه در ایران در اندک مدتی این عقیده در سطح
جهانی توسط کارگزاران استعمار با همکاری آنها گسترش پیدا کرده و در حال حاضر در
یکصد و ۱۳۰ کشور مستقل در هشتاد و شش هزار نقطه عالم میباشند و مرکزیت تشکیلات آنها
در اسرائیل میباشد دفن اجساد بهاءالله و باب پایگاه بهائیان در زمان گذشته
تشکیلات آنها در آن زمان جزء ولایات شامات بود و این ولایات در حوزه خلافت
عثمانی قرار داشت در اواخر حیات عبدالبهاء بعلت تجزیه امپراطوری آل عثمان
شامات از جمله بلاد کشور فلسطین بشمار رفت و تجاوز از نیم قرن پس از مرگ
عبدالبهاء ولایات مذکور با اشغال فلسطین به تصرف اسرائیل غاصب درآمد
با فراهم آمدن چنین موقعیتی و مخصوصاً استقرار دولت اسرائیل در چنین اماکنی که
قدمی در تحقق اهداف استعمارگرانه که هرز بهائیت را نیز در آن بود فراهم گشت

و

و بر نیروی این عوامل استعمار افزوده گشت و بدین ترتیب اعانات از حکومت
اسرائیل تازه پا گرفته از طرف فرقه موصوف دریافت شروع گشت و از این جهت
همان سیاستی در پیش گرفته شد که یهودیان دنیا طی مینمودند فرقه بهائیت از
نظر اعتقادات خود در حال حاضر تشکیلاتی از قبیل محافل روحانی ملی و محلی و هیئت
های مشاورین قاره‌ای و هیئت های معاونین و غیره دارند که در رأس آنها بیت العدل
اعظم قرار دارد و اطاعت از دستورات و تصمیمات بیت العدل اعظم برای بهائیان
واجب و لازم الاتباع بوده و تخلف از این امر باصطلاح نقض میثاق الهی است
در مورد هیئت های مشاورین قاره‌ای باید گفت که در حال حاضر این هیئت ها در شمال
غربی و قسمت مرکزی و شرقی و جنوبی افریقا و امریکای شمالی و مرکزی و جنوبی امریکا و
آسیای غربی و جنوب شرقی و شمال شرقی و استرالیا و اروپا مستقر هستند و از جمله
وظائف این هیئت ها روابطی است که با محافل ملی و محلی و ایادیان امرالله و
هیئت های مشاورین و بیت العدل میباشد بدین ترتیب و با توجه بموارد مذکور
هم آهنگی و انسجام بهائیان در روابط و همکاری های آنها در سطح جهانی بطور گسترده
محرز و کشف میگردد و هر اقدام و حرکتی براساس خط مشی سازمانی آنها میباشد
و بدین لحاظ انکار و عدم رابطه محفل روحانی تهران با محفل ملی بهائیان ایران و نیز بیت
العدل اعظم و در نتیجه عدم رابطه اعضاء این محفل با تشکیلات موصوف از طرف
متهمین موجه نمیباشد در این پرونده اعضای محفل روحانی تهران هر کدام از سمت های
آنها

©Afnan Library Trust, 2026

آنها در داخل محفل رهبران در نظر گرفتن سمت ایشان بدین شرح میباشد.

۱- آقای دکتر ناصر وفائی فرزند غلامعلی ۲- فرامرز خضرین فرزند فضل الله ۳- دکتر فیروز نعیمی فرزند علیرضا ۴- محمد حبیبی فرزند نور محمد ۵- حسین مطلق آرانی فرزند شکرالله

محفل بهائیان همان و در نتیجه اعضاء آن متهم میباشند به همکاری فعال با رژیم و ساواک منحله و جاسوسی بنفع دولت اسرائیل و دیگر دولت های بیگانه و اعانت از آنها و ضدیت با فلسطین اشغال شده و مبارزات قهرمانانه مردم فلسطین و ضدیت این فرقه با مذهب تشیع و علمای این مذهب و تمسخر و استهزاء گرفتن آنها بدلایل ذیل:

۱- اظهارات جعفر نجارزاده یکی از بهائیان ایران در یکی از کمیسیونهای بین المللی بهائی بوسیله ملت ایران بیش از پیش برای پیشرفت امور فعالیت خود باید با اکثر کشورهای جهان هم پیمان میباشد ولی بعضی از کشورها از جمله کشور عزیز اسرائیل و کشورهای اروپائی هستند و معروف میباشند که هم با دولت ما بیشتر از آنها باشد فعلاً ما طرفدار دولت اسرائیل هستیم و با کشورهای عربی و اسلامی مخالف میباشیم انشاءالله که در سالهای نزدیک سهم رسمیت خواهیم یافت و آنگاه فعالیت روزافزون خود را نشان میدهیم ما خدائی مثل حضرت بهاءالله داریم و دیانت بهائی بهترین دیانت است که دارای تعالیم جدید و منطبق عدالت (برگ ۶۹ پرونده)

۲- دستور بیت العدل اعظم بکلیه محافل بهائی جهان بوسیله (افرادی که در ادارات دولتی وابسته های خاص مشغول بکار هستند در کارهای مسلمانان کارشکنی نمائید و نگذارند مسلمانان

©Afnan Library Trust, 2026

مسلمانان پیشرفت نمایند همانطورکه هفت سال پیش برای کابینه‌ی ایران دستور رسیده بود که
کلیه زمینه‌ها و نمایندگی مسلمانان را منحرف و تشکیلات را تصرف نمایند و اقتصاد را بدست گیرند
برابر صفحه ۲۳ ۷۱ پرونده
۳ - مفاد نامه بیت العدل اعظم مبنی بر جمع آوری اخبار و اطلاعات کشور توسط محافل روحانی
و در اختیار اسرائیل گذاشتن اینگونه اطلاعات      برابر برگ ۷۱ پرونده زیر برگ ۲۳ قابل ملاحظه
در این زمینه میباشد
۴ - برگ ۸۴ پرونده که بلحاظ اهمیت سند موصوف عیناً نقل میگردد      در تاریخ ۴۲/۳/۱۱
تهیه شده است (ن عت ۱/۳ الله ابهی مورخه ۴۲/۳/۱۷ کمیسیونی از بهائیان تشکیل میگردد
در آن کمیسیون یکی از بهائیان اظهار میدارد      جناب آقای اسدالله علم وزیر دربار سلطنتی بما
لطف زیادی نموده‌اند مخصوصاً جناب آقای امیرعباس هویدا (بهائی و بهائی زاده) انشاءالله
هر روز بفکر که فدای کوچک بهائیان میباشند گزارشاتی از فعالیت خود به بیت العدل اعظم
الهی مرجع بهائیان میدهند      حضرت بهاءالله میفرماید (ع ..) دولت اسرائیل
در جناب ۴۶ و ۴۷ قربان جان شناخته شده . ما با بهائیت فعالیت این قوم
عزیز را ستایش میکنیم ما خیلی خوشحالیم که قانونی برای احبای ایران طرح نمایند پیشرفت
و ترقی ما بهائیان اینست که در هر اداره ایران و تمام وزارتخانه‌ها یک جاسوس
داریم و نقشه‌ای یکبار که طرح‌های تهیه شده وسیله دولت که بعرض شاهنشاه آریامهر میرسید
گزارش آن روز بعد طرح‌کار محفل روحانی بهائی میرسد مثلاً در کمیته سیما افکار که در بهائیان ایران
هر روزه گزارش خود را روز بعد به ارتش ایران و اینکه چگونه اسلحه به ایران وارد میشود و چگونه
مهمترین ابزار از ارتش میدهند مخصوص برای بهائیان تسلیم مینمایند .

©Afnan Library Trust, 2026

۵- برگ ۹۶ پرونده که وابستگی بهائیان را با اسرائیل و همکاری با آن کشور نشان میدهد

۶- برگ ۱۰۶ پرونده که بهائیان با دیگر وابستگی با استعمار میباشد (یکی از بهائیان در کمیسیون حکمیت کوره را کلا برداشته است رفتار و کردار و گفتار و پیروزیهای جامعه بهائیت شامل روش انگلیسی ها میباشد دولت انگلستان از طرز رفتار و روش بهائیان بسیار خوشنود است حتی در این مورد نامه ای توسط ملکه انگلستان به بیت العدل اعظم نوشته شده و در آنجا با اکتفا است       جالب توجه میباشد که در جریان ملی شدن صنعت نفت انگلستان نقش مؤثر و عمده ای در ترویج بهائیت و مغشوش نمودن افکار عمومی داشت

۷- گزارش مورخه ۲۷/۹/۴۹ که در این گزارش یکی از بهائیان اظهار داشته است اگر ما مانند نسل سابق بودیم فوراً با اسلحه به تبلیغات اسلامی ها حمله میکردیم ما که دولت مسیحی و دولت کشورهای دیگر پشتیبانی داریم چرا از کجا؟ تبلیغات اسلامی که جاسوسی برای عراق مینمایند میترسیم ما وحشتی نداریم دین ما جدیدترین دین است ما در زمان اکثر تبلیغ مینمائیم ولی اسلام منسوخ شده است حتی دولت هم میداند که مسلمانان افرادی خونخوار هستند و از راه راست منحرف شده اند    برگ ۹۸ پرونده

۹- در مورد ایجاد وابستگی اقتصادی و سیاسی و همکاری در اقتصاد کشور بند خلاصه برگهای ۶۳ و ۷۷ قابل بررسی میباشد چنانکه یکی از اعضای محفل بهائیان در یکی از جلسات خود بیان داشته است که ما همکاری کاملی با کشورهای خارجی داریم و فعال تبلیغات مذهبی هستیم و اگر اقتصاد بازار را اداره ننمایند اینهم وضع اقتصاد ایران بسیار خراب میگردد

۱۰

©Afnan Library Trust, 2026

۱۰ - در زمینه وابستگی و عامل استعمار بودن بهائیان حضرت آیت الله خمینی نماینده امام
در تهران اظهار داشته اند (این گروه با اصطلاح مذهبی که در واقع از اول تشکیل شبکه استعمارگران و هر روز بدامن دایه پلیدتری پناه برده همیشه مخالف استقلال کشور بوده و مرتد از اسلام هستند) برگ ۵ پرونده

۱۱ - برگ ۱۵۶ پرونده نمونه ای از فعالیت امریکا را از بهائیان نشان میدهد.

۱۲ - جمع آوری و ارسال وجوه باسرائیل چه از طریق محافل و چه از طریق شرکت نونهالان برابر برگهای ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۶ - ۷۵ و همچنین برگهای ۶۴ - ۸۶ - ۸۷ که اعلان بورا کاد این عضو بیت العدل اعظم و مذاکرات وی با هژبر یزدانی و نیز جمع آوری وجوه در ایران نشان میدهد

۱۳ - دفاع از عده ای از پادشاهان ایرانی و از سلاطین با نفوذ و تجلیل از آنها و اهانت به تشیع و علمای این مذهب به نحو بارز مشخص در برگهای ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ و ۶۳ روشن میگردد و اینگونه موارد در کتاب تذکره یوم المیعاد که یکی از کتب بهائیان است مشاهده میگردد در زمینه اتهامات وارده به محافل بهائیان ایران و اعضای محافل و نیز همکاری آنها با ساواک منحله و رژیم منفور پهلوی و نیز برنامه های بیت العدل اعظم و اقدامات مرجع مذکور در اهداف پلید خود مدارک مستند و مستدل زیادی در پرونده امر وجود دارد که قابل ملاحظه و بررسی میباشد بنا بمراتب فوق اتهامات وارده بر متهمین این پرونده محرز و مشخص میباشد و درخواست صدور حکم شرعی و تصمیم المقتضی را دارد

دادیار دادسرای انقلاب اسلامی [illegible] ۵۹/ /۱

تاریخ ریاست ۲۱/ /۵۹

©Afnan Library Trust, 2026

کیفرخواست صادر

بسمه تعالی

ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی همدان

احتراماً در این پرونده آقای حسین خاندل فرزند یدالله فروشنده لوازم آتومبیل ساکن و اهل همدان متهم است به فعالیت در تشکیل بهائیان همدان و با توجه به دلایل اشاره شده در کیفرخواست ۱۷/۲/۵۹ درباره آقایان دکتر دهقانی - دکتر نعیمی - طراز آفرین - حسین مطلق - محمد حبیبی اتهامات دارد و مشارالیه محرز و مسلم میباشد لهذا درخواست صدور حکم شرعی و تصمیم مقتضی را دارد.

دادیار دادسرای انقلاب اسلامی همدان بکرم
۵۹/۲/۲۳

©Afnan Library Trust, 2026

عین جوابیه شش نفر از شهدای سبعه همدان          در جواب کیفرخواست

صادره از طرف دادسرای انقلاب اسلامی همدان

بسمه تعالی شأنه العظیم

ریاست محترم دادگاه انقلاب اسلامی همدان

باکمال احترام خاطر خطیر آن حضرت و قضات محترم دادگاه را مستحضر میسازد دادسرای محترم انقلاب همدان کیفرخواستی علیه این جانبان تنظیم و در نهایت جسارت و فطانت با ایراد اتهام به تشکیلات بهائی مبانی عقیدتی آن را مورد اتهام قرار داده اقدام برای اثبات ارتباط محافل روحانیه با اجانب متعدده ای است که بی آنکه قطعی آن استنباط بطلان دیانت بهائی و اصول معتقدات آن خواهد بود و بالنتیجه در این پرونده برخلاف اصل ۲۳ قانون اساسی کشور جمهوری اسلامی دادسرای محترم انقلاب مبادرت به تفتیش عقیده فرموده و آیات محکمات «لکم دینکم ولی دین» و «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» را نادیده گرفته است از طرفی اصل ۱۴ قانون اساسی مذکور دولت جمهوری اسلامی و کلیه مسلمانان را به رعایت حقوق انسانی افراد غیر مسلمان و اعمال عدالت و اخلاق حسنه و قسط اسلامی ملزم گردانیده و حتی استناد به قسمت اخیر این ماده هم با توجه به تاریخ کلیه مستندات مضبوطه که مربوط به سنوات قبل از پیروزی انقلاب و در نتیجه تاریخ تصویب این قانون بوده با توجه به اصل قطعی عدم جواز اعقاب بلابینات در اصل ۱۶۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی غیر موجه میباشد.

حضرت

©Afnan Library Trust, 2026

حضرت آیت الله           دستورات شرع انور و فقه اسلامی ایراد
اتهام را موکول بارائه بدلائل متقنه و اسناد محکمه فرموده و این بلحاظ رعایت عدالت
کامل و حسن اجرای قسط اسلامی است و با این ترتیب استناد باظهارات غیر مدلل
افراد و مستندات غیر محکمه نمیتواند مبنای پرونده ای را تشکیل داده که قرارات
منتهی بصدور رای عادلانه شود؟ در کیفرخواست اشاره بمدارکی شده که فاقد اصل
قانونی و مدلول غیر مؤثر و در اصالت صحت آن نیز تردید فراوان وجود دارد بر این مبنا
باوجود عدم دسترسی بمنابع مطالعه برای تهیه لایحه دفاعیه چگونه متهمین قادر خواهند بود
کما هو حقه از خود دفاع و این چگونه عدالتی خواهد بود که متهمین برخلاف اصل ۳۵ قانون
اساسی جمهوری اسلامی از دسترسی باحتیاجات لازم برای دفاع از حقوق و حیثیت
خویش محروم باشند           حضرت آیت الله           بررسی این پرونده نباید از
زاویه تعصبات مذهبی باشد بلکه برای قضاوت بایستی جایگاهی را برگزید که هر
انسانی با هر مذهبی از آن جا بنگرد           چه از این گوشه است که آنچه بچشم
میاید از هرگونه پیشداوری و جانبداری که بیماری هر قضاوتی است عاری خواهد بود
تعجیل و پیشداوری در این پرونده لطمه ای نه بر متهمین بلکه بر تنزیه عدالتی خواهد بود
که نمونه بارز آن حضرت امیر مومنان علیه آلاف التحیة والثناء بود و رعایت آن
بر کلیه قضات و حکام شرع بالاخص در مورد افراد غیر مسلمان مقرر گردیده است
و بهمین علت امید داشتیم که آنحضرت و دیگر قضات محترم دادگاه با توجه
بچنین

©Afnan Library Trust, 2026

 ۳

بچنین مسئولیت خطیر و وظیفه شرعیه وجدانیه از هرگونه پیشداوری مصون و بار رعایت
قناس به دینک الاطیب الأطهر در برخورداری از عنایات و تائیدات الهیه
مبادرت با اظهار نظری عادلانه فرموده و اجازه نفرمائید که سوء تفاهمات موجود باعث ادامه
گرفتاری این جانبان گردد . حضرت آیت الله و قضات گرامی فتاوی
محکمه شرعیه آیات عظام و فقهای ذوی العزه والاحترام مبنی بر رعایت حقوق کلیه
اقلیت ملت و آزادی عقیده که کلا با الهام از آیات شریفه قرآن مجید و فرمایشات
حضرت خیر الانام بوده است نوید بخش آن بود که بعد از مضی ۱۳۷ سال مضیقه
و تحمل انواع محرومیت ها در دوران طولانی که مشتبها بجای اجرای احکام الهیه و
پیروی از منویات خیریه مشترع در کلام الله میباشد فارغ از هرگونه تبعیض یا تعصبی
بهائیان در کنار برادران مسلمان و همدوش با سایر هموطنان در جهت عمران و اعتلا
کشور عزیز ایران بذل مجهود نمایند ولی مع الاسف وجود سوء تفاهمات و عدم
آشنائی گروهی موجب بروز اعمال و رفتاری شد که با روح حقیقی دیانت مقدس اسلام
و فتاوی شرعیه آیات کرام فاصله دارد و در چنین وضع و با چنین کیفیتی وجود
آن حضرت و قضات محترم دادگاه میتواند از ادامه این مشی غیر منصفانه جلوگیری نماید .
ریاست محترم دادگاه . قضات محترم آنچه ذیلا بعرض میرساند نه من باب دفاع
از اتهامات ناروا و نسبت بلکه برای روشن شدن خاطر حضرات محترم بر اساس
و نحوه اعتقادات ما بهائیان میباشد زیرا چنانچه اظهار نظر و صدور رای بر
مبنای تصدیه شرح و ... خواهد بود ... [illegible] ... قرار گرفته ... نخواهد بود ... در قرآن ...

©Afnan Library Trust, 2026

با اطمینان خاطر براز دار بیش اتهامات وارده را مجرز تلقی ودر نتیجه هر گونه توضیح یا دفاعی را غیر موثر دانسته اند شاید اکنصار آقایان کرم بر حقائق مسائل و تعاطی آن با از بیش نقشه های زرکیفرخواست فرصتی برای تجلی عدالت و مجالی برای تحری حقیقت فراهم دارد تا شاید کیفرخواستی که بالمآل دارید در تحویه آن اهتمام کردیده و نیز صدور رائی که خدای نخواسته ممکن است بر چهره عدالت غبار ستم بپوشاند جلوگیری نماید.

اهم معتقدات بهائیان عبارتند از ۱ - عالم انسانی محتاج نفثات روح القدس ا ۲ - دین باید مطابق علم و عقل باشد ۳ - تحری حقیقت - ۴ - تعلیم و تربیت اجباری عمومی ۵ - صلح عمومی - ۶ - تعدیل معیشت عمومی - ۷ - اساس ادیان الهیه یکی است

و بزرگترین هدف برای جامعه بهائی تحقق وحدت عالم انسانی میباشد بهائیان باین بیان متوجهند که (همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار) و نظر بنی نوع خویش را باین بیان معطوف میدارند (ای اهل عالم سراپرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را نه بینید) و باین اصل معتقدند که اگر دین باعث اختلاف شود دانسته بیدینی بهتر است، خلاصتی آنها در اجتماع (عاشروا مع الادیان کلها بالروح و الریحان) است باین دستور موظفند که (بدخواهان را نیز خواه باشید و مخالفان را یار موافق کردید) و میدانند که (هر نفسی سبب کدورت دیگری شود نزد خدا گنهکار است خدا جمیع قلوب را مسرور میخواهد) خود را خادم نوع انسان میشمارند . از داشتن کینه دیگری انتقام و حمل اسلحه ممنوع و بندگی پروردگار یکتا مألوفند زیرا معتقدند که (الا بذکر الله تطمئن القلوب) و یقین

©Afnan Library Trust, 2026

دارند که (قلب انسان جز بعبادت رحمن مطمئن نشود) تعدیل معیشت عمومی و
رعایت حال فقرا را از واجبات دینی میدانند و معتقدند که (اگر از غنی تا فقیر قرب
در نیاید شکر تقلیلی) خدای یگانه را مبداء و موجد آفرینش و خلقت کائنات را موجود
باراده قاهره او میدانند پیغمبران را برگزیدگان باریتعالی دانسته و نسبت بهمه آنها از
حضرت آدم تا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم احترام میگذارند کتب آسمانی
را تقدیس و نسبت بائمه اطهار علیهم السلام نهایت تعظیم را رعایت میکنند این
اعتقاد و احترام تا بدان حد است که در روز عاشورا موظفند لباسهای سیاه پوشیده و جلوه
ظهر تبلورات نمایشنامه و بزرگداشت حضرتش بپردازند انجمنها و تشریفات بپا دارند دراین خصوص
(بدلوا اعلامهم البیضاء والحمراء بالسود بما اتت المصیبة العظمی
والرزیة الکبری التی به ناح الرسول و ذاب کبد البتول) تحصیل علم
و دانش را وظیفه دینی و وجدانی میدانند و دراین سبیل کسانی را که از امکانات
تحصیلی محرومند علی حد امکان اعانت میکنند زیرا واقفند که (اس اساس
سیئات نادانی و جهالت است) کلیمیان نماز میخوانند، روزه میگیرند، بحج
میروند، زکوة میدهند بمعاد و جزای اخروی معتقدند و خلاصه بجمیع اوامر از عبادات
و واجبات و منهیات باور دارند کسانرا متهم بکفر و الحاد و ارتداد میکنند درحالیکه
بیگانگی خداوند معتقدند و او را ذات غیب منیع لا یدرک میدانند شارع دیانت
خویش را برگزیده خداوند میدانند و بحقانیت کلیه انبیای الهی و از آن جمله حضرت رسول اکرم
صلی الله و نیز ائمه اطهار علیهم السلام معتقدند و کتب آسمانی را تقدیس مینمایند و در آیات

©Afnan Library Trust, 2026

اثبات دیانت خویش به آیات کریمه قرآن استناد نموده و اجازه نمیدهند هیچیک از پیروان
ادیان سلف بدون قبول حقانیت دیانت مقدس اسلام و پیغمبر والا مقامش به دیانت بهائی
مؤمن و بجامعه بهائی وارد شوند حقانیت دیانت اسلام و شارع مقدسش را بیش از
یکصد هزار نقطه عالم اکنون ثابت و منتشر نموده اند ملاحظه فرمائید چگونه عدم توجه و
تعجیل در قضاوت و پیشداوری موجب ورود اتهاماتی ناروا بر این اشخاص گردیده است
حضرت آیت الله در قضاوت فرموده تکیه بر مسند قضاوت زدن و بر کرسی امیرالمؤمنین علیه
الآلاف التحیة والثناء نشستن قضاوتی عالی لازم میخواهد قضاوتی که از روح جوشان از
مهر خداوند و قلبی مملو از محبت انسانی نشأت گیرد و پرتوش جهان خاک را روشن سازد و
فریاد مرحبا مرحبا من هذا از ساکنین ملاء اعلی بلند آید و ما صمیمانه امیدواریم انواع تأیید
و عنایات الهیه با تمام قوی شما را احاطه کند تا رسالتی را که در این برهه از زمان بر عهده دارید بنحو
احسن انجام پذیرد مرحبا بیان فریادکنان گویند این است اسلامی که مبدأ محبت منبع
انسانیت و مروج عدالت است حضرت آیت الله بهائیان کشور ایران
را بدان سبب که منشأ دیانت بهائی بوده است گرامی میدارند و آن را مهد حیات
روحانی خویش میشمارند و با خاک و بوم آن عشق میورزند و هیچ عاملی حتی مظالمی
که بر آنها وارد شده و میشود نمیتواند رشته این علائق روحانی را منقطع سازد موظفند
که در عمران و آبادی این مرز و بوم فداکاری و از بذل هرگونه کوشش مضایقه ننمایند و آرزومندند
که فرصتی یابند تا از اقصی نقاط عالم برای زیارت اماکن تاریخی خویش در این سر
زمین بشتابند [illegible] رهنمائی فرمائید والسلام

©Afnan Library Trust, 2026

و مشتاقند که با فراگیری این دو زبان آثار شارع دیانت خود را بزبان اصلی مطالعه کنند
و معتقدند که ایران معمورترین ممالک دنیا شده و دارای یکی از مهمترین حکومات در سراسر
جهان خواهد بود. انصاف لازم است که جامعه‌ای با این درجه از تمسک و محبت شدید
به کشور ایران چگونه ممکن است در جهت خلاف مصالح آن قدمی برداشته و این بیان
مولای خود را فراموش کنند (هر ذلتی را تحمل توان نمود ولی خیانت بوطن و هر گناهی
قابل عفو و مغفرت است هتک ناموس دولت و مغفرت نیست) بهائیان ۱۲۷ سال
است که در این سرزمین با انواع محن و بلایا مبتلا بوده‌اند هر جفائی را به نیروی محبت و هر
بلائی را بمدد دعا و توجه بخداوند تحمل کرده‌اند و همواره مهر ایران در دل و محبت هموطنان خویش
را بدل داشته و امیدوار بوده‌اند که روزگاری این عزیزان هموطن به صدق گفتار و نیت
ایشان پی برده و جفا و مخالفت به ملاطفت تبدیل یابد و معتقدند که وقایع هر قدر
ناگوار و شدت جفا هرچند تلخ و ظلم هر اندازه طولانی باشد بالاخره ایران روزی از این جفا
با کمک افرادی متعهد و خدمتگزار پرده از این سوء تفاهمات برداشته و مجالی برای خدمت به ایران
و هموطنانش خواهند یافت. بهائیان را متهم میکنند که با رژیم قبل مرتبط
بوده‌اند فراموش نکنیم که مدارس بهائی که با صرف وقت و همت زیاد و تحمل مخارج
سنگین در اکثر شهرهای ایران تأسیس یافته بود در زمان رژیم قبل بسته و تعطیل گردید
فراموش نکنیم که اموال عده‌ای از بهائیان در سال ۱۳۳۴ در اطراف هرات - یزد -
کاشان و غیره در رژیم قبل غارت و به آتش کشیده شد فراموش نکنیم که [illegible]
حظیرة القدس ملی و تصرف [illegible] در رژیم قبل انجام گرفت.

©Afnan Library Trust, 2026

فراموش ننمائیم که دستور صریح منع استخدام بهائیان در ادارات دولتی در رژیم قبل
صادر شد فراموش نکنیم که اخذ مالیات سنگینی از اماکن دینی بهائیان در رژیم
قبل انجام گرفت فراموش ننمائیم که صدها خانه و خانواده در اواخر آن رژیم غارت
و به آتش کشیده شد و بار دیگر بخاطر آوریم که تعدادی از گورستانهای بهائی در رژیم قبل تخریب
و ویران گردید و بدانیم که در دوره همان رژیم بود که عده ای از بهائیان در نقاط مختلف
ایران بقتل رسیدند و لعمرا الانصاف و بفهمیم که این چگونه ارتباطی بوده است که باعث
اینهمه مضایق و مظالم گردیده است و لابد قبول نمائیم که بهائیان همواره بر روش دیرینه خویش
قائم و طبق معتقدات دینی حکومتها را در نهایت صداقت اطاعت میکنند از ادنی تعاطی
با هیچ حزب ندارند و ضدیت و مخالفت ننمایند بلکه خود را مروج امری روحانی دانند که بالکل
فائق و شامل بر مقاصد اصلیه کل است نه معارض آن هر حکومتی را طوعا اطاعت نمایند
و بهیچوجه متعرض نشوند و مخالفت نکنند ) کما اینکه با وجود همه عوامل فشار در رژیم قبل
بهائیان از عضویت در حزب رستاخیز خودداری نمودند و شاید در کلیه کشور تنی چند نشد
باین جامعه با این رژیم همکاری داشته اند در اینصورت در فرض صحت آیا انصافا وجود
تابعین ادیان دیگر که بعناوین مختلف با رژیم مرتبط بوده اند میتواند موجب تسری این
اتهام نسبت بجوامع مذهبی در کشور شود لا والله بلکه هر کسی مسئول اعمال و رفتار خویش
میباشد و تا کنون نمیتوان هیچکس را بگناه دیگری محکوم و مجازات نمود.
بهائیان را متهم مینمایند که با ساواک و ادارات متخلف مرتبط بوده اند و اخبار آنرا در تایید این مطالب انتشار
های جاعل روزنامه ها مراجع انقلابی و اوراق ساواک و اسناد ساواک انتشار داده اند در این مورد لازم است

©Afnan Library Trust, 2026

معروض دارد اولاً ساواک در رژیم قبل مرجعی از مراجع حکومتی بوده ثانیاً تقدیم شکوائیه و
تقاضای احقاق حق یا رفع تعرض هیچوقت نمیتواند دلیل بر ارتباط باشد زیرا بهائیان در مظفّد
که در مواضع تعدّی و بروز و احتمال واقعه‌ای از ارتکابی امور استمداد و تقاضای رسیدگی نمایند کما اینکه از
بدو پیروزی انقلاب تا حال شکوائیه‌های متعدد بعنوان رهبران عالیقدر انقلاب و مراجع و مصادر
و مقامات محترم حکومتی تقدیم نموده‌اند ثالثاً فرق است بین شکایت مظلوم با همکاری و ارتباط
و انعقاد جای تعجب است که این شکایات که هیچوقت مورد رسیدگی و توجه واقع نشده و عاملین
و محرکین مورد تعقیب قانونی قرار نگرفتند اینک مورد تردید و ارشاد محترم واقع هستند
ارتباط اعضای محفل با ساواک منجمله قرار گرفته است خامساً فرض آنکه ادارات تشکیلات بهائی
بهائی متهم بچنین اتهامی باشند چگونه متصور است که این اتهام به دیگر تسری داده شود
و اگر قرار براین باشد این معنی در مورد همه جوامع مذهبی صادق خواهد بود.
رعایت محترم دادگاه و قضات ارجمند یکی از اساسی‌ترین معتقدات بهائیان عدم
دخالت در امور سیاسیه و رعایت این اصل تا بدان حد اهمیت دارد که اگر یکی از
بهائیان در امور سیاسیه دخالت کند و این معنی بر محفل روحانی محل مسلم شود تکفیر شده
و بدون تأخیر از جامعه بهائی اخراج میگردد دستورات متعدد در این رابطه موجود است
فی المثل (میزان بهائی بودن یا نبودن عدم دخالت در امور سیاسیه میباشد)
و یا (بعضی از احبا اگر بخواهند در امور سیاسیه در منزل خویش یا محفل دیگران مذاکره نمایند
اول بهتر است نسبت خود را از این امر قطع نمایند تا جمیع بدانند که تعلق باین امر ندارد)
بدیهی است تشکیلات ... [illegible] ... از آن قبیل اهر

©Afnan Library Trust, 2026

چنید وارد آید منطقاً قابل پذیرش و ترتیب اثر نباشد زیرا اگر نتوانیم در اصل امری وجود
چیزی را که جستجو مینمائیم بیابیم بطریق اولی در متفرع بر آن اصل هم وجود شیئی مقصوده را
نخواهیم یافت و اصل ثبوت یا فرع مسموع صلاحیت معارضه ندارد و محاججه نتواند)
و این اصلی است که علماء و فقها همگی برآنند اعضای محافل روحانی از عموماً منتخبین جامعه
خویش میباشند و بدون چشم داشتی این وظیفه روحانی را قبول مینمایند موظفند از
طریق مشورت و بر اساس (و شاورهم فی الامر و امرهم شوری بینهم) در
حدود وظائف خود که تعمیم معارف - کمک به ایتام و مساکین و در ممات - مراقبت در حسن اجرای
احکام دینیه - تمشیت امور فقرا و بیکاران - ایجاد امکانات لازم برای تحصیل و آموختن
حرفه و فن بجوانان و اموری از این قبیل میباشد اقدام نمایند در انجام این وظائف با
محفل روحانی ملی ایران مرتبط و در رفع نیازمندیهای متقابل میپردازند همکاری با ایشان که
دادستان محترم انقلاب بآن اشاره فرموده اند در جهت انجام این امور است و اعضای محافل روحانیه
بالکل با نفس و ماهیت این روابط در جهت اتهامات نیست. بدیهی و همین نتیجه گیری
شده که اگر کما عدم رابطه با محفل روحانی ملی بهائیان ایران و در نتیجه عدم رابطه محفل بهائیان
تهران با تشکیلات موصوف از متهمین پرونده متوجه نمیباشد بهرحال آنچه لازم
تأکید و تصریح مجدد است عدم رابطه محفل روحانی تهران با محفل روحانی ملی بهائیان ایران
نیست بلکه عدم دخالت تشکیلات و جامعه بهائی در امور سیاسی یا اموری است که
بهرحال مرتبط با سیاستهای کشوری میباشد (ارائه [illegible] تا [illegible] اوراق
و در ۲۸ [illegible] تا [illegible] [illegible] [illegible] با [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

حزبی رابطه سیاسی نجوئیم و در مجمع هیچ فرقه‌ای از این فرق مختلفه متنازعه داخل نگردیم تا
خود را خادم اجتماع میدانیم و دعا میکنیم که خداوند از لطف و فضل به همه هموطنان عزیز انصاف
و عدالتی آن چنان مرحمت فرماید که غبار غرض بر چشم حقیقت بینشان ننشیند تا مبادا
یا قاصرا حق را بلباس ناحق نپوشانند.

حضرت آیات عظام و قضات کرام ۱- در بند اول کیفرخواست از اظهارات شخصی بنام
حسین [illegible] منتسب بجامعه بهائی نقل و نتیجه گیری گردیده که [illegible] است فرضاً هم که در
نامبرده صحت این اظهارات شخص مذکور نمیتواند بهائی باشد زیرا بهائیان مبشر و شارع
دیانت خویش را برگزیده خدا [illegible] و در آثار متعالی و در بیانات
این مطلب مبشر دیانت بهائی میفرماید (نقطه بیان عبدی بوده [illegible] و مولود
و موروث و آنچه من الله تکلم نموده از اراده نه از اراده که [illegible] و از حد عبودیت
تجاوز کند) و شارع دیانت بهائی میفرماید (انا نشهد بانه لا اله الا هو و هذا الغلام
عبده و بهائه) و یا (فوالله هذا الامر لیس من عندی بل من لدن ارسلنی
بالحق) بنابراین اظهارات شخص غیر بهائی بصورتیکه مستند دادستانی قرار گرفته
غیر موجه میباشد بعلاوه استنباط افراد از یک دیانت با ایده ارتباط با نوع ادراکات
ایشان دارد و نمیتواند دلیلی بر طرز فکر و برداشت دیگران باشد زیرا ملاک عمل هر فرد
بهائی دراجرای دستورات دینی بیانات شارع دیانت است لاغیر.

۲- در بندهای ۲ و ۳ کیفرخواست اشاره نموده که بیت العدل اعظم بهائی به کارگزارانی
[illegible] مسلمان) [illegible] اطلاعات و یا در ارتباط با

©Afnan Library Trust, 2026

از مفاد آن بنحو دلخواه برداشت گردیده است ثانیاً لازم است با استناد کلمه ثابت گردد که چنین اقدامی
از طرف کارمندان کلیمی بعمل آمده است ثالثاً بهائیان در انجام وظائف اداری از این اصل پیروی
مینمایند که آنچه را حکام و اولیای امور در مملکت مقرر قرار دهند بهر شکلی را اجازه نمایند و نهی یا نوعی را
وضع کنند بهائیان فوراً در نهایت خلوص و صمیمیت و خیرخواهی و صداقت و امانت اتباع
و قولاً و لساناً در کل نقاط در جمیع شئون و احوال اطاعت نمایند )

۲۰ - در بند ۴ تقریر خواسته با عبارات تنفرآمیز منتسب بجامعه بهائی اشتغال دو نفر از گذشته
های رژیم قبل را بجامعه بهائی منسوب و آنها را فدائی گروه بهائیان قلمداد نموده است اولاً بهائیان
دلیل که قبلاً عرض شد این فرد اگر هم وجود داشته باشد بهائی نبوده زیرا بهائیان مردمانی
موحد و افراد متوحد و بدید بداشتن فدائی از گروه خود نیازی ندارند ثانیاً افراد مذکور بدلائل متعدد
بهائی نبوده اند که اسناد کتبی از آنها در آرشیو بازجوئیهای پس از انقلاب دیانت خویش را اسلام اظهار
نموده ثالثاً اصرار در انتساب این شخص بجامعه بهائی که برخلاف مدلول آیه کریمه
( ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا ) میباشد مسئله‌ای است
که هر منصف بی‌نظری میتواند سابقه غرض را در آن ملاحظه نماید رابعاً فرض محال عین
محال که چنین مسئله صحت داشته باشد آیا منطقاً قابل پذیرش است که چنین اطلاعاتی
در کمیسیونی که در سطح پائین تشکیلات بهائی میباشد مطرح و در راستای آن اهم
تهیه شده باشد ؟ آیا از نظر متصدیان محترم دادسرای انقلاب که مجهز بدانش حقوقی و دارای
و از بصیرت لازم برخوردار میباشند منطقی بنظر میرسد ؟ بدیهی است که هیچیک
از موارد فوق توجیه منطقی نداشته و نمیتواند مورد اعتنا باشد ۴ - بند ۵ تقریر خواسته

©Afnan Library Trust, 2026

اشاره بمبحث ع۶ روزنامه دارد که از قرار مؤید وابستگی بهائیان به دولت اسرائیل میباشد
و چون ذکری از متن مزبور نشده طبعاً نمیتوان بیان مطلبی نمود البته در مورد اتهام
وابستگی جامعه بهائی بدولتها و سیاستهای مختلف توضیحات لازم متعاقباً بعرض خواهد رسید.

۵ - در بند ۶ع کیفرخواست مجدداً نقل قولی از طرف ناشناسی منتسب بجامعه بهائی در مورد
اظهار رضایت دولت انگلستان از رفتار و کردار و اخلاق بهائیان مطرح شده بلکه
انگلستان به بیت العدل اعظم اشاره شده نامه ای از محتوای آن برادران ایران انقلاب
روشن نیست حال چگونه آن تعریف از رفتار و کردار در آن نامه مجهول المحتوی مؤید ارتباط
بهائیان با دولت انگلستان میباشد و مسئله ای را خوب توجه بفرمایند در شهادت دیگر اشاره
به نقش دولت انگلستان در جریان بلوا در صفحات ... و ترویج بهائیت
در ایران شده که بعلت فقد دلیل نمیتواند مؤثر باشد زیرا در اتهام بلا دلیل منطقاً هیچ
هیچ دلیلی نمیباشد - ۶ - در بند ۷ کیفرخواست مجدداً نقل قولی از شخصی منتسب
بجامعه بهائی شده که فرض صحت اظهار او شخصی است و ارتباطی با معتقدات بهائیان
ندارد بعلاوه چنانچه این اظهار میتواند باعث جلب اتهام شود شخص مزبور بایستی جوابگو
باشد زیرا تاکنون منطقاً نمیتوان کسی را بگناه دیگری محاکمه نمود.

۷ - محتوای مفاد بند ۸ کیفرخواست از قلم افتاده است.

۸ - بند ۹ کیفرخواست مجدداً نقل قولی از فردی منتسب بجامعه بهائی میباشد
که نه نام گوینده نه اسم محل شخص بوده شخص مزبور اظهار داشته که با عامل تبلیغات نژادی
هستیم و با کشورهای خارجی همکاری ... اقتصادی ... دفع

©Afnan Library Trust, 2026

اقتصاد ایران بسیار خراب بود    در این مورد باید عرض شود که استشهاد به این قبیل مستندات
که بر مبنای اظهارات افراد ناشناس در محل ناشناس میباشد باعث تعجب میگردد
و چگونه میتواند اظهارات مکفرد بر فرض وجود اعتماد و اطمینانی آن چنان ایجاد نماید که
مبنای اتهام جامعه‌ای شود؟ بعلاوه در اصالت و صحت برگهای ۴۳ و ۷۷ و نظایر آنها جای
تامل فراوان است زیرا با تصرف آرشیو محافل در ایران تماماً نه تنها اوراق سفید مارکدار و
مهر بسیاری از محافل در اختیار کسانی قرار گرفت که تحت تأثیر غرض امکان تهیه اوراقی
با متون مختلف و بدلخواه خویش را یافتند و با قرار دادن آنها در اختیار دادسراهای
انقلاب موجبات بروز سوء تفاهم شدید و ورود اتهام بر جامعه بهائی را فراهم نمودند.
۹ - در بند ۱۱ کیفرخواست اشاره به فتوای حضرت آیة الله مدنی زید عزه العالی و اظهار
نظر معظم له در موارد ارتداد و وابستگی بهائیان بعوامل مختلف سیاسی گردیده است که با حفظ
احترام کامل ایشان معروض میدارد بهائیان بحقانیت دیانت مقدس اسلام و حضرت
رسول اکرم صلوات الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و تقدیس قرآن مجید معتقدند بنابراین
این حکم ارتداد در مورد ایشان نمیتواند صادق باشد بعلاوه تا بحال رهبر عالیقدر انقلاب
و دیگر علمای اعلام مکرراً در حفظ و رعایت حقوق کلیه اقشار ملت ایران که بهائیان نیز در آن
مستتر میباشند تأکید فرموده‌اند و بدیهی است که حضرات آیات عظام وفقهم الله تعالی
در صدور فتاوی مذکور ناظر بدو امر بوده و میباشند اصل اول اصل تقوای
الهی بحکم آیه شریفه ان اکرمکم عند الله اتقیکم و اصل دوم آیات محکمات
الهی بر آزادی عقیده و مذهب است [illegible] این [illegible] گردید و طبیعی است

©Afnan Library Trust, 2026

که صدور چنین فتاوی از طرف مجتهدین جامع الشرائط اسلامی که حسب موازین الهیه صائن دین و حافظ نفس و مخالف هوی و مطیع امر مولی میباشند احدی نمیتواند بر خصوص [illegible] سیاسیه بر تبسیط بماند و اجرای مدلول این فتاوی شرعیه در هر حال برای کلیه مراجع و مقامات کشور جمهوری اسلامی لازم الاتباع میباشد - ۱۰ - بند ۱۱ کیفرخواست اشاره بجاسوسیت دولت امریکا طبق برگ ۱۵۹ پرونده دارد که بعلت عدم اطلاع از محتوای آن متاسفانه نمیتوانم توضیحی بعرض رسانم - ۱۱ - در مورد جمع آوری و ارسال وجه باسرائیل مذکور در بند ۱۲ کیفرخواست بایستی بدوا از دادسرای محترم تشکر نماید که در این مورد منصفانه رفتار و از بکار بردن کلمه (دولت) قبل از کلمه (اسرائیل) خودداری کرده اند زیرا همانطوریکه در مقدمه کیفرخواست مرقوم فرموده اند اجساد پیشوایان دیانت بهائی در شهرهای عکا و حیفا دفن و بهمین علت پیروان این دیانت از سراسر دنیا برای ایجاد [illegible] و ساختمانهای مناسب و نگهداری آنها حسب المقدور و بدلخواه خویش نذورات و تبرعاتی تقدیم مینموده اند همانگونه که برادران مسلمان برای حفظ بقاع و اماکن متبرکه خود در کشورهای عراق و عربستان و حتی اسرائیل با تقدیم نذورات موفق بانجام نیات قلبی خویش میگردند حال چگونه تبرعات از طرف پیروان دیانت بهائی دلیل وابستگی آنها باسرائیل میشود ولی ارسال نذورات و وجوهات از ناحیه برادران مسلمان کشور که ذکر گردید حتی تا این هزینه های مربوط بمسجد الاقصی از این امر مستثنی میباشد موضوع [illegible] اگر منصفانه توجه گردد تصدیق خواهند فرمود که ارسال این وجوهات هیچگونه ارتباطی با دولت های مذکور نداشته بخصوص آنکه [illegible] بمنظور یادبود ساختمانی [illegible] آلوده شود

©Afnan Library Trust, 2026

۱۲ – در بند ۱۳ کیفرخواست دفاع و تجلیل از عده‌ای از سلاطین باستان و ایران مختلف پرونده
مبنای اتهام قرار گرفته است که بعلت عدم اطلاع از متون بهائی بگزارش دهندگان توضیح بعرض میرساند
در قسمتی از این بند اشاره باهانت بمکتب تشیع نموده‌اند درحالیکه دیانت بهائی براساس دیانت
اسلام و مذهب حقه اثنی عشری بوده و همواره در جهت تعظیم و تکریم حضرت رسول اکرم صلوات الله
و ائمه اطهار و معصومین کوشیده نهایت سعی و اهتمام را مرعی و آثار رسیده از بانیان این دیانت مشحون
از چنین تجلیل و تعظیمی میباشد. بنابراین اتهام توهین بچنین مکتبی که خود از اصول
اعتقادی بهائیان میباشد دور از انصاف و عدالت است. در تصریح این نکته را لازم میداند
که در بسیاری موارد شارع دیانت بهائی بهائیان را مکلف دانسته است که حضرت رسول
اکرم صلوات الله را در پیشگاه الهی شفیع خود قرار دهند. در این خصوص دادگاه محترم را بمطالعه
بیانیه‌ای از طرف محفل روحانی ملی بهائیان ایران با عنوان (دیانت حقیقت است و حقیقت
تعدد نمی‌پذیرد) دعوت مینماید تا بطور کامل به معتقدات و نظرگاههای بهائیان نسبت به
اسلام آگاه گردند. در قسمت دیگر این بند اشاره باهانت بهائیان بعلمای اسلام
گردیده که توضیحاً بعرض میرساند بهائیان هیچگاه بعلمای پاک نهاد اسلامی زشتی نسبت نداده
یا را از حریم انصاف فراتر می‌نهند مبادرت بگفتار زشت و توهین نمی‌نمایند شاید
استعمال کلمه اهانت در کیفرخواست بدان منظور بوده است که دادگاه محترم و قضات
گرامی تحت تأثیر این مطلب از رعایت عدالت و حفظ بیطرفی که لازمه هر قضاوتی است
انحراف یابند. از طرفی همانگونه که برادران مسلمان خود با این امر واقفند که در دیانت اسلام
افراد در لباس روحانیت از حدود دیانت الهی تخطی [illegible] را بعنوان افراد بطور مختلفه

©Afghan Library Trust, 2026

و از آن جمله ایذاء و اذیتها که به بهائیان نموده اند این روحانی نماها که اخیراً تعدادی از آنها خلع لباس گردیده اند
چگونه میتوانند از احترام و ارجی که شایسته علمای واقعی و دانایان پاکدل میباشند برخوردار باشند
در آثار دیانت بهائی از بسیاری علمای پاک نهاد اسلامی با احترام و عزت یاد شده است و اهل
(اما دانایان پاکدل پاک جانند هر یک آیت نورانند و موهبت رحمن بحر باز عندر شناخ سالم)
برای مزید استحضار دیانت محترم دادگاه و تحقیقات گرامی اجازه میخواهد ایشان را بمطالعه بیانیه ای که
از طرف محفل روحانی ملی ایران با عنوان (اهدا از دیانت بهائی ایران لشیده) دعوت نماید تا
خدای نخواسته غبار تکدری بر ضمیر آگاهشان ننشسته و از منهج قدیم عدالت و انصاف دور نگردند. .
۱۳ - در لابلای بندهای متعدد کیفرخواست جامعه بهائی به سیاستهای مختلف و ارتباط با کشورهای
متعدد متهم گردیده است زمانی گفته میشد که بهائیان با تحصار سیاست روسیه تزاری ایجاد شده اند
و زمانی آنها را وابسته به دولت انگلستان میدانستند و چون تدریجاً خلاف و عادی بودن آن
شد شایع گردید که بهائیان به دولت ایالات متحده امریکا مربوطند و اخیراً آنها را وابسته
بصهیونیسم یا عامل آن قلمداد نموده اند در حالیکه لازمه داشتن هر ارتباطی و پیوندی با دول دیگر یا
مختلفه دخالت در امور سیاسیه میباشد و حال آنکه بهائیان در امور سیاسی دخالتی ندارند
آن است که هر گاه دولت یا سیاستی در ایران مورد تنفر قرار گرفت بلافاصله بهائیان
را با آن مرتبط نمودند تا مورد بی مهری هموطنان خویش قرار گیرند و در این است که منظور
از این تلاش ایجاد فاصله بین بهائیان و برادران مسلمان ایرانی بوده تا ایشان هر گونه همکاری
و همگامی در فعالیتهای اجتماعی را از دست بدهند لذا لازم بتوضیح است که تعالیم دیانت بهائی
در مورد ترک تعصبات قومی و دیگر ... و وحدت عالم انسانی مانع گرایش

©Afnan Library Trust, 2026

بهائیان به ایده‌ی افراطی قومی و یا نژادی رهائیت از آنان میباشد (صهیونیسم) که بر مبنای

تعصبات قومی قرار گرفته بالفطره ناقض و منافی تحقق وحدت عالم انسانی است . . .

۱۴ - دادگاه‌های محترم انقلاب در مقدمه تکفیرنامه‌ای که با خطاهای کامل هویت کلی و انسجام بهائیان را

بنحوی مطرح فرموده‌اند که مقدمه‌ای بر تسری خطای فرضی کلی از آنها نسبت به این گروه و این

دلیل این جانبان را باز داشت و محاکمه کشانیده و منافات با آیه شریفه (لا تزر وازرة وزر اخری)

نادیده گرفته شده محاکمه اعضاء محفل روحانی بهائیان اگر با اتهام داشتن عقیده بهائیت باشد

ناقض اصل ۲۳ قانون اساسی و اگر با اتهام اعمال دیانتی باشد که در همه ادیان الهی رواج داشته

منافی آیه شریفه فوق و اگر با اتهام سوء عمل خویش باشد محتاج به ارائه دلائل محکمه متقنه است

تا اطمینان حاصل شود که موجبات اجرای عدالت فراهم و اگر فرض بر این باشد که اعضای محافل

روحانیه دارای ارتباط با اتهامات مذکور محاکمه و محکوم گردند چگونه عدالت اجرا خواهد شد در حالیکه اعضای

محافل همه ساله در حال تغییر و تعویض میباشند ؛ ریاست محترم دادگاه حکومت شرع

میراث گرانبهائی است که یادگار قضاوت‌های امیرمؤمنان علیه السلام میباشد و فراخی آن

حضرت را در رعایت احوال غیر مسلمانان بالاتر از آن تراعی کنید و این است از جمله دلائلی که

وارث چنان میراثی میباشید انتظار آن چنان قضاوتی میرود که ملهم و متجلی از روح بزرگ آن

حضرت باشد زیرا اگر قرار است آئین الهی اسلام هر روز بعد از آن شکوفائی

روزافزون داشته باشد مانند بزرگان همان روزگاران و از همه برتر امیرمؤمنان که بنیاد در دوران

با ... رفتار شود بیش از پیش اصل عدل بکار برده مطابق با بار داشت اعضای محفل روحانی

(تهران) شرکت کرده ... با اتهامات ... [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

مسئول قرار گرفت تا هرگونه سوء تفاهمی مرتفع گردد. چند نفر از اعضای محفل پس از مدتی بازداشت و زندان با اخذ وثیقه و غیره آزاد شدند. انصاف لازم است اگر اینان مرتکب عمل خلافی شده و ادنی قصوری برای خود تصور میداشتند آیا منطقاً در رهائی توقف و خود را گرفتار این مشکلات مینمودند؟ تا مثل خطاکاران و مجرمین در گوشه زندان از بدیهی ترین حقوق انسانی محروم شوند! این نبود مگر اطمینان به بیگناهی خود و اتکال به خداوند رحمان و یقین بحسن اجرای عدالت از طرف مراجع محترم امور. حاشا که گناهکار چنین کند و حاشا که با افرادی که به عدالت اسلامی و حسن ظن حکومت مصادر محترم امور اطمینان دارند چنین رفتار شود. در ایام بعد از پیروزی انقلاب محفل روحانی تهران با وجود کلیه تحمل تعرضاتی بیش از [illegible] خانواده های بهائی در اثر غارت اموال و تخریب منازل و اخراج از دهات [illegible] شده بودند مفلوک در امور خیریه علی حد مقدور همکاری نموده و قطعه زمینی بمساحت [illegible] هزار متر مربع برای خانه سازی مستضعفین تقدیم دولت و دیگر برای کمک به زلزله زدگان و سیل زدگان طبس و خوزستان مبالغی نقداً پرداخت و لیکن کمکهایشان متذکر گردید که [illegible] در این امر خیر شرکت نمایند. اعضای محفل در قبال اتهامات خلاف دیانتی دریافت نکرده و قبول آن را امری جدائی از وظیفه ای دینی دانسته و در این رهگذر خود را بحق تبارک و تعالی که عدالت او فوق همه داوریهاست می سپارند ...

۱۵ - اصل ۳۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی نوید حقوقی است برای متهمین. در حالیکه اولیای دادسرای محترم انقلاب موضوع اتهام را به این جانبان کتباً اعلام نفرموده و نامبردگان از تاریخ ۱۸/۵/۵۹ بازداشت داشت و تا ۱۰۵ روز ممنوع الملاقات و خانواده های ما در این مدت حاکی از وجود [illegible]

خانواده را [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

مسئول قرار گرفت تا هرگونه سوء تفاهمی برطرف گردد. چند نفر از اعضای محفل پس از مدتی بازداشت
و زندان با اخذ وثیقه و غیره آزاد شدند. انصاف لازم است اگر اینان مرتکب عمل خلافی
شده و ادنی قصوری برای خود تصور می‌داشتند آیا منطقاً در رهائی تردید و خود را گرفتار این مشکلات
می‌نمودند که تا مثل خطاکاران و مجرمین در گوشه زندان از بدیهی‌ترین حقوق انسانی محروم شوند؟!
این نبود مگر اطمینان به بی‌گناهی خود و اتکال به خداوند رحمان و یقین به حسن اجرای عدالت از طرف
مراجع محترم امور. حاشا که گناهکار چنین کند و حاشا که با افرادی که به عدالت اسلامی و حسن حکومت
مصادر محترم امور اطمینان دارند باید چنین رفتار شود. در ایام بعد از پیروزی انقلاب محفل روحانی
تهران با وجود کلیه تحمل هزینه بیش از [illegible] خانواده‌های [illegible] غارت اموال [illegible]
منازل و اخراج از دهات بدون سرپناه گشته بودند متقبل شد و اموال خیریه علی حد مقدور
همکاری نموده و قطعه زمینی به مساحت [illegible] هزار متر مربع برای خانه‌سازی مستضعفین تقدیم و در مواقع
دیگر برای کمک به زلزله‌زدگان و سیل‌زدگان طبس و خوزستان مبالغی نقداً پرداخت و لجنه‌های بهائی
متذکر گردید که کفایت در این امر خیر مشارکت نمایند. اعضای محفل در قبال اتهامات خلاف زیادی
دریافت نکرده و قبول آن را امری زجرآور در وظیفه‌ای دینی دانسته و در این رهگذر خود را به خدای
تبارک و تعالی که عدالتش ما فوق همه داوری‌هاست می‌سپارند - . . .

۱۵ - اصل ۳۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی نوید حقوقی است برای متهمین. در حالیکه اولیای امور
محترم انقلاب موضوع اتهام را به این خانمان کتباً اطلاع نفرموده، تنها از تاریخ ۱۸/۵/۵۹ بازداشت
داشته و تا ۱۰۵ روز ممنوع الملاقات و خانواده‌ها را در این مورد هیچ گونه اطلاعی از وجود [illegible]
[illegible]

حتی اجازه استفسار از حال دستگیرشدگان هم داده نشده و با طی این مدت مدید از چگونگی اتفاقاتی
که برای ما گذشته بود بی‌خبر بودیم و انقلاب در ماده ۲۵ قانون اساسی از مشروطیت لازم
برای دفاع از خود محروم و حتی اجازه ارسال لایحه جوابیه برای خانواده به منظور مشورت با اهل ناحیه
لایحه دفاعیه را از جهت نظر برده‌اند فانی حقوق اداری عده‌ای از متهمین که طی سالیان با نیکی و اخلاق
با ترفیع و این اندیشه که خانواده‌های متهمین در این موقعیت بحرانی با چه تدبیر سرانجام زندگی چه خواهند
کرد و از چه ممر امرار معاش خواهند نمود نشده است سایر مراجعات خانواده‌ها و دلگیرانه‌ای
تقدیمی ترتیب اثر داده نشده و بر خلاف اصل ۳۷ قانون اساسی ما را مسلم الجرم شناخته و در جریان تحقیقی
قرار داده که موجب خسارات روحی و مادی فراوان شده و آثار ناشیه آن غیر قابل جبران است
حضرت آیت الله و قضات گرام تمسک الختام علی التقی آیه شریفه (یا ایها الذین آمنوا
کونوا قوامین لله شهداء بالقسط ولا یجرمنکم شنئان قوم علی ان لا تعدلوا
اعدلوا هو اقرب للتقوی واتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون) را یادآوری
و امید داریم با توجه به مستندات و تحقیقات منظور روشن شدن خاطر خطیران حضرت در
وزیر و قضات ارجمند معروض گردیده و با عنایت به آیه شریفه (وان حکمت فاحکم بینهم
بالقسط ان الله یحب المقسطین) تا که رضای الهی که موجب رحمت است شامل گردد
حسبنا الله و هو نعم الوکیل

با تقدیم احترام

محل امضاء شهید مجید جناب آقای ناصر وزدانی — محل امضاء شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی — محل امضاء شهید مجید جناب کورش ...زاده

محل امضاء شهید مجید جناب محمد ... (الهی) — محل امضاء شهید مجید جناب حسین ... — محل امضاء شهید مجید جناب ... الحق

توضیحا این لایحه دفاعیه که شهید مجید جناب ... از ... استنساخ گردیده

©Afnan Library Trust, 2026

عکس فتوکپی امضاء شش نفر از شهدای مجید سبعه همدان که در ذیل ورقه دفاعیه دادگاه انقلاب اسلامی همدان
در جواب کیفرخواست صادره با امضاء آن عزیزان رسیده است

با تقدیم احترامات فائقه

دکتر ناصر وحدت

دکتر فیروز نعیمی

طرازالله خزین

محمد حبیبی

حسین خاندل

حسین مطلق

شهید مجید جناب طرازالله خزین از شهدای سبعهٔ همدان

علیه بهاءالله و رضوانه

©Afnan Library Trust, 2026

تاریخ خانوادگی شهید مجید جناب طراز الله خزین از شهدای دستجه همدان (۱)

مشارالیه نسل پنجم بهائی است. و اجدادش به این قرار است.

طراز آقا پسر علی اکبر پسر آقا محمد پسر آقا غلامحسین که هر چهار نفر بهائی و رحمانی بوده‌اند

آقا غلامحسین کسی است که در منزل میرزا حاجی به محضر حضرت اعلی مشرف شده است

بیانی از حضرت عبدالبهاء در مورد آقا علی اکبر که به خزین معروف بوده است ذکری کرده و

فرموده‌اند (امیدوارم علی اکبر خزین خزان خزینه دار الهی شود) در حق تذکری که در طهران

بیاد شهید مجید جناب طراز آقا خزین منعقد گردیده یکی از احبای ایشان بنام روحانیه خانم حق جو

گفته است که ما نمیدانستیم این خزان خزینه دار الهی یعنی چه حالا معلوم شد که مقصود از این

بیان مبارک این بوده که نوه مرحوم خزین به مقام شهادت برسد تا مصداق این بیان آشکار

گردد در موقعیکه حاجی محمد رضا را در عشق آباد شهید میکنند حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی

میرزا ابوالفضائل گلپایگانی را برای رسیدگی به واقعه شهادت ایشان به عشق آباد اعزام میفرمایند

و هنگامیکه شرح محاکمه قاتلین را حضور مبارک عرض میکنند چون مرحوم خزین مهماندار جناب ابوالفضائل

در عشق آباد بوده است از حضور مبارک تقاضا میکنند که ذکری هم از مرحوم خزین و پدر و مادر و خواهرشان

بفرمایند لذا یک صفحه و نیم از لوح جناب ابوالفضائل به افتخار خزین است که ضمن بیانات حضرت

بهاءالله درباره خزین میفرمایند (یا علی خذ بید عنایتی قدح مکرمتی و بیان الابهی ثم اشرب قل لک

الحمد یا مالک القدر امیدوارم که از بحر اتحاد بگذری ز شاطی ایقان و عرفان الهی واصل

گردی) همچنین از حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله در الواح متعدد عنایاتی بنام خزین و نسل او

عز نزول یافته است.

---

۱- شرح فوق را جناب ذکرالله خزین برادر شهید مجید جناب طراز آقا خزین از الواح مرقوم داشته‌اند

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حیات شهید مجید جناب طراز الله خزین از شهدای سبعه همدان (۱)

شهید مجید جناب طراز الله خزین فرزند فضل الله خزین و نورخانم در سال ۱۲۹۶ شمسی مطابق با سال ۱۹۱۷ میلادی در شهر کاشان که از شهرهای مرکزی ایران است متولد گردید. در سن دو سالگی پدرش صعود نموده و پس از این واقعه در دامان مادربزرگش خورسلطان خانم خزین و پدر بزرگش آقا علی اکبر خزین پرورش یافت. و ایام صباوت را در شهرهای کاشان و یزد و کرمان که عائله خزین برای تعلیم اطفال بهائی به آن صفحات مسافرت نموده اند بپایان رسانیده و بعد به شهر اصفهان آمده بعد از مدتی اقامت در آن بلده چند سالی را مجدد در کاشان بسر برده پس به خوزستان که پدر ایشان آقای فضل الله خزین اداره [illegible] میبردند و پس از مدتی به طهران آمده چند سالی در آنجا زندگی نموده و با بتول خانم صبیه مرحوم میرزا احمدخان یزدی ازدواج مینمایند و پس از دو یا سه سال برای اجرای نقشه ۱۴۵ ماهه به همدان مهاجرت و مدت ۲۸ سال در آن شهر مشغول کسب و کار بودند روش و سلوکش در این شهر زبانزد خاص و عام بود و کارگاه ... محل کارش مرکز مراجعین بهائی از هر طبقه‌ای بود و با لب خندان که از صفات ممتازه حضرتش بود مورد علاقه و توجه احبای همدان و نقاط منضمه بود و مدت ۲۲ سال به عضویت محفل مقدس روحانی همدان انتخاب و در اغلب اوقات به اکثر آراء به اجرای عضویت فائز بودند مدت هفده سال منشی محفل و مدتی امین صندوق و نماینده حقوق الله و شرکت نونهالان بوده اند همسر محترمشان نیز بسمت خلاصه‌نویس تعیین که شهریکها در صبحگاهان از خواب برخاسته

---

۱ - قسمتی از شرح فوق بقلم جناب قدرت الله خزین و قسمتی از نگارنده است

©Afnan Library Trust, 2026

و مکاتبات و مراسلات محفل را با طرزی جالب و دلچسب انجام میدادند قبل از بروز
انقلاب در ایران هرگاه افرادی معرفی نامه جعلی کشورش ارائه میدادند در ملاقات سکوت
و قرار آنان را از [illegible] احتمال برحذر میداشت این بزرگوار سالهای متوالی نماینده منتخب
احبای طهران در انجمن شور روحانی ملی بود و دقیقه در خدمات امریه آرام و قرار نداشت
جناب ایشان معیت خانم محترمشان اکثر اوقات کسانی را که از نقاط اطراف طهران
برای تحصیل تهران آمده بودند و مکانی برای سکونت نداشتند در منزل خود جا داده و مانند فرزند خود
کسانی را که در مدرسه رشد نبودند تعلیم و تدریس مینمودند حتی بعضی اوقات دو نفر از جوانان
بهائی را تا اخذ لیسانس مساعدت و همراهی نمودند چندین مرتبه محل کار ایشان و خودشان
مورد حمله عدوانان بخصوص جوانان انجام استقلال پیروزشهر که در تمام [illegible] بوده [illegible] تغییری کرده)
که قصد کشتن ایشان را داشتند واقعه که با زحمات عده این موارد برطرف گردید تا اینکه
در سال ۱۳۵۸ شمسی مورد محاکمه دادگاه انقلاب واقع گردیدند و در این قراری بمبلغ ده میلیون
تومان در مورد ایشان صادر شده بود که در صورت تأمین چنین قراری نبود مدت چهل روز در
زندان شهربانی محبوس بودند تا اینکه بموجب دستور محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران
برادرزاده ایشان جناب [illegible] روح آفرین به دادستان کل انقلاب مراجعه و نسبت
به قرار صادره اعتراض مینمایند که دادستان کل دستور میدهد دادگاه انقلاب طهران قرار را
به یک میلیون تومان وثیقه ملکی تبدیل و ایشان را آزاد نمایند قریب یکسال از استخلاص
ایشان گذشت که مجدداً دادگاه انقلاب طهران ایشان را به اتهام و سابقه عضویت محفل مقدس روحانی
طهران را احضار و پس از [illegible] قرار بازداشت و ممنوع الملاقاتی بمدت ... از در

برای

©Afghan Library Trust, 2026

برای آن وجود مقدس و سایرین صادر شده است ده ماه در زندان شیراز با اتفاق سایر
شهدای مجید و سبعه شهداء ایام حبس را گذرانیدند و پس از محاکمات طولانی روزی
حاکم شرع به زندان مراجعه و با ایشان و سایر مسجونین میگوید پس از مذاکرات بحث [illegible]
شد شما ها گناهی ندارید فقط باید مسلمان شوید والا سرنوشت شومی خواهید داشت
جناب عزیزی رو به حاکم شرع فرموده و متذکر شدند جناب آقا مولای ما هدف
شصت و چند رگبار گلوله شد هر یک از ما هدف چند گلوله بیشتر نمی شویم بلافاصله حاکم شرع از
زندان خارج و آن عزیزان را بحال خود گذاشته تا حکم شهادت آنان از طهران تائید گردد
منسوبین ایشان و سایر احباب از طهران و همدان قربا به دیدار ایشان می شتافتند و محبوب العالمین
گل بودند گفته شده چند روز قبل از شهادت در زندان با حالی عجیب فریاد میزنند و سایر
شهدای سبعه را آگاه میکنند نگاه کنید نگاه کنید حضرت عبدالبهاء دارند تشریف میآورند
خوب بخاطر دارم در اولین محاکمه با شهامتی بی نظیر متغیر بودند این گردن فقط برای شمشیر خوب
است که در راه حق در خاک و خون بغلطد جناب عزیزی لحنی بسیار شیرین و
صوتی بسیار ملیح داشتند در هر جلسه عقد احباب یا صعود فردی با آن صوت دلپذیر
خطبه عقد و یا صلوة میت را قرائت میفرمودند و اهالی شهر همدان ایشان را پیشوای
بهائیان میدانستند به هر تقدیر آن وجود مقدس با شش نفر دیگر از اعضاء محفل مقدس
روحانی همدان در ۲۳ خرداد ۱۳۶۰ شمسی مطابق ۱۴ ژوئن ۱۹۸۱ میلادی پس از گسستن
رشته حیات و رسیدن ضرب هفت گلوله بمقام رفیع شهادت نائل شدند و در [illegible]
محو گردد که ضمیمه این خاطرات شده قسمتی از آن را متذکر شد امیدوارم خون ناقابل ما

©Afnan Library Trust, 2026

با در خدمت امر را آبیاری کنند و بدین وسیله موجبات آزادی و استقلال امر در ایران

فراهم نمود و از شاگردان در نهایت آسایش به خدمت امر پرداختند.

توران خانم فرین همسر برادر ایشان با الیاس به از طرف جناب قدرت‌الله فرین برای

آفرین در ایران دوری ایشان به منزل خانه گلستان جاوید رفته دلشان به ملجا نمایند

شهید مجید جناب فرین بلندی را که همیشه در زمان حیات داشته پس از شهادت

هم برایشان داشته است.

جناب ایشان دارای فرزندی نبود      از بازماندگان ایشان همسرشان به کار ایشان

خانم ... فرین میباشند که فعلاً ساکن ایران و در شهر همدان ممنوع‌الخروج هستند.

آقای قدرت‌الله فرین هم در صاحب اولاد با فرزندانشان از جمله جناب ... فرین

میباشند

رونوشتی از وصیت‌نامه شهید مجید جناب طرازالله خزین از شهدای سبعه همدان

الساعه ساعت ۱۱ شب است ما را از زندان به دادگاه آورده‌اند دادگاه . و از قرار معلوم میخواهند هر هفت نفرمان را اعدام کنند

بحمدالله در نهایت تسلیم و رضا انشاءالله به حسن خاتمه موفق خواهیم شد.

بدینوسیله از شما عزیزان و از تمام فامیل خداحافظی میکنیم.

امیدوارم زحمات این مدت که همه تحمل کردند مخصوصاً از زحمات کلیه احبای عزیز سپاسگذارم و از همه طلب عفو و بخشش دارم.

از طرف من از همه فامیل که در این مدت بیاد من بوده و زحمت کشیده سری بما زده تشکر کنید.

با التماس دعا امیدوارم خون ناقابل ما درخت امرالله را آبیاری کند و بزودی موجبات آزادی و استقلال امرالله در ایران عزیز فراهم شود و آیندگان در نهایت آسایش به خدمت امر بپردازند. فدای همه محل امضا طرازالله خزین
۶۰/۴/۲۳

خطاب به همسر مرقوم داشته‌اند
نبی خانم عزیز انشاءالله در ملأ اعلی همدیگر را خواهیم دید ما هیچوقت از هم جدا نیستیم حالا هم باهم هستیم موفق و سالم باشید محل امضا قربانت طرازالله خزین
۶۰/۴/۲۳

این رونوشت از فتوکپی وصیت‌نامه شهید مجید جناب طرازالله خزین از شهدای سبعه همدان علیه بهاءالله در صورتی بعلت خوانا نبودن پاکنویس شد

©Afnan Library Trust, 2026

[illegible] بر جهت لطف را العدل

به الحمدلله در نهایت تسلیم و رضا ، رفت یا که بهشت خاتمه موفق خواهیم شد
بدین وسیله از همه عزیزان و از تمام ناس خداحافظی می کنم ......

رسیده دارم رفقا این مدت که همه تحمل کردم مخصوصاً عزیزم حنیف اخیراً عزیز سپاسگزارم و از همه طلب
عفو و گذشت دارم
از طرف من از همه عاشقان که در این مدت بیادم بودید و [illegible] کردید سپاس [illegible] تشکر کنید (۳۰۰)

با التماس دعا امیدوارم خون ناقابل با رحمت الهی را آبیاری کند و به زودی موجبات آزادی

و استقلال ایران و ایران عزیز فراهم شود و آیندگان در نهایت آسایش به خدمت ایران بپردازند ...

تو حمید عزیز الان [illegible] در ملاء اعلی همدیگر را خواهیم دید

فدایت [illegible]
۳۰/۱۲/۲۰

[illegible] از هم جدا نیستیم [illegible] [illegible]
قربانت [illegible]
۲۰/۳/۲۹

©Afnan Library Trust, 2026

شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی از شهدای سبعهٔ همدان

علیه بهاء الله و رضوانه

©Afnan Library Trust, 2026

تاریخ ۱۳۵۸/۶/۸

شماره ۱/د سیار

پیوست ........

# دادسرای انقلاب اسلامی

## استان همدان

آقای دلشاد ناصر و زارعی

لطفاً مطلع باشید برای ادای توضیحاتی مدت نهایتاً سه روز پس از رویت خود را به دادسرای انقلاب اسلامی معرفی نمائید

از طرف دادسرای انقلاب اسلامی همدان

[illegible]

## شرح حال شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی از شهدای سبعه همدان

من چه گویم که ترا نازکی طبع لطیف — تا بحدی است که آهسته دعا نتوان کرد

اولین بار که دکتر وفائی را زیارت کردم فقط ذکاوت و زیرکی را در چشمانش خواندم و بعد که بارها و بارها با وجود عزیزش سخن گفتم بیشتر بعمق ذکاوت مهربانی و دانشش پی بردم همه چیز را در لفافه طنز و لبخند می‌پیچید حتی در محاکمات دادگاه اسلامی هنوز با حالت طنز پاسخ میگفت زیرا که روح پاکش سوا از این عالم فانی بود که نگران تیغه شمشیر و یا تیر جفا باشد و حیف و صد حیف که ملت با دست خودش چنین گلهائی را که مایه فخر جامعه بودند بدل خاک فرستاد و سالها باید که مادر ملک چنین فرزندی بزاید که هوش سرشارش لبریز باشد و قلب رئوفش برای بیماران بطپید و هدفی جز سرور جامعه و کمک بمردم نداشته باشد.

شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی فرزند آقای غلامعلی و بانو تاجیه در تاریخ دهم آبان ماه ۱۳۱۰ شمسی در شهر تهران متولد گردید تحصیلات دوره ابتدائی را در مدرسه تائید همدان و دبیرستان و دانشکده را در تهران گذرانیده و از دانشکده پزشکی تهران فارغ التحصیل گردید در دوران تحصیل علوم و کسب معارف امری بسیار کوشا و جدی و دقیق بود و اکثرا شاگرد ممتاز و متفوق بافخذ جوائز مفتخر شده پس از اخذ دانشنامه پزشکی و اجازه کار در وزارت آموزش و پرورش استخدام و بمدت یکسال به بیمار مستقل و مشغول بکار شد و سپس بهمدان آمده صبح ها در بهداری مدارس و بعداز ظهر ها در مطب خصوصی خود به معالجه مرضی پرداخت در سال ۱۳۴۰ شمسی با ثریاالسادات مهری (وفائی) ازدواج نمود که ثمره این ازدواج دو دختر

©Afnan Library Trust, 2026

نام جهان و زیباست ـــ در آغاز انتقال بطهران از طرف محفل مقدس روحانی طهران
بعضویت لجنه جوانان انتخاب و موفق شد با رقت و فعالیت و حسن رفتار و محبت
و یکرنگی و افتادگی در قلب جوانان جا گرفته و جلب و اشتغالات جوانان رونقی جدید بخشید
و مدتی عضو لجنه ضیافات نوزده روزه و لجنه خدمات اجتماعی بودند در سال ۱۳۴۸ شمسی بعضویت
محفل مقدس روحانی طهران انتخاب و تا ۱۸ مرداد ۱۳۵۹ شمسی که گرفتار و محبوس گردید
متوالیا عضو محفل و اکثرا رئیس محفل بود خضوع و خشوع و افتادگی عنصرش زبانزد عموم
بود و با همه مهر و محبت و صفا داشت و در قلب همه مردم جا گرفته بود مریضانش می گفتند
که ایشان در مطب دکتر ثابتی راحت است و خیلی راحت میتوانیم مطالب خود را بیان
و احساس دردی و شکایتی بکنیم از مریضانش شنیدم که اکثرا میگفتند بمحض ورود
به مطب دکتر ثابتی احساس میکردیم حالمان بهتر شد ایشان بسیار بذله گو و شوخ
و شاد و همیشه خوشحال و خندان بودند مدت بیست سال با عشق و وفا به مردم
بخصوص با طبقه فقیر و مستمند و مریضان دردمند با دلسوزی و خوش قلبی و انسانیت
و صمیمیت خالص رفتار میکردند و از هر گونه کوششی برای بهبود حال مریضان دریغ نورزیدند
و در هر ساعت حتی نیمه شب ببالین بیماران که محتاج عیادت و مشاوره بودند میرفتند
یا به دهات که حتی دو ساعت راه از طهران دور بود با وسیله نقلیه خود بدیدار آنان میرفت
بمعنی واقعی غمخوار و فریادرس مریضان و خانواده هایشان بود در ایام حبس شاهد
عکس العملها و تاثر و اظهارات شدید مردم بودم در هر روز گروهی بدادگاه انقلاب میرفتند
.. و خواستار آزادی آن وجود مقدس میشدند و در مقابل اعتراض با شکنجه جزائی مردم گر

را که جز خدمت و معالجه مردم کاری نکرده او را دستگیر و زندانی کرده اید و جواب داده میشد
که دکتر وفائی بهائی است و شما ها نباید از بهائی دفاع کنید همینکه بهائی است برای
زندانی شدن او کافی است و آنان در جواب دادگاه می گفتند مگر بهائی بودن
گناه است عقیده او است و گناه نیست اگر بهائی نبود که اینهمه محبت و دلسوزی
نمیکرد کاش همه دکترها بهائی بودند اگر معترضین پافشاری و اصرار میکردند آنان را
تهدید و گاهی زندانی میکردند حتی در اکثر دهات اطراف همدان اهالی طومار تهیه و تسلیم
دادگاه نمودند که مثمر ثمر واقع نشد اغلب مرضی که در منزل مراجعه میکردند که جویای رفع
ایشان شوند اکثرا میدانستند دکتر دیگری فداکار و دلسوز بود گرفتاری ایشان کار
ظالمانه ایست او بقدری مهربان بود که از برادر ما عزیزتر بود اگر پول نداشتیم حتی پول
نمیگرفت و پول دواها را هم میداد که خریداری کنیم کدام دکتر مسلمانی اینقدر دل رحم و دلسوز است.
وقتی ایشان را دستگیر و بدادگاه انقلاب اسلامی میبرند متصور اینکه ممکن است در محیط
تیر بارانش کنند روی کاغذی که در دسترس داشته اند چنین مرقوم نموده اند
مرا بدادگاه آورده اند بجرم بهائیت البته اتهاماتی وارد میکنند که عموما بی اساس
است و من آنها را رد میکنم و فقط بهائی بودن را که مربوط به بهائیت و عقیده
من است قبول دارم من مدت بیست سال عمر خود را صرف خدمت باین
مردم کردم و راضی و خوشحالم . از خصوصیات بسیار خوب ایشان تسلط با اعصاب
و خونسردی در مواقع لازم بود بعد از گرفتاری اکثریت مردم همدان تقاضا و تسلیم د
[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

متعصب وحسود وبدکینه همدانی را با اعتراض وداد وفریاد وحتی توهین وفحش زنان را به
به دولت وحکومت وعاملان این اعمال اعتراف نمی واداشت.

خلاصه ای از شرح گرفتاری شهید مجید جناب ذبیح الله دانائی را از روی دفتر خاطرات ایشان
چنین میخوانیم ....... روز شنبه ۱۸ مرداد ۱۳۵۹ شمسی ساعت ۱۰ ½ صبح در مطب
مشغول کار بودم وبه نوبت شماره به مریضها داده شده ودر مریض بدحال هم زیاد بود ومن باقی
هفت نفر مریض را ویزیت میکردم مامور دادگاه انقلاب خواسته بود در مطب را ببندد
وقتی وارد شد وگفت باتفاق به دادگاه انقلاب برویم بایشان گفتم اجازه بدهید
این بیماران را ویزیت کنم گفت خیر همین دوسه نفر را که در اطاق هستند
ببینید به دادگاه رفتیم وتا ساعت ۳ بعد از ظهر بلاتکلیف آنجا بودیم دادیار دادگاه
انقلاب بنام آقای کرم مرا خواست وپرونده بازپرسی اولیه آورد ویادداشتی به آقای
وثوق بین که بازپرس بود داد وسؤالاتی مجدد درمورد عضویت محفل وسمت من وارتباط
با صهیونیسم ونحوه انتخابات اعضاء محافل ولجنات وراجع به چگونگی تأمین بودجه و
راجع به پیشرفت امر در شیلی واکوادور از اخبار امری نمود ودرمورد اینکه شما چرا از نام
مسلمانی برای اشخاص استفاده کرده اید ومقصودتان گول زدن مسلمین بوده جواب کافی
داده شد ولی آنها که انصاف نداشتند ودلیل برجاسوسی قلمداد کردند ودر آنجا
متوجه شدم سایر اعضاء محفل را آورده اند وهمگی را شب در یک اطاق بسیار
کوچک محبوس کردند وتا روز دوشنبه عصر آنجا بودیم بعد از ظهر دوشنبه با گرفتن التزام
که خود روز بعد یعنی سه شنبه آینده خود را بدادگاه معرفی کنیم آزاد شدیم ولی فردای آن

©Afnan Library Trust, 2026

۵

روز بعد ساعت ده بعد از ظهر یک پاسدار به منزل آمد گفت شما را باید ببریم فعلا برای یک یا
دو ساعت میگویند سوار ماشین پاسداران شدم آنها رفتند یکی یکی بقیه آقایان را همینطور
سوار کرده و به دادگاه انقلاب رسانیدند از آنجا به بازداشتگاه شهربانی منتقل و محبس
و در روز سوم همه ما را به اتوبوس بازداشت کشیدند و به یک سلول که حدود بیست نفر بودند
برده و ساعت ۸ به بند ۲ اطاق شماره ۹ هر ۶ نفر را در این بند زندانی نموده و بعداً
برای انگشت نگاری و گرفتن عکس بالا که شماره ای به گردن من انداختند 1165 بود و در
این بازداشت ابتدا اجازه ملاقات نبود من و سایر مسجونین بالاجبار از پتو
و تشکهای کثیف و پر از شپش زندانیان بطور قرضی استفاده کردیم و بعداً یکی از
افسران خوب شهربانی با اجازه داد که به منازل خود تلفن کنیم اگر شپشها تعداد
مرا خورده اند که جای گزش آنها قرمز و بادکرده و هر شب در حال خارش است
اطاق ما یک پنجره برای هواخوری دارد که بیست ساعت در شبانه روز بسته است
در راهرو زندان هر قدر بخواهید تا ۲۰ رفقا و رفقای دیگر در حال قدم زدن هستند
برای چهارصد نفر شش توالت هست که بوی تعفن آنها را تا پیچیده و آنقدر
آب در توالت هست که با کفش آنان لجن مانندی در راهرو کشیده شده
و فضاحت آن نزدیک توالتها زیاد و بتدریج کم میشود تا محو گردد در این ایام
شخصی بنام حاج راجی نماینده امام در زندان با زندانیان ملاقات داشته موقع
عبور از جلو سلول ما گفته بود با آنها غذا نخورید و تماس نداشته باشید حاضر زندان
بیست روز خواسته شد [illegible] یک نامه [illegible] محمود [illegible] شما [illegible] اجازه

©Afnan Library Trust, 2026

و مناجات بودیم و مشرق الاذکار رایج بود  هر لحظه منتظر هستیم ما را اعدام کنند نه جای
خواب و نه هوای مناسب حتی برای تنفس  منکه در زندگی آزارم به کسی نرسیده
و همیشه حقوق دیگران را رعایت کرده ام و قدمم شمرده ام  راجع به آقای دادستان بنام
صفی خانی  اوائل انقلاب و تا زمانیکه ما گرفتار شدیم چندین مرتبه ایشان بمن
گفتند شما بهتر است از همدان بروی چون اوضاع برای شما خطرناک است و گروهی
که صورت بهم می شناسی قصد زندگی و جانت را دارند و نقشه ها برایت کشیده اند
بهتر است هر چه زودتر بروی و صورت را و دست انها نیاندازی که انها نه خدا را می شناسند
و نه انصاف دارند و نه خوب و بد میدانند و ما هم تماشاخانه بازیچه ای بیش نیستیم
و هیچ کاری از دست ما بر نمی آید  من از محبت و توجه او و توصیه اش تشکر کردم و
گفتم باید بود تا ببینیم چه میشود ما که گناهی نداریم و کاری جز خدمت بمردم این شهر
نکرده ایم و او گفت این چیزها سرشان نمیشود  حالا او را در زندان می بینم که بدستور
محفل ملی محفل و خانواده ها هر کاری که میکردند ممکن است برای احقاق حق و
آزادی مسجونین موثر باشد باید انجام بدهند  و آنکسانی را که می شناختند که
ممکن بود بتوانند کاری بکنند با آنها مراجعه و تقاضای رسیدگی و کمک میکردند  از جمله اینکه
بنده پیش آنها رفته و راهنمائی خواستم  بدستور محفل همدان  همین جناب صفی خانی
دادستان شهرستان همدان بود که البته سابقاً آشنائی که با هم داشتیم خیلی محبت کرد
و گفت هر کاری بتواند میکند و خیلی از این ظلم که قابل تصور نیست  انسانهای بیگناهی را
که اینطور خدمت بکا... میکنند زندانی کرده اند ناراحت است و گفت آقایان بی گناه گرفتار ...

©Afnan Library Trust, 2026

شده اند در این نهایت بیرحمی است خیلی مطالب در مورد مظالم دادزه بیان و آنچه همه
آنها مثل داستان استان دسایرین و خود ایشان اینکاره هستند روایات اخبار
هیچ عملی را ندارند و حقیقتی بود که خود ما هم میدانستیم و ایشان نمی گفتند من به
آقای دکتر هم بوسیله پیغام گفتم و هم خودم با ایشان تذکر دادم اینجا نائید رفع خطرناک
است کاش رفته بودید )
در یادداشتی دیگر مرقوم داشته اند ( از خدا میخواهم مسئولین امور را اخلاقی و فهیم و عمل
کنها را باز تر کند تا بتوانند قضاوت درست درباره همه انجام دهند )
امروز من استخوانهایم درد گرفته چون زیر انداز کم است فقط یک پتو میباشد و
سفت و تشک کوچک ندارم و جا هم برای انداختن تشک نیست بهر لطف صاحب
کرده ام نفری ۴ ساعت برای خوابیدن میرسد اطاق ۲۰×۳ متر است
با لوازم ضروری که داریم در این گرما و دم و بوی تعفن توالت ها جا برای ما خیلی کم است
با بیانی آه گفت در شهر شایع شده دکتر زمانی را بده سال حبس محکوم کرده اند گفتم
مبارک است از سروان تعدی که جوان خوبی است خواهش کردم بمنزل تلفن کنم
و از حال خانواده با خبر شوم خیلی نگران هستم میدانم که گرانه عفو تحمل ندارم است
برای او نگرانم و نمیدانم او گرفتار شود تکلیف زیبا دخترم چه میشود در یادداشتی که برای
او نوشتادم خیلی با دستارش کردم مواظب باشد اما گوشش باین حرفها بدهکار
نیست اگر گیر این گرگها بیفتد چه خواهد شد خیلی نگران او و زیبا هستم
تنها در ۱۲ ، شهر یکه انتظار میرود ... هم ... و متعصب هستند با برادر ... جهت ...

©Afnan Library Trust, 2026

منتظر هستیم تا پاسداران بیایند و ما را برای اعدام ببرند چون هر روز تعداد زیادی را میکشند
ما اخبار آن را از رادیو می‌شنیدیم دلیل ندارد که ما را نکشند تا خدا چه بخواهد.
در روزنامه رادیو تلویزیون اتهاماتی بی‌اساس به این قوم مظلوم نسبت داده که باعث حیرت بشر
در این مورد مقداری با جناب منطق صحبت نموده و اوضاع را تجزیه و تحلیل کردیم به این
نتیجه رسیدیم که زندانی شدن ما بدون نتیجه و اثر نبوده و مقدر این بوده است
که ما خواه ناخواه در جریان تاریخ امر قرار بگیریم و این وقایع بالکل اثراتی خواهد
داشت. ما را فقط صرفاً بعلت بهائی بودن و ضدیت با این عقیده وارد به اینجا
آورده و زندانی کرده اند شاید در سایر نقاط هم چنین باشد و همین مشکلات برای
دیگران هم باشد از خداوند میخواهم که چشم و عقل اینها را روشن کند و بدانند که
بهائیان غیر از خدمت بعالم بشریت هدفی ندارند و وارد در دسته و گروههای
سیاسی نمیشوند نه اینکه بعد از قرنها با اعمال خود قرون وسطی و تفتیش عقاید
را زنده کنند. در چهارم تیر ۵۹ یعنی بعد از مشرق الاذکار در ساعت ۷ صبح آقای [illegible]
که مشغول مناجات خواندن بودند در آن حال حضرت عبدالبهاء را مشاهده نمودند که
وارد اطاق شده و تسبیح هم در دست داشتند و با ایشان گفتیم میخواستی دامن
مبارک را بگیری که ما را از اینجا نجات دهند. در تاریخ ۲۰/۴/۵۹ ما را از [illegible]
خواستند معلوم شد از دادگاه انقلاب تکفیر خواست علیه ما را آورده اند به آقای
منطق گفتم این دفاع از ما یک تاریخی است و این لایحه باقی خواهد ماند خوش خط
[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

پرکشید ولی چاره نیست باید تحمل کرد امروز ۵۵ روز است که آنها را ندیده‌ام بعد از
یک هفته نکو خوابیدم روز ۲۱/۷/۵۹ شمسی مشغول تهیه لایحه دفاعیه شدیم
چون جوابی به ما ندادند که وکیل میتوانیم انتخاب کنیم یا خیر و دسترسی به چیزی نداریم بعد از
خواندن دعا و مناجات آقای ناطق شروع بنوشتن لایحه دفاعیه نمود و بعد از خواندن
هر قسمت و آنگاه نظر رفقا قسمت دیگر را ادامه میدهد در واقع چون اتهامات کلاً به
محاکمه کشیدن دیانت مقدس بهائی است لایحه هم بشرح اصول و عقاید دیانت
مقدس بهائی و اهداف آن پرداخته و از آن دفاع میکند به شوخی به آقای ناطق گفتم حالا
معلوم شد که شما را برای چه اینجا آورده‌اند ولی هنوز معلوم نشده که مرا برای چه اینجا آورده‌اند
آقای ناطق از صبح مشغول نوشتن است و میخواهد یک رونوشت از لایحه دفاعیه بردارد
شب خوابیدم در خواب دیدم آسمان آبی کمرنگ است و یک دسته کبوتر سفید در آن
در پرواز بود در محوطه زندان چند نفر از ما پرسیدند چه کردید گفتم میخواستند
گفتند شما بگوئید مسلمانید و بهائی نبوده‌اید خودتانرا خلاص کنید من گفتم ایده ما وحدت
عالم انسانی است که بشر باید یکسان باشند و از نظر ما همه بشر یکی هستند چگونه
برای این هدف بزرگ دروغ بگوئیم. عصر در سلول نشسته و راجع به سؤالاتی که
ممکن است بکنند صحبت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که ما چون هیچ مطلب پنهانی نداریم
و کار خلافی انجام نداده‌ایم ترسی هم نباید داشته باشیم رفقا گفتند امکان دارد که
در دادگاه اصلاً بحرف دفاعیات ما وقعی نگذارند گفتم آنهم با خدا با این حال باید
[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

گروه‌ها را این قبیل مشخص کرده کسانیکه

هر کاری از دستشان برمی‌آید بی مضایقه ا

کردم این شد نتیجه‌اش حالا اسیرکه

حق زندگی کردن و آزادی را از ما گرفته‌ا

هزاران مرتبه به ثبوت رسانده در ۸/۱۸

هم سوار کشتی بودند آمدند نشستند صحبت

و یکی از آقایان را صدا کرد که زن و بچه

آنها بسوزد و شما را آزاد کنند من ش

بعد از آن گفتم برای رسیدن به این اهداف

لازم است و خون ما چه ارزشی دارد همه

و سامی زندانیان کهائی را خواسته‌اند بعد

تغییراتی داده شود و از آیات قرآنی ا

همین نصیحت کرده هر کاری و شستی فوری

۱۳/۸/۵۹ امروز روز تولد من و آقای

سالگی شدم روز ۱۵/۸/۵۹ شمسی عه

ایشان را چند روز قبل در طهران دستگیر و

آوردند و در زندان دادگاه انقلاب

که تا کابل ... هستند خوشحال شدم



بودیم و با یک گروه به کمک و قابل ترحم با تأسف

من هر وقت شما ها را می‌بینم از شدت نا

کارشان درست شود و خلاص شوید البته در با

آنها میدانند که ما اهل این تخلفات نیستیم

شگفت این کارها کار ما نیست و اید

در خاتمه همه الله اکبر و صلوات فرستادند

و قرار است آیت‌الله ... حاکم شرع ما

نوشته‌ایم و تقاضای ملاقاتی کرد

به داخل درگاهی که هنوز آشنا زد گفتند آ

معرفی کرد و گفته ... و گفت ... من خو

بزودی کار شما رسیدگی خواهد شد من

گفتم دارایشان خواهش کردم اما

وعده داده شد که بزودی اینجا بیاید

دیر به سر زندان آمد که با من قبلاً در

آموزشگاه‌ها خدمت کرده بودم توقع د

دستشان بهیچ جا بند نیست کمکی بکنند که

آیه حدود که من کاره‌ای نیستم در دا

خود را نیاهشتند که هم ...

©Afnan Library Trust, 2026

از زندانیها که با خانم دیگراش ملاقات داشته چون ملاقات از پشت دو ردیف سیم است
و قبلاً آنها به باغ وحش رفته بودند پسر چهارده ساله اش فریاد میزد بابا منهم میخواهم به باغ
وحش شما بیایم ؟ ... ۱۱و۹و۵۹ دکتر تجزیه چی از دوستان و همکاران من و دکتر اربابی
دکتر زندان من و دکتر تیمی را خواستند رفتیم و ملاقات و صحبت کردیم و برگشتیم و دکتر شریفی
متخصص داخلی هم بود آیت آقا خامنه ای و منتظری و دکتر بهشتی راجع به وضع زندانها
صحبت کردند خیلی لی شکفته ما اصلاً زندان نداریم شکنجه نداریم ما خود چه داستانهائی از
شکنجه کردن زندانیان و لگد زدن وحشیانه آنها داریم ۱۷و۹و۵۹ امروز بعد از برنامه هیکلی
یکی از پاسداران که بعلتی زندانی است گفت در دادگاه انقلاب شاهد بودم یک زن حامله ای
با دو بچه و پدرش بدادگاه آمده بودند چون شوهرش محکوم باعدام بود میگفتند اگر شوهرم را
میکشید تکلیف من با سه فرزند چیست و مخارج ما را چه کسی میدهد پاسداری آنجا بود به پدر
زن گفت آیا او را صیغه میکنی دیگر با مخالفت شدید پدر مواجه و کار به نزاع انجامید .
۲۵و۹و۵۹ امروز گفتند یک اطاق در بند سیاسی خالی شده رئیس زندان گفته اگر دادگاه
اجازه دهد شما را به آنجا ببریم یادم آمد که سرهنگ مسعودی میگفت انها مخصوصاً شما را در
این بند نگهداشته اند که بدترین زجر روحی را بشما بدهند حالا خدا کند موافقت کنند
چون معلوم است آنجا آزادی خبری نیست دکارها بستگی به جریان محاکمات و سیاستها دارد و
با میل ازکران تصمیم میگیرند من این مطلب را به سایر رفقا گفته ام و با این زودی منتظر
آزادی نیستم گاهی با خود میگویم حتما در قلعه شیخ طبرسی هم افراد سرشناس اشکالاتی داشته اند
شصت نفر در زیر یک سقف و اطاق کوچک [illegible] زندگی کردن با عقیده های متضادات آسان نیست

©Afnan Library Trust, 2026

در جای دیگر مرقوم داشته‌اند منهم قبلا اشکال زیاد دارم باید گذشت داشت منیت

امروز روز صعود حضرت ولی امرالله است همگی طلب دعا و مناجات داشتیم ا عجب غذای

ما نان و ماست است شب آب گوشتی آوردند که چند عدد استخوان و یک چربی سیاه

رنگ روی آن بود که چون ماست و پنیر تمام شده بود من چیزی نخوردم و خوابیدم

نصف شب از گرسنگی بیدار شدم و چیزی پیدا نکردم بخورم و باز خوابیدم اما از گرسنگی

خوابم نبرد چاره‌ای نیست باید تحمل کرد کاش بوی تعفن و هوای خفه کننده رفت ولثا

اینجا نبود که از گرسنگی زجرآورتر است.

شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی نظر بعلاقه و ایمان خاصی که داشت حتی مخارج عروسی

دخترش را که بمبلغ ده هزار تومان تعیین کرده بود برای ساختمان رفیع البنیان دار التشریع

اختصاص داد و عروسی را بطور ساده برگزار کرد

با تمام مراجعاتیکه به نماینده امام و شکوائیه‌های تقدیمی از طرف خانواده مسجونین بعمل آمد مؤثر

واقع نگردید و پس از مدت ده ماه زندانی بودن و تحمل مشقات فراوان آن

عزیز وحید در شمار سایر شهدای سبعه همدان در تاریخ ۲۳ خردادماه ۱۳۶۰ شمسی بجام

شاهد شهادت نائل و با آنکه قسمتی از بدن پاک آن وجود نازنین برحکیه زکی خواهم

شد مورد آزار و شکنجه قرار گرفته روح پرفتوحش بعالم بقا پرواز کرد و در گلستان جاوید

همدان در جوار شش تن دیگر از شهیدان راه حق در ردیف شماره ۶ مدفون گردید که پس

از مدتی محل تدفین هر هفت نفر بوسیله عوامل با بولدوزر صاف و مسطح گردید ولی نقشه محل

تدفین قبلا تهیه شده و در آرشیو محافظت شده است.

©Afnan Library Trust, 2026

در مورد شکنجه و آزاری که بجسد مطهر شهید مجید جناب دکتر ناصر ربانی وارد نموده اند آقای

فرید نعیمی که آن جسد نازنین را غسل داده اند چنین مرقوم داشته اند

از زیر و انتهای شکم که کشاله ران از قسمت داخلی تقطیر در ناحیه بعرض ۱۵ سانت

وتا نزدیک زانو گوشت راکنده بودند بطوریکه استخوان ران بیدا بود و پای ایشان

یکی از مفصل جدا شده بود بطوریکه بهر طرف چرخانیده میشد.

در قسمتی از خاطرات همسرشان ژاله خانم ربانی چنین مرقوم داشته اند شلوار دکتر از دو

وسط سرتاسر شکافته بود یعنی پاچه های شلوار از زیر زانو به بالا در وسط کاملا چرخ شد

با حوصله شکافته شده بود که معلوم بود کسانی یا کسی با یک چاقو یا وسیله تیزی بدرزدرز دو

پاچه شلوار را شکافته ولابد دیده که دکتر زیر شلوار بیژاما دارند دیگر حوصله شکافتن آن را

نداشته یا احتیاج نبوده چون در زیر معلوم نبوده بیژاما را با گوشت پا بریده بودند د

جای در حدود ۵ یا ۶ گلوله کشف بود.

خلاصه از خاطرات ایام محاکمات شوستکی و بیماری در کمی دو وقوع شهادت جناب

دکتر ربانی علیه رضوان الله ابها بقلم همسرشان در قسمت دیگر نقل میگردد

©Afnan Library Trust, 2026

همه‌جا

همه عزیزم و زیبای نازنین و دوستها و دیگر ناس و یاران و برادرها و دوستان

اکنون ساعت [illegible] شب [illegible] الدین [illegible] چشم و [illegible] آمدم

[illegible] از همه [illegible] خدا [illegible]

[illegible] شاد [illegible]

[illegible]

۲۰ ۲۰ ۳

چون اجازه نداده‌اند [illegible]

[illegible] را [illegible] و [illegible]

همچنین [illegible] آقایان یاران [illegible]

از همه [illegible] را دارم و از سایرین [illegible]

[illegible] را دادم [illegible] دوری [illegible]

[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

رونوشت از فتوکپی وصیت نامه شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی علیه بهاء الله و رضوانه از شهدای سبعه ۶۰

همسر عزیزم دختر بیان نازنین و تنها دو دلبرم فامیل و مادر و برادرها و همشیره‌ها و دوستان

الان ساعت ۱۰/۵ شب در دادگاه انقلاب هستیم و برای اعدام ما را آورده اند از همه

شماها خدا حافظی نموده و همه را بخداوند بزرگ می سپارم امیدوارم شاد و موفق باشید

خداحافظ شما دکتر وفائی ۲۳/۳/۶۰

کمال انقطاع
چون اجازه ندادند آقای ابطحی نه آقای ... را ببینیم و با ایشان صحبت کنیم هیچکس غیر از آقایان پاسداران

اینجا نیستند از همسرم کمال رضایت را دارم و از سایرین میخواهم باعث ناراحتی او

نشوند تریا و او را از دور می بوسم کمال انقطاع دکتر وفائی

رونوشت از فتوکپی وصیت نامه شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی علیه بهاء الله و رضوانه از شهدای سبعه

همراه لطفاً نا خوانا بودن محدود با کتو پس شد.

©Afnan Library Trust, 2026

سواد شوالات بازپرسی محترم دادسرای انقلاب اسلامی تهران بنام الحاج ابراهیم زرینی از رئیس محفل روحانی بهائیان تهران در سال ۱۳۵۸ شمسی در محاکمات اولیه از شهید مجید جناب دکتر ناصر زرینی و جوابهائیکه بخط خود مرحوم نوشته‌اند بشرح ذیل است. مستخرجه از مرقومه سرکار ثریا خانم زرینی

س - مدارک و خلاصه مذاکرات محفل در سالهای ۵۶ و ۵۷

ج - مدارک در بایگانی ضبط است که تسلیم شده و خلاصه مذاکرات از نظر محفل ارزش اداری ندارد و بعداز پاکنویس شدن بمحفل ملی ارسال میشود.

س - شما باید خلاصه‌ها را از محفل ملی پس بگیرید

ج - دفتر محفل ملی چندین بار مورد غارت واقع شده این جانب تماس خواهم گرفت اگر موجود باشد آماده خواهد شد.

س - نحوه فعالیت شما بعنوان رئیس محفل و در جامعه بهائی را شرح دهید

ج - این جانب مدت هشت سال دائماً یا رئیس محفل بوده و قبل از آن در کمیته صحت و خدمت منتخب بکرده‌ام

س - وظائف محفل و رئیس محفل را شرح دهید.

ج - وظائف محفل حفظ و صیانت احباء کمک به مستمندان رسیدگی به احوال مرضی تربیت نونهالان و امور مهاجرین در باره کودکان و رسیدگی خانوادگی زجر دیده‌اند وظائف رئیس محفل حسن اداره جلسات محفل و جلوگیری از انحراف و صحبت‌های خارج از موضوع و رئیس محفل مانند یک عضو حق رأی دارد.

س - شما بعنوان رئیس محفل مدارک و خلاصه مذاکرات را مخفی نموده‌اید و باید آنها را بما بدهید.

ج - مدارکی نزد این جانب نیست و هرچه بوده منشی محفل در اختیار دادسرا قرار داده است

س - پس بایگانی دادستان تحویل چه کسی میباشد؟ ج - معمولاً هرچه بوده در تحویل منشی ..

©Afnan Library Trust, 2026

در اختیار دادستانی قرار دارد.

س - هزینه و اعتبارات محفل از کجا تامین و مصرف میشده است.

ج - درآمد محفل از محل تقبلی افراد که با طیب خاطر میپردازند تامین میشود و بمصرف نگهداری اماکن مرضی - حقوق سرایداران و مخارج افراد بی بضاعت میشود.

س - مسئولین شهرهای کرمانشاه - سنندج - پاوه - سقز را بنویسید

ج - این جانب آنان را نمی‌شناسم

س - مبلغ ۲۵ هزار تومان و پنجاه هزار تومان از حساب محفل برداشت شده شرح دهید

ج - مبلغ فوق برای استخلاص آقای حسین مطلق بدادسرا داده شده

س - ارتباط شرکت نونهالان و امناء با محفل.

ج - شرکت امناء اوقاف بهائیان است و کلیه اماکن وقفی و متعلق به جامعه‌های بهائی مانند گورستانها و حظائرقدس در آنجا ثبت است و شرکت نونهالان از سهام بهائیان تاسیس شده و وجوهی را که برای کمک بافراد محتاج محافل محلی ارسال میدارد از طریق این شرکت است.

س - در بلوچستان امسال برای چند نفر معرفی‌نامه صادر نموده‌اید که به پاوه اعزام شوند مقصود چه بوده است

ج - آنطوریکه یادم میاید در فروردین ماه یا اردیبهشت برای یکنفر بنام ایازکرم نژاد معرفی‌نامه صادر شده در جامعه بهائی هر فردی که بخواهد از یک شهر بشهر دیگر برود و در آنجا موقتی اقامت کند در صورت مراجعه بمحفل و درخواست کتبی برای او معرفی‌نامه صادر میشود که در محل جدید اگر کمک و مساعدت و راهنمائی بخواهد از محفل محل استمداد بطلبد.

س - در آن تاریخ رئیس محفل حصارخان - رئیس محفل میرزا احصاری و یکنفر دیگر به پاوه اعزام شده‌اند مقصود از اعزام آنان چه بوده.

ج - اعزامی در کار نبوده و همانطور که در فوق اشاره شده خود آنان اگر وجود داشته باشند مراجعه و معرفی‌نامه دریافت نموده‌اند. و اگر مسافرت مردم در سطح کشور در آن تاریخ ممنوع بوده از طرف دادسرا آنان را مورد تعقیب قرار داده و طلب فرمایید و از خودشان علت مسافرت را استفسار نمائید.

س - لیستی از مسلمانان سرشناس و کارکنان و رؤسای ادارات در بانکهائی شما بوده که قرار بوده آنان را دعوت نمائید.

ج لیستی از افراد منصف و مطلع توسط محفل تهیه شده بود که از بیانیه‌هائی که بعنوان هموطنان گرامی است و یک نسخه آن تقدیم میشود در محل کار آنان با نامه داده شود و دعوتی در کار نبوده و از طرف محفل هم این مطلب تصویب نشده و بیانیه‌های مزبور پخش نشده است.

©Afnan Library Trust, 2026

س - مبلغ یکصد هزار تومان از حساب محفل برداشت شده به چه کسی چگونگی را شرح دهید.
ج - مبلغ فوق توسط آقای حسین سلطانی بعنوان قرض برای کمک به افراد آواره شده در کلیا و بویراحمد بمحفل ملی داده شده و برات در دفاتر ضبط است.
س - چون مبلغ فوق بعنوان قرض داده شده پس ما نامه مینویسیم و شما بعنوان رئیس محفل باید این پول را پس بگیرید.
ج - تصمیم با دادستان است.
س - حسابهای محفل در کجا و شماره آنها را بنویسید.

ج - از متصدی امور مالی استفسار فرمائید.

س - مسافرتهائی که داشته اید و آیا باسرائیل رفته اید در ارتباط با تشکیلات اداری را که انجام داده اید بیان کنید.
ج - با خانواده مسافرت به انگلستان - ایتالیا و اسرائیل با تور بوده و برای زیارت اماکن متبرکه و غیر از افراد تور با فرد یا افرادی تماس نداشته ام که این مسافرت با مرکز جهانی در ارتباط بوده خاتمه بوده و تماسی با افراد نداشته ام.

س - در بایگانی محفل نامه های زیادی به ساواک نوشته شده به چه علت بوده و در آن گفته شده پیرو مذاکرات تلفنی و شفاهی رابط در اطلاعات را معرفی کنید.

ج - اگر از افراد بهائی فردی مورد ظلم و آزار واقع میشد و برای راهنمائی بمحفل مراجعه میکرد بما تذکر داده میشد که مراتب را با ارگانهای مربوط - شهربانی - ژاندارمری - ساواک - اطلاع دهند و اگر نتیجه نگرفته محفل نامه ای مینوشت و با تذکر اینکه شخص مراجعه فرد مربوطه نامه را شخصاً بدفتر میداد که به ادارات مربوطه برساند تا تظلم نماید و نامه ها هم اکثراً برای تظلم داشته الی چهار عدد بیشتر نیست و بقیه برای پیشگیری از اجحاف و تعدی در مواقع گوناگون است.

©Afnan Library Trust, 2026

قسمتی از سؤالاتیکه در جلسه اول دادگاه انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۹ شمسی از شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی علیه رضوان الله در دادگاه بعمل آمده (نوشته سرکار خانم وفائی)

سؤالات جلسه اول که دکتر تنها بوده‌اند دیشب در زیر زمین دادگاه سؤالات و جوابها را روی ورقه کاغذی که همراه داشتند بطور مختصر نوشته اند دادگاه - ماده ۲۳ قانون شامل حال شما نمیشود زیرا محفل را محاکمه میکنیم و شما متهم به عضویت در محفل هستید و در قانون اساسی اسمی از شماها نیست گفتم در ممالک دیگر غیر اسلامی مسلمانان هستند و آنجا زندگی میکنند ولی در قانون آنها اسمی از مسلمان نیست پس باید آنها را زندان کنند در مورد عضویت محفل تا کنون هم عضویت در محفل جرم نبوده در وقتی آیه ای خواند گفت طبق این آیه شما مرتد هستید من خواستم جواب او را بدهم اعلمی اجازه نداد.

دادگاه شما راجع به آثار داده اید در رژیم گذشته مدارکی دارید یا نه اگر دارید ارائه دهید اعلمی شما راجع به دلیل شما ابتدا با نیوشتید و با زیر برگ گفتم خواهش نیوشتید که وکیل معرفی کنید و شما انکار را میکردید گفتم بد گفت بین گفتم و دیگر در اینجا شاهد را آورد و باید آقایان هم گفتم - اعلمی - شما میگوئید در سیاست مداخله نمیکنید رابطه خوبی و محبت میکنید اگر دزدی بمنزل شما بیاید چه میکنید من گفتم او را بکلانتری معرفی میکنم با محبت گفت همین دخالت در سیاست است گفتم سیاست که ما مداخله نمیکنیم عبارت است از تدبیر اداره مملکت گفت بهمین دستگاهها تدبیر مملکت هستند پرسید قاتل را چه میکنید گفتم او را به دادگاهها و مراجع مربوطه تسلیم گفت تعادل محبت نمیکنید؟ گفتم به قاتل که محبت کنیم و از نظر [illegible] صلاحیت اظهار نظر ندارد که

©Afnan Library Trust, 2026

گفت اگر اختیار با شما بود چه میکردید گفتم طبق احکام دینمان با او رفتار میکردیم گفت مگر
بازار گناهکار و تمام دولتها با هم هرج و مرج نیست گفتم در دستورات ما راجع به این
افراد قصاص هست ولی چون الآن قوه اجرائیه نداریم صحبتی نمیکنیم گفتم هست وقت.
گفت پس حکومتی را شما تابع هستید گفتم بله گفت بهائیان سایر جاها هم همینطور گفتم آنها هم
تابع حکومت محلی هستند که در آن زندگی میکنند ولی در حدود مقررات و دستورات خودشان
گفت حالا ما هرچه بشود بگوئیم اجرا میکنید گفتم تا حدودیکه در کتابهای دینی و دستورات ما گفته
شده و مجاز هستیم گفت این کوسه و ریش پهن است گفتم این حدود و مقررات اخلاقی
و انسانی هستند      دادیار شروع بخواندن ورق بزرگی کرد که از زبان رئیس جمهوری امریکا
به بهائیان تبریک گفته بود و گفته بود راه شما راه کلی است گفتم آنها فتوکپی و مونتاژ است
رئیس جمهور محلی اگر بخواهد مطلبی و تبریکی به یک دستگاه و عده‌ای بگوید بخودش مربوط است
و از خودش بپرسید گفت این دلیل جاسوسی است انها از شما است گفتم از همان محفل که نوشته
جواب بخواهید گفت هویدا بهائی بود گفتم خیر و جواب آنها در لایحه نوشته شده مراجعه به
لایحه کنید .

راجع به شیراز نامه خواند در کمیسیونی مطالبی چرت و پرت نوشته بودند گفتم اینها بهائی
نبودند و اگر این مدرک مثل سایرین نباشد از خودشان بپرسید و دور و بر باز خواست قرار دهید
راجع به تذکره یوم المیعاد شروع کرد فتوکپی کتبی در دستش بود و از روی آن میخواند مطالب
عجیب و غریب گفت چه میگوئی گفتم من تذکره را نخوانده ام ولی اسم آنرا شنیده ام
و این مطالب که شما میخوانید میدانم از آن کتاب نیست و ما چنین مطالبی نداریم گفت اگر نخوانده‌ای از

©Afnan Library Trust, 2026

از کجا میدانی این از کجا نیست گفتم برای اینکه در کتابهای ما چنین چیزی نمی نویسید چون
دستورات ما با این چیزها که گفتید شما میخواهید منافات دارد و اینها همه تماما دعاوی [illegible] از حقیقت است
گفت شما میخواهید حکومت جهانی تشکیل دهید گفتم هدف ما ایجاد وحدت عالم انسانی و
صلح عمومی        تمام مطالب را منشی مینوشت و توسط ضبط صوت ضبط میشد
گفت شما به جمهوری اسلامی رأی داده اید گفتم نه گفت بهائیان چطور گفتم نه (از دستور داد
منشی بنویسید) زیرا ما در سیاست مداخله نمی کنیم و در کودتا قبلی هم در حزب رستاخیز
شرکت نکردیم و هیچگونه رأی ندادیم و گفتم رأی دادن به دسته و گروه یعنی مخالفت با دسته
و گروه دیگر است که با هدف و عقیده ما منافی است = بعد حاج ابراهیم درخشی اعدادی استاد
و شروع به صحبت و شکایت بود که من از محفل شاکیم آنها پدرم را [illegible] در دهات [illegible]
میشدند ساواک به او زندانی کند و حبسی در شکستان فلان بود و حضرت زینب را
فاحشه خواند ... و او عضو محفل است و تمام اسناد اصلی این مطالب در ساواک و در دفتر
یوم المیعاد در نزد شما است مخفی کرده اید خواستم جواب بدهم بمن اجازه جواب ندادند
فقط گفتم مامور شده ام که فحاشی نکنیم و توهین نکنیم بکسی و اگر کسی هم فحاشی کند بخودش
مربوط است نه بمحفل و ارتباطی به محفل ندارد        راجع به هیئت مشاورین قاره ای
و معاونین و مساعدین پرسیدند که کلی کلی شرح دادم گفتند آیا همان معاون دارد گفتم
خیر و مساعد چطور گفتم خیر    یک ورقه از لای پرونده بیرون آورد که پس این چی است
و خواند که سرکار با همه شلوغ و شرالله ذبائی و جناب حسین خاندل و جناب تبیانیان
سمت مساعد باز که مگر اینها انتخاب شده اند و انتخابی توضیح برای آنها معاونان هم انتخا

©Afnan Library Trust, 2026

استعفا کرده بودند آقای صدقی    دکتر میگویند این مال دو سه سال قبل بوده و اکنون ما در سال‌ها
که آقای صدقی از تهران رفته معاون نداریم و مساعد هم نداریم    در راجع به فعالیت و تشکیلتهای
شده و نظام تشکیلات سئوال کرده بودند که دکتر در جواب گفته بودند عضو لجنه هستند    در شورای هیئت
مشاورین و معاونین و مساعدین گفته بودند که آنها خطرناک اند و جاسوسان بین المللی هستند اخبار را
شما جمع آوری میکنید توسط مساعدین به آنها میدهید که آنها به مرکز بین المللی و از آنجا به اسرائیل و راجع
به چرا اول دولار را خارج میکنید و سمت شما در محفل و چند سال عضو محفل بودید و چند سال رئیس محفل
و چند سال نایب رئیس محفل و منشی چه سمتی غیر از نوشتن دارد و چقدر حقوق میگیرید و بار دیگر [illegible]
حقوقی در کار نیست و وظائف و سئوال در وظیفه رئیس محفل و اختیارات رئیس محفل و دیگر اعضای
و از اختیارات او    دکتر گفته بود من ۱۲ سال عضو بوده هشت سال رئیس محفل و رئیس محفل
مثل بقیه اعضا محفل است نه امتیاز ندارد و نه اختیار اضافی دارد و مانند بقیه است و مانند بقیه
میتواند رای بدهد و حق یک رای دارد نه بیشتر و فقط وظیفه رئیس محفل حفظ نظم جلسه و
رعایت نوبت و انضباط جلسه است و نتیجه گیری از آراء و اظهارات اعضا محفل است
موافق و مخالف و وظائف محفل را هم شرح داده اند    جلسه دادگاه ۴ ۱/۲ شروع و ساعت
۹ شب خاتمه مییابد ـ

©Afnan Library Trust, 2026

تلخیص از خاطرات سرکار نصرالله خانم وفائی همسر شهید مجید
جناب دکتر ناصر وفائی علیه رضوان الله و بهائه

تصور میکنم مقدمه کوتاهی برای بیشتر آگاه شدن بر اوضاع و تشکیلات روحانی طهران و جریان آن یادآور شوم و سایر خاطرات را بنگارم بی ثمر نخواهد بود.

از ابتدای بوجود آمدن سازمان ضد بهائی (یا انجمن تبلیغات اسلامی در ایران) طهران یکی از میان جمله شهرهائی بود که با داشتن مردم متعصب و مذهبی و قشری بجای اینکه نمونه نمایانی فراهم نماید در و با فعالیت و کوشش و وحدت بی‌نظیری مبارزات خود را بر علیه بهائیان طهران و اطراف و نقاط منضمه که احبا ساکن بودند توسعه میدادند و هر از چندی مزاحم احبای یکی از دهات یا احبای طهران و محفل و تشکیلات امری بودند در مساجد مردم جاهل و دنباله رو را تحریک بر علیه بهائیان نموده و باعث ناراحتی و فتنه و فساد میشدند بهم زدن جلسات جمع شدن پشت درب منازل و خانه‌هائیکه تشکیلات منعقد بود دزدی کتابها و آرشیو لجنه‌ای و محلات دیگر در اکثر شهرها ادامه داشت و محفل و احبا هم هر چاره‌ای بطرزی با آنها روبرو میشدند مانند شکایات به مسئولین امور در ادارات مربوط به امنیت شهر تا در سال ۱۳۵۶ شمسی که اولین نغمه و ساز را علیه دولت آشکار نمودند و تبلیغاتی‌ها هم در طهران شروع بآزار و اذیت بیشتر کردند و حتی در دهات مردم را تحریک میکردند که بهائیان را بجاها راه ندهید گوسفندان آنها را به چرا نبرید و به احبا اجازه سوار شدن در اتوبوس ده را نمیدادند و به آنها چیزی نمیفروختند که احبا مرتبا بداد را شکوه میزدند محفل طهران بمحافل اطراف که مورد ظلم قرار گرفته بودند دستور تنظیم شکایت داده و هم بخاطر مشکلاتی که بر احبای طهران وارد میشد از جانب آنها به سازمان امنیت و شهربانی و ژاندارمری و استانداری شکایت میکردند که البته یکی از ایرادهائیکه بر عزیزان میگرفتند این بود که چرا اینقدر شماها از ما به سازمان امنیت شکایت کرده اید و با این عمل خود باعث عقب افتادن انقلاب شده اید و انقلاب دیرتر به ثمر رسید. شما باعث شدید با این شکایات ملت دیرتر نجات پیدا کنند و ظلم بیشتر باشد و ظالم بهتر و بیشتر حکومت کند که البته شهدا جواب داده اند ولی کسی منتظر جواب نبوده در این موقعیت در سال ۱۳۵۶ شمسی محفل طهران جلسات عمومی را در حظیرة القدس تعطیل کرد و جلسات ضیافات و عمومی اکثراً در منازل احبا با حضور پنجاه نفر منعقد میشد باز هم تبلیغاتیها درب حیاط منازل جمع شده و قصد ایجاد سر و صدا و فتنه داشتند.

روزی شهید مجید جناب دکتر وفائی از طرف اداره اطلاعات شهربانی احضار و بیان شد عده‌ای از شما شکایت کرده اند که در منزل شما از صبح تا آخر شب جلسه برقرار است و فعالیت شدید دارید و از شما رفتار نسبت رفتن بدهات و تبلیغ و غیره شکایت کرده اند حالا به شما که در مرکز محفل بهائیان هستید دستور دادم بگویم گرفتن جلسات را در منزل خود متوقف کنید و از فعالیت تشکیلات بهائی را تا باعث دردسر نشود زیرا کارها در دست شاه جلی است و از طرفی هر کسی حق دارد در منزل خود آزاد و ... داشته باشد کارها و فعالیت با چیزی نیست که بطور کلی

©Afnan Library Trust, 2026

و خلاف امنیت شهر و حکومت باشد. افسر مربوطه که مرد محترمی بود نامه را بدکتر نشان میدهد که
تعداد بیشماری امضاء از جمله امضاء دکتر فریدونی و حاج ابراهیم درفشی (در آن) بوده و بعد افسر میگوید
فعلاً وضع محلات خراب است و اینها از شما شکایت کرده اند. منتظر فرصت هستند که بهانه بدست
آورده و بهائیان را اذیت کنند. اینها افراد ناسالمی هستند شرورند و میخواهند خودشان جلسه داشته
باشند و در جلسات آنها بر ضد دولت و شاه و حکومت صحبت میشود. ما ناچاریم جلسات آنها را
تعطیل کنیم. آنوقت آنها میگویند چرا پس بهائیان جلسه دارند. [illegible] حظیرة القدس
بهائیان شده. باید آنها هم تعطیل کنند وگرنه ما نمیتوانیم آنان حمله نموده و سنگ باران میکنیم.
افسر مسئول میگوید ما که با شما قول داده ایم با شما صحبت کنیم. حال که محفل شما برای حفظ جان بهائیان
باید دقت بیشتری بکنید. و در دنباله این جریان در [illegible] اذیت و آزار شدت یافت و هر
شب تعدادی در حدود پانصد تا هزار نفر در مساجد اطراف آن جمع میشوند و بعد به درب منازل
رفته و سنگ باران نموده و تهدید میکردند و به بهائیان اعلام خطر کرده اند یا مسلمان شوید یا کشته
میشوید و در شبها خوانندگان محافل اطراف از ساعت ۹ صبح تا ۱۰ شب برای تعقیب بهائیان تقاضای
تشکیل محفل در اینجا را مینمودند. در پی این وقایع گروهی از اینجا به تهران آمدند گروهی خانه و
زندگی و کاشانه را ترک کرده رفتند و عده ئی تا آخرین لحظه مقاومت نموده و بعد که حملات شروع شد
شبانه از تاریکی شب استفاده کرده بدون هیچ وسیله ای پای پیاده در سرمای شدید [illegible]
به تهران فرار کردند و عده ئی هم مستقیم تسلیم آنها شدند. در خاطرم هست در یکی از جلسه محفل سرکار
خانم [illegible] همسر شهید مجید جناب [illegible] (این خانم مثل نمونه ایمان و استقامت هستند) به
دو نفر که نماینده محفل دعوت بودند گفتند الان موقع امتحان است. حضرت عبدالبهاء [illegible]
به هر بهائی داده اند که از آنچه تا حال آموخته اید برای ورقه بنویسید تا نمره بگیرید. حالا این ما و
این جلسه امتحان و این ورقه. باید ورقه را پر کرد تا از امتحان روسفید بیرون بیائیم و کسی نمیتواند
در این مورد به کسی کمکی کند. این یک مسئله ای است که بخود آدم مربوط است. [illegible]
او دست در کار گرفته موقع موقع امتحان است. گاهی خبر میرسید قصد حمله بمنزل احبا در شهر را
دارند. طبق دستور محفل مقدس ملی به تمام احبا اطلاع داده شد یک ساک که دارای یک تعدادی لباس
گرم و پول و شناسنامه و یا سپرده اگر کسی داشت و طلائی اگر موجود بود و اسناد و مدارک را حاضر
و در دسترس قرار دهند و با چادر فرار کنند. بچه ها چادر بسر میکردیم [illegible] موقع انجام کارهای امری و ما هم
مانند سایرین ساکی حاضر کرده بودیم. شبها گروهی نقاب بچهره و مسلح بمنازل افراد میرفتند و اجبار
[illegible] میرفتند و بعد از زجر و شکنجه بسیار فرش و پول و طلای موجود را همراه خود میبردند.
در این جریان محفل دستور داد تعطیل تشکیلات را غیر از ضیافات داده اند و تمام کارها بر دوش محفل
روحانی بود و مساعدین هم کمک میکردند. اعضاء محفل از بدو انقلابات دو نفر [illegible] برای دیدن
ادارات کشوری آنها که در برقراری نظم و جلوگیری از آشوب بر علیه بهائیان شهر [illegible] میرفتند
[illegible] شهید مجید دکتر [illegible] همیشه تعدادی جزوه که اخیراً از طرف محفل مقدس ملی در مورد
مسائل مختلف و در ادارات [illegible] تکثیر شده بود همراه میبردند و تسلیم آنان مینمودند. در تمام
اعلانات شهر اسامی عده ای را هر روز نصب میکردند و اتهامات خلاف واهی را به آنها نسبت
میدادند و آنها را محکوم به اعدام نموده و میرفتند و آنان را میکشتند. در همان ایام در این [illegible]
نام

©Afnan Library Trust, 2026

نام شهید مجید دکتر وفائی هم بچشم میخورد در زیر اسم دکتر نوشته بودند دکتر وفائی بهائی است
و رئیس بهائیان و رئیس محفل بهائیان است از خدا میخواهد با امریکا برود و طلا و ارز خارج کرده
باید در دادگاه خلق انقلاب عدالت اسلامی محاکمه و باعدام محکوم شود بارها صحبت کردیم ایشان
اول گفتند ژاله جان چکار کنیم برویم یا بمانیم گفتیم کجا گفتند امریکا نزد بچه ها جائیکه هم
میتوانیم باندازه کافی دلار ببریم و در راحت باشیم با ایشان گفتم اگر دو سه ماه پیش رفته بودیم
باز حرفی بود حالا که اینکار اشتباه محض است الان رفتن یا دسترس صدای لها که تمام اتهاماتی
که به دکتر وفائی میزدند درست بود و او فرار کرده و باعث شود اینجا برای بقیه هم بکنند
دکتر گفتند درست میگوئی آنها چیزی میگویند و چه بدی و همه را میخواهند با این ترتیب فراری
دهند بعد هم ایشان گفتند باید بود و تحمل کرد تا ببینیم چه خواهد شد بدکتر گفتم مگر نه
عمر و زندگی در دست خداست و طبق مورد مبارک از لحظه پیدایش انسان مدت عمر او مشخص است
و لحظه ای تقدم و تأخر ندارد دکتر گفتند بله همینطور است پس چه بهتر که در این راه باشد
و من خوشحال شدم ...... در یکی از روزها شهید مجید جناب حسین خاندل که آن موقع مساعد بودند
به دکتر گفتند دکتر خیلی بوبلیه تماشا پرونده سازی میکنند مدتی بروید دکتر گفتند کجا بروم که راحت
باشیم هر جا برویم نگرانی است و از طرفی اگر قرار است ما بمیریم بگذار در این راه باشد
اقلاً این دنیا که خیری ندیدیم آن دنیا را داشته باشیم رفته رفته احبای اطراف طهران و
کرمان روان شدند وضع آنها دلخراش بود بخصوص که تمام هستی خود را از دست داده بودند
وحشت زده و هراسان فرار کرده بودند که بدست اراذل و اوباش نیفتند زیرا هر چه دختر زندان
خود را نجات داده بودند محفل فوراً به کمک مساعدین و تکلی از بعد از احبا آقایانی که میتوانستند در
سر و سامان دادن آنها کمک خوبی باشند تمامی آنها را در منازل خالی احبا و اطاق خالی آنها و در
حظیرة القدس و بقیه را در منازل و اطاقهای کرایه ای که فقط کلیمیان مورد اعتماد بودند منزل داده شدند
و تا آنجا که امکان داشت غذا و لباس و کمک از هر قبیل که لازم داشتند با آنها شد (الحمدلله یادگاری
است که محفل مقدس روحانی طهران قبل از این وقایع مقداری آذوقه از هر قسم برای پیش بینی
تهیه کرده بودند که مورد استفاده قرار گرفت) مساعدینی که در کمک محفل در رسیدگی به امور احبا
ساعی بودند سرکار باهره خانم منطقی (مساعد حیات بهائی خانمها) شهید مجید جناب حسین خاندل
(مساعد تبلیغ و مهاجرت) آقای نعیم بهانیان (مساعد جوانان) ژاله وفائی (مساعد تربیت امری)
در این ایام هر روز عده ای از احبای دهات را بزور به مساجد میبردند که مسلمان شوند و کاغذ بدیدن
آن جمعیت روزنامه های وحشتناک خود را می نوشتند و روزنامه ها کلی را تبلیغاتی ها مملو از
عکس بهائیان کرده بودند بعضی از مسلمین میگفتند همه اطبای کلیمی مسلمان از دست اراذل
و اوباش انقلابی خانه و زندگی را فروخته و به امریکا رفته اند شاهرخ با اینکه هر تا اسم
دکتر را در تلفن میشنید و تهدید به کشتن میکنند از طهران میبرند خیال میکردند با ما ترسیم و جا خالی
میکنیم الحمدلله شکر حال مبارک آن زمان تأییدات و الطاف او شامل بود که خود نبودیم
بلکه به کمک او موجودات دیگری و خلق دیگر در دنیائی قدرت بودیم همه احبا را عرض میکنم
چون افراد دلیر بعد از سه یا چهار سال مانند کوه محکم و استوار ماندند و دائم که مرتب عظیم بود
دکتر تعریف میکردند مدتی بود احبای دهات میآمدند تا اولین شدند که تعجیب بود و با تعیا مدیر
نحوه

©Afnan Library Trust, 2026

محض دیدن من مرا در آغوش کشیده و میبوسیدند و اشک از چشمانشان جاری میشد بالاخره به یکنفر
از آنها گفتم این کاروان دنیا برای چی است چرا اینطور میکنید بد تری بنظرم نمیاید هر
مسئله‌ای باشد یکی از آنها گفته بود آقای دکتر حقیقت این است که تبلیغاتیها شبها به
دکترت میزنند و در مساجد میگویند دکتر دنانی مسلمان شده و خطاب به کلیمیان میگویند پس
رئیس شما که مسلمان شود شما دیگر چرا استقامت میکنید و یا میگویند دکتر دنانی را دیشب گفتیم
مسلمان شود و گرنه تو را می‌کشیم و او مسلمان نشد او را کشتیم وای بحال بقیه شماها این
است احبای دکترت همه باور میکنند عده باورشان نمی‌شود خلاصه وقتی میایند و شما را
می‌بینند که الحمدالله سالم هستید شما را در آغوش میگیرند خوشحال میشوند آن روز یکی از همین احبای
دکترت آمده بود میپرسید آقای دکتر دیشب عده‌ای آمده و با گفتند مسلمان شوید و گفتیم
نمی‌شویم آنها گفتند دکتر دنانی که رئیس محفل شما هاست و رئیس همه شما مسلمان شده
و به مسجد آمده و گوسفند برای او قربانی کرده‌ایم چرا شما مسلمان نمیشوید از او که بالاتر هستید
دکتر هم ناراحت میشوند مقداری برای آنها صحبت میکنید که آیا ممکن است من مسلمان شوم که همین
هستی آمده‌ام تکیه زیر بار این حرفها بروم و عقیده‌ام را با اینها معاوضه کنم (?) تازه اگر من
چنین اشتباهی کردم شما نباید بمن نگاه کنید هر کس وظیفه خود را باید بداند و به دیگری نگاه
نکند هر کس حالی و قدرتی دارد همه ما باید استقامت کنیم و بهم نگاه نکنیم وظیفه همه ما معلوم
است استقامت و صبر.

روزی دکتر خیلی خسته و کسل بودند پرسیدم چی شده گفتند مطلبی نیست در میان کلیمیان مردم متعصب
و نادان زندگی میکنیم امروز کسی بمطب آمد و مرا برای عیادت مریضش برد در مطب
خیلی مریض منتظر بودند هوا هم سرد و یخبندان هیچ کس را هیچ دکتری بخانه نبرده بود بیرون رفتم
چون کوچه‌ها پر برف و یخ بود پیاده رفتم در مراجعت که تنها بودم در کنار مجسمه بزرگی که دارای
چند مغازه و نگاری و رنگ تراشی بود رسیدم یکدفعه یکی از بچه‌ها و یا یکی از آنها بیرون آمد و
شروع به فحاشی و ناسزاگوئی نموده و سر ... برای ملیت و اسم ... که این دکتر دنانی بهائی نجس است
کسی توجهی نکرد ولی روحم کسل شد من اینهمه با اینها خدمت میکنم در هیچ دکتری حاضر نمیشود
در این سرما بعیادت مریض برود و آنهم مجبور باشد مقداری راه را در کوچه‌های یخ بسته و پر برف
پیاده طی کند در حالیکه نه احتیاجی دارم و نه پول دریافت کردم مریضها که نوبت گرفته‌اند چقدر معطل
میشوند چقدر باید خسته شوم نمیخواهم بگویم دلم میسوزد و اینها فقیرند و چیزی ندارند و نمی‌توانند دکتر
دیگری را ببرند مریض‌های من هستند و تربیتی از کسی نمیگیرم آنوقت یکی دیگر از همین مردم نژاد
و ستم را داد با ایشان گفتم دکتر جان شما برای خاطر خدا و حال مبارک و حفظ آن ساختن (?) انتظار را
میکشید خدا خودش با هر کس میداند چگونه معامله کند چه بگویم دکتر کارها و خوبیهای شما را مردم
میدانند.

چون چند سالی بود آقای جواد صدقی عضو هیئت معاونت معاونان طهران بدلایل امنیتی که مربوط
به کار و شغل ایشان را از هر طرف در خطر بودند از طهران نقل مکان کرده لذا در بهار سال ۱۳۵۸ (?)
جلسه در کرمانشاه منعقد و ساعاتی طهران را به کرمانشاه دعوت کرده بودند و گزارش ... هر کدام
را گوش فرمودند تا اینکه شهیده مجیده سرکار خانم محمودی علیها رضوان آن دبانه (?) خدمت معاونت
طهران

©Afnan Library Trust, 2026

طهران انتخاب شدند. و در آن روز شهید مجید جناب سهراب حبیبی را بعنوان نماینده خود برای انجام امور شورای انتخاب معرفی فرمودند (و بنده و شهید مجید جناب حسین خاندل امر مربوط به رسیدگی بکار و اوضاع ملهوفین)

وقتی جناب عزیزی و جناب سهیل حبیبی و جناب حسین مطلق را بازداشت کردند من دیدم دیگر ساک کوچکی در دست گرفته‌اند و از این طرف به آن طرف و این کمد و آن کمد چیزهائی میگذارند و در ساک میگذارند. با ایشان گفتیم دیگر چرا اینکار را میکنید گفتند مگر نشنیدم امروز دنبال من بیایند چون آقای مطلق منشی هستند از ایشان میپرسند بعد از شغل منشی است میآیند دنبال مرا میبرند و وسائلی داشته باشم که آماده باشد و معطل نشوم. الهی شکر که اینکار از آنها روحی و خونسردی و تسلط ایشان لذت بردم و شکر خدا را بجا آوردم که اینطور با قدرت و خیلی معمولی از این مسئله صحبت میکنند.

از مظلومیت احباء هرچه بگویم کم میشود. عده از احباء میگویند این عزیزان پس از اینکه اولین تشکیلات هم فرصت داشتند از طهران و از چنگال این جلادان فرار کنند و باز نماندند تا گرفتار شوند میگویم بلی آنها تا آخرین روز فرصت داشتند اما گریز فرار نبود. دو نفر از شش نفر بقیه احبائی در ایام شهید جناب سهیل حبیبی و جناب عزیزی در زندان در دوره ۴۵ و ۴۰ روزه بودند محفل مقدس ملی چند نفر را برای دلجوئی و برای مساعدت و کمک فکری بطهران اعزام نمودند. و عزیزان شهید بطهران میآمدند جناب اسکندر عزیزی و جناب کامران صمیمی بودند و عده از دکترهای کابلی و همیشه پیام ملکوتی و نورانی آن وجودات مقدسه که یکپارچه شور و سرور و فعالیت بودند در نهایت محبت و خضوع و خشوع داشتند فراموش نمیکنم.

شهیده مجیده سرکار ژینوس خانم محمودی بعنوان معاون شهید مجید جناب دکتر [illegible] هر ماه یکبار روز بطهران تشریف میآوردند و بعضی اوقات ۲۱ روز یکمرتبه و هر بار که تشریف میآوردند با اعضای محفل مقدس روحانی و لجنه تربیت امری و وجوه عائله جلسه داشتند و چند کلاس برای جوانان با سرپرستی جناب کامبیز و دکتر ... که از متعلمین در طهران بودند تشکیل دادند.

در بهار ۱۳۵۹ شمسی سعادت زیارت و شهید مجید جناب ... که در دست دارد چه سعادتی بود یک کلاس در طهران تشکیل دادند و مسائل یادداشت و ضبط شده روی نوار از ایشان در طهران باقی مانده ... و ضمنا از محفل مقدس روحانی اجازه گرفته بودم که سعادت خدمت ایشان را داشته باشم و محفل با تأکید پرسید که تنها کسی از بودن ایشان در منزل ما در طهران مطلع نبود اجازه دادند. و چه سعادت و خوشبختی بود هر وقت که در خدمتشان بودم و زمانیکه بنده احساس کردم موقعیت ایشان در طهران در خطر است مجبور شدم مراتب را بعرض محفل برسانم و حضرت ایشانهم همین احساس را کرده بودند. فدای ایشان گردم حقیقتا چقدر ارزش و فانی و در نهایت آن لطف [illegible] افسرده و ملول شدم و چقدر دلم میسوخت. با اینحال در اردیبهشت ۱۳۵۹ شمسی صبح زود بهمراهی شهید مجید جناب حسین خاندل به خرم‌آباد عزیمت فرمودند.

در رضوان سال ۱۳۵۹ شمسی شهید مجید جناب حسین خاندل بجای آقای عمرانی زاده بعضویت محفل مقدس روحانی انتخاب شد و در محفل روحانی اسامی ۱۸ نفر را رزرو تعهد داشته بودند در بیست و نه نفر ابلاغ شده بود و با اینکه سال ۵۸ که محفل روحانی ۹ نفر رزرو را دعوت کرده‌اند

محم

©Afnan Library Trust, 2026

محفل با آنها صحبت کردند در سال ۱۳۵۹ شمسی تشکیلات امری مجدداً برقرار بود لجنه ضیافات وحیوة عائله مانند سال قبل تشکیل شد و دایره خانم مطلق مساعد عائله بودند وهمچنین لجنه حاجات و منطقه‌ای شده مساعد لجنه تربیت امری و کلاسها را ترتیب کلاسهای پاکستانی و کلاسی برای استفاده از بیانات جناب کت آدر که بصورت نوار درآمده بود برای نوبالغان و جوانان و همچنین کلاس نوار آموزی که مدتی تعطیل شده بود مجدداً تشکیل و لجنه تربیت امری آن را اداره کردند .....

در تیرماه ۱۳۵۹ شمسی از طرف شورای انقلاب دستور کتبی به بانکهای مملکت داده بودند که حسابهای آقایان اعضاء محفل که در سال ۱۳۵۸ شمسی ضبط شده‌اند مسدود گردیده و نیز به ادارات ثبت اسناد و املاک و دفاتر رسمی دستور ممنوع المعامله این افراد و ممنوع الخروج از مملکت ایران را صادر کردند ولی با وجود این در کار تشکیلات اثری نداشت در مورد جوانان یکی از جوانان طهران بنام آقای دکتر مجدی که دانشجوی سال آخر طب بود بهمدان رفت و جوانان را هدایت و تدریس مینمودند .

در این موقع از طرف محفل مقدس روحانی مقرر شد که حتی الامکان با دو دسته خانواده یک جا صحبت و ملاقات شود و پیامهای بیت العدل اعظم الهی بسمع آنان برسد و ضمناً پیامی از طرف محفل مقدس روحانی طهران صادر شد که احباء آماده شوند اگر روزی اعضاء محفل گرفتار گردیدند جمیع خود را نباختند و قوی باشند و پشتیبان محفل دوم و کمک آن محفل و سفارشات و تأکیدات بسیار به احباء و حتی اعضاء لجنات را بمحل دعوت کردند و مسئولیت سنگین آنان را در مقابل جامعه و احباء گوشزد کردند در سال ۱۳۵۹ شمسی رئیس محفل آقای دکتر نعیمی بودند در مرحله اول دکتر انتخاب شده بودند ولی بعلت کسالت و خستگی زیاد و بخاطر بالا بودن چربی خون از نظر صحت با رئیس محفل استعفا کردند متأسفانه در جلسات محفل که گاهی تا ۱۲ ½ گاهی ۱ ½ بعد از نیمه شب ادامه داشت شرکت مینمود .

بالاخره در سال ۱۳۵۹ شمسی روز ۲۲ تیرماه بیست روزه با پاسداران انقلاب در ورقه اسامی هفت نفر اعضاء محفل روی آن نوشته شده بود با نهادشان سپیده در روزنامه خود را بدادگاه انقلاب معرفی کنند .... جنابان فرزین و سهراب حبیبی روز دوشنبه رفتند و نهاشگو چند امروز دادگاه مشغول است .... روز پنج شنبه ساعت ده بعد خود را معرفی کنند در گرفتاری از دو نفر بقیه میرسم روز پنجشنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۹ شمسی که ماه رمضان هم بود همگی آماده رفتن به دادگاه میشوند (در آن موقع هرکس زندانی میشد و یا بدادگاه انقلاب میرفت برگشتی در کار نبود ) در هر شهر به ظرف ۲۴ ساعت تعداد بیشماری انسان با تهمتهای مختلف کشته میشدند این بود دکتر قبل از رفتن به بنده گفتند ژاله جان من امروز میروم و مسلم است بگردم تحقیق با که دیگر نشد زیبا را بردار و از ایران با بچه‌ها نزد خانما رفتن و دیگر هم برو من میخواهم مطمئن باشم که اینکار را میکنی دیگر برگشت قول بده که زیبا را از اینجا نجات بدهی اگر فکر خودت نیستی بفکر زیبا باش - هرچه داشتیم و بنده فدا شدم کافی است و خدا هم بیشتر از این راضی نیست که این بچه تحمل کند انتظار را نکن دیگه ما رالم که شده منقطع ، دیگران که او را در آنجا دکتر مردها ، منطقه بودن کارهمه که

ایشان مسائل را خلاف عقل و منطق میدیدند و اعتراضی به نبوده میکردند. با ایشان عرض کردم عزیزم جمال مبارک عاشق خواسته‌اند نه عاقل. ایمان و ثابت کردن دارا بودن آن زندگی و کاهش و خالص و مخلص بودن کار آسانی نیست و بیشتر از همه باید عاشق بود و عاشقانه عمل کرد و گرنه درست است علی از کارهای آنجا نشده تا کنون متحمل این همه مصیبت و بلا و سختی و زور با عقل و منطق جور نیست.

روز ۱۸ مرداد ۱۳۵۹ شمسی ساعت ده صبح در حالیکه ۵ نفر پاسدار مسلح وارد منزل دکتر نعیمی شده با بردن دادگاه انقلاب برای جلب دکتر عطب میبرند. و پس از ساعتی پاسداران دار منزل شده تعدادی کتاب از قبیل کتاب اختر تابان - تسبیح و تهلیل - شهرالنفس و ورد کارت با نزرگان دکتر و اوراقی دیگر همراه بردند. پرسیدم دکتر چه نوع منزل نباید گفت تا یک ساعت دیگر حتما بر میگردند. ظهر همان روز آقای دکتر نعیمی را از مطب و آقایان فرزین و فاندل را از منازل به دادگاه بردند. و فردای آن روز خیابان سلطق و سهراب جیبی را نیز از منزل و جناب جیبی را اداره به دادگاه میبرند.

روز ۱۸ مرداد ۱۳۵۹ شمسی دکتر در شرایط با غیر دادگاه تنها بردند و بیکار و تقبل خورشان عاطل و باطل.

روز سوم بعد از بازجوئی از هر ۵ نفر دادگاه را تعطیل میکنند و چون تا روز شنبه دادگاه تعطیل بود از حاکم شرع اجازه میخواهند که بمنزل بروند و روز شنبه ساعت ۵ خود را معرفی کنند و او قبول میکند و آن روز ورقه‌ای را همگی امضا کرده و بمنازل خود مراجعت نمودند و خدا میداند که چقدر همگی خوشحال شدیم که بعضی افراد فامیل و دوستان و آشنایان و طلبا هستند.

فردای آن روز ساعت یک بعد از ظهر پاسداری آمد و گفت آقای دکتر آنست آیا با شما چه کله حرف دارد فقط یک ساعت بیشتر نیست. منکه دیگر هستم از یک ساعتهای آنها آب نمیخورد دکتر سید ه بودم گفتم نه دیگر هنوز غذا نخورده‌اند اجازه بدهید دکتر غذا بخورد بعد از یک ساعت دیگر. گفت نمیشود من الساعه باید ایشان را ببرم. از زور و عصبانی شدم و گفتم شما راست نمیگوئید دکتر با این زودی بر نمیگردد و دکتر گفتند که الرجال آنکار ندارد من میبرم زودی برمیگردم ولی نمدانی از زودم بر نمیگردند. دکتر دیگر برنمیگردد و خلاصه رفتند و بقیه را هم به دادگاه. و پس از آن به زندان شهربانی بردند و آنان را برای ۱۱ روز ممنوع الملاقات کردند.

حال دیگر دست آن رسیده که محفل ملی تشکیل کرده. بلافاصله با خانم نعیمی برای دعوت اعضاء محفل رفتیم و محفل ملی شروع بکار و فعالیت کرد. لحظات و ساعات آن روز و شب و تلخی آنرا هرگز فراموش نمیکنم و خدا میداند در جلسه محفل که بجای همسران شود کلاً اکنون در زندان ظالمان جفاکار در بدترین شرایط بودند چه حالی داشتیم و چه لحظاتی را میگذراندیم و سنگینی مسئولیت اداره جامعه هم بار را بیشتر رنج میداد با احساس ضعف خود و اداره کار و تشکیلات و اگر تائیدات و عنایات حق نبود با آن همه گرفتاری و کار مسجد نین و مسئولیت خانه و منزل حدود یک پا و بیشتر از همه کار تشکیلات و محفل و آن وظیفه تمام و حیاتی. حال دیگر ساعیرین سه نفر بودند و این سه نفر هم جزو اعضو محفل و آقای فهیم تبیانیان برکس محفل در زندانی

مشکلات - و وضع خود ما آنقدر وخیم و خطرات بیشمار که تا مدتی باید زیبا دخترم را همراه ببرم که در منزل نباشد و از طرفی منهم تنها نباشم و کار زیاد ساعت ۸ صبح از منزل بیرون میرفتم و خدا میداند کی برمیگشتم اغلب ساعت ۳ یا ۴ بعد از ظهر ناهار نخورده و بعد از عصر محفل دستگیر شد اینکه مرا رنج میداد چگونه آنان یعنی مسجونین غذای نخوردنی زندان را میخورند و چکار میکنند من مطمئنم که این حالت را تمام خانمها یکه همسرانشان در بند بودند داشتند.

محفل فوراً تصمیم گرفتند با تعدادی از احبا که بیشتر وارد هستند و فرصت بیشتری دارند مذاکره شود که اگر میتوانند تمام وقت و ۲۴ ساعته خدمت کنند این مسئولیت را بپذیرند که همه آنها بجان و دل قبول کردند محفل مایل بود با احبا کمتر ملاقات شود اخبار و مسائل برای آنها گفته شود و احبا در جریان باشند که شایعه سازی نشود و در ضمن آثار و مطالب امری که آنها خوانده شود و مناجات و دعا در دست داشته باشند هر مساعدی خانواده هائی که خود کمیته تشکیل بود بین این عده تقسیم نمود و این عده تحت نظر مساعدین و محفل کار میکردند و هر چند روز یکبار گزارش کار خود را به ستاد مساعد میدادند در حقیقت محفل بود و جلسه مساعدین که همه برنامه را تنظیم میکردند و اگر مسئله یا موقعیت خاصی برای احبا پیش میآمد به یکی از مساعدین خبر میدادند و در این موقعیت مساعدین در هفته اضافه بر شرکت در جلسات محفل در حالی که گاهی روزی دو مرتبه یا سه مرتبه بود باید جلسات متعددی هم برای رسیدگی با احبا میداشتند.

رابط محفل مقدس ملی ایران در همان هفته اول تشکیل محفل در هم آمدند و از آن هفته یکبار و گاهی بیشتر تشریف میآوردند و حامل پیامها بودند و همینطور سرکار خانم محمودی هم در همان هفته اول تشریف آوردند و در دو سه جلسه محفل شرکت کردند و با مساعدین صحبت کردند و وظائف تشکیل آنها را یادآوری کردند قرار شد به دیدن مسئولین امور و مقامات رفته و آنها را در جریان گرفتاری اعضاء محفل اولیه بگذاریم و دادخواهی و تظلم کنیم و این مقامات غیر از دادگاه انقلاب اسلامی بودند و همه آنان اظهار میداشتند ما یک [illegible] هستیم و دولت کوشش در هر کاری از دست ما بر نمیآید قدرت در دست انقلابیون و دولت دخالت هم ندارد آنهم که مخصوص برای کار روحانیان.

پس از چندی محفل مقدس ملی دستور دادند به تعقیب مقام مسئول از طرف خانواده ها و جامعه بهائی همدان هر کدام جداگانه تلگرافاتی مخابره شود که همه تلگرافها فتوکپی شد (اصل آن از قبیل مقدس ملی فرستاده شد که محفل همدان تغییراتی در آن میداد ) ولی در همان هنگام جواب رسید تلگرافها را به یکی از افراد ذیصلاح سپرده که تهران برده مخابره نمایند این کار را محفل اولیه هم انجام میداد چون مدتی بود هر چه تلگراف از همدان و اطراف مخابره شد بجای رسیدن به مقصد در دست دکتر فریدونی و حاجی روحانی اعضاء سرپرست گروه تبلیغات اسلامی همدان بود پس از گذشت ۱۱۰ روز بعد از نوشتن چندین نامه و مراجعه و اقدام خود مسجونین رفع ممنوع الملاقاتی شد.

ده روز بعد از گرفتاری عزیزان ما سرکار خانم محمودی تلفنی فرمودند از آنجا دوستانی باهم در تهران در روز عصر دنبال ما سر تپه سان رفتند در تمام منزل منهم با آنها بودند بنده فوراً متوجه شدم جناب دکتر عباسیان و جناب دکتر روحانی بودند گفتند همگی دعا بخوانید که آنها [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

ماموریت خود را خوب انجام دهند و موفق باشند خسته شده بودند یعنی ندارد دیگر مرتبی خستگی بگیرند. خانم محمودی این مطلب خسته شدن را هم برای دکتر و بقیه شوهران که به زندان رفته بودند گفته‌اند متذکر بودند آنها خیلی این مدت خسته شده‌اند بگذارید مدتی استراحت کنند خوب است.

وقتی در اسپانیا شنیدم ایشان را هم به زندان برده‌اند بسیار ناراحت شدم. دیدم بیاد صحبت ایشان افتادم (دنبال ماموریت رفته‌اند) دعا کنند موفق شوند. حقیقتاً خانم محمودی خسته شده بودند. خدا میداند چه مسئولیتی، چه بار سنگینی، چه مشکلات برخورد کرده‌ای، چقدر کار و کار و با هر واقعه جگرخراش. تهمت همسران این عزیز و بقیه عزیزان خون بهشید زخمی به آن بود باید همه چیز را تحمل کنند. دلبه دلداری بدهند هرجا واقعه رخ میداد این فرشته آسمانی با تمام گرفتاریها و کار و مسئولیتها و از همه مهمتر خطر آنکه دنبال ایشان بود و شاید دیگر آن وجود نازنین پاک و مقدس قبل از همه در محل حادثه حاضر بودند و با آن سیمای ملکوتی و چشمان جذاب و نگاه‌های تیز و توان بخش و لبان همیشه متبسم و نقل از چهره بشاش به همه قدرت صبر و تحمل و بردباری الهیا می‌آموختند.

هر یکی از گرفتاری دکتر گذشته بود که چند تن از اعضا محفل رهم که در بین مردم کار آزاد داشتند در جلسه محفل نمی‌بودند تا شنیده‌ام عده‌ای تصمیم داشته‌اند در یکی از شب قبل بمنزل دکتر ونائی هجوم کرده و اذیت و آزاری برسانند. بعدها از حاجیان بازاری بالغ شده و گفته‌اند دکتر ونائی را بالاخره گرفتید زندانی هم کردید حالا از خانه و زندگی و خانمش چه میخواهید. یک زن بی پناه و یک دختر بچه چه گناهی دارند که میخواهید تعقیب کنید؟ آخر از خدا بترسید چه دولت اسلام چنین دستوری داده. اگر شما اینکار را کنید ما هم مسلمان هستیم. و محفل در صدد چاره اندیشی بود که از گان این حمله هست و اینطور که معلوم شد قصد آنان نه اموال است و نه خرابی منزل. بلکه فقط خوردن هستم و احیانا زخمم وادار اماتی از نظر حفظ شده بعمل آمد.

چهار روز از گرفتاری گذشته بود ساعت ۷ صبح تلفن زنگ زد گوشی را برداشتم صدای خشن و با تحکم گفت منزل دکتر ونائی. گفتم بله. گفت شما خانم او هستید؟ گفتم بله بفرمائید. گفت دیشب دکتر را کشتند. بروید جنازه را از بیمارستان تحویل بگیرید. خدا میداند که چقدر ناراحت شدم. با این وضع گفتن و شنیدن آن قلبم درد گرفت. پیش خود گفتم با اینقدر که دکتر در بین مردم دوست و افراد بد حقیقتاً باد علاقه داشته و دارند نهان اندازه هم عده‌ای بودند که نمی‌خواستند و نمی‌خواهند شاهد این باشند که بهائیان همه مسالمت جو هستند و مورد احترام و در جامعه شهرت و حسن شهرتی دارند. زیرا با ما احترام میکنند و چشم دیدن اعتبار را ندارند و دشمن آنها هستند. خیلی رنجیدم. وقتی این مسائل را میدیدم و می‌شنیدم شروع به گریه و ناراحتی میکردم. گفت حالا اگر شما را بگیرند یا بکشند من چکار کنم من کسی را ندارم. وقتی دید و تلفن شده گفت آخر تو میخواهم لااقل پدر داشته باشم. بابا که ندارم. با وصف این خواسته‌اند که استعفا از محفل بدهد. برایم امکان ندارد. بار گفتم آخر از محفل که استعفا بدهم آنقدر این مدت برایشان حقه‌اند که اگر بخواهند کاری میکنند.

©Afnan Library Trust, 2026

میکنیند در ضمن مرتب عمر یا در دست هیکل مبارک است آن موقع که باید عمر کنیم نه بیشتر
نه کمتر و هیچ چیز بدست اراده او شما هر چه میخواهی آزاد بخواه من باید کارهایم را بکنم
وظیفه دارم دیگر هم از هیکل مبارک بخواه که تو را کمک کند و قوی بشوی و راضی باشی به آنچه پیش میاید
و خود تسلیم او را بخواهی نه چیز دیگر خلاصه از این صحبت ها اگر مرا میخواهی آزاد بخواه من
کاره ای نیستم.

ساعدی مرتب به کلیه احبا سرکشی و ملاقات نموده و اخبار و پیامهای محفل تقدس ملی و محفل محلی را
به عموم ابلاغ مینمودند در ضمن رسیدگی به اطفال و نوجوانان و خواندن دعا و مناجات و تاریخ
و آثار و الواح و حفظ و مرحله آنها و احبا هم واقعاً محبت میکردند و هر کدام سعی میکردند
بار محفل تازه را کم کنند هر کدام از آنان با جان و دل هر کاری که میتوانستند انجام میدادند
احبا بارها تصمیم گرفته بودند دسته جمعی به دادگاه انقلاب بروند و بگویند افرادی را که زندانی کرده اید
نمایندگان ما و برگزیدگان ما هستند اگر قرار است آنها زندانی شوند ما هم باید زندانی شویم
یا آنها را آزاد کنید یا ما را هم زندانی کنید یا ما را بجای آنان در زندان نگهدارید که محفل
ملی از متوجه شدن به این جریان آنها را دلالت میکرد که مبادا مرتکب چنین عملی شوند که
نتیجه بر عکس خواهد بود.

در سال ۱۳۵۹ شمسی قبل از گرفتاری اعضاء محفل تقدس ملی در اوایل خرداد در طهران کلاسی تشکیل
شده بود که حضور جوانان بیکار یا فارغ التحصیل که لازم بود لیسانس داشته باشند بود که ده نفر
از جوانان بهائی طهران که یکی تازه لیسانس گرفته و یکی دیگر از کار برکنار و کسب تشکیلات
داشتند در سه ماه دوره این کلاس را گذرانیده بودند و هر کدام محفل روحانی در یک شهری
که محفل تقدس ملی لازم میدید منتقل شدند حضور روزی با تمام این کلاس مانده بود که اعضاء
محفل تقدیس ملی گرفتار شدند اساتید این دوره کلاس جناب هوشنگ محمودی جناب
ذکی صادق نراره جناب کیش آورد بودند.

در دوره ... افندی چون کتب کافی موجود نبود محفل موافقت کرده بود که با کمک
خانمی که دوره کلاس محفل ملی را دیده برای مربیان هر کدام کتابچه از آثار و الواح و مطالب
از تاریخ و کلمات مکنونه فارسی و عربی و ادعیه و احکام تهیه نمایند و هر کلاس برنامه مخصوص
بخود داشت - و این طرح و برنامه ریزی در طهران بوسیله متخصصین تعلیم و تربیت آماده شده بود
از مربیان خواسته شد برای هر تعداد شاگرد که دارند یک جلد با خط خوانا نوشته و تا کلاس
نهم و کتاب قرآن مجید و دو جلد کتاب دیگر با آن اضافه و بخوانند و برای کلاسهای دهم
یازدهم و دوازدهم کتاب مستطاب ایقان و دروس و مفاوضات در نظر گرفته شده با مطالب
و کتب قرآن مجید و کلاس یازدهم و دوازدهم که سرپرستی آن با سرکار بتول خانم
... بود و کلمات مکنونه انگلیسی و آثار انگلیسی را تدریس میکردند و هر کلاس بیش از
۵ یا ۶ نفر شاگرد نداشت و برای مربیان که بیشتر از جوانان بودند کلاسی گذاشته شد
که در این کلاس آنچه سؤال داشتند پرسیده و رفع اشکالشان بشود و از نوارهای تعلیم و تربیت
جناب دکتر ... استفاده بشود و عده ای مامور بودند با این کلاسها سرکشی نمایند و برای اطفال
شیرینی و جایزه ببرند و وسائل تشویق آنان فراهم آید و سرکشی کلاسهای نوجوانان
و

©Afnan Library Trust, 2026

و تشویق آنان و رسیدگی به وضع کلاس و کودکان رایت تعلیمی لازم بود. بعهده مساعدین توجیه
ضیافات و جوانان اداره جلسات هم بعهده آنان بود که باید ترتیب تشکیل و اداره آنها را
میدادند. مساعدین به کمک افراد انتخاب شده محفل بخانواده ها رفته و ضیافات دو ماهه را
اجرا میکردند و محفل کم کم کارش کمتر و مسلط شده بود. دفعات جلسه بیشتر نبود و گاهی روز جلسه
ولی با زهم بسیار مشکل بود که کار مساعدین به تمام خانواده ها برسند با اشکال، هر کدام کوتاهی
میکردند حتی فرصت رسیدن به خانواده و فرزندانشان را نداشتند و فرصت غذا خوردن هم
نبود.

جلسات محفل بسیار طولانی و مشکلات و کار زیاد و ضیافات در خانواده ها در یک جا جمع میشدند
و در آنجا هم ادعیه و تعلیمات محفل. اکثر احبا چندین لوح از حفظ داشتند کتاب مستطاب
اقدس که مطالعه و تفکر با اعراب نوشته و زیارت شد و جوانان کتاب ایقان و مفاوضات
و غیره را هم بنوشتند.

در اسفند ماه ۱۳۵۹ شمسی که در خاطرم ایام صیام بود اعضاء محفل تهران از محفل ملی ایران
دعوت کردند برای شرکت در جلسه مشترک و این کار را محفل ملی بجای بهره هائیکه محفل ایشان
محفل لازم بود و با مشکلات زیاد و دست بگریبان بودند انجام میدادند. برای تشویق بیشتر آنها
و مسائلی که لازم بود اعضاء آن آگاهی داشته باشند. در آن جلسه از محفل تهران خواستند
تعدادی از محافل نقاط تابعه را تشکیل دهند. در مرحله اول این کار غیر ممکن بنظر میرسید ولی کم کم
موفق باینکار شد و هیچ محفل از محافل منطقه اطراف تشکیل گردید. بدین ترتیب افرادی از
احبا که در محل ساکن بودند بدلیل اینکه ظاهراً مسلمان شده و یا بعداً دستور شده بودند میتوانستند
محفل آن قریه را تشکیل دهند و هرکدام که تعدادشان کافی نبود و افراد اهالی آنجا در اثر ساکن
بود خواهش بشد که فقط خود آنان بدون خانواده به ده رفته و آنجا مشغول کار و زراعت
و املاک خود شوند. البته قبول این مسئله برایشان مشکل بود. در محفل حاضر و هم اکراتی بعمل آمد
و کلاسی ترتیب داده شد که نظم اداری و مسائلی که محفل صلاح دید برایشان در چند جلسه تدریس گردد.
خانم محمودی در خرداد ماه ۱۳۶۰ شمسی برای دهات هم مساعدی تعیین کردند و معاون کرمانشاه
را مامور رسیدگی به دهات و وضع تهران کردند. در این زمان دیگر بنده و خانم معاون
خدمت به دوستان و یاران عزیز تهران را از دست داده بودیم و حقیقتا بنده از این بابت
متاسف هستم. اگر عمری بحساب آید همان سه یا چهار سال بهترین ایام و لحظات برایم
بود که تمام ساعات و لحظات آن با یاد حق به خدمت و بندگی احبایش و دلگرانه گذشت
و شاید هیچ از این لایق نبودم.

در مورد شمای عزیزان در زمستان سال ۱۳۵۹ شمسی که عزیزان و السبعه ما در زندان
بودند گروهی دلال و یا بقول خودشان خیرخواه مراجعه میکردند و پیشنهاد میشود که ما افرادی را در دادگاه
انقلاب یا شورای عالی قضائی تهران داریم و همه کار از دستشان ساخته است و میتوانند با گرفتن
مبلغی برای هر نفر پنجاه هزار تومان آنها را آزاد کنند و برای هر روزی پول است مرده را میشود
با پول برای دوره زندگانی زنده کرد. و اصرار میکردند شما با آنان بگوئید مطمئنیم قبول میکنند. اتفاقا
به بعضیها گفتم آنها فرمودند اینکارها درست نیست ما امر را ازار شدیم. فوراً تو جنابان ما
را

©Afnan Library Trust, 2026

را شکستند از طرفی میبرند عده دیگری را میگیرند که پول اضافی بکنند اصلاً گناهی نداریم در
بخواهیم اینکار را بکنیم و باین ترتیب خود را پیش مردم گناهکار جلوه دهیم تازه این
عمل خلاف دستور است. بنده به والطبع این مطالب را عرض کردم خیلی شگفت با بارها
شوهرش را در دوره زندگی نشان در این کار زندگی میکنید؟

در فصل زمستان ۱۳۵۹ شمسی کلاس یک هفته‌ای تشکیل گردید که از جوانان احبا اداره
میشد و در کلاس که از ساعت ۸ صبح تا ۸ شب بود از روی کتاب منتخبات ایقان تدریس
میشد و این کلاس در منازل احبا برگزار میشد و برای اینکه جلب توجه نشود از صبح تا
عصر کسی از منزل خارج نمیشد و بنام هم مهمان صاحب خانه بودند.

مسئله مستمر یاران آن دسته از احباء است که احباء از سال ۱۳۵۸ شمسی و تا سال ۱۳۶۰ شمسی
از اسیر داشت آنان بعد از دو سه ماه متوجه اشتباه خود شده و بنام زندانیان برای اتحاد محفل
مراجعه و تقاضای اعاده به جامعه را مینمودند. و آنقدر التماس و التجا نمودند و پافشاری کردند که محفل
روحانی تهران جریان را به محفل روحانی ملی وقت گزارش کردند. محفل ملی دستور داد در اسامی
واقعاً ایشان بنام هستند هر یک توبه نامه بنویسند و اظهار ندامت نموده و قبول بدهند که
دیگر به مسجد نروند و با مسلمانان در مراسم آنان شرکت نکنند و هیچ دلیلی و فشاری و
تهدیدی دیگر قول خود را زیر پا نگذارند. براین اظهار ندامت ... یا توبه نامه به محفل
تهران برده شد و محفل روحانی ملی و محفل ملی هم لجنه برای این امور را تهران
شهرستانها ترتیب داده بودند تشکیل داده و مطابق شدت و ضعف جرایم برای آنان
جریمه تعیین میکردند که اکثر این افراد در این مدت حقیقة به قول خود وفا نموده بودند
ثابتی تبرئه گردیدند.

در زندان دکتر وفائی و نصیر مسجونین خیلی مورد لطف و محبت افسران شهربانی بودند
عده‌ای از زندانیها که با آنها بودند با ... آقای ... با جناب ... زنده
بعلت محبت و دلسوزی که این عزیزان با آنها میکردند ... مرتفع میشدند. دکتر وفائی
با جناب دکتر نعیمی با دلسوزی با آنها میرسیدند حتی ... بیدار شدند تا شب نکردیم و برای
آنها منتظر ایستادیم جناب ... با آن خط زیبا و تسلط به قوانین ... و درایت
والت و خوب دعا و دیانت ... فوق العاده محبوبیت ... بین افسران و
مأمورین و زندانیان پیدا کرده بودند. زندانیان نامه‌ها و مطالبی که برای دادخواهی
میخواستند بنویسند با ایشان مراجعه میکردند. و ایشان هم با روی خوش و محبت انجام میدادند
جناب ... رجاب ... و سائل ... ما برای آنان تشهیر میکردند
در ... از مطالب و مسائل امری و ... و ... با آنها
صحبت میکردند. سلول ... سلول ... ها بود
تا چند ماهی را که از دوران ... با بنام آقای ... از احباء بود برای اجاره
از زندان میبرند. مبلغ هنگفتی از او بعنوان جریمه میگیرند. او ... اظهار داشت
وقتی مرا به زندان که اصلاً با در هم بیشتر بودند ... ازبار ...
که به ... افسران ... میدانستند ... این دادگاه انقلاب ...
... میخواهی ...

©Afnan Library Trust, 2026

بلند بلند ملتمسانه بعد بیان میکرد وقتی به سلول آنها رفتم و وضع آنها را دیدم مات و متحیر
شدم که آنان چگونه تحمل آن زندان و آن وضعیت را میکنند شده زیر کار [illegible]
در منزل ایشان بودیم این مرد همراهش گریه میکرد و از شدت گریه نمی توانست صحبت
کند دستهایم به پیشانی خود میکوبید و میگفت من چیزی دیدم که شما اگر به خواب ببینید
دیوانه میشوید ایشان میگفتند در روز [illegible] یادم رفته بپرسم از جای تنگ آنها از بوی تعفن
توالت ها از بوی نم و رطوبت از هوای کثیف و خاک آلود از غذا [illegible]
نگاه کنی جای خوابیدن و نشستن نداشتند من همراهش گفتم خدایا چطور
این جسم را تبدیل میکنی [illegible] این چه زندگی است که اینها مجبورند تا آن حد در
[illegible] آخر [illegible] زیرا اینها [illegible] زندگی و احترامی دارند بهترین زندگی دارند حالا
چطور تحمل کنند گریه میکرد و میگفت نمیدانید نمیدانید کاش [illegible]
که ببینم آنها را [illegible] صحبت میکردیم من اگر قرار بود [illegible]
دیگر با هم دیوانه میشدم این تحقیق دو روز و یک شب در آن زندان [illegible]
در سلول آنها بود از نظر [illegible] افسران [illegible] زندانبان [illegible] برای آنها [illegible]
از این مورد [illegible] خوشحالم ولی [illegible] از آن جا [illegible] محبوس بودند وای از آن اتاق
در آن محیط [illegible] خدا نگهدارشان خدا قدرت داده این [illegible]
است آخر [illegible] دیگر [illegible] و سایرین [illegible] در آن زندان [illegible]
خوابیدند وای [illegible] بازرسی [illegible] گریه میکرد و میگفت من از خدا [illegible] هیچ
چیز نمیخواهم جز نجات آنها نه پول نه ثروت نه خانه فقط نجات آنها [illegible]
و آزادی آنها [illegible] این مطالب را در حضور عده دیگر باز گو میکرد.
روز ۱۳ دیماه ۱۳۵۹ ساعت ۱۲ ظهر در رادیو تهران اعلام میکنند امروز ساعت دو بعد از ظهر
[illegible] هفت نفر بهائی [illegible] به اتهام [illegible] و خواندن اسامی آنها [illegible]
و غیره [illegible] دختران [illegible] اصلاً از این مسئله و شروع محاکمات اطلاع نداشته ایم [illegible]
[illegible] حاضر میشوند ساعت سه بعد از ظهر [illegible] دادگاه انقلاب [illegible]
دیگر [illegible] بهائی را برای محاکمه میبرند [illegible] روز اول محاکمه [illegible] ۱۸
ساعت ۳ بعد از ظهر ۱۱ دیماه آمدند مرا با [illegible] پاسدار بردند [illegible]
[illegible] دادگاه عده ای را دیدم گفتند اینها شاهد هستند [illegible]
که [illegible] نمیخواهند شهادت بدهند که من [illegible] که اینها نمیخواهند داخل شوند ولی
اجازه بدهید [illegible] بگویید ما شاهد نمیخواهیم [illegible] داخل شود [illegible]
ندارم [illegible] باید با بهائیت و محفل بهائیان [illegible]
را [illegible] شهادت [illegible] بهائیت [illegible]
عده ای گفتند ما فقط میخواهیم [illegible] گفتند میشود.
از ساعت ۴ بعد از ظهر تا ۹ شب سوالات [illegible] و نوشته اند حاجی [illegible]
[illegible] از محفل [illegible] آمده بود وقتی [illegible] را شروع کردم [illegible] خواندن [illegible]
خواندن بودم [illegible] میکنند من گفتم [illegible]
[illegible] سوالات متفرقه

©Afnan Library Trust, 2026

میکردند که جواب بدهم بعد از اتمام اینکه سؤالات شروع شد اولین سؤال اشاره
به ماده ۲۳ بود که ما تفتیش عقاید نمیکنیم بلکه محفل‌ها را جا که میگفتیم در عقیده شما
و خود شما کاری نداریم ساعت ۹ که دادگاه تمام شد آقای اعلمی رئیس دادگاه‌های انقلاب
گفت شما مثل آنها میمانید صورت جلسه را داد و امضا کردم پس مأمور آنها را برد
نگهدارم همچنان مطابق اظهارات من نوشته شده بود آمدم اطاق دیگر یک محوطه
جائی که من را زندان آوردند زیر زمین دارد اطاقی بمساحت ۵×۵ در یک حجره با
بدون پنجره با میله آهنی دارد یک چراغ علاءالدین و سقف ... هستند الحال
را در سیگار ... کرده ... تنفس شده‌اند در رطوبت ... این زندانیها بیشتر
با سردارها ... آوردند و ... رفتند و در را بستند
اکنون چهارزانو روی یک تشک کثیف نشسته‌ام و تکیه به دیوار داده‌ام و چون سرما
حس میکنم یک پتوی کثیف هم گذاشتم به دیوار پتو که برای زندانیهای این زیرزمین
است دا... قدر متعفن و کثیف است که از بوی آن ... سایر حشرات
نمیتوانم راحت بنشینم بالای اطاق با پاسداران را ... میکند
در هر حال سرم درد میکند دیگر هم نخوابیده‌ام شاید یک قرص بخورم تا بتوانم بخوابم
... کلی از طرف دادگاه و از طرف پاسداران و تبلیغاتی‌ها که ... سؤالاتی
در حیطه عقیده و ... هائی در مورد ... و غیره بود که اگر ... خواهم
نوشت مانند عدم مداخله در سیاست ... وحدت عالم انسانی ... بهائی
بهائی در وظائف محفل و ارتباط با محفل ملی و ارتباط با بیت العدل و سازمان ...
اسرائیل و رژیم پهلوی
... زندانیها ... من ... بودم بالا ... پاسداران گفت ... 
... با وجود مصرف قرص ... حالا ... 
من با لباس دراز کشیده‌ام و ... جواب ... 
... گذاشتم ... در دادگاه ... یک ... بودند ... پاسداران ...
گاهی ... گاهی ... گاهی ... تبلیغاتی ... و ... 
... مطالبی ... و از خارج پاسداران ... مطالبی نوشته ...
... گذاشتند بعد از خواندن ... از ... مطالبی که سؤال ... اشاره
میکردم ... کردم ... آقایان ... و توجه ... نزدیک صبح
... بیدار ... دیدم ساعت ۳ بعد از نصف شب است ... بعد از
... ساعت ۸ یک پاسدار ... را ... 
... گفت شما را ... من ... نظری هستیم شما را برای چه اینجا آورده‌اند
گفتم بجرم بهائی بودن گفت تا کنون چنین جرمی نداشتیم بهائی بودن جرم نیست
... نان ... آوردند هر کدام ... بود ... و ... تشک‌ها ... گذاشتند ...
... از ... من ... را ... ناراحت ... من ... اینها ... هستیم ... میگویند چرا شما را
بایداینجا بیاورند ... کار ... ما ... شما چرا؟ شما ...
... میگویند ... شما ... هم ... شما را چرا

©Afnan Library Trust, 2026

باید اینجا بیاورند. بنا بر مقداری سیب زمینی و پیاز هیچ کرده آورده‌اند که کمی استراحت کردیم
و غذا بخوریم چرا قابل خوردن نبود و قیمت ۴ برابر بود زندانها برای محاکمه سرم شلوغ
دردسر دیدیم از این غذایی و بی غذایی و بوی تعفن که بخاطر بوی هم بیرون ما تمام بسته کل
سرخوردن که بسته سیبیه خیوان شده بودند از این غذایی بخم و [illegible] نور زیر کثافت و
درد را احساس [illegible] آن نیز زیر یک اطاقی تاریکی باز نمیشد نه به بیرون در آنجا پنجره نداشتند
چه وقت بود [illegible] است و چه تاریکی از باد و چه روزی و چقدر از این ۲۴ ساعت بجز
گذشته و چقدر زیر زمین کثیف و وحشتناک بود دادگاه دیروز هم که رئیس دادگاه
اجازه حرف زدن و جواب را دادن نمیداد بود هر بار هم سوال میکردند نمیدانستم جواب
چه کسی را بدهم چند بار تذکر دادم و خواستم از حاکم شرع که مرا بعد بدهند تا حرفهایم را نوشته
بشنوند که نشد بهتر بود و خود او هم از آن ما بدتر بود چونکه حاکم بر خود آنها در این جلسه کنترل
کنترل اعصاب خود را از دست بدهد و تمرکز افکار نداشته باشد و از خود خشمگین و
برافروخته میشد که فراوان بود در این لحظه بیاد جلسه قبلی دادگاه افتادم دیروز ساعتی قبلم
فشرده شد و با خود گفتم امروز دیگر نه تحمل کنم دو ساعت دادگاه با آنها کلنجار رفتم
دلیلم که تکلم کنند نتوانم بخوبی از اسرار دیانت مطلع کنم ولی دیگر نمی‌کنند دل‌شان هیچ دعا خواندم و
از او طلب تأیید نمودم ما که خود چیزی نیستیم و در دست آنها گرفتاریم خداوند خودش حقایق
را برایشان روشن کند و به حکم الهی را ثابت نشود در دادگاه نشستیم و دیدم بقیه رفقا
همه در آنجا نشسته‌اند از دیدن آنها خوشحال شدم و جریان این جلسه یک جلسه محاکمه
دسته جمعی بود.
جناب آقای نعیمی در جواب سوال حاکم شرع و بعد از خواندن کیفرخواست گفتند که لایحه
را باید بخوانم و حاکم شرع مخالفت کردند و گفتند به دیگر روز بخوانید دیروز خوانده و جناب نعیمی
میگفتند که این لایحه را نوشته‌ام و باید خوانده شود و شروع میکنند خودشان بخوانند
حاکم شرع و دادستان و دیگر در انتهای مطالب که برخی از قسمتهای آن جواب سوالات [illegible] بود
و آگاهی به آیات الهی کرده‌اند و در روی هر کلمه تکیه کردند کلمات و جملات جواب داده
دالمی نام [illegible] چند نفر دیده در قسمتی که به آیه‌ای از قرآن استدلال بوده دالمی گردد
چند نفر [illegible] جناب آقای نعیمی حاکم شرع میگوید جناب عالمی آیا آیات قرآن
هم منحرف است که پوزخند میزنید و باز حاکم شرع ایراد میکرد که این لایحه را خود نوشته‌اید
و کمک از دیگران گرفته‌اید و آن عزیزان میگفتند خود نوشته‌ام البته باید عرض کنم لایحه
دفاعیه جناب آقای [illegible] بسیار زیبا و با کمک از قرآن بیگیر [illegible]
زندان بود و در این جلسه کتاب قانون که نمره دفاع ایشان به زندان بردم نوشته‌اند
که [illegible] که امروز از دادگستری شکایت نموده که در سال ۴۵ بهائیان انرا خود از آن شکایت
را خواندند که آنها ما را به زندان تهران آوردند دیگر روز ما را به ساواک بردند و در آنجا
با کمال بی‌ادبی و تحقیر با ما رفتار میکردند دیگر از روی [illegible] و دستها و پاهایم
با هم آنچه [illegible] میکشیدند بطوریکه در مدت ۱۰ روز که ادامه داشت تمام بدنم
و بدنم [illegible] شده بود و [illegible] شده بودم و حالا که بخاطرش لی هستیم
این شکنجه‌ها [illegible] نسبت به سوابق وزارت [illegible]

©Afnan Library Trust 2026

تا از خود چندین مرتبه زندانی شده (از ما نه تنها بهائیان) در دادگاه بر روی قرآن زده بود
که دکتر داودی سرپرست ساواک مرا شکنجه کرده در این مدت خیلی از این قبیل ایرادات از
چرا مستر سید ... چنین شهادتی میدهند؟ گفتم بعد حاکم شرع برای تشکیلات چه میگوئی
و از تشکیلات دکتر اداره فرهنگ هستم و دیگر با ساواک نبوده ام تا کنون ساواک هم
نرفته ام حاکم شرع پرونده ای را نشان میدهم که اگر دکتر ساواکی نبودی پس این
پرونده چیست دکتر نگاه میکند در داخل پرونده عکس های خود ... زیبا
احترام ... بهائی ... که این پرونده چیست ... دکتر تصدیق
کرده ... زیرا ... طلب ... با ... که ... است
با ... ساواک اجازه بگیرد به سازمان امنیت مراجعه کردند ... گفتند آنان
پرونده تشکیل داده اند ... ایرانی و ... تمام ... که ... را
گرفتند و ... پرونده ... دکتر گرفتند ... گفتند ... بعد از چند ماه
که ... کردم ... فراموش شده ... روزی دکتر را احضار ... 
سازمان امنیت ... گفتن ... خبر ... با ... بود ... زیاد هم
... که ... هستید ... که ... اجازه
را بگیرید و پس از تحقیقات چند ماه اجازه رفتن به ... گرفتیم و ... 
کسی ... این روزها ... اجازه را ... دکتر گفته بود ... شده ام ... پرونده
که در دست دادگاه بود ... پرونده است در دکتر گفتند با دیدن عکسها ... 
... کردم ... شما که پرونده در اختیار تان هست بهتر با ... 
هستید ... گفته بودند چرا پس ... به سازمان امنیت رفته ام دکتر گفته
بودند ... مسئله نبودم ... برای شکایت و شکنجه ... قبیل ... ام
من طبیب هستم کار من ... است ... من رسیدگی ... 
نه شکنجه مردم ... از مسائلی که ... ایراد گرفته بودند چرا در کتابها ... از منزل شما
آورده اند اسم فاطمه و خدیجه و فاطمه ... و حسن و محمد و حسین و علی ... از اسامی
ائمه اطهار ... استفاده کرده اید و این قبیل ... منظور عوام
داشته اید و اصلاً فاطمه ... گذاشته اند دکتر گفته بود اسم
مادر حضرت اعلی است ... پدر و مادر آن خانم فاطمه گذاشته اند و از طرفی
سید بوده اند و ما به حضرت محمد و ائمه اطهار و حضرت علی و حضرت حسین و حسن احترام
... و قبول داریم ... حضرت ... اند ... حالا هم از
این اسامی استفاده میکنیم ... در ... که ... ساواک
لفظ آخوند ... کرده اید و این توهین بمقام علما است در جلسه دوم ... 
مربوط به جناب دکتر ... و جناب ... و مقداری ... ولی چون دکتر در ... 
... تنهائی داشتند سئوالات ... و از جناب ... جناب ... 
سئوال میکردند یا ... از جناب ... تمام
جعفری ... از تبلیغ ... بوده شکایت میکند که منزل ... 
... جناب ... جناب سهیل حبیبی ... ما ... روز

©Afnan Library Trust, 2026

مثل هر یک از حاضرین در دادگاه هر وقت میخواستند سؤالاتی میکردند و جلسه را شلوغ نموده
و سؤالات چند دقیقه ای که تمرکز فکر از مغز خارج شود و با نظور مخصوصی هر چند سؤالات
بی معنی در این جلسه نماینده امام آیت الله ... شرکت نداشتند که بعد از آن در تمام
جلسات دادگاه ها آوردند ولی میگفتند ایشان در جلسه اول نبودند و بودن ایشان خیلی
خوب بوده و حاضرین حتی خود حاکم شرع بالاخره او را ساکت نمیکرد و از شلوغ شدن چند دقیقه ...
حدود ساعت ظهر ختم شد آقایانی که از بی نظمی در جلسه و حرکات دادگاه ایشان ناراحت بودند دکتر
را زنده میگفتند پس من چه بگویم که جلسه اول اینها و این تنها در بین آنکه چه زدیم جلسه دوم
که تشکیل نشود حاکم شرع به جناب دکتر نعیمی میگوید شما اینجا باشید در بقیه زندان شهربانی کردند آن
شب ۵ ام جناب دکتر نعیمی یک شاکی داشتند که ... نسبت به حقیقه هر کاره ای بوده و از
کارمندان سابق ... که ... های اینقدر که ... را ... حالا
بعنوان شاکی آمده بود که البته ... پرونده هم بوده در اداره آنجا کارمندان ازاد
متنفر بودند چون او را بلا میشناختند و از طرفی خیلی مقدس ... بودند اجبار در بال
حاکمات ... ها عصبانی شوند ... حفظ کنند چون آنها
هدفشان این است که محضرها جوی بوجود آورند که افراد ناراحت و عصبی شوند و فشار را
بیشتر کنند در آن شب جناب دکتر نعیمی را در دادگاه نگهداشته و محاکمات ایشان ۱۱ روز
طول کشید که هشت جلسه مجموعاً محاکمه داشتند و در این مدت آنقدر ایشان را اذیت
کرده بودند و آنقدر تحت فشار قرار داده بودند که تا زمانیکه محاکمه دکتر تمام شد و ... ایشان
رفتند یا نه ... لاغر شده بودند جناب دکتر نعیمی بسیار مظلوم و قلب پر محبت
و مهربانی داشتند کارمندان اداره با ایشان محبت داشتند و در روزهای ملاقاتی دسته دسته
برای دیدن به زندان ... ایشان بودند یکی از راننده های
اداره ایشان راننده دادگاه بود که خیلی به دکتر علاقه داشت ... از ایشان تعریف میکرد
... رفتگی در دادگاه انقلاب شهید
روزی به ایشان ... شام نمیدادند و ایشان هم ... نمیکردند تا ساعت چهار
روز اول ... ایشان خبری نداشتیم و جواب تلفن خانمشان را هم با پاسداران با دعوا
میدادند و تلفن را قطع میکردند بعد از ساعت چهار در روز بالاخره پس از فعالیتهای فرزندان
و برادرشان تلفن ها و التماسهای خانمشان اجازه دادند لباس برای دکتر ببرند
و بعد از ... ملاقات پنج دقیقه دادند در آن ... اجازه
نامه نوشتن و کتاب خواندن ... تمام اول
یا ... جلسه ... داخل اطاق پنجره ندارد و ... برای هواخوری
به بیرون ... در این اطاق بیرون پنجره بدون ...
محبوس هستیم ... دادگاه ... ایشان ... بود
میگفتند از ... صدای ... رفتار ... و
... که با پاسداران ... صدای ... قرآن ... شهید شهید ...
... تیر اندازی میکنند ... شوم ... کشیدند) مدت
۲۱ روز تنها ... ایشان ... تنها بودند

©Afnan Library Trust 2026

تا اینکه کاغذ جدید [illegible] شروع و تمام میشود آنوقت دکتر را بیرون آوردند آقای دکتر نعیمی را میآوردند و
در مورد مزاحمات [illegible] جناب دکتر نعیمی به [illegible] خان میگویند این شاکی خیلی اذیت میکند و فقط دستور بدهید
اعلامی اسم جلوی او را بگیرد  اگر میتوانی یکی از پرونده های آنرا بدهید بیاورند  خیر [illegible] خان
[illegible] خود که در بیداری [illegible] کار میکرد. از کار رفتند دکتر نعیمی پرونده را [illegible] از [illegible]
چون آن خبر را نداشته  ترکیبی تمام پرونده های آن مرد را به ایشان [illegible] باید [illegible] که
آنکه در دادگاه انقلاب بیاندازد خود از مردم در خارج از آن مطلع نکرده بودند.
کارمندان بیداری [illegible] ادارات مربوط با آن که همه [illegible] داشتن [illegible] کاملات بودند چون
از آشنایان [illegible] دادگاه بودند و به عکس از آن مرد نفرت داشتند  کارمندان به سود آن
که [illegible] داشته [illegible] دکتر نعیمی است  چندین بار گفته بودند  سرکاری از [illegible] ما
ساخته است برای آزادی دکتر نعیمی حاضریم اقدام کنیم و از آن مرد اظهار تنفر [illegible]
گفته بودند [illegible] به [illegible] دکتر نعیمی بدهید  خلاصه پرونده ها را بهم [illegible]
دادن [illegible]  دادیار دادگاه انقلاب که جوان بسیار متعصبی [illegible] بود
متوجه میشود که دکتر نعیمی دارد بسته ای را میگیرد جلو میآید و میپرسد چیست وقتی میفهمد شروع
به داد و بیداد [illegible] دعوا که چرا [illegible] کرده اید در حالیکه آقای دکتر نعیمی حق [illegible]
داشته که [illegible] برای [illegible] قبلاً هم برای گرفتن آن از دادگاه کسب اجازه
کرده بوده اند  ولی با این وضع روبرو میشوند  چند روزی بود جناب دکتر نعیمی از
حالم [illegible] تلفن از [illegible] موافقت میکنند ولی [illegible] مشغول
[illegible] گرفتن [illegible] که از اطاق خارج شوی [illegible] تلفن [illegible]
خلاصه [illegible] تلفن [illegible] ایشان [illegible] بسته [illegible] ایشان [illegible] اما
[illegible] از [illegible] که چنین رفتاری داشتند [illegible]
[illegible] به دکتر نعیمی [illegible] و در مواقع فرصت اجازه تلفن [illegible]
[illegible] آن مرد شاکی [illegible] میکرد و [illegible]
[illegible] دکتر نعیمی بالاخره [illegible] اعلامی [illegible] اگر [illegible]
چندین پرونده [illegible] زحمت [illegible] چاپلوسی برای [illegible]
[illegible] عفت و عصمت [illegible] نوشتم [illegible] آیا [illegible]
چنین [illegible] و اصلاً کارها و عملیات او [illegible]
شاکی با [illegible] در حالیکه [illegible] به دکتر نعیمی میگوید [illegible]
[illegible] اعلامی هم سکوت میکند  اعلامی [illegible] ایران که [illegible]
بود که [illegible] بزرگان [illegible] اسلامی گذاشته اند  [illegible] برای [illegible] مردم [illegible]
است دکتر نعیمی [illegible] داد [illegible] سئوال را تکرار میکرده  [illegible] که از این
تکرار ما راحت میشود  [illegible] میگوید [illegible] اسم [illegible]
[illegible] آقای دکتر میگوید [illegible] اسم [illegible] گذاشته [illegible] چرا؟
[illegible] میگوید [illegible] مظلومان [illegible] اعضای [illegible] را [illegible]
[illegible] دکتر [illegible] دکتر را به جلسه [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] نمیشود [illegible] خواندن [illegible] قرآن [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

راجع به هم یک سری سؤالهای بی ربط زدند که چرا هم این بوده آیا هیچ نداشته‌اند هر راه خطائی بوده
نبوده که نتوانند سؤالات درست و حسابی کنند مثلاً چرا با بزرگان رفته بودید و [illegible]
کرده و چیزی [illegible] چرا با اسرائیل رفته‌اید رفقا با بیت العدل هم ملاقات داشته
[illegible] هر چند کشور خارجی رفته‌اید و خلاصه ایرادی نمیتوانستند بگیرند [illegible] را
[illegible] که همه با اسرائیل مربوط هستند حتی مسلمانان تو این کشورها [illegible] هستند
از ایران هم با قصد زیارت اماکن مقدسه خود رفته‌ایم چرا [illegible]
[illegible] ما آنجا داریم [illegible] مقداری [illegible]
که [illegible] که هر سال مقداری [illegible] اسرائیل [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] هم منظور
گفتند حاکم شرع [illegible] که چه جوابی میگوئی آن اماکن مقدس [illegible]
و [illegible] ایران صدها [illegible] پوسیده [illegible] اگر [illegible]
با [illegible] شما [illegible] مقدس دوباره [illegible] چرا با اسرائیل [illegible]
و [illegible] چرا [illegible] که در آن موقع [illegible] بود دولت با اسرائیل روابط
تجارتی داشتند [illegible] چرا [illegible] دولت ایران [illegible]
با اسرائیل [illegible] با اسرائیل [illegible]
[illegible] هم [illegible] چرا [illegible] دارید [illegible]
میگوئید [illegible] قانونی [illegible] به عنوان [illegible] که [illegible]
[illegible] باشیم [illegible] دولت [illegible] و اعلان شد [illegible] دولت [illegible] که [illegible]
[illegible] باشیم [illegible] دولت کار [illegible]
[illegible] است که [illegible] را [illegible] سیاست [illegible]
کنند [illegible] انحراف [illegible] با [illegible] به اسرائیل
[illegible] جاسوسی [illegible] دولت اسرائیل [illegible]
[illegible] ایران [illegible] مخالف با اسلام و مسلمانان باشد
درست است که [illegible] به عراق رفته‌اند [illegible] با دولت
عراق [illegible] میگوئید چرا به کربلا [illegible] و مقصد زیارت [illegible] مقدسه بوده
[illegible] جاسوسی [illegible] چنین [illegible] به مسلمانی که فقط بقصد زیارت رفته میزنید
[illegible] حضرت حسین [illegible] بقصد جاسوسی و کمک بدولت عراق
[illegible] آیا [illegible] است [illegible] است [illegible] مسلمانان را [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] که [illegible] عراق رفته‌اند
[illegible] ایستاده [illegible] و [illegible]
[illegible] چرا [illegible] بمردم [illegible] کرده‌اید [illegible]
[illegible] سال است [illegible] مردم سروکار دارم [illegible]
[illegible] دیگران [illegible] است [illegible] که با
[illegible] داشته باشیم [illegible] که [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] کرده [illegible] تبلیغ [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

دیگر ضرورت داشتن مردم نبوده بخاطر تبلیغ دین بهائی بوده در قشتی یکدفعه فریاد میزنند بله
دیگر دیانتی [illegible] به سلطنت میرفت یک پول جهانی با ترزیق نکرد [illegible]
وارد [illegible] بهائی میدادند که آنها بهائی شوند پول تکمیل نیست بخاطر فریب مردم دیگر [illegible]
جلسه محاکمه داشتند که ایشان را از زندان شهربانی به دادگاه برده بودند بعد از پایان جلسات
دیگر کسی که در تاریخ ۲۹ دیماه ۱۳۵۹ شمسی تمام میشود در تاریخ [illegible] ماه محاکمه دیگر
دیگر [illegible] شروع میشود تا روز هشتم بهمن ادامه داشته که [illegible] محاکمه تمام میشود [illegible]
دادگاه تمام میشود دیگر با [illegible] زیر زمین [illegible] شب [illegible]
با [illegible] نشان [illegible] میدادند [illegible] به زیر زمین [illegible]
از زندان به دادگاه آورده بودند [illegible] پاسداری [illegible] گفته [illegible]
شب خواستند شما را به زیر زمین بفرستند بگوئید بمیریم [illegible] این [illegible]
ورقه [illegible] نوشتیم [illegible] گفتند خوب [illegible] زندان [illegible]
بعد [illegible] باید [illegible] زیر زمین [illegible]
[illegible] روی ورقه نوشته شده بود که ملاقات [illegible] ممنوع است
دیگر [illegible] اول [illegible] به دادگاه [illegible] به کتابخانه زندان که فلان [illegible] منتقل
میکنند روز اول بهمن ۱۳۵۹ شمسی از زندان به من تلفن کردند که میتوانم برای دیگر
[illegible] غذا [illegible] زندان صدای [illegible] شنیدم از
شنیدن صدایش خوشحال شدم و تعجب کردم چون [illegible] زندان در
جای [illegible] ندیده بودیم [illegible] همراه پاسداری سوار ماشین دادگاه [illegible] گفته
[illegible] غذا را با ایشان دارم [illegible] گفتند خیلی خوب شد نصف غذا [illegible] رسانیدم به پاسداری
[illegible] از اینهمه [illegible] هم بودن آنها [illegible]
[illegible] ما را خوشحال [illegible] همیشه [illegible] خیلی جالب بود [illegible]
فکر [illegible] نامعلوم [illegible] به دادگاه [illegible] خیلی سخت [illegible] بقول [illegible]
[illegible] خانواده ها را [illegible] آن روز [illegible] همیشه
برای [illegible] عزیزان مسجونین در زندانهای ایران دعا کردم که خداوند با آنها قدرت و صبر
و تحمل عنایت کند روز هفتم بهمن ۱۳۵۹ شمسی به دیدار دیگر رفتم بعد از ده دقیقه
[illegible] پرسیدم [illegible] حال [illegible] مثل افراد [illegible] هستند حالشان را پرسیدم
گفتند خوبم گفتم خیر مثل اینکه مریضید گفتند نه خوبم فقط کلیه هایم درد میکند گفتم
چرا گفتند مثل اینکه [illegible] سنگ [illegible] گفتم [illegible] گفتند [illegible] معلوم است
[illegible] شدت درد نمی توانستند بایستند و از شدت درد [illegible] گفتم جریان دادگاه
چه شد گفتند دوشنبه سه شنبه چهارشنبه هفته گذشته محاکمه داشته‌اند [illegible] پنجشنبه
دادگاه تعطیل بود و امروز دوشنبه شاید بعد از ظهر بیایند مرا ببرند [illegible] از سئوالات
دادگاه را گفتند [illegible] تعریف کردند [illegible]
بجای [illegible] از زندان آمده بودند [illegible]
آنها را [illegible] (افتخاری از تبلیغاتهای [illegible] انجمن اسلامی [illegible]
[illegible]) [illegible] حقوق داشت و

©Afnan Library Trust, 2026

زیرا شکنجه روحی بسیار بدتر از زندان بود تمام وقتش صرف اذیت و آزار و مخالفت با تحصیل بهائی‌ها
بود و با صحبت کسی ناروا و اتهامات زننده به آنان زجر روحی میداد در حالیکه دکتر نعیمی
و دیگر زندانیان هستند بر خلاف یکمرتبه با چند نفر برای دیدن زندانیان و دیدار اینان میآید و جوابی
و دیانت ظاهری آنان را برخشان میکشید دکتر قربانی میآمد و میشدند دفتر زندان و
دیدار سوری که به زیر اسم کرد که شما را در دفتر زندان کار دارند تا آنکه پوشیدیم رفتیم زیرا آنها
آنجا هستند بعد از سلام و احوالپرسی دکتر صبحی را نگو … ای شدند که آقای دکتر من
ماموریت در دستم را هم برد و دکتر نعیمی با اینها صحبت کنم را از طرف دادگاه ماموریم که نظر شما
را ثبت کنیم انتهی نامه دکتر گفتند تا ابتدای … و … میکنیم … دادگاه
که جناب دکتر صبحی میتوانند با دکتر … و دکتر نعیمی در مورد پرونده در جمع آنها صحبت
کنند دکتر صبحی … ولی پرونده شما خیلی سنگین است دیگر ایشان
بد … کار درست … یک کلمه بگو مسلمانم و خودت را خلاص کن
آقا این چه وضعی است و این چه روزی است که خودت را انداختی …
در چه حالی هستی آقا اینجا کجا و زندگی و خانه و مطب و کار کجا آقا برای شما قدری
زندان بود زن و بچه‌ات بی‌سرپرستان و … و خودت از کار زندگی و مطب
… انداخته‌ای حیف نیست که زندگی چندین ساله‌ات را بباد بدهی
مطب … بخشش … این مطب و آن مطب میروند اگر یک کلمه فقط
بگوئی … فقط زبانی پرونده شما خیلی سبک میشود و حکم اعدام نمیشود
و من اختیار دارم اگر این کار را بکنی جریان تمام است دکتر … تا حالا گوش
بحرفهای او میکردند میگوید آیا قول میدهید … که بنده و دکتر نعیمی و بقیه گناهی
جز بهائی بودن نداریم او میگوید نه ولی آنها هزاران اتهام بشما بسته‌اند دکتر میگوید
گناه ما فقط بهائی بودن است آنچه آنها میگویند من قبول ندارم فقط بهائی بودن
و عقیده … آنچه در رابطه با عقیده دینی … من هست
قبول دارم و بقیه همه افترا و پرونده سازی است و ما قبول نداریم و از طرفی من در
جریان محاکمه هستم اگر پرونده سنگین یا سبک بشود … و من گناهی ندارم که شما
بخواهید ندیده بگیرید و بار حم کنید از طرفی پس اینها که میگوئید ما بخاطر عقیده تان
زندانی و محاکمه نکرده‌ایم پس چرا اگر من بگویم بهائی نیستم و مسلمانم مرا آزاد میکنید
پس این بخاطر عقیده من است اگر بگویم مسلمان هستم پرونده سنگین من چطور میشود
و گناهان و اتهامات و غلط کاری نکرده من چطور ندیده گرفته میشود پس زیرا اینهمه ظلم را
بخاطر عقیده ما کرده‌اند نگوئید اینکه طبق قانون اساسی که خود این دولت تصویب
کرده درباره اقلیتهای ذکر شده تفتیش عقاید ممنوع و با تمام طبقات در کشور حفظ
حقوق … قانونی هستند و آزادند پس چرا اینها زیر قانون میزنند و خلاصه دکتر
طوری جواب … به جناب دکتر صبحی داده بود که تقریباً … ترسیده بود سراغ دکتر
نعیمی برود … را اگر گفته بودند نه من نمیخواهم آزاد شوم منتظر پایان محاکمات …
آن میشوم چون گناهی ندارم … این همه ناراحتی و ظلم به خانواده‌های
ما روا داشته‌اند که ما مسلمان بشویم از … … نه من همان بهائیم

©Afnan Library Trust, 2026

از خوابهای دکتر در تعجب شدم و هم از بدجنسی در صحبت [illegible] آنان
[illegible] ایشان محاکمه را [illegible] کرده بودند و دیگران نبودند [illegible] آنها را [illegible]
و وادار به مسلمان شدن نمایند و در این موقعیت چیزی بهتر از آزادی نبوده [illegible]
تا [illegible] ولی خدا را شکر [illegible]
[illegible] تعلق گرفته بوده [illegible]
دفترها [illegible] ناراحت [illegible] ناراحت بودند
با ایشان گفتم شما [illegible] ناراحت کنند گفتند جائی نداریم [illegible] گفتم چطور گفتند [illegible] در
[illegible] هستیم که باید صبح ها کلاس سوادآموزی در اینجا تشکیل شود [illegible]
[illegible] گذشته [illegible]
مگر [illegible] گفتند خیر [illegible] گفتم [illegible]
[illegible] که [illegible] باید کاری کرد به بیمارستان [illegible] گفتند [illegible] زندان [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] ناراحت [illegible]
[illegible] ([illegible] هستند [illegible]
[illegible] سیاسی آمدند) [illegible] قدری می نشینیم اما [illegible] آنها [illegible]
نشستن نمیتوانیم زیاد بنشینیم خداحافظی کرده و بمنزل آمدم ولی خدا حقیقة میداند که چه حالی
داشتم [illegible] نتوانستم [illegible] خود را [illegible] زندان بگیرم [illegible]
[illegible] سرازیر بود که [illegible]
[illegible] احترام را [illegible] مبارک [illegible]
[illegible] از این وضع [illegible] بهتری [illegible]
[illegible] داشته باشند [illegible]
[illegible] باشند [illegible]
بودند [illegible] بیمارستان [illegible] چون محاکمه تمام شده بود [illegible]
دکتر را [illegible] بیمارستان [illegible] شرائط [illegible]
[illegible] آقای دکتر را برای محاکمه بردند ساعت ۹ [illegible]
[illegible] محاکمه تمام شد [illegible] آقای دکتر [illegible]
[illegible] صدای دکتر را که شنیدیم [illegible]
[illegible] ایشان بهتر است [illegible] گفتند محاکمه تمام شده [illegible] آقای دکتر [illegible]
[illegible] نمائید [illegible] خداحافظی کردیم [illegible] شکر [illegible] مبارک را نمودم بهترین چیزی که
[illegible] بود [illegible] که از [illegible] ناراحت بودند [illegible] چیزی از [illegible] ایشان نفهمیدم
[illegible] که هیچوقت در تمام این مدت از ظاهر آنها نه ما و نه کسی [illegible] حالتی و رفتاری
که حکایت از ناراحتی [illegible] و یا ترسی و یا [illegible] آنها باشد از آن [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] خندان و بشاش در حرکات و رفتارشان مخصوص در این [illegible]
[illegible] و افسران طوری بود که از آن قدرت و شجاعت و انقطاع [illegible]
[illegible] مسلمان را [illegible] که از [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] آنها متعجب [illegible] در

©Afnan Library Trust, 2026

آن شب درد کلیه هالیشان شدید میشود به پاسداری نسخه میدهند میبرد در شبانه تهیه میکند
و آقای دکتر نعیمی برایشان آمپول تزریق میکنند و فردا مجدداً درد شروع میشود و دکتر از راه دادها بد
میگیرند برای آزمایش و عکس برداری به بیمارستان مراجعه کنند که اجازه میدهند با یک پاسدار
ایشان به بیمارستان میبرند و پس از تزریق آمپول نزد آقای دکتر نعیمی برمیگردانند
در یکی از روزها که در دادگاه انقلاب با جناب دکتر نعیمی محبوس بودند به رحمت شوخی که میبرند در زیر
اسلحه کمری را در طاقچه آن می بینند که پر هم بوده در سه نفر از پاسداران که نزدیک بودند صدا
میزنند و میگویند این اسلحه متعلق به کدام یک از شما هاست فوراً با حالت تعجب اسلحه را
برمیدارند و میگویند متعلق به یکی از پاسداران محترم بوده و آنها را اطراف دکتر جمع میشوند شما
چطور از این استفاده نکردید که با دکتر نعیمی از اینجا فرار کنید دکتر میگوید مرام ما این نیست
و ما کار خلافی نکرده ایم که بخواهیم بترسیم و فرار کنیم اگر میخواستیم فرار کنیم از سال ۵۷ بعد از آن
بازجوئی ها میتوانستیم فرار کنیم ولی دستور دیانت ما و عقیده ما این است که به انقلاب و
حقه بازی و کلک و دروغگوئی و دزدی و فریب کاری مخالف است و همگی باید درستکار
و با خدا باشیم ولی آنها میگفتند شما میتوانستید فرار کنید و نکردید
معدول دکتر از این پس خود آنها اعمال خلاف میکنند و ما درستیم و از هیچ کار غیر انسانی و خلاف
قانون و وجدان روگردان نیستید و بقول خود پاسداران اگر آنها بودند از استفاده میکردند
این موقعیت را در گوری نبود آنچه میدیدند در تعجب بودند و درب سوالات امر میبودند
و واقعی میکردیم ذهن آنها را روشن کنیم و متوجه شدیم چه افکار غلط و غیر واقع و زننده
بگوش آنها از زبان [illegible] و عقاید آنها خوانده شده و عده میگفتند آنچه شما میگوئید خوب
است ولی با آنچه ما در مورد دیانت شماها شنیده ایم خیلی فرق دارد.
بعد از محاکمه دکتر محاکمه جناب فرید شروع شد و ایشان را در زیرزمین دیگری که اطاقش
سیمانی بوده برده و بعد ایشان بودند و پنجره ای داشته دیوار بسته سلول دیگر که تعدادی
فدائی [illegible] و خبر [illegible] سیاسی مخالف رژیم در آن محبوس بودند صحبت
میکردند البته حالشان خیلی [illegible] و [illegible] تنگ بوده ولی الصافها اجازه هواخوری
و درام ندان هم با ایشان نمیدادند در مدتیکه محاکمه ایشان بود دادگاه اجازه ملاقات
به خانم نعیمی و زینا را خیرم وسن دادند و مدت نیم ساعت ملاقات جمعی داشتیم ولی بر [illegible]
خانم فرید اجازه ملاقات با همسرشان را ندادند
جناب دکتر نعیمی تعریف میکردند وقتی شب اول دکتر وفائی را پیش من آوردند از خوشحالی
میخواستیم از [illegible] پای ایشان تا سرش را ببوسم [illegible] میگفتند وقتی دکتر را به بالای
دادگاه میآوردند صدای او را میشنیدیم و دلم بیشتر که او را ببینم و در کلمه با او صحبت کنم
از پس [illegible] با [illegible] شده بودیم و صحبت نکرده بودیم و حتی اجازه بیرون
آمدن نداشتند فقط برای توالت و حتی میگفتند [illegible] محاکمه دکتر وفائی
بود صدا بیرون میآمد و دسته نفر پاسدار گوش میدادند و بیکدیگر میگفتند چه دارد
است و چه جوابهائی میدهد خیلی زرنگ است بقول دکتر وفائی را آخوندی میدانند
بعد از پنج جلسه محاکمه جناب فرید تمام میشود. پس از ختم محاکمه ایشان جناب
دکتر نعیمی و جناب دکتر وفائی را به زندان [illegible] سیاسی و اطاق خودشان میبرند

©Afnan Library Trust, 2026

(۳۴۶)

نقص ندارد

دادسرای انقلاب اسلامی
استان همدان

جمهوری اسلامی ایران

شماره: ۱۸۹۸
تاریخ: ۴-۱-۱۱-۶۳
پیوست: ——

برادر آقا حمدی

ناصر وفائی را جهت معالجه و درمان به بیمارستان اکباتان اعزام و معرفی فرمائید.

دادیار دادسرا

دادگاه انقلاب [illegible]

و تقریباً مسجونین را که جنابان مطلق – فاندل – سهیل و سهراب جبینی بودند برای محاکمه بدادگاه میآوردند در همان اطاقیکه جنابان دکتر نعیمی و دوانی محبوس بودند بزندانی میکشیدند اطاق کوچکی بی پنجره ولی از زیر زمین قبلی بهتر بوده و چند روز هم آنها را بلاتکلیف در آنجا نگهمیداشتند و بالاخره در چند جلسه کوتاه مدت یک ساعت و دو ساعت هر کدام از آن عزیزان را محاکمه نموده و تمام را محکوم میکردند

دکتر دوانی شبی در زندان شهربانی میآیند مجدداً دچار حمله شدید شده بطوریکه توان حرکت نداشته اند نیمه شب بیمارستان زندان میبرند و پس از کسب اجازه از دادگاه فوراً ایشان را در همانجا ... مأمور مراقب همراهشان بوده در بیمارستان آلبالاق(؟) بستری میکنند دکتر ها و پرستاران بیمارستان برای ملاقات دیدار ایشان میآیند در آن مدت که در بیمارستان بستری بوده اند در هر ساعت از شبانه روز اجازه ملاقات با ایشان را داشتیم و اغلب از ایرانیان هم دکتر ها دیدن آمده دلگرمی و دلداری میکردند در یکی از روزها که دکتر در باغ بیمارستان قدم میزد در باغ پرستاران از دکتر میپرسد آقای دکتر ما همه متعجب هستیم که چگونه شماها با دیدن همه چیز نیست و تنها با پول و خانه زندگی خوب نداریکه با این وضع راضی شده اید و هر ناراحتی را تحمل میکنید ما از تحمل شماها و خونسردی و خونسردی در تعجب هستیم دکتر عقاید و دستورات و اهداف دیانت بهائی را مفصلاً برای او شرح میدهند و میگوید ما باید فداکاری کنیم تا دنیا و مردم با این پایه و درجه برسند او میگوید خیلی مشکل است چنین چیزی ممکن نیست دکتر میگویند زمانی را که به شما گفتند روزی میرسد که بشر قادر خواهد بود کره ماه و سایر کرات را فتح کند و مردم در آن سکونت گذارد باور کردنی بود قبول میکردید که اما حالا می بینیم که انجام شده همینطور است بهائیان میکوشند و از همه چیز خود میگذرند تا باین هدف عالی برسند و انسانها بتوانند راحت باشند و برادر و بشر و ظلم از بین برود و مأمور گفته بود شماها قدرت فوق العاده دارید و در حلقه سکوت ودر شکست خود را فدای مرتب میکنید و این هدف مقدس و تمام احترامها را همه مأمورین این بیانات را می شنیدند و پس از آن تا تأسف از این پیش آمد برای دکتر دنبال کار خود میرفتند )

اغلب مأمورین و افسران و زندانبانان که سؤال میکردند چرا شما را زندانی کرده اند یک کلمه میتوانید بگوئید نیستیم و خود را خلاص کنید همه میگفتند شماها فدای هدف بزرگی شده اید و در هر و قهرمان هستید مانند شما قهرمان کم هستند اما آنها که بوده اند قهرمانان بشر دوست که خود را فدای انسانها کرده اند هر کس از ... و عالیقدرند و مورد احترام همه و همگان آنها را دوست دارند و با نام و افتخار خود و خانواده و بشریت هستند.

این مطالب را اکثر اطباء و دوستان دکتر و افسران و دوستان با دو همکاران من و دکتر میگفتند و من میگفتند شما باید افتخار کنید دکتر و همه دوستان شماها با عث افتخار انسانها هستند و قهرمان و شجاع خلاصه اکثریت مردم با نظر احترام به زندان ما نگاه میکردند و درباره آنها صحبت میکردند بعد از ده دوازده روز حال دکتر خوب و نسبتاً که در هر دو کلیه بود و رفع شد روزی به دکتر گفتم دکتر جان حالت خوب است نمیخواهی که از اینجا بروی گفت چرا جان دارم بی ... و راحتی اینجا و دیدن هر

©Afnan Library Trust, 2026

روز دیگر ساعت شما را عادت کنم حالم کاملاً خوب است قدری ضعیف شده‌ام در زندان
جبران نمود گرچه غذای زندان خوردنی نیست بعد از ظهر باتفاق برادرم وسائل دیگر را
جمع کردیم در دو ماشین پاسدار مراقب همراه شدند بعد گفتم شما رانندگی کنید گفتند خیر
سوار شدیم با مهربانی گفتند آقای دکتر توی شهر را نگاه کنید دور زده تا از خیابانها رد شدیم و
به خیابان عباس آباد که منزل آنجا بود رفتیم پاسدارها گفتند آقای دکتر نمیخواهید به منزل بروید
هیچ اشکالی ندارد دکتر گفتند خیر میدانم که اصلاً دلم نمیخواهد دیگر به منزل بیایید هم
برای این برای ایشان درد آور بود یاد خاطرات گذشته بیشتر زنده میشد دور زدیم
و به طرف زندان برگشتیم جلوی [illegible] دکتر را پاسدارها گرفتند و رفتند درحالیکه همه را دعا
میکردیم و با نگاه بدرقه‌شان کردیم گفتم یا جمال مبارک شوهرم را به تو میسپارم و راضی
بارضاء تو هستیم فقط روی سجاده [illegible] شوهرم [illegible] بیش از پیش
قدرت عنایت کن بعد از آن جریان حکایات ذیل را [illegible] روزی [illegible]
از افراد [illegible] دکتر دادگاه انقلاب که خانوادگی [illegible] دیگر بودند خیلی اظهار علاقه و
صحبت میکردند از دادگاه انقلاب بزندان میآید و با دکتر صحبت میکنند که اگر یک کلمه بگوئید
نیستم کار تمام است و همگی خلاص میشوید و خیلی صحبت ها میکرد دکتر هم از عقاید و
اهداف بهائی و اینکه داشتن عقیده‌ای غیر از اسلام گناه نیست خیلی مسائل برای
او میگویند و بعد هم میگویند نه من و یکدام از ما حاضر نیستیم از عقیده خود بگذریم اگر
بتوانیم با عقیده و آنچه دل میخواهد و طرز فکرمان است زندگی کنیم زندگی نکردن ترجیح دارد
و هنگامیکه حاضر نیستیم زیر بار [illegible] آخوند [illegible] و آدم بیسواد بزرگ باقیه هم میخواهی صحبت
صحبت کن آنها هم همینطور رفتند و میگوید چون دیدم [illegible] را [illegible] امیدوار
طرفی [illegible] علاقه دارم در جهت همه را کشیدید این است که از حاکم شرع اجازه گرفتم
بیائیم با شما صحبت کنم بلکه راضی شوید و جان خود را نجات دهید این شخص فرد معمولی
بود و لباس آخوندی نداشت و دکتر میگفتند [illegible] روشنفکری هستند و بعد از
این جریان رفته بود و پاسبانی هم صحبتی نکرده بود [illegible] این شخص تلفنی بمن گفت [illegible]
ما آزادی دکتر بود تقصیر خودشان است قبول نکردند و حالا [illegible] طهران رفته و هر
کاری میتوانند در طهران بکنند دیگر از دست ما هم کاری ساخته نیست و با جان خود
بازی کردند اگر آقای دکتر یک کلمه شفاهی میگفت کافی بود بقیه هم آزاد میشدند و بعد
در روزنامه اعلام میشد.

روز پنجم فروردین ماه ۱۳۶۰ شمسی سرکار ژینوس خانم محمودی بطهران تشریف آوردند باتفاق برای
ملاقات [illegible] رفتیم ساعتی با آنها صحبت کرده و مراجعت کردیم [illegible]
ژاله جان نمیشود مجدداً بملاقات آنها بیائیم [illegible] ملاقات
آنان احساس میکنم از جای [illegible] کرده‌ام [illegible]
در سفر بعدی که رفتیم خردادماه ۱۳۶۰ شمسی بود [illegible]
مانده بود و از آنها عکسهائی گرفته بودند [illegible] خانم محمودی [illegible]
زندان گرفته بودند [illegible] ژاله جان می‌بینی دکتر [illegible]
است آیا تو هم این حالت را [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

عکس گرگردانی در خط مشقتهال

©Afnan Library Trust, 2026

این عکس گویا در جای است در حالت رضایت و توکل دکتر را کاملا نشان میدهد ابرا
بزرگتر گفتند آقای دکتر مثل اینکه در بهشت هستید چقدر خوشحال و راضی هستید؟
این عکس چقدر رضایت روح شما را نشان میدهد دکتر گفتند بله خانم در بهشت
نهایت رضایت در زندان.
خانم تجویدی میگوید وقتی مهمان تشریف میآوردند هم در محل شرکت تحویل میدادند و اهم با ماشینهای اهدائی
آنان حالا نعمت لطف در دعوت کوچک ساعدی ... شرکت ... [illegible]
... در زندان آنها و والده ایشان ملاقات میفرمودند.
روز ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ پس از شنیدن خبر شهادت عزیزان فورا خود را به زندان
رسانده بودیم ... جریان ... دلتنگی ... بجای ... زندان
... ملاقات آنها.
... آن عزیزان ... دکتر توکل در زندان بودند ... ملاقات آنها میرفتیم
روز ... ۱۳۶۰ ... ساعت ده صبح ... منزل ... بودند
برای مصادره اموال و صورت برداری از طرف ... آمدند ... با زاری و نوزا
زیبا ... را ... خارج کردن مقداری اوراق و مطالب ... کرده
ساختمان ... ما ... صورتی که ...
آنجا ... چون ... اصلا نفهمیدم چه خواسته اند از طرف دادگاه انقلاب
اسلامی و شورای عالی قضائی دستور صورت برداری اموال بجای مصادره صادر شده و اسامی
افراد ... نوشته بودند ... از اموال و وسائل ... منزل
... بود ... ماشین را برداشته بودند ... ساختمان را
... برداشت نکرد ... آمدند که آقای ... گفت
... را برده ام ... از منزل دکتر ... گفت ...
... پرسیدند دیگر چیزی ندارید خانه دیگر و باغ داشتید گفتم خیر قبلا آنها را فروخته ام
پرسیدند منزل آقای ... ملاقات ... میدیدیم ... چندی
گفتیم ایشان در خانه اجاره زندگی میکنند و ماشین و باغ و خانه هم ندارند ... دکتر
را ... دیگر و ... عوض کرده بود دو سال ... خریده ... تنها ... و
... وسائل ... پزشکی بود با اضافه تلفن و ... را ... صاحب
... آقای دکتر نعیمی ... تازه ... بود ... ایشان ...
آن ... زندان ... دکتر نعیمی و دکتر ...
در مورد اموال ... صحبت میکنند ... گفته بودند شما باغ و دو دستگاه خانه دارید دکتر
گفته بود قبلا آنها را فروخته ام ... گفته بودند ... ندارید ... به کسی بدهکار نیستید
اگر بدهکار هستید باید ... دکتر گفته بود نه به کسی بدهکارم نه از کسی طلبکارم.
... ۱۱ ... زندان ... عزیزان ... دادگاه انقلاب
... اند ... را ... آزاده ... و ... که ... دیگر ... خداحافظی
... زندان ... بیرون ... پاسداران ...
... آنجا ... دیگر ... شده ... ندانسته اند

©Afnan Library Trust, 2026

فردا صبح [illegible] در ملاقات رنج کشیده بود بنده که وارد شدیم تمام جاها را رفته بودند آنجا ایستاده بودند
[illegible] با فرزند [illegible] فرزندان خود [illegible] و در بمبئی دیدار فرزندان خود حقیقت [illegible] (الهی یاران)
[illegible] بود چون ایرادی ساعت هم آمده بود تغییر در چهره‌ها و نگاه‌ها [illegible]
که نمی‌توانم شرح دهم که چه کیفیتی حکم فرما بود بیش از همه دلم [illegible] ترحم [illegible] حالت
[illegible] و نورانیتی در چهره ایشان ظهور داشت [illegible] می‌نویسم ولی چه کنم
[illegible] بود در این اوراق صفحات فی‌الحقیقت وقتی چیزی می‌نوشتم حتی از دست [illegible]
[illegible] یا همه‌مان باشند [illegible] فی‌الحقیقت چیزی
[illegible] در این صفحات نوشته‌ام [illegible] مثل [illegible]
موقع ملاقات و از حالت ایشان و چهره آن حالت عجیب که تا آن موقع ندیده بودم
[illegible] را با نورانیت و روحانیت [illegible] که جمع شده [illegible]
[illegible] اطراف جمع همه غیر از همشیره ایشان گفتند [illegible] تا آخرین دم
[illegible] شده چون شب قبل من به زندان [illegible]
[illegible] در آن روز صبح هم با ایشان مفصلاً صحبت کرده بودم [illegible] گفتم
[illegible] را سوار شده و رفتند [illegible] در آن لحظه خیلی ناراحت شدم [illegible]
[illegible] دستشان بسته شد گفتم اشکالی ندارد [illegible] ایشان هم جریان
[illegible] را که قبلاً نوشتم شرح دادند من با شنیدن آن [illegible]
[illegible] که من فکر می‌کنم آنجا شما را اعدام کنند خواسته‌اند [illegible]
[illegible] حرف می‌زدم [illegible] احتیاج به [illegible]
[illegible] چون در تمام مدت با سکوت کامل [illegible]
[illegible] که ایران [illegible]
گفتند [illegible] گفتم بله [illegible] گفتند من [illegible]
[illegible] را اعدام کنند [illegible] حکم اعدام [illegible] هفت نفر [illegible]
[illegible] شما را قبول ندارم [illegible] با اطمینان [illegible] این جمعیت [illegible]
که [illegible] در آن لحظه [illegible] قدرت
[illegible] وقتی [illegible] مطمئن و راضی و قبول کرده‌اند چرا
[illegible] امیدوار [illegible] و از این حالت [illegible]
آن عزیزان [illegible] خداحافظی کردم [illegible] گفتند [illegible]
بعد از [illegible] همین کار را کردم [illegible] وقتی [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] هفت نفر را [illegible] حالا امشب یا فردا شب یا [illegible] نمی‌دانم ولی به
صورت حکم اعدام آمده است [illegible] خودت را خسته نکن که بخواهی
[illegible] همه چیز را قبول کرده‌ایم [illegible] من از شنیدن این کلمات
[illegible] تسلیم و رضا [illegible] درباره اعدام خود [illegible]
[illegible] حال [illegible] که چند دقیقه پیش [illegible] که ایشان را [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] راضی کردن ندارد ایشان
[illegible] من [illegible] ایشان [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

حقارت وضعف ادیم  در چنین حال چقدر خوشحال وسپاسگزار جمال مبارک که با تأییدات و
و عنایات غیبیه روحی این چنین درک وبینش وقدرت وشجاعتی به همسرم عنایت فرموده
اند با آرامش کامل تنبیهات وبلایا ومشقات زندان وتحمل رنج وآزار دائمی غیر منصفانه [illegible]
با اطمینان ودین وتکبیر  سزاوار چنین بود که فضل والطاف حق شامل حال ایشان بوده
ایشان از اوایل انقلاب بعد تقریباً در تمام سالها رنج بسیار وزحمت فراوان کشیده [illegible]
در رهائی [illegible] دارج مقام اجتماعی بود و مورد احترام همه دوستان وهمه طبقات
یکباره ایشان را با بیرحمی به ذلت وخواری کشانیدند و با دائمی وکنار دادن [illegible] ترین
شرایط زندانی کردند  ودر کمال خواری سرشان را از ته تراشیدند  حالا [illegible]
امکانات در [illegible]  جمال اقدس ابهی قدرت بسیار وشجاعت وایمان به ایشان عطا فرموده
حالی داشتند که انگار باید این چند قدم آخر خطه مانده را هم طی کنند  و این بلیه
آخر را هم نیز با اعتراف [illegible] هرچقدر مشکل ودشوار باشد وجز این راهی و
مسئولیتی نیست  وباید آنرا انجام دهند.
بعد از آن  تلفن صداحافظی از آقایان عرض کردم  روز دوشنبه ملاقات نخواهیم آمد و
دیگر شما را نخواهیم دید  بنده از زندان خداحافظی کردم  سپاسگزار هم بود  چند آزمون نوشته کردم [illegible]
[illegible] به پشت [illegible] تمام [illegible]  [illegible] دیدم جناب فاضل هستند
[illegible] دستشان را از طرف بنده دراز کرده اند  گفتند رحمت بر [illegible] این [illegible]
است  خداحافظی کنیم  ولتشکر کردند که من زحمت زیاد کشیده ام  [illegible]
من [illegible]  روز شنبه شما را می بینیم  گفتند خیر دیگر تمام شد  برای ما [illegible]
[illegible]  [illegible] کلیدم را بفشرد  اما با تمام وجودم سعی کردم آن را با همان [illegible]
[illegible] باشم  در آن لحظه که حضور بنده همانند [illegible] پیدا است  آخرین دیدار را با عزیز
عزیزتر از جانمان دیدیم  در دل آرزو میکند در آغوش کشیدن وبوسیدن آن جبین
[illegible] در [illegible] که تنها [illegible] ونیاز [illegible] صدرا [illegible] را بار دیگر [illegible]
[illegible] کرده بودم  [illegible] پس از این خواسته [illegible] دلی بنده [illegible]
در آن مدت [illegible] ماه با [illegible] اتفاقات وجریاناتیکه وجود داشت همه نسبت به آن
[illegible] صمیمی [illegible] ویاران وبرادران روحانی احساس شدید محبت وعلاقه ودلبستگی
وحالتیکه توضیح آن برایم مشکل است  یک محبت وعشق معنوی پیدا کرده بودیم و
هیچکدام بجای ما فرقی با همسران ما نداشتند  از نظر احساس محبت وعلاقه همه بیک
اندازه عزیز  وجان شیرین ما بودند  کافی بود یکی از آقایان وسیله ای یا چیزی لازم
داشته باشند  حتم بود که این کار را همراه ایشان [illegible] انجام [illegible]  با سرعت [illegible]
[illegible] بدنبال انجام آن بودم  در این حالت برای [illegible]  یا آقای [illegible] آقای
آقای فرید نعیمی که این روز عزیز  از اول گرفتاری تا چند روز بعد از شهادت  در [illegible]
[illegible] وفا نموده ، دعا کردند  بالطبع عرض کردم  از دوری یک خداحافظی و وداع
[illegible] اگر [illegible] بشود [illegible]  اما [illegible] ایستادم  این کار نفس را که هرگز [illegible]
[illegible] را جاری ساخت [illegible] دیده [illegible] مجبور [illegible] نظر
[illegible] این [illegible] که [illegible] باشد  وگونه [illegible]

©Afnan Library Trust, 2020

سال‌ها است جدا شدن از همسر و فرزندان و خود را برای کشته شدن آماده کردن و آن
زن ولی باور کردن [illegible] همه جدا شدنی برای هرکسی سرنوشت خانواده فرزندان و همسر
دختران [illegible] است [illegible] خاندان با چهار فرزند تقدیم کرد [illegible] ۲۱ ساله [illegible]
زندان [illegible] است تحمل دوری آنها در این مدت [illegible] [illegible] بازداشت
برای [illegible] و جدا شدن را باید [illegible] همه ما از اول این احساس [illegible]
[illegible] و ایمان را داشتیم که تمام مشکلات [illegible] [illegible] و [illegible]
همراهان خود [illegible] و ساعدشان باشیم و همیشه کاری کنیم که آنها [illegible]
[illegible] ایمان خود را باید داشته باشند و [illegible] [illegible] [illegible] هیچ چیز
[illegible] جای آن را [illegible] را اهمیت آن را داشته باشد همه [illegible]
[illegible] [illegible] با همراهان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ابتدای [illegible] [illegible] و آن [illegible] با تمام [illegible]
[illegible] [illegible] همه چیز را با تمام [illegible] تحملش [illegible] تحمل [illegible]
با هم همین حالت را داشتیم [illegible] [illegible] عمران [illegible] و هیچ [illegible]
[illegible] آن را [illegible] این احساس همه بود بالاخره از اطاق خارج شدیم
[illegible] ۵ ½ بود در کوچه با زندان [illegible] خدا حافظی کردیم [illegible] جدا
[illegible] اما [illegible] [illegible] سر خود نگاه کردیم و دیدیم آنها همه [illegible]
با آنها [illegible] [illegible] [illegible] در طول راه [illegible] [illegible]
[illegible] بالاخره با تکان دادن دست از یکدیگر برای همیشه وداع کردیم
آقای دکتر رضوانی که از احبا بودند و همیشه [illegible] [illegible] [illegible] و برای
[illegible] به زندان [illegible] در تمام [illegible] خانم ایشان همراهشان بودند [illegible]
روز [illegible] با اتفاق صاحب دارو خانه [illegible] [illegible] دکتر بود آمدند [illegible] [illegible]
[illegible] آن [illegible] [illegible] دارو خانه [illegible] [illegible] را [illegible] بود برای [illegible]
[illegible] آمد [illegible] آقای دکتر با من قرار گذاشته بودند بالای هر نسخه که بنویسم
[illegible] است [illegible] آن [illegible] را [illegible] من میدانم چقدر ایشان رحم دل و
[illegible] بود و چطور به [illegible] فقیر [illegible] توجه داشت [illegible] [illegible] تومان
[illegible] تا هزار تومان [illegible] نسخه [illegible] با من [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] و این بشارت را برای ایشان دادم ولی آنها قبول نکردند [illegible]
[illegible] برداشتند ما شاکی [illegible]

روزی در ایام بهار که ایشان علاقه [illegible] به سبزه و گل و پرورش آن داشتند به بنده
گفتند [illegible] خیلی خسته شده‌ام [illegible] از ساعت ۷ ½ صبح تا ۱۲ شب در کار و [illegible]
بودم و دقیقه آرام نداشتم حالا مدت ۹ ماه است اینجا [illegible] هستم و از همه چیز محروم
و تکلیف ما را معلوم نمی‌کنند من از این بیکاری و اینکه اینطور عاطل [illegible]
[illegible] در این اطاق [illegible] [illegible] نشسته‌ام فرسوده شده‌ام و دیگر تحملش
برایم سخت است با ایشان عرض کردم شما تنها نیستید بنظر من همه چیز حکمت
[illegible] عالم مبارک [illegible] [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

می بینند که حضرت کمال‌الدین دیگر رسید بعد اگر به خدا هی راحت‌تر شوی سه بار لوح احتراق
را بخوان ایشان هیچ حس تعریف برای بقیه نمی‌بینند در گوشه خلوتی رفته و سه
مرتبه لوح احتراق را زیارت میکنند دوستان دیگر همه کارهای دستی انجام میدادند
من دیگر گفتم برای شما هم بخریم مشغول شوید گفتند فکر خوبی است مشغول میشوم تا بلوک و بلبن
برای ایشان خریدیم زندان هم می‌آوردند و از آن روز به بعد روحیه ایشان خیلی بهتر شده بود
و اینها حرفی نمیزنند و مشغول روحیتی بودند و تابلو زیبائی درست کردند روزی دیگر از
زندان اوین با ما بود منزل تهران آمد که بنده در جلسه محفل بودم زیر منزل شودم همه جا را
می‌بینند و سر یخچال رفته چیزی برداشته با ما سور خورده و رفته بود چندین بار این کار
رسید به دیگر زندانها شکست تکرار شد که هر مرتبه مقداری پیاره با کلاه و عینک و با رادیو
در خیابان راه میبرند تکیه در چنین راه رفتن دکتر اطاعتی که دکتر چشم پزشک
آرتش بود برای بینند ایشان خیلی از دیدن دکتر اظهار خوشحالی میکنند و میگوید
که والده آیت الله اعلی حاکم شرع برای من بود و من چشمش را عمل کردم و دیگر
او را مرخص کنم خود آیت الله برای جناب دیوان مادرش به آیت الله گفتم جناب
آیت الله در عوض پول عمل و غیره فقط یک سؤال دارم و خواهش میکنم ابی
سیاست یک جواب درست و حقیقی به من بدهید میدانید که دوستان با همه در
همکاران ما دکتر ذبائی و دکتر نعیمی را با عده‌ای گرفته اید و چرا که هم تشکیل داده
تکلیف دکترهای چی میشود و با آوره بعد از چند ماه در مورد آنها چه تصمیمی دارید آیت الله
میگوید گفت جواب بی سیاست دکتر حقیقت این است که آنها آدمی ... از
خط بهائی هستند و زندگی و تعلقات آنها بستگی به وضع داد ضاع و سیاست
محلات دارد اگر وضع مملکت خوب باشد با آنها کاری نداریم اما اگر وضع بد
شود آنها را اعدام کنیم کاملاً در تمام ایران این طور است دکتر اطاعتی میگوید
آقا این چه عدالتی است این چه عدل اسلامی است که عده‌ای که جور میکند و گناهی
ندارند همینطوری بکشند مثل دیگر زندانیان که آنها خارج از آنها و نه دیگر جور آنها تحت
دکتر ها در این شهر اینقدر ها کمبود دکتر داریم همه دکترها را گرفته اند آن وقت دو نفر دکتر
خوب را چند ماه است حبس کرده اید جناب اعلی دکتر ذبائی بیرون شد و
ایشان درست است من از دکتر نامه‌ای دارم که مریض را معرفی کرده برای
معاینه و عمل چشم آنها این نامه‌ها در کمد مطب است زیرا آن دکتر ذبائی بمن
نوشته دکتر اطاعتی همکار عزیز این مریض را معرفی میکنم اگر احتیاج به عمل
هم دارد شما ترتیب آن را بدهید مخارج را من میپردازم من کمک میکنم و از این
نامه‌ها تعداد زیادی از دکتر دارم که نشان میدهد چقدر نسبت به مردم فقیر و بیچاره این
شهر خدمت کرده هیچ دکتری نداریم که چنین کاری کرده باشد خودش دکترها
را معرفی کنم دارا و ندار را فرق نمیکند پول عمل و مخارج را میگیرم آقا این چه کاری
است که این مرد خیر خواه شریف مورد ظلم با این شکل قرار گیرد آیت الله اعلی
میگوید دکتر ذبائی از این کارها زیاد کرده و به تعریف او را میکنند و تمام از خوش
قلبی و خیر خواهی و کارهای انسانی او تعریف میکنند و در این مدت من خیلی شنیده ام

©Afnan Library Trust, 2026

دوران انسانی است همه میگویند اما همانطور که گفتم وقت ما نیست از بالا دستور رسیده هر روز با این
مسائل را اهمیت نمیدهند وضع اقتضا کند آنها را میکشند یا آزاد میکنند خلاصه دیگر
راحتی گفته بود دیگر رودست تا از نامه هایت را برایش خوانده‌ام ولی نمیدانم چه اثری
میکند بهرصورت شماها دعا بکنید و تو با این نامه نیکی که داری فراموش نمی شوی
دیگر از این مطالب درباره افسرده و غمگین میشوید که آخر چقدر ظلم است حالا که قرار است
ما را بکشند زودتر که خلاص شویم و تکلیف ما را روشن کنند گفتم دیگر جان
تکلیف روشن نشود و بلاتکلیفی که از حبس ابد یا اعدام که بهتر است شاید فرج و
گشایشی بشود و باز آرام امیدی دارد گفتند نه خیر من ترجیح میدهم مرا اگر [illegible]
در این اطاق بجز [illegible] و این چهار دیواری نباشم و اینطور عمرم تلف
نشود
از این حقیقت میگویم فقط دلم میخواهد هرچه زودتر تکلیف ما روشن شود و اگر قرار است ما را بزنند
مثل بقیه که گذشته اند با هم مثل آنها گذاشته شوم من خیلی خسته‌ام همه خسته شده‌اند
و اعصاب همه خرد شده ولی من بیشتر از ایشان خداحافظی کردم در همان
از طرف محفل مقدس ملی دستوری رسید که در تمام ایران یک ماه کامل بیانی که آغازش
همان شب بود کلیه احبای ایران دعای [illegible] ای برای تخفیف تضییقات و بهتر
شدن اوضاع بخوانند و طلب صبر و استقامت نمایند من هرگز در تمام مدت
دیگر در خطر بودند حتی قبل از رفتن به زندان یا همان موقعیکه اعلان کرده بودند دیگر
و خانواده را میکشیم بنده تمنای نجات و حفظ نکردم بلکه فقط تسلیم و راضی به اراده الهی
و آنچه او بخواهد و [illegible] لایق انجام خدمتی در سبیلش باید بودم و از آن شب به
بعد تصمیم گرفتم اضافه بر دعای مقرری که اعلام شده بود ذکر [illegible] مفرح را هم
شبی نوزده یا بیست مرتبه زیارت کنم آن روز که دیگر اظهار ناراحتی کرده بودند به ایشان
عرض کردم تا [illegible] تمام شده کاش شما هم مانند سایر زندانیان با ذوق و شوق
کلوچه پیدا کنید گفتند نه حوصله ندارم ولی فردای آن روز تلفن کردند از آنها برایم
مقداری قند و [illegible] بخر گفتم چطور شد تصمیم را عوض کردید گفتند بهتر از بیکاری
است امروز حالم از دیروز بهتر است و اعصابم راحت تر بلافاصله رفتم و
آنچه خواسته بودند خریده و به زندان بردم دادم ایشان [illegible] کلوچه [illegible] درست کردند
و یک جعبه گوشواره خیلی قشنگ ساختند
شب شهادت عزیزان یعنی روز شنبه شب یکشنبه بنده باز مطابق [illegible] شب گذشته
دعا و ذکر را خواندم و خیلی با حال مبارک [illegible] راز و نیاز کردم همان روز شنبه آیت الله
اعلمی حاکم شرع از تهران مراجعت کرده بود و دو روز پیش با دادستان اعلام کرده بود و
و فوراً برای انجام کارهای مربوطه به دادگاه رفته بود که بنده شنیدن این خبر فهمیدم
کاری که تهران از اعدام عزیزان [illegible] و خیلی برای همه آنها طلب تحمل و قدرت
نمودیم آن شب که حدود ساعت سه یا ۳½ ذکر را خواندم بعد خوابیدم هنوز
کاملاً خواب نبودم احساس کردم دیگر درب اطاق را باز کردند و داخل شدند
لباس ایشان همان [illegible] که [illegible] داشتند بود و آنقدر

©Afnan Library Trust, 2026

وجود دلبران دلبرها را شدیداً احساس کردم ایشان در اطاق راه میرفتند و میخواستند لباس
عوض کنند [illegible] در خواب از بودن دلبر در اطاق خواب و [illegible] ایشان تعجب
کرده بودم [illegible] از خواب پریدم [illegible] در یک ثانیه کوتاه روی تخت نشسته بودم
و اطراف [illegible] دیدم [illegible] باورم نمیشد که خواب دیده ام [illegible] کاملاً بیدار
[illegible] جمع شد [illegible] آرام [illegible] زندان [illegible] هستند و با وجود
[illegible] صبح [illegible] ساعت ۸ تلفن زنگ زد
[illegible] متوجه شدیم [illegible] خواهرم از زندان تلفنی [illegible] گرفت
[illegible] زندان [illegible] در بیمارستان هستند به
خانم [illegible] و [illegible] احبا خبر داده [illegible] منزل ما جمع شده بودند [illegible] احبا عرض کردم بیمارستان
[illegible] منزل [illegible] باید عرض کنم آن لحظه ایکه [illegible] فریادی از گلو
کشیدم [illegible] ساعت ۸ [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] احساس کرده بودم همه روسفید [illegible] در جواب [illegible] که به
الطاف و عنایت [illegible] چنین شده جای شکر بود نه گریه و ناله و شیون
احساس کردم یکباره سبک شدم مثل اینکه بار سنگینی از دوشم برداشته شد
احساس میکردم [illegible] موهبت عظیم خود را با عظمت و قدرت موفق با [illegible] کرده
[illegible] راحت و خوشحال بودم چون او راحت و آسوده شده بود راحت از [illegible]
عذاب زندان بالطبع [illegible] حضرت [illegible] وعده داده بودند آسوده و آزاد
به یاد جناب [illegible] که عزیزان را عرض کردم شروع به گریه کرده و گفتند ولی با [illegible]
خانمی [illegible] احوال [illegible] مشکلات بسیار کشیده اند عجیب بود آنها
را [illegible] گریه میکنیم این ناشکری است
وقتی با [illegible] بیمارستان رفتیم بقدری عده احبا و سایر مردم در خیابان
عباس آباد [illegible] زیاد بود که [illegible]
بود [illegible] جمعیت و همهمه مردم را شنیدم [illegible] اهالی [illegible]
[illegible] از شنیدن این خبر تحریک شده اند [illegible] که رسیدیم تعدادی از
احبا را [illegible] آقای [illegible] میکشیدند [illegible] سر خود میزدند با فریاد
[illegible] مسلمانها قیامت شده [illegible] مسلمانها [illegible]
عزیزان ما را کشته اند یا حسین یا حسین کربلا درست کرده اند الله اکبر الله اکبر
[illegible] در داخل [illegible] همینطور [illegible] هستیم هیچ چیز نمیتوانست
مانع این تظاهرات احبای عزیز [illegible] تاثر شدید [illegible] از دست دادن آن عزیزان
[illegible] آنجا بود [illegible] های [illegible] که
[illegible] تحمل کرده بودند [illegible] این بود [illegible] از مسلمانها هم همین کلمات
را تکرار میکردند [illegible] سر میزدند و الله اکبر و یا حسین را تکرار میکردند با حضور آن
جمعیت [illegible] هزار نفری [illegible] جلو [illegible] وسط جمعیت بودیم که یکباره فریادهای
دلخراشی با صدای بلند [illegible] مردم حاضر در خیابان و [illegible] از طرف بیمارستان
شنیده [illegible] و حاضرین [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

با آنها هم صدا شده اند الله اکبر الله الهی قیامت است قیامت نعره تکبیر بلند با
را گشته اند کربلا است کم کم توجه شدیم آمبولانس حامل عزیزان شهید با آژیر
بیمارستان خارج شده راهی که میشود در عرض ده یا پانزده دقیقه طی بشود حدود یکساعت
بوسیله جمعیت حاضر طی شد از تمامی آنها که در داخل بیمارستان و تعدادی از خیابان و میدان
مجسمه بودند تورهی بدنبال آمبولانس حرکت کردند با هم تظاهرات شدیدی را داشتیم و
پیشاهنگ [illegible] از ازدحام مردم مسلمان مردم توجه به بازار دستجمعی طی طریق میکردیم
وقتی جمعیت اجازه داد با شیبها راه میرفتند با هم حرکت کردیم دوست ایرانی سوالی آمده
بود [illegible] شما کدام است از ناحیه‌های آنجا هستید که گفته اند کجا میروید با هم همراه هستیم
بیائیم [illegible] زنده یاد لیمی [illegible] لقب را نمی‌شناسیم بعد پرسید او را شناخته اید
چه مرزی بود [illegible] خان ما در زاده ولی لیمی [illegible] گفتند او را می‌شناسیم او بخوبی
با زینب من بود جان شیرین من بود خانم لیمی هم در راه شیرین بود ای حقیقه
لیمی [illegible] مهربان و مظلوم و انسان بود [illegible] آنجا بودند [illegible]
حدود [illegible] [illegible] عالی بودند ولی از زمان مسلمان با ما [illegible]
مردانه [illegible] [illegible] بیمارستان بودید گفتم خیر [illegible] و گفت [illegible] خیابان
خالی بود [illegible] از پنج هزار نفر در محوطه بیمارستان جمع بودند خانم [illegible] با [illegible]
[illegible] عالی گفتند تنها احساسی که من داشتم هر لحظه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] مشکلات و سختی و ناراحتی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] راحت شد و همه آنها نیز راحت شدند [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] از آن غذاهای غیر قابل خوردن [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] این ظلم فشرده شده [illegible] [illegible] [illegible] ان
[illegible] [illegible] [illegible] باشم و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] احساس [illegible] [illegible] آن عزیز عزیزم
[illegible] عزیزان دل [illegible] [illegible] که قوی و قدرت باشم
لحظه به لحظه بیشتر این احساس را داشتم [illegible] [illegible] [illegible] مجیبی
وجودم را گرفته بود که حقیقت احساس غرور میکردم از کلمه ابراز شجاعت و فداکاری و
جانبازی [illegible] [illegible] الهی [illegible] واقعی چه عظمتی تمام عزیزان ما مایه افتخار
و عزت خود و احباب شده بودند فدایشان گردم
در خصوص این احساس عظمت و فداکاری آنها را وقتی بیشتر احساس کردم که [illegible]
صحبت‌های مردم اطراف خود در کنار خیابان [illegible] [illegible] آمبولانس روان بودند
می‌شنیدم که آنها بیکدیگر می‌گفتند [illegible] [illegible] اند [illegible] [illegible] اند
با [illegible] [illegible] [illegible] بنده خداست [illegible] ندارد [illegible] [illegible]
بودم [illegible] [illegible] خدا بزرگ است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اینها شهید واقعی هستند [illegible] [illegible] [illegible]
بودند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

وگاهی وای اینها شمرده از پدر و شمرده تر بود صدای زنان را که بجای بهائی از داخل
ماشینها و اتوبوسها درحالیکه اذکار میخواندند و میگفتند الله ابهی شنیده میشد و مسلمانان که این
زیارت کردند و با هفت حسین داریم و با آنها که نمیتوانستند خشم خود را با این [illegible]
میخواندن اذکار شما هم نمیکردند چه درست رنجاندی و کسی کوچکترین اعتراضی نمیکرد از آزار همه
گیج بودند شاید مبهوت شجاعتها و دلیریها و رجا نیازها که در مقابل ایشان کرده بودند و این آزارها
که در بار و گلوله آتش از ته دل بر میداشتند مردم مسلمان هم که گوئی دل خدائی زده بودند
ولی جرأت دم زدن نداشتند اکنون با شنیدن و دیدن شجاعت و دلاوری و ایثار
از آنها هم جسورتر شده و قدرت پیدا کرده بودند و دلاور [illegible] نمیکردند دشمن را
به بهائیان میدادند زنها هلال زنان چادر بسری بودند که قبلاً انسان جرأت عکس گرفتن
آن ساعتی از آنها در حیاط کشت بمیدان آوردند حال این چنین از بهائیان دلیر ما با دلاوری آزار
و اعمال خلاف انسانی دفاع کرده و دستگاه ظالم را محکوم نموده اند
در همین راه جناب سید اسد الله فاضل پدر شهید مجید جناب سید حسن فاضل مثل [illegible]
راست و بی پروا بمانند آهسته و فارغ در جلو آمبولانس درحالیکه جسد پسران را روایت کرده
بودند قدم بر میداشتند رو به پدر کرده و فریاد میزدند [illegible] خانم [illegible] افتخار میکنم [illegible]
حطور [illegible] حسین رشادت او بخود میبالیم از گفته های ایشان [illegible] که این مردم
بخشش میکردند صدا میزدند که دلم از خوشحالی میخواهد از قفس سینه بدر آید [illegible]
بحواله ایشان همین ادبیات بهشت میگفتند حسین تکیه گاهی است حسین پشت
من است حسین شرف و نام فرزندانم [illegible] حسین هم فرزندی بود
پشتیبان پدر و مهربان و دلسوز و فریادرس او هرکاری که ممکن بود میتوانست برای
کسی انجام دهد انجام میداد و آرام نمیگرفت دادرس همگان بود همکار زرتشت و بهائی و [illegible]
حتی تشکیلات حتی خونسرد مسلط و خوب
آمبولانس وارد محوطه گلستان جاوید گردید عده خانم و از بهائی های دیگر وقتی [illegible]
شروع به گریه و زاری و تأسف از دگر کردند بنده آنها را دلداری میدادم و میگفتم
بهائی چه جای گریه بهشت شما که باید [illegible] بنشیند دیگر چه
نشان داره؟ او گناهی نداشت فقط بجای گرانبها بهائی بود گفتند مسلمان بشود
قبول نکرد او را کشتند همینطور تعبیر را من باو افتخار میکنم او شجاع و فداکار بود
مرد بود و پای عقیده خود ایستاد و زیر بار حرف زور نرفت آیا باید هر کس مسلمان
نیست کشت؟ تازه این چه مسلمانی است مسلمان [illegible] ظلم کنیم
این اسلام است آنها در جواب اظهار میداشتند نه خانم بخدا [illegible]
مسلمان چی آقای دیگر بهائی بود عقیده داشت چه فرقی میکرد ایشان بود و
فریادرس مردم و مهربان و دلسوز محروم کی دیگر های مسلمان مثل او هستند کاش
مسلمانها هم مثل شماها بودند خانم ما از شماها خجالت میکشیم و [illegible] هستیم که اینطور
با مسلمانها شماها را اذیت میکنیم اینها هم مسلمان نیستند بخدا اینها کافرند اینها خدا را
نمی شناسند [illegible] خوبی را کشتند خدا بدادتان برسد آنها شهید هستند
من میدانم [illegible] شهید است

©Afnan Library Trust, 2026

بعد از این جریانات، و خواندن مناجات، برای دیدن دکتر به طرف شوهرم رفتم آنقدر ر[illegible]
عصبانیت بود که انگشتان و سر و رویشان شکل [illegible] را در آورده بود. چشمم به جسد دکتر افتاد که
روی سکوی آنجا بود. آنقدر خون از بدنشان رفته بود که فکر می‌کنم قطره‌ای در بدنشان نمانده بود
پوست کاملا بی رنگ و نوک انگشتان پا و پاشنه‌ها سفید و تمام پوست زرد رنگ، جسد
ایشان را شسته بودند صورت بسیار صاف و بدن آنهم آنقدر آرام [illegible] که
که بی اختیار گفتم برای خدا دکتر مثل گل می‌ماند
در این لحظه فریدخان که آنجا بودند و اصحاب جنابان سهیل حبیبی و دکتر [illegible] نعیمی و [illegible] را
[illegible] گفتند [illegible] همین [illegible] گفتند [illegible]
صورت دکتر نورانی است خیلی دلم می‌خواست همسر عزیزم را برای وداع ببوسم [illegible]
[illegible] نگاه کردم دیدم چند نفر مرد ناشناس و [illegible] چند نفر از جوانان آنجا هستند
از [illegible] ایشان [illegible] خیلی دلم می‌سوزد که [illegible]
[illegible] ایشان نگاه کردم دیدم درست [illegible] تا [illegible]
برای آخرین بار دکتر را نگاه کردم و به بالای سرشان رفتم و از صمیم قلبم گفتم
[illegible] عزیزم [illegible] دکتر جان [illegible] [illegible] عزیزان که در روی زمین [illegible]
بود [illegible] [illegible] زیارت [illegible] بیرون آمدم
[illegible] دکتر را دفن کردند هوا شدیدا طوفانی شد و باران و خاک و باد شدید
و طوری طوفان شدت گرفت که آسمان سیاه شد در همین زمان همراه آقای دکتر نعیمی
[illegible] برای که آنجا ایستاده بودند شاهد این ماجرا شگفت آسمان هم [illegible]
[illegible] و دیگری شگفت این غضب و قهر خدا است هر چه [illegible] ما [illegible] خدا از این
ظلم‌ها نمی‌گذرد و دیگری شگفت طبیعت هم از این عمل عمرانی [illegible] آمده و این طوفان
تا [illegible] که در [illegible] دوام داشته [illegible]
در تمام شهر [illegible] از [illegible] این [illegible] بود [illegible] و در تمام شهرهای ایران
[illegible] که [illegible] قرار گرفته بودند در گلستان جاوید [illegible]
شکنجه شدن شهدا [illegible] بود جوانان [illegible] که برای کمک رفته بودند [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] [illegible] و [illegible]
همینطور بعد از جوانان [illegible] از جناب [illegible] از حسن همکاری [illegible] آن
وجود نازنین [illegible] کمک و [illegible] فداکاری [illegible] و همکاران ایشان
تعریف [illegible] یا تعریف جناب دکتر نعیمی یا جناب [illegible] یا جناب [illegible]
حبیبی و یا جناب سهیل حبیبی
[illegible] که جناب [illegible] از بنده پرسیدند [illegible]
[illegible] شهید را در منزل [illegible] جون [illegible]
همه را ببینید عرض کردم چه از این بهتر [illegible]
در آنجا اعلان کردند و [illegible] جمعیت چندین مرتبه تقاضا [illegible] گلستان را [illegible]
وقتی [illegible] گلستان را [illegible] [illegible] گفتند ما [illegible]
برای زیارت [illegible] [illegible] آقای [illegible] تشریف [illegible] حالا دیروز [illegible]

©Afghan Library Trust, 2026

قبول نمیکردند گفته بودند ما منتظر بودیم جمعیت متفرق و اینجا خلوت شود که با دل راحت و آسوده
بیائیم و دعا بخوانیم شما بروید ما خودمان درب را خواهیم بست

(بلی) گذشت چه بیست [illegible] در روز زندگی بدی بود که اکثرا مسلمان و از بیماران و پرستاران و همه آنها
عزیزان ما عده [illegible] محل کار را ترک [illegible] و وابسته بودند مریضهای خصوصی [illegible] و دکتر بیماران
ادارات [illegible] روزهای ادارات وغیره [illegible] بسته و دولتی شده بودند [illegible]
منتظر [illegible] با محلی خالی شده در داخل بیمارستان شود [illegible]
[illegible] در تمام [illegible] بالاخره ادب و خونسردی [illegible]
[illegible] در جواب [illegible] های آنان و در ادارات [illegible]
[illegible] آنها مردانه بپای عقیده و ایمان خود ایستاده اند [illegible]
آنها میگفتند چرا برادرانتان [illegible] ما [illegible]
و چه عزیزی و چه شخصی را از دست داده ای [illegible]
[illegible] شده [illegible] که آنان شهید راه [illegible] هستند [illegible]
[illegible] از احساس [illegible] فضل [illegible] عنایت شده بود [illegible]
[illegible] کار [illegible] بزرگی را بجا [illegible] خود احساس [illegible]
[illegible] حال [illegible] عزای [illegible] آنها [illegible]
[illegible] گذاشته شده بود [illegible] مرتبه [illegible]
این [illegible] نمیدانم چه بگویم و چه بنویسم [illegible]
[illegible] خانم محموری که آنها [illegible] داشتند [illegible]
[illegible] و چه عالمی سیر میکنید و از خود بی خبر است [illegible]
[illegible] آن جوان نازنین [illegible]
[illegible] بجای رسیدن با اهداف [illegible]
[illegible] بشریت [illegible] تا چیزی [illegible] صلح برای بشر [illegible]
تا چند روز این [illegible] ادامه داشت روز سوم بازار را تعطیل کردیم [illegible]
[illegible] گلستان جاوید مجاهدین [illegible]
[illegible] شده بودند و اضح و آشکار چاپ کرده به اندازه های بزرگ
در میدان شهر و اطراف آن [illegible] دیوارها [illegible]
[illegible] اعمال وحشیانه [illegible] آثار شکنجه [illegible]
به بینید [illegible] بگویند ما شکنجه نمی بینیم [illegible]
[illegible] عکس آنها را داریم که خوب [illegible] چگونه آنها را شکنجه کرده اند [illegible]
[illegible] اگر [illegible] غصه نخورید [illegible]
آقای دکتر رضوانی [illegible] تعریف میکرد [illegible]
[illegible] آقای دکتر [illegible] گفتم بله [illegible]
[illegible] تبلیغاتی [illegible]
دکتری [illegible] حالشان بد است [illegible]
با مریضهای دکتر [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

و دیدن جریان را مورد زنها عبارت کشید از آنان ببرم نباید شما را خدا سرخی کرده اند
جناب داکتر نسیمی دیگر نظیر آن برای برادرهای دیگر :
آن روز که شهدا را برای دیدن دیگر بردیم در آنجا آب و خون روان بود و
اجساد پاک عزیزان ما جناب فرزین و جناب داکتر نسیمی آنچنان خون و خاک بصورت
گل در آمده بود و روی صورت آنها را پوشانیده بود که حتی تشخیص شان سخت بود تمام دهان
آنها هم پر خاک بود جناب فاندل صورتشان نه خاکی بود نه خونی اما پوست
صورت کبود شده بود مثل زردچوبه و روی شکم زیر ناف سمت راست ایشان یک دایره
کف دست سوراخ بود که از آن خون میریخت جناب لطفی هم صورت نه خاکی بود
نه خونی ولی چشمان ایشان باز بود و منتظر میرسید شاهد رضایت بود دائما که
اثرات آنها را احساس میکردم و نگاه ایشان خالی از اضطراب بود شاید در گلوله ها را
دیده بوده اند بعد از سالها زنده دیدن چند نفر را زیارت کردیم
جناب فرید نسیمی که بار آخری خود را از آن عزیزان برداشته و در زیر جسد ها که
کرده بودند و آقای عبدالمطلق برادر جناب حسین لطفی هم آنجا ایستاده و نگاه میکردند در باره
جناب فرید نسیمی راجع به آنچه دیده بودند صحبت میکردند گفتند که دست جناب سهیل
حبیبی شکسته بود حال این در اثر گلوله یا ضربه نمیدانم جناب فرزین هم کمر شکسته
شکسته بود و دنده ها خرد بود بطوریکه دست میگذاشتی و فشار میدادی پائین میرفت
مانند اینکه مابین دو سطح محکم قرار داده باشند با فشار زیاد و روی سینه
در قسمت وسط یک دایره کف دست سوراخ بود بطوریکه استخوان دنده شهید بنظر از
پائین رفتن دنده فرو رفته است یعنی با فشار فشاری دنده ها و سینه فرو رفته بود
باور هست که گفتند با فشار فشاری و جناب داکتر نسیمی روی پا ها اثر سوختگی
یا چیزی مانند سیگار که میگفتند روی جوراب ایشان هم اثر سوختگی و سوراخ در چند
جای جوراب بود و روی پا اثر کبودی و پوست قسمتی از زیر شکم رفته بود مثل
اینکه مخصوصا پوست آنرا برداشته بودند که البته ایشان توضیح بیشتری دادند.
و دکتر وفائی در دست از زیر و انتهای شکم کشاله ران از قسمت داخل تقریبا دو
ولعرض ۱۰ سانت و تا زانو رگ گوشت را کنده بودند بطوریکه استخوان را پیدا
بود و پای ایشان یکی از مفصل جدا شده بود بطوریکه به طرف دیگر پیچ خورده
و جناب فاندل اثرات کبود یعنی انگشتان خورد شده بود و در قسمت شکم
زیر ناف راست سوراخی باندازه کف دست که از آن خون جاری بود و جناب
سهراب حبیبی در پشت سمت وسط تقریبا و پائین تر کمر باندازه کف دست
بزرگ آبی یا سوختگی بود که دو طرف هم [illegible] پیدا است و گفتند من چیزی
خودم نبستم و لقصه را نگاه کردم اما آنچه دیدم این بود خودم دیدم
دکتر وفائی و جناب سهیل حبیبی را [illegible] گفتم جناب لطفی هم اثری از شکنجه
ظاهرا نداشتند جاهای گلوله ها که ۹ عدد بود و دیگر چیزی بخاطر ندارم
لباسهای عزیزان شهید را جمع کرده بودند و منزل مورد اطمینان امانت برده بودند که البته
بایستی داران ... دنبال ... کرده بودند ...

©Afghan Library Trust, 2026

لباسهای دکتر را که دیدیم از سوراخ های روی پیراهن یک گلوله روی بازوی ایشان خورده بود
که دستش شکسته شود بنابراین دست خانم جبینی و فرزین اقدس خانم در اثر گلوله شکسته
باشد بیشترین آزار و شکنجه را به جناب فرزین داده بودند زیرا یک گلوله هم روی سینه
طرف چپ در حوالی قلب و خلاصه پنج گلوله در زانو بودند تقریبا همه حدود دا با گلوله
... سطحی ۹ گلوله اصابت کرده بود شلوار زنجیر ازار ... بود
پاچه های شلوار از زیر زانو به بالا در زواید کاملا دراز جر شده با حوصله شکافته شده بود
که استدلال میشد کسی یاکسانی با یک چاقو یا وسیله تیزی بدن را جراحت و سپس پاچه شلوار
را شکافته و بعد توجه شده که دیگر زیر شلوار پیژاما دارند دیگر حوصله شکافتن آن
را نداشته و با احتیاج نبوده چون در زیر معلوم نبوده پیژاما را با گوشت پا بریده بودند
در ظاهر همینطور رگ و ریش هم معلوم است.
آنان تصور را نمیکردند بهائیان منتشر شدند و زود اجساد شهدا را دفن میکنند دیگر کسی هم جرأت
حرف زدن ندارد و دلیلی هم از مسلمانان از ترس اینطرف آنان نخواهد ... 
نمیشود چون همینطوری در ظاهر هیچکدام بغیر از دست جناب فاضل تا ... 
و ... عسکری توجه نمیشد ... همیشه میگفتند ... 
و حال آنها ... همین دزدها ... را شایع کرده اند.
... از خدای بی خبر مرتکب چنین اعمالی شدند که دل انسان با ... 
و ... را بدرد میآورد.
مطلبی که فراموش کردم بنویسم در اواخر فروردین ۱۳۶۰ شمسی محفل تهران ملی ...
فرمودند محفل ... از اینجا با مشورت محفل ... آشنایی با ... این محلات ...
... حاکم شرع ... در امکان دارد ... محل ... 
محل آوردند ... در ... محفل مقدس روحانی تهران ... 
مناسبی ... برای ملاقات پیدا کنیم در زندان ... 
... آیت الله نوری نماینده امام خمینی اهل ... تهران است
وقتی به دکتر گفتم آیت الله نوری ... است آیا از ... ها و آشنایان کسی را اینجا
دارید که ... باشد فکر کردند ... که خانواده ای هستند ... 
و دکتر گفتم خیلی ... ایشان ... کشیده و ... هم با مرحوم پدر ایشان ... 
دانسته اند که در هنگام ... کوچک کرده بودند ... 
کردیم ... تعریف و توصیف ... این کار را ... 
انجام بدهیم چون آیت الله نوری ... انجام ... بهر حال
پس از چند روز ... ایشان رفتیم گفتند ... انجام این کار ... 
آیت الله نوری را ملاقات کردیم ... فقط بخاطر آقای دکتر ... 
از ایشان که ... 
گفتم ... 
... من آنها را نمی شناسم ... 
... گفتم ... هستند ... 

©Afnan Library Trust, 2026

بچه کوچک دارند دیگری می گفت اینها مدت هفت نفر بیگناه هستند چطور رفقای دیگر آزاد شدند گفت خانم
آنها گذشت دیگر را نمیدانم با شما فرصت هست [illegible] دیگر [illegible] میدانم اینجا
برای ما دیگر [illegible] هستند [illegible] دارند [illegible] همه [illegible] بچه [illegible]
[illegible] است دیگر [illegible] سال [illegible] زندانیان [illegible]
[illegible] امیدوارم [illegible] من تا کنون [illegible] خواهش [illegible]
[illegible] چیزی نخواسته بودم [illegible] حالا [illegible]
با میدانیم اینها همه [illegible] هستند شما چکار دارید
حقیقت این است که صحبت آزادی خیلی شیرین [illegible]
[illegible] میدانم [illegible] میدانستم [illegible]
[illegible] آخرین [illegible]
[illegible] در سال ۱۱۵۸ [illegible] در سال ۱۳۶۹ [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] میدانم [illegible] باشد دیگر [illegible]
[illegible] هرکدام از این عزیزان آزاد [illegible]
ممکن است [illegible] را آماده کرده بودم [illegible] آزادی [illegible] قبول [illegible]
[illegible] دیگر آزاد [illegible] عزیزان [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] را عنوان کرد [illegible] آن [illegible]
دیگر آزاد [illegible] در زندان [illegible] چقدر [illegible] ایشان [illegible]
خطر بیشتری [illegible] چون امیدوار بودم [illegible]
[illegible] محکوم [illegible]
بیشتر [illegible] حالا ممکن است با آزادی [illegible]
[illegible] میدانند [illegible] بنده [illegible]
[illegible] میدانیم [illegible]
[illegible] آزاد [illegible]
[illegible] جواب [illegible] به آن آقا که [illegible]
[illegible] توجه شده بود [illegible]
[illegible] شروع کرد به صحبت خانم شما این شانس را [illegible]
[illegible] میدانم [illegible] هستید ولی من برای [illegible] کاری بکنم اگر دیگر
آزاد شود [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] حق این جوان است [illegible] که در زندان باشد
[illegible] در زندان [illegible] دیگر [illegible] زندان [illegible]
من میدانم چقدر برای ایشان مشکل است من میدانم [illegible]
[illegible] چیزی ابراز نمیکنید و برای خود [illegible] حل این مسئله آسان نیست چرا
[illegible] گفتم حقیقت این است [illegible] زندان
[illegible] حالا [illegible] دیگر را آزاد کنند و [illegible] نداشته باشند گفت [illegible]
[illegible] از دیگر [illegible] گفتم [illegible] اصرار [illegible] گفت حالا

©Afnan Library Trust, 2026

اگر آیت الله حرفی زد دیگر نگوید من باید مطالعه کنم و قرآن بخوانم گفتم همین مشکل است دیگر دیگر
راه‌ها نمیکنند اول قرآن خواندن بعد مسجد آمدن بعد روضه بیا حالا که آزاد شدی
یک کلمه نگو بنشینم و حالا امتحانی هم با عکس شده حاج آقا گفت نه چنین نیست در هر دو
دیگر یکدیگر را نخواهد خورد قول میدهیم فقط مطمئن بنشینیم اگر چیزی گفتند دیگر فقط نگوید
باید مطالعه کنم بعد از مطالعه که تحقیق و اسلام آورد گفتم شده آدم هم هست شما که خرج
و کشتی برای همه که تنها با محبت و لطف آیت الله و شما بوجود آید یعنی توانم قبول کنم و خود
دیگر هم قبول نمیکنند آزادی فقط برای او باشد و لقمه و خطر بیشتری قرار گیرند شما بیار بنظر بوده
این آزادی که دیکتاتوری بدی دارد من از محبت شما متشکرم گفت خانم باز دعا مگر کنید
به آقای دیگر آنچه را که من گفتم نگوئید من مطمئن هستم قبول میکنید ولی نه نمی گفتید شما
نخواستن بیا نشید دیگر باور نگفتم این دستور محفل ملی بود ملاقات با افراد خوشنام آمده
و خواستم دیگر
بعد از وقت خانم با شما پشتیبان دیگر نباشید او نمیتواند این تصمیم را بگیرد مرد برادران زنان را
چه اینکه تا در نیست کاری نکند زبان دیگر شکسته است اگر شما موافق باشید او را هم
راضی نمیبینید بازه یک کلمه هم نگوید مسلمان خطر دیگر و خود را اخلاص کند بهتر از
مسلمان و تحمل آن که بدبختی است شما که سرگردان بی فرصتی او را راحت من میدانم
دیگر را چه نکنید پدر شما جان او را نجات دهید من هم بروم چیزهائی شنیدم خیال
نکنید زندان امروز آزاد نشد دو ماه دیگر دو سال دیگر آزاد میشود خیر اینها نقشه‌ها دارند
کارها را دیگر نکشید این دولت از بین رفتنی است نه من شما قول میدهم این حکومت
و دولت هشت سال دیگر هم هست من بین اینها هستم میدانم چقدر قوی هستند و چه
قدرتی دارند و پشتیبان محکم است مملکت اسلامی است حکومت اسلامی مردم
ایمان [illegible] شما حتماً دیگر میخواهید مخالف همه و مخالف دولت و دولت و هست شما
[illegible] عالم هم [illegible] مملکت اسلامی است کجائی مگر چه دولت و حکومت اسلامی
است حالا توقع دارید شما را رها کنند نمیدانم شما چه میگوئید نجات برای ایشان
کافی باشد من کار با عقیده دیگر ندارم من مدیون حکومتی او هستم امنیت از
همه [illegible] است ولی گناه من بیگناه هستم او بیگناه است او را نجات
دهید و گرنه جانش در خطر است شما باز فکر کنید او را [illegible] من حالا خانه‌ام
زیاد عقیده ندارید دیگر آزاد نمیشود اگر یک کلمه هم گفت با او موافقت کنید
او را همراه او و صحبت کنید عصبی شده بودم باز گفتم درست میدانید من کار را
آزاد است دیگر چه میخواهید بگوئید دانستم دیگر شده بود مثل ما نشستم او در زندان است
دیگر برادران زحمتی این عرض است ما نمی‌بینیم جلوی اینها ما من نگفته‌ام
زنده بماند اگر کلامی نگوید از عقیده خود نگذرد دیگر ما را با هم کاری نیست زندگی
بدون ما تمام است ولی خود ایشان هم حاضر نیست در این زمینه ما نه تنها آزادی
از عقیده اش نگذرد در دنیا طرفداری عقیده خود زندان را تا کنون با تمام مشکلاتش
تحمل بگیرد اگر قرار است تحول خود را که همیشه میگوید انسان تواند آزاد

©Afnan Library Trust 2026

دولت عمری در زندان باشد یا هر چیز دیگر ناراحت نباشید چون دولت اسلامی است
و چیزی که غیر از اسلام قبول ندارد عمری وقتی تنها منتظر چنین فرصتی حکومتی بود و حالا
چطور رضا نمیدهید و چطور اجازه زندگی به دیگران نمیدهید جواب دادم [illegible] آیا خدا
را قبول دارید گفت البته گفتم ما هم خدا را قبول داریم و چون [illegible] هستیم و معتقدیم خدا عادل
عادل است و ظالم نیست آیا شما هم قبول دارید خدا [illegible] یا چیز [illegible] گفت البته [illegible]
هم [illegible] گفتم آیا دیگر بنظر شما لایق این ظلم به زندان است [illegible]
[illegible] چیز دیگر [illegible] من تقیه را نمیدانم گفتم همین [illegible]
است چرا با ظلم [illegible] و آیا آنچه با ما روا داشته اند عادلانه [illegible] عدل اسلام
[illegible] است ؟ سکوت کرد گفتم چون بر ما ظلم کرده اند [illegible]
که [illegible] ظلم این حکومت در دولت [illegible] دولت اسلامی قرار گرفته اند [illegible] هم [illegible]
است و ظلم [illegible] ندارد و عادل است [illegible] این ظلم [illegible]
عدل خود را [illegible] و این حکومت ظالم جابر را [illegible] میکند
چون ظلم [illegible] و کاری حکومتی که [illegible] این ظلم [illegible]
[illegible] است و خدا [illegible] ظلم را دوست ندارد [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] از ما هم میگذرد و آنچه خدا بخواهد راضی هستیم و توکل باراده
او داریم چون عملی انجام نمیشود مگر باراده او.
از جا برخاستم از محبت و زحمت آنها تشکر و خدا حافظی کردم حاجی آقا باز تکرار
کرد و حالا شما مسئولین [illegible] گفتم بدیگر نگوئید ضرر ندارد [illegible] که [illegible]
آنچه را گفته اند بگوئیم و اگر جواب مثبت بود آیا [illegible] خبر میدهم که اقدام کنند
روز ملاقات چنین وضعی از آن چه گذشته برای [illegible] شرح مختصری دارم
دیگر گوش کرد و من منتظر ماندم ببینم چه میگوئید دیگر گفتند خیر فایده ندارد با اینها
نمیتوان اطمینان کرد اینها صالح نیستند قول و قرار [illegible] قول و قرارها [illegible] که ندارد
ضرر هم دارد [illegible] من [illegible] برای [illegible] خطر بیشتر [illegible]
[illegible] نیست [illegible] [illegible]
که [illegible] این [illegible] هر [illegible]
گفتم دیگر من هم این مسائل را [illegible] همین است که میگوئید اینها قابل اطمینان
نیستند [illegible] ما وقع را [illegible] برای سایر عزیزان هم شرح داده اند که چنین شده است
ولی نتیجه [illegible] بوده
باری [illegible] دیگر [illegible] بسیار [illegible] از [illegible]
از [illegible] ایشان [illegible] از [illegible] زندگی [illegible]
[illegible] داشتیم [illegible] چون [illegible]
[illegible] زندگی [illegible] ندارند [illegible]
[illegible] از [illegible] دارند [illegible]
[illegible] داشته باشند [illegible]
[illegible] هر کاری [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

شخصی بنام آقای اصغر ... که جزو شاگردان دکتر ... در طهران بود (دکتر ... ) ... [illegible]
در ... روز ... و ... [illegible] که اسم خود را وابسته میدانست ... [illegible]
... [illegible] ... شاه ... [illegible] ... آخر ... [illegible]
... ایشان ... اداره بازرگانی تلفن کرده بود که شنیده ام ... [illegible] بازرگانی
... و آقای رضوانی هم ... را تایید کرده ... [illegible]
... [illegible] نظارت بازرگانی داده اند آقای رضوانی گفته بود ... [illegible]
... حق داد ... بازرگانی ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان ... [illegible]
... [illegible] ... ایشان باید گذشته شود ... [illegible]
... [illegible] آقای رضوانی گفته بود از اطرف قانون ... [illegible]
بازرگانی ... [illegible]
... [illegible] آقای رضوانی ... [illegible]
... [illegible] ... و جریان را به آقای ... گفته بودند ... [illegible]
... [illegible] ... جریان را ... [illegible]
دارند ... [illegible] از طهران ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] به ... [illegible]
... طهران ... [illegible]
... [illegible] ... بالاخره ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
و ... [illegible] شده اند .
... [illegible] خانم احسانی (از اراده) ... محفل تقدس ... [illegible]
دارند که خطاب به آقای رضوانی طهران ... [illegible] مضمون بیان مبارک
مرکز میثاق چنین است ( که جمعیت ازدیاد ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ نفری در طهران نموده اید در
... طهران ... [illegible] ... طهران را ... [illegible]
کنند ) و بعد ... [illegible] در خاطرم نیست .
... [illegible] ... از ... [illegible] آن یاران خالص و مخلص درگاه جمال ابهی
... [illegible] که با ... خانم ... [illegible] ... [illegible] ... بزرگ
... [illegible] افسران ... [illegible] زندان ... [illegible]
افسران ... [illegible] ... همراهان خود تشکر کردم ... [illegible]
با ... داریم ... افسران ... [illegible]
... [illegible] ... نتوانستند ... [illegible] ... از این ظلم و اعمال ... [illegible]
... [illegible] ... گفتند این چند روزه ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ... فوق العاده

©Afnan Library Trust, 2026

بوده‌اند و چه طرز تفکر و چه اعمال و رفتار نیکوئی و ایمانهائی داشتند آنها با روحیه شهادتشان
و اداری میداشتند و میگفتند مال دنیا است بخاطر چنین لحظه‌ای هستیم و حتی از آقایان
گوشت با خانواده‌ها صحبت و خداحافظی کنیم ولی دیگر گفت بگذارید امشب را راحت بخوابند
هر را خیلی کم دیدار میخواستند بود قدرت آنها فوق العاده بود اصلاً چنین چیزی تا بحال ندیده‌ام
اینهمه ظلم را تحمل میکردند و چه کشته شدند و حکم با دو دست آوردند اینها با روحیه بزرگی داشتند و
فدای عقیده‌شان شدند بعد از این صحبت‌ها و مقداری دیگر اجازه گرفتیم که به زندان
زندانیان و دوستان آنها بریم عده‌ای در محوطه فوتبال بازی میکردند در سایه از جهت با گوشه‌ای
کار روزی میکردند و ابداً روح و صفائی نبود در حالیکه قبلاً میرفتیم چه لطف و صفائی داشت
و حال خیلی درد و غم انگیز بود و حالت بی روح و مرده تعداد زندانیان خیلی زیاد شده بود
دیگر احتیاجی نیست برای شما آنچه آنها گفتند بنویسم فقط آنها هم از درستی و خوشرفتاری
و صفات خوب آنها صحبت میکردند.

یکی از افسران جلبان که در زندان بود گفت آقای دکتر داشتند برای شما تند تند دستبندی
میساختند و میگفتند با ایران را تا عصر تمام کنیم تمام هم کردند و در اول جوان گذاشتند
افسر نگهبانی که قبلاً عرض کردم منزلشان پشت منزل ما قرار داشت و خیلی با ما کمک میکردند
آقای سروان رشتی تعریف از همگی آن عزیزان و خصائل پسندیده آنان میکردند و زیاد
میگفتند آقای بطحی دانشمند و فهمیده و نیک انسان واقعی بودند من به دین و مذهبی
معتقد نبودم ولی بعد از چندین جلسه که با ایشان صحبت کردم اصلاً طرز فکرم و عقیده
من راجع به همه چیز عوض شده و دنیا در نظرم جلوه دیگری دارد و خیلی ارادت داشتم اگر آزاد شده بود
و دنیا اینها انسانهای فوق العاده‌ای بودند و خیلی اظهار ناراحتی که چرا چنین افرادی را کشتند
یکی از دوستان مسلمان ما که همکار دکتر بود و خانمش هم با ما دوستی داشت و در جلسات
و دیگر همه از دکتر و خدمت و محبت زیاد تعریف کرده بودند بعد متوجه شدیم که از طرف انجمن
اسلامی حاج ابراهیم رشتی و دکتر فریدونی با آنها تماس گرفته و از آنها تقدیر کرده بودند
و عبدالله و در خانواده‌ها از جمله اغلب مسلمانان که با ما آمد و رفت داشتند آنها را تقدیر به
فرزندانشان و دوستان آنها عودت بودند که یک خانواده مجبور شده بود منزل را فروخته بجای دیگر
و جای دیگر بروند. من شنیده‌ام قبل مبارک تا الی و چه زندانی یا دنیا در جهت وفات میدهند
جای چه اینگونه تقدیرات در مورد کسانیکه با افراد سرشناس کجائی مسائله درست و آدم درست در
انجام شد و حالا حتماً بیشتر است.

یکی از افسران میگفتند کاش من با اینها آشنا نشده بودم کاش این صحبت ها نبود
من رنج میبرم و یکی دیگر از افسران میگفت منظورم از اصلاً من از وقتیکه متوجه شدم
که حکم اعدام آنان را دادند نتوانستم به منزل سیاسی برای پرسش بروم و الهم حالا از
جا از عادت ایم و همه رنج بردم و حال که همه ما ناراحت و دور شده‌ایم و برای ما دوری از
آنان بسیار مشکل است

در خاتمه باید اضافه کنم تشکیلات روحانی در سطح ملی از سال ۱۳۵۷ شمسی از زمانیکه انقلاب
شروع پیدا کرد محفل مقدس ملی ایران را تشکیل داده بودند که این عده هر چهار رشته

©Afnan Library Trust, 2026

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

این ذره بمقدار اگر توده آ درنده خاطرات همدان را آرزود چنانست که درآینده نزدیک دانشمندان و تاریخ نویسان جامعه بهائی اقدام به تالیف کتابی مختص آن درقات مومنه همسران شهدای سبعه همدان دفرزندانشان که کاسه همت ووفا زعشق رضا از آن سالکان سبیل هدی بمنصه ظهور رسیده درآن منعکس فرمایند.

©Afnan Library Trust, 2026

شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی یزدی از شهدای سبعهٔ همدان

علیه رضوان الله وبهائه

©Afnan Library Trust, 2026

ن

شرح حال شهید مجید جناب سرهنگ دکتر فیروز نعیمی یزدی از شهدای همدان

بچه مشغول کنم دیده و دل راکه مدام　　دل ترا میطلبد دیده ترا میجوید

سخن از موجودی عزیز و شهیدی گرامی است گرچه زبان از وصف صفات آن شهید مجید عاجز ولی باید قطره‌ای از دریای صفاتش در اینجا بیاید ولأنکه قرب را ستودن وصفات برشمردن کاری سهل نیست شهید عزیز دکتر فیروز نعیمی نمونه پاکی و عطوفت بود نجابت ذاتی چون هاله‌ای در اطراف وجود مقدسش موج میزد واگر با چشم بصیرت نگاه میکردی میدیدی که وجود بزرگوارش چه عالم مبارک است وسرفراز تیر شهادت است در معاشرت متواضع وملایم ومهربان ودر تقدیس وتنزیه ومراعات آداب انسانی شهره بلبنان و تمسکش بدیانت شدید ودر حسن اخلاق وتقوی نادرالمثال بود مردم شهر شیفته محبتش بودند ودر بیانی محبتش دوست ودشمن نمیشناخت چه شبها که برای معالجه بیماری تا صبح در کنارش میماند وچه روزها با تلاش خستگی ناپذیر مشغول کمک بمردم بود تبسمی همیشگی در لبانش بود هدفش روشن وواضح بود "محبت" حضرت مسیح فرمود خدا محبت است وآن وجود عزیز همیشه خدا را با خود داشت.

خلاصه از شرح زندگانی وشهادت شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی یزدی که بقلم همسر وفادار آن وجود عزیز مرقوم وتهیه گردیده در قسمت بعد بنظر قارئین گرامی میرسد

©Afnan Library Trust, 2026

جناب دکتر نیرو نعیمی یزدی فرزند مرحوم علیرضا و زیور خانم در تاریخ
دوازدهم آبانماه ۱۳۱۴ شمسی در عشق آباد متولد شد هنگامیکه دو سال بیشتر
نداشت همراه مادرش و با دست خالی در ایام انقلاب روسیه بایران تبعید و در
مشهد ساکن گردید در مشهد تحت سرپرستی مادر و زحمات طاقت فرسایش از
نظر امرار معاش ایامی میگذراند با این وجود در طفولیت آثار زیرکی و نجابت
در او آشکار و عیان بود تا اینکه به یزد منتقل و مشغول تحصیل در مدرسه آن شهر شده
و موفق باخذ دیپلم متوسطه گردید سپس در کنکور پزشکی مشهد شرکت کرده قبول میشود
و دوره دکترای خود را با درجه ممتاز بپایان میرساند در مشهد هنگام تحصیل پیوسته
در خدمات امریه و عضویت در لجنه جوانان آن شهر فعالیت چشمگیری داشته شب
و روز آرام و قراری برای پیشبرد اهداف روحانی نداشت سپس مدت دو سال
خدمت وظیفه خود را با صداقت در منجیل گذرانده و در آن محل نیز مصدر خدمات بود
پس از خاتمه خدمت مدتی جویای کار بود و بهر کجا مراجعه میکرد در ستون مذهب
دیانت خود را بهائی می نوشت باین علت مدت ۹ ماه بیکار بوده و مانع خدمتش
در ادارات میشدند بالاخره در اداره ریشه کنی مالاریا استخدام و بهمدان منتقل گردید
و تقریب ۲۵ سال رئیس و مدیر کل ریشه کنی مالاریا در استان همدان بود که در نهایت صداقت
و پاکدامنی و دلسوزی وظائف محوله را انجام میداد در ضمن کار و طبابت دقیقه‌ای
از خدمت باز نماند شامل عضویت در تشکیلات امری و عضو در لجنه محفل مقدس

©Afnan Library Trust, 2026

مقدس روحانی طهران انتخاب میشد وبارها به نیابت محفل تعیین گردید در وظیفه شناسی
ونظم و ترتیب آیت انقطاع بود تا آنکه در تاریخ سی ام آبانماه ۱۳۴۲ با احترام خانم
کوثری ازدواج نمود در اوائل بروز انقلاب ایران تعدادی از کارمندان آنجا طوماری
تهیه و تسلیم مدیری نمودند که ما رئیس بهائی نمی خواهیم و شعارهائی در کوچه و بازار
منتشر کردند که شکنجه گر ساواک است و باید معدوم شود پس از مدیریت برکنار
و کارشناس بهداشت در درمانگاه شد و بعد از مدتها در مطب خصوصی مشغول طبابت
بود که عموم اهالی به تشخیص او در بیماریها ایمانی کامل داشتند و حتی المقدور از دریافت
ویزیت از افراد بی بضاعت خودداری میکرد و خدماتش زائد الوصف در بندرعباس
بود پس از مدتی تحریک عوام الناس مالک محل مطب اثاثیه و لوازمات
ایشان را بیرون ریخت و به تقاضای مکاتبات شرائطی نبخشید و ناچار به خرید محلی
برای مطب شد و در آنجا بکار خود ادامه داد در امور مهاجرت احباب بسیار فعال و مجد
بود حتی برای اسکان مهاجرین در اطراف طهران شخصاً اقدام به خرید خانه مورد احتیاج
نمود و در اوائلیکه احبای نقاط مختلفه ناچار به ترک محل سکونت در طهران شدند
ایشان چند اطاق از محل مطب خود را اختصاص بآنها داد و در جریان انقلاب
ماشین شخصی آن وجود محترم را دزدیدند و هر اقدامی برای یافتن آن بی نتیجه ماند
در خاطراتیکه همسرشان مرقوم داشته اند چنین ذکر شده در جمع شهدای سبعه
طهران بیش از همه باعث ناراحتی جناب دکتر نعیمی شده بودند هشت طلبه که

©Afnan Library Trust, 2026

در محل کوچکی که بسیار کثیف و تاریک بود زندانی بودند حتی اجازه مطالعه نداده بودند
در عرض این مدت فقط سه مرتبه برای هواخوری آنها را از زندان بیرون میبرند
بطوریکه موهایش شکفته در عرض این مدت شبی یک ساعت خواب نداشته
و تا صبح پاسداران بالای سرش نوار الله اکبر و شهید را پخش میکردند و عمداً
باعث ناراحتی او میشدند بعد از اتمام محاکمه بزندان شهربانی منتقل شدند قبل از
نوروز شبی عزیزان را بدادگاه انقلاب فرا میخوانند و حاکم شرع میگوید که بیگناهی
شما ها برای ما ثابت شده مردمان خوبی هستید. باید مسلمان شوید والا که شما را
آزار میکنیم قول بدهید که در خط اسلام حرکت کنید عزیزان همگی میگویند ما منافاتی
با اسلام نداریم و معتقدات ما با اسلام چنین است و توضیح میدهند در همین حین
تلفنی بدادگاه میشود و در اطاق دیگر نیم ساعت صحبت میکنند و میگویند ببرید بزندان شهربانی
و سه نفر از شهدا جناب دکتر دانائی جناب دکتر نعیمی و جناب سهراب حبیبی
که کارمند دولت بوده اند میگویند این مطلبی که شما میگوئیم قانونی نیست ولی از
لحاظ شرع قابل اجرا است و آن اینکه کلیه حقوقی که از بدو خدمت دریافت
نموده اید بایستی بدولت مسترد دارید این سه نفر اظهار میدارند که ما خدمت کرده ایم
و در قبالش حقوق گرفته ایم واسترداد این حقوق بدولت برای ما مقدور نیست
سپس حکم اعدامی هر سه نفر را در زندان بدستشان میدهند حکم خیلی
مبتذل بود و کارمندانی که هر کدام ۱۹ الی بیست سال سابقه کارمندی داشته اند
اینک در حکم قید کرده اند

©Afnan Library Trust, 2026

یکبار هم امیدی با زادی نداشت در چه بمن (خانم دکتر نعیمی) دلداری میداد و میگفتم که آزار هیچ بیدینانه در زندگی برنگردید بمن شکفت این افکار را از سر بدر کن همه چیز دیگر تمام شده مرا تیرباران خواهند کرد تا آنکه در تاریخ ۲۳ / ۳ / ۳۶ شمسی در جمع شهدای سبعه طهران پس از زجر و شکنجه فراوان که آثارش در جسد خون آلود مطهرش آشکار بود تیرباران و مشهد فدا شتافت در هنگام تلاوت نماز میت برای آن دکتر عزیز شهید طوفانی همراه با گرد و خاک و باران برخاست و شدت طوفان بحدی بود که شاخه درختان شکسته شده و بر زمین افتاد جسد شهید مجید در ردیف شهدای سبعه طهران در گلستان جاوید مدفون و متوکلین وصیت نامه حضرتش که لحظاتی قبل از شهادت مرقوم داشته ضمیمه این اوراق میگردد

لازم بیادآوری است جناب دکتر نعیمی مانند سایر شهدای سبعه طهران در تاریخ یکم مردادماه ۱۳۵۹ شمسی پس از گذشت یکسال از دستگیری بدون آنکه در تمام مدت همراه و همراز سایر مسجونین بوده‌اند که شرح آن در قسمتهای دیگر مفصلاً ذکر شده است.

ناگفته نماند مادر پیر داغدارش پس از وقوع این مصیبت دچار فراموشی شده و ناچار او را با امریکا نزد دخترش فرستادند مدتی نگذشت در آن دیار غربت و بستری گردیده و بملکوت الهی صعود نمود.

©Afnan Library Trust, 2026

همسر عزیزم

پس از عرض سلام و اظهار محبت و تشکر از زندگی مشترکمان چنین امشب ما را اعدام می‌نمایند و صبح هم حاضر نشدند حکم مربوطه را بما نشان بدهند لذا حتی خداحافظی از تو و اقوام یادم. مادرم را بتو می‌سپارم اگر مایل بود به او کمک کن و الآن نزد تو بود بعد رود سلام و محبت محبت‌آمیز مرا به کلیه دوستان ابلاغ نما و بدان خوشحالم که با اعتقاد به دیانت مقدس بهائی جام شهادت را می‌نوشم بیش از این باعث دردسر تو نخواهم از دوری من زیاد بخود ناراحتی راه ندهی

قربانت

همسرت
دکتر فیروز (نعیمی)

۶۰/۳/۲۳

©Afnan Library Trust, 2026

خاطراتی از مدت هشت روز بازداشت موقت شهید مجید جناب حسین مطلق
از شهدای سمیه همدان توسط سپاه پاسداران به قلم همسر محترمشان سرکار طاهره خانم مطلق
در تاریخ سه‌شنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۸ ساعت ده شب هفت نفر پاسدار مسلح وارد منزل شده
و با حرکات ناهنجاری در قسمتهای مختلف خانه بحالت دفاعی با در دست گرفتن اسلحه ایستادند
اتفاقاً تعدادی میهمان داشتیم از جمله تعدادی از جوانان و نوجوانان بهائی که برای دیدار و خداحافظی
با دو فرزندمان که قرار بود تا چند روز دیگر با سپاه نیا بروند در منزل مشغول صرف شام بودند
پاسدارها اخطار کردند همه بدون حرکت در جای خود قرار گیرند. جوانها با آرامش و خونسردی
بصرف شام ادامه دادند و پس از چند دقیقه پاسدارها اسلحه‌ها را که تا آن وقت آماده بدست
داشتند در کنار خود بزمین گذاشتند و فقط با چشم مراقب بودند. پرسیدند که میهمانی به چه دلیل است
شاید فکر کرده بودند جلسه داریم ولی توضیح داده شد و گفتند تا وقتی ما در اینجا هستیم کسی نباید
خارج شود بنابراین همگی در هال منزل جمع نشستند تا چگونگی آنها با پاسداران را گفتگو نمایند
نماینده دادستان بنام آقای (سماوات) همراه با آقای مطلق و یک پاسدار شروع به جستجوی خانه
نمودند. مسلم است که باز کردن چمدانها، گنجه‌ها، کمدها، رختخواب و غیره منزل به چه صورتی درآمد
چمدانهای سفری، بقچه‌ها که بسته و آماده شده بود نظرشان را جلب نمود و کلید آنرا خواستند
و با همان حالت و دقت باز و همه را در وسط اطاق ریختند که گوئی انتظار دیدن اشیاء
غیر قانونی و یا تجول خودشان اسناد و مدارک سیاسی و غیره بودند. چون آقای مطلق نماینده
مطبوعات هم بودند تعداد زیادی نوارهای امری را که تازگی بضمیمه کتابها فرستاده بودند این همه نوار
جلب توجه نمود. نماینده دادستان یکی از پاسدارها دستور داد تمام نوارها را جمع و همراه ببرند

در

©Afnan Library Trust, 2026

در این موقع برادر آقای سلطانی تذکر دادند که اینها نوارهای دعا و مناجات و یا سرود و مسائل دینی است
داخل هر کدام تعداد زیادی پر شده همراه است از هر کدام یکی بعنوان نمونه برداشتند در این موقع دستگاه
پخش نوار را آماده ساختند و شروع به شنیدن مطالب نوار شدند اولین نوار لوح مبارک احمد بود
چند لحظه که پخش شد پاسدار مربوطه گفت دیگر نمیخواهم دعا است رهایش کن نوار دوم عدم
مداخله در امور سیاسیه از جناب دکتر داودی پاسدار مذکور بدقت گوش میداد باز تذکر
داده شد که بهائیان حق دخالت در سیاست ندارند در حالیکه حتی لحظه ای این امر مهم فراموش
و یا از نظر دور نشود بدینوسیله هم تأکید دیگری به بهائیان تذکر داده میشود شروع این نوار زمینه
را برای صحبت باز کرد در گوشه ای از هال منزل برادر آقای سلطانی و پاسدار مربوطه به گفتگو
پرداختند پاسدار شروع به سؤالاتی در مورد امر کرد و جواب داده میشد تا حدی که دو پاسدار دیگر که
نزدیک بودند توجه شان جلب شده با تعجب و عصبانیت به پاسدار سؤال کننده نگاه میکردند
بعد از اینکه چند دقیقه نوار مذکور را شنید پرسید آیا ممکن است این نوار را بمن امانت بدهید
قول میدهم دوباره باز گردانم نوار باو داده شد و تقاضا شد که بجای پس آوردن خودش بدقت
گوش دهد و بدوستان دیگرش هدیه نماید تا آنها نیز این مطالب را بشنوند خلاصه از نوارها هیچکدام
را همراه نبردند مگر نوار مورد تقاضای آن پاسدار که خود در جیب لباسش گذاشت در ضمن مأمور
نماینده دادستان مشغول جستجوی منزل است. چون ساعاتی از شب گذشته بود والدین جوانها نگران شده
تلفنی سؤال میکردند که چرا بچه ها هنوز بمنزل برنگشته اند یکی از پاسداران بجای تلفن کننده به بنده
تکلیف میکرد طوری صحبت کنم که کسی متوجه نشود در خانه چه گذرد بنده هم در جواب والدین عرض
میکردم بچه ها مشغول صحبت هستند نگران نباشید خودمان آنها را بمنزل میرسانیم در این موقع مادر یکی

©Afnan Library Trust, 2026

یکی از دخترها تنها برای همراهی دخترش آمد پاسداری که مأمور آمد در قسمت داشت در سبب ایستاده
بود تکلیف کرد که وارد منزل شود و به بقیه ملحق گردد باید عرض کنم که در آن ایام به دستور محفل مقدس
روحانی قرار بود ضیافات نوزده روزه با تعداد کم در چند شب متوالی برگزار شود تا ملاحظات رعایت
و مشکلی پیش نیاید بنابراین سه شب پشت سر هم ضیافات تشکیل میشد و در هر شب
چهار یا پنج جلسه در دور که هر جلسه ناظمین ضیافات میبایستی برنامه ها را بمنزل ما تحویل میکردند
تا در اختیار ناظمین جلسات شب بعد بگذاریم و آن شب اتفاقاً مصادف با تشکیل ضیافات بود
و مسئله ای که تا حدی ما را نگران کرده بود اینکه مراجعه ناظمین محترم با در دست داشتن برنامه ها و اوراق
تشکیلاتی خود باعث دردسر و ماجرای بزرگ شود ولی خوشبختانه نه تنها عزیزی که مراجعه فرمود
جناب دکتر روحانی بودند زنگ در را صدا درآمد پاسدار خود را کنار کشیده به بنده اشاره کرد
در را باز کنم در باز شد جناب دکتر داخل ماشین نشسته بودند و ژاله خانم (همراه ایشان)
در حالیکه برنامه را در دست داشت پیاده شد بنده سعی کردم با چشم و ابرو به ایشان هشداری
بدهم و قبل از آنکه ایشان حرفی بزنند با عجله گفتم خانم برای بردن بچه ها آمده اید؟ نگران نباشید
ما آنها را نگه داریم فعلاً مشغول هستند و بدون آنکه منتظر جوابی بشوم خداحافظی و در را بستم
متوجه شدم که ژاله خانم گیج شده و در جای خودش ایستاده از قرار معلوم فوراً ژاله خانم به داخل ماشین
برگشته و گفته بود خبرهایی هست چون این برخورد بسیار عجیب و غیر معمول بود مضافاً برای اینکه
هیچیک از فرزندان ژاله خانم در منزل ما نبودند ایشان برگشته بودند و تعدادی از دوستان دیگر
اطلاع بدهند روحانیت از منزل تلفن کردند و پرسیدند آیا مهمان دارید جواب دادم بله
پرسیدند نتوانستم کاری بکنیم عرض کردم خیر بنابراین بدینوسیله هم شک آنها به یقین تبدیل شد

در

©Afnan Library Trust, 2026

در هر حال همچنان منزل توسط پاسداران جستجو میشد در آخر سراغ گنجه کتابها رفتند یک
یک کتابها را ورق میزدند اگر صفحه کاغذ یادداشتی در لابلای آن بچشم میخورد برمیداشتند تمام
دفترچه های خطی و اوراق خطی حتی دفترچه های مناجات بچه ها - دفترچه های یادداشت که تقریباً
یک کارتن کوچک شد ولی کتابی همراه نبردند در موقع رفتن از آقای مطلق خواستند که با
آنها بروند بنده پرسیدم آیا ممکن است بگوئید در این وقت شب همسرم را بکجا می برید
گفتند به سپاه پاسداران که در منطقه سنگ شیر است (سنگ شیر محله ای است که قدری
از مرکز شهر دورتر میباشد) و شماره تلفنی دادند و گفتند برای اطمینان خاطر میتوانید فردا صبح
تلفن و سؤال کنید در وقت خداحافظی دختر کوچکمان که از رفتن پدر سخت دچار وحشت
و اضطراب شده بود بازو دست محکم او را نگه داشته و مانع رفتنش میشد آقای مطلق او را
آرام نموده و دلداریش داده گفت ناراحت نباش فردا برمیگردد البته در این موقع و دیدن این صحنه
خودش هم سخت تحت تأثیر قرار گرفته متأثر شد در هر حال آقای مطلق با آنها از منزل خارج شد
در حالیکه یک جعبه نوشتجات و مقداری هم آرشیو محفل را همراه بردند بالطبع بچه ها که تا آن
وقت نتوانسته بودند خارج شوند بمنزل برگشتند و ضمناً همانوقت بسیاری از خانواده های
احبا از جریان مطلع گشتند پاسی از نیمه شب گذشته بود جناب دکتر نعیمی تلفن کردند ولی
شنیدند که آقای مطلق را برده اند تعجب و پرسیدند بچه اتهامی و چه چیزهائی از منزل برده اند
که مختصراً بعرض رساندم فردا صبح باید تلفن به سپاه پاسداران از محل بازداشت مطمئن شدیم
و همان صبح محفل روحانی مقدس همدان تشکیل و شرح آنچه شب قبل گذشته بود از بنده استفسار فرمودند
بعد دستور دادند به هر بهانه شده با آقای مطلق ملاقات در محل بازداشت را بپرسم بنده هم
تا

©Afnan Library Trust, 2026

آرامی و بیقراری فرزند کوچکمان را وسیله قرار داده تلفنی از سپاه با سرداران اجازه ملاقات
خواستم چندین بار تلفن کردم و امکان نداشت تا اینکه تلفن را به اطاق زنی بنام خواهر طاهره
وصل کردند و گفتند اختیار با ایشان است ضمن صحبت ایشان هم اظهار داشتند که ایشان
(آقای مطلق) بدستور دادستان انقلاب (آقای موسوی) ممنوع الملاقات شده ولی بالاخره
در مقابل پافشاری بنده اجازه داد چند دقیقه ملاقات کنیم و بعد از ظهر همان روز با اتفاق دختر
کوچکم به سپاه رفتیم ما را به اطاق کوچکی راهنمائی کردند لحظه ای بعد هم آقای مطلق را آوردند
ولی همان خواهر طاهره روبروی ما نشست (زنی بود در حدود چهل سال با لباس کاملاً پوشیده
اسلامی در حالیکه اسلحه بکمر داشت و بطوریکه شنیدیم شش سال در فلسطین دوره دیده و بعد از انقلاب
به ایران آمده بود) از او سؤال کردم آیا چه خطائی از همسرم سرزده که بنده بی اطلاع هستم
جواب داد فعلاً ایشان را بازداشت کرده اند تا درباره شان تحقیقات انجام گیرد
بعد معلوم خواهد شد جواب داده شد پس بدون هیچ دلیلی دیشب ساعتها منزل ما را
زیر و رو کرده اند و همسرم را باینجا آورده اند؟ جواب داد این حکم دادستان بوده من زیاد
اطلاع ندارم آقای مطلق گفتند این جریان فقط یک دلیل میتواند داشته باشد و آن
اینکه من بهائی هستم و اگر چنین باشد هر بلائی را تحمل میکنیم و بدنبال آن قسمتهائی
از لوح مبارک احمد را خواند از جمله (و ان تمسک الحزن فی سبیلی ...) خواهر طاهره
گفت معنی کن و معنی شد و بعد از آن ملاقات تمام و خارج شدیم فوراً محفل مقدس
روحانی تشکیل و مطالب بعرض رسید و دستور فرمودند پس باید با کمک دادستان ملاقات
و دلیل بازداشت را از ایشان بخواهید صبح روز بعد با اتفاق برادر آقای مطلق به دادسرای

انقلاب

©Afnan Library Trust, 2026

انقلاب مراجعه کردیم معلوم گشت که در بسته و فقط یا پاسداری از سوراخ روی در با مراجعین
حرف میزد و سعی میکرد به بهانه های مختلف عذرشان را بخواهد یا هم جواب داد آقای
دادستان برای انجام کاری به تهران رفته ولی از آنجا که شاید کلمه راست بر زبانشان نیست
اعتنائی نکرده پشت در ایستادیم ساعتی گذشت دوباره موضوع را تکرار کردیم این بار گفت
امروز تعطیلات داشتن جلسه کسی را نمی پذیرد ولی ما پافشاری کردیم که چون مسئله مهم است ما
هر ساعتی لازم باشد صبر خواهیم کرد او که صاحب کار ما را دید سؤال کرد اسم و فامیل را گفتیم ولی
میدانستم اگر دادستان ما را بشناسد اجازه نخواهد داد به پاسدار گفتم بگو بگوئید زنی است و چند
لحظه اجازه ملاقات میخواهد پاسدار در را باز کرد و تنها مرا بداخل حیاط راه داد و برادر آقای
مطلق پشت در با انتظار ایستاد خلاصه پس از گذشتن از جلوی چندین پاسدار با مورد جواب
سؤال هر کدام که با چه کسی کار دارید و آیا اجازه داده اند یا خیر و غیره وارد اطاق (آقای
موسوی) دادستان انقلاب شدم اول با لحنی مؤدبانه گفت خواهر بفرمائید چکار داشتی
به محض اینکه گفتم همسر آقای حسین مطلق هستم قیافه اش عوض شد صورتش را در هم کشید
و با لحن تندی گفت چه میخواهید جریان ورود پاسدارها را بخانه و بازداشت آقای مطلق را
مختصراً گفتم و اینکه نمیدانم بچه دلیل و عنوان چنین مسائلی پیش آمده گفت خانم شوهر شما منشی
محفل کاشان است من دستور بازداشت ایشان را داده ام و در ضمن به دستور من ممنوع الملاقات
هم میباشد ما از ایشان خواسته ایم تمام آرشیو محفل را بما تحویل دهد ولی از قرار معلوم مقاومت
میکند و چیزی نمیگوید و تا وقتیکه آرشیو و مدارکی که از ایشان میخواهیم در اختیارمان نگذارد
بازداشت و ممنوع الملاقات خواهد بود گفتم که آقای مطلق مدت چند ماه است که بسمت منشی

اتهامات

انتخاب شده و مقداری آرشیو هم در منزل بود که با سرداران شما همراه بودند و رو به بنده نمودند با تلخی
تند گفتند خانم شما خوب میدانید من هم میدانم وقتی منشی عوض میشود منشی قبلی تمام آرشیو را
به منشی جدید تحویل میدهد و ما آن را میخواهیم و بهتر است همسرتان همه را تحویل دهد بنده از اطاق
خارج شدم (البته مطالبی در مورد اینکه همه میدانند که بهائیها نمی توانند در سیاست دخالت
کنند بنا براین آرشیو آنها هم ارشاد سیاسی و خلاف قانون نمیتواند باشد فقط مربوط بامور
جامعه است ) ولی او اصلا اعتنائی باین مطالب نداشت و فقط تکرار میکرد ما همه آن
آرشیو پنج ساله اخیر را میخواهیم هنوز هم مجدداً محفل مقدس روحانی تشکیل و طبق معمول اگر چه
گذشته بود بعرض رسید و مطمئن شدند موضوع شخصی نیست بلکه در رابطه با امور تشکیلات میباشد
فوراً بعرض محفل مقدس ملی رسید و فردای آن روز جناب آقای دکتر یوسف عباسیان و دکتر حشمت ا...
روحانی (مطمئن نیستم که اسم جناب دکتر روحانی را درست ذکر کرده باشم یا خیر ) هر دو عزیز
عضو هیأت معاونت بودند و به دستور محفل مقدس ملی برای بررسی موضوع بمنزل ما تشریف آوردند
ایشان ضمن دلداری به بنده فرمودند نگران نباش و افتخار کن چون آقای مطلق اولین
منشی تشکیلاتی است که بازداشت شده و محفل مقدس ملی مشتاقند بدانند چه سئوالاتی از
از ایشان خواهد شد و منظور اولیاء امور انقلاب چیست و این برای تشکیلات مهم است
روز جمعه ساعت ۵ بعد از ظهر مجدداً با کسب اجازه از خواهر طاهره بملاقات رفتیم در لحظات
اول پاسداری در اطاق بعنوان مراقبت ایستاده بود ولی بعد از اطاق خارج شد و ما توانستیم
براحتی صحبت کنیم آقای مطلق گفتند که در این روز در چند ساعت بوسیله جوانی که از طرف
بود و خودش گفته که سالهای اول رشته حقوق را میخواند بازپرسی شده همه سئوالها در مورد تشکیلات

ملی

ئی دکلی جامعه بهائی بود البته تمام سئوالات روی اوراقی نوشته شده بود و اگر آنها را اشتباه
جواب داده بودند آن جوان به آقای نسطق در ضمن بازپرسی گفته بود من شخصاً با این بازیها
و طرح اینگونه سئوالات مخالفم ولی طبق دستور و وظیفه‌ام رفتار میکنیم    در روزهای آخر به
آقای نسطق گفته بود من نظر خودم را اینگونه بیان کردم که من هیچگونه خطا و جرم و گناهی در
این پرونده نمی‌بینم    آقای نسطق بعدا تعریف میکردند که در طول روز خیلی از پاسدارها میآمدند و
علت بازداشت مرا از خودم سئوال میکردند و این سبب میشد سئوالاتی در مورد امر مبارک بکنند
و از جمله میخواستند نظر جامعه بهائی را با انقلاب اسلامی بدانند که بالطبع در نهایت حکمت
جوابهای کوتاهی می‌شنیدند حتی بعضی در مورد احکام و کیفیت بعضی از ادعیه و نماز هم میپرسیدند و وقتی یکی
از همین پاسدارها احضار شده بود تا با تعداد دیگری برای آرام کردن شورش در یکی از شهرستانها
بروند پیش من آمد و خواهش کرد دعای حفظ را که قبلا شنیده بود برایش بخوانم تا سلامت برگردد
باری آن روز جمعه بعد از تمام شدن وقت ملاقات دختر کوچکم دست پدرش را گرفته بود تا او را
با خود بمنزل بیاورد وقتی باو گفتند که امکان ندارد در حالیکه گریه میکرد رو به پاسدارها کرده
و گفت مگر شما آن شب نگفتید که فردا بمنزل خواهد آمد    خواهر طاهره السادات بود این
سر را کشید و ظاهرا بنظر می‌آمد که تنها گرفته شده آقای نسطق گفت این قول را هم نگاه داشت
باورداره از قول من بایشان بگوئید (در قول مخرج المیعاد و در عمل بنگاه اخم) در مدت این
هشت روز یکبار هم آقای نسطق را به دادسرای انقلاب برده در آنجا با دادستان
(آقای موسوی) روبرو شده و بوسیله او بازپرسی کامل میشود به گفته خود آقای نسطق دادستان
میگوید    چند روز قبل خانمی که ظاهرا خودش را همسر شما معرفی میکرد بنزد من آمده و در مورد کار

نما

شماحمت کرده زیرا به دنبال آن سؤالات در ارتباط با مشی دوران ایشان و جامعه امر
در یکی از این روزها به دستور محفل مقدس روحانی شهیدان قرار بود بنده در خدمت جناب دکتر بنائی
با آقای عالمی (حاکم شرع شهرشهیدان) ملاقات کنیم ترتیب این ملاقات و وقت آن را
جناب دکتر بنائی توسط پاسداری که در دستگاه آقای عالمی کار می‌کرد و از مریض‌های جناب دکتر بود
فراهم نمودند صبح زود با تفاق جناب دکتر به در خانه عالمی رفتیم تعدادی از مراجعین دیگر هم
با انتظار ایستاده بودند جناب دکتر صلاح دانستند بمنزل برگشته ساعتی دیرتر برویم تا ایستادن
بین جمعیت جلب توجه و ایجاد سؤالی نکند مخصوصاً که جناب دکتر خیلی چهره شناخته شده و برای
مردم آشنا بودند باری ساعتی بعد برگشتیم پاسدار مذکور ما را به اطاقی کوچک راهنمائی کرد ابتدا باید
از یک راهرو و یک اطاق چهار گوش بزرگ میگذشتیم تا به محل اطاقی که آقای عالمی نشسته بود
برسیم از درب حیاط تا پشت در اطاق کوچک آقای عالمی جمعیت زیادی منتظر ایستاده یا
در اطاق زانو زده بودند تا یک یک بوسیله پاسدار به درون اطاق وارد و عرض حال بدهند
در هر حال در خدمت جناب دکتر از بین جمعیت گذشتیم البته بنده در ایام مراجعات به دستور محفل
مقدس روحانی با چادر و کاملاً رعایت حجاب می‌شد در بین جمعیت افرادی که آقای دکتر را می‌شناختند
ادای احترام نسبت به ایشان میکردند وارد اطاق آقای عالمی شدیم تعارف به نشستن کرد
خودش روی یک تخت چوبی نشسته عبائی بدوش و شب کلاهی بر سر داشت علت
مراجعه را پرسید و با اشاره جناب دکتر بنده ما وقع را شرح دادم اظهار بی اطلاعی کرد فوراً گوشی
تلفن را برداشته به سپاه پاسداران محلی که آقای ملحق بود زنگ زده از خواهرها هم در این مورد
سؤالاتی کرد از نحوه سؤالات هم معلوم بود اطلاعی از بازداشت ندارد بعد تلفنی تأکید کرد که هرچه زودتر به کارشان رسیدگی

©Afnan Library Trust, 2026

رسیدگی کنید ما هم تشکر کرده مرخص شدیم اگرچه میدانستیم این اقدامات اثری از نظر آزادی آقای سطلق ندارد ولی نظر محفل مقدس روحانی طهران این بود که این مسائل بگوش همه اولیاء امور انقلاب برسد معلوم نیست که نتیجه ملاقات فوراً بعرض محفل روحانی رسید چون تقریباً این روزها هر روز و در بعضی روزها دوبار محفل مقدس روحانی تشکیل میشد ناگفته نماند که مرتباً در منازل احبا جلسات دعا تشکیل بود همه احبای عزیز طهران مضطرب و سعی میکردند از اقدامات انجام شده و نتیجه آن مطلع گردند.

بازپرسی های بعد توسط شخصی بنام (حاج محمد ابراهیم زرفشی) انجام شده بود این شخص از افراد با نفوذ گروه تبلیغات اسلامی طهران میباشد شغلش نقاشی بوده و در حال حاضر هم در بازار طهران مغازه نقشه فرشی دارد اینطور که از آقای سطلق شنیدم ساعتها بازپرسی او بسیار خسته کننده بوده چون طولانی و سؤالات بسیار زیاد و با لحنی پر از بغض و تعصب بوده او سعی میکرده علاوه بر سؤالاتی در مورد تشکیلات و آنچه که علت بازداشت آقای سطلق بود درباره افراد مخصوص از احبا هم سؤالاتی بمیان آورد و آقای سطلق هربار تذکر میداده که اینگونه سؤالات خارج از موضوع بازداشت است ولی او که سالها پی فرصت بود تا موقعیتی برای آزار و اذیت بیشتر احبا بدست آورد از رو نمیرفته و گاهگاه گوشه هائی میزده مثلاً اینکه از قرار معلوم شیرزنها و فاتحه های با سواد مطلعی در جامعه تان دارید آقای سطلق جواب میدهند شما خوب میدانید اکثر افراد جامعه بهائی با سواد و اهل مطالعه میباشند بنابراین فاتحه ها از این عده مستثنی نیستند و بعد سؤالی درباره همسر ایشان میکنند آقای سطلق از جا بلند شده میگوید بارها در طول بازپرسی از شما خواهش کردم سؤالی غیر از آنکه مربوط به پرونده من هست نشود و شما

بعدی

©Afnan Library Trust, 2026

سعی میکنید لفافه‌ای مختلف پای دیگران را بمیان آورید اگر چنین باشد بهیچیک از سئوالات
شما پاسخ نخواهم داد و این مسئله تا پایان بازپرسی ها تکرار شده —

لازم است عرض کنم در این ایام جناب خزین با خانواده در مسافرت بودند و بالطبع نمی خبر از مسائلی
که اتفاق افتاده و درست بخاطر ندارم روز ششم یا پنجم از بازداشت آقای مسطلق ایشان با خانواده
به تهران بر میگردند ساعتی از غروب گذشته بود به محض ورود بمنزل پاسداران وارد خانه ایشان
میشوند جناب خزین بعلت کسالت و درد شدید کلیه که از چند روز قبل عارض شده بود در
رختخواب استراحت میکنند پاسدارها ابتدا تمام خانه را جستجو و بعد اصرار دارند که جناب خزین
را به سپاه پاسداران ببرند ولی در مقابل خواهش های سرکار خانم خزین و نشان دادن نسخه
دکتر و داروهای تجویز شده آنها اجازه میدهند شب را استراحت و فردا ایشان را به سپاه ببرند
فردای آنروز مجدداً بسراغ جناب خزین میروند ولی ایشان در اثر تشدید کسالت قادر بحرکت
نبودند لذا در همان منزل از ایشان بازپرسی میشود و سراغ پرونده آرشیو را می گیرند و ایشان
مقداری پرونده که در منزلشان بوده تسلیم که خواهی نمایند روزها بدینمنوال گذشت تا اینکه در
روز چهارشنبه سوم مرداد از سپاه پاسداران تلفنی بنده را خواستند وقتی بسپاه رفتم آقای مسطلق
را منتظر خودم در راهرو دیدم و گفتند فعلاً قرار است با بیرون صد هزار تومان مرا آزاد کنند
بنا براین بعرض محفل برسان تا چه تصمیم گیرند بنده هم همین کار را کردم و بعد از ظهر ها نزد محفل
مقدس روحانی مبلغ صد هزار تومان به بنده مرحمت و فرمودند سعی کنید همین بعد از ظهر مراجعه
و آنچه لازم است انجام گیرد چون از فردای آن روز بمناسبتی دو روز تعطیل بود و احتمال اینکه
در این مدت روز روز اتفاقی رخ دهد و یا نظرشان تغییر کند وقتی به سپاه رفتم آقای مسطلق

بوده

©Afnan Library Trust, 2020

زندانبان دادستان گفتند این پول را باید در محل دادسرای انقلاب به آقای دادستان (موسوی)
تسلیم نمائید. گفتم ادارات بسته و دیر است (چون نزدیک به غروب آفتاب بود) ولی اگر امکان
نباشد من خودم همراهی کنم تا امشب ایشان آزاد شود. چون در غیر این صورت این دو روز در
تعطیل را مجبور خواهد بود آنجا بماند. بنابراین مرا با ماشین سپاه به محل دادسرای انقلاب برده و جلالی
را به بنده و کلیه کرد تا یک صفحه کاغذی بنویسم بدین مضمون که بنده همسر آقای حسین مطلق در قبال
آزادی موقت شوهرم مبلغ صد هزار تومان به دفتر دادستان انقلاب آقای موسوی با امانت
می‌سپارم و هر وقت مجدداً ایشان را احضار و یا بازداشت کردند مبلغ سپرده شده را مسترد دارند.
را البته این مضمون مطالب نوشته شده است) بنده ورقه را امضاء و آقای کاوه آن را نزد
آقای دادستان برده او هم امضاء کرد و ورقه‌ای مبنی بر اجازه خروج آقای مطلق از سپاه
پاسداران به بنده دادند. در راه که میرفتیم آقای کاوات گفتند کارتی نوشتجاتی که از
منزل شما آوردیم در سپاه پاسداران است یادتان باشد پس بدهم ولی وقتی باتفاق از
دادسرای انقلاب به محل پاسداران برگشتیم پس از نیم ساعتی آمد گفت فعلاً نخواهیم داد بهتر
است فعلاً بماند. بعد آقای مطلق را صدا زدند قبل از اینکه ایشان از اطاق خارج شود شخصی با قدی بلند
و هیکلی درشت و بی‌قواره و کلاهی لباس از اطاق بیرون آمد. از آنچه که در مورد آقای ارفعی شنیده
بودم حدس زدم خودش باشد با اشاره آقای مطلق فوراً روی خود را برگردانده و بطرف دفتر سپاه رفتم
چون در بین بازجوئی گفته بود درباره همسرت خیلی شنیده‌ام ولی او را ندیده‌ام. بعد آقای مطلق با او
خداحافظی کرده بدفتر سپاه آمد از آنجا باتفاق بمنزل آمدیم ساعتی بعد محفل مقدس روحانی همدان تشکیل و
آقای مطلق را برای آنچه گذشته بود احضار فرمودند. — شرح این هشت روز و کلیه ساعات بازجوئی
و خود شکرالله را آقای مطلق مفصلاً نوشتند و تقدیم محفل مقدس روحانی همدان و محفل مقدس ملی نمودند همچنین در ماه‌های
اول روز ملاقات و جواب شکرالله مطرح شده تقدیم و تصدیق مورد تعریف و تکریم قرار گرفت.

©Afnan Library Trust, 2026

آنچه در رابطه با زندانی شدن هفت نفر از اعضاء محفل مقدس روحانی
بهائیان همدان در خارج از زندان بین تشکیلات و خانواده‌ها و احبا شایع

آنچه دیده و شنیده‌ام

روز سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت ؟ که مصادف با عید فطر و تعطیل عمومی بود ساعت ۱/۲ ۱ بعدازظهر چند نفر پاسدار
درب منزل ایشان آمده گفتند آقای آلمی (احکام شرع) شما را احضار کرده‌اند بنابراین
قبلی را در ماشین استیشنی سوار و به دادسرای انقلاب بردند در حدود ساعت ۱/۲ ۲ بعدازظهر از زندان
شهربانی تلفنی اطلاع دادند برای آقایان تقاضای وسائل شخصی بیاورید فوراً وسائل آماده و به زندان
رفتیم از این لحظات بنده و خواهرم (همسر آقای سهراب حبیبی) ابوی و کلیه اقوام از قبیل
نیز با ما همراه بودند در زندان را زدیم و نگهبان در را باز کرد ولی اجازه ورود نمیداد و ما در پشت سر
ایستادیم داخل راهرو زندان تقریباً تاریک و افرادی که آنجا بودند شناخته نمیشدند متوجه
شدم که شخصی دست تکان میدهد و هرچه دقت کردم نتوانستم او را بشناسم تا وقتی جلو
آمدند دیدیم آقای مطلق هستند که بعلت تراشیدن موهایشان نتوانستم ایشان را
بجا آوردم یک لحظه خشکم زد و دنیا در نظرم سیاه شد (خدایا چه اتفاقی افتاده که همه زندانی
شدن عزیزان و این مسائل گذشته) در این موقع آقایان فرزین - سهراب حبیبی
و حسین خاندل جلو آمدند و در چند قدمی ما ایستادند در حالیکه آقای خاندل سرش را
همان لحظه تراشیده بودند با خودش فکر میکرد و جناب فرزین با انداختن حوله‌ای بزرگ
متظاهر [illegible] بود و سعی میکردند ما را از دیدن این منظره ناراحت و مبهوت شده بودیم آرام
نمایند گفتند به خانواده‌ها بگوئید اصلاً نگران نباشند چیز مهمی نیست آقای حبیبی در

حالیکه

©Afnan Library Trust, 2026

حالکه هنوز هم بگفته اینها در تهران است هوا گرم بود و تراشیدن موها لازم است و آقای فاندل
سفارش کرده بودند که به ایشان بگوئیم در زندان نباید رختی اندختگان راحت و آرام باشد
(تمام فاندل را ارادات سفارش ایشان بهمین دلیل بود) اما این موقع آقایان [illegible]
و دکتر [illegible] در اطاق سلولهای جداگانه بودند و مسائل را از اداره گشتیم و خانواده های دیگر هم [illegible]
ضمنا چون عزیزان با سفارت مذاکره نبوده اند از یکی از فاندل های [illegible] اطلاع داده شد
اطلاع داده شد که بعدا باید [illegible] مشغول شوند ساعت پنج بعد از ظهر محفل [illegible] تشکیل شد
لازم به توضیح میباشد که بعد از محفل مقدس روحانی ملی در زمانیکه [illegible] بودند
اعضاء محفل انتخاب و صورت آنها محفوظ بود تا اگر چنانچه [illegible] اعضا [illegible]
گشتند نفرات بعدی بجای آنها دعوت و محفل تعطیل نگردد در این صورت [illegible] محفل
به خانم اختر نعیمی که عضو محفل بودند ابلاغ شده بود بنابراین ایشان طبق صورت افراد را
دعوت نمودند این افراد عبارت بودند از خانمها ژاله رحائی - ماهر [illegible] و آقایان
روح الله اجیسی - نعیم تبیانیان - مسعود خوشکام - احسان الله اشیر مجدی - فتح الله وردیان
که با خانمها [illegible] و اختر نعیمی که عضو محفل روحانی قبل بودند محفل جدید را تشکیل دادند
برای طلب تایید و تسلیت و آرامش قلب ساعتی بمناجات [illegible] چه که هم
[illegible] خانمها عضو محفل روحانی شوهرانشان در زندان و آقای روح الله اجیسی دو برادر
و داماد ایشان بهرحال هیئت عامله انتخاب و شروع بکار کردند و فورا آنچه که اتفاق
روز واقع شده بود بعرض محفل مقدس روحانی ملی رساندند از آن روز تا مدتها بعد هر روز محفل
تشکیل میشد و این بیشتر بعلت گرفتاری عزیزان و بحرانی بودن وضع و اخبار و شایعات
بود.

©Afnan Library Trust, 2026

او ابداً بگوش احدی نمیرسید  محفل تشکیل شده بود بدون آنکه آرشیو و یا خلاصه مذاکراتی از
محفل قبل را در اختیار داشته باشد چرا که همهٔ آنها در دوره‌های اخیر محفل قبل جمع و در یکجا نیز
محو و نابود شده بود و حتی صفحات صورتجلسه هم نبود که در دسترس باشد چون هر لحظه احتمال یورش
مأمورین و پاسدارها به منازل احبا مخصوصاً افراد شناخته شده و تشکیلاتی میرفت مجبور بودند
و این بگونه‌ای مشکل بود  مسئله اختیار را اداره شده از افراد جدید در داشتن مسئولین و یا
مسئله تشریفات که در ختم صفحات تعداد آن تمام نبود و مشکلات دیگر در رابطه با رفع احتیاجات پیش
میآمد  در خطر بودن اعضا محفل روحانی جدید چون خیال میکردند اعضاء انجمن‌ها و تشکیلات
اسلامی که در کلیهٔ ارگانها ریشه قوی دارند در صدد شناختن افرادی بودند که در غیاب اعضاء قبل
که اکنون در زندان بسر میبرند امور جامعه بهائی را اداره مینمودند و تقاضاهای بازداشت آن
تهدید دائمی منازل خانواده‌های محبوسین  محفل معمولاً در ساعات کمی در منزل شخصی تشکیل
میشد و هر بار ساعات و محل تغییر میکرد خانمها بیشتر اوقات با چادر و با احتیاط‌های لازم
در جلسه محفل شرکت مینمودند  و در ورود و خروج به منزلی که محفل در آن تشکیل میشد با احتیاط
زیادی صورت میگرفت گاهی که احساس خطر بیشتر میشد تغییر مکان میدادند که اگر مأمورین
رسیدند تصور کنند میهمانی خانوادگی است به تصور یک محفل روحانی (البته نظر محفل تهران کلی
نیز چنین بود) خلاصه مذاکرات هرگز نوشته نمیشد فقط رئوس مطالب آنهم بطور پراکنده
و در لفافه که اگر اوراق بدست افرادی بیفتد بعنوان اوراق و یا مصوبات محفلی از آن
سوء استفاده ننمایند  مسائل مالی فقط بصورت رمزی در دفتر یادداشت میشد و هر بار که
امین صندوق شرح آن بعرض محفل میرسید  مسئله دیگر حفظ کتب تا کلیه امور راجعه

©Afnan Library Trust, 2026

و مقداری آذوقه برای ایام سخت مخصوصاً برای خانواده های عیالواری که از اطراف رانده شده بودند
انبار محفل مقدس روحانی قبل آماده و در منزل آقای سهیل حبیبی که دارای زیرزمین بزرگی بود
نگهداشته بودند و همینطور کتابهای امری را مدتی قبل از مصادره حظیرة القدس با قفسه ها و وسایل
کتابخانه مرکزی را از آنجا خارج و در همین منزل گذاشته بودند (آقای سهیل حبیبی فرزند
لوازم خانگی مثل یخچال - تلویزیون و غیره بودند و مقداری هم در منزل نگه میداشتند بنابر
این بودن مقداری کارتن و جعبه در منزلشان جلب توجه نمیکرد) اما از جمله توقیفی که شده بود
از اعضا محفل در زندان و آقای سهیل حبیبی در تهران و تقریباً از نظرها و از سر مخفی‌گاهی دور
شده‌اند هر لحظه احتمال میرفت منازل را تخلیه و بازرسی کامل نمایند (در مواقعیکه منازل
را می‌آیند حتی داخل ظروف غذا را هم جستجو میکردند) و بودن اینهمه اثاث امری مخصوصاً آذوقه
قبیل برنج و حبوبات و قند و غیره در دسترس تازه مصیبتی جدید بود در هر صورت با احتیاط
لازم و در بدر شدن با خطراتی تدریج همه را از آن منزل خارج و در منازل تعدادی از
احبای قابل اطمینان (از نظر رفت و آمد با اغیار) میبردند ضیافات با تعداد ۵ یا ۶ نفر
تشکیل میشد و قرار بر این بود که هیچ ورقه‌ای یا کتابی در روی میز اطاق نباشد حتی الامکان
بر نامه‌ها از حفظ خوانده شود اخبار و بشارات فهرست‌وار یادداشت و توسط ناظم یا نماینده
محفل شرح داده شود درس اخلاق ها در منازل تشکیل میشد با این صورت که بچه‌ها برای
رفتن بدرس اخلاق از منزل خارج نمیشدند مگر منازلی که یک یا حداکثر دو بچه در آن
داشتند معمولاً معلمین بمنازل اطفال میرفتند و تعدادی از جوانان با شور و ایمان که گویی
بودند که خوشبختانه مورد استقبال بیشتر بود بر نامه فشرده و کلاسی از طرف لجنه تأیید
امری

امری تنظیم شده بود که بطور سریع و جالبی در بالابردن سطح معلومات و محفوظات آثار امری در اطفال و
و جوانان مؤثر بود حتی اطفال کوچک با علاقه و عشق وافری به یاد گرفتن نماز کوچک، کلمات
مکنونه، مناجات ها و اشعار مشغول بودند عده ای از جوانان مأمور حفظ آثار و عده ای موظف رونویسی
کتب امری — بارها جوانان این جمله را گفته‌اند که هر وقت مجسم میکنیم عزیزانمان را که
در زندان هستند احساس مسئولیت و شوق بیشتری برای خدمت در خود مهیا می‌بینیم و هر
خطری را بجان خریداریم مسئله دیگر تماس با اولیاء امور در آگاه نمودن آنها در تعقیب
گرفتاری عزیزان در بجن. اگرچه اولیاء امور و مسئولین ترتیب اثری نمیدادند ولی در شهرها
بوسیله نامه و یا ملاقاتهای حضوری تماس حاصل میشد معمولاً دیگر ملاقاتها و نامه ها برای
امور جامعه بهائی در سطح کشور به دستور محفل مقدس روحانی ملی و در شهرستان به تصویب محفل
محل و در بعضی مواقع حاد با محفل مقدس ملی نیز مشورت میشد از جمله ملاقاتها - قبل از
ایام سوگواری محرم طبق معمول هرساله بوسیله نامه که توسط یکی از جوانان برده میشد به
شهربانی بود که در آن تقاضا شده بود که مواظب باشند تا مبادا در روزهای عاشورا
و تاسوعا در اثر تعصبات خشک دینی رذیله عده ای از مردم متعصب در دهات اطراف
نسبت به بهائیان مشکلاتی ایجاد شود. وقتی نامه توسط آن جوان بدست رئیس شهربانی
داده شده بود پس از خواندن و اظهار تأسف از [illegible] اینگونه تعصبات و اختلافات
متذکر شده بود که ما سعی خود را خواهیم کرد ولی این ضامن برقراری امنیت نخواهد بود
چه که در واقع کاری از ما ساخته نیست سعی کنید دور هم نباشید و [illegible] باشید
آنها مترصدند که در تعدای از شماها که مربوط به تشکیلاتتان میباشد پیدا کنند و آنها
را

©Afnan Library Trust, 2026

را استمساک کرد قرارداده به اذیت و آزار شما ها بپردازند تهران است این چند روز حتی الامکان
در مقابل دید و یا ارتباط با مردم نباشید -

در ارتباط با زندانی شدن اعضا محفل قبل با چند نفر از مسئولین امور و افراد ذی نفوذ ملاقات
شد از جمله با آقای صفی خانی (دادستان شهرستان) و آقای داصیلیان امام جمعه همدان
برای محفل مقدس روحانی
بدوا با اتفاق خانم ذوالی از طرف خانواده های محبوسین ملاقات دادستان رفتیم تقریبا از جریان
اطلاع داشت و انکار تا نصف نمود که هیچ کمکی از من ساخته نیست چون دیگر تسلیم خودم هم در خطر
در خطر اتهامی هستم فقط از نظر راهنمائی پیشنهاد میکنم با آیت الله مدنی که در تبریز میباشند ملاقات
کنید همه بدست ایشان است و امور دادگاه انقلاب و کمیته ها همه و همه زیر نظر و به دستور او اداره میشود
(آیت الله مدنی چند ماه پس از عزیمت از همدان در نماز جمعه تبریز در اثر انفجار بمبی که عمدا برای از بین
بردن او گذارده شده بود جان سپرد) و آیت الله آلمی حاکم شرع همدان و بقیه مسئولین مطیع
اوامر او هستند خانمها بروید پیش او و اظهار ندامت و پشیمانی از اینکه بهائی هستید
و توبه التماس کنید شاید موثر باشد (ای خدای من که این مسائل برای دیگران
غیر از مؤمنین جمال مبارک چقدر ساده و آسان است) با او گفته شد که همه مشکلاتی که تحمل
میکنیم بخاطر همین است که حاضر نیستیم چنین حرفی بزنیم بنابراین غیر ممکن میباشد و باز گفت
من قبلا هم گفته ام (یکی از احبا گفته بود) که اگر میخواهید محفوظ باشید از ایران بروید
جواب داده شد که مگر جامعه بهائی ده یا صد یا هزار نفرند که خارج شوند و یا چرا بچه [illegible]
گفت اینها نخواهند گذاشت شما ها زندگی کنید و باز هم تکرار نمود که کاری از دستش ساخته نیست
که انجام دهد تشکر کرده و از منزلش خارج شدیم ناگفته نماند که افراد ذی نفوذ دیگر مخفی

©Afnan Library Trust, 2020

در شهر بودند کنیم من از آن آشنایان در دبستان آقایان دکتر وفائی و دکتر انیسی که خیلی اظهار
ناراحتی و تأسف میکردند ولی در حقیقت از ترس دادگاه انقلاب و پاسداران و اینکه آنها
را به چیزی متهم نکنند جرأت کمک و کاری نداشتند و در ملاقات با آقای [illegible]
(امام جمعه همدان) البته بعد از ساعتی که در کوچه و پشت درب منزلش با بچه‌ها ایستادیم برای
رفتن به مسجد یا محل دیگری از خانه خارج شد جلو رفته و موضوع را مطرح کردیم او هم در حالیکه
سرش را بزیر انداخته بود که نگاهش به نامحرم نیفتد و به راهش ادامه میداد گفت موضوع
اینها مربوط به سیاست است و دادگاه انقلاب باید رسیدگی کند و فقط آقای آیت‌الله
اعلمی در مسافرت است هر وقت برگشت تکلیفشان را روشن خواهد کرد. ولی هر بار که خواستیم
با اعلمی ملاقات کنیم اجازه نداد (پاسدارهای دادسرا) و گفتند ایشان گرفتارند و فرصت
ملاقات با کسی را ندارند شما میتوانید نامه بدهید ما به ایشان خواهیم داد و یا اگر کاری دارید
به آقای مکرم (دادیار دادگاه) مراجعه کنید و بنده دو بار با ایشان ملاقات کردم جوانی
کم سن و باندازه‌ای شدت بار متعصب بود که بمحض شنیدن اسم بهائی قیافه‌اش کلی
تغییر میکرد و هر بار که صحبت از موضوع ملاقاتی و رسیدگی بوضع عزیزانمان میشد درحالیکه حتی
سرش را بلند نمیکرد میگفت با شما مکالمه نمیشود محال است که ملاقات انجام شود و بزودی به پرونده
آنها رسیدگی خواهد شد در اطاق مجاور روی ردیف پرونده‌ها یک پرونده قطوری بچشم میخورد که
روی آن نوشته بود پرونده بهائی‌ها. یکبار هم خانمهای دیگر باتفاق مادران عزیزان
مثل مادر جناب دکتر نعیمی و مادر جناب شاندل با آقای مکرم ملاقات نمودند که
نتیجه همان بود که ذکر شد ولی ارسال نامه‌ها هر چند یکبار انجام میشد البته همه ملاقاتها
و

©Afnan Library Trust, 2026

و نامه ها از طرف خانواده ها میرفت اگرچه نظر دستور محفل مقدس روحانی بود سعی میشد که
توسط پست نرود بلکه خانواده ها شخصاً نامه را بدرب دادسرا برده و توسط نامبرلوحه بدفتر
آیت آ اعلمی یا اکرم (دادیار) و یا بابازاده (دادستان انقلاب) میدادند (آقای
بابازاده در موضوع بازداشت و زندانی کردن عزیزان ما دست نداشت و مواظب این مسائل
نبود و کمتر از اینها کار میکرد و بالاخره هم برای رفع ممنوع الملاقاتی او موثر بود) و گاهگاه
و نامه ها تاکید با اینکه باولیاء امور محلی مخابره میشد توسط احباء که اکثراً از جوانان انتخاب
میشدند بطهران برده و از آنجا مخابره مینمودند چونکه بیم آن میرفت در همانجا متعصبین
اسلامی از ارسال آن جلوگیری نمایند - حتی ملاقاتهائی که با اولیاء امور محلی میشد مطمئن بودیم
که آنها به محض مطلع شدن شروع بکارشکنی نموده یا آزارهائی که بشدت از دفاع منصرفاند -
و اما خانواده ها و عزیزانشان در زندان - سه روز بعد از روز ۲۱ ر ۵ ر ۵۹ (از روزی که آنها
را زندانی نمودند) از دفتر زندان بیکی از منازل عزیزان تلفنی اطلاع دادند که بفرستید مقداری
وسائل بیاورید - عزیزان صورتی بدفتر زندان داده بودند یکی از آقایان بدفتر زندان رفته
صورت را گرفت و خانواده ها با شور و هیجانی شروع به آماده کردن وسائل نمودند این زمانی
بود که در زندان همه آنها را در اطاق جداگانه ای جا داده بودند بنابراین وسائل خواب شامل
پتو و بالش - مقداری ظرف برای غذا - طشت برای شستن لباسهایشان - پودر و صابون و
مقداری مواد ضدعفونی کننده - لباسهای تمیز و مقداری خوراکی - و دیگر تا چند روزی
اطلاعی از آنها نبود ولکن فی السابق خانواده ها و احباء مشغول دعا و مناجات بطوریکه بدون
اغراق رائحه خوش هوای شهر را عوض کرده بود و احساس میکردیم که شهر و دهکده های اطراف از دعاها و مناجاتها محصور گشته بود

©Afnan Library Trust, 2020

بطور کلی برای احبّا دیدن خانواده های مسجونین عادت شده بود که هر وقت از خیابانی که در
زندان در آنجا قرار داشت عبور میکردند بی اختیار از اوّل خیابان شروع بخواندن دعا مینمودند
تا از آن محیط دور میشدند گاهی خانواده هائیکه اتومبیل داشتند خانواده ها را سوار کرده و
اطراف زندان دور میزدند و دعای سجن را و ادعیه های دیگر را دسته جمعی تلاوت مینمودند زیرا
دلی محکم و خاطری آرام بمنزل برمیگشتند هر روز احبّا بدیدن خانواده های مسجونین میآمدند
و میخواستند اگر کاری دارند و چیزی احتیاج است انجام دهند اکثراً جوانان این محبت
را ابراز میداشتند و احساس مسئولیت مینمودند و خانواده های مسجونین هم چنان روحیه ای
داشتند که باعث تعجب احبّا نیز شده بود گاهی بزبان میآوردند که شاید عاقبت کار را
میدانند که خطری ندارد و بزودی آزاد خواهند شد چه که خیلی مطمئن و راحت هستند گوئی
هیچ اتفاقی نیفتاده بخاطر همین روحیه قوی و توکل محض روحانی همان از خانواده مسجونین میخواست
که بیشتر ملاقات احبّا و مخصوصاً افراد دور افتاده دلگیر میشدند مخصوصاً روحیه جوانان و نوجوانان
که پدرشان در زندان بودند در احبّا مخصوصاً بین دوستان و همسالانشان بسیار مؤثر و مفید بود .
دوران بی خبری از عزیزان بطول نیانجامید چه که چند روزی بیشتر یادداشت مختصری از اوضاع و احوال
خود توسط مأموری که مردی بسیار مهربان و بی غرض و متعصّب نبود میفرستادند و او بعلت آشنائی
با آقای احسان آجیبی (برادرزاده آقای جلال جیبی) یادداشتها را با ایشان میداد و متقابلاً یادداشتهائی
از خانواده ها برای عزیزان میبرد و اتفاقاً حتی المقدور کمک بدان نشان میداد و حتی بوسیله
همین شخص (آقای ناصح که پاسبان بود) عزیزان ما دستنوشتی از کتاب مناجاتی که دائماً در زندان
با آنها داده بود برای ایشان فرستادند که فوراً دستنوشتی تهیه و برای محفل مقدس ملی ارسال گردید و همچنین دفاع عقیده تنظیمی

©Afnan Library Trust, 2026

تنظیمی خود را توسط او به دبستان رساندند . بعدها با این وسیله و بندرت توسط یکی از افسران یادداشتها
و نامه‌هائی از عزیزانمان میرسید چه کیفیتی و چه لذتی داشت آن لحظات هر چند گاهی از دور
یا شب خبر میشدیم که خبری و یا یادداشتی رسیده با عجله و اشتیاق خود را میرسانیدیم سعی میکردیم یادداشتها
را برای هم بخوانیم تا اگر مطلبی مهم و یا عمومی در آن باشد مطلع بشویم و بطرف دیگر هم برسانیم در بعضی
یادداشتها خانواده ها را به صبر و سکون و آرامش دعوت میکردند میخواستند که خیالمان از طرف آنها
آسوده باشد به حفظ خود دقت ها بپردازیم و این مطلبی بود که آنها را نگران میکرد رفت و آمدها
کنترل میشد حتی تلفنها بخصوص تلفن منزل آقای دکتر دنائی و سلطانی و این اطلاعاتی
بود که افرادی که با عزیزان در تماس بودند از راه محبت و همدردی به آنها میدادند بخاطر دارم
روز عید خبر شهادت هفت نفر از احبای یزد منتشر گردید همه نگران و مضطرب که مبادا
عزیزان در زندان با خبر شوند که بالطبع در روحیه آنها اثری نامطلوب خواهد گذاشت و [illegible]
که مبادا این خبر در یادداشتی به آنها برسد فردای آن روز یادداشتی از دبستان رسید که نوشته
بودند خبر شهادت عزیزان یزد را اتفاقی در روزنامه ای که متعلق به یکی از مأمورین بود خواندیم
میدانیم که همه شما ها ناراحت و نگران شدید ولی ما در این محل خود را بحق سپرده ایم و آنچه اراده
او باشد راضی و شاکریم و آقای سهراب حبیبی جمله ای با این مضمون نوشته بودند که با
شنیدن این خبر دریافتیم که هنوز امر مبارک احتیاج به قربانی دارد و ما تسلیم
اراده او هستیم . بالطبع با خواندن یادداشتها و اطلاع از حال و روحیه آنها قدری
از اضطرابمان کاسته شد خانواده ها نیز یادداشتهائی که از سلامتی خود و اقوام و خود و همسرانی
فداکار و شجاع برای آنها میفرستادند مخصوصاً فرزندان کوچک آنها که هر بار تعدادی از

بیانات

بیانات مبارکه را بمناسبت به ایشان می‌نوشتند و بدان خود را سربازان شجاع جمالمبارک
مینامیدند. قبلاً نوشته شد که محفل روحانی جدید با تشکیل نداشتن آن رسید اطلاعات کاملی از
گذشته شروع بخدمت نمود و هر بار که به مسئله‌ای برمیخوردیم که احتیاج به سوابق بود در جلسه همین
یادداشتها مطالبی در الفاظ و جملاتی که دیگران هرگز توجه آن نمیشدند از عزیزان سئوال میشد و معمولاً
این مسائل از طریق یادداشتهائی که برای آقای نطق و گاهی آقای دکتر رفعتی فرستاده میشد
مطرح میگردید. بهمین دلیل هر دو طرف یادداشتها را چندین بار با دقت خوانده و روی هر کلمه
آن فکر میشد که مبادا عزیزان ما از نوشتن این کلمه یا این جمله منظور خاصی داشته‌اند حتی اگر
یک قلم خوردگی یا علامتی در کاغذ بود براحتی از آن نمیگذشتیم و اگر چنان علامتی پیدا شده بود
که بعد از چندی هر اشاره‌ای را جوابی در پیش میگرفتیم. بعد از مدتی کم کم از دفتر زندان اجازه دادند که
روزهای ملاقات عمومی که ما از دیدار عزیزان محروم هستیم میتوانیم لباس تمیز و مقداری وسائل
مورد احتیاج برای آنها ببریم و معمولاً در هفته دوبار (روزهای دوشنبه و پنجشنبه) انجام میگرفت
باین ترتیب که خانواده‌ها وسائل را آماده میکردند و آقای احسان اجیهی (الفت) آشنائی
با بعضی از افسران و مأمورین زندان داشت گاهی هم باتفاق آقای فرید نعیمی که پدرشان در زندان
بودند میدادند و توسط مأمور باطاق عزیزان برده میشد. در این مواقع دیگر آنها مجبور نبودند که لباسهایشان
همیشه خودشان بشویند و با اینکه فقط در تمام هفته از غذای زندان استفاده کنند چون
سعی میشد در آن روز در حداقل برای دو وعده غذا ببریم. البته بردن غذا بزندان
اصولاً ممنوع است ولی اولاً ظرف غذا را در یک کیسه گذاشتیم و مقداری لباس و وسائل روی آن
قرار میدادیم که زندانبانان دیگر نبینند و اعتراض نکنند و ثانیاً اکثر افسران زندان همه دوست شدند

©Afnan Library Trust, 2026

داشتند و مخالفت نمیکردند در این ایام یکی از افسران کشیک باندازه ای کمک و محبت میکرد
که حتی عزیزان را شرمنده ساخته بود روزهائی که نوبت خدمت [illegible] قبلا به آقای
احسان الله جیبی اطلاع میداد و سفارش میکرد اگر کاری دارید مراجعه کنید حتی یادداشتهائی که برای
عزیزانمان می نوشتیم خودش میگرفت و در ساعات آخر شب به اطاق عزیزان میبرد و بآنها میداد
و آنها هم از این ببعد یادداشتهای خود را که برای خانواده ها می نوشتند در لابلای لباسهای کثیف
خود گذاشته و بیرون میفرستادند مجسم بفرمائید که وقتی لباسها میرسید خانمها چه حالی داشتند هر کدام
لباسهای مربوط بهمسرش را آنقدر جستجو میکرد تا از یک جای آن کاغذ لوله شده یا تاه
شده ای پیدا کنند و بخوانند قبلا در شرح گرفتاری عزیزان نوشته شد که آقای سهیل جیبی
در طهران بودند و در حدود هشتاد روز بعد از زندانی شدن آنها بطور ناگهانی و ظاهرا
بجای شخص دیگری ایشان (آقای سهیل جیبی) در طهران دستگیر و به کمیته برده شده و از آنجا
بازجوئی و وقتی فهمیدند که ساکن همدان میباشد از دادگاه انقلاب همدان درباره
ایشان سئوال شد آنها هم گفتند که بهمدان تحویل دهند و دو روز بعد ایشان را با مامور
مراقب بهمدان آوردند (هنوز هم روشن نیست که آیا بازداشت ایشان ساختگی
و تحریک مخالفین بود و یا واقعا اشتباهی رخ داده بود) گفته دادستان انقلاب
بودند که گاهی سئوالاتی از ایشان بشود و بعضی از روزها اجازه میدادند خانمشان
ایشان را ببیند لازم دانسته شد ایشان (آقای سهیل جیبی) از موضوع گرفتاری خود
دادگاه و جوابهای عزیزان بصورت دفاعیه تهیه کرده اند مطلع شوند بنا براین روزی که
قرار بود با اجازه ما [illegible] ایشان با [illegible] ملاقات کنند یکی از آنها شکرالله

سنگرانهای اتهامات ذکر شده در کیفرخواست درگیری جوابهای عزیزان را حفظ کرده و
درحالیکه با پدرشان دیدار میکردند آنها همگی یک سؤال و درگیری جوابش را گفت و نامورین
هم که در چند دره‌ای ایستاده و مواظب بودند چیزی متوجه نمیشدند از طرفی خبر دستگیری آقای
سهیل حبیبی از طریق دو نفر زندانی که از دادسرا به زندان شهربانی برده بودند به عزیزانمان رسیده
بود و باعث نگرانی و دلواپسی آنها شده و خلاصه پس از چند روز ایشان را به زندان شهربانی
تحویل و تصفیه دوستان ملحق شدند (ناگفته نماند که پس از زندانی شدن عزیزان آقای
سهیل حبیبی از طهران نامه‌ای به محفل روحانی طهران نوشته و ضمن اظهار ناراحتی بسیار
از اینکه چرا در کنار دوستان خود نیستند اجازه خواسته بودند که به همدان بیایند و مطمئن آرام
خواهند بود که به دیگر دوستان خود به پیوندند) با زندانی شدن ایشان تعداد به هفت نفر
رسید و فردای آن روز روز یادداشتی آقای سهیل نوشتند ما هفت نفر شدیم و در این عدد
حکمتی نهفته است و یادآور شهدای سبعه میباشد بنابراین تصور میرود آزادی وجود نداشته باشد
هنوز هم گاهی خانواده‌ها بوسیله نامه تقاضای رفع ممنوع الملاقاتی میکردند و عزیزان هم از طریق
دفتر زندان اقدام مینمودند تا اینکه ملاقات اطفال تا ۱۲ ساله آزاد شد خدا میداند که این
روزها بچه‌ها چه حالی و چه شوری داشتند در ساعات مختلف روز مادرها بچه‌ها را به زندان
میبردند و ملاقات میکردند نگهبان بچه‌ها را با اطاقی راهنمائی و قلبه پدرها را صدا میکرد که بیایند و
ملاقات کنند (مخصوصاً در ساعات مختلف میفرستند که تعداد زیاد نباشد و اشکالی
از نظر ممانعت مورد ایشان پیش نیاید) در تمام مراحل سعی میشد حکمت و احتیاط مراعات گردد و
با تسهیلاتی که فراهم میشد از بین نرود قبلاً قرار بود این ملاقاتها هفته‌ای یکروز باشد

ولی

©Afnan Library Trust, 2026

ولی گاهی هم سخت گیری کرده و اجازه نمیدادند و این بستگی به افسر کشیک و مأمورینی بود که آن
روز سر خدمت بودند اجازه میخواهم یکی از آن روزها را که هرگز فراموش نمیکنم شرح دهم
یکروز صبح جمعه که قرار ملاقات بود دختر کوچکم را برداشته به اتفاق خانم فدائی و دخترشان الهام به
زندان رفتیم از دور دیدیم که خانم فاندل و بچه‌ها هم در پیاده رو پشت در زندان ایستاده‌اند
وقتی به آنها رسیدیم گفتند که از صبح زود تا حالا ایستاده‌ایم و اجازه نمیدهند بچه‌ها [illegible]
در را زدیم نگهبان باز کرد و ما هم گفت که افسر نگهبان میگوید یکروز دیگر بیائید گفتیم بچه‌ها
یکساعت است که انتظار میکشند و اینهمه راه آمده‌اند گفت بایستید شاید اجازه دادند
ما ایستادیم دختر کوچک آقای فاندل (بشیر) دو دستش را که از سرما سرد و قرمز شده بود
جلو آورد گفت اگر گفتید چی دارم گفتیم نه نمیدانیم دستش را باز کرد و دو تا بسته کوچک
[illegible] دو دانه شکلات بود و با خوشحالی گفت خودم برای بابام خریدم که با او بخورم
دو دستش را که محکم بسته بود جلوی سینه‌اش نگهداشته و چشمش را به در دوخته بود خدا میداند
هر بار که در زندان باز میشد چه حالتی در او ایجاد میگشت صورتش سرخ میشد بی اختیار
می‌خندید و در حالیکه دو دستش را بهم میکوبید میگفت الان بابا را صدا میکنند و مرتب شرح
میداد که وقتی بابا را ببینم چه خواهم کرد و چه خواهم گفت و بمحض اینکه در زندان بسته میشد
سرد و بی حرکت در جایش خشک میشد همه ما متوجه او بودیم و مادرش (ایران فاندل)
که بعلت بارداری وضع مساعدی نداشت بیش از دیگران نگران که اگر اجازه ندهند جواب
او را چه خواهد داد بالاخره پس از اینهمه ماجرا در باز شد و نگهبان از طرف افسر کشیک
با طعنه گفت که برگردید هفته دیگر بیائید حالا چه کسی قدرت دارد به این طفل بگوید که
لله

©Afnan Library Trust, 2020

کند که نیایش زناییدی در صورتش پیدا شد و دستهایش را که تا آن وقت جلوی سینه اش
نگه داشته بود پائین انداخته به دنبال دیگران به راه افتاد همگی در اتوموبیلی که کنار خیابان پارک شده
بود نشستیم و شوفر در قسمت جلو در کنار ایشان نشست و سرش را روی قسمت داشبورت
ماشین گذاشت بدون آنکه کسی نگاه کند و یا حرفی بزند وقتی ماشین حرکت کرد متذکر شد
که بهتر است حالا که اجازه ملاقات ندارند به جای خلوتی پشت دیوار زندان رفته و به دعا و مناجات
مشغول شویم همه استقبال کردند حرکت کردیم صدای شیونش را شنیدیم فقط متوجه شدم که تمام
بدن کوچکش از شدت گریه حرکت میکند ولی هیچ نمیگوید صدای گریه اش را کسی نشنود او دختر
بسیار فهمیده و خوددار بود و همیشه میخواست این مسائل را با نفس بزرگترها حل کند حتی اگر
بعضی اوقات اشک از چشمانش سرازیر میشد فوراً پاک میکرد که کسی نبیند در هر حال آن بار
لوح مجهن تلاوت شد از بس که هنوز سرش بین دو دستش روی داشبورت خم شده
بود خواستیم مناجاتی بخواند فوراً سرش را بلند کرد و در حالیکه میخواست وانمود کند که هیچ
اتفاقی نیفتاده دست به سینه گذاشت و این مناجات را خواند.

هو الله

ای ناظر الی الله حمد کن که پدری داری رخ به نار محبت الله افروخته و مادری دیده
از غیر حق دوخته و خویشان و دودمانی گریبان بعشق بهاء چاک نموده والبهاء علیک ع ع
(ای خدای من مثل اینکه حضرت عبدالبهاء روحی فداه این مناجات را برای این ایام
و این اطفال نازل فرموده اند) این روز و این کیفیت را هرگز فراموش نخواهم کرد
هر بار که بخاطر میآورم بی اختیار اشک میریزم خدای جمال المبارک این چه خلق عجیبی ا
انهمه

©Afnan Library Trust, 2026

اینهمه قدرت و تحمل در وجود طفلی که اینهمه صبر و استقامت در وجود زنی که در عین جوانی
همسرش را در گوشه زندان تشویق باستقامت و فداکاری مینماید و فرزندان خویش را
دلداری به رضا و شهادت و امیدوار بفضل حق      باری بالاخره بعد از سه ماه و نیم ممنوع الملاقاتی
رفع و اجازه دادند که مادرها و خانمها هم میتوانند هفته‌ای یکبار بدیدار آیند آنروز جمعه بود و شاید
اکثر خانواده‌ها از شوق دیدار عزیزان شب قبل را تا صبح نخوابیده بودند و از ساعت ۹ صبح ما
بدر زندان رفتیم تصادفاً مصادف با روزی بود که نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی
(آقای مجری) میخواست برای زندانیها صحبت کند و ما باید در پیاده رو پشت دیوار زندان
می ایستادیم تا برنامه آنها تمام شود و از زندان خارج گردد      در حدود دو ساعت طول کشید و خانواده‌ها
هر چند نفر دور هم جمع شده گاهی صحبت از مسائل متفرقه گاهی تلاوت دعا مخصوصاً دعای
سجن گاهی هم شکفتند راستی چه لذتی دارد در هوای سرد پشت دیوار زندان و در آنجا
دیدار مسجونین حبذا لمبارک      و این بیشتر از زبان فرزندان آقایان حبیبی شنیده شد
(افسانه و رزتیا) دو دختر جوان آقای سهیل حبیبی و (الهام و رویا) دختران جوان آقای
سهراب حبیبی) که حقیقتاً رفتار و حرکات و روحیه آنها تاثیر شدید و مفیدی در خانواده‌ها
مخصوصاً جوانان داشت. نوبت ما هم بود که درب را باز کردند و اجازه دادند وارد شویم ما را به راهرو
باریکی که جلوی چند اطاق قرار داشت و محل بسیار کثیفی بود راهنمائی کردند فاصله بین این
راهروها و اطاقها در دو ردیف طوری توری با فاصله نیم متر کشیده شده بود و متوجه شدیم
که باید با این فاصله از پشت توری ها ملاقات کنیم دختران آقایان حبیبی که وضع را
دیدند شروع باعتراض نموده و خطاب به مسئولین و مأمورین که ایستاده بودند گفتند که دیدار ما
چه

©Afnan Library Trust, 2026

چه کرده اند آیا اذیت نکنند یا سازش ما نمیخواهیم اندازه ۳ ماه با این وضع ملاقات کنیم رئیس زندان
که آن تون شکنی بود بنام (آمر بردانتی) گفت که معمولاً ملاقات زندانی اینطور صورت میگیرد ولی
دختر ها قبول نکردند و افسران مامورین هم که اشکهای چون مروارید این عزیزان را دیدند که
گلوله های چون گل بر رخشان می غلطید گشت تاثیر واقع شده و همه زیر لب لگا مسئولین امور
اعتراض کردند و در این وقت رئیس زندان گفت آقای دارستان انقلاب در زندان هستند
بروید نزد ایشان و اجازه بگیرید از طرفی هم ما متوجه شدیم که عزیزان ما با لحاتیکه پشت میله ها
طوریکه بود آمدند آنها را منتظر نگذاشته فوراً جلو رفته و از پشت طوری با شور و اشتیاق به احوالپرسی
و صحبت مشغول شدیم آنها که طرف خانواده ها می خندیدند خود را شاد و مسرور نشان میدادند خانواده ها
نیز متقابلاً همین رفتار را داشتند جمع آنوقت سرکار خانم محمودی که معمولاً هرچند روز تلفنی
اوضاع و احوال را سئوال مینمودند تلفن نموده و از خبر ملاقات مطلع شدند فرمودند وقتی ملاقات
رفتید از طرف من آنها را بگو (الهی من فدای همه شماها که با استقامت و تحمل مشکلات
انقلابی آخر سید به خوبی انقلابی میکنیم) و وقتی بنده به عزیزان عرض کردم که خاله جان
اینطور گفتند اشک شوق در چشمان شان جمع شد آقای سهیل حسینی که چون شعله
آتش شده بود دست خود را بالا برده گفتند با ایشان بگوئید ما سربازان جمال مبارک
هستیم و تا آخرین قطره خون خود را نثارش خواهیم کرد چون مامورین ایستاده نگاه میکردند
آقایان کلی و فانی رسطلق دستهایشان را پایین آورده و تذکر آرامش را دادند در همین موقع
و و راشر برادر جوانها به دارستان دربار شد و همه عزیزان از آن اطاق بیرون آمده و در
اطاق را هر کسی جمع شدیم نزد دادستان بیست ... بخاطر ندارم شاید هم لحن شعر

©Afghan Library Trust, 2026

در خدمت عزیزان بودیم هر کسی حالی داشت نمیدانستیم از کجا شروع کنیم و به ایشان نگاه کنیم کاملاً گیج شده بودیم باز هم صحبت از استقامت آنها و اشتیاق همه احبا برای زیارت الطاف و عنایات بیت العدل اعظم الهی در مورد مسجونین و غیره البته وضع جسمی و ظاهری آنها فرق کرده بود بنظر میآمد که هر کدام چند کیلوئی بوزنشان افزوده شده و این دلیل نداشتن تحرک بود رنگ صورتها پریده تر و زردتر شده بود پدر و مادر آقای خاندل که پس از مدتها جوان عزیزشان را دیده بودند اشک میریختند ولی پسرشان (آقای حسین خاندل) به آنها میگفتند چرا گریه میکنید. ۲ چند سال هر روز از مغازه بمنزل و از منزل بمغازه رفتم سرگرم کار و زندگی بودم و هیچ چیز نفهمیدم حالا میخواهم قدری هم بخاطر امر زندگی کنم (لازم بتوضیح است که ایشان در تمام اوقات قائم بخدمت و اغلب سفرهای تشویقی و تبلیغی توسط ایشان انجام میگرفت و از چند سال قبل هم که بعنوان مساعد انتخاب شده بودند بیش از پیش بخدمت پرداختند و بهترین و مؤثرترین کمک مساعد محل در همه امور بودند مدت دو ماه بیشتر از عضویت ایشان در محفل مقدس روحانی نگذشته بود که گرفتار زندانی شدند) آنروز ملاقات انجام شد و وسائلی که برای آنها برده بودیم دادیم و لباسها و وسائل آنها که احتیاج بنظافت داشت گرفته و خداحافظی کرده برگشتیم با تشکر از مأمورین بخاطر دارم که در تمام طول ملاقات الهام حبیبی دختر ۱۸ ساله آقای سهراب حبیبی در حالیکه خود لبخند بر لب داشت آهسته به ما میگفت لبخند یادتان نرود - لبخند یادتان نرود آیا میتوان از اینهمه عشق و ایمان و تسلیم و رضا در مقابل اراده جمال مبارک که این جوانان عزیز از خود بروز دادند بسادگی گذشت؟! خانم دیگری بشوهرش میگفت ۲۰ سال است که ازدواج کرده ام ولی فقط این مدتش را قبول دارم و

©Afnan Library Trust, 2026

ولقبیه هیچ - شاید بهمین دلیل بود که بعد از این ملاقات یکی از عزیزان در یادداشتی نوشته بود خدایا
این چه جبر و استقامتی است که به خانواده ها داده ای؛ از آن ببعد هفته ای یکبار روزهای
جمعه بعدازظهر تقریباً بهمین ترتیب ملاقات انجام میشد منتهی در اطاق بزرگی که روبروی دفتر زندان
قرار داشت و برخلاف دستور دادگاه انقلاب که گفته بودند ملاقات تحت نظر مامورین زندان
باشد آنها همه ما را در آن اطاق تنها میگذاشتند حتی در را هم می بستند و خودشان در راهرو
مشغول کاری میشدند و ساکها و وسائلی را هم که ما می بردیم کنترل و جستجو نمیکردند هربار که از
ملاقات برگشتیم احبای عزیز با اشتیاق فراوان مراجعه کرده از حال و وضع آنها سوال مینمودند
و آرزوی دیدارشان را میکردند؛ بعد از چندی که عزیزان به بند سیاسی منتقل شدند این
دیدارها بصورت بهتری درآمد باین ترتیب که میتوانستیم مثل سایرین هفته ای دوبار (روزهای
دوشنبه و پنج شنبه) در اطاق مسکونی خودشان بدیدارشان برویم (تمام زندانیان سیاسی
بهمین صورت ملاقات داشتند) باین ترتیب عزیزان خیلی راحت تر شده بودند چون
میتوانستند در هفته دو روز و گاهی که غذا بیشتر بود سه روز از خوردن غذای زندان معاف
گردند و در ضمن مقداری مواد غذائی مثل کره - پنیر - سیب زمینی حتی مرغ خام برایشان
می بردیم و در آشپزخانه کوچکی که در اختیار زندانیان سیاسی بود غذائی آماده میکردند یادش بخیر
که چه لذت بخش بود ساعات و لحظاتی که در محضرشان بودیم چه شور و هیجانی در آن روزها
بین عزیزان و خانواده ها بود؛ قرار گذاشته بودیم برای اینکه همه از لذت این کار بهره مند باشیم
هربار یا هر چندین بار یکدفعه یکی از خانمها مسئول درست کردن غذا و تهیه احتیاج عزیزان باشد البته در
حاشیه بقیه هم کمک میکردند وقتی با ظرف غذا و ساک و لباس پشت در زندان بین جمعیت

انبوه

©Afnan Library Trust, 2026

انبوه با انتظار ورود زندانیان در زیارت مسجونین می ایستادیم لذتی داشت که قابل وصف نمیباشد
نمیدانم شاید ذره ای از لذت بلائی عنایتی بود خوشا بحال کسانیکه این لذت را تماما
احساس نمودند (وفی الواقع سرمست جام بلا شدند) از طرفی عزیزان هم آن روزها زودتر از
خواب بلند شده بعد از صرف صبحانه اطاق را مرتب میکردند ولباس پوشیده وسائل چای را
برای پذیرائی از خانواده ها آماده کرده بعضی در اطاق وبعضی در گوشه ای از حیاط منتظر می ایستادند
بعد از آمدن خانواده ها همگی در اطاق دور هم می نشستیم از هر دری صحبت میشد برایمان از آنچه
در زندان گذشته بود صحبت میکردند وخانواده ها هم آنچه را که در محیط خارج گذشته بود تعریف
مینمودند بچه ها به ترتیب مناجات میخواندند مخصوصاً اطفال کوچک آقای خاندل وآقای احسان
حبیبی که هر بار بدرقه وتشویق این روزها وساعات مناجات جدیدی حفظ میکردند وهمین با
حالت روحانی وقشنگی میخواندند که همگی منقلب میشدند (بقول عزیزان آقای احسان حبیبی
بیش از دیگران در زندان سهم داشت چون آقایان سهیل وسهراب حبیبی عموهای او -
آقای حسین خاندل شوهر همشیره اش وآقای بیطلی باجناق او بودند شاید بهمین دلیل
هم ایشان را بیشتر محبت کرده واجازه میدادند حداقل زندان بودن) در این ملاقاتها پیام
های معهد اعلی - اخبار اسرا وشکنجه ها وبیانیه های محبت آمیز محفل مقدس ملی ومکرراً هم
ژنویس محموری بسمع آنها میرسید هر بار که اخباری حاکی از پیشرفت امر در دنیا را می شنیدند
اشک شوق در چشمانشان حلقه میزد جناب عزیزی عزیزی بیش از دیگران از شنیدن این
بشارات اشک شوق میریخت ودر جواب بیاناتی محبت آمیز میفرمودند ما لایق اینهمه
فضل وعنایت نیستیم - وتکیه کلام آقای سهراب حبیبی این بود ما که شکایتی نداریم هر کس

©Afnan Library Trust, 2026

هرکس ناراحت است برود پیش جمال مبارک در روزهای ملاقات هم افرادی که به
زندان میرفتند که با زندانیان خود ملاقات کنند در صفی می ایستادند و به نوبت مأمورین
شناسنامه آنها را نگاه میکردند اسامی آنها را در دفتری می نوشتند و بعد اجازه ورود میدادند ولی
ملاقات کنندگان بند سیاسی در صف نمیرفتند و خارج از نوبت میتوانستند داخل شوند و دلیلش
هم این بود که عده آنها کم و تماماً افرادی مشخص بودند بنابراین خانواده های عزیزان ما هم خارج صف
ایستاده و در موقع مناسب با کمک مأمورین بداخل میرفتند ولی بعضی از اوقات که باید ملاقات
کنندگان هم صف را رعایت نکرده و جلوی در زندان ازدحام میکردند و از سر و کول هم بالا میرفتند
مصیبتی بود شاید بیش از بقیه این خانواده ها با اتفاق اطفال کوچک خود با داشتن ساک
و وسائل در بین انبوه جمعیت باینطرف و آنطرف پرت میشوند تا بالاخره یکی از مأمورین
آشنا آنها را دیده راه را باز میکردند و به زحمتی بود آنها را از بین جمعیت بداخل می برد ولی
باطاق عزیزان میرسیدند از آنها سؤال میشد که آیا خیلی مشکل بداخل آمدید آنها با روی گشاده
میگفتند نه شماها خوب و سرحال باشید هیچ مشکلی برای ما نیست هر بار این ملاقاتها
حالت و کیفیت خاصی داشت در بار دوم تمام مدت زندانی عزیزان سرکار خانم محمودی
بملاقات آنها بزندان آمدند با ورود ایشان فضای اطاق حالت و روحانیت بیشتری
بخود میگرفت (گوئی فرشته ای قدم بزندان گذاشته و عاشقی بملاقات عاشقان [illegible] قدم نهاده)
و تا مدتی اثر این ملاقاتها باقی بود - عزیزان ما که علاقه وافری بایشان داشتند دفترچه ای
حاوی مناجات و الواح مختلفه آثار مطلق بنام ایشان آماده و با امضاء همگی برایشان فرستادند
و همیشه همراهشان بود (سرکار خانم محمودی از اوائل انقلاب بعنوان عضو هیئت معاونت

هر

©Afnan Library Trust, 2026

هرچند با دیگر یاران همراه از نظر شیاد بردند چون همراه خود برنامه ایشان بود و بعد از زندانی شدن عزیزان این دو از برای ما و تماس‌ها بیشتر شد زیرا ایشان علاوه بر سعادت عضو محفل ملی هم بودند و دیگر اینکه شش نفر از مساعدین ایشان عضو محفل جدید شده بودند (خانم ثریا الهه زمانی، مطلق، آقای تیمساریان و آقای حسین خاندل مساعدین ایشان در زندان گرفتار) نفر سوم عزیزان آقای مطلقان در زندان کاتب و حتی بودند آنچه که باید روی کاغذ بیاید وظیفه ایشان بود بالطبع کسی که منشی محفل بود در زندان هم باید وظیفه اش را انجام دهد روزی یکی اشعاری از جوانان تهران را که تمام آنها سروده خود ایشان بود برای بزرم بخواند و قرار شد جواب تهیه شود جناب دکتر نعیمی فرمودند باید با شعر جوابش را بدهی ایشان گفتند این کار یکی از من ساخته نیست فرمودند چاره ای نیست و ملاقات بعد که رفتیم جواب به شعر داده شده بود و از آن ببعد این ذوق در ایشان رشد کرد و شروع بسرودن اشعار و باز بقول عزیزان کاتب محفل شاعر محفل هم شد و از آن به بعد اشعاری که واقعا نمایانگر احساسات و روحیه آنها بود سرود و در این مورد جناب خزدین که تا حدی با موسیقی آشنائی داشتند مشوق ایشان بودند وقتی روز ملاقات از در دادرسی هم شعر همه‌شان خندان و سرحال جلو می‌آمدند در حالیکه دست بهم زنند شعر میخوانند خانم مطلق این بار آقای مطلق گل کاشته و شروع بخواندن شعر جدید میکردند و با خطی درشت آنرا میخواندند (اشتی که عاشقی بود بی حد و حساب) اما روز بعد خبر محاکمه عزیزان از رادیو تهران اعلان گردید ساعت ۱۲ ظهر در ضمن اخبار شهرستان گفته شد که امروز ساعت ۳ بعد از ظهر دادگاه اعضاء محفل بهائیان تهران در محل دادسرای انقلاب شروع میشود و لذا ماکیان و متعرضین حرکت کردند که بدادگاه بروند با شنیدن این خبر هیجان و التهابی بین خانواده‌ها و احباء ایجاد شد همه دست

بدعا

©Afnan Library Trust, 2026

بعد عاد مناجات تلاوت کردند و قرار شد تا ساعت هفت و نیم بعد از ظهر دعا و مناجات ادامه داشته باشد

این خبر را با تلفن و با حمله (که امروز عصر شش بچه ها آنجا را دارند) به خانم محمودی اطلاع دادیم ساعتی

بعد از محفل ملی جناب کامران صمیمی تلفن فرمودند که با بچه ها [illegible] (منظور اعضاء محفل)

محبت و یکی از این تصمیمات را اتخاذ فرمائید

۱ـ آیا صلاح میدانید که تمام محافل به اولیاء امور مملکتی تلگراف و آنها را در جریان محاکمه عزیزان بگذارند؟

۲ـ آیا محفل ملی شخصاً اقداماتی انجام دهد؟

۳ـ آیا حضرات خانواده های مسجونین به اولیاء امور مملکتی و یا حاکم شرع و قضات دادگاه تظلم نمایند؟

و چند دقیقه بعد محفل تشکیل و بعد از بررسی اوضاع و احوال پیشنهاد دوم تصویب و بعرض محفل مقدس ملی نیز رسید. در حدود ساعت ۳ دو نفر از دوستان (آقایان احسان الله حبیبی و نعیم تبیانیان) بطرف زندان رفتند تا دورادور ناظر بردن عزیزان از زندان بدادسرا باشند. ساعت ۳ و ۱/۲ زده بودند که فقط جناب دکتر ودائی همراه پاسداران از زندان خارج و بدادسرا رفتند آنها هم از موقعیت استفاده نموده با اجازه از مأمورین به دیدار بقیه عزیزان در زندان رفته بودند آنها مقداری کاغذ و دو نوشته هائی از قبیل دفاعیه خود احتیاج داشتند که آنها برایشان تهیه و به زندان برده بودند. و آن روز سعی شده که افرادی از احباء که در آنجا زیاد شناخته نشده اند و یا از اطراف تهران آمده اند بدادگاه رفته و از جریان دادگاه و آنچه خواهد گذشت ما را مطلع سازند ولی مأمورین به هیچکس اجازه نمیدادند داخل شوند میگفتند کسانی حق ورود دارند که شاکی باشند حتی تعداد زیادی از دوستان و همرشته‌های دکتر ودائی مراجعه و گفته بودند ما میخواهیم برویم دیگر گفتیم که آقای دکتر چه

کرد

©Afnan Library Trust, 2026

مرد خوبی است و چقدر بما کمک کرده ولی آنها در جواب گفته‌اند ما نمیدانیم که کسی بگوید ذاتاً
خوب بوده ولی چه کارهائی کرده فقط اگر شکایت دارید آنرا بیدادگاه شوید و بایستی ترتیب
اجازه ورود بمیدان ندهند ولی بالاخره یکی از جوانان اطراف که بهائی نبود ولی هم در منطقه آقای
دکتر کاربکی دو از ارکان دادگاه شده بود و بعد از دادگاه تعدادی از سؤال و جوابهائی که شده بود
و همینطور فضای پر از تعصب و غرض را بما اطلاع داد. در فردای آن روز مکالمه همه آنها بود
باز هم محفل تشکیل و تلفنا با طهران و محفل مقدس ملی در تماس بود. نامه‌ای که روز قبل تهیه
شده بود البته باسم و از طرف خانواده‌ها توسط دو نفر از خانمها به دادسرا برده و توسط
مأمور به حاکم شرع و رئیس دادگاه (آقای لطفی) داده شد مبنی بر اینکه (البته بعد از مقدماتی
مقدمه چینی) ما میدانیم همسران ما گناهی و جرمی مرتکب نشده‌اند و علت این گرفتاری
اعتقاد بدیانت بهائی و تعدادی سوء تفاهمات است و امیدواریم حالا که بر مسند قضاوت
تکیه کرده‌اید علی‌گونه هم قضاوت فرمائید . . . آن روز همه احبا وضع غیرعادی داشتند
نمیتوانستند آرام بگیرند ترتیب منتهی استشعار فراهم شده. دو نفر از دوستان در اطراف
محل دادسرا با احتیاط دور از چشم دیگران مواظب بودند که چه کسانی بدادگاه میروند
و در آن حوالی چه میگذرد. چند نفر از جوانان مأمور بودند که در پشت دیوار اطراف دیوار
ساختمان دادسرا قدم زده و الواح و مناجات تلاوت نمایند. ساعت ۹ شب خبر
آوردند که دادگاه تمام شده و هر چه صبر کردند از عزیزان خبری نشد و دلها آشفته و نگران بجا
گذاشتند به محفل آمده و خبر دادند. نگرانی و وحشت از این بود که مبادا عزیزان ما را شبانه بزندان برگردانند
از محل زندان از دادگاه خارج نمایند یا در دل شب بلائی بسر آنها بیاورند و یا کلی مفقود الاثر شوند

©Afnan Library Trust, 2026

...دادگاه را ترک نمودند مجبوراً محل را ترک کردند و از دربان پرسیدند او جواب داده بود که دادگاه تمام شده

... بیرون برای شما نیست به دفتر زندان تلفن کرده اتفاقاً یکی از مأمورین آنها را خوب

... بعد از ظهر خواهی سؤال شد که آیا آقا آنها را به زندان برگرداندند جواب داد خیر عجیب ...

... (که در آنجا بسیار ... و احتیاطاً بالاخره فهمیدیم که در سر غروب آنها را (ساعت چهار) آزاد ...

... اینها را بیان میدارد تا شاید بعد از ظهر ... است از زندان تلفنی اطلاع دارند که نگران نباشید ما

حالشان خوب است به دفتر زندان برگشتیم از قرار معلوم عزیزان را در اطاقی در دادسرا منتظر بودند تا مأمور

مربوطه برود که آنها را به زندان تحویل دهد و دربان دادسرا از همه جا بی‌خبر بوده فردای آن روز ...

روز ملاقات بود روز بعد با عجله و شتاب به زندان رفتیم تا بفهمیم آیا این چه بوده ... حضورشان رسیدیم

اخیر که محاکمه آنها بوده چه گذشته مفصلاً جریان را تعریف کردند (در نوشته های قبلی و در شرحی

که بقلم عزیزان میباشد مفصلاً شرح داده شده) آقای سهراب حبیبی (شوهر خواهرم)

فضای دادگاه را تعریف میکردند و اینکه چقدر غرض و تعصب و اهانت و تحقیر بوده و در حالیکه

... ناراحت شده بودند گفتند دلم میخواهد که ای کاش درهای دادگاه بروی مردم باز بود

و اینهمه مظلومیت و سکون اینجا و در مقابل ظلم و ستم این دشمنان حق را میدیدند چرا احباء اجازه

این درها را باز نمیکنند و چرا ارامی میشود احبائش چون گوسفندانی در دست این گرگها

در اطاقهای دربسته محاکمه شوند و هیچکس نداند که برآنها چه گذشته و در حالیکه بشدت تحت

تأثیر حالات و گفته‌هایشان قرار گرفته بودم عرض کردم فدایت شوم نگو میتوانند درها برای همیشه

بسته بمانند دنیا باید از این ساعات و لحظات مطلع شود که آیا جمال مبارک که در لحن ... تشریف

داشتند همه درهای ... چاپ بود که آیا که برایشان همینطور حضرت عبدالبهاء وارد میشد

ادامه

مردم را مطلع میکردند ؟ ولی نتایج آن را می بینیم بنابراین نگران این مسئله نباشید در دو روز بعد که نامه پاسدار (قبلا شرح داده شده) به زندان رسیده بود تمام مامورین و افسران و حتی زندانیان خواندند و دانستند که اینکه پاسدار را به اعتراض وا داشته بود آگاه شدند به ایشان عرض شد دیدید چقدر زود درها باز شد بعد از محاکمه دسته جمعی محاکمه انفرادی آنها شروع شد در دو هفته چهل روز تا آخرین نفر طول کشید از آن روز ببعد هر روز خبر صدور حکم بودیم در شهر روز بروز شایعات و اخباری از موعد صدور حکم دادگاه می شنیدیم که گاهی که وضع عمومی مملکت آرام بود دنباله کار پیگیری میشد آنها را شکنجه میکنیم و سئوالاتی از سوی چگونگی آن میشد و به محض ناامنی اوضاع یا موقعیت خاص ترجیح داده میشد که سکوت باشد البته این نوع اقدامات با نظر محفل مقدس ملی انجام میشد ا فعلا یکی از دوستان بهائی با یکی از زندانیان آیت الله انتظاری رفت و آمد داشت چند بار بوسیله او برای پرونده عزیزان اقدام شده بود ولی هر بار آیت الله انتظاری قول داده بود که هیچ خطری آنها را تهدید نمیکند ولی از این اقدامات در جریان محاکمات بود متوجه شدیم که بطور ناگهانی قضات دادگاه و هم رئیس دادگاه دفعات تغییر کرده و عوض شده بود و از آن تاریخ محاکمات ساده تر و سبکتر بود آیت الله انتظاری به آن فردی که واسطه بود گفته بود به همان دادگاه انقلاب تلفن کرده و سفارش نموده ام هم چنان در انتظار نتیجه محاکمه بودیم تا روز ۲۴/۱۲/۵۹ که عزیزانمانرا بدادگاه بردند خبرها و شایعاتی مبنی بر آزادی آنها در شهر پیچید و حتی فردی که خود زندانی بود و همان وقت از دادگاه انقلاب آزاد شده بود بمنزل آقای دکتر وفائی تلفن کرده و گفته بود که اجازه دهید لو ... بجرم دیانت درمکه حلوی پلچی آقای دکتر قربانی ... بالطبع با این خبرهای محکم وداع همه القصه

تصور میکردیم آزاد خواهند شد در دادگاه هم همانطور که در نوشته های عزیزان قید شده صحبتها همه در جهت آزادی بوده و حتی حاکم شرع بزبان آورده بود که الحمدالله بیگناهی شماها ثابت شده ولی جهت نبود که من چهل روز تحقیقات شما را طولانی کردم میخواستم حقایق روشن شود و خلاصه مقداری جهت و بعد هم دیدیم که آنها را بزندان برگردانده و گفتگی که از پاسداران آنها را بزندان برده بود قول داده بود که تا فردا قبل از ظهر آزاد خواهند شد باری چند روز بعد ایام نوروز بود و قرار گذاشتیم غذاهای بشور و علاقه آنها را درست کرده بزندان ببریم دیگر موقعیتی بود تعطیلی نهار را در خدمتشان باشیم عید در پشت سر هم ملاقات آزاد بود و اغلب فامیلهای نزدیک هم از محلهای دیگری برای دیدنشان میآمدند صبح عید که بزندان رفتیم دیدیم عزیزان اطاقشان را مرتب کرده و وسط اطاق پتوئی پهن کرده و ظرف شیرینی و آجیل چیده بودند و وسائل چای هم آماده بود گفتند ما قرار گذاشتیم بجای اینهمه سالها که شما ها در منزل از ما پذیرائی میکردید امروز ما از شما پذیرائی کنیم البته بیشتر این کارها و زحمات را آقای حسین خادمی جوان ترین عزیزان در زندان بعهده گرفته بود اگر چه هر روز یکی از آنها سمت شهرداری را داشت و کارها را میکرد این روزهای خوب و لذت بخش هم گذشت در اوائل اردیبهشت خبر شهادت جناب سرهنگ وحدت و جناب خوشنود و عهدی زاده منتشر شد و فردای آنروز اتفاقا روز ملاقات بود شاید اولین باری بود که دلم نمیخواست بملاقات عزیزان بروم چون هر دفعه بمحض ورود همه عزیزان از اخبار بیرون را می پرسیدند آیا فردا چه خبر و یا بشارتی با خود خواهم داد غافل از اینکه آنها از دیروز شنیده بودند. در هر حال دیرتر از همیشه و بعد از خانواده های دیگر بملاقاتشان رفتم تا با اطاق پا گذاشتم جناب عزیز عزیز مثل همیشه خندان و خوشحال جلو آمده فرمودند خانم مطلق این چه کارهائی است

©Afnan Library Trust, 2026

کرد تکلیف چیست عرض کردم چه شده فرمودند هرچند وقت یکبار عده‌ای را به دم تیر میدهید

عرض کردم هیچکس قادر بچنین کاری نیست این خود جمال مبارک است هر وقت که

دلش برای عزیزانش تنگ میشود آنها را بسوی خود می‌طلبد قهقهه‌ای زدند فرمودند آفرین

من هم همین عقیده را دارم در این موقع آقای مطلق که تا آنوقت استراحت و گوش میکردند

گفتند هیچ مهم نیست ما دیشب دکتران را کردیم و عرضهاشان را زدیم عده بعدی

یا ما خواهیم بود یا تیر تیرها همه روزه خبر حزین فرمودند هر وقت خدا قصد را اعلام کنند

من خودم با استقبال گلوله خواهم رفت و حتی نمیگذارم چشمهایم را ببندند بعد طبق معمول نشستیم

به صحبت پرداختیم چون مرتب بود عزیزانمان از زندانیان دیگر کارهای دستی یاد گرفته بودند همرا

دقت در این ایام بملاقات میرفتیم تعدادی منجوق های رنگارنگ و وسائل دیگر برای

درست کردن کار دستی برایشان می بردیم و هرکدام چند تکه درست کرده بودند یادگاری برای

فرزندان و خانمها داشتند که بسیار ظریف و قشنگ و ما دیدند عزیزی است و بقول خودشان

سرگرمی خوبی برای وقت گذراندن بود    روز بعد شهادت عزیزان شیراز رخ داده

بود آقای مطلق وصیتنامه سربسته به بنده سپردند که یکی برای محفل مقدس ملی و دیگری متعلق

بخودم بود و گفتند اگر اتفاقی برایم افتاد نامه مربوط به محفل ملی را خواهی داد و نامه خودت را

هم باز خواهی خواند   مدتی گذشت تا روز چهارشنبه ۲۰ تیر ۶۲ و فرا رسید در حدود ساعت

هفت صبح تلفن زنگ زد خانم سهراب حبیبی (خواهرم) منزل ما بودند گوشی را برداشت پس

از چند لحظه در حالیکه رنگ بصورت نداشت آنرا قطع کرد از او پرسیدم چه کسی بود گفت برادرم

چند لحظه بعد دوباره تلفن زنگ زد خودم گوشی را برداشتم مردی که از صدایش معلوم بود جوان است

©Afnan Library Trust, 2026

است گفت شما خانم مطلق هستید گفتم بله بعد گفت آیا میدانید که حکم اعدام آقای مطلق
[illegible] آمده گفتم هرچه خدا بخواهد همان خواهد شد گفت مگر خدا را می شناسید گفتم خیلی
بیشتر از شما و کوشش را گذاشتم اگرچه گهگاه تلفن هائی بمنازل عزیزان میشد و خبرهائی بدروغ
میدادند ولی این تلفن دلم را لرزاند سعی کردم فراموش کنم ولی حقیقت بود خبر دارند که مأمورین بنیاد
مستضعفان برای صورت برداری و مصادره اموال شروع به بازرسی خانه های عزیزان کرده اند
از منزل آقای سهیل حبیبی شروع شده بود هر کدام خانه ها میرفتند بسراغ منزل آقای
مطلق را گرفته شد ولی گفتند که شنیده ایم خانه بزرگی دارد در منزل خانم زمانی وقتی سراغ
گرفته بودند ایشان گفته بود بهیچوجه خواب دیده اید آقای مطلق سالها قبل خانه اش را بعلت
قرضی که داشته فروخته و الان اجاره نشین است نزدیک ظهر از دادگاه انقلاب تلفن کردند
پس از گرفتن آدرس سئوال شد اجاره نشین هستید گفتم بله گفتند تا الان بمنزل شما
می آئیم ولی نیامدند تنها محلی بود که مراجعه نکردند ولی بمنازل سایر عزیزان رفته از اثاثیه قابل حمل ایشان
تجملی دیگران صورت برداشته و ماشین های سواری آقایان خزین - خاندل - دکتر ودانی
و دکتر نعیمی را همان وقت سوار شده و بردند و در همان روز درب مغازه های آقایان
خزین - خاندل و حبیبی (سهیل) را قفل زده و مهر و موم کردند در حالیکه آقای
سهیل حبیبی با برادرشان روح الله حبیبی شریک بودند و آقای خاندل با یکی از احباء
و همان روز غروب بزندان و سراغ عزیزان رفته که یک یک مدتی در زندان محبوس بودند
و سئوالاتی در مورد املاک و اموال دیگر و در ملاقات الا خسته نباشد برای آقای حکم خواهند
آنها آماده شده و وقتی بواسطه ازدیاد جمعیت زیاد بودند که التماس دعا عزیزان بملاقات گشته بودند فردای

©Afnan Library Trust, 2026

فردای آن روز پنجشنبه روز ملاقات بود ولی چه سود که رحمه بالا آلی بر لبها خنده بود

ولی در دلها غوغا (بالاخره درمورد نیره این طور بود) برخلاف همیشه صحبت کمتر بود فقط جریان

روز قبل با عزیزان برای خانواده زحمتا بلا آنچه در بیرون گذشته بود برای آنها بازگو شد

بازهم آقای جذابی خوش لفظان فرمودند این بارهم آقای مطلق گل کاشته و اشعاری

سه بیت تازه سروده بود برایم خواند با ایشان عرض کردم خیلی تبریک باید گفت شده تمام

کن گفتند دیگر هم گفتم فرصتی باشد در حالیکه مقصودشان را متوجه شدم عرض کردم مدت

زندانی شما طول خواهد کشید شما برای این فرصت زیاد است نگاهی عمیق در چشمی تصور کردند

و گفتند کدام فرصت؟ رسالت شدند آن روز خواهرم چند نفر از اقوام نزدیک هم آمده

بودند شما برای پیش از چند کلمه صحبت نکردیم یک حالت بی تفاوتی در همه وجود داشت

تمام مدت آقای مطلق دختر کوچکشان را بین بازوانش فشرده می‌داد و گاهی حلقه‌ای

از اشک در چشمانش جمع میشد متوجه جناب دکتر وفائی شدم خانمش صحبت میکرد

ولی ایشان خیلی آرام نشسته بودند و گاهی به نقطه‌ای خیره شده و گاهی هم لبخندی ولی

مثل اینکه در دنیای دیگری سیر میکردند و اصلا حواسشان با ملاقات کننده‌ها نبود

دختر کوچکتر آقای سهراب حبیبی که در کنار پدر نشسته و دستهایش را در دست

گرفته بود آهسته اشک میریخت تا جائیکه تحمل نیاورده صدای گریه اش بلند شد و پدر را

در حالیکه سعی میکرد او را آرام سازد قطراتی اشک از چشمانش سرازیر شد آقای سهراب

حبیبی شب قبل خوابی دیده بودند که اینطور تعریف کردند خواب دیدم با اعضاء

محفل ملی که دیگر را قبل بوده بودیم در ... رسیدیم و همگی شاد ... خانم ایشان گفتند ان شاء الله

است که شما هم آنجا تا آزاد خواهید شد و همدیگر را خواهید بوسید ایشان شروع بخنده کرده گفتند

بله همدیگر را بغل خواهیم کرد و خواهیم بوسید ولی معلوم نیست در کجا شاید هم در آن دنیا )

حالت دیگر عزیزان را زیاد بخاطر ندارم دقایقی در کنار شباک خونین نشستیم و صحبت

کردیم ولی تفاوتی زیاد با روزهای دیگر احساس نکردیم بعد از ظهر هم که روز ملاقات

رفتیم سابقاً گونه گذشت ولی غروب از عزیزان خداحافظی کردیم در حالیکه همه فکر میکردیم شاید

این آخرین ملاقات باشد تا آخرین لحظه ای که در زندان بودیم ایستاده بودند و با ایمان دست

تکان دادند و ما نیز متقابلاً جواب دادیم آن روز حتی خانواده ها هم که با هم وقت میبردیم

و این نشان میداد آنچه در دل میگذشت بزبان آوردنش آسان نبود فردای آن روز

جمعه صبح آقای احسان حبیبی و برادر آقای [ناخوانا] با آنها ملاقات کرده بودند و روز شنبه

یعنی آخرین روز خواهرهای آقایان حبیبی که از تهران آمده بودند ملاقات آنها رفتند

از قرار معلوم یک شیشه شربت و مقداری میوه برای آنها برده بودند همانوقت شربت

را با آب مخلوط کرده و هر کدام لیوانی خورده بودند و بقیه چیزها را پس داده و گفته بودند ما

امروز از صبح بنظافت اطاق و خلوت کردن آن پرداخته‌ایم تمام آذوقه و میوه هائی که

داشتیم به همسایه های هم بند داده‌ایم و ظرف و ظروف را جمع آوری کرده‌ایم تنها برای

هیچ چیز نمیخواهیم و همه را پس فرستاده بودند معمولاً آقایان حزین و حرکت و دائی

و مطلق خاطرات تقریباً مفصلی می نوشتند و دیگران یا نمی نوشتند و یا خیلی کم و

دار و مختصر ولی آن روز تا ساعت ۱½ یادداشت گذاشته اند و از آن به بعد چیزی در دفتر

آنها نوشته نشده از قرار معلوم بگفته دفتر زندان و هم شهادت قبل از ۱۰½ ارجان ۱۰½ اول این

©Afnan Library Trust, 2026

اولین وصیت نامه در دادگاه نوشته شده ) آنها را از دفتر زندان صدا میزنند عزیزان گفته
اند دیگر نیایید وصیت بصورت خودرا بشوئید حتی مسواک زده و لباس می پوشند با همسایه ها
خداحافظی می کنند آنها گریه میکنند عزیزان میگویند ما را میبرند شما چرا گریه میکنید بعداً خبر
اطلاع میدهند نیائید همسایه ها خوشحال شده میگویند اینها قصد آزار شما را دارند بگوئید با ما
در استراحت باشید ولی آنها جواب میدهند نه ما لباس پوشیدیم و درنمیاریم در همین موقع
دوباره آنها را صدا میزنند عزیزان که قبلاً وسائل خودرا جمع و در ساک ها گذاشته بودند در
کنار اطاق ها گذاشته و کلید اطاق را به همسایه ها میدهند و سفارش میکنند که وسائل ما را
به خانواده هایمان بدهید و قبل از خروج از در می ایستند دعا و زیارت جمعی میخوانند آقای
حبیبی پیشنهاد میکنند که تلفنی با خانواده ها بگوئیم ولی آقای مطلق میگوید نه گفته اند یک
شب دیگر هم راحت بخوابند بعد از افسر کشیک دیگر این صدا خداحافظی کرده همراه او میروند
ماموری که با آنها بودند از در زندان خارج میشد برای انقلاب میبرند از ساعت ۱۰ تا ۱۱
اینطور که از وصیت نامه ها برمیآید در آن محل بوده اند در اینجا معلوم نیست به کجا برده و چگونه
آنها را شهید نموده اند بنا به اظهار نگهبان بیمارستانی که عزیزان را بعد از شهادت به آنجا
برده اند گفته اند این ساعت ۲ یا ۳ بعد از نیمه شب تا نزدیک صبح به چهار مختلف است که اجساد
عزیزان را به بیمارستان برده در محوطه روی زمین می اندازند ولی نگهبان بیمارستان
آنها را به اطاقی که در گوشه حیاط بود میبرند تا صبح که خانواده ها باخبر شدند ....

©Afnan Library Trust, 2026

شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی از شهدای شعبه
همدان
علیه بهاءالله و رضوانه

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال شهید فی سبیل الله جناب حسین مطلق آرانی را [illegible]

[illegible] اقلام [illegible] دوستان [illegible] بعد فائز الحق [illegible] الابهی [illegible]

[illegible] ایران متمم [illegible] های [illegible] تراوی [illegible] [illegible]

خدایا این چه فضلیست که عنایت فرمودی و این چه [illegible]

با [illegible] توفیقات و تائیدات جمال اقدس ابهی به تحریر شرح حال [illegible]

[illegible] سبیل الله [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] حق شامل [illegible] کامل گردد [illegible] باید [illegible]

[illegible] این مطلب را [illegible] اگر [illegible]

[illegible] که قدم برداشته ایم [illegible] العدم [illegible]

ولی این فضلیست که بدون استحقاق نصیبم گشته [illegible] انشاءالله [illegible]

سرمه [illegible] خدایا آنچه با فضل و عنایت [illegible] باعمال خود [illegible]

این بار نیز [illegible] عاشق بود که کاشان از دیگر شهرهای ایران [illegible] آران را

دوستان امرالهی پرورش داد و بدانان امر را [illegible] کرد ولی [illegible] همچون مادری نگران و مضطرب

[illegible] چشم [illegible] بود خدا او بکجا میرود سرنوشتش چه خواهد بود [illegible]

گذشت و از [illegible] بدنبال سرنوشت تا آنکه عاقبت در شهر [illegible]

[illegible] های [illegible] آن [illegible] شده و [illegible] گردید

جناب [illegible] از احبای خوشنام [illegible] آران کاشان [illegible]

[illegible] امر [illegible] خانم [illegible] نیز [illegible] ازدواج [illegible]

امر

©Afnan Library Trust, 2026

امر نمودند ایشان دارای دو پسر بنامهای حسین و عبدالحسین [illegible] با بانو طاهره پروین
و نوه‌ها می‌باشند که الحمدلله همگی در ظل امر و هر کدام بنحوی قائم بخدمات ...

آقای حسین صحاف پسر ارشد ایشان در سال ۱۳۲۴ شمسی در شهر یزد در اوان جوانی [illegible] چشم
بجهان گشود و تحصیلات ابتدائی را در همان شهر و دوره متوسطه را در زادگاه شان بپایان رسانید و در تمام
این سالها لجنات و تشکیلات و تفتیشات امری در اغلب جلسات حاضر و از آن دوره مورد اذیت و آزار
بسیار قرار گرفته و دیگر هم نتوانستند شغل و زراعت خود را پس از اتمام تحصیل برای خدمت سربازی [illegible]
بخاطر عقیده‌اش بسیار رنج [illegible] که در آنجا [illegible] الطاف [illegible] بطهران
حمل گردیدند بطهران آمد و پس از اتمام دوره آموزش و خدمت بالاخره در بانک سپه استخدام و
مشغول بکار گردید بعلت علاقه بسیار به تشکیلات و خدمات امری ساعات فراغت از کار
اداری را با نهایت عشق و انجذاب مشغول خدمت بود و سالها در ناحیه سهیل طهران در
لجنات جوانان و تربیت امری و لجنه تزئید معلومات فعالیت بسیار نمود روحی عرفانی
اخلاقی خوش و تواضع داشت بهمین علت مورد توجه احباء و دوستان و آشنایان بسیار بود
دیانت خویش آنقدر محبوب داشت بسیار خوش برخورد و در جمع با صمیمیت [illegible] بود و
این تولیست که همگی بر آنند همیشه در تعارف و تواضع از دیگران پیشی گرفت [illegible]
[illegible] بود هرگز بزندگی خوش دیگران حسرت نمیبرد دلسوز و خط زیبایش زبانزد خاص
و عام [illegible] نظم و ترتیب در همه امور زندگیش از خصوصیات بارز ایشان بود در سال ۱۳۴۸
تصمیم بازدواج گرفت و زندگی مشترک را با دختری بنام [illegible] همیانی از خانواده آقای
سید حسن همیانی شروع نمود [illegible] انتخاب [illegible] این ازدواج

©Afnan Library Trust, 2026

باعشق و علاقه بسیار شروع و الحمدلله با عشق جاودانه بپایان رسید عشقی که همه عشقهای اولین و

آخرین را شامل گشت عشق بجمال الهی و محبوب بیهمتا .

باری نتیجه این ازدواج پسری بنام پیام و دو دختر بنامهای نیلیا و نونجان [illegible]

و ۱۸ ساله [illegible] هستند پیام و نیلیا از دو سال قبل در امریکا مشغول تحصیل و

نونجان همراه با خانواده بخاطر شرایط [illegible] حوادث اخیر [illegible]

پس از پنجسال کار در بانک سپه از آنجا استعفا نمود [illegible]

[illegible] دنبال [illegible] و [illegible] انجام وظیفه [illegible] بسیار [illegible]

[illegible] از [illegible] کار [illegible] بود [illegible] این [illegible]

دوستان و همکارانش برای [illegible] پس از [illegible] تغییر و تحول [illegible]

تصمیم به شروع کار دیگری گرفت زندگی [illegible] از [illegible] بنام [illegible]

اعظم الهی مبنی بر خروج احبا از طهران و [illegible] نقشه [illegible] عرض شد

تصمیم گرفتیم هرچه زودتر این دستور را بموقع اجرا گذاریم [illegible] همه چیز از قبل [illegible]

شهر همدان را انتخاب [illegible] علیرغم همه مشکلات [illegible] آن شهر [illegible]

مدت [illegible] سال [illegible] در همدان [illegible] در طهران جهت شروع کاری [illegible]

[illegible] تشکیلات و خدمات امری [illegible] در همدان مستقر گردید عشق وافری [illegible]

[illegible] زیارت آثار امری داشت و همین علاقه او را وادار به جمع آوری [illegible]

امری [illegible] شبها تا صبح [illegible] سوزی [illegible] زیارت

آیات و الواح و بیانات [illegible] و لقول [illegible] توقیعات

©Afnan Library Trust, 2026

آن توقیعات مبارکه را در چند پاسخ نوازش شد و در ترجمه مقالات و نامه‌ها نسبت احبا و اصحاب
ضبط داشته [illegible] و در اوراق و ابتکار مخصوصی داشت . و نامه‌هایی که به عنوان آثار ایادی امر
که [illegible] در مطبوعات [illegible] تقدیری جناب بود که در مورد احبا در زمان خطرات الواحی [illegible]
که هر یک بیش از صد و پنجاه و هفتاد از احبا شرکت داشتند از جمله همه آن نفسها
[illegible] [illegible] تا [illegible] [illegible] بعد از چندی به [illegible] (را تا جمع‌
بودائی) و [illegible] های انبیاء تاریخ امر ) [illegible] بیان تاریخ‌های [illegible] [illegible] خود [illegible]
روزی یکی از جزوه‌های درخشان تاریخ امر خواهد شد ؟ این بنده از خدمتهای [illegible]
زندگی همچنان مشغول خدمت تا آنکه در سال ۱۳۵۲ به پیشنهاد یکی از دوستان در شرکت [illegible]
مشغول کار شد ولی چند ماهی نگذشت که در اثر انقلابات کار [illegible] [illegible] کشیده شد
و نظارت رفت و ایشان مجدداً فارغ از هر کار و شغلی با انجام امور تشکیلاتی پرداخت خدمتگزاران
[illegible] سال ۱۳۵۶ [illegible] تغییراتی در محفل [illegible] و در سال ۱۳۵۸ به عضویت محفل
انتخاب [illegible] از علاقه و عشقش به این وظیفه خطیر [illegible] همین بس که [illegible]
و مذاکرات محفل را در غالب جلسات و مقالاتی بسیار شیرین [illegible] احبا [illegible] ،
در تاریخ ۲۶ تیرماه ۱۳۵۸ روز سه‌شنبه [illegible] از ساعت ۱۰ ½ تا ۱۲ ½ منزل را جستجو
نمودند باز داشت و به سپاه پاسداران در همراهان برده شدند و مدت ۸ روز [illegible] بازجوئی‌های
بسیاری در رابطه با تشکیلات زندگی [illegible] ایشان قرار گرفت که خود تاریخچه جداگانه‌ای
را لازم می‌سازد و خلاصه پس از آزادی‌ها [illegible] بسیار با [illegible] [illegible] با نظر تشکیلات
آزاد گردید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تشکیلات [illegible] با

©Afnan Library Trust, 2026

با سئوالاتی که از ایشان میشد و در تهیه نمودند که خورشیدی از استعدادهای مهم مستقل گردید باشد
در دیباچه همان سال به اتفاق بعضی از زوار و فرزندان که [illegible] ماه قبل به اسپانیا رفته بودند
مسافرت [illegible] نفر [illegible] ایشان [illegible] حس [illegible]
[illegible] با موقع [illegible] آشنا شدیم [illegible]
[illegible] در ایران [illegible]
که در روزگار [illegible] دارم از این مسائل [illegible] نخواهم بود و همین احساس [illegible]
منظر [illegible] پس از دیدار فرزندانش به ایران برگردد [illegible] در سفر
با سپانیا در جواب بعضی از دوستان که او را از بازگشت به ایران منع میکردند این جمله را
[illegible] احساس [illegible] به ایران برگردد [illegible] (قربان این احساس [illegible]
[illegible] تسلیم و رضا [illegible] در تمام زندگیش [illegible] احساس که [illegible]
بسیار قوی [illegible] صحبت [illegible] قبل از وقوع آنها [illegible]
آنرا که حقیقت [illegible] از جمله در حدود دو ماه قبل از شروع [illegible] احساس
[illegible] فرصت [illegible] باز قدری کارهایم را ترتیب [illegible] بنابراین [illegible]
هر روز [illegible] شروع [illegible] زندگی [illegible] از چند روز
[illegible]
[illegible]
[illegible] چون [illegible]
[illegible]

هر چه زودتر به شهر و دستان خویش که در آنها هستند ولی شور و هیجان الجوف آنها [illegible]

در تحت مصادف با ساعتی بود که خبر تیرباران شدن جنابان دکتر سمندری و آستانی

در تبریز از رادیو اعلام کردند در هر حال چند روزی را التهاب و اضطراب گذشت تا روز

۱۸ مرداد ماه ۱۳۵۸ از طرف سپاه از ساعت ده صبح تا پنج بعد از ظهر چهار نفر از عزیزان را احضار نمودند

جنابان - دکتر روحانی - جناب خزین - جناب حسین عادل و دکتر نسیمی توسط

مأمورین به پایگاه انقلاب برده شدند و فردای آن روز یعنی ۱۹ مرداد ماه ساعت ۹ صبح مأموری که

آقای سهراب حبیبی را نیز همراه داشت وارد منزل و پس از جستجوی مختصری به اتفاق آقای

مطلق ایشان را به پایگاه انقلاب بردند تا بدین تعداد عزیزان بازداشت شده به شش نفر رسید

روز بعد بر خلاف انتظار نزدیک غروب همه عزیزان به منازل خود بازگشتند و معلوم شد که

چون چند روزی تعطیل [illegible] در این امور نخواهند بود موافقت شده که به منازل بروند و روز پنجشنبه

ابتدای هفته دادگاه خود را معرفی نمایند ولی متأسفانه بر خلاف قرار فردای آن روز که مصادف

با عید فطر و ۲۱ مرداد ماه بود ساعت ۱ ½ بعد از ظهر مأمورین مراجعه و عزیزان را احضار و مجدداً بازداشت

۳ ½ بعد از ظهر از زندان شهربانی اطلاع دادند که وسائل لازمه را برای ایشان ببریم با شتاب تعدادی

وسائل برداشته با چند نفر از دوستان به در زندان شهربانی رفتیم ای خدای من انسان چه

قدرتی دارد چه لحظاتی را باید تحمل کند جلوی چشمم سیاه شد عزیزان را میدیدم ولی باور

نکردم زیرا احبای آنها را در همان لحظه ورود زیر تیغ سلمانی قرار گرفته و سرهایشان را تراشیده

بودند دادگاه قرار معلوم اولین نفر آقای مطلق بودند او را تشخیص نمیدادم ولی او با [illegible]

دست مرا توجه خود ساخت البته این دیدار از دور انجام شد و کیفیت و حالی داشت

©Afnan Library Trust, 2026

که انشاءالله در تاریخ شهادت شهدای ... به ... اعلام خواهیم فرمود ... است ۱۵۱ روز ...

او نیز با عده دیگر عزیزان ایران ... نامه یا دستخطی برایم فرستاده که از خواندنش لذت بسیار بردم

تقدیری با احساس و عاشقانه نوشته بودند ... طلب ... اجازه خواهد ... آنها را بخوانند

شاید دیگر فرصت ... نامه هائی برایش فرستادیم از این بار هم در جواب ... که از طرف دادگاه

انقلاب طی ... برایشان به زندان فرستاده شده بود لایحه ای تنظیم و برای دادگاه

آماده نموده (البته با استمداد از تائیدات جمال مبارک و دعاها و کمکهای سایر عزیزان زندانی)

که هنگام شروع دادرسی دادگاه با همه غرض ورزی ... مجبور به تحسین و تعریف شده ... زندانی

... از سمت کاتب وحی را داشت آنچه باید در روی کاغذ بیاید ایشان ... آن بودند

در حقیقت همه زندانیان که در اطراف ایشان بودند برای نوشتن تظلم نامه یا ... از ذوق و

خط زیبای ایشان استفاده می کردند ... [illegible] ... را

... زندانیان ... استفاده از آن ... هائی ... از جمله ...

اسم اعظم ... اسم اعظم که ... ناتمام مانده و در شب شهادت از یکی از

زندانیها خواسته بود که آنرا تمام و به ... تحویل دهد ... دفترچه از ... و الواح مبارکه

با سلیقه و خط زیبایش نوشته و به امضاء عزیزان مسجون با تمام رسانده که از بهترین یادبود

های ... تقریباً هشتاد ... از ... گذشته بود که پدر ایشان به دنبال ... 

حالشان رو به ... لذا ... زندانیان سعی داشتند دیداری بین پدر و پسر انجام شود

زیرا این ... پدر بود ... ایشان طی نامه ای از ... انقلاب ...

که اجازه ملاقاتی ... دادگاه ... با ارسال نامه ای برای پدر دیدار را

را به وقتی دیگر و دفتر دیگر مناسب‌تر موکول نمود دیدیم که بیش از اندازه طول کشید اینک
دیدار در ملکوت الهی با اشتیاق و رضایت جمال اقدس ابهی حاصل شد روزهای اول سال ابدا جمال
را با هم ... تبریک تلفنی برگزار نمودیم ... دیگر عزیزان را گرامی داشتیم چون روز تخت مصادف با
روز ملاقات بود ... بزرگترین و با ارزش‌ترین هدیه را که ملاقات کردن بود از صمیم قلب ... تولد
بچه رحیمه که قبلاً بدون اطلاع بنده توسط خواهرم همسر آقای سهراب حبیبی آباده تهیه شده بود
دریافت نمودم ... پوشیدیم چه لطیف و چه زیبا چند لحظه نگاهمان باهم گره خورد
نگاهی سرشار از راز و درد نهائی از اشتیاق و رضایت رضایت از روزهای ... خدمتی که
در اولین شب ازدواج بسته شد مانند یک روح در دو جسم خدمت امر را بر طبق
رضایتش پرداختیم و امروز پس از گذشت ... سال ... زندان این
عهد تجدید شد ... که این بار فدای عهد را با نثار جان به ثبوت رساند ...
امروز ... عید ... بود ولی هوای ... جمال مبارک ...
نیز ... تبریک ... که خبر بشارت عزیزان شیراز ...
... و ... شنیده بود ...
داشت ...
... یا خواهیم بود یا عزیزان ... در هر حال اگر اتفاقی افتاد نامه‌ای که مربوط به خود است
... خواهی کرد نامه دیگر مربوط به تشکیلات است که تقدیم خواهی نمود ...
گونه عمل کنید ... دفترچه‌ای که حاوی الواح و زیارات مبارکه بود همراه
میبردم در ... تاریخ ...

در بهائی

©Afnan Library Trust, 2026

روحانی و معنوی را بخوبی دریافت رضایت جمال مبارک یگانه مقصد [illegible]

حقیقی از حضرت [illegible] را [illegible] شمرده‌اند و [illegible] افکار و آمال

و ارتقای [illegible] و [illegible] نامه‌های برای فرزندان [illegible] نوشته و

[illegible] رضایت [illegible] حتی [illegible] الهی [illegible]

حالی [illegible] چنین [illegible]

فرزندان [illegible] که [illegible] [illegible] را [illegible]

[illegible] اغلب [illegible] آرزوها [illegible]

رستگاری و امتحانات جمال مبارک از آن [illegible] از جمال اقدس ابهی [illegible]

همانگونه که در تمام مراحل زندگی مراحمات فرمودند در شدت امتحانات و آخرین دقایق

حیاتش نیز لحظات عین عنایتش منقطع نگردد و دلداری نماید در نامه‌ای بتاریخ ۱۰ [illegible]

در جواب لطف و محبت دوستان و دعاهای [illegible] احبا [illegible] چنین نوشت [illegible]

این آرزو همواره برجان و دل [illegible] خواهش [illegible] از [illegible]

گشته [illegible] اضطراب [illegible]

نگذارد [illegible] در این ایام [illegible] که ضعفای عباد [illegible] آنچنان در

طوفان [illegible] که [illegible] حال [illegible]

[illegible] ای عزیز دل [illegible] زمان هم [illegible]

داد [illegible] آن [illegible] ظلم [illegible] هرچند فریادرس همواره گوش جان [illegible]

و [illegible] از این فریاد و ضجه [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

که در اطرافش روحت نشئه‌ای عجیب دارد بگذاریم و بگذریم همین است و همین را همه آنها این‌ها

در نامه دیگری بتاریخ خرداد ۵۹ درباره عشق این چنین نوشت (عشق شعله‌ایست که

بر جان شمع میافتد آرام آرام میسوزاند و روشنی می‌بخشد و این نور تا ابد در رشته‌های

ابدیت همچنان گرمی بخش میماند عشق کیمیائی است که بر مس وجود میریزد و در زر آتش

نفوذ میکند میسوزاند و طلای ناب تهیه‌اش میکند عشق هوای خالص است که

روح را با آن از [illegible] فضای لایتناهی است که پرواز را آزادی [illegible]

[illegible] است که انسان را به تکامل سوق میدهد بی‌زوال است که انسان را

تکامل است که انسان را بجولان وا میدارد آزادی است که انسان را از قیدها

میرهاند وقتی انسان با عاشق زندگی میکند خود را نه روی زمین بلکه بالاتر از آن

می‌بیند قدمهایش بر خاک نیست سیر و سیاحتش چیزی و حدی بالاتر از دیگران است

و پروازهایش بیشتر و افق آرزوهایش بسیار دورتر چه قشنگ است عشق حقیقی چه

زیباست عشقی که در مرزی الهی محدود باشد ...) آخرین ملاقات که ایام پنج شنبه

۲۱ / ۳ / ۶۰ اتفاق افتاد حالت و کیفیت خاصی داشت همه چیز تغییر کرده بود احوالپرسی ها

خداحافظی نگاهها ((آخر آنها به همه چیز آگاه بودند زیرا شب قبل آنها را برای اجرای حکم

احضار و دقایقی بعد خبر دادند که فعلاً آماده نشوند)) برخلاف معمول از بچه‌ها چیزی نپرسید

حتی وقتی نامه آنها را بار دارم خیلی بی‌تفاوت و مجهولاً آنرا خواند و بدون آنکه بخواهد جوابی

بر آن تهیه کند نامه را پس داد آن روز بجای هر حرفی و سفارشی لبم نگاه کردم و در نگاه

یک زندگی یکی از ۱۲ سال زندگی مشترکمان یکی از آرزوها و نهایتاً تشکر بخاطر

همه چیز

همچنین در تمام ساعات ملاقات دختر کوچکش را بین بازوان بخود گرفته و زیر لب گفته می‌بوسید
شدت تب ... [illegible]
و ... برایم خواند

در ره وصل بها راه رضا باید رفت — وز در دوست از غصن بها باید رفت
مست جام می عشق ابهی بیا از همره رفت — از لقای الهی در ره بیش ثنا باید رفت
از کمند آزادی دل باید رها — بی‌نشان از آن پس نشان آشنا باید رفت
آشیان خواهی اگر بر سدره باغ لقا — از هم اکنون خانه در کوی وفا باید گرفت
پا گذاردن در جهان عاشقان — از کف ساقی دو صد جام بلا باید گرفت
راحت ار خواهی دلا باید صبوری در بلا — کز پی جور و جفا آنگه رضا باید گرفت
منشین هر خاری بیا از پی گل در راه دار — وز سر خار ... صد جا نوا باید گرفت
همچو ... ها سر آستانش از صفا باید رود — ... باید گرفت
... عارفی ... مطلق ... — از لب جانان ... باید گرفت

و همچنین این شعر بیت را که روز قبل سروده بود و برای همیشه ناتمام ماند برایم خواند

یاران تا ابد شده و فضا سراسر فتنه و غوغا — گوییدای دوستان بر بالعشق ظلمت اعلی
کز بر دور آمده ساقی اگر دائم به مشتاقی — بنوشش از آن می باقی بشوق دلبر یکتا
به دریا چون رسد طوفان که لرزد پشت کشتیبان — روا باشد که افراشان گزینید کشتی حمراء

تشویقش کردم که حتماً آنرا تمام کند و جوابم ... فرصتی برای اتمام آن باو داده نشد
کاملاً منظورش را ... بجای ... سازم ... زندانی گاهها طولانی

طولانی خواهد شد تا در این فرصت زیادی برای سرودن اشعار خوابی داشت با آگاهی عمیق [illegible]
بود. این زمستان [illegible] نا [illegible] اما [illegible] این [illegible] زیاد [illegible]
درهم شکسته [illegible] این [illegible] ؟
دیگر هیچ آن روز هم مختصری در مورد راههائی که انسان را به منتهای [illegible] صحبت کردیم و بالاخره
سخن باینجا رسید که او چه خوش است این راه راه عشق الهی است و پایانش [illegible]
الحمدلله که در آن راه قدم گذاشت و با این رهنما موفق گشت بالاخره ساعت ملاقات به پایان
رسید همه با هم خداحافظی کردیم ای خدای من این چه قدرتی است که در چنین لحظات
به [illegible] میدهی مشتی پوست و استخوان را شبیه عظمت و قدرت ؟ بعنوان خداحافظی
دست یکدیگر را فشردیم چند قدمی همراهیم کرد بعد بر جای خود ایستاد و کوتاهی با نگاهش تودیعم
را از او دور [illegible] میشمرد و در پایان راه در آخرین لحظه با تکان دادن دست [illegible]
[illegible] شد [illegible] ملکوت [illegible] و وصالت ابدی ....
در آخرین یادداشتها که مربوط به روز ۲۲ و ۲۳ خرداد و آخرین روز حیات عنصری او بود این جملات
بچشم میخورد ملاقات امروز در حکم خداحافظی بود و کیفیت خاصی داشت دلم میخواست همه وجودم
چشم میشد و سیر [illegible] زن و بچه ام را میدیدم و برای سالهائی که نخواهم دید ذخیره میکردم امروز [illegible]
پریسا [illegible] بهتر است که از آرزوها صحبت نکنم برایشان دعا خواندم [illegible] هم برای او هم
برای بابا و [illegible] هرکدام یک دعا خواندم من همیشه یادداشتهای روزانه ام را
آخر شبها می نوشتم ولی این روزها [illegible] دفعه مینویسم که اگر اتفاقی افتاد [illegible]
اینجا خبر تازه ای نیست [illegible] با یک نظر ترحم نگاه میکنند زیرا

©Afnan Library Trust, 2026

زیرا معمولاً کسانیکه زندانی هستند دلشان بحال ایشان میسوزد - امروز در روزنامه [illegible] پنجشنبه
گفته بودند آخرین دادگاه بهائیها [illegible] بهائیها را [illegible] بیاد [illegible]
بعضی ها را برای اعدام می‌برند از ترس غش میکنند ولی شان [illegible] بهائیها ایمان
آورده‌ام و عقیده را [illegible] هستید بخودم میگویم [illegible] حقیقت [illegible] حضرت
بهاءالله اعتقاد دارم [illegible] با کمال خونسردی [illegible] استقبال [illegible]
این افتخار نصیب هر کسی نمیشود [illegible] اگر [illegible]
که خواهد تمام [illegible] شرعی و قانونی [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] بتحمل این ظلم [illegible] تأثیر [illegible]
[illegible] آگاه سازد) [illegible] برای اجرای ظلم [illegible]
اللهم یا سبوح یا قدوس یا حنان یا منان ولی [illegible]
[illegible] آیه [illegible] را برای جشن [illegible] بخوانیم) [illegible]
کرده بودند چون شش روز بعد از شهادت که ملاقاتی [illegible] زندان [illegible] زندانیان [illegible] آمد
گفته [illegible] که در موقع حرکت [illegible] خواهند [illegible] بودند
در هر حال دو روز از آخرین ملاقات گذشت [illegible] از بزرگترین [illegible]
الهی تماشا گذاشته شود [illegible] که هر یک از عزیزان [illegible] نقش مؤثری بودند
دو روزی که [illegible] جمال مبارک [illegible] خلقی جدید تعلق گرفته بالاخره صبح روز یکشنبه
۲۴ خرداد ماه ۱۳۶۲ [illegible] انتشار خبر شهادت [illegible] عزیزان قیامتی برپا کرد [illegible]
آنچه در آن روز و روزهای بعد گذشت [illegible] تاریخ شهدای [illegible] خواهیم خواند [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

گلستان جاوید دور افتاده شهید دیگری بدیدارش موفق گشتم سرش را بین دستهایم گرفتم بو
چشمان کاملا بازش خیره شدم چشمانی که گوئی مشاهده جمال ابهی و مشاهده آیات [illegible]
ملکوت بانوری [illegible] در آخرین لحظه بعنوان آخرین هدایای حیات در سرای [illegible] [illegible]
است. ۲۱ سال [illegible] ایمان نغمه عشق [illegible] آوای عشق [illegible] [illegible]
همگام با دیگر [illegible] ای آخر [illegible] [illegible] [illegible]

تحسین دختر [illegible] یادش گرامی باد و خاطره‌اش عزیز که عزیزترین [illegible] بود =

لازم به یادآوری است که شهید مجید جناب حسین مطلق اردکانی علیه رضوان‌الله مدت سه سال
عضو محفل مقدس روحانی اردکان بوده‌اند

ضمناً عکسی از فتوکپی وصیت‌نامه آن شهید مجید که بخط خود در ساعت ۳/۴ ۱۰ لیله ۲۴/۳/۱۳۶۰
ساعاتی قبل از شهادت در دادگاه انقلاب اسلامی اردکان مرقوم داشته‌اند در صفحه بعد از نظر
[illegible] میرسد

بخانواده محترم [illegible]

همسر مهربان، عزیزان، [illegible] دوباره سلام

زندگی پر [illegible] را با پایان رسانیده است [illegible] پایانی همراه با افتخار و صداقت و ایمان بوده من در آخرین لحظات از درگاه [illegible]

میخواهیم [illegible] قلبی پر از ایمان و مهربانی [illegible] هم و [illegible] داشته باشید [illegible] زندگی من سرانجام خوشی داشت

همه بستگان را [illegible] و سلام ارادت و عرض محبت قبلی ما را بحضور همه با الاخص خاله [illegible] و [illegible] تقدیم دارید

مادر جان قربانت فقط متاسفم از اینکه تو من بعد بار گران زندگی را تنها بدوش خواهی کشید من [illegible] نسبت بمن نیز

این چنین قضاوت [illegible] دعا می‌کنم و امیدوارم حقایق بر همه [illegible] روشن گردد

[illegible] برای تولدت دعا کنم و برای همه دعا می‌کنم و [illegible] بهترین دعا [illegible] را کنم

[illegible] برادرم [illegible] مادرم [illegible] خداحافظ [illegible] همه را می‌بوسم فدایت

[illegible] ۱۴۲ [illegible]

سوال: یکی از مرقومه های شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی از زندان همدان
برای فرزندان خود هنگامیکه در اسپانیا مشغول تحصیل بوده‌اند بدین مضمون است

دنیا مرد پر دنیای من   من برای خود دنیائی داشتم که در آن تو پیام عزیز مرد دنیاها و
آتوسای مهربان عزیز دنیاها بودی   هر تلاشی برای آن بود که این دنیا بعالم حقیقت
نزدیک شود   در دنیای آینده از فرزانگان انسانی باشند که با عالم معنویت قرین که در
درهای خدا و بندگانش خادمی صدیق و وفادار باشند   تو میدانی که این دنیا اگر چه با کمال
بمیزان مطلوب و ایده‌آل نرسیده لکن مقدمات و موجبات آن فراهم گردیده است   من
همواره بقدرت و برکت و ایمان و اعتقاد شما مطمئن بوده‌ام و طبیعی است که در زندان
ر اکمال و تعالی آن با شما خوشنود خواهد بود   عزیزان من حقیقت گنج گرانبهائی است
که شخص هر کس استعداد و قابلیت میخواهد و حفظش مستلزم قبول مشکلات و تحمل مصائب
است   شکر خداوند را که بر ضعفائی چون ما منت نهاده است که از چنین تحقیقی
با قبول سختی ها دفاع کنیم   ولی عزیزان من همه اینها اگر با تأییدات الهی نباشد
هیچ است و حصول تأیید جز از طریق دعا و نیایش و توجه خاص حاصل نمیشود   این
رمزی است که مفتاح هر مشکلی و کلید وصول به آرزوئی است   فراموش نکنید و
آسان از دست ندهیدش   با صفای قلب کدرها زدائید و با توجهی که بدان جهت حرارت
می‌کنید آنچنان خواهید شد که همیشه نرمای و ثابت را ببینید و از بلایا هرچند
که همراه ناملایمات و دلزدگی آن باشد نهراسید   من شخصاً واجد چنین تجربه‌ای بوده‌ام
و کرم و فضل و عنایت الهی شمول آن را بر من منت نهاد   بنابراین عزیزان
من

©Afnan Library Trust, 2026

من افتاده در دام بلا در یاد رضا این بار دیگر چه غمی در شدت طوفان مصائب را
نشسته به کشتی نوح چه باکی. که بوده که در زندانی چنین تابیده و معتقد و همسری
چنین مؤمن و فداکار داشته باشد.

روح و جسم من فدای همه شما که زیبای منید. دیدار این زیبای کوچک دنیای
بزرگش برای من هیچ است و از هیچ هم پوچ تر.

از طرف من همه بستگان را فرداً فرد ببوسید. دوستان گرامی را که ذکرشان
باعث تطویل کلام است تکبیر برسانید.

اشواق وادعیه ما در این گوشه زندان بدرقه راه همه آن عزیزان است و چشمان منتظر
دعاهای برآورده از قلوبی که سرچشمه ایمان است میباشد.

دوستان در زندان به همه شما تکبیر میرسانند و مستدعی دعا هستند.

متأسفانه من نمیتوانم برای فرد فرد بستگان نامه بدهم ولی با همه وجود از همه آنانی
که با شما هستند متشکرم و امیدوارم از نظر تحصیل و زندگی مشکلی نداشته باشید
باامید روزی که طپش قلبهای کوچک شما را بر سینه آرزومند خویش احساس کنم

قربانتان بابا
۵۹/۶/۲۰

سواد نامهٔ پدر مطلق برای دختر در هنگامیکه در زندان سجن بوده

دایر بر عفو میرزا

آزاده و آزاد او هست که بر خود فائق آید و نفس را مسخر نماید. از زنجیرهای اسارت
نفس آنگه نجات یابیم و به آزادی مطلق رسیم اگر رضای حق را بر رضای خود ترجیح دهیم
و خواست او را بر خواست خود مقدم داریم. چه که آزادی واقعی بدون گذشتن از خود
و تسلیم به خواست و ارادهٔ او معنی و مفهومی ندارد. آنکه برای خود چیزی نمی‌گیرد.
تا خود را در خدمت دیگران قرار ندهیم به زندگی واقعی نرسیم و جلال و عظمتش را
نبینیم. زیستن واقعی در ایثار است و ایثار واقعی ایثار خود است در راه خوشی
و بهبود دیگران. بزرگترین دشمن انسان نفس اوست و تا بر این سخت‌ترین
دشمن فائق نیائیم و بر آن مسلط نشویم به آزادی نرسیم. مقهور نفس بسته
به زنجیر اسارت است و مسلط بر نفس فائق بر جهان و جهانیان و دنیا و
از این و آن. و تو به این مقام رسیدی. پدر

سواد مرقومه یادگاری از شهید مجید جناب حسین مطلق ارانی خطاب به همسر خود
هنگامی که در بازداشت بودند

با انتظار ملاقات محرم دل زیبا

با همراهان فدای لبخندت دلبرانها و مهربانیها که امیدوارم اگر زنده بودیم همراه امسال
حال من با حال تو خوب است منهم خوبم امیدوارم شما هم در سایه عقیده‌تان این را
که دارد ساختن آنقدر رفاقت داریم که میتوانیم درک کنیم که آن موثر باشیم تا بتوانیم آن را فراهم
بسازیم تا چه پیش آید با امیدواریم که عنایات الهیه شامل حال شود موفقیتها نصیب شود دعا کنید تا
و تصمیم تقدیر را برای آزادی محرم امور تا صحبت نشود شما ها هم دعا کنید میتواند مشیت و دعا در ما و رها
بی اگر بشود نمیتواند حقیقت بگذارد ما برای مدت زیادی در پرده ابهام باقی بماند چرا
که دو راه نداشتیم روز کمال رضا دعا کردیم برای نگرانی شماها نگران بودیم صدایمان که میدید
نگران بودیم عزیز من نازی دخترت را از طرف من ببوس انشاءالله آرزوها
بسیارم را برای پیامم زینب فرزندان عزیزم ببوس همه دوستان و دستگیران عزیزانت
را از طرف من تکبیر برسان سال قبل در چنین روزی بود که از سعادت بزرگی
امسال نوبت من بود که از شماها و عزیزانم جدا باشم خداوند مراحمت کند
که از راه محبت را باقی نخورده شویم قربانت مطلق ۵۹/۶/۱۹

موارد متعدد دیگری که شنیده‌اید [illegible] متعلق از زندان همه [illegible] وجود [illegible]
با [illegible] تقدیرات [illegible]

با همه جانم [illegible] الهی است همیشه تنهائی و [illegible] باشد [illegible] همه [illegible]

را انجام [illegible] از لقای این [illegible] در وجود [illegible] یار [illegible] بوده است [illegible]

[illegible] بوده است [illegible] با این [illegible] نوشتم با همه [illegible]

[illegible] نخوردن و خوابیدن [illegible]

با تمام [illegible] امیدوارم الطاف و تأییدات الهی [illegible]

[illegible] رعایت [illegible] حفظ کند [illegible]

سفره‌های رنگین [illegible] به خاطر آوردم این بیان را که می‌فرمایند ( [illegible]

انگلیسی [illegible] ) [illegible]

[illegible] رنگین [illegible] همه دعا [illegible]

[illegible] و توجه ما برای همه آرزو می‌نمائیم [illegible]

[illegible] با وجود همه [illegible] تأییدات الهی را همیشه [illegible]

[illegible] لقای [illegible] که دعای شما [illegible] رضوان [illegible] الهی [illegible]

[illegible] آمال است [illegible] آرزوی [illegible] تأییدات الهی امیدوار

باشیم [illegible] نگاه می‌دارد برای بچه‌ها یادداشتی نوشتم [illegible]

[illegible] از نوشتن نامه معذورم [illegible] این قصور را [illegible] خواهند [illegible]

[illegible] همه آنها که وجودشان برای من [illegible] بوده است [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

برای ما بالاخره آمدی چیزی نوشتم برایت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... در کلاس‌های ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

قربانت ... بابا

توضیح

این نامه در زمان جنگ [illegible] مرقوم شده است

سواد یکی از مرقومه های جناب حسین مطلق آرانی از شهدای دسیمه همدان
که در زندان ممنوع الملاقاتی از شهداء زندان برای خانواده خود ارسال داشته اند

۲۱ ربیع ۵۹ با تشکر از ترحمات محرم زندان

با هر سلام قربان تو نمیتوانم نهایت اشتیاق و آرزویم را به ابراز تو دوجمله بنویسم
و چگونه میتوانند چنین ستمی از مظاهر عدالت و دادگستری باشد قسم بذات باری تعالی
که حتی از عدالت خداوند هم دور میباشد عالم بشریت در نفی طبیعی است که مجموعه این
عوامل روح و اعصاب انسان را آزار میدهد شاید مشیت الهیه بر این قرار گرفته
که ضعفای عباد در سخت ترین شرایط حمله از حقایق امریه دفاع و آنچه را که در اجتماع
آرامش و آسایش از آلایش بمردم تقصور ورزیدند در چنین موقعی و سخت چنین شرایطی
انجام دهند وظیفه وجدانی خویش را انجام دهند بهرحال نمیدانم این تصورات آیا
راه احتمال صدق و کذب دارد . عزیزم سخت این شرایط باور کنی دیگر معنی مطرح
نیست و آنچه میخواهم بنویسم نه تو دوکیه ها مستظهر به تأییدات الهیه از بند حوادث
ایام محفوظ و مصون باشید بدیهی است برای شمول تأیید حق باهم دعا خواهید کرد
دیشب خوابهای بدی دیدم رفیقان هم تعبیر نیست زیرا کسالت فکری در عوامل روحانی انسان
خواب خیر و شری نمی بیند عزیزم از طرف من نازی را خیلی ببوس و خودت را هم
دیروز که فرخوانی در ده صفحه بما ابلاغ کردند مطالب آنرا بهتر است و انسان
تعجب میکند کسی که بنام خداوند چیزی را بنویسد چگونه وجدان و قلمش حاضر میشود
فارغ از تمام عواطف ... راحت ... بهرحال ... خواهد داشت عیب کار

نس

©Afnan Library Trust, 2026

من اینست که حافظه‌ام درست کار نمیکند و همه مسائل لغات و مفهوم‌هایم را بخاطر نمیآورم
و این کار نوشتن لایحه را با صعوبت روبرو کرده است خیلی این مرتبه دعا کردم که خدا از پدر این
سوزی خداوند آنچه را صلاح میداند برای تو جاری نماید حتما اینطور خواهد شد با هر جانم
شاید نوشتن این مطالب درست نباشد و ترا ناراحت کند ولی من دلم نمیخواست
با نیرو سعی با تو درد دل کنم زیرا جز تو و بچه‌ها و خداوند کسی را ندارم نگران من نباش
این مرحله هر کس بیاید باید خواه ناخواه خواهد گذشت و آن عمری در پیش است خاطرات ما در
زندگی خواهد بود و اگر هم نبود حداقل تو و بچه‌ها خواهید داشت با هر جانم ما میدانیم که در
این موقعیت بخطر وظیفه خطیری داریم و سعی میکنیم این وظیفه را بخوبی میخواهیم در دفاع
از امرالله انجام شود ولی فقط دعا کنید که خداوند تأیید کند و آنچه خیر است انجام شود
عزیزم خواهش میکنم برای من نگران نباش خداوند خودش کمک خواهد کرد من اینرا میدانم
که تو نگران هستی تحملش برایم خیلی آسان نیست از طرف من همه بستگان را ببوس
و سلام مرا برسان عزیزان از طرف من به بچه‌ها خیلی سلام برسان من دلم برای
دیدن شماها پر میزند الحمدلله تقبل خورشت دیگر دلی نمانده است. چون میخواهم شروع
بنوشتن لایحه کنم دیگر نمی‌نویسم مواظب خودت زیادتری باش و دعای فقط دعا
یاد ایام گذشته بخیر اگرچه تلخی هم داشت ولی تلخیش هم شیرین بود.

دوستت هاتو مطلق دوستان و همسایگان را سلام مخصوص برسان
۷/۱۱

سواد مرقومهٔ شهید مجید جناب [illegible] مطلق ارانی به پسر خود از سجن همدان

رخدا حافظی با آن متصاعد الی الله سیزده روز قبل از صعود [illegible]

۴/[illegible]/۱۳۶[illegible]

پسر جان الله ابهی     انسان تا وقتی خود نخواسته است از نشو و نما هیچ وقت نمیتواند [illegible]
آن را دریابد و تا بیدار نشود و نفهمد دوری آن شده نگردد هم چنان با رنج دوری [illegible] خواهد
بود. من هم که نگذاشتند برای دیدن شما بیایم و باور کن که هم من و هم با همه [illegible] فراوان
کردیم که دیدار همیشگی است تا این دیدار انجام شود ولی گویی تقدیر در انجام نبوده است و من هم [illegible]
دوره است. و با آن را [illegible] ولی نهایت [illegible] موکول [illegible] — میدانی پدر جان
من از پیش این گرفتاری را حدس میزدم و با خطرات آن آشنا بودم ولی به دلایل [illegible] از
مقابله با آن نگریختم اول آنکه در تمام زندگی حتی در [illegible] گذشته آن همیشه جمال قدم
را حامی خود احساس میکردم و با شهید دین چگونه میتوانستم خود را باز [illegible] وفادار [illegible] بدانم
دوم اینکه من دلم میخواست برای فرزندانم فارغ از هرگونه [illegible] خوانده [illegible] یا
و این بهترین راه بود تا آنها بدانند وقتی که انسان چیزی را می‌پرستد و تحقیقی آشنا بود
و دستور را می‌پذیرد بایستی مردان اعتنا به ضرر و زیان نفع خود نکنند [illegible] درک
ایام اند و حتی مادی مرا تا سر حد نابودی تقلیل داد و من هیچ سرمایه‌ای جز خودم برای تضمین
سعادت آنها نداشتم و لاجرم آن را اگر چه ناچیز یا نالایق بود بدرگاه جمال مبارک
تقدیم کردم تا خانواده‌ام را در [illegible] ایام از تأیید است و خدا یا [illegible] محروم نکند من نمیدانم
چه خواهد شد ولی میدانم که [illegible] ناروا هم تهمت [illegible]

فرزند

©Afghan Library Trust, 2026

زدند و من صبورانه آن را تحمل کردم شاید جمال قدم در قبال بی‌گناهی من مرا تأیید
کرد تا از این بسیاری که گوی لمن الملکی می‌زنند و از ایمان و عرفان خویش سخن می‌گفتند اگرچه
بسیار ناچیز ولی ذره‌ای باشم که اثری داشته است و همواره آرزو کرده‌ام که زندگیم
و زندگی خانواده‌ام را این چنان مقتدران سازد کتابهائی که نگاشته‌ام نتایجی است ابدیت
تردید ندارم جاوید خواهد شد که توانسته‌ام در میدان امتحان بسیار ضعیف و زبون بوده‌ایم ولی من احساس
می‌کنم که چیزی بسیار قوی‌تر از ما در امتحانات و لحظات خاص ما را یاری می‌کند و از آن روز همیشه
به خود گفته‌ام هر کسی در ایام زندگی‌اش رسالتی دارد که با اراده و تصمیم و حسن نیتش انجام می‌دهد
من هیچوقت رسالتی را که شما در صفحه‌ی ۳۴ در کوشش نیکوی من و آن‌ها با تمام لحظات
ناراحتی و اضطراب را کشیدید فراموش نکرده‌ام و آنچه پیش آمده و خواهد آمد بر گوشه‌ای از
آن را نتیجه استقامت شما در آن لحظات و قسمتی را نتیجه ایمان و استقامت همسرم می‌دانم
و برای همین هم شما را و همسرم را در پیدایش موجبات آن سهیم و شریک می‌دانم اجرتان
بسیار باد که خاطره انگیزید خانم را ببوس و به عالیش و رضای همسری شما در این لحظات
محتاجم تا لحظات عین عنایت منقطع نشود و ذره در شعاع تائیدات دارالطاف حلم
خورشید یابد اگر همدیگر را ندیدیم نگیرید برای گفتن بسیار است شما را یاد می‌سپارم از جانب
من همه عزیزان عزیزم را ببوس که دیدار همه آنها برای من آرزوست

خداحافظ پدر حسین مطلق

و نامه تسلیتی که پیام مطلق فرزند ارشد شهید مجید خیابانی جنین مطلق ایرانی برای هر یک از خانواده های شهدای سبعه همدان از اسپانیا فرستاد عبارات اینست چون قلم اندر عاشق    بقول مثنوی عشقش روی تخت مجاز خبر تکان دهنده شهادت دلیرانه شهدای سبعه همدان . هفت نفر از برگزیدگان جمال اقدس الهی و عاشقان طلعت اعلی روحی لتراب الاظهر الفداء بار دیگر موجی از خشم در جهان و کینه این بی ایمانان در قلوب پیروان حضرتش برانگیخت . سردارانی که چنین دلیرانه در راه امر مبارکش جان فدا نمودند هرگز از یاد نخواهند رفت . سینه هائی که سرشار از عشق دلدار هدف گلوله جانسوز اعداء گشتند هرگز گرمی و حرارت خود را از دست نخواهند داد . آن دلبر رعنا چون بدیده خونبار طالبان مشهودش نظر افکند از عالم اسرار چیزی را نخواهد گشت

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد    وقت آن است که بدرود کنی زندان را

اطمینان داریم مردانشان که تاج افتخار و عزت جاودانی بر سر نهاده اند در ملکوت اعلی سالکین دوران در آغوش پر مهر حضرت بهاءالله از جانبازان همواره شاهد و ناظر ما خواهند بود .

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر    یادگاری که در این گنبد دوار بماند
خرقه پوشان دگر مست گذشتند و گذشت    قصه ماست که در هر سر بازار بماند

©Afnan Library Trust, 2026

بیان احساسات پاک و لطیف و شورانگیز پیام مطلق فرزند نوجوان دارشد

شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی از شهدای سبعه همدان پس از شهادت پدر

که سرمشق بزرگی برای جوانان بهائی نسل حاضر و آینده خواهد بود.

آخرین بهار

در این فصل گل هر چه داری بده مبادا که دیگر بهاری نبینی

با چهره ای آرام این بیت را آهسته آهسته زمزمه مینمود و خود صبورانه در انتظار

نشسته بود تا عرصه وجود را با سبد قربانی نکوی خداوند خود عرضه نماید و گل جان را

بصد نوا به دامان جانان بیفکند و آخرین بهار عمر را سرآغاز بهاری زندگانی و جاودانی

نماید ... و سرنوشت نیز چنین مقدر ساخته بود که این انتظار بطول نیانجامد.

در بیان مصائب و بلایای شهدا قوه کاشفه باید تا تمامه بکشف حقایق تواند و یا الهام

غیبی شاید تا در مرآت دل تصویر نماید طبعی متین و بیانی شیرین طلبد و با این وجود

قلم در دست میگرید و خجالی میگذارد و احساسات جان و روان را بیان نمیتواند.

و در این حال نوشتن مجبت کشت نمیاید ناچار قلم را بحال خویش میگذارم لحظه ای

چشمانم را می بندم و می اندیشم و باز می اندیشم.

به شهر همدان باز میگردم و به آن دشت بی پایانش همدان را می بینم با آن

کوچه های تاریک و پنهانش به همدان می اندیشم و به احبای عزیزتر از جانش

میخواهم یک یک آنها را در آغوش گیرم فی الواقع همدانیان در نزد بهائیان

جهان عزیزند چه که این شهری است که بقدوم مبارک حضرت سر الله الاکرم

و

©Afnan Library Trust, 2026

وسایر عائله مبارکه مزین گشته و بزرگان بهائی چون حضرت طاهره و ابوالفضائل و ملا صادق مقدس و صدرالصدور و تعداد زیادی از متقدمین و مبلغین بهائی بوده و حال نیز احبایش با ثبات و استقامتی عجیب مانند سایر برادران و خواهران بهائی ایرانی خویش چشم دنیا را روشن ساخته اند. در جمع بهائیان در حظیرة القدس شهر حاضر میشوم و در محفل شادی آنها شرکت میکنم. فضا سرشار از احساسات روحانیه است همه خندان و مسرورند. من هم از شادی آنها شادم. چقدر آنها را دوست دارم. در این گشت و گذار خویش دیده ام بی اختیار به نقطه ای خیره میگردد. دیگر تمامی آنچه را که می بینم از برابر چشمانم محو میشود. حال فقط هفت نقطهٔ نورانی باقی مانده که در دوردست میدرخشند. در این سفر خیالی خویش آهسته به آنها نزدیک میگردم. اندک اندک آن نقاط درخشان تبدیل به هیاکل نورانیه ای گشته اند که درخشش‌شان چشم را خیره میسازد. همه‌شان را میشناسم. هفت نفس مقدسند که روزی از محضر تک تک‌شان کسب فیض نموده ام. چقدر آن دوران دور مینماید. در میان آنان پدرم را نیز می بینم. قصد دارم نزدیکتر شوم، در آغوش‌شان گیرم و دنیا دنیا فراق را به رنگ اشتیاق بشویم، با آنها به گفتگو نشینم، درد از دل گویم و از زبان‌شان صدها حکایت شیرین شنوم، ولی افسوس نه عالم خیال را یارای آن است و نه قائلیان را در آن محضر درک راهی است. با هزاران افسوس سر بر آن آستان پاک می سایم و دنیا دنیا با صد هزار آه قصد برگشت مینمایم ولی دیده گانم هنوز در پی آنهاست. گذشته ها

©Afnan Library Trust, 2026

ها می نگرم تا نکاتی را که شاید با گذشت ایام آرام آرام بدست فراموشی سپرده
شده بخاطر آورم ولکن نیازی نیست شهدا ایمان چنان آثاری از عشق
و ایمان و دلباختگی و اتقان ظاهر ساخته اند که هیچ خاطره ای را یارای فراموشی
آن نمانده این بار نیز چون هزاران بار دیگر قصه شوریدگی و دلدادگی شهید
مجیدی در قلب تاریخ همواره جاودان خواهد ماند. مرکب خیال را بار دیگر به شهپر
اشتیاق آراسته پرواز در میآورم دگر گذشته ای دورتری باز میگردم. و می اندیشم
بدورانی که دور از قیل و قال زمان آسوده در هر مکان از همنشینی عزیزانی برخوردار
بودیم که حال در جمع ما نیستند و می اندیشیم به هنگامی که از لذت شیرینی کلامشان
سرمست میگشتیم غافل از آنکه تقدیر چنان رقم زده بود که آن لئالی درخشان
از جمع ما برخیزند و از رشته حیات عنصری بدر آیند و به اکلیل شهنشاه جهان
پاک گوهر و دردانه گردند. دوران انقلاب و نا آرامی و اضطراب و نا امنی
سرآغاز یکی از فصول درخشان تاریخی است که قهرمانان داستان با مقدر بود
مراتب عشق و وفا و خلوص نیت و صفای خویش را در بارگاه داور حقیقی آزموده
طعم رنج و درد و عذاب سجن و گوشه زندان و دوری از خانواده و عزیزان
خویش را چشیده هدف صد هزار تهمت و افتراء و مصائب و بلایا نیز قرار
گرفته و در خاتمه با ایثار دماء مطهره خویش آن را بنحوی اعجاب انگیز
و درخشان بپایان رسانند در این مجموعه است که تذکار حوادث
به سر پایان آمده و موج امتحان و افتتان چنان گرفته ضبط در ربط و تاراج اموال

©Afnan Library Trust, 2026

احوال و خانمان احبا آغاز گشته ، افراد سرشناس جامعه را اعضای محافل روحانیه در حبس و زندان و اکثر بهائیان بنادر مختلفه از کار بیکار گشته دسترنج سالیان متمادی زحمت و مشقت خویش را تبدیل به هیچ می بینند دست دعا از اطراف و اکناف ایران و کلیهٔ نقاط جهان بلند است . اشک التهاب با دلهای متضرع و ابتهال بگونه ها می غلطد و این آتش خانمانسوز اسباب رحمت و باران مغفرت میطلبد ،، ولکن یدِ غیبی در کار است ،، و مشیت الهیه بر این قرار گرفته که به دوری و محدودیت امر نازنینش را که بیش از یک قرن بدعاها تحقق می طلبیدیم صورت تعیین بخشد . و در این میان بندگان برگزیده خویش را بسی دور از جهان خاک در عالمی پاک مقر داده به رداء فاخر شهادت مخصص فرماید ،

در طی ادوار همواره این نکته خاطر نشان متفکرین و محققین بوده که آیا این مردان بزرگند که صفحات تاریخی عظیم را می آفرینند و یا این تاریخ و موقعیت حساس و بحرانی دوران مخصوص است که چنین مردانی را خلق جدید مینماید ، پاسخ آن هر آنچه باشد مشاهده میکنیم که تاریخ دیانت مقدس بهائی هیچگاه خالی از این مردان بزرگ نبوده . مردانی که از جان و مال و منال و شریعت و طریقت نیز گذشته تنها هدفشان این بوده که آن شاه گوهری که آنها و امثال آنها با ذرات قربانی حفظ نموده اند بجهانیان نمایانند . و آیا براستی این چه پیک عشقی است که بلبل بینوا را بنوا وامیدارد و این چه نیروئی است که آنان را چنین به فداکاری و جانبازی تحریک مینماید ؟ آیا نیروی عشق است و ایمان؟ آیا

©Afnan Library Trust, 2026

آیا مستلزم شناخت و احاطهٔ عمیق بر مسائل اثیریه است و یا آنکه نفس معشوق است
که سرانگشت زنان عاشقان خویش را گلچین نموده به نگاهی و یا کلمه‌ای در دل ایشان
روح قدسی دمیده آنان را یخلق ما یشاء کیف یشاء میفرماید بر این همه
آیا و چرا و چگونه پاسخی نمی‌یابیم زیرا قوهٔ ادراک را بر آن عوالم روحانیه مسلکی
راهی نیست . ولکن دلیل هرچه باشد اثر ملی است و این اثر را هزاران
بار شنیده‌ایم، خوانده‌ایم و اندکی حیرت‌زده آن را در مقابل چشمان خویش
آشکارا مشاهده مینمائیم . حکایت آن عزیزان را بخاطر میآوریم :
همه نفوسی بودند موفق و کامران . زندگی راحت و آراسته‌ای داشتند به
مقامی رسیده و از احترام و اطمینان برخوردار بودند . ازدواج نموده و فرزندانشان
کانون خانواده را گرم میداشتند . در این سیر و سیاحت خیالی خویش لحظات
را می‌شکافیم و در زمان پیشتر میرویم . حال آنان را در سجن می‌یابیم در محلی
تاریک و نمناک و محیطی به نهایت کثیف و آلوده . حتی از دیدار خانوادهٔ خویش
نیز محروم شدند هنگامیکه در جمع آنان می‌نشینیم از زبان یکی از آن عزیزان
چنین می‌شنویم در همین تنهائی به انسان امکان میدهد که خویشتن را بکاود
و آنچه از نقایص و کاستی‌ها در وجود و یا رفتارش بوده است بشناسد . شاید
این فرصت غنیمتی بوده است که ما نیز به این حد واصل گردیم و گوشهٔ تنهائی
را نیز راهی برای راز و نیاز با محبوب بی‌انباز یابیم !! ولی در این میان
نقش خانواده‌ها آیا چیست ؟ چه سنگین‌تر بر گردنشان تمامی این ایام بلا چه گذرد را
بی‌ی

©Afnan Library Trust, 2026

یکی از مسجونین آن دوران ایام تاریک ظلمانی به خانواده خویش چنین می نویسد
«در این دل بیچاره احتیاج مبرم به دیدار عزیزان خویش دارد همیشه درد و از
لهیب سوزشش اشک بیقرار از چشم سرازیر و دیگر دیده نمی غلطد زیرا تلاطم و
و هیجان احساس چون دریائی که امواج را بر ساحل می پراکند اشک بر دیده میآورد» ۲
و خانواده ها در پاسخ نامه های خویش این چنین آنان را به پایداری و ثبوت
بر عهد و پیمان الهی دعوت می نمایند «در همه سلامتیم و شاکر و حامد، نگران ما
نباشید و استقامت نمائید» ولکن چه سخت است در سیلاب بلا
نشستن، نعره را در قلب کشتن، آه را در سینه فاموش ساختن، فریاد
را در گلو شکستن و اشکی را که در دیده حلقه زده محو ساختن و هنوز لبخند بر لب
داشتن. و براستی بجز نیروی عشق چه قدرتی این درد را مقابله تواند؟ عشق
و فداکاری ثمرات و نهایت جانبازی و این عشق گاهی تلخ است و گاهی
شیرین گاهی سرکش است و گاه خونین و گاهی لطیف است و نازنین...
ولکن هنوز هزاران امتحان در پیش روی است. «هفته ها را در آرامی سپری کنیم در
عالم خیال با مسجونین می نشینیم. همه نگرانند. میخواهم بدانم چرا؟» و یکی از آنان
را می بینیم که به خانواده خویش چنین می نگارد «عزیزانم دیروز کیفرخواستی در ده صفحه
به ما ابلاغ کردند. مطالب سراپا تهمت است. انسان تعجب میکند کسی که
بنام خداوند چیزی را بنویسد چگونه وجدان و قلمش حاضر میشود که اینگونه دروغ
از تمام عواطف دیگران را متهم نماید. ما در اینجا نه وسیله ای و نه کتبی در اختیار

©Afnan Library Trust, 2026

اختیار داریم که ذواعیه نویسیم و بدتر آنکه حافظان نیز درست کار نمیکنند فقط
امید به تائیدات الهیه داریم » دنباله‌اش را اینطور به پایان میرساند « و شاید
مشیت الهیه بر این قرار گرفته که ضعفای عباد در رکت ترین شرایط حمله از حقایق
امریه دفاع نمایند (بس) و به حقیقت دوران سختی است . در نامه دیگری همین عزیز
خطاب به حاکم شرع چنین میگوید « ... عدالت تشخیص و اعمال آن به نهایت
خطیر و شرافت اخلاقی بس بزرگ و بزرگی و نهایت هاس میخواهد که حقیقت و
و واقعیت از غیر آن تمیز داده شود ... هر کسی در دوران عمر رسالتی دارد ولی در
رسالتی که شما دارید و در این برهه هاس بر عهده دارید مامورتی بس خطیر و شریف است
که بدون تردید میتواند تا دوام ملک و ملکوت اثرات آن باقی و برقرار باشد »،(۴۱)
رشته افکارم با وارد شدن مأموری از هم میگسلد « مسجونین ما را بدادگاه میخوانند ،
همه آماده رفتن می‌شوند ذهن به آخرین خطوط از لایحه ذواعیه ای که تهیه نموده اند
نگاهی می‌اندازم : « حضرت آیت الله قضات ارجمند : لحظاتی هستند
که در رهگذر آن انسان مسئولیت و رسالتی خاص می‌یابد . در چنین زمانی
صفة نور ایمان و ترس از خداوند و علاقه قلبی به عدالت پروری این رسالت را
به حسن خاتمه مقرون سازد زیرا چه بسیارند کسانی که حقی را لباس ناحق
می‌پوشانند و بر چهره عدالت غبار ستم می‌پراکنند . ید الله فوق ایدیهم
را نمی‌بینند و لا یجرمنکم شنئان قوم را فراموش میکنند و از همه فیوضات
الهیه محروم میگردند »،(۵۰) بعنوان ملاقات خارج میگردند من نیز لحظاتی

© Afghan Library Trust, 2026

لحظه‌ای دیگر همراه آنها وارد دادگاه می‌شوم حاضرین را به آرامی از زیر نظر میگذرانم
سبحان الله صفی از ناقضان عهد شکن و صفی از عاشقان جان بر کف در
یک مجلس جمعند ولی در میان آنها دنیا فاصله است در یک طرف سپاه ظلم
با صد هزار سلاح خونریز و در یک طرف مظلومانی که سلاحی ندارند جز در جان
هوای کوی جانان و دلی پر از مهر و دوستی بی پایان حالتی روحانی و نوری رحمانی
ریشه جان آنان را نورانی و گرم کرده است در این میان دیواری از اوهام و
تعصب و عداوتی است که دشمنانشان را از احساس گرمی آن و مشاهده
نورش محروم نموده . در صدر مجلس نیز قاضی این دادگاه بنام خداوند عدالت
بدوری بر مسند قانون تکیه زده غافل از آنکه بسی برتر و بالاتر داور حقیقی نیز
بر این صحنه ناظر است که در کمال قدرت و شوکت و جلال بر مسند عدالت جلوه
نموده و قسم یاد فرموده که «از ظلم احدی نگذرد» مطمئنم که او خود مدافع رحمانی
مسجونین ما خواهد بود آنها را به او میسپارم و با آغاز دادگاه تمامی آن صحنه از
برابر نظرم محو میگردد . ایام سجن را در خیال خویش با عزیزانمان میگذرانم
در این درد و رنج و انتظار هر روز به هزار ساعت و هر ساعت به صد هزار دقیقه تبدیل
میگردد لحظه‌ای بعد حاکم شرع را نیز می‌بینم که با مسجونین ما صحبت میکند گمان
خویش آنان را به راه راست هدایت نماید میگوید که در طی دادگاه بیگناهی
عزیزانمان بر او ثابت گشته و آزاد خواهند شد اگر به راه راست برگردید و از عقیده
خویش دست بردارید خطری متوجهتان نخواهد بود



©Afnan Library Trust, 2026

بدانست که طور تاکنون همواره ش هدف آن بوده که بارها و بارها یک کلمهٔ «نه» گفتن

در دنیا که جائی نیستیم × جز زبان آوردن نمیتوانسته است بهترین ضامن نجات دلمشغولی

متهمین باشد . در یک سو آزادی و دیدار عزیزان و بازگشت بکانون خانواده و

مانند هزاران مردم دیگر در بستر راحت آرمیدن . و در یک طرف زجر و عذاب و

شکنجه و شمشیر بی امان . ولیکن آن را که غایت آرزو فدای جان است با چه تهدید

میتوان مجبور و به چه وعده ای فریب توان داد ! جواب گفتن با نیز فراموش نیست

با رودکی در زندان پیش میرویم . و میرسیم به شبی تاریک و ظلمانی . ابلها هر چون شبهای

دیگر است . ولکن حالتی در هوا موج میزند که وصف آن ممکن نه . دقیقه ای ابتدا نامها

را از سوی دفتر زندان می طلبند . همه میدانند برای چه . آهسته برمی خیزند و سائل

خود را می بندند . چه که دیگر به آنها احتیاجی نخواهد بود . سایر زندانیان را می پوشند

و در میان اشک همبندان از همه خداحافظی میکنند . آنها را نیز مانند دیگران

و همسر دفتر زندان خویش دیگر هرگز نخواهند دید . هر هفت نفر با رادی الحاق

را ترک میکنند . سبحان الله و چه شیرین است ساعتی که روح معنوی

سر جان افشانی دارد و هیکل وفا عزم معارج فنا نماید .»(۶) و چه عظیم است

زمانی که در عاشق بوی یار میشنود و دستور دریا فراز کوه ها راهی بیماید و به نسیمی

سرمست و به شمیمی به هیجان آید .»(۷) و چه عزیز است دقیقه ای که در دل دیوانه

شود و لعلبان تحمل نیاورد و از خطرات زمانه نپرهیزد .»(۸) تن بدرد

و استخوان در هم ریزد تا بانی وصلی و در میان نباشد . و آنگه رقص کنان دیدار دلدار

©Afnan Library Trust 2026

دلدار ظلمت نماید      ودر این لحظه نوری می بینیم که اندک اندک عزیزانمان
را احاطه مینماید گوئی میخواهد عاشقانه آنان را در آغوش کشد و
بوسه زنند ومی شنوم چون آنان را به بیان «ای عندلیبان در
در گلزار قدس حلقه زنیم و به حضرت انس رو آریم و از بدایع عراقی نغمه حجازی
بشنویم و با رفرف ملحق شویم نا گفتنی بگوئیم و نا دیدنی ببینیم و نا شنیدنی
بشنویم و به آهنگ نور هیکل روح را برقص آریم» (۶) سلطانش میفرماید
به الطافی که تا دقیقه ای پیش محل مسجونیمان بوده بازگردم سر بر خاک آن
آستان پاک گذارم و خاطرتان گرامی باز نگریم تا لحظه ای دیگر به محبوب خویش
خواهند پیوست      به سیر و سیاحت خیالی خویش پایان میدهم چشمانم را
آهسته باز میکنم زخوتی عجیب مرا احاطه نموده میخواهم دوباره به دنیای خیال
برگردم و با چنان عزیزانی به راز و نیاز بنشینیم ولی ممکن نیست یکی از
اشعاری را که از پدرم از ایام سجن بیادگار مانده بدست میگیرم گوئی بدینسان
میخواهم در دل خود را آرام و قانع سازم و برای همیشه با آنها وداع نمایم
هر کلمه را صدبار به چشم روح می بینم      احساس میکنم که نویسنده آن راز دل
آشکار مینماید و حکایت میکند که در هنگام نگارش این خطوط در ظلمت شبی
تاریک و در گوشه زندانی تاریکتر از دل زندانبانانش چه احساس میکرده
گوئیا خواسته تمامی این احساس را در قالب طراحی از کلمات در آورد تا
جاودان باقی ماند و سرمشق عاشقان و دلسوختگان جهان گردد      و گوئیا از

©Afnan Library Trust, 2026

از لابلای این سطور باز نیایی عشق به من می‌گوید و با لبخند شیرینش آهسته در
گوش من نجوا میکند :

در این فصل گل هرچه داری بده می ره      مبادا که دیگر بهاری نبینی

امضا : پیام مطلق

( ۱ ) از یادداشتهای جناب مطلق در زندان طهران

( ۲ ) " " "

( ۳ ) " " "

( ۴ ) " " "

( ۵ ) از لایحهٔ دفاعیه‌ای که عزیزانمان در زندان تهیه نموده بودند

( ۶ ) از الواح جمال‌القدم جل ذکره الاعظم

( ۷ ) از یادداشتهای جناب مطلق در ایام سجن

( ۸ ) " " "

( ۹ ) از الواح جمال‌القدم جل ذکره الاعظم

©Afnan Library Trust, 2026

۸ / اردیبهشت / ۱۳۶۰

جناب نیازیان عزیز

تشکر تقدیم الطاف شما در جمعیت زندانیان کامل است . مراحم فراوان شما موجب نهایت امتنان زندانیان گردید .

چگونه سزاوار تشکرات برآییم در برابر محبت . در صدد تشکر برنیامده ایم

حقیقت امر محبت آمیزتان جمال الهی را از فیض (ملاقات عبادت) بهره مند نمود . کلیه نفوس زندانیان میبایستی کلیه نمودند همت در سبیل خدمت

می نمایند کلیه ما و منال شدند و یکی چنین با گرفتار بند ابداع دید با به خوشحالی که در تأییدات ابدیه حضرت دوست همه ما را در تنبلی

بزرگوارند لغزش ما بر داشته است و امیدواریم این فیض معنویه من بعد نیز شامل حال عموم گردد .

متشکریم از همه زندانیان عزیزها در بارها از الطاف و در پناه ائمه عالیه از صمیم قلب تقدیم گردید و قرار دادند و بسیار گرامی نزد او میرسد که ما ما

وظیفه ای در عنوان بدانند که جامعه را تنها تأیید کرده است . در اینجا ما محکوم نیستیم بلکه نمونه ای از جامعه بزرگی هستیم که

با مصداق واقعی کونوا کالاصابع فی الید هر یک در جای خود بدون ما قدرت ضعف جامعه را به خواهیم داشت انجمن انسان ها

متعالی تمایلات شخصی حفظ میکند .

شرمنده ایم که در راه خدمتی نبوده ایم و هیچ گاه در حد وسع شاید بتوانیم تأثیر کوچکی در حال امر جامعه داشته باشیم ولی از آنکه جای

نامه فوق را جناب حسین لطیف یکی از شهدای منطقه بجارتی که به آقای نیازیان از زندان

سرتاسر نوشته اند . اخیراً احبای در عصر این روزها بنا بر امر المنافقین

زندانیان کترلف داشتند پیرزند و این نامه را شهید محمد جانب لطیف بچای تشکر تقدیم

نوشته اند نظر به اهمیت مطالب آن ضمیمه گزارش شد

©Afnan Library Trust, 2020

نظر دیده را قرائت نماید

هاجر اخو

©Afnan Library Trust, 2026

۵۹/۱۰/۱۰

کوثر جانان رسید از سعادت　　اثر خامهٔ گهربارت

آب حیوان به تشنه کام رسید　　همچو شهدی بخسته کام رسید

خستگی برد قدرت و جان داد　　بسته و خسته را فراوان داد

دوستان یک بیک سلام دهند　　با دو صد عز و احترام دهند

ما بلوچی بیراز شکر دهر　　گویمت ای عزیز همدلان که

کار عزیز دل شکستهٔ ما　　کن دعای بجان خستهٔ ما

زندگی مدتیست خوب را بسر　　کم و بیشی و خوب و خوش گذرا بسر

چون فنا در پی بقا باشد　　که بار و گسستگی روا باشد

زندگانی بجمع مال گذشت　　در پی زینت و منال گذشت

ای تف هم چه زود بالا رفت　　حاصل عمرها بیغما رفت

آنکه بیند مآل دنیا را　　نپذیرد تلاش بیجا را

سر بدامان پاک یار نهد　　جان شیرین بهر دیار دهد

هر بلائی بجان قبول کند　　جز رضایش همه نکول کند

گر سرانجام زندگی این بود　　حاصل عمر وه چه شیرین بود

غیر از این هر چه بود بدبختی است　　بدی و تلخی و سیه بختی است

©Afnan Library Trust, 2026

جمله یاران بهر دعا گویند — در مناجات و در ثنا گویند

کای خدای کریم بنمایند — ستم و رنج و بلا شما تا چند

در ره امتحان تمام نما — تیغ قهر و غضب نیام نما

تا رها دوستان ز کین گردند — راحت اندر همه زمین گردند

ظلم و بیداد ریشه کن گردد — ریشه ظلم تیشه کن گردد

نور اهل جهان کند روشن — شود از فضل عالمی گلشن

گرگ با میش همنشین گردد — صحبت خصم دلنشین گردد

لعنت خصم و کین شود نابود — بشر از دشمنی شود آسود

جملگی یار و مهربان باشند — در همه حال همزبان باشند

ذکر اهل سراسر دنیا — صلح و وحدت همی کند برپا

نشود آهی به آسمان برسد — قطره اشکی ز دیده ای نچکد

سر هر سفره ای غذا باشد — راحتی بهر همه روا باشد

دل بیچارگان ز غم خالی — در بیمارات جگر دوا ...

مطلق و جاهل و جمیع جها — با خوشی و وفای آقا

جملگی با نعیمی چون ماه — نشکنند از فراق یاران آه

ای که گفتیم کوثری جانا
بهر عصمت مرا بزن دانا

فتوکپی اشعار [illegible] که شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی [illegible] در کنار هذا سروده و کلیه [illegible] خود برقوم داشته اند

©Afnan Library Trust, 2026

در جواب شعری که آقای سروریان از فتح الله
برای زندانیان به زندان
فرستاده بود.

نسیم باد صبا بود و عنبرآگین بود — نوشته با قلم دوست بود و شیرین بود

برای لطف و نوازش نمود و قدرت داد — عجب مدار که این رسم یار دیرین بود

سروریان عزیزم شعر یاد نمود — حکایه‌ای که هنوز عنبرآگین بود

نبود مایهٔ فخری به پیش مسجونین — همه گناه و قصوری که سخت سنگین بود

در این میان که رواج است صحنه ایثار — نشسته شاهد و ناظر که ماه دیرین بود

حصار عشق بر افلاک برکشید و نما — نبود قلعه و بارو حصار پرچین بود

فسانه‌های کهن زنده شد در این دنیان — ز شور عشق جلالت تو کاین چه آئین بود

بطالبان شهادت رسید مژده که کان — بگیر از کف ساقی که جام زرین بود

ببین دمای شهیدان روان بر شهری — دوباره لحظهٔ تبریز و یزد رنگین بود

شنو نوای ندا از عاشقان طلعت یار — بهل حدیث کهن گر هزار آئین بود

شکست مادهٔ عدو قفس و پا کلیس را — بسوی قتلگه آنکو ز روز غمگین بود

نثار مال براه جمال ابهی کرد — کسی که بهر دو شاهی همیشه شاهین بود

شنید زمزمهٔ عشق در دیار لعبه — اگر لحظهٔ مصر و هلند و ماچین بود

©Afnan Library Trust, 2026

بدید اینهمه بیداد جمع اهل بها — فسوس ظلم و کوری به پرسش دین بود

بدین سرای که فیروز و ناصر و سهراب — حزین و خانه دل و مطلق سهیل کابین بود

زبان شکر گشودند و نیز با زبان گفتند — دعای خیر الصبا به حزار آمین بود

در آن دیار که شه مات و محتسب مست است — امید عدل و عدالت امید پارین بود

سزاست فضل بها مطلقا روا لیس — که در طریق وفا چون انیس تحسین بود

صبا بگوی بفتح الله کاین زندان — برای بندهٔ ابهی همچو باغ نسرین بود

سواد از ابیاتی که شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی علیه رضوان الله که در زندان همدان در جواب اشعار جناب سروریان از احبای همدان سروده و بخط خود مرقوم داشته اند

نمره ۱۲ / ۵۰۲

فدای همت آنم که در اندرین دوران / بعشق دوست فدا کرد خانه و ایوان

فصیل عشق نترسد ز آتش نمرود / بهشت بنده الهی است مجلس و زندان

شده است فیض بلایش عنایتی شامل / بنور حکمت باطن فدای کرد آن جان

نه هر درست تواند شکیب بر بارا / غلام همت سروم که دارد در این امکان

زبیم فتنه نپرهیزد آنکه صادق بود / گواه عاشق صادق سر است در میدان

براه عشق روا باشد ار دلی بنورد / دلیل راه وفا گشته حسرت و حرمان

بچاره‌ها مجوی اعداء گر از محبت مستدام / که حیله نقش بر آب است و مشت بر سندان

حریف گو مفکن سایه ستم هرگز / بدان گروه که باشد خدای پشتیبان

ز رزم عشق کسی گشت با خبر مطلق / که سوی معرکه بشتافت خرم و خندان

فتوکپی از ابیاتی که شهید مجید جناب حسین مطلق آرانی علیه رضوان الله در سجن بخط خود مرقوم و سروده اند

©Afnan Library Trust, 2026

بدان گلشن که گلستانش شد از روز ازل گریان — مسافر گر شود لرزان ز بیم موج و طوفانش

دریان دوران پر غوغا — بهر جا عاشقی شیدا — بعشق طلعت اعلی شتابان سوی میدانش

رسد فریاد یا ابهی — بگوش زاهد و رسوا — ز خون غلطیدگان هر جا بشیراز و بطهرانش

بعاشق ملت بیدرد آئی — هیچو یا بد بستر سودائی — نگوید شکل و همتائی مغیر از قدر ایمانش

جماعت آفرینان بین — همان نسل دلیران بین — بمقتل شاد و خندان بین — که دو گردیده حیرانش

محدث کهنه شد تازه — شده دنیا پر آوازه — برون از حد و اندازه که کرد اصحاب ایرانش

کنون با یاد او نیکو — بدرگاه بها رو کن — جدال را ز هر سو کن — مشو اندر ز فرمانش

کسی کو شد بسودایم — نهد پا طرف دریایم — بود شهد گوارایم همه زندان و حرمانش

تو بدیل باش زان مطلق — بیمن فر بهاء الحق — ز وضع معضل و مغلق برون آری گریبانش

ولی ابیاتی که شهید مجید جناب حسین ملک آرائی علیه رضوان الله

در رکن هدایت بخط خود مرقوم داشته اند — در بالا این شعر نوشته بودند

بیاد و بنای جمشیدم

۶۰/۲/۹

سر بگردون بر کشم سودائی محبت بهائم — از چه رو دل تیره دارم تا بود یارم خدایم

در غم بیهوده‌ها عمری تلف گردید و حال — میکنم فریاد من شیدائی گیسوی یارم

لطف حق شامل و فیض عنایت از بلا — گو بیاید تشنه‌ام سرشار کن جام بلایم

بهره فیض محبت از هر گوشه گرد و کلان — ای خداوندا مرا هم قسمتی بنما روایم

کرده هر جا عاشقی دلداده با بانگ بلند — امر حق ابلاغ و دردا او کجا و من کجایم

عاشقان مستانه در ستیز و ستیز دوان از ظما — سوی حق با نعرهٔ یارب فدا یارب فدایم

از عطا و وصل جانان هر کسی را قسمتی — روسیاهم من که محروم از عطای این لقایم

آنچه یاران از نوار عاشقی سر میدهند — ناله حق میدهد هیهات نبود این نوایم

از سماء فضل حق مطلق چرا غافل شدی — با همه عصیان مگو من ملتجی این سمایم

فتوکپی از ابیاتی که شهید مجید جناب حسن سلطان آرانی علیه رضوان الله در یکی از ایام سروده
و بخط خود مرحوم شهید نوشته‌اند

تحمل بت جانی ز عشقت یار دارم خدا داند
از این شرمندگی روی سیاه دارم خدا داند

قیام عاشقان باید ولی افتاده در بندم
من این افتادگی تا کی سزا دارم خدا داند

بیا افتاده در بندم بدل آلوده بر دنیا
بغیر از طلعت اعلی که را دارم خدا داند

جدا بایم ز بند و دل پر از عشق
تمنا از بهایم این عطا دارم خدا داند

بلا بر بنده اهل عنایتها ز ربی دارد
بشرط عافیت دل بر بلا دارم خدا داند

سلامت را ز حق خواهی به تسلیم و رضا جو کن
که از مولای الورایم این رجا دارم خدا داند

گله بر آسمان سایم گرم قدرت تقدیر شه
که این اندیشه هر صبح و مسا دارم خدا داند

بمهر یار عهد دل ببستم ز هر زشت و نکو رستم
بدین عهدی که من بستم تمنا دارم خدا داند

نیاید نزد [illegible] عالم ذره‌ای از مهتاب انهارا
اگر دارید [illegible] بمن [illegible] دارم [illegible] دارند

نگاب وا این اگر محبوبه بمحض حجاب اندر کن
که من این بیند [illegible] از بها دارم صدا دارند

چو بینم عشق و جانبازی بهر جا شوری و سازی
که این رندان بلا بر ما [illegible] دارم صدا دارند

بدرگاه هنر گدائی غایت قصوای مطلق شد
شود حاصل نظر که بر صحرا زارم صدا دارند

متوکلی [illegible] از ابیاتی که شهید مجید جناب [illegible] [illegible] علیه رضوان الله [illegible] در سکن هدا سروده
و [illegible] مرحوم نوشته اند

©Afnan Library Trust, 2026

شهید مجید جناب سهراب حبیبی (محمد) از شهدای سبعه همدان

علیه رضوان الله و بهائه

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال شهید مجید فی سبیل الله جناب سهراب حبیبی

معروف به مجید حبیبی از شهدای مسیحیه همدان بقلم همسر ایشان سرکار زرین تاج

ارباب یاران الهی سرور روحانی اهل وفا مجذوبت عشق علیا محبت و توجه به ملکوت ابهی

آرزوی عاشقان جانفشانی و تمنای مشتاقان نثار جان و قربانی زیرا عشق جانان

زیباست و شورانگیز و آئینه محبت آن شهادت کبری

جناب سهراب حبیبی در سال ۱۳۱۴ شمسی در شهر تاریخی همدان متولد شده پدرش نورمحمد

و مادرش حیات سلطان حبیبی که دارای هشت فرزند که پنج پسر و سه دختر بودند که چهار

پسر و یک دختر در ظل امر درآمدند جناب حبیبی فرزند هفتم خانواده بودند دوران ابتدائی و متوسطه

را در همدان به پایان رسانیدند و بعد از چند سال که به امور مختلف مشغول بودند بعد از زحمات بسیار

در اداره بهداری و بهداشت استخدام شدند در سال ۱۳۳۹ پدرم جناب سید حسن حیاتی به امر

محفل مقدس ملی برای انجام امر مهم تبلیغ به همدان آمدند و یکسال بعد هم ما از طهران عازم همدان

شدیم چند ماهی از اقامت ما نگذشته بود که بنا بر امر محفل مقدس روحانی همدان این بنده

کمترین پروین حیاتی و جناب حبیبی عهده دار امور کتابخانه امر همدان که بنام صدر الصدور

بود شدیم و این ماموریت بخوبی انجام میشد در دوم فروردین ماه سال ۱۳۴۱ ازدواج صورت

گرفت و زندگی ساده و بی آلایشی را شروع کردیم ثمره این ازدواج دو دختر بنامهای

الهام نوزده ساله و رویا هفده ساله میباشند از همان اوائل زندگی جناب حبیبی بیشتر

اوقات در ماموریتهای اداری دور از شهر همدان بودند در عین این ماموریتها [illegible]

در همین ماموریتها وظیفه خود که امر مهم تبلیغ بود انجام میدادند و بسیار خوشحال و راضی

در

©Afnan Library Trust, 2026

در ایالتی که با سورتی نداشتند در محل فعالیتهای تشکیلاتی امری بسیار داشتند سال هشتم زندگی بود
که به امر محفل مقدس روحانی امور دفتری و کتابخانه کلاً با ایشان محول گردید سال نهم زندگی را
در خانه کوچکی در جوار حظیرة القدس ادامه دادیم تا ایشان بتوانند بهتر و بیشتر امور محوله را انجام دهند
بعداز پایان کار اداری بقیه ساعات روز و شب صرف امور امری میشد از سال ۱۳۴۹ تقریباً به عضویت
محفل مقدس روحانی انتخاب گردید و این بار وظیفه مشکل و سنگینی بعهده دار شد و تمام سعی و کوشش
ایشان این بود که امور بنحو احسن آنطوریکه رضای مبارک است انجام گردد و بنده هم در
برگزاری کانونشنها و امور دیگر امری همکاری با ایشان را داشتم مدت هشت سال در آن
خانه کوچک با وجود سختی و مشکلات زندگی کردیم و ایشان هرگونه سختی و مشکلی را با روی خندان
پذیرا بود ایشان در زندگی نسبت به همه مردم مهربان و فداکار بود و این صفت پسندیده در محیط
کار بین همه دوستان زبانزد بود بعداز گذشت پانزده سال زندگی شیرین و پر خاطره در قطعه بسیار
در محل دیگری در تهران خانه‌ای بنا کردیم تا بتوانیم افتخار پذیرائی احبا را با شرکت در کنفرانسها و جلسات
دیگر در منزل داشته باشیم مدت شش سال از زندگی در منزل جدید گذشته بود که وضع مملکت
دگرگون شد و من شاهد فعالیتهای شبانه روزی ایشان مخصوصاً در این دو سال بعد از انقلاب بودم
خوب بخاطر دارم شبی ساعت یازده و نیم از جلسه محفل آمده بود بعد از صرف شام با اتفاق نشسته بودیم
بیان هیکل مبارک حضرت ولی عزیز امرالله ارواحنا فداه را که میفرمایند مردان دلاور لازم که مانند
متقدمین و متوسطین این امر نازنین در آن سرزمین منقطعاً عن العالمین جان بکف لذا
به کمال تقدیس و به همتی بدیع و عزمی منیع و استقامتی و شهامتی عجیب در اطراف و اکناف
آن صقع جلیل مبعوث گردند و نهضت محمود دیگری سبقت را در میدان همت و جانفشانی از مردان

©Afnan Library Trust, 2026

پیروان امرالهی که در آفاق غربیه به تبشیر دین الهی مشغولند بوده‌اند باتفاق زیارت کردیم
لحظه‌ای بعد گفتند عقیده‌ام این مردان دلاوری هستند که چنین افتخاراتی نصیبشان میگردد
ولی هرگز من لیاقت ندارم مدتی گذشت که جناب خزین و جناب حبیبی را بدادگاه انقلاب
دعوت کردند مقرر گردید در روز معین شده خود را بدادگاه معرفی کنند در روز موعود فرا رسید
شب را بدعا و مناجات مشغول بودیم صبح زود جناب خزین تشریف آوردند و باتفاق از
منزل خارج شدند همان روز جلسه دعا در منازل احبا برگزار بود جناب خزین از مغازه
خودشان با دادگاه تلفنی تماس بگیرند که ما آماده هستیم بیائیم از دادگاه جواب داده بودند هر موقع
لازم بود خبر میدهیم ساعت یازده صبح بود که جناب حبیبی بمنزل آمدند خوشحال شدیم و ایشان
کارهائی داشتند که سریع انجام دادند و روزها با مشکلات و سختی گذشت تا اینکه روز ۱۸ مرداد ماه
جنابان دکتر وفائی - دکتر نصیری - خاندل - خزین - را بلافاصله بدادگاه بردند و روز
بعد هم جناب مطلق و حبیبی را بردند دو شب گذشت و در روز بیستم مرداد ماه که مصادف با شب
عید فطر بود و دادگاه چند روزی تعطیل بود عزیزان از فرصت استفاده کرده تعهدی بدادگاه سپردند
که بمنزل بیایند و روز شنبه خود را معرفی کنند موافقت شده بود در روز دوشنبه ساعت ۶
بعد از ظهر بود که بخانه آمدند خوشحال شدیم و راضی برضای الهی صبح روز بعد که عید فطر و روز
سه شنبه بود جناب حبیبی طبق قرار قبلی با الهام و رویا داشتند که بکوههای عباس آباد بروند
دل ایشان شکسته بمنزل آمدند گفتند بقولم وفادارم و صبح زود باتفاق الهام و رویا و چند نفر از دوستان
برای گردش رفتند ساعت یک بعد از ظهر خسته از راه رسیدند و بلافاصله ماموران آمدند جناب
مطلق و جناب حبیبی را باتفاق دیگر عزیزان همراه بردند جدا ناراحت شدیم و دیگر این بودیم

©Afnan Library Trust, 2026

که چه اقدامی میتوانیم انجام دهیم زنگ تلفن بصدا درآمد از زندان شهربانی اطلاع دادند تا برای آنها وسائلی ببریم با خودم فکر کردم خدایا این چه برنامه‌ای است چه اتفاق خواهد افتاد ساعتی بعد باتفاق خواهرم خانم مطلق وسائل را آماده کردیم و بزندان رفتیم در جلو درب داخل زندان جناب حزین و جناب حبیبی قدم میزدند و دستگیره بار دو نفر را میزدند جلو آمدند و با چهره ای خندان گفتند ما را حبت باشید در بالای پله های زندان جناب مطلق را که از اطاق سلمانی بیرون آمده بود زیارت کردیم همه چیز جلو چشمم سیاه شد معلوم شد که دیگر عزیزان هم به ترتیب به سلمانی خواهند رفت و عاقبت دیدیم که این مردان دلاور و حماسه آفرین در این شهر مقدس گرفتار پنجه جهال ایشی شدند و مدت ۹۶ روز از ملاقات خانواده ها ممنوع بودند در این مدت تنها دلخوشی و امید ما به یادداشتی بود که جناب حبیبی و دیگر عزیزان از داخل بند توسط دوستی میفرستادند و اغلب جناب حبیبی در یادداشتهایشان می نوشتند که نگران حال ما نباشید حال همه ما خوبست و من تسلیم محض در برابر اراده الهی هستم جوانی که از طرف ما وارد میشد بیانات مبارکه را انشاءالله شما هم نگران ما نباشید در یکی از یادداشتهایش چنین نوشته بود :

با اطلاع مسئولین محترم ندامتگاه پروین جان و الهام و رویای عزیز و مهربانم سلام انشاءالله که حال همه شما عزیزان خوب است چون مدتی است که از شما اطلاعی ندارم این مختصر را نوشتم تا ای عزیزان آن همه لطف و موهبت که در آثار مبارکه الهی ملاحظه نمائید در وضع زندانها (سجن) و سیاه چال ها که در تاریخ امر مطالعه کرده اید بهیچوجه با وضع ما در این ندامتگاه قابل قیاس نمیباشد چون وضع خوراک استحمام و استفاده از هوای آزاد که بفضل حق فعلاً شامل حال من و سایر دوستان است رزق و بموقع مسجونین فاقد آن بودند نور چشمان عزیز و مهربانم من هر

چه

چه پرونده خدمات امری و غیرامری خود را مطالعه میکنیم می بینیم که مستحق چنین فضلی از طرف حق نیستیم
و به هر حال من راضی به رضای حق هستم و هرچه او بخواهد عین عطاست و در مقابل او هیچگونه اراده
و تصمیمی ندارم و در سرنوشت دنیا تمام قوا تسلیم برضای او هستم و اگر دوری از شما و دلتنگی نسبت
بشما عزیزان رنجی پدیدار کند هیچ نوع ناراحتی ندارم و از حق طلب تحمّل و استقامت می‌طلبم قربان
شما پدر تاریخ ۱۷/۶/۵۹ زیارت این یادداشت قوت قلبی بود برای ما خلاصه بعد از ۹۶ روز
ارادهٔ الهی چنین تعلق گرفت که فرزندان معصوم و بی گناه دوباره پدران خود را در آغوش بگیرند و گرمی
محبت پدر را احساس کنند هفته سوم یعنی بعد از ۱۰۱ روز اجازه داده شد که همسران هم بتوانند
ملاقات داشته باشند این خبر را که شنیدم سر از پا نمی شناختم نمیدانم آن شب را چطور
صبح کردم روز جمعه بود باتفاق الهام و رویای عزیزم و دیگر خانواده ها در خیابان جلو درب زندان
در انتظار زیارت چهره های پاک و نورانی عزیزان بدعا مشغول بودیم قلبها هم چنان در
سینه ها می طپید حالت عجیبی داشتیم مدتی گذشت اجازهٔ ورود داده شد بداخل رفتیم
لحظاتی بعد عاشقان جمال ابهی را با قیافه های خندان از پشت میله ها بفاصله دور زیارت
کردیم شور و هیجانی برپا بود مأمورین زندان همه به تماشا ایستاده بودند و از این برنامه بسیار
ناراحت شدند بعد اجازه دادند که عزیزان از داخل بیرون آمدند و از نزدیک ملاقات شد
نمیدانستم چه بگویم و چه سؤال کنم فقط غرق تماشای همه بودم بعد از ساعتی لحظه خداحافظی رسید
همه با دلهائی پر از امید و آرزو بخانه مراجعت کردیم همیشه با خود فکر میکردم عاقبت کار چه خواهد شد
برایم مشکل بود که در خانه نقش پدر را داشته باشم زیرا گلهای زندگی بعد از چهار ماه
که در بند عمومی و تحمّل صدمات و مشقات بی حد و مشکلات پی در پی آنها را به بند سیاسی انتقال

©Afnan Library Trust, 2026

انتقال دارند روزهای دوشنبه و پنج شنبه با اتفاق الهام و رویای عزیزم جلو درب زندان میایستادیم
بعد از ساعات بسیار اجازه ورود میشد خوشحال و خندان بملاقات میرفتیم همه عزیزان پیش ما
میآمدند دقیقه های شاد و در عین حال معصوم و نورانی آنها قوت قلبی بود برای همه در ملاقاتها اغلب
با جناب حبیبی صحبت میکردیم درباره برنامه زندگی و راهنمائی برای امور زندگی و ایشان دلداری
میدادند و میگفتند بهین جان دلم نمیخواهد که در زندگی مردد باشی و گاهی از بیانات مبارکه را
میخواندند و هرگز حرفی از آزادی نمی گفتند یک روز که به ملاقات رفته بودیم در حضور الهام
و رویا با قیافه ای جدی گفت من از جمال مبارک خواسته ام که اگر لیاقت شهادت در راه حق
دارم چنان قوت و قدرتی بمن بدهد که ذره ای دلم نلرزد و پایم نلغزد مردانه بایستم و جام شهادت
بنوشم شما هم برای من دعا کنید روزهای خوش ملاقات بدین منوال گذشت ولی خبر
از اینکه اراده جمالمبارک طور دیگری تعلق میگیرد جناب حبیبی و دیگر عزیزان در زندان
به فراگیری هنری مشغول شدند و بهترین و با ارزش ترین یادبودش دو عدد گردن بند
اسم اعظم زیبائی که بافته بود بنام الهام و رویا و در روز تولدشان هدیه کردند مدتها
گذشت تا اواخر اسفند یعنی بیست و هفتم یا بیست و هشتم اسفندماه بود که خبر دادند شب
عزیزان آزاد می شوند و بکانون گرم خانواده هامی پیوندند همه هیجان زده در انتظار بودیم
ساعتها گذشت خبری نشد تا اینکه بالاخره سال نو فرا رسید با اتفاق الهام و رویا در منزل تنها بودیم
مشغول دعا و مناجات بعد از تحویل سال نو تلفن زنگ زد جناب حبیبی از زندان عشق جمال ابهی
سال نو را تبریک گفتند و همینطور دیگر عزیزان همین برنامه را اجرا کردند روز دوم فروردین که پایان
نوروز همین سال زندگی ما بود غذائی آماده کردم و هدیه ای خریداری کردم و باز هم با اتفاق بچه ها

©Afnan Library Trust, 2026

به ملاقات رفتیم همه جمع بودند با لحظه‌ای سکوت گذشت جناب محبوبی گفتند پروین جان
اراده الهی چنین بود که نوزدهمین سال زندگی را در بند جمال الهی تبریک بگویم در آن روز با حضور
جناب دکتر نعیمی من با اتفاق بچه‌ها تا بعد از ظهر در خدمت عزیزان بودیم چون که هفته‌ای اجازه داشتیم
هر روز به ملاقات برویم روزها گذشت خبری از آزادی نبود تا در روز چهارشنبه بیستم خرداد ماه
که برای مصادره اموال مأمورین و پاسداران به خانه‌ها آمدند و از اموال صورت برداری کردند روز
پنج شنبه بیست و یکم خرداد به ملاقات رفتیم و جناب محبوبی گفتند که شب گذشته پاسداران به زندان
آمدند و سئوالاتی درباره کار و اموالشان شده و در شهر هم شایع بود که حکم اعدام آنها آمده نمی‌توانستم
باور کنم همه را یکجا به شایعه گذاشتم همان روز پنجشنبه جناب محبوبی خوابی دیده بودند که برایم
تعریف کردند گفتند خواب دیدم که ما هفت نفر را طهران خواسته‌اند جلسه بسیار بزرگی است همه
با اعضای محفل ملی دست در آغوش یکدیگر بودیم و همدیگر را می‌بوسیدیم از جمله در آن جلسه جناب
دکتر فرهنگی و جناب تائیدی مقامی را می‌دیدم گفتم هرچه اراده الهی باشد همان خواهد شد
و ایشان گفتند هرچه رضای الهی باشد راضی هستم و آن روز دخترم را بسیار نوازش کرد و
حالتش عجیب بود همه چیز را در چشمانش می‌دیدم ولی خودش حرفی نمی‌گفت بعد از ظهر هم
با اتفاق الهام به ملاقات رفتیم همه شاد و خندان بودند از الهام درباره سئوالات امتحان می‌پرسید
لحظه خداحافظی رسید آخرین دیدار که هرگز فکرش را نمی‌کردم آخرین لحظه سئوال کردم برای روز
دوشنبه چه چیزی لازم داری برایت بیاورم خنده‌ای بر لبهایش نقش بست و گفت اگر
چیزی باقی بود روز یکشنبه ۲۴ خرداد ماه صبح زود با اتفاق دوستان دیگر طبق امریه محفل مقدس روحانی
تظلم‌نامه به دادگاه انقلاب بردیم تا مدتی اجازه ورود نمی‌دادند بعد از سختی داخل شدیم نامه را

©Afnan Library Trust, 2026

نشان داریم دلم گفتم بدهید به آقای اعلمی یکی از پاسداران با تندخوئی گفت آقای اعلمی حاضر
نیستند خلاصه نامه را گرفت و اضافه کرد شما بروید من نامه را میدهم در جلو درب عزیزان ما پاسدار
گفت اینها کسی را ندارند چشمانم سیاه شد دست و پایم لرزید و خودمان را معرفی کردیم با حالت
مسخره ای گفت ببرید فاتحتان راحت باشد یک مرتبه حالت عجیبی بمن دست داد دعا از
آنکه عزیزان را شهید کرده‌اند و با بی عزا از همه جا بمنزل مراجعت کردیم در کوچه جلو درب منزلمان یکعده
جمع شده بودند نگران و ناراحت ولی حرفی نگفتند چند لحظه ای برای خرید رفته بودم طولی نکشید
بمنزل برگشتم کوچه و خیابان مملو از جمعیت و فریادهای فرزندان معصوم و همسران چشم براه
بآسمان بلند بود در میان جمعیت دریای عزیزم فریاد میزد مامان بابا را کشتند مات و
مبهوت شدم از خود بیخود شدم باتفاق به بیمارستان رفتیم خیابان از جمعیت و احبا
وغیره موج میزد فریاد یا بهی الابهی واز کار دیگر بآسمان بلند بود برایم مسلم شد آنچه نباید
اتفاق افتاده ساعتی بعد اجساد مطهر به گلستان جاوید با شکوه و جلال خاصی که بی سابقه
بود و شایعه مردم همدان انتقال داده شد آخرین لحظه دیدار با همسر عزیزم بعد از شستشو
بود به بالینش رفتم چشمانش نیمه باز و لبش خندان صورت سردش را بوسه زدم
گفتم عزیزم سعی میکنم همانطور که خواسته ای در زندگی مرد باشم و دست تقدیر الهی چنین
بود که افتخار نوزده سال همسری ایشان را داشته باشم .

عکسی از فتوکپی وصیت نامه آن شهید مجید که بخط خود در تاریخ ۱۱ مورخه ۱۳۶۰/۳/۲۴ یعنی ۵ ماه
قبل از شهادت مرقوم داشته‌اند در صفحات بعدی بنظر خوانندگان میرسد

©Afnan Library Trust, 2026

دوار بر توبه نشوید تحریر جناب ... تهران ... جلسی از نظرات ... بنا بر اراده ... در دنیا ... نسبت ... 
رضای حق الملاقات ... در ... زمان ... تهران بودند.

با اطلاع مختصری این تحریر مداد کاغذ

بعد یک هفته ... در دنیای غیب ... سوالم الحمدلله که حال همه شما عزیزان خوب
است چون مدتی است که از شماها اطلاعی ندارم این مختصر را نوشتم.
با این عزیزان ... همه ... که در آثار مبارکه الهی لاخلف فیها ... و وقایع ...
... وسیله ... در تاریخ امر ... به هیچوجه با وضع ... در این ...
قابل قیاس نیست باشد چون رفع نگرانی ... و ... از ... 
حتی ... حال من ... در آن موقع ... در آن بودند.
در حیات عزیز ... هرچه ... امری دیگر ... 
که مستحق چنین فضلی از طرف حق نیستم در هر حال من راضی برضای حق هستم و هرچه
او بخواهد عین عطاست در مقابل اراده و تقسیم ... 
با تمام قوا تسلیم به رضای او هستم و اگر روزی از شما دور ... نسبت به شما عزیزان
رنجی پیدا نکند هیچ نوع ناراحتی ندارم و از حق طلب تحمل و استقامت مینمایم

قربان شما پدر ۱۷/۶/۵۹

مواردی از دفتر خاطرات ـــ ایام بازداشتی شهید مجید جناب سهراب حبیبی از شهدای سنه [illegible]
در زندان اعدام

خدایا این سؤال ناگوار و ظالمانه را چگونه [illegible] برای این شبها که همه تیرخورده‌ها و دردها را [illegible]
توجیه کنیم خدایا ظلم رسد از طرف ظالمین صبر و تحمل از طرف مظلومین [illegible]
[illegible] خدایا ضعف و ناتوانی ما در درک و فهم این اسرار [illegible] خدایا آن
چنان قدرت و توانایی از تو مسئلت داریم که تا دقایق آخر ثابت و مستقیم در امر تو
باشیم و قدرت ما ناتوانان را حفظ و حراست فرما که در این امتحانات سر بلند و رو سفید
در آییم زیرا اگر الطاف و عنایات تو شامل گردد از کوه بزرگتر و مستقیم‌تر خواهیم
بود و اگر فضل و موهبت تو شامل نباشد از ذره ناتوان‌تر و حقیرتر هستیم الهی این
ضعفا را در مقابل این گرگان گرسنه منصور کن نمیدانم این چه بازیگری است که با ما دارند آیا از این
روزگار و اقبال خود لذت میبرند و آنها از روی ایمان انجام میدهند در آنی ورود در زندان

لذائذی که برای خود تصور کرده‌اند با اذیت و آزار ما و امثال ما ساده‌تر و راحت‌تر میشود
انتظار و بلاتکلیفی چقدر بد است مانند خوره انسان را میخورد روح انسان را از بین میبرد

ولی کسی هم از این انسانها و آدمهای بسیار خوب که خود را مسئول اجرای عدل الهی میدانند
نیست که فکر ما باشد و نمیشود با این آدمهای مغرور و خودخواه ساده صحبت کرد و علت را دانست

دیروز توسط FF از افسر نگهبانی درخواست کردم که با تلفن صحبت کنم بر دفتر مراجعه کردیم چند لحظه
صبر کردیم تا نتیجه تلفن و صدا را که در هر دو بود خوشحال شدم و کمی از دلتنگی راحت شدم

پدرم گفت شما هم با [illegible] برای [illegible] بودم صلاح است با حمید بخواهیم
[illegible] خوب است [illegible] فردا ساعت ۹/۳۰ [illegible] بیاییم [illegible]

از دفتر با طاق آمدیم.

©Afnan Library Trust, 2026

[illegible] سهراب [illegible] حبیبی

یا بهی الابهی

[illegible] عزیز و مهربانم و فرزندان دلبر چشمانم عزیز تصدق شما عزیزان انکه ساعت ۵ دقیقه به یازده شب ۲۴ [illegible] ۱۳۶۲
[illegible] دادگاه انقلاب احضار و دعوت بمیدان شهادت شدیم آرزو دارم همین طور که [illegible] اطمینان قلب
[illegible] خاطر و همراهان گشتیم [illegible] از شما عزیزان [illegible] و دلم [illegible] همسر آرامش [illegible] را رعایت
[illegible] چون بیان مبارک است که [illegible] در هر حال [illegible] و آرامش و اعتدال را رعایت نمائیم
[illegible] با اقرار و اعتراف [illegible] تمام حضرت رب اعلی و حضرت جمال قدم و حضرت عبدالبهاء مرکز عهد و میثاق الهی
[illegible] ولی امرالله همین آیات الهی و بیت العدل اعظم الهی [illegible] رسیده ام که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سهراب
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

شهید مجید جناب سهیل حبیبی (محمدباقر) از شهدای

سبعهٔ همدان علیه رضوان الله وبهائه

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال شهید مجید جناب سهیل حبیبی از شهدای سبعه همدان (۱)

شهید مجید جناب سهیل حبیبی سال ۱۳۱۱ (فروردین) شمسی در شهر همدان متولد و نام اصلیش محمد باقر بوده که در خانواده متمسک و مؤمن به حضرت رحمن پا به عرصه وجود گذارد. از اوان طفولیت استعدادی سرشار در فرا گرفتن دروس مدرسه در ایام تحصیل داشت و بیشتر اوقات خود را در مطالعه آثار و الواح و کتب امریه سپری میگذرانید. در فرا گرفتن دروس اخلاقی اکثر اوقات با نمرات ممتاز موفق و مورد توجه اولیای دبستان و دبیرستان بود. عشق شدیدی به تبلیغ امرالله و نشر نفحات الله و ابلاغ کلمة الله داشت. با اغلب همکلاسیها مذاکرات تبلیغی داشت و مقصودش این بود که حتی الامکان در هر سال یکنفر را به شریعه ربانیه دلالت فرماید. بطوریکه در اثر این تماسهای پی در پی و مذاکراتیکه باعث نگرانی مدرسه مینموده در سال چهارم دبیرستان به دستور رئیس فرهنگ وقت او را از دبیرستان اخراج نمودند. رئیس دبیرستان خطاب به ناظم اظهار داشته ایشان در این مدرسه جا ندارد. ناظم فردی با اطلاع بوده در جواب میگوید ما یک محصل خوب و درس خوان داریم اگر ایشان را اخراج کنیم صورت خوبی نخواهد داشت. بهرحال در دبیرستان دیگری مشغول ادامه تحصیل شد و پس از اخذ دیپلم متوسطه برای تکفل مخارج پدر و مادر به فرا گرفتن فن الکتریکی پرداخت و امرار معاش مینمود ولی دقیقه ای از امر تبلیغ غافل نبود. مرتب دنبال مبتدی میرفت. قبل از ازدواج مدت دو سال به ملایر مهاجرت کرد و در آنجا عضو محفل مقدس

---

۱ـ خلاصه از نوشته جناب روح الله حبیبی برادر شهید مجید

©Afnan Library Trust, 2020

مقدس روحانی آن شهر شد و با جناب لطف‌الله وحدت شریک، ساعی بگردید اخلاق و
رفتارش و حسن سلوکی که داشت مورد توجه احبای آن سامان بود بطوریکه وقتی قصد
مهاجرت به همدان را نمودند عموماً اظهار تأسف داشتند وجود ایشان در بلد لازم است در آن بلد
هم مرتباً در پی تبلیغ امرالله بود که با اشاره شیخ محل چندین مرتبه با ایشان تذکر داده شد
که رعایت نمایند که باعث عصبانیت دیگران نشوند به هر تقدیر پس از مراجعت به همدان
در فروشگاه این جانب که با کفش سلطانی شریک بودم مشغول انجام امور الکتریکی تعمیرات
رادیو شد و در ضمن کار نیز مشغول ابلاغ کلمة‌الله می‌شد که اغلب اوقات مشتریهم
ناراحت می‌شدند باری شهید مجید در سال ۱۳۳۷ شمسی با منیژه خانم خاندل در همدان
ازدواج نمود و ثمره این ازدواج سه دختر بنامهای آزیتا - افسانه - روزیتا
بود و هر سه دختر در نهایت درجه ایمان و ایقان متمسک به حبل اقدس الهی هستند
در سال ۱۳۵۶ شمسی به دستور محفل مقدس روحانی همدان که خود ایشان هم عضو بود به قریه سنگستان
که در ۹ کیلومتری همدان واقع شده با اتفاق شهید مجید جناب حسین خاندل و جناب
مهندس محمد حجری و همراهانشان مهاجرت نمودند و عوامل تبلیغات اسلامی که نهایت
کینه و عداوت نسبت به شهید مجید داشتند و او را سرپرست محفل سنگستان میدانستند
در صدد ایذاء و آزار آنان برآمده افرادی را اجیر نموده که هر شب مزاحم آنان شده
و با شکستن شیشه و پنجره‌ها و بالا آمدن از دیوار منزل مسکونی بقصد کشتن آنها و
و تیراندازی و ایجاد رعب و وحشت مانع از ادامه زندگی آنان در آن قریه بودند
و حتی صبح‌ها که قصد خروج از منزل را داشتند در راه با اشکالاتی از قبیل ریختن کثافات

جلو

©Afnan Library Trust, 2026

ملا در شب ورودی در شکیره آن بهم شدند و یکی از شبها جوانان لوله طویلی از پنبه آورده به نفت را پشت پنجره که پرده حصیری داشته وصل نموده و آتش زده بودند که رباعی بعد از نیمه شب یکی از خانمها متوجه شده و آتش را خاموش نمایند و از این جریانات نه تنها با اطلاع دوائر اصلاح دولتی میرسید و با عدم موفقیت روبرو میشدند که ناچار با صلاح اولیاء شغل تدریس در رجانی اصفهان را کلی به شهرستان مراجعت نمودند و باز هم آن شهید مجید دست از ابلاغ کلمه بر نداشته و هر شب و روز در منزل خود مشغول تبلیغ امرالله و مواجه شدن با افراد تبلیغات اسلامی بود که در جلسه صدای او را ضبط نموده و تحریف نمایند و اعلام ایشان را تهدید بمرگ نموده ولی به فعالیت خود ادامه میداد و خونسردی و شهامتی بخرج میداد خصوصیات اخلاقیش خوش رفتاری و خوشخوئی با مردم زبانزد بود و هرگز با کسی کینه نداشت و اگر اغباری حاصل میشد در معذرت خواهی پیشقدم میگردید نگارنده ایامی با یکی از همکاری که در خور خواهی بود برای یکصد آشتی و تو دیدن اختلافی حاصل شد که پرونده آن مدتها در مراجع قانونی گشت و رسیدگی بود ولی هر موقع ایشان با صاحب کفر مواجه میشد در سلام پیشدستی میکرد و با بردباری میداشت پرونده را گذری بجای خود رها نباید مانند دیگر ناشناس از یکدیگر رو گردان باشیم حتی ایامی که همکار در مرتفع شد ایشان با دسته شیرینی به عیادتش رفت و احوالپرسی کرد و جلسه در منزل تحت [illegible] ولی هنگام برخورد در خارج عکس العمل دیگری داشت شهید مجید در صحبت و تبلیغ سریع الانتقال و جدی بود و هرگز در مسئله در مانده نمیشد بهر حال خیر خواه عموم بود نگارنده در سفری که از [illegible] تهران [illegible] نمایشگاه فعالیت مرتفع شهید بود

©Afnan Library Trust, 2020

باعث ناراحتی سایرین نشده که برانند و شاگرد مریض را از ماشین بیرون آورده
و قصد داشتند او را در بیابان بحال خود گذاشته و راه خود را ادامه دهند شهید مجید که ناظر
این جریان بوده از عمل آنان ناراحت و جلو ماشین را گرفته و مانع از حرکت گردید
و آنان را دلالت نمودند که این رفتار انسانی نیست خودش دست مریض را گرفته
جلو آب پس از شستشوی لباس های کثیف او شلواری که در جبران اضافه داشته
بمریض پوشید و او را نقل کرده داخل ماشین جا داد این رفتار خیرخواهانه او با
تعجب سایر مسافرین شده و اظهار میداشتند عمل خیری که شما انجام دادید ما چهل نفر
موفق [illegible] نشدیم ایشان در جواب میگویند این دستور دیانت بهائی است
و وظیفه هر انسانی است که بهم نوع خود کمک و مساعدت نماید در این وقت کلیه
مسافرین ایشان را بوسیده و تشکر مینمایند در موارد از خودگذشتگی و مساعدت
بدیگران بی نهایت فداکاری نشان میداد بخاطر دارم در ایامیکه بشتر کار قصد تاسیس
فروشگاهی داشتیم و احتیاج به سرمایه بیشتری بود شهید مجید اظهار داشت آقائی که
ماشینش را میخریم شرحی کمک نوشته و تقاضای مبلغ ده هزار ریال وام کرده من با ایشان
گفتم برادر جان میدانید خودما فعلا گرفتاریم در جواب اظهار نمود لطف کار در این
جا میباشد که با نداشتن پول کار این شخص را راه بیندازیم بخدا اعتبار هست
و مشکل او هم برطرف میشود شخص مورد نظر فردا صبح آمد پول را گرفت و رفت
باری علاقه مفرطی به خرید و جمع آوری کتب امری داشت که اغلب به مستعدین میداد
و آنها را مرجوع نمیخوردند قریب ۹ سال عضو محفل مقدس روحانی همدان بود و در

©Afghan Library Trust, 2026

در ضمن عضو لجنات هم بود در تشکیل کلاس درس تبلیغ برای جوانان و نوجوانان
با نظر محفل مقدس روحانی همدان اشتیاق فراوان داشت و دفعه شش مرتبه کلاسها را به همه
که مورد استفاده قرار گیرد است در سال ۱۳۵۷ شمسی که هنوز اوائل بروز انقلاب ایران
بود دوستانش نظر به علاقه وافری که با آن وجود عزیز داشتند اصرار کردند که ایشان رعایت
حکمت را نموده و با تبلیغاتی‌ها و سایرین مذاکرات تبلیغی نکنند ولی مرتبا میگفت
شماها دست و پای مرا بسته اید من یا باید ابلاغ کلمه کنم یا آواره کوه و بیابان
بروم من در جواب میگفتم شما که خیلی کمتر از تبلیغ نتیجه گرفتید و جوانان و سایرین
به عناوین مختلف وقت شما را میگیرند و سؤال میکنند فقط دشمنی‌ها بیشتر میشود در جواب
اظهار میداشت من تخمی میپاشم و منتظر نتیجه‌اش نیستم بعد از من معلوم خواهد شد که
ابلاغاتی که من به مردم کردم چه تاثیری داشته و همه دشمنان امر آنها خاضع شده و تسلیم
به این آئین نازنین فرود خواهند آورد ولی من در این عالم نیستم و از من یاد خواهید کرد
باری در هر موردی فکر و تفسیر دیگران بود و از بذل مال و مساعدت به همنوعان دریغ نمیداشت
و صدها خاطره دارد که باعث تطویل مقال میگردد در بین آنها یک برادر کلیمی بنام یدالله است
که تا سن ۲۴ سالگی بهائی بوده و بعدا مسلمان شده و پس از بازنشسته شدن از ارتش
بهمدان آمد و با دو برادر برای کمک باو و عائله‌اش او را در فروشگاه بکار گماردیم که بعد از
مدتی اذیت و تبلیغاتی او را وادار به کم کاری و ایجاد مزاحمت برای ما نمودند که با رضایت
کامل از کار او کناره‌گیری کرد ولی تجربیات دیگران زحمت بزرگی برای خانواده‌اش شد و بالاخره
اجبارا نامه توهین آمیزی نوشته با این حال از تسلیم ایشان منصرف است در نیروی دریایی

دادرس شود شهید مجید ضامن او شد وقتی علت را جویا شدم در قبال رفتار پدرش چرا
چنین عملی کرده اید اظهار داشت پدرش تشکر نیست من باید راهنمای او و خانواده اش
باشم با همه خدماتی که در مورد برادر انجام داد. او این مسئله در جلسات دادگاه انقلاب
اسلامی تهران علیه او شهادتی مبنی بر اینکه شهید مجید به حضرت زینب و حضرت زهرا
علیهما سلام اهانت نموده داده در عوض این شهید بزرگوار چند روز قبل از شهادت از زندان
گفته بود من از پدرت برادرم حاج ابراهیم درفشی که بنام بازپرس انقلاب مرا محاکمه میکرد گله
و شکایتی ندارم و آنها را بخشیدم گذشت کردم بالاخره در تابستان سال ۱۳۵۸ شمسی از
طرف دادگاه انقلاب اسلامی تهران به دادستانی شخصی بنام موسوی و بازپرسی فردی بنام حاج
ابراهیم درفشی کفاش که سالها سرپرست جامعه تبلیغات اسلامی در تهران بود احضار و طبق
یادداشتهائیکه از آن شهید مجید باقی مانده ضمن بازپرسی مدت یکساعت و نیم او را سرپا
نگاهداشته و پنجاه ضربه شلاق زده و مجروحش نموده و هم چنین ایذا و اذیت فراوان و شکنجه
روحی تا آن حدود غیره وارد آورده اند که در ایام حیات ابداً ذکری از این بلیات نکرده است
پس از آن ایشان را بازداشت و مدت ۴۱ روز زندانی بود تا وثیقه ملکی بمبلغ دویست
هزار تومان سپرده و موقتاً آزاد شد در ایام موقت زندانی در زندان شهربانی هرگاه ملاقاتی
دست بیداد شکفت ما سرباز جمال مبارک هستیم و هر چه او بخواهد مطیع و شکرگذار هستیم
در ضمن بیاد دارم وقتی آیت الله سید اسدالله مدنی بجای آیت الله محمد تقی عالمی نماینده امام
در تهران تعیین شد به عده از بلوچیان راحت اطراف تهران که در حظیرة القدس ساکن بودند
فشار وارد آورده اند که چون این ملک مصادره شده باید تخلیه شود با صلاح دید محفل مقدس روحانی

©Afnan Library Trust, 2026

روزهائی همراه قرار شد شهید مجید با اتفاق برادرش شهید مجید جناب سهراب حبیبی ملاقات
آیت الله آذری رفته و موافقت او را جلب نمایند هنوز که بالغ بر ۹۰ نفر از عزیزان
بودند ... ایام رمضان در حظیرة القدس ساکن باشند ساعت ۹ صبح وقت
ملاقات آنان با آقای آذری زاده شده بود متوجه به منزل او رفته و با پاسدار مانع از
دخول آنان شده که اظهار میدارند خود آقا اجازه ملاقات را تشخیص داده و تعیین وقت نموده اند
بمحض ورود به اطاق نماینده امام مورد احترام و توجه قرار میگیرند بمحض اینکه اظهار میدارند برای
کسب اجازه ماندن مستضعفان در حظیرة القدس آمده ایم در جهت فرمایند بیجا دخالت
دارد شود تا محلی برای سکونت آنان تهیه شود مثلا جمله آقا برآشفته میگویند من خیال کردم شما
کار مهمی دارید و با عصبانیت رو به آنها کرده میگویند شما میدانید در قلعه شیخ طبرسی چه کردند آنجا
ممکن نیست و باید فوری محل را تخلیه و تحویل دهید مجددا شهید مجید جناب سهیل حبیبی با
حالت زشتناکی که تحقیق وجود عزیزش بود اظهار میدارد آقا شما بزرگوار هستید ما از شما استدعا
داریم که آقا مجددا با ناراحتی تمام میگویند اگر شما جواب دارید که در قلعه چرا آن کارها و
کشتارها را راه انداختید بعد من تکلیف شما را معلوم خواهم کرد شهید مجید بشدت ناراحت
شده میگویند آقا اشتباه کردید اگر جریان قلعه شیخ طبرسی واقع نمیشد لوای حضرت
پیغمبر ثابت نمیشد که بار دیگر آقا قصد ایراد مطلبی داشته شخصی که گویا کاملا از جریانات
مطلع بوده در طرف راست آقا نشسته بوده میگوید آقا شأن شما و ایشان
نیست که عصبانی شوید بلکه با گفتن بلی یا خیر کار را خاتمه دهید و فورا دست شهید مجید
سهیل را گرفته از اطاق بیرون برده میگویند بهشت هر چه میخواهید از مرد بخواهید اینها

©Afnan Library Trust, 2026

اینها فرزندانی ندارند    پدر شهید مجید خداحافظی نموده و به فرودگاه آمدند و با حالتی ناراحتی قرار
دادند و شهید مجید سهیل گفت بابا نگذاشت که کاغذ حواسش را بهم خیال کردند که سواد دارند
و شهید مجید سهراب برادرش با خنده گفت داداش چهارم نیست    اسم آن است فرزند را اینجا
نوبت خوب تشخیص داد و ما را با احترام از آنجا بیرون آوردند    چهار روز پس از آن ملاقات تمامی
مهمونین باشاره و دستور آقا و دادستان انقلاب از حظیره القدس بوسیله پاسداران رانده شدند
و ناچاراً در منازل کوچکی موقتاً ساکن شدند    خلاصه دادگاه انقلاب اسلامی ابتدا در مرداد ماه
۱۳۵۹ شمسی دستور بازداشت کلیه اعضا محفل مقدس روحانی همدان را صادر نمود  در آن ایام نیز
آیت‌الله آهنی نماینده امام در تبریز و همدان تعیین و حاکم شرع شیخ ابوالحسن عالمی و دادیارش بکوهم نامی
بود    در تاریخ ۱۸ مرداد ماه ۱۳۵۹ شمسی مأموری به فرودگاه مراجعه که آقای محمد حبیبی را میخواهیم ورقه
را گرفتم خواندم    دیدم اسامی ده نفر از احبا که ۶ نفر آن عضو محفل میباشد صورت داده اند و
ذکری از نام شهید مجید سهیل حبیبی نیست    اظهار داشتم محمد حبیبی در اراک است    در این میان
شهید مجید سهراب است همراه مأمور بود که من گفتم اسم شما نیست    مأمور قصد داشت اسم علی را خط
بزند و اسم الیاس را بنویسد که من مانع شدم    و او از فرودگاه خارج شد در همین راه شهید
مجید سهراب حبیبی را دیده و همراه خود با ۵ نفر از اعضا محفل مقدس روحانی همدان به دادگاه انقلاب
برده بود    که روزهای ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ مرداد ماه ۱۳۵۹ شمسی در آن محل بردند و دادیار بمناسبت
عید ماه رمضان آنان را مرخص و میگوید ۵ روز دیگر خودتان بدادگاه مراجعه کنید    همه خوشحال
منتظر میرسیدند که مشکلی نبوده    لکن روز ۲۱ مرداد که روز عید فطر بود هنگام ظهر از دادگاه مجدداً
مراجعه و ۶ نفر را بدستور اعلمی بازداشت و به زندان شهربانی برده و ممنوع الملاقات نمودند    روز بعد

©Afnan Library Trust, 2026

یک اطاق در بند زندان بطول ۲½ متر و عرض دو متر مسجون نمودند و گاه مواجه با مشکلات
فراوان و ناگوار از هر لحاظ بودند که شرح آن ملالت بار است و در این احوال فرزندم احسان الله
حبیبی متحمل زحمات فراوان شد و در شب اول محکمه و در روز جشن پاسداران و همراهی با دو تن
شهربانی روزی یک مرتبه با آنان ملاقات مینمود بنا بر طبق یادداشت شهید مجید در
تاریخ ۱۱/۸/۱۳۵۹ شمسی ایشان را که در منزل دختر کوچکش مهمان بوده دستگیر و به کمیته سعدآباد همراهان
میبرند که در آن موقع خانم و دختر بزرگش هم همراه بودند و همراهش میروند و هرچه تلاش کرده بودند
که در کمیته بمانند مورد قبول واقع نشد. پس از دو شب ماندن در کمیته و بازجوئی معلوم میشود
ایشان را اشتباهاً بجای یک سرهنگ بازداشت نموده اند و قرار میشود که مرخص نمایند تصادفاً
پاسداری که قبلاً ایشان را در سپاه پاسداران همدان موقع بازجوئی دیده بوده شناخته و اظهار میدارد
این آقا در همدان زندانی بوده ممکن است فرار کرده باشد از کمیته سعدآباد با کمیته انقلاب
همدان تلفنی تماس میگیرند و آنها جواب میدهند که ما چنین اسمی نداریم ولی ایشان را بهمدان اعزام
نمائید اگر مجرم نبود مرخص میشود بار دیگر ایشان را در کمیته نگهمیدارند و مأموری آمده و اظهار میدارد
برای ساعت ۴ بعد از نیمه شب آماده باشید شما را همراه میبرم شهید مجید سؤال میکند مرا کجا میبرید
در جواب میدهد بعداً معلوم میشود ناگفته نماند در بازجوئی های کمیته در مرحله اول از شهید مجید
در کمیته بعمل آمده خود را بهائی و بهائی زاده و عضو محفل مقدس روحانی همدان معرفی نموده است
و آن شب خواب بچشمش نرفته و مشغول نوشتن وصیت نامه و تلاوت آثار مبارکه بوده
تا موعد معین رسیده و ایشان را از کمیته خارج و سوار ماشین نموده بمقصد همدان حرکت مینمایند شهید
مجید سؤال میکند آقا اسم شما چیست و کجا خواهیم رفت راننده که پاسدار هم بوده و فرزندش نیز

©Afnan Library Trust, 2026

نیز همراه بوده شوربانه جواب بدهد به همان شیردم و قرار بوده من دستهای شما را ببندم
بزنم و ببرم ولی در بین راه در کمیته دیدیم شما خیلی مؤدب و منطقی صحبت میکنید و ذاتاً شما را
بی تقصیر گرفته اند شما را آزاد میبرم و راحت باشید ساعت ۹ صبح اول آبان ۱۳۵۹ شمسی
تهران میرسند و راننده میگوید اگر با خانواده یا کسی صحبتی دارید بروم و ملاقات کنید ولی ایشان هم
میدانسته خانم و فرزندانش در مسافرتند میگویند میدان شهدا بروید که در فروشگاه محجوبی با برادرم
ملاقات کنم راننده و همراه نزد ایشان برده ملاقاتی حاصل و در جهت نامه را تسلیم
من نموده و با آقایان به دادگاه رفتیم راننده از ما جدا شده و خیلی با خوشروئی اطمینان داد
که هیچ موضوعی نیست و ایشان زود مرخص میشود محض ورود به دادگاه قرار بازداشت ایشان
صادر و به جمع نفر دیگر ملحق میشوند که بقیه مسجونین آنها را بیدار باشند شهید شدن ما حتمی است
سبعهٔ همان حال تکمیل شد در آن اطاق کوچک که جابجا شدن مسجونین برای هر یک
هنگام خواب مشکلاتی فراهم کرده ایشان را هم مسجون نمودند در همین شرائط یک مرد
دیوانه در زندان بوده که شب هنگام با صداهای ناهنجار مانع خواب آن عزیزان میشده
که با مراجعه اصرار شخصی که مردی بسیار خیرخواه بوده و دست‌های بیدریغی نسبت به کلیه مردم میداشته
به رئیس زندان شرح واقعه را بیان نموده و آن دیوانه را محل دیگری منتقل مینمایند در تمام ایام
مسجونیت عزیزان مأمورین شهربانی نهایت لطف را در هر موردی مرعی میداشتند که جای
تشکر بود در ابتدا عزیزان ممنوع الملاقات بودند نظر به صحبتی که مأمورین داشتند
اجازه گرفتم با مسجونین ملاقات کنم وقتی وارد زندان شدم روز غیر ملاقات بود و از مأمورین
کمیته که همیشه مانع انجام کاری بودند کسی آنجا نبود رئیس زندان مأموری فرستاد که شش نفر از

©Afnan Library Trust, 2026

از بهائیان را بیاورید که در اطاق من ملاقات انجام شود   شهیدان عزیز مجید جنابان
طراز آخرین - سهیل حبیبی - حسین فاضل که اسامیشان را بادمن بردند وارد اطاق شدند
مخصوصاً در دیدار آنان حالت گریه شدیدی بمن دست داد که ناگهان شهید مجید سهیل حبیبی فریاد زد
دادش ما سرباز حضرت بهاءالله هستیم شما چرا گریه میکنید که خیلی باعث اعجاب ایوبی
شد و تقریباً نیم ساعت در خدمتشان بودم که آن شهیدان عزیز باعث قوت قلب من شدند
و سرحفظ شدم   بعد از سه ماه و نیم که ۱۰۵ روز بود رئیس زندان لطف کرد و یک اطاق بزرگ
در حدود ۹ متر در ۵ متر در بند اسیران سیاسی به مسجونین جا داد که باعث سرور شهدای عزیز شد
در ایام گذراندن حبس شهید مجید مریض شد که با نظر دو نفر دیگر های مسجون شهیدان عزیز جنابان
دکتر فیروز نعیمی و دکتر ناصر وفائی مداوا میشد و از خارج دارو تهیه که معالجه شد و هر بار که ملاقات
میرفتیم شهید مجید خوشحال بنظر میرسید و فقط اظهار رضایت از جمال های شیرین میگفت کار کار
خداست ما مسجونین اهل بهاء سربازان حضرت بهاءالله هستیم راضی برضای او هستیم
در یکی از روزها که دخترش باردار بود و از طهران برای ملاقات پدر آمده بود بفرزندش آزیتا خانم
رو کرده میگوید اسم فرزندتان را بهرام بگذارید آزیتا میگوید اگر دختر بود اسمش چه باشد با خنده
جواب داده بود حتماً پسر است و نامش هم بهرام خواهد بود - باری ماهها گذشت و از آزادی خبری
نبود تا آنکه در زمستان سال ۱۳۵۹ شمسی شهدای عزیز محاکمه شدند و آخرین نفری که برای محاکمه
احضار شد برادر شهید مجید بود و همه نگران محاکمه او بودند ولی محاکمه اش بطور ساده برگذار شده
و به زندان برگشته بود که هیچ نفر دیگر ایشان را قبول نکرده که بجای محاکمه شما آنطور که دیگران ما فکر میکردیم نبوده
شهید مجید گفته بود وقتی وارد دادگاه شدم هرچه آنها گفتند جواب دادم لبخند زدم بعداً الهی حاکم شرع و آقای

©Afnan Library Trust, 2026

آقای موسوی دادستان آمدند و محاکمه مختصری شروع شد که خیلی مؤدبانه و با اخلاق با من رفتار کردند

و جلسه محاکمه من پایان یافت جلسه محاکمه سایر عزیزان که تعدادی از افراد تشکیلات اسلامی حضور داشتند

نیز وارسته ولی مطالب بسیاری پرسیدند ولی همین یک جلسه تمام شد و دیگر محاکمه نکردند تا روز

نهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ شمسی خبر رسید دو نفر از هفت نفر عزیزان را از زندان بدادگاه بردند و حاکم شرع

با کمال بی ادبی با همه رفتار نموده و حاکم شرع اظهار داشته بود که چرا دروغ میگوئید تا آن حد شاهد شده

باید بگوئید مسلمان شوید و بعداً که شرایط ... جواب نرا در نهایت شجاعت دادند و گفتند

شما مختار هستید ولی ما دین اسلام را نمی پذیریم و هر یک تقاضای عفو نمائید و آنان هم

هر یک تقاضائی مبنی بر اینکه (اول سال نو است و دستور امام بخشیدن است باید آزاد

فرمائید) تسلیم نمایند پس از این جریان تلفنی به حاکم شرع میگوید که اینها را مرخص نکنید

اینها قاتل هستند و هفت نفر عزیزان را مجدداً به زندان میبرند و بعداً معلوم شد تلفن از طرف

آیت الله ربانی نموده اند اما از تبریز بوده و این موضوع را خود حرفی به یکی از مسئولین زندان

در بدر اظهار داشته و گفته است تلفن از طرف بابای من بوده که مانع از آزادی

بهائیان شده است بهر تقدیر قریب ۱۱ ماه عزیزان در زندان شهربانی بلاتکلیف

و سرگردان و خانواده آنان پریشان و نگران احوال مسجونین بودند و جالب اینکه هر

مرتبه به ملاقاتشان میرفتم روحیه شهدا عالیتر از دفعه قبل بود و با آغوش باز در انتظار

ساعت وقوع شهادت بودند روز پنج شنبه ۲۱/۳/۱۳۶۰ شمسی آخرین ملاقات

من با عزیزان بود و هر یک با خانواده ها مطالبی میگفتند برادر شهیدم گفت یک

ساعت ۱۰ بود بما اطلاع دادند آزاد میشوید وقتی آزادی خود را اعلام داشتیم پاسداری آمد

©Afnan Library Trust, 2026

آمد گفت موکول به وقت دیگری شد یکی جورد به اطاق جوانان گ گشتیم و در درهم جمع شد مشغول تلاوت آیات شدیم و معلوم شد وقت شهادت نزدیک است و در یکی از شبها بارا برای شهادت خواهند برد و ما شهادت را بجان و دل استقبال میکنیم پس باخوشحالی و سروری بمانند دخترش روزیا را نزد خود برده و انگشتر اسم اعظمش را بدست او کرد دختر گفت این انگشتر برای دست من بزرگ است و پدر با خنده گفت آن یکی انگشت دادم انگشتر را در انگشت دیگر کرد و با لحنی به پدر را گفت روز باین انگشت بهتر است پس از آن پدر و دختر با حضور خانمش زمین خندیدند و شهید مجید به دخترش اشاره نمود آن انگشتری دیگر مال شماست گفت من چکارش کنم پدر جواب داد ببر دیگر مال شماست بده به ماما نت من رخید نفر دیگر شهد این ما جا بودیم ولی روزیا متوجه موضوع نبود تا اینکه خبر شهادت پدر را شنید گفت پس بابا می فهمید که انگشترش را با چه اصرار می داد روز جمعه ۲۲/۳/۱۳۶۰ شمسی دو نفر همشیره ها که از طهران آمده بودند بملاقات رفتند و در مراجعت بیان کردند که هر هفت نفر آماده شهادتند چون شهید مجید به خواهران گفته بود من منتظر شما بودم و حالا که آمدید خوشحال شدم دیگر برای آخرین بار شما را ملاقات میکنم و همینطور دیگه انکار داشتند هیچ یک از شهدا دیگر احوالی از خانواده خودشان نپرسیدند و گفته بودند با دیگر هیچ چیز لازم نداریم و امروز هرچه بود بخشیدیم در تاریخ ۲۰/۳/۶۰ فروشگاه شرکت ما را هم از شهادتش تعطیل نمودند - و تاکال هم بسته است و هر جا مراجعه کردیم میگویند با بهائی معامله حرام است و دیگر ما مشغول مخارج خانواده شهید هستیم - باری شهید مجید تا تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۶۰ شمسی بجوان نبود تا نیمه شب یکشنبه ایشان را همراه سایر یاران

©Afghan Library Trust, 2026

عزیزان به محل دادگاه انقلاب اسلامی بردند محل دادگاه انقلاب اسلامی واقع در خیابان
بوعلی همدان و قبلاً معروف به عمارت پذیرائی بوده محبس در دادگاه شهید عزیز مشغول
نگاشتن وصیت نامه رنگین‌ای میگردد که فتوکپی آن ضمیمه است و در بالای ورقه مرقوم نموده است
فانی محمدباقر حبیبی و در ذیل آن در مناجات فارسی و عربی ذکر نموده و در انتهای آن
به بازماندگانش چنین توصیه نموده بازماندگانم بخدا توکل داشته باشند و همواره بالطاف
او ناظر باشند آخرین توصیه من بشما من به آرزویم رسیدم قربان شما شب ۱۱
یکشنبه ۲۳/۳/۶۰ قبل از شهادت امضا محمدباقر حبیبی

تا اکنون معلوم نشده شهادت آن شهید مجید و سایر عزیزان در کجا صورت گرفته ولی آنچه
بنظر رسیده و مشخص شده پس از شکنجه فراوان و شکستن دست آن مبارز شجاع اثرا
که برای اعتراض به حملات ناجوانمردانه قاتلین بلند نموده بعد از آنکه چشمش را بسته به شهادت
رسانیده و جسد خون آلودش را که بر اثر گلوله های دادره از زیر گردن تا زیر آلت تناسلی پاره شده
ساعت ۴ صبح به بیمارستان خمینی واقع در نزدیکی میدان کوچک عباس آباد بوسیله افرادی
نقاب پوش در وانت کوچکی آورده و در صحن بیمارستان رها نموده و رفته‌اند

بنابراین شهید مجید که تنها آرزویش شهادت در راه محبوب بود در شب یکشنبه
۲۴/۳/۱۳۶۰ شمسی شهادتش واقع و بملکوت ابهی در نهایت رشادت پرواز نمود
در این واقعه شهادت دو برادرم سهیل و سهراب و دامادم حسین خاندل شربت
شهادت نوشیدند که تاریخ نویسان شرح فداکاری آن وجودات مقدسه
را مفصل برای اطلاع آیندگان در تاریخ خواهند نوشت جسد مطهرش در گلستان جاوید مدفون است

©Afnan Library Trust, 2026

[illegible]

هو الله

الهی این جام ورزی را صهبایت این حول افسرده را
در سبیل دوستانت بر خاک ریز و این شمع افسرده را در راه یاران
هلاک راه و عمر را اقدام نما ای خدای من ع ع

اللهم الهی اشهد بوحدانیتک و فردانیتک اسالک
یا مالک الاسماء و فاطر السماء بنفوذ کلمتک العلیا و قدرتک
[illegible] الاعلی ان تنصرنی [illegible] و [illegible]
و تحفظنی من شر اعدائک الذین نقضوا عهدک و میثاقک
تشهد یا الهی بانک خلقتنی لعرفانک و عبادتک
اشهد فی هذا الحین بعجزی و قوتک و ضعفی و اقتدارک
و فقری و غنائک لا اله الا انت المهیمن القیوم
[illegible] لوحی [illegible] و [illegible]
[illegible]

© Afnan Library Trust, 2026

[illegible]

(۵۰۸)

بسمه
محفل لطف عصر

سید محمد خان جلیل فاضل از شهداء سنه ۱۳۰۵
عبد رضوان الله

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال شهید مجید جناب حسین خادل از شهدای سبعه همدان (۱)

شهید فی سبیل الله جناب حسین خاندل در تاریخ دوازدهم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۲ شمسی در شهر همدان تولد یافت او دومین فرزند از چهار فرزند پدر بود زیرا پدرش آقای یدالله خاندل قبلاً متأهل بوده و دارای دو پسر بوده که پس از فوت همسر اول با مادر جناب حسین خاندل یعنی توران خانم خاندل ازدواج نمود دو برادر بزرگترش مسلمان میباشند جناب حسین خاندل از کودکی بطوریکه کلیه آشنایان دیده و یا درباره ایشان اقرار دارند آثار هوش و ذکاوت در او پدیدار بود دوره دبستان را با معدل خوب به پایان رسانید و در سال ۱۳۳۴ شمسی وارد دبیرستان شده در سن ۱۵ سالگی با زمینه ای که در او بوجود آمده بود از دروس تبلیغات امری گذرانید اوایل در کمیسیونهای مختلف فعالیت داشته و در سن ۱۸ سالگی عضو لجنه جوانان بهائی همدان گردید و یکی از اعضای فعال این لجنه محسوب میشد چنانکه تا سن ۲۱ سالگی عضو فعال و جدی این لجنه بود و در سایر لجنات امری از جمله ضیافات نوزده روزه نیز عضو بود پس از پایان تحصیلات متوسطه که در رشته ریاضی تحصیل میکرد در سال ۱۳۴۰ شمسی بخیال شرکت در دانشکده افسری راهی طهران میشود و در آزمایش ورودی این دانشکده نیز با نمره خوب قبول شده ولی به توصیه مادر از شرکت در آن منصرف میگردد و به همدان بازگشته و با همکاری با پدر خویش مهیر دارد در راه کسب راه پیش میگیرد که در این مورد هم موفق بود و استعداد سرشار خود را نیز در کسب بکار نشان میدهد چنانکه با همکاری وی در مغازه پدر

---

۱- شرح حیات شهید مجید جناب حسین خاندل بقلم مهرانگیز خانم خاندل (حبیبی) مرقوم شده است

رصیع

©Afnan Library Trust, 2026

وضع مغازه لوازم اتوموبیل فروشی بطور چشمگیری تغییر کرده و با فعالیت های شبانه روزی کوشش هائی را بکار گرفته و سالیانی چند از خدمت سربازی سرباز زده و مدت هفت سال با گرفتن معافی تحصیلی خدمت سربازی به تأخیر می افتد . در این مدت با وسیله های مختلف از جمله جیپ و موتورسیکلت همواره به سفرهای تشویقی و تبلیغی بکلیه نقاط منطقه همدان رفته چنانکه احبای اطراف همدان همگی بفعالیت و صحبت ایشان معترف بودند . در سال ۱۳۴۶ شمسی در سن ۲۴ سالگی بفکر ازدواج می افتد و به پیشنهاد داماد شان که شهید مجید جناب سهیل حبیبی بودند به خواستگاری من آمدند ناگفته نماند که شهید مجید جناب سهیل حبیبی عموی این جانب بودند و خانواده ما از دو جهت با هم پیوند بستند . مدت نامزدی ما ۹۵ روز بود در ۱۱ شهریور ۱۳۴۶ شمسی با هم ازدواج کردیم . در اول زندگی که بخوبی گذشت حسین موفق با خداخواهی تا پایه دوم همشاگردی را هنگی شد و پس از پی بردن به مشکلاتی که ممکن بود در اثر عدم خدمت سربازی دامنگیر ایشان شود برای خدمت سربازی ثبت نام کرده در دوره سیزدهم سپاه دانش وارد شد و موقعیکه دوره ۶ ماهه مقدماتی آن را که در همدان بود گذراندند فرزند اول ما بدنیا آمد و نام او را بیژن گذاشتیم . در تمام مدت دوره شش ماهه تمام دروس را با نمره عالی گذراند و در میان حدود ۶۰۰ نفر رتبه دوم را احراز کرد و با درجه گروهبان یکمی عازم خدمت در شهر رضائیه شدیم . در همان اوقات بود که ایشان اتوموبیل فولکس واگنی خریدند و باتفاق به رضائیه رفتیم و حین گذراندن دوره شش ماهه خدمت بعلت انتخاب از شهرهای استان رضائیه حکم خدمت

تعیین و نصیب باشد و مدت یکسال رفتیم در آنجا بودیم در دهی بنام (عیسی لوزنی)

که اکثراً اهالی آن ازنی بودند و کلیه اهالی با ما رفتاری بسیار خوب داشتند لذا والبته

آنهم ناشی از محبت متقابل نسبت بایشان بود و همه اهالی نیز میدانستند که ما بهائی

هستیم دوره ما در رضائیه هم با خانواده احبا که یکی هم آقای شهریار زاده رفعت و آید

داشتیم و احبا نگذاشتند در آن دیار احساس غربت کنیم در مدت خدمت

سپاهی که در رضائیه بودیم در ضیافات امری نیز شرکت داشتیم و دوره دوم خدمت

در دهی بنام نخجوان تپه نوبت محفل روحانی انتخاب گردید و با اهالی آن قریه با

محل خدمت ما سه کیلومتر بود و اکثراً در آن محل موفق به تشکیل جلسات ضیافات نوزده

روزه و جلسات ایام اعیاد و صعود و شهادت میگردید تا اینکه مدت خدمت سپاهی

باتمام رسید در راهی همدان شدیم در این بین مردد بودیم که بطهران برویم یا همدان

و در کدام شهر به زندگی ادامه دهیم ولی با وجود امکان اشتغال در ادارات دولتی در طهران

محبت پدری باعث شد که باز هم بهمدان آمده و همکاری با پدر را از سر بگیرم باز هم

همکاری با پدر و اشتغال در کسب را بر هر کار دیگری ترجیح داد دکان همچنان در کسب

با مردم رفتار نمود که اکثر قریب باتفاق مردم همدان دانا نکه از نظر شغلی با او در زمینه

ارتباطی داشتند شیفته اخلاق و کردار آن شهید مظلوم بودند در سال ۱۳۵۱ شمسی

باتفاق چند خانوار از جمله شهید مجید جناب سهیل حبیبی و آقای مهندس مجری که در همدان

اقامت داشتند به دهی بنام سنگستان (۲) مهاجرت کردیم و محفل روحانی آن محل را

تشکیل دادیم ولی با آزار و اذیتی که از طرف اهالی اعمال شد تا حدودی فعالیت ما

۲- سنگستان از توابع در ۸ کیلومتری همدان

©Afnan Library Trust, 2026

ما مجبور شدیم چنانکه جوزجانی ها قصد حمله و آتش زدن خانه را داشتند که بنا به دستور
محفل مقدس روحانی هرات آن نقطه را ترک کردیم در هرات ساکن شدیم در آخر
سال ۱۳۵۱ شمسی فرزند دوم ما مهدی به دنیا آمد و شهید مجید جناب حسین فاندل در محفل
منطقه ای عضو گردید و از آنجا روزهای جمعه و شاید روزهای دیگر هفته شهرهای اطراف
سیر می‌نمودند و امورات همچنان ایشان را مشغول ساخته بود که کمتر فرصت تفریح و
استراحت داشتند و با فعالیت و کار بدون وقفه و از خود گذشتگی و همچنین کمک مالی
ایشان بود که محفل روحانی بلدیه مجدداً تشکیل شد و تا اوایل انقلاب ایران نیز
تشکیل بود و مرتب برای مشورتی به شاوند می‌رفتند و با محفل آن محل ملاقات
می‌نمودند در سال ۱۳۵۵ شمسی فرزند سوم ما بنام بیژن پای به عرصه وجود نهاد
آن جناب دلبستگی عجیبی به فرزندان خود داشت و بچه ها نیز پدر خود را تا حد
پرستش دوست داشتند در سال ۱۳۵۷ شمسی تصمیم گرفتیم به زیارت ارض
اقدس برویم اتفاقاً در گروه جوانان دو جای خالی وجود داشت و با همان سال عازم
زیارت اعتاب مقدسه شدیم و از این موهبت که نصیب ما شده بود خیلی خوشحال
شدیم چون اگر میخواستیم در نوبت باشیم شاید چند سال میبایست صبر کنیم
در تابستان سال ۵۷ فرزندان خود را به پدر و مادرم سپردیم و راهی سفر شدیم و مدت
۱۲ روز در مقامات مقدسه زیارت کردیم و هشت روز بقیه را به گالیله رفتیم در
ارض اقدس که بودیم روزی حضور ایادی امرالله روحیه خانم مشرف شدیم و اظهار داشتیم
میخواهیم مهاجرت خارج برویم ایشان فرمودند ایران بیشتر به شما احتیاج هست و

©Afghan Library Trust 2026

و تهرانست در همانجا بمانید      در اوایل انقلاب بدلیل احساس خطری که میشد حظیرة القدس را از کتب و مجلدات خالی کردند و حسین شوهرم در کارها کمک زیادی میکرد چنانکه درسال ۱۳۵۸ شمسی که شهیدان عزیز جناب [illegible] رحیمی و آقای حاجعلی دهقان) را برای باراول بازداشت کردند با شکنجه از آقای [illegible] ( دربان حظیرة القدس تهران ) اقرار گرفتند که کتب حظیرة القدس را جناب حسین خاندل از آن محل خارج کرده و در نتیجه ایشان را هم بازداشت کردند و سه روز در محل سپاه پاسداران بازداشت بود و پس از بازجوئی آزاد شدند و باز هم امور امری مطابق معمول انجام میشد ولی در هر حال زیر نظر بودند و حتی در یک مورد تا [illegible] هم ایشان را تعقیب کردند ولی موفق به فهمیدن مطالب مورد نظرشان نشدند.

درسال ۱۳۵۹ شمسی بعضویت محفل مقدس روحانی تهران انتخاب شدند و مدت شش ماه عضویت ایشان ادامه داشت تا در روز ۱۸ مرداد ۱۳۵۹ اعضاء محفل بازداشت شدند ولی بیشتر از دو شب نگذشت که آزاد شوند و قرار بود که هفته‌ای یکبار خود را معرفی کنند ولی یک روز بعد دوباره همگی آنان را بازداشت کردند و گفتند حاکم شرع جدید سئوال کوچکی دارد ولی پس از مدتی اطلاع یافتیم که همه آن ۷ نفر را بزندان مهرآباد برده‌اند و ملاقات نیز با آنان ممنوع بود و این وضع حدود پنج ماه ادامه داشت و فقط ما خبر سلامتی ایشان را داشتیم تا اینکه پس از آن با اصرار خانواده مسجونین اجازه ملاقات گرفتیم    از آن پس تا وقتی که در زندان بودند بملاقات ایشان میرفتیم در اوائل هفته‌ای یکبار بود که بعدها سه روز در هفته افزایش یافت

©Afnan Library Trust, 2026

در هر ملاقات که انجام میشد گوئی به زیارت رفته باشیم دگرگیِ حال خود بودیم در زندان
بقدری روحیه این هفت نفر خوب و عالی بود که دیدار کنندگان بجای اینکه به زندانی
روحیه بدهند خود از آنان کسب روحیه و فیض میکردند در هفتم آذرماه ۱۳۵۹ شمسی بود
که فرزند چهارم را بنام تهران بدنیا آورد در حالیکه پدرش در زندان بود اولین ملاقات را
در زندان انجام داد. حسین بچه را در دیدار اول چنان به بغل گرفت و بوسید که گوئی همه
آرزوهای خود را در وجود این طفل جستجو میکرد و هر بیننده ای از این منظره اشک به دیده
میآورد در اواخر سال ۱۳۵۹ شمسی بود که صحبت محاکمات این هفت تن به پایان
رسید و بنظر میآمد که بزودی آزاد خواهند شد و همگی منتظر بودیم که بزودی عزیزانمان
را در کنار خود در خانه ببینیم ولی چه فایده که عید نوروز هم آمد و رفت ولی از آزادی
خبری نبود اغلب در ملاقاتهای تنهائی که داشتیم حسین از من راجع به آینده بچه ها میپرسید
و میخواست از من مطمئن شود و بداند استقامت من در برابر مشکلات احتمالی آینده
چگونه است و گاهی حرفهای دل سرد کننده میزد و وقتی اطمینان پیدا میکرد که
من آزادی او را در مقابل ذره‌ای خدشه در ایمانش نمی خواهم خوشحال میشد و باز به من
دلداری میداد و میگفت انشاءالله بزودی بیگناهی ما ثابت خواهد شد و به منزل باز
خواهیم گشت و مجدداً به خدمت امرالله خواهیم پرداخت تا تخم کینه و ریشه عداوت
را از زمین برکنیم و بجای آن نهال محبت بکاریم ولی افسوس که روزها بدون
چشم انداز آزادی سپری میشد در زندان برای رفع دلتنگی از کتب مختلف
استفاده میکردند و همگی در مدتی که زندانی بودند تبحر کافی در [illegible] مهارت پیدا کرده بودند

©Afnan Library Trust, 2026

و برای بچه‌ها گردن بندهای اسم اعظم و برای مادرش گوبلن زیبائی با نقش گل تهیه کرد.
چند روز قبل از شهادت انگشتر اسم اعظم خود را به من دادند و گفتند این را برای من
نگهدارید تا وقتی که آزاد شدیم از دستتان خواهم گرفت و همچنین وصیت نامه و صورت
کارهایشان را به من دادند که باعث ناراحتی بنده گردید و ایشان باز هم مرا دلداری
دادند و گفتند توکل به خدا و جمال مبارک داشته باش. روز بیستم خرداد ۱۳۶۵ شمسی
از طرف کمیته به منازل ما آمدند و سؤالاتی در مورد دارائی ما کردند و شب هم به زندان رفته
و همان سؤالات را از مسجونین نموده بودند. آخرین باری که بملاقات رفتیم همگی
نگران بودند ولی خود را خوشحال نشان میدادند از صحبت [illegible] مثل این بود که خبر
دارند که دیگر ما را نمی‌بینند. موقع خداحافظی فرا رسیده بود ولی ایشان [illegible] نرفتند
و گفتند چند دقیقه دیگر هم اینجا باشید نشستیم ولی راجع به نگهداری بچه‌ها صحبت کردند
و انگشتری را که مادر ایشان روز تولد داده بود از دستشان در آورده به من دادند.
پس از گرفتن آن امتناع کردم ولی ایشان اصرار فرمودند. خداحافظی آن روز با بقیه
روزها فرق داشت. در حالیکه ما نمی‌دانستیم فردا چه خواهد شد. عمو گفتند دلم میخواهد
مهران را نیز ببینیم ولی قول دادم که روز شنبه او را خواهم آورد. از اول ازدواج خواسته
او چهار بچه بود که خداوند بما عطا کرد و بسیار خوشحال بود. بالاخره آن روز فراموش
نشدنی فرا رسید. صبح آن روز از پدرم پرسیدم خبر تازه‌ای نیست گفتند خیر
هیچ خبری نیست. تا اینکه زنگ تلفن بصدا در آمد. پدرم گوشی را برداشت ولی نمی
توانست حرفی بزند و گوشی تلفن از دستش افتاده بود. من به بیمارستان بوعلی رفتم

©Afnan Library Trust, 2026

رفتم ولی آنجا نبودند به زندان رفتم با این امید که شاید در زنع باشد ولی دیدم که بیمارستان
بسیار شلوغ میباشد همه احبا در آنجا جمع شده بودند و من نتوانستم عزیزان را در آن
حالت ببینم به گورستان جاوید رفتم اکثر مسلمانها نیز آنجا بودند یک خانم مسلمانی که
پیش من بود و بسیار ناراحتی میکرد گفت وقت از شما معذرت میخواهم من شرم دارم که
مسلمان هستم برای یک یک عزیزان نماز خوانده شد و این مراسم تا ساعت ۶ بعد
از ظهر طول انجامید

پدران فاضل

خلاصه‌ای از خاطراتیکه در مورد شخصیات اخلاقی شهید مجید جناب حسین فاضل علیه بهاءالله

در بارهٔ ایشان سرکار ثریاالرضا خانم دانائی از آمریکا مرقوم داشته‌اند ذیلاً درج مینمائیم

بنده از ابتدا آشنائی با شهید مجید جناب حسین فاضل را از کلاس اول دوره اخلاق دیده‌ام

گویم ایشان در تمام دوران کلاسها بسیار متین و ساعی بودند تا آنکه از کلاس ۱۱ بکلی

عضویت کمیته‌های جوانان بهائی قلیل مدتی بود به عضویت لجنه جوانان بهائی ایران انتخاب

و در نهایت جدیت سالها خدمات مشغول و دانشجوئی در لجنه منطقه‌ای مهاجرت خدماتی

فراوان انجام داده و در موقعیکه هیئت مساعدین برای اولین بار در ایران انتخاب شد

ایشان هم جزو مساعدین بودند با وجود عضویت در کمیته‌ها و مسئولیت مساعد بودن

را با سرور فراوان قبول و از نظر کار و فعالیت حقوقی را هم در زندگی با دیانتشان تلفیق مینمودند

امورات کسب و فعالیت دیگر مشغله بودند و تمام مسئولیتها را با جدیت تمام انجام داده و همیشه

چهره خندان و مهربان و لبخند شیرین ایشان در نظرم مجسم است زیرا با وجود مشغله‌ها

چنان با سرور امری میرسیدند که باعث اعجاب همکاران در لجنات بود که چطور

با اینهمه مسئولیت دیگر وقتی برای شوق با انجام خدمات میگذارند و همیشه هم خندان و آرام

و خستگی ناپذیر بودند و هرگز شکایتی نداشته و در همه حال راضی و صابر بودند بقدری

آنهمه ایمان و عشق و صبر و تحمل بودیم اگر اینهمه حس مسئولیت و وظیفه شناسی و

داشتن ایمان و عشق بجمال مبارک نبود کی میتوانست با چهار بچه قد و نیم قد در زمستان

تحمل کند بعد از رفتن ایشان دوری عزیزان را تحمل کرد دعا میکنم خانم عزیزم با نام پسر و دعا

بحمدالله شهادت ... جدا شدن از جهان را درک مقصود از شهادت ایشان را با جد

©Afnan Library Trust, 2026

خدا رها کردن   در این دوره و زمانه شلوغ دیگر خوب با اینهمه گرفتاری دیدم حتی دانشگاه
کار سهل و ساده ای نیست   دانشگاهی چون ایشان ساخته است که قربانانه زندگی بر خود
ترحم کن اعدا رفتند و شبها عاشقان خدا را کشتند   هرگز فراموش نمیکنم ساعات و ایامی
با حضور ایشان در لجنه جوانان و یا لجنات [illegible] خدمت میکردیم   این مرد مهربان خوش
اخلاق و خوشرو از قبول مسئولیت و کاری هرچند سنگین دریغ نداشتند و همه
و بیشتر مشکل بسیار ارزنده بود [illegible] گاهی در مقابل کلمه قبول ایشان (گفتن این
کار را میکنیم) با تلفیقیم نه برای شما بس است بیم داریم فراموش کنید و داد
گاهی از اوقات ایشان در یک ساعت روی قرار در آمده بودند   در تمام خاطرات
همسرم از ایشان بسیار تعریف و تمجید کرده اند که چقدر مهربان و دلسوز و با سلیقه و با
نکو هستند و خوش همکاری و رسیدگی دارند و [illegible] هستند و چطور امور مسئول را
از قبیل پرست کردن و شستن ظرفها و چای درست کردن و غیره را [illegible]
تنهایی انجام داده اند که البته [illegible] عزیزان ما هم ایشان میشدند [illegible]
به نوبت این امور انجام میپذیرد   بخاطر دارم قبل از تشرف به زیارت اعتاب مقدسه
تصمیم مهاجرت داشتند   در مراجعت از ایشان پرسیدم مهاجرت چه شد
فرمودند مشغول مطالعه کتاب امر و خلق هستم و به این نتیجه رسیدم که منظور خدمت
است حال هر جا که انسان به آن موفق شود بهتر خدمت انجام دهد چند سالی بیشتر
زنده نیستم و دنیا رو به خرابی است پس بهتر است بیشتر خدمت کنم و زندگی
خود را وقف امر الهی کنم [illegible] تصمیم گرفتند [illegible] هرجا با شور خدمت

©Afnan Library Trust, 2026

... رفته‌ام همین حالا هم تا چه حد پیش آمده و بنده که از همکاری با آنان [illegible]

... با ایشان و چه در امنیت ساختمان واقعاً محظوظ و مستفیض شده‌ام از الطاف الهی

... [illegible] خوشحال شدم [illegible] [illegible]

... [illegible] در صفات بودند در آن [illegible] به روز ملاقات [illegible]

... [illegible] که با ایشان [illegible] خواهیم [illegible] روز [illegible] خواهیم کرد [illegible] و ایشان [illegible]

... ایشان را [illegible] لحظه خداحافظی [illegible] ایشان را [illegible] نبود روز.

... [illegible] جناب خاندل هستند [illegible] از [illegible]

... [illegible] گفت [illegible] [illegible]

... است [illegible] شما هم [illegible] [illegible]

... با سایر عزیزان در [illegible] [illegible]

... [illegible] شهادت [illegible] قرار گرفته [illegible]

... [illegible] سوراخ [illegible] [illegible]

... زیر [illegible] که [illegible] جاری [illegible]

... الهی من فدای آنچه [illegible] عالی آن [illegible] که همیشه

... حالت خضوع و خشوع [illegible] حضرت [illegible] هستیم.

©Afnan Library Trust, 2026

شرح روز تدفین و تشییع جنازه شهدای سبعه همدان

نوشته شهیده مجیده فی سبیل الله سرکار ژینوس خانم محمودی ایادیکه عضو محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران بوده اند و از روی فتوکپی استخراج گردیده بشرح ذیل بدرج آن مبادرت مینماید.

... گفتنی است آنچه دیدم و در خاطر دارم ارتباطمان با آن عزیزان خانواده ایشان ارتباطی پر از عشق و دوستی بود این مدت شریکشان بودم در غمشان در شادیشان در مراحل سخت امتحان چه لحظات پر سروری با آنها طی کردم که الان با وقوع این واقعه مولمه چنان خاطره انگیز است که وصف ناشدنی است هر وقت یکی از رابطه‌ام با جامعه همدان و گفتگوش بود نزد همکاران با آن مباهات میکردم دفترچه مناجاتی که برایم در زندان نوشته برای خاله جان این یاسمن بود که اول برایم گذاشتند همه در زندان آن را امضا کردند و برایم فرستادند تا دعای حفظش را بخوانم و حفظ شوم یکی از شواهد محبت عمیقشان بود چه ارتباط با شکوه بین ما برقرار است. اما شرح واقعه چهار روز از اولین خبر تا آخرین خبر طول کشید اولین خبر حاکی بود از دو روز مامورین بخانه عزیزان بار دیگر رفته اند [illegible] برای مصادره صورت برداری کردند با شیشه‌های کشفی ابلاغ کردند [illegible] حتی [illegible] خاندل دخترین را قفل کردند و آخرین خبر روز یکشنبه ۱۳ خردادماه که حاکی از شهادت آن جانبازان مظلوم بود ... چون در صورت برداری اموال منقول برای مصادره سابقه خوشی نداشتیم پس از وصول خبر آن نگرانی همه را فرا گرفت. معلوم است که آن چهار روز را چگونه گذرانیدیم تمام احبای عزیز و مهربان دیگران همدان دست بدعا [illegible] نتیجه دعاهاشان شاید این بود که عزیزانمان [illegible] بدرجه والا شهادت [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

تگذرانند. پس از شهادت خیابان گلزار اندوی دو دهقان در شیراز، بدو نفر آن عزیزان را
بطهران فرستاده بودند. والدگان متوقع تا این افراد ظاهراً در طهران بوده است. حاکم شرع همراه
نیز صدور گناه بود که میرود طهران مشغول کسب دستور است. روز ۲۱ خبر رسید پرونده‌های ایشان
طهران رفته است همه نگران شدیم چون فقط آنهائی را به طهران میفرستند که حکم اعدام
برای آنها صادر شده است و باید به تأیید مرکز هم برسد. روز چهارشنبه ۲۰ خرداد که برای
صورت برداری اموالشان از زندان‌ها رفته بودند آشنایان رشت اندرکار گفتند که حکم اعدامشان
صادر شده و منتظر بازگشت حاکم شرع هستند. ها روز ساعت ۱۱½ شب به آنها گفتند
که آیا همه‌شان را جمع آوری کنند، باید بدادگاه بروند. آنها آماده شده میدانستند که چه خوفی
دارد. هم بندیها به گریه و زاری افتادند. رها بنیازان با خندان و شادی آنان به تسلی آنها
پرداختند ... چه عجایبی آنکه به میدان تیر میرود تسلی دهنده تماشاچیان است
یک عده بعد با پاسداران برگشتند و گفتند امشب برنامه عوض شده است البته
این نوع اقدامات بردن تا پای اعدام و برگرداندن چاشنی زندگی محکومین دائماً است
فردای آن روز پنجشنبه و روز ملاقات بود آخرین دیدار خانواده‌ها با عزیزانشان ولی هنوز
آنها باور نداشتند. روحیه‌شان مثل همیشه قوی بود و صبور و آرام و عزیزشان میخواندند
و آماده هر نوع بلا در ره جانان. شنبه شب ساعت ۱۰½ دوباره پاسداران میآیند که آنها را
بدادگاه انقلاب میخوانند اما عزیزانمان این بار برخلاف دفعه قبل که آنها دلی قبلی نداشتند
کاملاً آماده بودند. زندانیان تعریف کردند که آنها از صبح مشغول نظافت و حمام و اطوکشی
لباسها و درست کردن ... با ... نظافت ... و شکوه و جلال ... میکنند

©Afnan Library Trust, 2026

همه میدانستند که فرعشق در انتظارشان است آنچه توانستند در آرامشی کامل ظاهر برای
روبرو شدن با محبوب حقیقی کوشیده اند . هم بندان هر روز به گریه و زاری می افتادند ولی
آنان مثل هر روز خندان و مسرور بودند گویا نه مصیبت‌ها [illegible] شاد و خندان آنها در چهره‌های آن عاشقان
بچون شاهد این مدعاست . صفت داماد شاد و خندان از پله‌ها سرازیر میشوند دوستان
البته مسلمان گریان و نالان در بالای پله با این جمع عظیم که برایشان با لبخند دست
تکان میدادند و خداحافظی میکردند . (قسم به غیرت تو ای بزرگوار این بلا از هر شهدی
شیرین‌تر است ) طبق اظهارات آنکه در زندان از ده پانزده نفر آنان بودند صدای
قهقهه و خنده جناب حزین که بالطبع همراه با سرور بقیه بوده است بگوش میرسید قبل از
حرکتشان دوستان زندانی میخواستند تلفنی به خانواده‌های آنها خبر دهند مخالفت میکنند میگویند
نگذارید امشب بخوابند فردا دلخراش شکلی است دیگر هنوز از مراحل بعدی معلوم نیست فقط
یکی از دوستان که بعد از ساعت ۱۱ به سمت جاده نیاوران که دوستان مسلمانان است میگذشته
می بیند که پاسداران جاده را قرق کرده اند و عبور و مرور را کاملاً مسدود ساعت ۱۲ بعد از نیمه شب
اجساد خونین زجرکشیده و شهیده آنان را به بیمارستان کوچکی که امام خمینی نام دارد تحویل
میدهند صبح که یکی از پرستاران کشابی آن بیمارستان از واقعه اطلاع پیدا میکند به بقیه
خبر میدهد که شهادت عظیمی واقع شده است . این ظاهر قضیه است ولی آنچه که در باطن این
واقعه مولمه است آن روح آن حرارت آن عشق و فدا و ایثار و آن شور
دشمنی و عداوت و بغض و کین است که از تصور خارج است بیان آن بکسی تسلیم
بعضی از قسمتهایش [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

منطق - دکتر وفائی - دکتر نعیمی - فرزین - فاضل - سهراب جیبی اتهامات آنها
عضویت محفل ملیه بهمت رحیم مردار دستگیر محل زندان در سه ماه اول تابستان سلول کوچک
به مساحت ۲/۲۵ متر بوده بسیار کثیف و متعفن حتی در توالت زندان که در اثر کثرت تعداد
زندانیان و محدودیت توالت همیشه کثافت از در به اطاق آنان جاری بود متعفن با گرما
و حشرات و فشار جا روزهای اول محل فریبرزند سجن محبوب در اطاق ها را بیاد تنگی و زندان طهران
برای شش نفر (ابتدا اول ۶ نفر بودند) بقدری تنگ بود که موقع خواب باید نوبت بگذارند براثر
برای مدت ۱۳۷ روز اقامت در این اطاق لحظات طاقت فرسائی را با قدرت بس
عظیم تحمل نموده بودند طبق اظهار هم زندانیان صدای قهقهه و ازدیاد خنده شان ... در این مدت
ممنوع الملاقات بودند در این مدت تابستان حتی یکبار هم موفق به حمام نشدند گاهی که اجازه
از سلول متعفن به صحن حیاط زندان داده میشد با حوله‌های خود به سر حوض آب کثیف و با حوله
های آغشته به این مایع به کمک یکدیگر بدنهایشان را پاک میکردند که به اطاق شش نفری برگشتند
و تشکیل نماینده مخصوص رئیس جمهوری برای بازدید از زندان و وضع زندانیان آنها را ملاقات کرده و
از کم و کیف زندانی شدنشان مطلع شده بعد از ساعات برای ... در حالیکه به طور ...
آنها پی برده میگوید از ما چه میخواهید برایشان انجام دهم جواب دادند برای خودمان هیچ ولی
در مورد ۱۱ نفر عزیزان ربوده شده الی با اقدام نمائید زندانیان الفت عجیبی با آنها پیدا
پیدا نموده دکترها مریض‌های زندان را معاینه و معالجه میکردند حتی خانواده‌های پاسداران برای
معاینه و اخذ نتیجه به زندان میآمدند (قسمتی دیگر را او نوشته) تا آنجا که شش نفر ...
... از شهادتشان ... خاطرات ... از شماره ... ۱۳۶۰ ...

©Afnan Library Trust, 2026

بجانم در رؤیت دیدم در حضورشان بودم پهلوی آنها روی تپه‌ای که برای نشستن گسترده بود نشاندندم

آنچه در عمق نگاهشان بود تمام وجودم را لرزاند نمیدانستم این چیست این تجربه را داشتم

که وجودات مقدسه‌ای که به منبع عشق نزدیک میشوند موجوداتی را که حضرت بهاءالله برای

فنا آماده شان میکنند خلق جدیدی میکنند مشابه (بدیع) فخرالشهداء چه بگویم از لطف آنها!

چه دیدم! همه شقاوتهای زندگی در این کره خاکی از وجودشان محو شده بود و اشتیاق

پرواز شکستن دیوارهای تن برای وصول به مشهد عشق همه وجودشان را در خود غرق نموده ،

عکسهائی که آنها در زندان نشانم دادند عکس دکتر وفائی را با لبخند دلربایش دیدم سؤال

کردم دکتر خیلی مسرور و راضی هستی در جوابم فقط خندید ، خنده‌ای که در آن این پیام موج

میزد بلی راضی ام این منم که بالاخره باین حد تسلیم و رضا رسیدم ، یک مسئله جالب

که نمیتوانم از گفتنش خودداری کنم آنکه آنروز آخر که دیدمشان نگاه همه‌شان مثل هم شده

بود مثل این بود یک روح نگاهها در چهره این هفت نفر بدنیای ما نگاه میکرد نگاهی تمسخر

آمیز و بی‌اعتنا بدنیا که ما بدان فخر میکنیم ، نگاهی که سلاطین به اطفال کوچک مکتبی بسبب

حقارت تماشاشان میکنند ، اما آنچه روز یکشنبه ۲۳ خرداد ماه ۱۳۶۰ آنروز عظیم

که بقول دوستان کربلا را بیاد میآورد واقع شد خود داستان دیگری است

صبح ساعت ؟ خبر رسید که هفت جسد در سردخانه است این خبر را یکی از خانمهای بهائی که

در بیمارستان کار میکرد داد خبر در لحظه‌ای نگرانی به هفت خانواده رسید همه دویدند که ببینند حقیقت

دارد - بلی حقیقت داشت این فاجعه واقع شده بود اجساد مطهر آنان را خونین

بودند هم لف زیر ، انداخته بودند . [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

و کلیه ولی ترتیبی حتی نسبت به بدنهای معصوم و لیکن آنان اعمال داشتند اطراف اجساد
آنان مسلمانهائی که آمده بودند و آنها را دیده بودند پول ریخته بودند و گلباران کردند گلها هم
گذاشتند = اما آنچه فجیع تر بود بدنهای مطهر آنها بود که زجر دیده شکنجه شده و
پاره پاره بود در یک حیث قیامت بر پا شد معلوم نشد چگونه همه اهالی شهر خبر شدند
که چندین هزار نفر که به جز چند صد بهائی بقیه اهالی مسلمان شهر بودند در بیمارستان جمع شدند
به آن اندازه که صحن حیاط بیمارستان پر شد در بیمارستان را بستند مردم
همینطور که آمدند پشت درها به نظاره ایستادند اما داخل بیمارستان حال دیگری بود
کسی کنترل نداشت و آنچه واقع میشد بدون برنامه بود در هر گوشه بدور یکی از یاران
جمع شده بودند و با تأسف از علت این واقعه فجیع سؤال میکردند خانم مطلق که
که خود همانند شوهر شهیدش یکی از افتخارات جامعه ما است بود در بلندی رفت
خطاب به جمعیت سخن گفت از معصومیت شهدا از نفس دعوت بی اندازه آنها
نسبت به ما معمول داشته اند از عظمت امر و صدمه جانبازان بر اثر جان نثار کردند
این خانم اکنون حتی خودش بیاد نمیآورد در چه لحظه است آن حال بهتر بود تمام وجودش
تبدیل به آتش فشان شده بود بدون اراده کنترل فریاد زد و سخنرانی نمود و جمعیت
را کمتر تأثیر قرار داد در سه شب بعد حاکم شرع در یک مصاحبه تلویزیونی از این
سخن راند که یکی از خانمهای بهائی افکار عمومی را تهییج کرده است جوانان بهائی در آن لحظه
صدا به تکبیر بلند نمودند والله ابهی که دیگران عظمت واقعه را بیان نمودند و راه اندازه کرده
عده بهائی به الله ابهی، تا در نار الله الله جوانب ... و بعد همه ندا الله ابهی

©Afnan Library Trust, 2026

بود که یاران و غیر بهائی همصدا فریاد میزدند یا بهاءالابهی این چه امریست و چه اثری در این
شهادتست و چه عظمتی در غلبه اسم اعظم . برای انتقال اجساد مطهر به گورستان جاوید بهائیان
مراجعه بآمبولانس خواستند مسئولین از دادن آن امتناع نمودند بشهردار تلفن کردند
که چنانچه آمبولانس داده نشود مردم اجساد مطهر را یک یک به گورستان جاوید تشییع
خواهند کرد چون این هیجان و عزم آنها را دیدند دستور دادند که آمبولانس در اختیارشان
بگذارند . دوستان غیر بهائی که حاضر بودند حتی به آنها پیشنهاد کردند که اجساد را فوری ببرند
و به تماشای عموم نگذارند تا شدت ظلم فاجعه بر همه روشن نشود ولی احتیاجی نبود چون
اهالی نجف آباد و اصفهان با سرعتی وصف ناپذیر خبر شدند و خود به تماشا آمدند . آمبولانسی که
برای انتقال اجساد مطهر اختصاص یافت کهنه و قدیمی و شیشه های عقب آن خورد شده
و شکسته . خواستند یکبار دیگر از این طریق توهین و تحقیری وارد آورند ولی نتیجه
این شد که طول راه صدها هزاران نفر از درون شیشه شکسته پیکر عزیزان و شکنجه
و لطماتی که بر آنان وارد شده بود تماشا کردند و شاهد عادل بر میزان ظلم و جنایت ظالمان
و ضد بشر [illegible] شهر خود بودند . جسدها را به آمبولانس منتقل نمودند معلوم شد که دست
خرد شده و انگشتان پوست کنده حسین فاندل نوعی قرار گرفته که هر کس بداخل
آمبولانس نظر افکند اول او را می بیند = به راننده دستور دادند که بسرعت حرکت کند
ولی جوانان بهائی با از خود گذشتگی خود را به جلو آمبولانس انداختند که باید آرام و آهسته
با حرکت آنها که پیاده اند حرکت نماید . ناچار راننده آمبولانس حرکت را آهسته کرد
پس از ظهر ساعتی [illegible] حرکت [illegible] بودند

©Afnan Library Trust, 2026

هزاران نفر به تشییع کنندگان پیوستند سرعت حرکت به اندازه‌ای رسید که طول راه
را که با ماشین در شرایط عادی ده دقیقه می‌پیمایند جمعیت پیشرو آمبولانس به مدت دو ساعت و
نیم طی کردند خیابانهای مسیر بند آمده بود و از ترافیک عبور و مرور جز این جمعیت با این هیجان نبود
لحظات اول پلیس برای کنترل آمد و دید کاری نمیتواند انجام دهد مراجعت نمود جوانان بهائی
بر روی آمبولانس السیاره والله ابهی و سبوح قدوس ربنا و رب الملائکه
والروح میخواندند جمعیت نیز با آنان همصدا شدند چه کاروان عظیمی؟ چه اتفاق افتاده
بود هزاران نفر غیر بهائی با بهائیان در این غوغای عظیم همصدا شده و اسم اعظم بر زبان
میراندند و از دوستان بهائی سؤال کرده ذکر سبوح قدوس را یاد گرفته با آنها هم
صدا می‌شدند و این اذکار در نزدیکی‌ها خیابانهای همدان را پر کرده و امواج آن بسوی الوند
پیش میرفت آن لحظه‌ای که آنروز هنگامه بپا بود آن می‌آیم تا با جانم بجویم
در هیجان شرکت همه چیز باشم و در آن طوفان عظیمی که در درونم برپا بود خطابش کردم که
ای الوند کوه چه شده که آنطور ساکن و بی حرکت ایستاده‌ای و ناظر این فجایع هستی
که در پای تو اتفاق می‌افتد و آن لحظه که این امواج پرهمهمه اسم اعظم به دامنه آن
رسید احساس کردم که در مقابل آن واقعه عظیم چگونه سرافکنده و متحیر است .... کاروان
عظیم به گلستان جاوید رسید که مجاور شهرک و در سایه الوند به دامنه شهر افتاده است صبح‌ها را
برای شستشو به داخل شورخانه بردند اما جمعیت هیجان زده و مشتاق برای دیدار آنها هجوم
آورده شیشه‌های اطاق شکسته شد جوانان بهائی که از بچه‌ها دور تا دور اطاق را گرفته
و اطاق را محافظت می‌نمودند آنها احساس کردند که [illegible] [illegible] تماشا کنند که هیچ [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

همشهریانشان آنهائیکه دلشان سنگ و گلوله‌شان گلوله از نفرت و تعصب است
چه کرده اند. باین ترتیب صد نفر از مردم روبرو کردند و صدها یکایک دلیر و شهیده و شکنجه
دیده جانبازان بهائی را که خون مطهرشان را در راه استقرار نظم بدیع نثار نمودند زیارت
کردند و گذشتند. و برای تجلیل تعریف کردند. هنوز مراسم تدفین تمام نشده بود که همه شهر از
کوچک و بزرگ میدانستند که با مظلومین و خدمتگزاران شهرشان چه نوع معامله کرده اند. از رحمی بعدی
داستانهای بیشتری ساختند و گفتند. و صدای فریاد و شیون آنانکه این نفوس مقدسه را
می شناختند و در آن لحظه همه کسی که به مردم این مرز و بوم کرده بودند را اطلاع داشتند بلند بود.
این چه قیامتی بود؟ این واقعه چگونه اتفاق افتاد که در دست قدرت الهیه لحظه حرکت
عاشق که خود را فدا نموده تا ملکوت قدسش راه یابد چنین طرح نمود.
اما لطمات وارده بر اجساد مطهر زیاد بود. از کل قضایا اینطور بنظر میرسد که با ابتدا آنها را در مقابل
یکدیگر شکنجه کنند تا تبری نمایند. گویا بنظر میرسد که برای حفظ ظاهر گلوله‌ها پس از صعود
روح از بدن مطهرشان به آنها شلیک شده باشد. قفسه سینه بی‌لیته جناب
طراز الله خزین آن جوهر وفا را از اثر ضربهای وارده خرد شده بود. وسط سینه‌شان
را با وسیله تیزی بریده بودند و با جسم تیز فرو شده بود. جناب جمین خادل آن جوان
رشید و خدوم بزرگوار انگشتان چپ‌شان له شده بود و در شکم قطعه باندازه تقریبی
۸×۸ سانت با کارد بریده و دور انداخته بودند که گفته میشد برای محو آثار سوختگی عمیق در
این قسمت بوده است. دکتر ناصر وفائی آن طبیب محبوب و معصوم که عشق
و محبتش به فقرا و ضعفا بود از نظر اهالی بجهت عود اخفار بجائی دوباره یادگاری ...

©Afnan Library Trust, 2026

شدید ران دیگر کمر از پشت روح از بدن مطهرش صعود نموده بود . بازوی سهیل حبیبی آن یار شجاع ابرالحسن که مراتب علم و تملکش به آیات قرآنیه و نیز شهامتش در زمان تبلیغ زیادی از همه بود بارها آرزوی شهادت در راه محبوب نموده و حرز خود نموده بود شنیده شد هنگامیکه آن دست را برای اعتراض بر حملات ناجوانمردانه قاتلین بلند کرده است با ضربه شکسته‌اند صورت قوی و محبوب دکتر فیروز نعیمی آن رئیس محبوب محفل در تشکیلات جامعه خونین و مجروح در اثر خونریزی ناشی از صدمات و لطمات وارده به پائین تنه‌اش بود . . . آثار سوختگی به وسعتی باندازه یک سیاه (کف دست) در پیشانی سهراب حبیبی آن وجود مظلوم و معدوم که مظهر عطوفت و خدمت بود کاملا مشهود بود - در اثرات شدید در عرقات تخلف بر قسمتهای مختلف بدن از جمله ثبت و نمایان بود که اخبار حسین مطلق آن روح مجسم و عاشق که براوار از شدت تعصب و کینه قاتلین حکایت مینمود . در برابر اینهمه لطمات شدید بر بدنهای آنان صورتهایشان آرام و زیبا و خندان بود گوئی معبود حقیقی در آن لحظات عذاب جلوه کرده در آن مقامات و عوالم بی انتهائیش در منظرشان متجلی بوده که دردی احساس نکرده‌اند زخمهای کشنده ، نور عاشقان از ضربه های حیوان بیکوبی و زخمهای هلاک کننده از شربت های لطیف بالنره کرده " اعضاء محفل با کمک جوانان بدنهای مطهرشان شستشو نمودند در حضور بدنهایشان جداگانه نماز خواندند . احباء تماما باتفاق با صدای بلند میخواندند و غیر بهائیان که در شکوه و جلال و تقدیس قضا گوئی آنها را از خود بیخود کرده بود با اتفاق یاران نماز را اکرام بجای آوردند و این جمعیت عظیم غیر بهائی کـه با هشــت نفر ... [illegible]

گرسنه و تشنه تا غروب باران را ترک نکردند . تا ساعت ۱۱ ابدان مطهر تازه شسته جسد
مطهر به خاک سپرده شده بود که طبیعت اعتراض به این حکم ظلم به حرکت آمد طوفانی عظیم
برخاست گرد و خاک بسیاری فضا را پر نمود و قطرات باران همراه با خاک گل به زمین نازل
شد و چه عجیب بود درک جمعیت ، جمعیت عزیز کربلائی به صدا درآمدند که آسمان نیز
خاک بر سر و اشک از چشم میبارد پس از آرامش هوا مراسم تدفین ادامه یافت
آخرین جسد متعلق به جناب حزین بود که چند ساعتها از آن گذشته و این همه جمعیت از صبح تا
آن ساعت گرسنه و تشنه و خسته شده بودند بعضی از افراد عزم رفتن نمودند که از احبا خطاب
به جمعیت فریاد زد این آخرین فرزند نداشته که در این مراسم شرکت کند چه خوبست
بمانیم تا که جای فرزندانش باشیم و او را به خاک بسپریم جمعیت ایستاد و با استقامت
برای آخرین شهید نیز نماز خواندند و حتی تکبیر پس از این پیام هیچکس را ترک نکرد و حتی در
در آخرین دقایق پس از خاتمه مراسم از آنها خواهش شد که از گلستان جاوید را ترک کنند
آه دقایق آن روز چه عظیم بود جمال القدم خود به این بندگان خوب و تازه کار امثال آگاهی کامل
عطا فرماید که او را بشناسند و هم چنانکه شربت غم را نوشیدند در شهر دیگر از مواهب و
الطاف الهی نصیب برند چه حالی بود آن روز و چه وجد حالتی شش سال قبل که برای
سعادتشان به این شهر آمدم احبا گفتند که این شهر مرده است این شهر خفته است
مردمش متعصب اند اصلا روح ندارند و امروز چه هوائی چه جذبتی گلوله ارواح
مقدسه شهدای سبعه آتش لشکرهای حیات در رگهایت به این شهر سیل داد تا
و آن را فتح نمود در خاتمه مراسم [illegible] احبا [illegible] گفتند

و عشق و محبت‌شان را نثار جمعیت کردند و گفتند شهدای ما برای رسیدن به وحدت
عالم انسانی جان پاک نثار نمودند بالاخره شمات خونهای اهل جمعیت با نشاط و
خرامش به بیرون گلستان جاوید هدایت شدند .

نعش جسد شهدای سبعه هرات در سال ۱۳۸ بدیع ( ۱۳۶۰ شمسی ) تا دو روز در سرا کنارشان
پای دیوار و زیر سایه درختان آرمیدند همانطوریکه بیشتر از دو ماه شب و روز با هم انیس و
جلیس بودند و شبها بسترشان را بر روی زمین انبار کرده گسترده در ظلمات کثیف
اسیری در زندان و قفس را گذرانیدند اکنون نیز برای ابد بدنهای پاکشان در مجاورت
یکدیگر غنوده‌اند در حالیکه روح بزرگشان در فضای لایتناهی در عوالم الهی به سیر و حرکت
در آمدند و به گلستان رحمتش پرواز نمودند و به سرچشمه عظمت آن جمال مستقر گردیدند
ولی این حادثه عظیمی که در بطن یا حجاز در این واقعه بود عظیم و بدیع بود که بعضی از آنها را
برایتان می‌نویسیم : تمام ظواهر علمی و اجتماعی و فردیات شهدای ما دلبستگیهایشان
و خلق و خویشان در جامعه بهائی و غیر بهائی هرات بی‌نظیر بود نوع شهادت و الهامات
وارده که در راه عشق معبود تحمل کردند و صبرشان بی‌سابقه بود فرعی با آنها رفتار شده
بود و نوعی آنها عکس العمل انجام داده بودند که فقط در افسانه‌ها و یا تاریخ شهدای ایمان
در عصر رسولی میتوان شبیه آنرا یافت مراسم تشییع و تدفین آنها از لحاظ شکوه
و جلال و شرکت و همراهی و همدردی طبقه غیر بهائی بی‌نظیر بود از لحاظ انعکاس کلمات
و تبلیغ عالی در جمهور افراد از افراد مردم شهر هرات و کشور و خارج کشور ایران بی‌سابقه بود و
حرکات و شور و نشاط عاشقانه همراهان بی‌نظیر بود [illegible] شده روز کارشان

©Afnan Library Trust, 2026

را تسهیل نمودند باشارکت با یکدیگر و با تعاون و تفاهم بی نظیر همهٔ امور را به بهترین
نحوی انجام دادند و تبادلات مینمودند که قدرتهای این چنین تا کنون مجهول شده تا انجام دهند
فعالیت و تسلط بر اداره امور توسط محفل مقدس روحانی همدان در چنین هیجان و حرکتی
بی نظیر بود هر روز محفل تشکیل بود و در هر امور تصمیمات لازمه را اخذ مینمودند حتی در
آن روز مهیب پس از آنکه تا ساعت ۷ شب بسر برده بدون لحظه‌ای آرامش یا اکل
و شرب همه امور را انجام دادند حتی احباء منظور را خبر داشته دادند تا به ساعت
هشت شب تا چند ساعت بعد جلسه محفل را تشکیل دادند من در جناب قیامی عضو
هیئت معاونت در کرمانشاه که از ابتدای مراسم از صبح در محفل حاضر بودند در خدمتشان
بودیم که با نهایت درایت و تسلط همه مسائل با بررسی کامل تصمیمات جامعه برای روزهای
بعد اتخاذ فرمودند اثرات این واقعه علاوه بر تبلیغ و آگاهی عموم مردم و شناسائی
و نزدیکی بیشتر بین این دو جامعه در جامعه غیر بهائی بسیار شدید بود که موجب ابراز
انزجار و تنفر شدید مردم از این واقعه گردید به نحویکه حاکم شرع همدان روز چهارم یا چهار
شنبه یک مصاحبه تلویزیونی به مدت هشت دقیقه از برنامه محلی همدان اجرا نماید و علت
اعدام شهدای ایران را با دلائل عجیبه و غیر مسموع توجیه نماید که به جز رسوائی و بدنامی بیشتر برای
او و همکارانش اثر دیگری نداشت در خاتمه مختصر از مسائل درونی خانواده‌های شهداء
و رفتارشان بود که برای آن عزیزان کمتر از واقعه شهادت نبود چقدر آنان
در برابر این کوههای مشقات و بلایا احساس ناچیز و حقارت نمایند این موجودات
نجیب این طوفان واقعه را با [illegible] تحمل کرده‌اند که اعجاب انگیز است همراه

©Afnan Library Trust, 2026

و اطفالشان اشک نریختند و جز شکر و صبر کلمه دیگری بر زبان نراندند اثر آنها لحظه‌ای
لبخند از چهره‌شان دور نمیشد آنها بودند که به تسلی ملاقات کنندگان می‌پرداختند و آنهائیکه
با شیون و زاری برای تسلیت به خانه‌شان آمده بودند سرشار از سکون و آرامش و وقار
و حالت تسلیم و رضا و فخر و مباهات ترک مینمودند . در آن گذشته شاهد این روحیه عظیم
خانواده‌ها بودم درحالیکه به عزیزانشان میپرداختند خانمها حوران، سلطان، لعیبی
و ثانی عضو این محفل بودند و آقای حبیبی برادر بزرگ شهیدان سهیل و سهراب
حبیبی که داماد شان آقای خاندل نیز عضو هیئت نه نفر بود در این محفل با اتفاق بقیه
اداره امور را در دست داشتند این جمع عزیز همه از عزیزان دیگری در جامعه احبای ایران
را در آنجا سرپرستی مینمودند و باعث تسلی و قدرت قلب همه بودند هرگز نمی‌توانم حق مطلب
را در مورد آنها ادا کنم قدرت روحی آنها را شرح دهم درحالیکه خود تحت فشار تهدید
ظلم و ستم دیگران بودند شب و روز به تمشیت امور و خدمت امری کوشیدند و لحظه‌ای از پای
نمی‌نشستند و فقط روزهای ملاقات از صبح وقتشان به زیارت عزیزان اختصاص میداده
در این دیدارها نیز نقشی عظیم ایفا نمودند مشوق و محرک و هادی روحانی همسران
و عزیزانشان بودند و در آماده نمودن آنان برای وصول به مرتبه اعلی و کمال انسانی سهم
فراوان داشتند و ورود همسران و ظلمت زندان را برای ایشان شیرین و پر افتخار
جلوه میدادند که آن مظلومان مسجون به اصطلاح خودشان هر بار پس از ملاقات احساس
میکردند چیزی هم بدست آوردند ... زیرا این روحیه قدرت و شادابی همه ملاقاتیها بود

©Afnan Library Trust, 2026

اول توقیع مبارک ۱۱۳ را در وجود آنها به عیان مشاهده میکنیم و تکرار مینمائیم طوبی لاهل

الوفا طوبی لکم یا عزاً لکم و یا روحاً لکم بشری لکم مرحی لکم

اما راجع بسختی تکامل و امتحان عظیم لایق وجودات عزیز نیز اگر از ایشان بپرسند زیارتش هر بودیم

لحظاتی را که بعضی از آنان نگران در آن لحظه آخرند لحظه ای که نتیجه امتحان روشن نبود

شاهد بودیم لحظاتی را که بعضی از آنان چگونه شبها رنج [illegible] از دوران حسرت لبهایشان

برمیداشتند و التماس و التجا میکنند و برای عزیزان استدعای قدرت و استقامت مینمودند

چه نگرانی عجیبی داشتند پس از واقعه شهادت دیدیم که چه آسوده و آرام شده اند گوئی [illegible]

سنگین آنان در آن لحظه بپایان رسید در بعضی از آنان این سکون و آرامش و

سرور از توفیق در امتحان خیلی بیشتر از تأثر و هجران ظاهری دلبستگان عزیزان

بود یارانیکه در لحظات اولیه شاهد ورود نزدیکان به بیمارستان در مواجهه آنان با اجساد

بودند نقل کردند که یکی از خانمها سراسیمه بر جسد همسر محبوبش آمد روپوش را پس زد

و قیافه خندان و آرام او را که با افتخار به جهان ابدی شتافته بود لحظاتی نگریست و سپس

با رضایت خاطر و لبخند تنها یک جمله خطاب باو ادا کرد (خوشا بحال عزیزم) از آن

لحظه تاکنون تبسم و لبخند رضایت حتی لحظه ای صورتش را ترک نکرده و قطره ای اشک

نریخته با همان حالی که برای دلداریش در عرض تسلیت میآیند چنان با سرور داستان را تعریف

میکند که گوئی بزرگترین هدایا و والاترین مقامات به او و خانواده اش عطا کرده اند

حال آنکه من خوب میدانم شدت دلبستگی او بهمسرش تا چه اندازه بود چگونه حالا

بدون او تنها است [illegible] چقدر احساس حقارت میکنیم

©Afnan Library Trust, 2026

نتیجه هم وضع مشابهی دارند گویا گنج بی حسابی را بین همه قسمت کرده اند می جوشند و می خروشند
و دیگران را در مقابل استقامت عظیمشان حیران دارند در این میانه سهم فرزندان
جانبازان ما نیز عظیم عظیم بود هیچیک از بچه ها را ندیدم که قطره اشکی بریزد و یا گرد
و غبار کدورت شهادت پدر در سیمایشان [illegible] و به آن افتخار ننمایند دیدار و ملاقات با جناب
حسین خاندل که مادربزرگش را گریان و ناآرام مشاهده نموده دستمالی از جیب درآورد
اینهمه گریه برای چیست مگر نمیدانی که حضرت اعلی سینه شان هدف ۷۵۰ تیر گشته
و پدر من که بیش از چند گلوله دریافت نکرد و این مقایسه را از زبان اطفال شهدای
این دوره ها در همه شهرها جداگانه شنیده ام دو هفته قبل که به دیدنشان رفته بودم شنیدم
که مادر یکی از عزیزان که در پرورش پسر برومندش رنج و تعب فراوان تحمل نموده است
ناآرامی میکند به ملاقاتش رفتم از گذشته صحبتی در کجا و خون جگر خوردنها در بزرگ
کردن پسرش قصه ها گفت اما ریشه اصلی ناراحتی را در آخرین جمله اش یافتم (اما
اینها مهم نیست من از هیبت امتحان میترسم و از وحشت لغزش نگرانم) نزد خود شرمنده
شدم که اینهمه ایمان را نمی شناختم و نگرانی مادر را در نبودن پسر می پنداشتم [illegible] پس
از شهادت پسر برومندش قطره ای اشک نریخت و با من و دیگران ندیدیم و از فراق همسران
سخنی نگفت احساس کردم نقشش را انجام داده و دیگر بی‌ثمر است ... چه بگویم و چه بنویسم از
این قدرتها که انسان با زبان و قلم قادر به بیانش نیست .. اینهمه بزرگواری و استقامت شهادت عزیزان
با همکاری دانشمندان درک کرده بود اول خودشان و بعد خانواده هایشان که این یکی بهتر از دیگری
هنوز [illegible] تذکر [illegible] اول [illegible] ایمان برگذار شده بود

©Afnan Library Trust, 2026

گروه گروه اهالی شهر و احبّا چه از طهران و چه از شهرهای دیگر به تماشا میآیند و از حسن روحانیت و استقامت و عظمت این هفت خاندان برخوردار میشوند و روستائیان محیط بهائی بسیار اظهار ناراحتی میکردند در خیابان مردم کوچه و بازار به احبّا اظهار با لباس مشکی یا عادی از خانه‌های بهائی برای تسلیت میرفتند اظهار شرمندگی میکردند و ابراز همدردی و انزجار از عمل آنان بازاریان گفتند که روز سوم باحترام آنان بازار را تعطیل کرده‌اند البته روزهای قبل بدلائل سیاسی بازار هم تعطیل بود ولی همین عنوان مطلب از طرف آنها و اینکه روز سوم اکثریت آنها در منزل شهدا بودند و توجه و محبت زیاد آنها را نشان میداد اما جامعه‌ها در طهران جامعه‌ایکه در اوائل انقلاب لطمه فراوان خورد دهات اطراف شیراز مورد هجوم اشرار قرار گرفت و تقریبا همه دهات اطراف احبایش آواره و دربدر شدند و با اجبار عده‌ای آنان را به تبرّی وا داشتند و اموالشان را به غارت برده و یا به آتش کشیدند به نحوی که بجز [illegible] طهران و تقبیح محافل اطراف کلا منحل گردیدند و جامعه بهائی طهران تنها ماند از اطراف این جامعه مع الخصوص در سال اول انقلاب با این انشقاق که در هواداران دکتر [illegible] بود اکنون پس از شهادت جانبازان سبعه جامعه‌ایست قوی تعلیم جوانان با لیاقت را افراشته در درجه‌ای قوی آماده‌اند جانشینان لایقی برای آنان شوند کلیه خانواده‌ی بهائی قدر [illegible] که نصیبشان گشته میدانند اثرات دم مطهر این بزرگواران خلق جدید بوجود آورده است به نظر میآید که دوره جدیدی در ایران شروع شده است تاریخش ورق خورده و آنها که مانده‌اند آماده‌اند همه‌شان برای استقرار نظم بدیع حضرت بهاءالله آنطور که شایسته است اقدام نمایند

[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

به زندان میبردند ابتدا به دفتر زندان رفته و از آنجا که ده ماه از عزیزانشان نگهداری و پذیرائی نموده‌اند
تشکر نمودند و دقایقی را که در دفتر زندان با کارمندان میگذرانند شاهد حزن و اندوه و اشک
دلتنگی این مأمورین بوده‌اند و آنها با تمام وجود از حواس اخلاقی و صفات انسانی
و روش و رفتار آنان برای خانواده‌هایشان حکایت‌ها گفته‌اند سپس اجازه گرفته به دیدن
زندانیان هم بند آنها رفته آنجا هم لحظات پراحساسی را با دوستانشان که در این مدت طولانی
و انیس شب و روز آنها بودند گذرانیده‌اند با نقل و دل احساس قلبشان را با آنها نیز تقدیم داشتند
با خاتمه این مرحله از وظایف سنگین و طاقت فرسای این بندگان بزرگوار حضرت بهاءالله
به انجام رسید و صفحات درخشانی در عصر تکوین به تاریخ امر نازنینمان اضافه شد چه
پرافتخار است این لحظات و چه بزرگوارند جانبازان و دوستان عزیز یاران امر بهاء که
این چنین عظمتی می‌آفرینند طوبی لهم الف طوبی لهم و طوبی لمن آنسهم
این مناجات را محفل تقدس روحانی ایران در روزهای سخت به خاندان بزرگوار شهید و احبای
ایران تکبیر داشته خاتمه میدهم شاید احساس و آرزوی ما را در خلال کلمات گهربارش توان یافت

هوالله

ای خداوند یکتا ای پروردگار بیهمتا ستایش و نیایش ترا که این اکلیل جلیل را
بر سر این ضعفا نهادی و این رداء عزت ابدیه را بر دوش این فقرا دادی پرتو قدرتیست
بر هیکل ترابی زد و انوار جهان ابدی ظاهر شد و شعله غنائیت از نار موقده ظاهر
شد و قلوب را حیات جاودانی داد شکر ترا که این موهبت و این عنایت
و این مرحمت که این ضعفا را به آن تخصیص دادی توئی کریم توئی رحیم و مهربان ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

عکس دسته جمعی شهدای سبعه همدان علیهم رضوان الله در زندان ایام مسجونیت

در یکی از اطاقهای زندان شهربانی همدان (توسط آقای احسان اعلمی گرفته شده)

عزیزان ایستاده از راست به چپ ۱- شهید مجید جناب دکتر فیروز نعیمی نجاری-

۲- شهید مجید جناب سهراب حبیبی (نجد) - ۳- شهید مجید جناب دکتر ناصر وفائی

۴- شهید مجید جناب حسین خاندل ۵- شهید مجید جناب سهیل حبیبی (دکتر)

قسمت نشسته از راست به چپ - ۶- شهید مجید جناب حسین مطلق ارانی

۷- شهید مجید جناب طرازالله خزین -

©Afnan Library Trust, 2026

نقشه محل تدفین احباء در حظیره شهدای سبعه در گلستان جاوید همدان

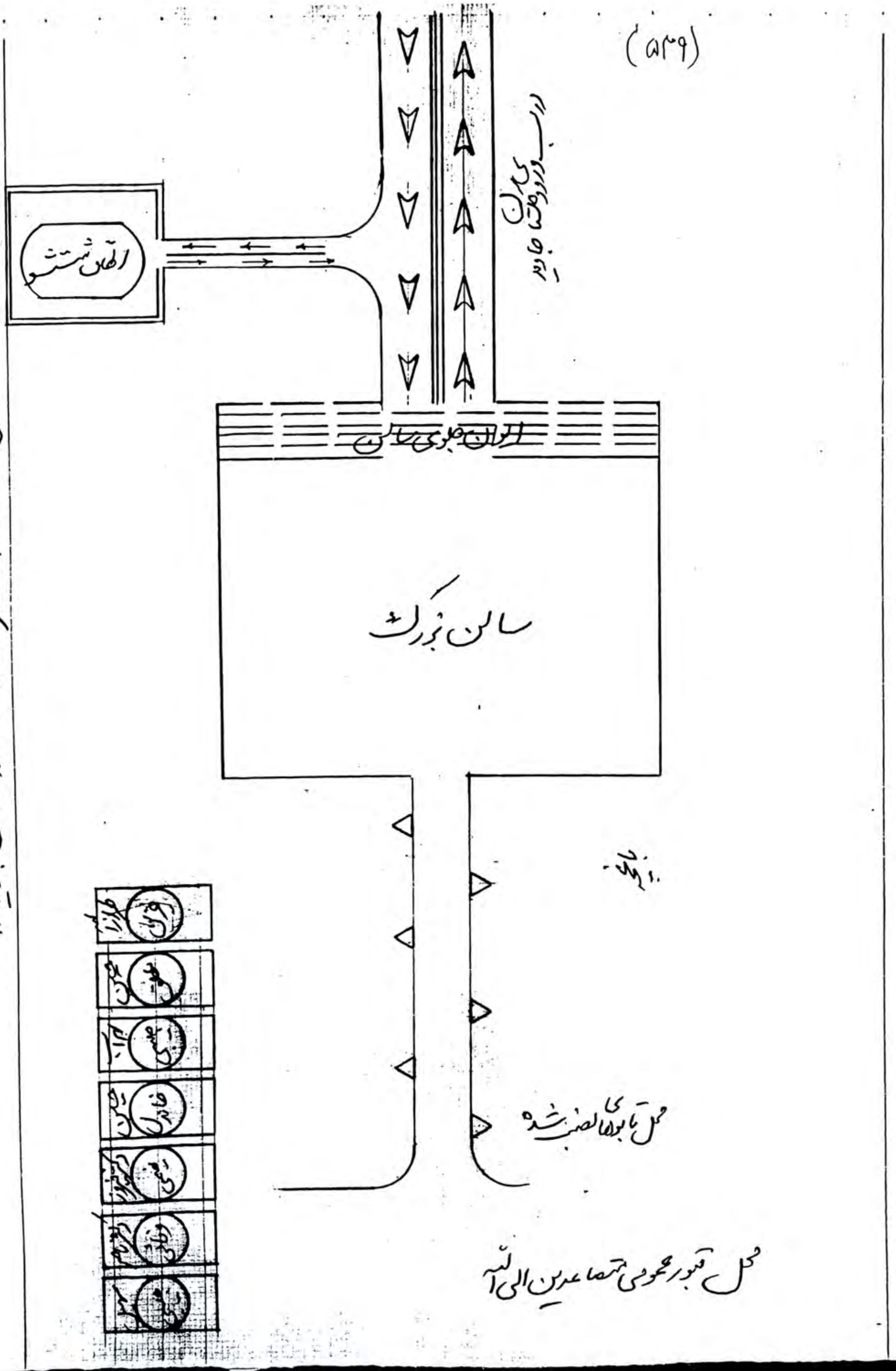


©Afnan Library Trust, 2026

شهدای سبعهٔ همدان

اسامی شهدای سبعهٔ همدان روحی لهم الفداء
و این عکس در یکی از اطاقهای زندان توسط دکتر احسان الله حبیبی گرفته شده

عزیزان ایستاده از راست به چپ ۱ جناب دکتر فیروز نعیمی ۲ جناب سهراب حبیبی (محمد)
۳ جناب دکتر ناصر وفائی ۴ جناب حسین خاندل یگانه ۵ جناب سهیل حبیبی (محمد باقر) —
۶ جناب حسین مطلق آرانی نشسته ۷ جناب طراز الله خزین نشسته. روحی وجسمی لهم الفداء

©Afnan Library Trust, 2026

شرح واقعهٔ شهادت شهدای سبعه همدان و قیامتی که بچشم دیدیم

تقدیم سرکار باهره خانم مطلق همسر شهید مجید جناب حسین مطلق

ساعت ۷½ صبح روز یکشنبه ۲۴/۳/۶۰ با نظر محفل مقدس روحانی همدان باتفاق چند نفر از خانمها و مادران مسجونین عزیز به دادسرای انقلاب رفتیم تا در صورت امکان با آیت الله اعلمی (حاکم شرع) در مورد مصادره اموال و مخصوصاً مهر و موم کردن مغازه‌ها که در روز چهارشنبه ۲۰/۳/۶۰ توسط مأمورین بنیاد مستضعفان انجام شده بود صحبت و تظلم نمائیم طبق معمول پاسدارها گفتند نیستند بنابراین نامه‌ای که همراه برده بودیم داده بمنازل برگشتیم هنوز چند دقیقه نگذشته بود زنگ تلفن صدا درآمد و از منزل جناب دکتر روحانی خبر شهادت عزیزان را دادند فوراً به چند نفر از دوستان تلفن کردم و برای خروج از منزل آماده شدم تلفن زنگ زد سرکار خانم شیرین نویس محمودی بودند ایشان همه روز در تمام مدت گرفتاری عزیزان تلفنی کسب خبر و اطلاع میفرمودند بخصوص در روزهای اخیر که همه نگران وضع عزیزانمان بودیم در هر حال ایشان تلفن فرموده و پرسیدند چه خبر عرض کردم که قرار معلوم خبرهای ناگواری است و بیشتر از این چیزی نمیدانم فرمودند تا چند دقیقه دیگر مجدداً تلفن خواهم کرد سعی کن خبر موثق را بمن بدهی بنده بی اراده و با حالی عجیب که قادر بشرح آن نیستم از منزل خارج شدم در خیابان اولین کسی که دیدم آقای روح الله حبیبی که از شنیدن خبر از خود بیخود شده و خانمش در حالیکه زیر کتف ایشان را گرفته بود قصد رفتن به طرف بیمارستان خمینی (پهلوی) را داشتند و بعد هم چند نفر از دوستان دیگر که سراسیمه بخیابان دویده بودند تا آنکه که سرکار شیرین نویس خانم محمودی مجدداً بمنزل ما تلفن فرموده و بعد هم شخصاً در منزل بودند جریان را بعرض رسانده ...

©Afnan Library Trust, 2026

ملاقات جناب حبیبی در خیابان ملاقات خانواده های شهداء (خانم پروین حبیبی - پوران
خاندل - منیژه خانم حبیبی که همگی از شنیدن خبر حالی دگرگون داشتند رفتم جمعیت زیادی
در خانه و کوچه جمع شده بودند از آنجا دوان دوان بمنزل جناب دکتر وفائی رفتم و مسلم است
که با دیدن هر یک از خانواده ها چه حالتی ایجاد میشد آنها خود را آماده میکردند تا به بیمارستان بروند
از آنجائی که همه حرکات بدون اراده انجام میشد درحالیکه فریاد میزدم چرا معطل هستید بخیابانها
بروید و فریاد بزنید و مردم را آگاه سازید دوباره سراسیمه از منزل جناب دکتر خارج و با تاکسی بطرف
بیمارستان رفتم در بین راه دیده میشد که همه مردم بخصوص احبا بطرف بیمارستان روانند به بیمارستان
رسیدم جمعیت زیادی در جلوی در بیمارستان در خیابان جمع شده بودند به ساختمان بیمارستان وارد
شدم درحالیکه فریاد زده میشد که ای مردم قرآنها را سر نیزه کنید و بخیابان بریزید که امروز
قیامت است با شنیدن صدا پرستارها و کارکنان بیمارستان از اطاقها خارج شده و بدنبال
این فریادها بحیاط بیمارستان روان شدند در حیاط بیمارستان عده ای از خانمهای احبا ایستاده و تلاوت
دعا و اذکار با صدای بلند مشغول بودند حیاط بیمارستان مشرف به خیابان و با میله های آهنی از
آن جدا میشود و بهمین دلیل جمعیت داخل خیابان و پیاده روها بخوبی ناظر جریاناتی که در حیاط
بیمارستان میگذرد و تعدادی نیز توانسته بودند خود را بداخل برسانند و هر لحظه تعداد بیشتر میشد و از طرفی
دسته دسته متعدد از احبا افزوده شده بالطبع صدای اذکار و مناجات بلندتر و قویتر میگشت
آن روز همه کارها به اراده جمال القدم مرتب و منظم بود چند نفر از احبا که در گلستان جاوید مشغول
آماده کردن وسائل بودند و عده ای نیز در بیمارستان به تهیه وسیله جهت نقل اجساد عزیزان و کارهای

©Afnan Library Trust, 2026

خود را به کمر زده و با صدائی که پشت انسان را بلرزه میآورد اذکار را شروع و بقیه خانمها همراهی میکردند

اللهم یا سبوح یا قدوس ..... ) و (هل من مفرج ) و (سبوح قدوس ... )

حالا دیگر همه کارکنان و پرستارها دست از کار کشیده و کلیه ط. بیمارستان آمده بودند و از این وقت

همسر یکی از شهداء بی اراده بسکوئی قرار گرفته و شروع به صحبت کرد و گفت آنچه را که حق

بود زبانش جاری میساخت با تجسم صحرای کربلا در ۱۴۰۰ سال قبل و شهادت امام حسین

بمظلومیت و بیگناهی عزیزان سخن راند و با یادآوری اسارت و دربدری عائله امام حسین بدست

ظالمین و شهامت زینب خود را زینب خواند و مردم را بتماشای این کربلا دعوت نمود

و با لذکره اهداف دیانت بهائی و آنچه که عزیزان ما بخاطرش جان دادند وحدت برای عالم انسانی

صلح برای بشریت - و تلاوت بیان مبارک (ای اهل عالم سراپرده یگانگی بلند شد ... الی آخر)

که در طول صحبتها سه بار با صدای همه احبای حاضر تلاوت گردید مطالب بسیار و بسیار که

در حدود دو ساعت و نیم همراه با اذکار ادامه داشت فریادهای یا بهاء الله [illegible] -

یا سیدالشهداء - اشهد ان لا اله الا الله که هر چند دقیقه بعنان آسمان میرسید هیجان

عجیبی بپا میکرد چند لحظه که صحبت قطع میشد احباء اذکار را شروع میکردند و به محض شروع

صحبت همه ساکت میشدند بقدری این قسمتها مرتب و منظم انجام میگردید که گوئی بارها تمرین

شده شخصی که روپوش سفید به تن داشت و گویا رئیس بیمارستان بود با صدای بلند پرستاران

و کارکنان را بسر کارشان دعوت کرد ولی آنها بدون کوچکترین اعتنا در جای خود ایستاده و

و مات و مبهوت نگاه میکردند .

---

۱ - [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

در این لحظه خطاب به آنها از سالهای خدمت صادقانه دو پزشک بیمارستان خیابان دکتر وفائی
و دکتر نعیمی که همه مردم شهر به پاکی و صداقت آنها گواهی میدهند صحبت شد و اینکه اولیاء امور
چگونه از زحمات و خدمات صادقانهٔ آنها قدردانی نمودند باید عرض کنم آنچه آن روز اتفاق افتاد
توصیف شدنی نیست بخصوص حالتیکه در اثر عظمت و شکوه واقعه در احبا ایجاد شده بود بخصوص
خانوادهٔ شهدا رویا دختر نوجوان آقای سهراب حبیبی (یکی از شهداء) در بین جمعیت فریاد
میزد ای مسلمانها شما با این کار آبروی حضرت محمد را بردید و مردم بخصوص زنها اشک میریختند
آن روز هیچکس خودش نبود و هر یک شعلهٔ آتشی بودند یکی از احبا در حالیکه از خود بیخود شده بود
فریاد میزد آیا بهائی کشی است؟ من هم بهائی هستم پس مرا هم بکشید.
متوجه شدیم که اولیاء امور دادگاه انقلاب از فرستادن آمبولانس امتناع میورزند جوانها و عده‌ای
از احبای حاضر که این مسئله را شنیدند اظهار داشتند که ما آمبولانس نمیخواهیم اجساد عزیزان را بر
دوش حمل خواهیم کرد رئیس بیمارستان که وضع را چنین دید فوراً تلفنی از دادگاه انقلاب خواست
که آمبولانس بفرستند چه که وضع بیمارستان بکلی بهم خورده و دقایقی بعد آمبولانس رسید اجساد عزیزان
را با آمبولانس منتقل [illegible] ورود هفت حامی امر به ملکوت ابهی از در بیمارستان خارج
شدند و بدنبال آن سواریها - اتوبوس حامل احبا و تعداد بسیار زیادی افراد پیاده براه افتادند و با هماهنگی
حرکت میکردند از همان لحظه مجدداً صدای اذکار از داخل اتومبیلها بخصوص مینی بوس بلند شد
فضای شهر را پر کرد شکوه و عظمت و بزرگی و جلال در همه چیز و همه جا بچشم میخورد هر چه به جلو
میرفتند مغازه‌دارها با بستن مغازه‌های خود و عابرین در خیابان به جمعیت اضافه میشدند
با از لحظات استفاده کرده ابلاغ کلمه میکردند در بین راه دسته‌های گل رسید در اطراف آمبولانس
سرعت قرار گرفت

©Afnan Library Trust, 2026

قرار گرفت  بالاخره بگلستان جاوید رسیدیم کسانیکه از جمع آنجا بودند وسائل را آماده نموده بودند
جمعیت داخل گلستان و لیکه دار در سالن شوند و چون عده زیاد بود درهای سالن باز و بقیه در حیاط
ایستادند و شروع بخواندن الواح و مناجات شد  جناب یدالله فاندل پدر (جناب حسین خاندل
یکی از شهداء) با گلوی افراخته لیوانها را از شربتی که در ظرف بزرگ آماده شده بود پر کرده به حاضرین
میداد این نیز باعث تعجب شده بود  هنگامیکه میخواستند اجساد عزیزان را با طاق مخصوص ببرند
همه احبّاء حاضرین از شکنجه و آنچه که بسر عزیزان ما آورده بودند مطلع گشتند  همهمه ای ایجاد گشت
مردم شروع به اعتراض کردند و هجوم میبردند تا بدنهای زجر کشیده عزیزان را ببینند بسیاری هم موفق شدند
در هر حال چون انجام نماز و مراسم بعلت کثرت جمعیت در سالن ممکن نبود  لذا میز و لوح مخصوص که به
ایوان جلوی سالن آوردند  از این ساعت دسته دسته مسافرین از طهران - شهرستانها و قراء اطراف
که خبر شهادت را شنیده بودند میرسیدند  جمعیت زیادتر و هیجان بیشتر میشد  اولین عزیزی که
برای نماز و انجام مراسم بروی میز مخصوص قرار گرفت  شهید مجید جناب سهیل حبیبی بودند  اذکار
دسته جمعی تلاوت میشد و بعد از گذاردن نماز با مشایعت همه حاضرین در نهایت شکوه و جلال
بقسمت پشت سالن تشییع و بخاک سپرده میشد  بهمین ترتیب عزیزان دیگر  وقتی نوبت
عزیز که جناب دکتر نعیمی  بودند  برای مراسم نماز  روی میز مخصوص قرار داده شدند ناگهان هوا
ابری و تاریک و چنان طوفانی برپا شد که آسمان سیاه و چشم جائی را نمیدید  در این وقت یکی از
احبّا (جناب نعیم بهیانیان) فریاد زد یکبار دیگر واقعه ۲۸ شعبان روز شهادت حضرت اعلی تجدید شد
و حالتی بعد هوا آرام گرفت و قطراتی باران بزمین بارید و آفتاب شد  و این هم بیش از پیش بر تعجب
مردم افزود و کاران [illegible] نظرهای [illegible] که نشسته و آماده میشدند

©Afnan Library Trust, 2026

بخانواده اطلاع داده میشد که باطاق وارد و عزیز خود را زیارت نماید و معلوم است که هر یک چه حالی
داشتند همسر یکی از شهداء در حالیکه از اطاق خارج میشد و در دیدن بدن های زجر کشیده دیوانگی
کرده بود فریاد میزد ای یزدی ها بیائید افتخار تاریختان را ببینید و آنرا ثبت کنید در گلستان
جاوید نیز توسط همسر شهید مدتی برای مردم صحبت شد در آغاز تشکر و امتنان از جمعیت و
مردم شهر که از صبح همکاری و همراهی کرده بودند و بعد معرفی هر یک از عزیزان و خدمتی که بمردم
شهر کرده بودند و اینکه چگونه میگویند بهائی دین ندارد و احکام و دستورات ندارد در حالیکه
همه شماها امروز از صبح تا بحال شاهد و ناظر قسمتی از این احکام و دستورات بودید و اینکه ایدا ایم
دو روز دیگر اعلان خواهند کرد که اینها جاسوس بودند با کشورهای بیگانه ارتباط داشتند و هزاران
اتهام ناروا و بی اساس در حالیکه شماها این عزیزان را می‌شناختید و سالها با هم زندگی کردید و
تنها گناه آنها این است که بهائی هستند و خود را قربانی صلح و محبت و آشتی نمودند و اینان از
مردان بزرگ تاریخ بشریت محسوب خواهند شد آفرین عزیزی که نگارش سپرده شد
جناب خزاین عزیز بود برادر ایشان یکی از احبا (جناب نعیم تهیا نیان) اهداف بهائی و ایام
مبارکه را معرفی نمودند خانم محمودی عزیز در آخرین دقایق مراسم رسیدند مراسم از
هشت صبح تا ۹ بعد از ظهر بدون لحظه ای توقف ادامه داشت از فردای آن روز بمدت ۱۲ روز
در منازل افنان عزیز و منزل جناب سید آقا فاضل جلسات باشکوه تذکر منعقد بود جمعیت بسیاری
از اغیار و مردم شهر در این جلسات تذکر شرکت کردند و احبا بخصوص از صبح تا شب در این ۱۲ روز
دسته دسته از منزلی بمنزل دیگر میرفتند در جلسات نیز مرتباً آیات و اذکار و بخصوص لوح
[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

روز بعد از شهادت در منزل جناب دکتر وفائی برگزار شد باز هم در مورد رسالتی که عزیزانمان داشتند
و استقامتی که از خود نشان دادند و مقام و منزلت والائی که کسب نمودند و هم چنین سهمی که خانواده‌های
آنها در این مسائل داشتند صحبت گردید در حالیکه مسلماً تعداد زیادی از پاسداران و مأمورین در بین
جمعیت بودند ولی حق جل جلاله قدرت هر حرکت و یا عملی را از آنها سلب کرده بود قیافه آرام
و متوکل جناب روح‌الله جیمی که در این واقعه دو برادر و دامادش را از دست داده بود گوران فراخته
جناب خاندل و سکون و آرامش خانواده شهداء هر زبانی را بی اختیار به تحسین وا میداشت
در آن سه روز سرکار ملوس خانم محمودی مانند فرشته‌ای بیکایک منازل شهداء
رفته و سبب تسلی خاطر همگان بودند تا روز سوم و تا روزهای بعد هنوز ورود مسافرین از شهرهای
دور و نزدیک و هم چنین نمایندگان محافل و غیره ادامه داشت در همه شهرها صحبت از این بوده که
در همدان در اثر اعدام هفت نفر بهائی قیامتی بپا شده روز چهارم شهادت با نظر خانم
محمودی و تصویب محفل روحانی همدان سه نفر از همراهان شهداء با دو کله قند و دو جعبه نقل
به زندان رفتند و با قیافه متأثر و محکمی افسران زندان روبرو شدند و آنها اظهار شرمندگی
میکردند که هیچ کاری از ما ساخته نبود و بسیار ناراحت و متأسفیم و خانمها از زحماتیکه در مدت
یازده ماه بعناوین مختلف برای عزیزان ما کشیده بودند و محبتهائی که کرده بودند تشکر نموده و مقداری
قند را از هدفی که آنها بخاطرش اینهمه رنج را تحمل نمودند تا جائیکه خود را قربانی نمودند صحبت
کردند بعد اجازه گرفتند تا داخل زندان و بزیارت اطاق عزیزان و هم چنین خداحافظی
از سایر هم بندیها نمایند دفتر زندان با کمال ادب این اجازه را داد سه نفر خانم با
کله قند و یک جعبه نقل بداخل بند رفتند (بند سیاسی) با دیدن خانمها محبوسین هم بند

عزیزانمان

©Afnan Library Trust, 2026

عزیزانمان همگی جمع شده و باز هم صحبت از نیکیهای عزیزان و هدف انسانی آنها شد و آنها هم
هر یک مطالبی در مورد اخلاق و رفتار نیک و پسندیده عزیزان گفتند و همگی اظهار تأسف شدید
از این واقعه نمودند و حالت عزیزانمان را در آخرین لحظه که احضار شده بودند بیان کردند که در
نهایت شجاعت و سکون و آرامش دعای دسته جمعی را تلاوت و دعوت نمودند در هر حال
این برنامه هم بخوبی انجام گردید در همان روز چهارم شهادت ساعت ۷/۵ بعد از ظهر اعلان کردند
که آیت الله گیلانی (حاکم شرع) و آقای دادستان انقلاب در تلویزیون در رابطه با اعدام هفت بهائی
صحبت خواهند کرد در ساعت اعلان شده برنامه از تلویزیون پخش شد در مورد اینکه چرا
مردم با اعدام این هفت نفر اعتراض کرده اند اولاً اینها همه دکتر نبودند بلکه فقط دو نفر آنها دکتر بودند
ثانیاً آنها جاسوس بودند و خلاصه اتهاماتی که در تعقیر خواست عزیزان هم ذکر کرده بودند دادستان
قسمتی از مناجات بهائی را خواند و همچنین قسمتی از لوح قد ظهر یوم المیعاد را و اوراقی
از آثار و فصل را زیر و رو و بعضی قسمتها را خواند خلاصه حرفهائی که بیش از پیش رسوائیشان
ساخت و حتی گفت اینها احکام و دستورات ندارند غافل از اینکه روز تشییع جنازه همه
مردم ناظر بودند و حتی در گلستان جاوید با آنها تذکر هم داده شد و بعد اینکه با حضور خانمها شش روز
قبل آنها را آزاد گذاشتیم تا شناسائی کنیم و زنی که در بیمارستان برادری سکو رفته و
صحبت کرده و فضای شهر را مسموم نموده و مردم را تحریک و حتی به امام و جمهوری اسلامی توهین
داده که شناسائی شده و تعقیب خواهد شد مدت کوتاهی از شهادت عزیزان گذشته بود
[illegible] قرار اعتراض مردم شهر ادامه داشت چه که بار دیگر حاکم شرع مجبور شد با یکی از روزنامه‌ها

مصاحبه

©Afnan Library Trust, 2026

مصاحبه ای ترتیب دهد و مطالبی بر تأیید در جاسوس بودن و گناهکار بودن عزیزانمان بزبان آرد تا شاید سرپوشی بر عمل زشت خود و اعتراض مردم بگذارد ولی بی نتیجه ماند چه که هنوز هم با همه رعب و ترسی که وجود دارد همه مردم معترف بر بیگناهی و مظلومیت عزیزانمان هستند.

آنچه درباره آن روز تاریخی و در حقیقت آن محشر کبری در این اوراق نوشته شد صحنه ها و اتفاقاتی بود که شنیده یا ناظر و شاهد آن بودم ولی چه بسیار مطالب و وقایعی که دیگران دیده و بخاطر سپرده اند که با مطلع تاریخ منتقل خواهد شد ولی شاید آنچه که بسیار کلی تعریف و توصیف و تجسمش بر کاغذ امکان نداشته باشد حالات روحانی و جذبه و شوری بود که در اثر تأییدات جمال القدم و نهایت شهامت و شجاعت و جانبازی عزیزان شهیدمان بر محیط و فضا حکمفرما بود و هر یک از احبا را خلقی جدید نموده و قدرت میداد و شجاعت می آفرید. الله ابهی

©Afnan Library Trust, 2026

# مشهد عشّاق

قصیده‌ای که یکی از یاران بهائی شیراز در مدح شهدای سبعه طهران سروده‌اند بیاد آن عزیزان درج گردید

شهر طهران مشهد عشّاق خدا شد — کان سبعه شکر وز در این شهر فدا شد
عشاق بها سرّ فدا کرده هویدا — راحت طلب از عاشق جانباز جدا شد

در شهر بجز نام بهاء ولوله‌ای نیست — زین همه عشّاق در این شهر ادا شد
در دهر چنین عشق و فنا نادر و کمیاب — از نام بهاء شهر پر از بانگ و ندا شد

شد مهد بهاء غرقه با فغان ز تأثر — دلها همه چون زین ستم و ظلم و جفا شد
لیکن همه اهل بهاء مثل زنگ جان — فریاد برآرند که با عهد وفا شد

مردان خدا هفت تن از مشهد عشّاق — با هلهله و خنده زنان سوی خدا شد
آری ستم و ظلم فزون بوده ز اوصاف — افزونتر از آن فضل بهاء بین که عطا شد

مردان خدا خاک دل پاک حبیبی — سر حلقهٔ عشّاق خدا سر فدا شد
با آنکه وفائی که وفا لیش لقب حق — اثبات شده عاشق آن عهد وفا شد

از حضرت مطلق شنوایم که بگفت — خورشید شهیدان و علمدار فنا شد
سهراب حبیبی که بدی عاشق صادق — سرباز فدا گشته و هم از جند هدی شد

هرگز نتوان کرد یکی وصف نعیمی — زیرا که وفا کرد و خطا دید و فنا شد
اطفال شهیدان بود آن مرد دلاور — او بود حزین آنکه شجاعانه فدا شد

رفتند همه سوی بهاء هلهله گویان — شهر طهران مشهد عشّاق بها شد
این فخر و مباهات بود شامل احباب — ثبت است به تاریخ جهان آنچه عطا شد
هرگز نتوانم که دهم شرح چنین عشق — یا وصف کنم تا که چه بر اهل بها شد
اما همه اهل جهان نیک بدانند — این دبدبه عشق است که در دهر بپا شد
هرکس که بود لایق الطاف الهی — آماج بلا گردد و هم رنج کجا شد

مستلزم اثبات وفا عشق دوام است — هر رنج در این راه رسد عین عطا شد

کن ختم سخن جابر بیهوده مگن — در راه خدا هرکه وفا کرد فنا شد

©Afnan Library Trust, 2026

متن مصاحبهٔ حاکم شرع دادگاه انقلاب اسلامی همدان

با امعان نظر بنوشته شهیده مجیده فی سبیل الله سرکار زینوس خانم محمودی علیها غفران الله عین مصاحبه ابوالحسن اعلمی حاکم شرع دادسرای انقلاب اسلامی همدان را در روز چهارم شهادت شهدای سبعه همدان که از قرار مندرج در روزنامه اطلاعات ذیلاً می نگارم که احبای حضرت رحمن در کلیه نقاط جهان و عموم افراد بشر در سراسر گیتی به طرز تفکر و قضاوتی که نسبت به مظلومان و شهیدان راه حق بعمل آمده آگاهی حاصل فرمایند

- عین مصاحبه -

حاکم شرع همدان از توطئه جاسوسان معدوم صهیونیستی بین الملل علیه انقلاب اسلامی پرده برداشت -

پخش پیام تبریک نیمه شعبان از تلویزیون رژیم گذشته باعث اعتراض محفل بهائیان شده بود -

ضدیت با اسلام و تبلیغات علیه جمهوری اسلامی یکی از جرائم این گروه بود.
یکی از هفت جاسوس اعدام شده در دوران ده سال منشی محفل بهائیت در همدان بود
جاسوسان صهیونیستی بین الملل با امضاهای جعلی، تلگرافهائی به مقامات مملکتی فرستاده و تهمت های ناروائی به کمیته ها و سپاه پاسداران نسبت داده بودند

همدان - خبرنگار اطلاعات در پی اعدام هفت نفر از اعضای محفل فرقه بهائیت در همدان باسامی ناصر وفائی - فیروز نعیمی - محمد باقر حبیبی - حسین خاذل - محمد حبیبی - حسین مطلق آرانی - طراز الله خزین -
گفتگوی اختصاصی مستقیم با حجت الاسلام ابوالحسن اعلمی حاکم شرع دادسرای انقلاب اسلامی این شهر کرد در این گفتگو ایشان پرده از روی نقشه های ننگین این جاسوسان صهیونیستی برداشت

موارد اتهامی - حاکم شرع همدان در زمینه موارد اتهامات متهمین گفت : این هفت نفر که محاکمه و محکوم شوند از اعضای فعال محفل بهائیت در همدان بودند و فعالیتهای بهائیگری فراوانی داشته

©Afnan Library Trust, 2026

داشتند وحتی بعضی از آنها عضو مشاورین قاره ای بودند محفل ایران رابطه با محفل طهران که
مدتی تا حال شده و همچنین در رابطه با بیت العدل که محفل بهائیان است ساعت میگیرند
و همه اینها تشکیلاتی است جاسوسی و محفل بهائی آنها بیت العدل در حیفا و در سرزمین قدس
اسرائیل استقرار دارد و کلیه دستورها برای تمامی بهائی که در کشور ما زندگی است از همین بیت العدل
ارسال میشود و اینگونه بوده تحت نظری در رابطه با تمامی نشستها زیادی داشتند بعضی از آنها
سالها منشی محفل بوده اند مثل طراز الله خزین که دوازده سال منشی محفل بوده است
ناصر وفائی ده سال عضو فعال محفل بوده و سه سال هم رئیس محفل - نعیمی سه سال ناظر
محفل بوده - حسین مطلق عضو محفل و از سال پنجاه و هشت منشی محفل - حسن خادم دل
عضو محفل و نماینده هیئت مشاورین قاره ای بوده که اینها وظیفه داشته اند اخبار را در سراسر
جهان جمع آوری و به بیت العدل گزارش کنند - محمد باقر حبیبی شش سال عضو
محفل بوده و محمد حبیبی هشت سال در محفل عضویت داشته است.

جرائم این عده عبارت بود از همکاری با رژیم منحوس پهلوی و داشتن رابطه زیادی با درباریان بهائی
و همکاری با ساواک منحله که بعنوان منشی محفل نامه؟ زیادی از آنها به ساواک که نشان دهنده
همکاریشان است وجود دارد از دیگر جرائم این عده خدمت به اسلام بطور کلی و
تبلیغات علیه جمهوری اسلامی بود و آنقدر جری شده بودند که علیه جمهوری اسلامی توطئه ای میکردند
و دادستانی در بازجوئی هایش در حضور افراد دیگر به فحاشی و توهین میپرداخت. آنها همچنین تلگرافهائی
با امضاهای جعلی علیه نهادهای انقلابی مخصوصاً کمیته ها برای تشنجات فرستاده و طی آنها
تهمتهای بی اساسی مبنی بر قتل و [illegible] ایران به کمیته ها و پاسداران نسبت

©Afnan Library Trust 2026

داده بودند و هزینه این کارها را هم تماماً محفل پرداخت میکرده است محفل بهائیان در روزهای اول
انقلاب از تمام بهائیان منطقه دعوت کرده بود بعنوان اینکه منازل بهائیان تخریب و
آتش زده شده است در محل محفل جمع شوند و بدینطریق احساسات مردم را تحریک کنند.
آنها نسبت به تحریک احساسات مردم علیه انقلاب اسلامی نوپا در دوران پیروزی
انقلاب و نشر اکاذیب و پخش اعلامیه‌های تحریک آمیز که طی آنها به تمام مقامات
و مراجع مملکتی اهانت شده است و همچنین اختفاء صورت جلسات محفل از بعد از انقلاب
مبادرت کردند بطوریکه صورتجلسات سالهای پنجاه و شش تا پنجاه و هفت موجود است و صورتجلسات
پنجاه و هفت (۵۷) تا پنجاه و نه اصلاً وجود ندارد و آنها مدعی بودند که اصل صورتجلسات را برای محفل
ملی فرستاده‌اند و نسخ آنها را از بین برده‌اند که همین مسئله نشان دهنده سری بودن کارهای
آنهاست ... تطمیع و تهدید روستائیان خانم شرع بهائیان اقرار کرد
اینها برای تبلیغ مرام پوشالی بهائیت در بین مسلمین گاه هم برخی ساده لوحان روستائی به
تطمیع آنها بوسیله کمکهای مادی و یا تهدیدشان بوسیله عمال ساواک می‌پرداختند و وجوه زیادی
از طرف محفل توسط شرکت سهامی نونهالان (شرکتی است مربوط به بهائیان و مصادره
شده است) به اسرائیل ارسال شده است که سر به میلیونها دلار میزند مثلاً هژبر یزدانی
سرمایه‌دار فراری فقط یکبار هم هفت میلیون دلار ارز به اسرائیل فرستاده است و نامه‌هائی در
محفل بنام هژبر یزدانی بدست آمده و وقتی از اینها پرسیدم که شما هژبر یزدانی را می‌شناسید آنها
گفتند ما اسم او را در روزنامه‌ها خوانده‌ایم و وقتی یکی از نامه‌های فرستاده را به آنها نشان دادیم
نمی‌گفت (درست است) این نامه‌ها [illegible] دیگر یکبار به خانه هژبر رفته‌اند خانم [illegible] (۱

هوان اضافه کرد در زمینه ارتباط آنها با هژبر یزدانی رجا سوری برای بهائیان اسناد فراوانی در اختیار
داریم که از جمله نامه است در آن آمده است محفل مقدس روحانی ملی بهائیان اخیراً اطلاع یافته که
با این دمیلک رسیده در شب نیمه شعبان از طرف موسسه تلویزیون تبریک به عموم شیعیان جهان
گفته شده است چون این دستگاه منتسب به امرالله است این کمال تأسف شد که چرا از طرف
دستگاه تلویزیون به چنین اقدامی مبادرت شده است تمنی است از جناب آقای حبیب ثابت
تحقیق شود که چگونه کارکنان آن موسسه به چنین عملی مبادرت کرده اند و برای جلوگیری از این
قبیل اقدامات تصمیم مقتضی اتخاذ فرمائید امضاء (ایادی امرالله ورقا) سند بایگانی
شده در صفحه هشتاد و دو که در پرونده بزبان انگلیسی است و ترجمه آن بدین شرح است از دارالمالی
بیت العدل به محفل ملی ایران محتوی شش میلیون و هفتصد هزار دلار بابت ساختمان دارالتشریع
واصل شد در سند دیگری در صفحه هشتاد و چهار پرونده چنین آمده است ساعت شش و نیم بعداز
ظهر روز ۷/۳/۴۳ کمیسیون نشر نفحات الله در محفل شماره چهار واقع در کوچه نواب منزل اسدالله
قدسیان زاده تشکیل شده عباس قدسی که سخنران کمیسیون بوده اظهار داشت جناب
آقای اسدالله علم وزیر دربار سلطنتی به ما لطف زیادی نموده اند مخصوصاً جناب آقای امیر عباس
هویدا بهائی و بهائی زاده ان‌شاءالله هر دو نفر که خدای گونه بهائیان میباشند گزارشهائی
از فعالیتهای خود به بیت العدل اعظم الهی مرجع بهائیان میدهند حضرت بهاءالله فرموده
(ان قال الله ان تصرف فيها) منظور این است که هر کس هر جا را تصرف کرده مال اوست
و دولت اسرائیل از آن دولتهائی است که در جنگ سال چهل و شش - چهل و هفت میلادی
قهرمان شناخته شده ما جامعه بهائیت فعالیت این قوم عزیز یهود را ستایش میکنیم

©Afnan Library Trust, 2026

ما خیلی خوشحالیم که تا ادعای برای اخبار ایران طرح نمایید پیشرفت ما آنان این است که در هر اداره ایران و تمام وزارت خانه ها یک جاسوس داریم و نقشه یکبار طرح های تهیه شده و معلوم داشت که مرض شاهنشاه تا زیاد می رسد گزارشهائی در زمینه طرح به محفلهای روحانی بهائی می رسد مثلاً بسیار آشکار است که در بهائیان ایران هر روز گزارش خود را در زمینه ارتش ایران و اینکه چگونه اسلحه با ایران وارد میشود و چگونه چتربازان را آموزش میدهند به محفل روحانی بهائیان تسلیم میکنند

ارسال ارز به اسرائیل    حاکم شرع تهران افزود بهائیان ارز زیادی نیز به منظورهای مختلف به اسرائیل صادر میکردند که از جمله ارزهای خارج شده طبق اسناد موجود که نشان میدهد محفل تهران هم در آنها سهیم بوده یک قلم یک میلیون و نهصد هزار یک قلم هفتصد هزار و یک قلم ششصد هزار دلار است که در ضمن یکی از اسناد آمده است شرکت محترم سهامی نونهالان خواهشمند است مبلغ ارزی بالغ ششصد هزار دلار از حساب جاری ۵۶۶۵ برداشت و بابت تبرعات دارالتشریع    بحضرت رفیع بیت العدل اعظم الهی تقدیم آ ارکانه ارسال فرمایید (امضای محفل دائم مقامی) ارقام کلی این ارزهای متوالی به میلیونها دلار میرسد و مبلغی که توسط محفل تهران ارسال شده از جمله یک قلم صد هزار تومان - بیست هزار تومان - صد و پنجاه هزار تومان پنجاه هزار تومان و از این قبیل است که هر کدام به محفل ها ارسال و از آنجا بصورت ارز به اسرائیل ارسال میشده است ،

ارتباط با دولت متجاوز اسرائیل - حاکم شرع تهران اضافه کرد این اسناد حکایت از ارتباط مستقیم محفل ها با ساواک منحله و با اسرائیل و همچنین خروج ارز از کشور دارد که

محفل

که شخص همراه همکاری فعالی با دیگر شخصها در این زمینه داشته است. در کیفرخواست دادگاه
ذکر شده که در این کیفرخواست موارد اتهامی افراد معدوم همکاری با رژیم منحوس پهلوی
و ساواک منحله و رابطه با صهیونیستها و جاسوسی به نفع آنها با اسناد و مدارک زیادی
ذکر شده است و با توجه به این مدارک می بینید که جرائم این عده بسیار زیاد و بزرگ است
و هیچگونه اذیت و آزار و شکنجه ای نیز در بازداشتگاه در مورد آنها اعمال نشده و طبق نامه ای که
خود آنها در ساعات آخر نوشته اند از دادگاه و پاسداران تشکر کرده اند. [illegible] شایعات
منتشره فقط دو نفر از این گروه ذکر نموده اند و پنج نفر دیگر شغل آزاد داشتند.

©Afnan Library Trust, 2026

قسمت دوم

مربوط به ملایر - نهاوند - تویسرکان

©Afnan Library Trust, 2026

جناب حسینعلی میرزای سوزنرو علیه رحمة الله

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حیات جناب حسین قلی میرزای موزون و صدماتی وارده بر آن وجود

مقدس و خدمات تبلیغی ایشان (۱)

جناب موزون از شاهزادگان آل قاجار است نام این شاهزاده حسین قلی میرزا و نام پدرش

اماموقلی میرزا بوده اماموقلی میرزا پسر شیخعلی میرزای ملقب بشیخ الملوک است و شیخ الملوک

فرزند خاقان مغفور فتحعلیشاه میباشد . فتحعلیشاه مرحوم دارای شصت پسر و چهل و شش دختر بوده

که شیخعلی میرزای شیخ الملوک (جد موزون) پسر نهم است و شیخ الملوک صاحب چهل و شش

فرزند بوده است که بیست و شش نفر آنها پسر و بیست نفر دیگر دختر بوده اند (اماموقلی میرزا

پدر موزون) پانزدهمین پسر است باری شاهزاده حسینقلی میرزای موزون تقریباً در سال

۱۲۷۷ هجری قمری در قریه گماسا که چند فرسخ با ملایر فاصله دارد و از املاک پدرش بود تولد گردید

و در نازونعمت پرورش یافت و تحصیلات خود را ابتداء در مکتب و سپس در مدارس قدیمه انجام داد

و علاوه بر معارف ادبیه اطلاعات رسمی در هیئت و نجوم بدست آورد و تا حدود سی سالگی در همان

محل اقامت داشت و نوابسطه شرافت نسب و حسب با حکام ملایر که اغلب از شاهزادگان

بودند رفت و آمد مینمود و از عایدات املاک موروثی که عبارت بود از قریه گماسا و مانیزان در

باب التفاتی که با آقوامش شرکت کلک بود گذران میکرد و چون طبع شاعری داشت اشعارش

در آن شهر رواج یافت تا آنکه در سنه ۱۲۹۷ هجری قمری سفری بآذربایجان نموده و در آنجا

با یکی از مبلغین که نامش معلوم نشد سروکار پیدا کرده بامرالله گروید و در مراجعت محل اقامت

خود را شهر ملایر قرار داد و کلیاب دکان سقط فروشی در بازار باز کرد و مشغول اشتغال به تبلیغ امرالله و

---

(۱) شرح حیات جناب موزون از کتاب مصابیح هدایت جلد دوم تألیف دانشمند ارجمند جناب آقای عزیزالله سلیمانی اردکانی بدون هیچ تغییری نقل گردیده است

©Afnan Library Trust, 2026

وتکمیل معلومات امری خود پرداخت کم کم بعلّت انقلاب احوال و تهذیب اخلاق در شهر ملایر هم
بسبب امانت شهرت یافت و هم بحسن سیرت و سریرت سرگشت در امانت و دیانت
بدرجهٔ بالغ شد که اهل بلد او را در تفصیل دادن معاملات و همهٔ خود وکالت میدادند مثلاً اگر کسی
زمینی میخرید ذرع و پیمایش آن را بموزون واگذار میکرد تا تقلّبی در آن رخ ندهد همچنین جد شیخ الملوک
یکباب مدرسه و یکباب حمام و یکباب کاروانسرا و بقصد رحمت باب دکان وقف طلاب
علم و روضه خوانی کرده بود و نیز سه دانگ از قریهٔ پیسیان تعلّق بوجه خود موزون صغری عالم داشت
که تولیت همه آنها بمحمد صادق میرزا پسر شیخ الملوک واگذار شده بود تا عوائد جمیع را صرف
طلبهٔ علم و مخارج روضه خوانی نماید محمد صادق میرزا هم کل این امور را بموزون راجع ساخت تا عایدات
موقوفات را دریافت دارد و بمصرف امور خیریّه برساند و آن بزرگوار هم بنهایت صدق و صفا
این کارها را انجام میداد و همواره در خلال امور دنیوی فرصت را برای تبلیغ و تبشیر نفوس اختلاس
میکرد و در اثنای اشتغالات جسمانی گریزی بمطالب روحانی میزد و امرالله را بوضع و شریف
ابلاغ مینمود و هنگام سرکشی باملاک خود رعایا را بر خوان ملکوت دعوت میکرد و نفوس مستعده را
هدایت مینمود و از برکت آن اقدامات او عدّه‌ئی در ملایر و توابعش بموهبت ایمان نایل شدند
و شهد ایقان چشیدند از جمله نفوسیکه بدست او ایمانش تکمیل شد یکی جناب میرزا یوسف
خان وجدانی بود که از مبلغین نامی این امر مبارک گشت و از جمله هدایت یافتگان بوسیله جناب
موزون شاهزاده حبیب آقا میرزا است که برتبهٔ رفیعهٔ شهادت رسید و دیگر حکیم آقا بابا و حکیم داود
و میرزا ابراهیم که از آل خلیل بودند و همچنین شخص دیگری از آل اسرائیل موسوم بالیاس کلیمی زاده که
بعد از ایمان نام خود را بعلی مبدل کرد و دیگر استاد علی نجار و استاد حسین نجار و دیگر آقا علی کفاش داماد ش

©Afnan Library Trust, 2026

و آقا علی اصغر و آقا جعفر شاگردانش و نایب محمد قهوه‌چی که همهٔ اینها در شهر ملایر اقامت داشتند و نیز
عبدالعظیم بیک و دائی فتح‌الله و میرزا رحیم خان و شهباز خان بالکفالی و آقا لطفعلی برادرش آقا نصرعلی
زنگورابی مؤمن شدند. باری جناب موزون با حسن روش و سلوک جمیع اهالی ملایر را شیفته
و مفتون کرد بطوریکه میگفتند این شاهزاده هیچ نقص و عیبی ندارد و در صفات انسانیت تمام است
الا حیف که بابی است. قضاوت عوام الناس درباره اش این بود لکن ارباب عمائم با او دشمنی
شدیدی داشتند و دائماً مترصد فرصت بودند تا خیانتش را از نظر حکام و رعایا بیندازند تا آنکه
سیف الدوله پسر عضدالدوله حکمران ملایر گشت. جناب موزون بطوریکه سابقاً بعرض رسید شاعر
بود و در اعیاد اشعاری در مدح حکام و تهنیت اعیاد انشاء و با بیان واضح و فصیح در دارالحکومه
انشاد میکرد و رسمش این بود که هر بیتی را دو بار میخواند و قبل از اقبال بامر مبارک اشعارش جنبه
مداحی داشت لکن بعد از تصدیق لحنش تغییر نمود و از حیث الفاظ و معانی قصایدش پیدا بود که
اشعارش نوای دیگری دارد و رایحه بدیعی بمشام میرساند. بهر صورت در روز ورود شاهزاده سیف الدوله
جناب موزون قصیدهٔ ساخته و در حضور او و علماء و اعیان خواند که ابیات اولش این است

بیا که رایت انّی انا اللّه بپای ... بگوش هوش نیوش این ندای روح‌افزای
ببین چو ذره ز شمس ظهور جلوهٔ طور ... چو برگ خشک از آن غصن سدرهٔ سینای
رسد ترانهٔ هذا الاله هذا الکل ... بسمع اهل معانی ز کشف یوحنای
مدینه‌ئی که نه محتاج آفتاب بود ... در آن مدینه بهاءالله آفتاب‌سای
نه هر وجود بود مستعد درک رموز ... طیور لیل کجا اوج آشیان همای
هماره در بر ابنای روزگار یکی است ... فضول و فاضل و دیگر یک گاه و کاهربای

لیعم

بعد از خواندن این قصیده حضرات علماء در غیاب موزون سخن چینی کردند و مضامین همین قصیده را
دستاویز سعایتش نموده او را بر سر غضب آوردند . سیف الدوله این کینه را در دل گرفت تا
موقعیکه واقعهٔ شاهزاده حبیب الله میرزا بهانه بدستش داد اجمالش این است که در آن سنه
حبیب الله میرزا بجهت آدرس جمال قدم جل کبریائه مشرف شده و جدیداً بوطن بازگشته بود .
شاهزادگان [illegible] از قضیه مستحضر شده باد بر سر عناد آمدند و بلا الاجازه قلعهٔ او را [illegible]
شاهزاده برای دادخواهی نزد سیف الدوله آمد و چون از ادای مطلب بعلت لکنت زبان عاجز بود
جناب موزون از جانب او صحبت کرد . سیف الدوله از این کار برآشفته گفت تو بچه مناسبت
در مذاکرات او وکالت میکنی موزون گفت چونکه او عموزادهٔ من است (یعنی شاهزاده است)
سیف الدوله گفت هاها که او عموزادهٔ تست عموزادهٔ منهم هست (یعنی منهم شاهزاده ام) اما چون
فضولی کردی باید چوب بخوری و در همان مجلس او را بچوب بست و در حین گفت تو چیزی [illegible]
برادرت را بطهران فرستادی تا از من شکایت کند موزون در زیر چوب گفت حضرت والا
این مطلب تهمت و دروغ است . سیف الدوله گفت بگو که مسئله شکایت دروغ بوده آیا
بابی بودنت هم دروغ است آیا اشعار (بیا که رایت انی انا اللهیست بپای) از تو نیست
بعد از مقداری چوبکاری سیف الدوله و آخوندها گفتند بد بگو تا رها شوی موزون تا چند بار باین
حرف جوابی نداد چون اصرار حضرات زیاد شد گفت من در زیر چوب حواسی ندارم نمیدانم بکدام
کس باید بد بگویم گفتند بباب بد بگو موزون گفت بر آباءم لعنت بر جدم لعنت
(مقصودش فتحعلیشاه بوده) سیف الدوله که خود نیز نسب بخاقان مغفور میبرد از شنیدن این
سخن متغیر شده گفت فلان فلان شده تو بر جد من [illegible] لعنت میکنی و بباب بد نمیگوئی

و

و نوّابشان دستور داد تا او را شلّاق بزنند و بعد که از چوبکاری خسته شدند او را با پای مجروح بزندان فرستادند. پس از چند روز که دیدند جراحتش زیاد است مرخّصش کردند بعد از دو ماه دیگر مجدداً بواسطهٔ سعایت دشمنان سیف الدوله او را طلبیده چند توسری باشیان زده در حبس انداخت و پس از چندگاه که عید رمضان رسید قصیده در مدح سیف الدوله سروده توسط سید نقلی میرزا ابن مبارک خود نزدش فرستاد. حکمران گرچه جناب موزون را احضار نمود تا خودش آنرا بخواند زیرا سیف الدوله از آهنگ موزون خوشش میآید لذا گماشتگان او را از زندان با بوان حاکم آوردند و موزون آن قصیده را با سبک مخصوص بخود خواند و صورت آن قصیده این است:

ای همایون پیک جان ای ناطق گویای من — این رسالت بر حضور حضرت والای من
کای فروزان آفتاب برج دانش تا بچند — از عناد خلق خواهی بر تفتیش اعضای من
من نه آن شخصم که جان آلوده دارم بر فساد — بر خلاف عقل عنقای فلک پیمای من
حق مطلق شاهد و نفس الوهیت گواست — کز صفات زشت عاری سیرت زیبای من
من همای ساحت قدسم ز آلایش بری — وز صفا تا عرش بیند دیدهٔ بینای من
خوی حیوان هشتم و گشتم مقدّم بر ملک — خود مقام این و اخلاق ملک آسای من
لحن ورقای حقیقت را شنیدستم بجان — زان شده محسود حسّادان بلبل شیدای من
گر خطائی گفته‌اند از من خدا داند خطاست — رحم آور بر من و بر طبع گوهر زای من
نیک خواه حضرت هستم رعایاگو ز مهر — صدق محض است و گواه من حق دانای من
جرم موزون گر فزون است و خطایش بیشمار — بخش او را بر علی عالی اعلای من

وچون

©Afnan Library Trust, 2026

ان قصیده تمام شد سیف الدوله گفت بخشیدم بخشیدم و لبادهٔ خود را از تن در آورده بخود ان
ـعت داد و دارایش در خاطر حفظ کرد و دیگر با آن جناب آزاری نرسانید. باری تا وقتیکه میرزا ابوالقاسم
خان نوری سفیر ل د محمّد تقی خان بجای او منصوب گشت در بین رفتن آن و آمدن این
آخوندها فرصتی یافته مردمان را بایذای احبّاء برانگیختند و یاران آن مدینه زرتشتیهای
فشار اعدا را دادند جناب موزون صورت تلگرافی مشتمل بر رفتار ظالمانهٔ مردم ملایر نوشته
تلگرافخانه برد تا بطهران مخابره کند تلگرافچی از قبول آن ابا کرد لذا جناب موزون از ملایر
بسلطان آباد عراق رفت و بناصرالدّین شاه تلگرافی تقریباً باین مضمون مخابره نمود که در ملایر
بعض از شاهزادگان باسم بابی متّهم شده‌اند بدین جهت شیخ ضیاءالدّین و ملّا مهدی بنا
برای اذیت آنها بدست آورده‌اند و خیال فتنه و فساد دارند. جواب این تلگراف در وقت
ورود محمّد تقی خان بملایر رسید قریب باین مضمون که ببینید شیخ ضیاءالدّین و ملّا مهدی کیست
هرگاه اسباب شرارت شده‌اند آنها را گرفته از شهر اخراج نمائید. متعاقب این تلگراف
دو تلگراف دیگر پی در پی واصل شد که حسب الامر همایونی احدی حق تعرّض باین طائفه ندارد
این اوامر اکیده سبب شد که آخوندها دربارهٔ موزون و احبّاء هم دم فرو بستند و عوام النّاس هم
بجای خود نشستند. باری از اخلاق و اطوار جناب موزون پیدا بوده است که نصایح الهیه
در وجودش فی الحقیقه اثر کرده و او را متخلّق باخلاق روحانیین گردانیده و این مطلب از جهت
دیگر باید دانست جناب آقای اشراق خاوری علیه غفران الله بخطّ خود استفاد نکو در وصفش عبارا
الشّأن این است: (اما شاهزاده موزون منزلش در ملایر آیت رحمت بود و محلّ جمعیت
الواح متعدّده از جمال قدم بافتخارش باعزاز او از قلم اعلی نازل گردید هو الشّاهد الخبیر

یا موقنون تالله قد وضع المیزان ونصب الصّراط والناس فی ریب مبین قل هذا
میزان الله الذی ینطق بالحق ان انتم یا ملاء الارض بما عندکم ولا تکونوا من
الجاهلین امروز میزان باعلی النداء ناطق وصراط باعلی البیان ذاکر وافق بانوار وجه
منور ولکن آذان وابصار مشابه کبریت احمر نایاب تازه شرذمهٔ ذباب از آجام نفس
وهوی بیرون تاخته اند وبسیوف اوهامات قبل قصد اهل ایقان نموده اند اهل میزان عدل
وانصاف شوخ زندیه مشغول لعمرالله قلمی ینوح وینطق والقوم لا یسمعون .
هزار ودویست سنه عبدهٔ اوهامات خود بوده اند خود را از اهل حق ویقین میشمرند ارتکاب
نمودند آنچه را هیچ حزبی از احزاب عالم ارتکاب ننمود قل لعمرالله تا از اسماء فارغ
وآزاد نشوید لایق اصغای این نداء ومشاهده این افق نبوده ونیستید تازه ذکر تحریف
بمیان آمده ولی ووصی درآیات تحدید شده بگو امروز باید از جمیع اسماء منزه شود
تا قابل عرفان مقصود عالمیان گردد جنگ وجدال هزار ودویست سنه از نظرها رفته بحر آنرا انداخته اند
وتفسیر ترجمه نموده اند الا انهم من الغافلین فی کتاب الله ربّ العالمین انا ذکرنا
من قبل بما لا تعادله اذکار العالم اشکرو قل الهی الهی لک الحمد بما عرفتنی
مشرق آیاتک ومطلع بیناتک ومظهر نفسک ومصدر امرک اسئلک بلئالی
بحر علمک وبانجم سماء حکمتک وبانوار کتابک بان تؤیّدنی فی کل الاحوال
علی ذکرک وثنائک . باری مشارالیه بروابط اخلاق نیکو وصفات حسنه در ظل امر
الهی بدست آورده نفوس بسیار وعدهٔ بیشماری را تبلیغ کرد خود در نواحی تبریز ندای امر را
شنیده وتصدیق شده بود ولکن از مراجعت بوطن سالها تبلیغ میکرد وهمواره مورد بلایا و

©Afnan Library Trust, 2026

ضبط اثاثیات صحیه بوده در نهایت متانت و شجاعت در قبال مصائب استقامت نموده قطع
نظر از املاک و منابع محقری که داشته و دکانی نیز در بلاد با متاع محقری دارا بوده و هرچه بدست می‌آورد
با دیگران صرف می‌نموده یاران و اغیار عموم او را از دل و جان دوست داشتند و هر وقت در منزل وی
محفلی منعقد میگردیده باستثنای احباب قریب چهل پنجاه نفر از اغیار نیز در محفل حاضر و استماع
کلمة الله می‌نمودند روزیکه محفل در منزل وی منعقد بوده شخصی از اغیار وارد میشود و چون جای خالی نبوده
که بنشیند و تا از اطاق دیگری فرش بیاورند او معطل و ایستاده باید بماند فی الفور مرحوم موزون
که سرپا ایستاده بود جبه قیمتی که در بر داشته از تن بیرون می‌آورد و در زیر پای تازه وارد انداخته
او را با نهایت محبت می‌نشانند و همین مسئله باعث تصدیق آن شخص میگردد مرحوم استاد علی
زرگر که یکی از مؤمنین ثابت بلدیه بوده بر اثر رفتار نیک و حسن اخلاق مرحوم موزون مصدق امر
اعظم نائل میگردد شرح آن طولانی است. استاد علی پس از تصدیق هرچه میکوشد که عائله
و خانواده‌اش را مؤمن و مهتدی سازد از کثرت تعصب آنان موفق نمیشود تا آنکه روزی
استاد علی برای شغلی که در منزل یکی از اغیار داشته میرود و چون فرصت آنکه کاه برای حشم
خود که در منزل داشته فراهم کند نداشته به مرحوم موزون میگوید که لطفاً یکبار کاه خریداری کرده
بمنزل ما ببرید موزون هم فوری باری کاه خریده بمنزل استاد میبرد و چون بنا بود کاه را از پلکانی
مرتفع بالا برده در بالاخانه خالی کنند همسر استاد از این عمل ابا کرده و از بردن کاه به بالاخانه
امتناع مینماید موزون آهسته باو میگوید که شما در حال ترحم کمک کنید کاه را به پشت
من بگذار من خود از طرف تو اینکار را انجام میدهم تا زحمتی بتو نرسد و همین کار را میکنند
خانواده استاد علی زرگر که در پشت پنجره بوده این عمل را می‌بینند منقلب شده و مصدق امر اعظم

از این قبیل وقایع بسیار رخ داده که مقام را اقتضای نگارش آن نیست انتهی
این شاهزاده آزاده بهمین روش مادام الحیات بخدمت احباب و عبادات مقدس قیام
تا آنکه در اواخر سال ۱۳۱۲ یا اول ۱۳۱۳ هجری قمری بسکته ناقص مبتلا شده تبری کرد
بدن گشت و ظاهراً ناگت بود روزی بعضی از فرزندانش از ایشان درخواست نمودند که جناب
را بعبای عبد بهارگاه جمال قدم بنالد و با حال تضرع عرض نمایند که ای جمال مبارک
بالین کوتن بعضی کارهای ناتمام دارم اگر ممکن است بمن این مهلت ده تا امور خود را انجام دهم
را از این عالم ببر. در همین خوانین دهات که از او حسن سلیقه میدیدند چون شنیدند که
مریض است از شدت ارادت که باو داشتند جمیعاً بعیادتش آمدند و قروض خود را
پرداختند بطوریکه کلیه بیان از مطالباتش لا وصول نماند بهر حال جناب بوزان تقاضا
بارحمه بقوای از آن سکته باقی ماند و بعد از بهبود روزی مقداری از اسباب خانه را از
فرش و ظروف و غیره جمع کرده به بازار برد اعضای عائله سؤال کردند که قصدت از این کار
جواب داد میخواهم بفروشم. گفتند چرا؟ گفت گمان ندارم که هر گونه بل کیلیار
اثاث البیت تجدید شود باری آنها را فروخت و در نظر داشت اثاثیه تازه بخرد لکن تا ایشا
شد وجوه آن اشیاء در وجه مطالباتی که مشتریان دکان آوردند خرج نمود لکن بوری
بعد علائم موت در ناصیه اش پدیدار شد در روز احتضار جمعی از یاران اعیان به
گرد آمدند و برادرش محمدمیرزا که اندک وحشی با برالله داشت شروع بتلاوت قرآن کرد
بود و بعد از آنکه قدری قرآن خوانده شد با صوت گرفته که بزحمت از گلو بیرون میآمد
آیات آیات یعنی در این دم آخر برای من آیات بخوانید



©Afnan Library Trust, 2026

جماعت اغیار که حاضر بودند گفتند ما که همه میدانیم او بهائی است از چه ملاحظه دارید هر چه میخواهد

بدانش بخوانید لذا آقا میرزا علی اکبر که یکی از تبلیغ شدگان ایشان بود شروع بتلاوت یک لوح

از الواح ایشان نمود و در بین تلاوت یک کلمه غلط خواند که جناب نوزدن با ایما حالت

غلط گیری نمود و چون لوح مبارک بآخر رسید جناب نوزدن نزد جهت دست خضاب کرده

خود را که رسم بود درباره محتضرین معمول میداشتند حرکت داده آن را از انتها دنبلی کرد

و بر روی سینه خود نهاد و آهسته آهسته لوح را با دستهای خود بالا برد تا نزدیک گلویش

رسید آنگاه چشم از عالم و عالمیان بربست و بملأ اعلی و ملکوت ابهی پیوست . سن

شریفش چهل و یک سال و صعودش در سنه ۱۲۶۳ هجری قمری و در بیست سه ماه بعد از بیماری

اولی بود . تربت پاکش در قبرستان سرآب کاظم آباد ملایر بود و بر سر سنگ مزارش

این عبارات نوشته شده بود : (طوطی شکرشکن ذکر الله جناب نوزدن علیه ثناء الله)

و این جمله ئی است که در صدر یکی از الواحش نازل گشته و در اصل علیه بهاء الله بوده که لاجل

مراعات حکمت بعلیه ثناء الله مبدل کرده اند معهذا اشرار آن مزار سنگ را شکستند و

عبارت را محو نمودند و بعد از طرف دولت آن قبرستان بکلی خراب شد و صورت لوح

مبارکی که فوقا بدان اشاره گردید این است :

هو الابهی طوطی شکرشکن گلشن ذکر الله جناب نوزدن علیه بهاء الله ملاحظه نمایند

هو الابهی

ای هزار دستان گلزار نعت و ثناء نغمات جانگدازی که از حنجر جانسوز در گلشن محبت الله

سروری قلوب مشتاقان را همدم آه و فغان نمود و جانهای آشفتگان را همراز ناله جانبال

و حسرت و حرمان جوشش و سوزشی در دلها افکند و حرقت و حرقتی در جانها انداخت

افکند دیده ها

دیده ها را گریان نمود و جگرها را بریان کرد آتشی بدلها زد و شعله ئی بجانها در سنگ
خارا اثر نمود و در صحرای دلها شرر انداخت فراق بود احتراق محبوب آفاق نه چنان جسم را
علیل و لسان را کلیل و وجود را نحیل و دلها را غریق بحر آلام نموده که وصف توان نمود
و بهیچ تسلی تصور نتوان نمود جز آنکه بکلی وجود خویش را فراموش نموده خیال را به اعلاء
کلمة الله بکوشیم که نفحات معطره تأییدش مشام را معطر نماید و روح القدس نیروئی بخشد
جانها را زنده و دلها را منور فرماید ای طیر حدیقه معانی وقت ناله و ترانه است و نغمات
و آواز است و زمان فریاد جانگداز تا خفتگان بیدار گردند و غافلان هوشیار شوند و
گمگشتگان بپناه الهی پی برند و مردگان زنده شوند و افسردگان بوجد و طرب آیند تا
رایت ایقان بر تلال دلها بلند شود و آیت ایمان در قلوب ثبت گردد انوار الهی
آفاق وجود را احاطه نماید و آثار باهره شمس حقیقت مشارق و مغارب دلها را روشن
نماید تا بقوه روح القدس الهی این گلخن ظلمانی عالم گلشن نورانی جمال قدم گردد و این
خاکدان ارض غبراء مطلع انوار جنت الهی شود جمیع دوستان را از قبل این بنده
آستان جمال ابهی تکبیر برسان و بگو افسرده مباشید و دل شکسته منشینید توکل بر خدا
نمائید و امیدوار بفیض افق ابهی باشید و مترصد نزول تأیید از افق غیب گردید و منتظر
اشراق از مطلع جود لاریب باشید قسم بجمالش که جنود ملکوتش تأیید قلوب نماید
و لشکر نجاتش یاری نفوس میفرماید والبهاء علیک و علی الذین استقاموا
علی عهد الله ع ع .

از وقایع دیگر این است که [illegible] روز بعد از وفاتش لوحی [illegible] بسته از ساحت اقدس بنام جناب [illegible]

موزون رسید که ظاهر پاکت بخط یکی از احبا در این است در روی نوشته پاکت بخط مبارک حضرت
عبدالبهاء این عبارت مرقوم گردیده : (هرگاه تشریف نداشته باشند بدست پسرانشان
نواب محمدعلی میرزا رسیده، مفتوح دارند) باری جناب موزون اشعار بسیاری در
ستایش و نیایش طلعات الهی سروده که مع الاسف دست تطاول روزگار همه را از بین
برده تنها دو بیت در سفینه فرزندش رضاقلی میرزا محفوظ بود که این است :

ای خاک آستان تو کحل بصر مرا — نعلین دوستان تو افسر بسر مرا
دیگر بخسروان جهانم نظر کجاست — آدرد حضرت تو چو اندر نظر مرا

حضرت مولی الوری درباره جناب موزون در لوحی فرموده اند (انشاء الله شجره پر ثمر گردید)
لذا دودمان او بزرگ شد و اولاد و احفاد بسیار از او باقی ماند که جمیعاً اهل ایمان و ثابت
بر عهد و پیمان بوده و هستند .

©Afnan Library Trust, 2026

هوالله

مناجات طلب المغفرة لمن صعد الى الرفيق الاعلى شاهزاده موزون عليه بهاء الله الابهى

هوالله

الهی وسيدی وسندی وغاية مؤملی ورجائی ان هذا عبدك اهتز من نفحات قدسك
واستشرق من انوار شمس احديتك واستفاض من غادية فائضة من يم عدلك
مدرار في هواء بهاء ربانيتك وسماء رحمانيتك واشتعل بالنار الموقدة
في سدرة فردانيتك ولبى لندائك وآمن بظهور اسرارك وشرب من
رحيق ولائك وشم شميم مسك ثنائك واحيا قلبه بنفحاتك وانتعش
روحه من نسيم رياض عطائك وقام بروحه على نشر آثارك وسطوع
انوارك واحتمل كل ملامة في محبتك وكل محنة في سبيلك ومر
العذاب الاليم في سجوده يوم شهوده انوار جمالك تهجمت عليه اعدائك
فاصبح مشتت الشمل في ايامك ومفرق الجمع لظهور ملائك
اى رب لثبوته على عهدك وميثاقك افض على رمسه الطاهر
سحائب الجود لفيض هاطل وغيث وابل ونور مرقده بانوار الغفران
ونزل عليه طبقات النور من ملكوتك يا رحمن وادخل روحه في حظائر
القدس يا سبحان واجره في جوارك يا منان وارزقه لقائك يا
حنان واجعله مؤانس وجمال الكريم
ومجالس احبائك في جنة النعيم وادخله
في غرفات العليين انك
انت الرحمن الرحيم

ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

شهید مجید جناب حاج میرزا اسمعیل سراج الشهداء علیه رضوان الله
و بهائه

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح شهادت جناب میرزا اسمعیل سراج الشهداء (۱)

جناب میرزا اسمعیل خیاط اصلا اهل کاشان بود ولی در سلطان آباد عراق ساکن و بشغل خیاطی مشغول بود پس از صعود جناب موزون عملاء نقل مکان نموده و بواسطه سابقه دوستی و برای سرپرستی اطفال شاهزاده موزون عیال ایشان را بازدواج خود درآورده و همچنان بشغل خیاطی اشتغال داشت تا در سال ۱۳۲۱ هجری مجتهدین این شهر برای ضدیت با حکومت محل بنام نیرالایالت بابی آشوبگری و فتنه انگیزی گذاشتند و آقا صدری برادر شیخ ضیاء الدین که از متنفذین محل بود دو نفر را کفن پوشانده و جمعیتی در پی آن دو نفر در شهر بحرکت درآمده و اهالی شهر را بر ضد بهائیان و لعن و طعن آنان بهیجان آوردند جناب میرزا اسمعیل شرح حال را بعکا نوشت که در صدد جلوگیری از فتنه و آشوب برآیند ولی زمام نظم و امنیت شهر از دست او بدر رفته و از عهده جلوگیری بر نیامده مکلفان دو نفر هر یک سه تومان نقد و یک عبا خلعت داد و قصدش آن بود باین وسیله آتش فتنه خاموش شود ولکن علما و روحانیون از خیال خود منصرف نشدند و در شب دهم جمادی الاخری آن سال در میدان شهر بنام تعزیه خوانی برپا کرده و باین بهانه جمعیت کثیری در میدان اجتماع نموده و کفن دوزان را که لباس سیاه در بر داشت سب و لعن و تهییج عامه مردم وا داشتند و از این جهت آتش فتنه افروخته تر شد و ناگهان جمعیتی انبوه بمنزل جناب میرزا اسمعیل هجوم نموده و با وجودی که ایشان در بستر ناخوشی افتاده بودند او را از پشت بام خانه بزیر افکنده و کشان کشان تا جلوی

نظمیه

---

۱- شرح فوق از کتاب حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق تألیف فاضل ارجمند جناب آقای محمدعلی فیضی نقل گردیده است

©Afnan Library Trust, 2026

نیمه ای تهاجم کردند و آنها با ضربت کارد بدنش را مجروح و بقتل میرسانند و جسد ایشان را
[illegible] کشیده و در خرابه ای دفن مینمایند . ولی باین اندازه از قساوت و شقاوت
اکتفا ننموده در روز ۲۱ ماه رمضان همین سال مجدداً شیخ ضیاء الدین در بالای منبر گاهی آنکه مردم
را در این ماه مبارک بعبادت خداوند و خدمت خلق ارشاد نماید مردم را تحریک بفساد و فتنه
و جمعیت هجوم نموده جسد جناب میرزا اسمعیل را از خاک بیرون کشیده آتش زدند و نیم سوخته
باز در زیر خاک پنهان نمودند . دو فرزند خردسال جناب [illegible] را بنام محمدتقی میرزا و
ولی میرزا را با نقی میرزا که در حجره خیاطی ایشان کار میکردند مدت پانزده روز در حبس
انداخته و بزنجیر بسته بودند تا آنها را با التزام [illegible] بیرون کرده بهمدان انتقال دادند
بعدها بخصوص از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء در حق این وجود مبارک شرف صدور یافته و
ایشان را سراج الشهداء لقب فرمودند .

زیارتنامه حضرت شهید مجید جناب آقا میرزا اسمعیل خیاط

هوالله

...ن الساطع من النیر الاعظم یغشی مرقدک المنور وجدثک المطهر یا من
...لی کأس الفداء عشقاً بالجمال الابهی وشربت رحیق الوفاء من کأس العطاء و
...ت روحه الی حدیقة البقاء الحرم الاعلی وادرک المثول بین یدی ربه
...فوس وتشرف بمشاهدة الجمال بعد کشف سبحات الجلال اشهد انک
...ت ربک الکریم واقبلت الی النبأ العظیم وسمعت نداء مولاک
...یل واجبت الدعوة وادرکت النعمة وسابقت الی الرحمة واقمت الحجة
وراء وتسلقت المحجة البیضاء وحزت القدح المعلی ونادیت باسم الله و

©Afnan Library Trust, 2026

هديت الی الله ونسيت ما سوی الله حتی اشتهرت بين الخلق باسم الحق استهدفت السهام المصوبة من البلايا فی سبيل ربك العزيز العلام و شربت كاس الفناء فی محبة محبوبك الابهی طوبی لرأسك المذبوح و ذيك مرشوش و جسدك المقطوع روحی لك الفداء انها المنجذب الی الملاء الاعلی و الراية الخافقة فی ميدان الفداء و السراج اللامع بانوار الوفاء النجم البازغ فی مطلع العلی و الطير المتطاير فی رياض البقاء و الحمامة المغردة فی غياض الثناء و النار الموقدة فی شجرة الوفاء طوبی لنفس زارت ترابك الطاهر و استضائت من نورك الباهر و تبركت مرقدك الزاهر و تعطر مشامها بطيب مسك العاطر روحی لك الفداء يا من استشهد فی سبيل الله و توجه الی ملكوت الابهی و شرب الرحيق صفی محضر تجلی ربه الاعلی و عليك التحية و الثناء ع ع

لوح مبارك حضرت عبد البهاء بمناسبت شهادت جناب ميرزا اسمعيل سراج الشهداء

هو الله

ای دو ثابت بر پيمان مكتوب شما رسيد و تفصيل شهادت سراج الشهداء آقا ميرزا اسمعيل ملاحظه گرديد و از پيش زيارت مختصر آن كشف نورانی مرقوم شده بود كه نسخه آن ارسال ميشود تا آنكه تلاوت نمائيد هر چند در مصيبت ياران احزان بدرجه ای رسيده كه از تحرير و لسان از تقرير باز مانده ولكن ما لا يدرك كله لا يترك كله الی ابد الدهر رقم گشته مصيبت شهداء را بيان نمايد بپايان نرسد تدارك نفع الفضيح

و وصل الصريخ الى الملكوت الاعلى فى هذه المصائب التى كلّت عن بيانها الالسن الناطقة بافصح اللغى وليس لنا الّا الرضاء بالقضاء سبحان ربّى الاعلى ع ع

هو الله

امة الله الموقنه حرم سراج الشهداء و بازماندگان حضرت موزون و حضرت سراج الشهداء عليهم و عليهنّ بهاء الله الابهى

امة الله الموقنه ورقه محترمه حرم سراج الشهداء سلاله حضرت موزون الذى ركب الفلك المشحون جناب سيد تقى ميرزا جناب رضا قلى ميرزا مرتضى قلى ميرزا اخوى حضرت موزون جناب محمد ميرزا جنابان صغرى خانم حميده خانم ملكت خانم .. نوريه خانم ماه سلطان خانم سلطان بديع الزمان ميرزا سلطان حميد ميرزا نعمت الله خان لمعات الله خان ابناء من استشهد فى سبيل الله سراج الشهداء عليهم و عليهنّ البهاء الابهى .

هو الله

بازماندگان حضرت موزون و سراج الشهداء آن دو نفس نفيس دو نفس رحمانى زنده انيس در ملكوت تقديس آيات موهبت كبرى ترتيل نمايند و شما را تشويق بپيروى ايشان كنند كه اى نور ديدگان كشتى را كه دو پدر مهربان بذر ريزند شما آبيارى نمائيد بنيانى كه نهادند شما رفعت با شبيه سازى و نقش و نگارى كنيد طرحى كه آنها انداختند باتمام نمائيد نهالهائى كه آنها نشاندند شما تربيت كنيد تا اين باغ گلشن باقى گردد اين باغ چمنستان حقيقت شود عبدالبهاء شما را يادگار آن دو بزرگوار داند و بجان و دل دوست دارد و در جميع شئون تربيت شما را آرزو دارد و عليكم البهاء ع ع

©Afnan Library Trust, 2026

## شهادت شاهزاده حبیب الله میرزا (۱)

با این حال باز مردم ملایر در سال ۱۳۲۹ هجری مطابق با سال ۱۲۶۹ انجمن باز زیر تحریک مفسدین دسته دیگری دست تازه ای برپا نمودند و شاهزاده حبیب آ میرزا آقای تویسرکانی سابق الذکر را که از مؤمنین و مخلصین امر بهائی در بین مردم به جبرئیل معروف گشته بود مورد تعقیب قرار دادند شارالیه تا آنروز حکومت داشت شاهزاده حاج سیف الدوله مراجعه و دادخواهی نمود و به پارک ملایر که محل حکومت او بود پناهنده شد ولی شاهزاده مزبور او را پناه نداد و از خود راند. لذا مجبور گشته بطرف تویسرکان رهسپار گردید. در بین راه با چند نفر شکاری مصادف شده و آنها او را که سابقه حال او را دانسته دستگیر کرده به ملایر عودت دادند بمحض ورود بشهر اهالی اجتماع کرده میخواستند در همان نزدیکی دروازه شهر او را بقتل برسانند ولی شاهزادگان برای خلاصی او مردم را باین نحو قانع نمودند که او را در محضر یکی از علما برده رهگاه فتوای قتل او را دادند آنوقت او را بقتل برسانند. باین ترتیب مردم او را بطرف منزل آقا نجفی که از علمای متنفذ محل بودند ولی او در خانه خود را بسته و روی نشان نداد. در آن هنگامه و بلوا درویشی موسوم به میرزا شیدا بشاهزاده حبیب الله میرزا تکلیف سب و لعن نمود و شاهزاده مزبور گفت لعنت خدا بر مردم آزار باد. درویش بشنیدن این جمله با کمال خشم و غضب تبرزین خود را بلند نموده با شدت ضربت سختی بر او وارد ساخت و سایر مردم نیز هجوم نموده هر کس با هر چه که در دست داشت ضربتی بر جسد خون آلود وارد نموده او را در همان نقطه بقتل رسانیدند سپس عامه ناکس جسد را با آتش ظلم در میدان سوختند و در یکی از چاه های خشک که سر راه ملایر بخرم آباد است انداخته و با سنگ و خاک پر نمودند

---

(۱) نقل از کتاب حیات حضرت عبدالبهاء در حوادث دوره میثاق تألیف فاضل ارجمند جناب حاجی محمد علی فیضی نقل گردیده است

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح شهادت جناب میرزا جواد (۱)

یکی از شهدای شهادت جناب شاهزاده حبیب الله میرزا جوانی بنام میرزا جواد که کارمند
جناب باترافت در طهران بود، و برای انجام امری به بروجرد آمده بود بعضی او را جواد بروجردی هم نامیده اند
در مراجعت در بین راه با شخص حسین بابی مذاکرات تبلیغی نموده و ... شده و قصد داشت از ملایر
به ... و از آنجا بطهران مراجعت نماید چون آن ایام مسافرت با گاری انجام میشد و ملایر هم گاری خانه
داشته که متعلق به مرحوم احتشام از احبای غیور آن زمان شرکت مرحوم میرزا آقا خان با تمکنانی که خدمات
شایانی در آن صفحات نموده اند قبل از دولت و پس از اطلاع از شهادت جناب شاهزاده حبیب الله میرزا
شهید مجید جناب میرزا جواد به سرای خان حجره مرحوم حکیم حق نظر رفته بعد سر سکوئی نشسته از ابوی
... قند داغی خواسته که دوش رانیه قند داغ را بدست او داده چشمان او را اشکبار مشاهده کنید به
... میگوید بنظرم این شخص بهائی است که برای شاهزاده گریه میکنید اتفاقاً حسین بافنده در
... با میرزا جواد بوده آنجا حضور داشته میگوید بلی میخواست مرا بابی کند اشرار جمع میشوند میرزا جواد را که
گاری خانه بوده او را تعقیب میکنند میگویند یا در حق تو شک داریم باید تبری کنی تبری نمیکند
... هر چه اصرار داشته باو حمله میکنند و در سر خانه شیخ الاسلام او را به تهمت ...
شهید نموده ... او را میبرند در ... شهید ... بیارکی بوده ... جوانان لعنت ...
... جسدش میریزند و آتش زده و سنگ باران میکنند و ریسمان به پای او بسته اول جسد
... شاهزاده حبیب الله میرزا و دوم جسد میرزا جواد را میان چاه های ...
... بر سر جسد ها میریزند جناب مولائی دکتر آقای نوری چاه ها را حفاری کرده ...
... معلوم شده سر جناب شاهزاده ... شکسته شده بود معلوم شد ...

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح حال جناب حکیم موسی (اروشن) (۱)

از جمله شهدای امر در ولایت جناب حکیم موسی اروشن است که اکثر ایام برای معالجه بیماران به دهات اطراف سفر می‌نمود و در فن طبابت در نهایت اشتهار و انجذاب امر بهائی بود. این مرد خدمتی در موقعیکه در قریه باباداغی مشغول طبابت بود یک نفر قزاق فراری که حکم جلبی با ارتش دولتی در دست داشته و قبلاً مبلغی اموال دولتی را حیف و میل کرده بود با ایشان مراجعه و اظهار داشته شما را در محل دیگری خواسته‌اند و با هم شبانه حرکت کنیم. پس جناب حکیم این کار را انفرادا مشکوک دیده با اتفاق سرباز از قریه شبانه حرکت نموده و از طریق کوه‌ها و قشلاق‌ها به قریه باباجگله اوائل غروب وارد می‌شوند. شخص ورود به آن محل سرباز مزبور با اتفاق شخص دیگری چشمان و دستهای جناب حکیم را از عقب بسته و جلوی دریچه زاغه گوسفندی برده و از پشت سر با گلوله او را هدف قرار داده که در نتیجه گلوله سر و دهان و دندانهای او را متلاشی کرده بود و نعش پس از آن جنازه او را به داخل زاغه انداخته بودند. قتل مرموزی بود. مدتی زن و فرزندان در جستجوی او بودند. بالاخره خودم خواب دیدم که حکیم موسی به آسمان پرواز نموده تصمیم گرفتم با جمعی از دوستان برای پیدا کردن جنازه مرحوم حکیم پیاده ۱۸ فرسخ به محلهائیکه تصور می‌شد ایشان را برده باشند رفتیم. بالاخره جسد را پیدا کردیم بالای آن دعا خواندیم و دفن نمودیم. محفل مقدس روحانی بلدیه اقدام کرد قاتل را دولت در بجنورد گرفت. شرحش مفصل است و محتاج تکرار نیست.

از جناب حکیم موسی فرزندان و نوادگانی باقی‌اند که کلاً در ظل امرالله مستظلند.

---

۱- شرح فوق از تقریرات و خاطرات جناب آقا حاجی شاکری علیه غفران الله نقل شده

©Afghan Library Trust, 2026

گذاشته شد و در این دکان می‌خوردند و بعد از شهادت آن دو شهید بزرگوار حکومت بختیاری به ملایر آمده مجازاتهائی در حق ملایری که معمول داشته که شرح آن بسیار است و از آنجمله باعث شهادت این دو وجود مقدس شدند مانند ابوتراب چهره‌چی سرش را بریدند - محمد شیطان را در حمام گلوله زدند - و عده‌ای هم نوشتن استعفا گرفت - سید ع و برادرش و حاج رحمن دو آبادی بچه‌چیها گرفتار شدند که وصفش ناشنفته است.

دکانی که جسد شاهزاده حبیب الله میرزا و میرزا جواد مدفون شده‌اند با کل استقرار جسد جناب میرزا اسمعیل سراج الشهداء نزدیک تکیه تبریزیهاست و هر دو کل محصور در اختیار امر بود که فعلاً از طرف حکومت اسلامی مصادره شده که قبلاً اوایل شرکت نهایی امنا بوده است

---

از جمله شهدا آقا سید ابراهیم خباز بود در یکروز جلو او را گلوله زده شهید کردند و جسد او را بر روی تخته دکان نانوائی گذاشته از برای عیالش هدیه فرستادند و این قضیه در دوره جنگ عمومی اول بود که احبای موجود آقا میرزا احمدخان نراقی و آقا سید علی اکبر آواره‌گان فراری شده بملایر آمدند آقا سید علی اکبر آواره‌گان در جوراب که قریه نزدیکی ملایر بود در منزل نایب مدتی سکونت داشتند..

---

شرح فوق از یادداشتهای جناب میرزا آقاجان شاکری همدانی علیه غفران الله محمودی بزرگوارم استخراج گردیده که در تمام مکان ملایر بحضور محفل مقدس روحانی آنجا بوده و هدیه انجام داده است

©Afnan Library Trust, 2026

(۷۹ الف)

عکس صفحه مقابل عموزاده عزیزم

شهید مجید جناب دکتر محمود مجذوب رئیس محفل ملی

بهائیان ایران علیه بهاء الله و رضوانه

©Afnan Library Trust, 2026

عموزاده عزیزم

شهید مجید جناب دکتر محمود مجذوب علیه بهاء الله و رضوانه

رئیس محفل مقدس ملی بهائیان ایران

©Afnan Library Trust, 2026

بیاد همسر و بابای عزیزم

نوگل خندانی که از شهر ملایر برخاست و در مدینه طهران بشهادت نائل گردید

شرح شهادت و مختصری از دوران حیات جناب دکتر محمود مجذوب
بقلم سرکار خانم شکوه مجذوب.

دکتر محمود مجذوب به آن لحظه رسید که نسیم عنایت حق بجوش آمد و شبنمی از فیض دریای کبریا به جان آن مشتاق رسید و بی تأمل عزم کوی دوست کرد و شرط عشق و وفا و دلدادگی بجای آورد و در نهایت شوق و اشتیاق به میدان فدا و قربانگاه عشق شتافت و جان در ره جانان نثار کرد.

دکتر محمود مجذوب در سال ۱۳۰۹ شمسی مطابق با ۱۹۳۰ میلادی در شهر ملایر در یک خانواده بهائی بسیار مؤمن از پدری بنام اسمعیل و مادری بنام قمرالسلطان متولد شد ایشان پنجمین فرزند از شش فرزند خانواده بود قبل از ایشان چهار دختر و بعد از ایشان یک پسر متولد شدند منزل پدری ایشان در ملایر همواره محل اجتماع یاران و اقامتگاه مبلغین و مسافرین مشهور بود که بملایر سفر میکردند پدر ایشان سالها عضو محفل روحانی ملایر بود و بیشتر اوقات خود را صرف ابلاغ کلمه مینمود و بقدری در این مورد عشق میورزید و حتی زیاده روی میکرد که بالاخره کار و کسب خود را در این راه از دست داد و مجبور به ترک شهر و دیار خود شد. محمود مجذوب در کودکی طفلی پرجنب و جوش و متحرک بود و فوق العاده مورد علاقه و توجه پدر و مادر و چهار خواهر بزرگتر از خود قرار داشت. در سن هفت سالگی در ملایر بمدرسه رفت و علاقه بسیاری بفراگیری از خود نشان داد. رفته رفته این علاقه در او بیشتر و بیشتر شد و چون فطرتاً کودکی با هوش بود و ضمناً حافظه ای قوی داشت بحدی که از کودکان هم سن

©Afnan Library Trust 2026

و سال خود پیشی گرفت     از وقتی خواندن و نوشتن را فرا گرفت برخلاف سایر کودکان
هم سن و سال خود اوقات بسیاری را به فراگیری و مطالعه کتب امری و رونویسی پاره ای
کتب کمیاب آن زمان صرف مینمود بطوریکه در سن دوازده سالگی کتاب مستطاب
اقدس و چند کتاب امری دیگر را با خط خوش رونویسی کرد که بعضی از آنها هم اکنون نزد
خواهران ایشان موجود است   ولی بقیه همراه سایر کتب و اموال ایشان بتاراج رفته است.
در کودکی در ملایر هر وقت برای بازی با اطفال هم سن و سال خود از منزل بیرون میرفت مورد
اذیت و آزار برخی از کودکان متعصب مسلمان قرار میگرفت   همینطور در راه مدرسه   بطوریکه
اثر همین شکستگی که بواسطه پرتاب سنگ به ایشان بوجود آمده بود در روی پیشانی ایشان
باز دیده میشد   باری ایشان دوره کودکی و نوجوانی را در محیط امری منزل و محیط متعصب
خارج از منزل باین ترتیب سپری نمود   در سن ۱۲ سالگی همراه با سایر اعضا خانواده رهسپار
طهران شد   از همان بدو ورود بطهران بعلت ورشکستگی پدر دکتر ثابت افراد خانواده
ناگزیر به ترک تحصیل شد در صدد یافتن شغلی برآمد پس از اندک زمانی در بانک ملی مشغول
بکار شد و اداره امور خانواده را بعهده گرفت   لکن شدت علاقه ایشان به ادامه تحصیلات
و کسب معارف بقدری بود که با وجود داشتن مسئولیت های سنگین فوق الذکر بعد از ظهرها
در دار الفنون به ادامه تحصیلات سیکل دوم متوسطه پرداخت   و با تلاشی پی گیر و پس از
اتمام کار اداری به دار الفنون میرفت و تا پاسی از شب بفراگیری مشغول بود تا موفق
به اخذ دیپلم متوسطه شد   در همانسال در کنکور ورودی دانشگاه طهران برای دانشکده
حقوق شرکت کرد و با وجود تعداد کثیر داوطلبان شرکت کننده ایشان موفق بورود
در

©Afnan Library Trust 2026

در دانشگاه شد و پس از شش سال تحصیل دانشنامه لیسانس علوم قضائی خود را از دانشگاه
طهران دریافت نمود . در این سالها عشق و شوق خدمات امری در ایشان بقدری
زیاد بود که با وجود کلیه اشتغالات ذکر شده فوق از خواب و خوراک گذشته شب و روز با علاقه
در تشکیلات جوانان بهائی طهران و ایران بخدمات امری مشغول بود در این زمان بجهت
انکه ایشان گنجینه گرانبهائی از معارف امری و مطالب امری در ذهن خود اندوخته بود و از
قدرت بیان فصیح و استدلال متین برخوردار بود بیوت تبلیغی متعدد دعوت شده و اداره
خطابه و نطق در کنفرانسهای تحری حقیقت را که طالبین وصول بحقیقت در آن شرکت
می جستند بیشتر بعهده میگرفت در کنفرانسهای جوانان بهائی نیز اکثراً عهده دار اجرای برنامه
نطق و خطابه بعهده بود چندین شب هفته خود را به مذاکره خصوصی با مستعدان و طالبین
حقیقت اختصاص داده بود اکثر نفوسی که در بیوت ایشان امر مبارک را تصدیق کرده
بودند تا اواخر ایام حیاتشان چون پروانه گرد شمع وجود ایشان میگشتند و مانند فرزندانیکه
به پدر خود عشق میورزند به ایشان مهر میورزیدند باری در همین ایام چون ایشان دارای
قلمی شیوا در کتب امری مخصوص بود از طرف تشکیلات جوانان عهده دار تهیه مجموعه کاملی
از معارف امری مطابق ذوق و سلیقه جوانان شد این مجموعه که بتدریج بوسیله
دکتر مجذوب تهیه شد بقدری جامع و کامل و جوابگوی کلیه احتیاجات جوانان بهائی
و دانشجویان گشت که آن دسته از جوانانیکه متمایل به ایدئولوژی های مارکسیسم و
لنینیزم شده بودند تحت تأثیر گذشت بطوریکه همه جوانان تقاضای نسخه ای از آن را مینمودند و قرار شد
از طرف لجنه ملی جوانان بهائی ایران بکلیه نقاط ایران ارسال گردد این مطالب مجموعه کاملی از

©Afnan Library Trust, 2026

از معارف بهائی و معارف غیر بهائی لازم جهت جوانان مانند استدلالات نقلی و عقلی تاریخ نظم اداری تعالیم و مسائل اجتماعی که منجر به اقتصاد بهائی احکام و تعالیم روحانی و غیره بود نظر بآنکه تعدادها خود دکتر مجذوب برخی از این مطالب را که بصورت پلی کپی بود در اختیار مستقل تهیه فرمود که بوسیله لجنه ملی نشر آثار منتشر شده است مانند جزوه عدم مداخله در امور سیاسیه اقتصاد بهائی مقام و موقعیت زن در جامعه بهائی و غیره که ذکر همه آنها از حوصله این مختصر خارج است ضمناً گذشته از متون تهیه شده در زمینه مطالب ایشان کلیه مآخذ امری و غیر امری لازم را برای مطالعه آن مطلب ارائه مینمود که همین نکته بیشتر شوق جوانان عزیز به مطالعه میشد. دکتر مجذوب در سنین جوانی گذشته از خدمات وسیع در تشکیلات جوانان بهائی و خدمات تبلیغی و مسافرتهای تشویقی همواره سمت نماینده از طرف تشکیلات جوانان در کانونشن های منعقده شرکت میکرد و چون اهل بیان و قلم بود همواره سمت رئیس یا منشی انتخاب میشد.

دکتر محمود مجذوب در سال ۱۳۲۹ با شکوه الملوک شکوهی فرزند دکتر مهدی شکوهی و بانو عزت السادات اشراقیان ازدواج نمود در آن هنگام که سالهای آخر نقشه ده ساله سپری میشد و بسیاری از اهداف نقشه تمام مانده بود دکتر مجذوب و قرینه قصد مهاجرت و شرکت در اکمال و اتمام اهداف نقشه ده ساله را نمودند و بهمین منظور پس از اجرای مراسم عقد ازدواج بسیار ساده که فقط با حضور اولیا و شهود اجرا شد بسوی ممالک اسکاندیناوی رهسپار شدند ابتدا به کشور دانمارک رفتند و مدتی در این کشور اقامت نمودند تا محل خدمات ایشان از طرف محفل ملی ناحیه‌ای ممالک اسکاندیناوی و فنلاند معلوم و معین گردد لازم بتوضیح است که

©Afnan Library Trust, 2026

که قبل از اتمام و اکمال نقشهٔ ده ساله ممالک اسکاندیناوی و فنلاند مشترکاً دارای یک محفل ملی بودند که بنام محفل ناحیه‌ای اسکاندیناوی و فنلاند نامیده میشد) باری در چهارم نوامبر سنه ۱۳۴۰ محل خدمت دکتر محمد دبیردست و قرینه‌شان شهر استوانگر نروژ معین گردید که در همین روز بسمت این کشور و این شهر حرکت کردند و در استوانگر ساکن شدند و در رضوان همان سال موفق شدند که محفل روحانی بهائیان استوانگر را تشکیل بدهند و در ضمن بخدمات امری دیگر از جمله تشویق و ارزیابی معلومات احبا و تبلیغ مردمان شریف و اصیل نروژ مشغول شدند در این زمان چون اطراف نروژ با مهاجرت یاران امریکائی و ایرانیان بحد نصاب لازم و کافی برای تشکیل محفل ملی مستقل بالغ شده بود قرار شد در رضوان ۱۳۴۱ اولین کانونشن ملی نروژ تشکیل گردد و پس از انجام انتخابات کشور نروژ مستقلاً دارای یک محفل ملی بشود پس از انجام انتخابات جناب دکتر محمد دبیردست ابتدا بعنوان نماینده کانونشن ملی از طرف جامعه بهائی استوانگر انتخاب شد و سپس بعضویت اولین محفل روحانی ملی بهائیان نروژ درآمد و اتفاقاً تولد اولین فرزندشان یعنی دخترشان نیز در رضوان مصادف با تشکیل این محفل بود و چون اولین کودک بهائی بود که در یک خانواده بهائی در کشور نروژ متولد شد احبای نروژ پیشنهاد کردند که نام اولین مؤمن به امر مبارک در این سرزمین و در حقیقت فاتح کشور نروژ خانم محترمه یوهانا شوبارت نامیده شود و بهمین دلیل نام او را یوهانا گرتا نامیدند و این تولد را که مصادف با تولد محفل ملی نروژ بود بفال نیک گرفتند دکتر محمد دبیردست در مدت اقامت در نروژ دقیقه‌ای آرام نگرفت و آنی نیاسود و با احساسات تبلیغی که از قبل تهیه دیده بودند برای تبلیغ مرتبا در

مرتباً به شهرهای مختلف این کشور سفر نمود و در دانشگاههای مختلف، کلوبها و مجامع عمومی دیگر
امر مبارک را به زبان اصیل و شریف و مهربانش این سرزمین ابلاغ نمود و هرچندگاه نیز
که فرصتی دست میداد با روزنامه‌های کثیرالانتشار این کشور راجع به امر مبارک مصاحبه‌ای
ترتیب میداد (که بریده بعضی از این روزنامه‌ها بوسیله محفل مقدس ملی ایران برای بیت‌العدل
اعظم الهی ارسال شده است) از طرفی منزل دکتر مجذوب در نروژ مرکز دیدار و اجتماع احبا
و دوستان غیر بهائی بود و همواره یاران و اغیار در منزل ایشان مجتمع بودند.

در رضوان سال ۱۳۴۲ شمسی هجری دکتر مجذوب برای شرکت در اولین کانونشن بین‌المللی
جامعه بهائیان دنیا و انتخاب اعضای اولین بیت‌العدل اعظم الهی به ارض اقدس
سفر کرد و همواره خاطرات خوشی از آن ایام ذکر مینمود.

پس از خاتمه نقشه ده ساله و اکمال و اتمام اهداف کشور نروژ جناب دکتر مجذوب همراه
با عائله خود پس از نه سال اقامت در انگلستان و آلمان به کشور ایران مراجعت فرمود.
جناب دکتر مجذوب در دوره اقامت در اروپا علاوه بر انجام وظائف و خدمات امری
تحصیلات خود را در رشته علوم سیاسی در دوره دکترا ادامه داده بود و پس از مراجعت
به ایران در دانشکده حقوق رشته دکترای علوم سیاسی ثبت نام فرمود و با دانشی که
در این مدت اندوخته بود خیلی زود موفق به اخذ درجه دکترای علوم سیاسی شد. در
ایران دکتر مجذوب با دارا بودن دارالوکاله به شغل وکالت دادگستری پرداخت و مشاور
حقوقی بعضی از موسسات از جمله بیمه‌های اجتماعی کارگران شد. دکتر مجذوب پس از
مراجعت به ایران قبل از انقلاب به هر بزرگواری به خدمات امری مشغول شد و هنگام باقی دوره

©Afnan Library Trust, 2026

خود را از سر گرفت جلسات بیوت تبلیغی را دایر کرد و در جلسات تحری حقیقت مخصوص
جلسات مربوط به دانشجویان و فارغ التحصیلان دانشگاهها به هدایت متحریان حقیقت می‌پرداخت
با هر انسانی بهائی که مشکلاتی در زمینه فهم و درک امر و کلیه امور بهائی و مقایسه آن با سایر
معتقدات موجود مخصوص مارکسیسم لنینیسم داشتند مذاکره و سؤالات آنها را برطرف
مینمود ایشان مطالعات وسیعی در زمینه تاریخ، اقتصاد، سیستمهای سیاسی مختلف
و ایدئولوژیهای موجود در جهان امروز داشت بهمین علت برای جوانان حکم گنجینه گرانبهائی را
داشت که میتوانست پاسخگوی کلیه سؤالات آنان باشد و مشکلات فکری آنها را حل
کند و همواره با دانش وسیع خود موجب جلب و جذب جوانها به امر مبارک میشد شرکت
ایشان در خدمات مختلفه امری بقدری پردامنه و وسیع بود که خانواده ایشان تقریباً از دیدارشان
محروم بودند ایشان در سنه ۱۳۴۹ بعضویت محفل روحانی بهائیان کرمان انتخاب شدند
و در همین ایام فرزند ذکور ایشان یعنی (نیروش) تولد شد دکتر مجذوب تا زمانیکه اولین [illegible]
اعضای محفل ملی همراه با دو نفر از اعضای هیئت معاونت بوسیله دشمنان ربوده شدند عضو محفل
روحانی کرمان بود پس از ربوده شدن این عزیزان انتخابات بلافاصله انجام شد
در این تاریخ دکتر مجذوب بعضویت محفل روحانی ملی بهائیان ایران انتخاب شد با اینکه
از اینکه کلیه افراد انتخاب شده آگاه بودند که نتیجه و سرانجام این عضویت چه خواهد بود ولی همه آنها
عشق و شادمانی و سرور واقعی از این خدمت استقبال کردند و تا دقیقه آخر با جان و دل در راه
خدمت به یاران ایران در رفع مشکلات احبا کوشیدند نظر باینکه پس از وقوع انقلاب
در ایران کارهای شخصی وکلا مخصوص وکلای بهائی تعطیل شده بود دکتر مجذوب نیز کار شخصی

©Afnan Library Trust 2026

را تعطیل کرد و کلیه اوقات خود را صرف خدمات امری میکرد و محل دفتر را که نادری دوبر
از آن جمله دشمنان بود به خدمات امری و احبا ناگاهی تشکیل کمیسیونها و جلسه محل اختصاصی
داده بود ایشان دقیقه ای آرام نداشت و آنی استراحت نمیکرد در واقعه تخریب بیت
مبارک شیراز همراه با آقای ک... به شیراز سفر کرد و با وجود تذکری که از طرف مقامات دولتی
برای انصراف از این تصمیم به ایشان داده شد بدون توجه به خطرات این موضوع توجه ننمود
در شیراز با مقامات مذهبی و دولتی مذاکره کرد و در همین ملاقات بود که ایشان متوجه شد
که دشمنان نقشه های بسیار خطرناکتری برای احبا دارند و افسرده به طهران مراجعت فرمود
پس از مصادره شرکت نونهالان به معیت با مصادره کنندگان این شرکت ملاقات
و مذاکره کرد و از این قبیل خدمات بسیار انجام میداد چون فردی خوش قدمان و سلیم
و خوش برخورد بود همیشه برای این قبیل خدمات انتخاب میشد و با جان و دل
میپذیرفت با وجود اینکه دکتر مجذوب رئیس محفل ملی بود ولی اکثر بیانیه های
مربوط به دادخواهی های جامعه احباء را برای مقامات مملکتی و اسلامی ایشان تهیه میفرمود
سرکشی به خانواده شهداء و مطرودینی که از دهات به شهرها و از شهرهای مختلف به طهران
روی آورده بودند سرکشی میکرد و جویای احوال آنها میشد و سعی میکرد که مشکلات آنها را چه
مالی و چه غیر مالی برطرف نماید و آنها را دلداری بدهد و به بیت العدل مبارک امیدوار نماید
هر وقت در این دوره امتحانات فردی از احبا تبری میکرد ایشان بسیار محزون و افسرده
میشد و هر وقت میشنید به جای تقدم گروهی را از دست داد آزار دشمنان میشدند ایشان
دچار افسردگی شده و غمگین میگردید دکتر مجذوب چون از ابتدای تغییر رژیم ایران مخفی

مخفیانه و تنهائی از طرف دشمنان تحت تعقیب بود و اسم ایشان همراه با اسامی شهیدان فریدون ثابت آذر برای دستگیری در اختیار گروه ضد بهائیت بود و علت این امر نیز شرکت وسیع این شهید در خدمات تبلیغی بود بهمین علت در دو سال اخیر ایام حیات خود ایشان زندگی خانوادگی را رها کرده و به تنهائی زندگی میکردند و خودشان اظهار میفرمودند که با این ترتیب به خدمات امری اهم بهتر میرسید باری در این دو سال زندگی بسیار سختی را گذراندند چه که اولاً دور از خانواده آنهم با آن احساسات لطیف و رقیقی که ایشان نسبت به پسرشان داشت و در شب پائین موضوع اشاره میکرد که دوری از سرکشی پسرشان برای ایشان خیلی مشکل است محل اختفای ایشان منزلی دور افتاده بود که نه حمام داشت نه وسیله گرم کردن در زمستان و خنک کردن در تابستان و این هم واضح است که از نظر تهیه غذا نیز در مضیقه بود و احیاناً مدتها گرسنه میگذشت و چیزی میل نمیکرد و همینطور از جهت لباس و سایر امور باری ایشان مدت دو سال در یک مکان منزوی و بدون غذا و لباس و دور از همسر و فرزند کلیه اوقات خود را صرف خدمت میفرمود تا آنکه در شب ۲۲ آذر بین ساعت یک و نیم تا ده در حالیکه از ساعت ۴ بعد از ظهر جلسه تشکیل شده درباره امور مهمه‌ای جلسه ۸ نفری داشتند پس از خاتمه جلسه همراه با ۷ نفر دیگر از اعضای محفل ملی دستگیر شد و پس از ۱۴ روز ما از شهادت ایشان اطلاع حاصل کردیم که درست معلوم نیست شهادت در چه تاریخی واقع شد بعضی گویند ۹ روز پس از دستگیری و بعضی تا ۱۳ روز را به تقویم میکشند در دو ورقه‌ای که جهت تدفین اجساد در بهشت زهرا صادر شده روز ورود در دفتر بهشت زهرا ششم بهمن ۱۳۶۰ قید شده که شهادت احتمالاً یک روز یا دو روز قبل از آن بوده است اگرچه مسلم است شهادت ایشان

و

©Afnan Library Trust, 2026

و سرنوشت نفر دیگر از یاران وفادار جمالمبارک هم پیدا شد دیگر از نحوه شهادت و احیاناً اینکه شکنجه شده‌اند یا خیر یا اگر شکنجه شده‌اند بچه کیفیت بوده است هنوز هیچ خبری بدست نیامده در هر حال پس از دستگیری تا شهادت وحتی پس از چندروز پس از آن هم بعد خانواده این عزیزان هیچ خبری از ایشان نداشتند از دکتر مجذوب عزیز دو فرزند باقی مانده یک دختر بنام گیتا و یک پسر بنام سروش .

اکنون به پاره‌ای از خصوصیات اخلاقی و کیفی دکتر مجذوب اشاره میکنیم :

دکتر مجذوب فردی بود بمعنی واقعی کلمه دانشمند با خاطری آراسته قدی کشیده، اندامی متناسب و قیافه مطبوع و درشت داشت خوش لباس و شیک پوش و بسیار متین صبور و بردبار بود دارای خصوصیات طبعی و ذاتی بود از خودگذشتگی خاص و عجیبی در کلیه امور داشت و در مقابل احباء همیشه خاضع و آماده هرگونه خدمت و فداکاری بود هرگز دلی را نمی آزرد و دلی را نمی شکست و کسی را کدر نمیکرد متقابلاً هیچ وقت از کسی رنجش بدل نمیگرفت در انتخاب دوست و معاشر بسیار دقیق و نکته سنج بود لکن در عین حال مصاحبت ابرار را غنیمت میشمرد با همه مردم از هر سن و هر طبقه در نهایت مهربانی رفتار میکرد هیچگاه خشمگین نمیشد به همه مردم کمال احترام را میگذاشت در کلیه شئونات مادی و معنوی زندگی موفق بود ولی همواره در عمل امور معنوی را بر امور مادی مقدم میشمرد فردی بود خودساخته و آگاه با نفس بی نظیری داشت در هیچ موضوع و هیچ امری جنبه افراط نمی پیمود و سعی میکرد از جاده اعتدال خارج نشود تکرو در خدمات امری و خدمت به احبا که صرفو مرزی برای آن قائل نبود پدری مهربان و همسری وفادار بود به خانواده خود عشق میورزید به جرأت میتوان گفت که حیاتش نمونه کامل یک حیات بهائی بود.

©Afghan Library Trust, 2026

## ایجاد مزاحمت برای احباءالهی در ملایر (۱)

در سال ۱۳۲۱ قمری دو روز پس از واقعه شهادت شهدای یزد در دولت‌آباد
ملایر هم بتحریک عده از معاندین و فرصت‌طلبان درصدد ایذاء و اذیت احبای آن سامان
برآمده که مقدمات را چنین فراهم کردند مرد ظالم خونخوار دواخوان الدینی را که معروف
به میرشیدا بود و اصلا سید هم نبود شال سبز رنگی را که علامت سیادت است بکمرش بسته
و دواره و تبرزین درویشی همراه برداشته بتحریک مفسدین وارد بازار ملایر شده
و بی‌محابا شروع به عربده‌کشی و سب و لعن نسبت باحبا نمایند و چون عده زیادی از اشرار
با او همراه بودند عده زیادی از احبا که اهل همدان و ساکن ملایر بودند بانتظار این وضع تاب
مقاومت نیاورده به جناب شهید مجید آقا میرزا اسمعیل سراج الشهداء امر ادعیه و ایشان بآنان
توصیه میکنند فرار کنند آنان هم محل کسب و کار خود را رها کرده از طریق بیراهه با اسب عازم
تویسرکان میشوند که از جمله آن افراد جناب حاجی بابائی رکابچی و کربلائی مطهر همدانی آقا سلیمان کاشی
بوده‌اند که در بین راه اسب کفش اخیرالذکر را مجروح و با مشکلاتی وارد تویسرکان میشوند مخالفین
جریان ورود احبا را به حاکم شهر اطلاع میدهند که بلافاصله حاکم آنان را محبوس نموده تا بالاخره با
شفاعت مرحوم میرزا یعقوب تویسرکانی خادم امر و پرداخت مبلغ معتنابهی احبا تخلص شده
و از تویسرکان بطرف اولیه رهسپار همدان میشوند مجدداً خبر از ملایر به تویسرکان و همدان میرسد و بار دیگر
آنان را دستگیر و مورد ایذاء و اذیت قرار داده و حاکم آنجا هم مبلغی از آنان بنام جریمه گرفته و بعد
شهادت جناب سراج الشهداء که یکی از افراد احبا واقع شده که شرح آن مفصلاً ذیلاً نوشته

---

۱ - شرح فوق با اصلاحاتی از دفتر خاطرات جناب میرزا آقاجان ... علی نجف‌آبادی نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

## اسامی عده‌ای از اعضاء محفل مقدس روحانی ملایر

جناب حاج ملا میرزا [illegible] وحدت
جناب دکتر داود معتمد
جناب محمد صابرین
جناب میرزا آقاجان شاکری
جناب میرزا اسمعیل مجذوب
جناب هدایت الله [illegible]
جناب حاج اکبر توفیق (ابتدا منشی محفل)
جناب یوسف مشتعل
جناب حسین خان [illegible]
جناب دانیال صابرین
جناب نورالله صابرین
سرکار فرخ خانم صابرین (وحدت)
جناب دکتر سلمان پزشک
جناب عنایت الله وحدت
جناب لطف الله وحدت
جناب یوسف الله آموزدان
جناب حسین سعادت
شهید مجید جناب سهیل حبیبی از شهدای سبعه همدان
جناب منوچهر صابرین
جناب نجابت الله حبیبی
جناب [illegible] ثنائی ([illegible])
جناب اسمعیل ملک آرائی (ابتدا منشی محفل)
جناب موسی مومنی (از ندریانی)
جناب حسن مولائی
سرکار [illegible] خانم طبیبیان (طبیبی)
جناب روح الله آقا محمود (محمودی)
جناب هوشنگ پزشک زاد
جناب مفتاح الله بیدلی
سرکار خانم بیدلی
جناب عبدالله [illegible]
جناب امرالله [illegible]
~~جناب عنایت الله [illegible]~~
جناب [illegible]

جناب نعیم [illegible]
جناب محمد حسن ربیعی مدتی منشی محفل روحانی [illegible]
جناب میرزا ربیع ثابت

---

### اسامی اطبای مقیم ملایر در سالهای گذشته

جناب دکتر داود خان معتمد
جناب دکتر سلمان پزشک
جناب حکیم حسن لطف‌الهیان
جناب حکیم موسی [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

## شرح دائر نمودن دکان نانوائی و ایجاد مزاحمت در ملایر (۱)

در ایام کمبود غله در ملایر چون وضع تهیهٔ نان برای احباء و سایرین با صرف وقت و معطلی زیادی صورت میگرفت بنظرم رسید که از طریق پیشکار دارائی حواله‌ای برای افتتاح نانوائی بگیرم ایشان هم موافقت نموده محلی خریداری و دکان را آماده کردم و به جناب ابوالقاسم خان فخر یزدی که از احبای ثابت بودند پیشنهاد کردم که ایشان با اتفاق عزیزخان نامی که اخیراً بشرف ایمان فائز شده بود امور دکان را سرپرستی و اداره نمایند ایشان هم با طیب خاطر قبول و مشغول کار شده و بموقع نان منازل احباء و سایر مشتریان را تهیه و تسلیم مینمودند در ضمن بر منوال گذشت تا اینکه روزی یکی از مامورین امنیه بنام وکیل حسن خان مراجعه و قصد خریداری مقداری نان زائد از سهمیه میکند مقداری نان در ظرفی جمع شده سؤال میکند این نانها را چرا بمن نمیدهید جناب فخر یزدی جواب میدهند مال دیگری است فوراً وکیل حسن خان برآشفته میگوید نانها را برای آقاجان بابی جمع کردید و مرا معطل کردید ایشان در نهایت ادب اظهار میدارد اولاً بابی نیست بهائی است ثانیاً شما همه این نانی که میبرید در اثر اقدام خیرخواهانه ایشان است بهرحال لعنت و تکفیری بین آنان شروع که منجر به کتک‌کاری طرفین شده و آقای فخر یزدی و عزیزخان مقاومت نموده که عده‌ای از عوام الناس درب نانوائی اجتماع نموده قصد غارت آنان را داشتند بلافاصله خبر به رئیس امنیه که سلطان متعصبی بوده رسیده [illegible] هر کس برای امنیه اذیت کرده باشد مجازاتش اعدام است و آنها را از دست مردم نجات داده به زندان میبرد و پرونده تشکیل برایشان میکنند که جناب فخر یزدی و عزیزخان اعدام خواهند شد در اثناء حبس آنان از عهده تحمل [illegible] و زمانی [illegible] خارج بود [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

فوری کسی را به زندان فرستادم و بلافاصله جناب نخجوانی(۲) و عزیزخان ملاقات نموده و از قول این

بنده اطمینان دهم که گذشته نخواهید شد و مدت زندانی تا دهم نوزده روز خواهد بود

چهار روزی سپری شد و وعده نوزده روز فرا رسید شب نوزدهم با جمعی از احبا در حظیرة

القدس بودیم از درگاه حضرت بهاءالله جل اسمه الاعلی رجا کردیم و عرض نمودیم وعده آنچه به زندانیان داده‌ام

به اراده‌ی داری دیگر گواری دیگر تو بوده و تمنای قبول آن داریم پس از ختم مناجات شروع

ملاقات و در دنباله آن لوح مبارکی زیارت شد ناگهان متوجه شدم شخصی همراه جناب

دکتر داودخان معتمد در جلسه وارد شد عرض کردم جناب دکتر تازه وارد را معرفی فرمائید

خود ایشان خود را چنین معرفی فرمودند که من از اهل تهران و رئیس کل امنیه ایران هستم بنده هم

بلافاصله شرح ماوقع را عرض کردم که به زندانیان قول نوزده روزه برای رهائی آنان از زندان داده‌ام

فرمودند آسوده خاطر باشید و بعد فوراً به رئیس امنیه خبر داد که با نفر زندانیان برای شام منزل ما بیایند

ما هم شامی تهیه کرده بود با اتفاق آقای دکتر معتمد رفتند سر میز شام با زندانیان به رئیس امنیه اظهار

داشته بود شام نخواهم خورد تا دو نفر زندانی که هم دین من هستند بیایند و با ما شام بخورند

رئیس امنیه فوراً به زندان مراجعه و آنان را همراه خود به منزل ما آورد پس از صرف شام بازرس

به رئیس امنیه اظهار داشته مگر خبر نداشتی اینها بهائی هستند در جواب گفته بود بلی اگر آن

اینها را زندانی میکردم ملائی‌ها آنان را کشته بودند بالاخره بازرس با اراده بود اینها را تحویل مأموری

داده به منزل میرزا آقاجان شاهرودی تحویل داده و رسید گرفتند وقوع این جریان شب نوزدهم

روز زندانی بودن آن جلوه‌ی دین رخ داده بود که مقارن نصف شب آن روز هم عزیز را تحویل داده رسید گرفتند

---

(۱) از ترجمه خاطرات جناب ... آقای ... (۲) ... نخجوانی نام خان محمود ...

## خاطراتی از ایجاد مزاحمت برای فاضل جلیل القدر جناب عبدالحمید اشراق خاوری علیه رضوان الله در ملایر

در جلد نهم کتاب مصابیح هدایت تألیف جناب عزیزالله اردکانی جناب اشراق خاوری را چنین معرفی مینمایند:

جناب اشراق خاوری از اکابر علمای بهائی و از جمله نفوسی است که میتوان او را بحقیقت از اهل فضل شمرد زیرا هم علم و اطلاعی وسیع و هم انشائی سلیس و هم تألیفاتی نفیس دا[رد].

جناب اشراق خاوری در شرح حالیکه بسال ۱۳۲۲ شمسی مرقوم داشته اند در مورد ایذا و اذیت و آزار که پس از اقبال بامر مبارک در ملایر بوجود عزیزشان وارد شده چنین بیان فرموده اند:

پس از مسافرتهای متعدد در اکثر شهرستانهای ایران شهر ملایر را برای اقامت انتخاب نموده و مدت ده سال دیگری در آنجا ساکن شد. در این ایام بتدریج شهرتی بی اندازه بدست آورده و با کل طبقات از علماء و اعیان و خوانین و کسبه و تجار معاشر گشت و آوازه‌اش در تمام دلها جای گرفت کم کم در شورای بلدیه عضویت یافت و در مدارس دولتی جزو معلمین عالی رتبه گردید و آوازه دانائی و حسن تقریرش در همه جا پیچید و جماعت برای استماع مواعظش در منازل و مساجدی که منبر میرفت ازدحام مینمودند و او را بامام سیزدهم ملقب ساخته منزلتی عظیم برایش قائل بودند معاندین در صدد بودند که ایشان ضمن خطب در منابر نسبت بامر بهائی مخالفتی ابراز دارند که محل تعدی رجالی آنرا بانی نموده نتائج از این عمل نشد و تصمیم گرفتند که با ایشان مذاکرات

©Afnan Library Trust, 2020

تبلیغی بعمل آوردند تا آنکه در جلساتی چند که با جناب عبدالحق و ابتدا با جناب [illegible]
ثابت رحمانی ترتیب داده شده در سال ۱۳۴۵ هجری قمری بشرف ایمان فائز گردیدند
پس از تصدیق بامر مبارک در دکان خیاطی که با ایشان سوابق دوستی داشت از جریان
مطلع گردید و چون اطمینان از ایمان ایشان حاصل نمود در شبی که عده زیادی از مردم در مسجد
برای ادای نماز جماعت حضور داشتند فریاد زد ای پدر سوخته ترا هم با بهائیها گول زدند
بهائی شدی دست بجیب خود کرده چاقوی بزرگی بیرون آورده باز کرد و نعره زنان
گفت تا فردا هیچ مهلت داری اگر توبه نکنی با همین چاقو ترا خواهم کشت و اگر نشد
خودم را میکشم دیگر نباید در این شهر باشی تو کافری تو بیدینی دیدم نزدیک است
که با این داد و فریاد مردم را متوجه کند و دعوائی براه بیندازد فوراً از نزد او دور شدم
و بکناری رفتم او هم غرغرکنان راه خود را گرفت و رفت و همان شب در هر خانه که
از معارف و اعیان شهر رفته بود و همه جا را پر کرده بود که فلانی بهائی است کافر شده همه
بدانند و آنها را [illegible] دیگر صبح که از مسجد یعنی منزل خود بیرون آمدم دیدم
مردم طوری دیگر بمن نگاه میکنند و به نجوی مشغول هستند مردمی که روزهای دیگر چون مرا
میدیدند تعظیم میکردند و دست میبوسیدند امروز بهیچ وجه اعتنا نمی کنند بلکه در نهایت درجه
پرهیز و خوف دیدم در دکان [illegible] همان شب بهمه جا رفته بود و بهر کس گفته بود
که فلانی بهائی شده دیگر نباید باو اعتنا کرد ملاحظه فرمائید که چقدر زحمت کشیده بود
و آن شب استراحت را بر خود حرام نموده و بهمه جا خبر داده بود باری از آن روز به بعد
دیگر در شهر احترامی نداشتم ولی معذور ~~در مدرسه~~ مشغول تدریس بودم روزی

©Afrian Library Trust, 2026

یکی از شاگردان کلاس پنجم از راه دروغ و تعصب رفته بود نزد بعضی از متدیّنین شهر و گفته بود
که فلانی امروز سر کلاس قرآن مجید را بزمین زد و لگدکوب نمود و چنین و چنان کرد
از انتشار این خبر شهر پر از غوغا و هیاهو شد قیامت و وحشتی برپا گشت ورقهٔ استشهادی درست
کردند و جمعی شهادت دادند که این عبد چنین کاری را کرده و قرآن را لگدکوب نموده و یکسر
نزد رئیس معارف بردند و از او خواستند که فوراً مرا از مدرسه بیرون کند رئیس معارف
شخص خوبی بود هر چند بهیچ دینی معتقد نبود و به اسلام ذرّه‌ای اهمیت نمیداد ولی راضی هم
نمیشد که کسی مظلوم واقع شود چون این هیاهو و هجوم مردم را شنید بمن پیغام داد ابداً
نترسی و بهمانطور بتدریس خود مشغول باش آنگاه خود شخصاً بمدرسه آمد و شاگردان را
یکی یکی احضار کرده باستنطاق آنان پرداخت و اغلب شهادت دادند که بهیچوجه فلانی
چنین کاری نکرده رئیس وادار کرد که آنها آنچه را میگفتند نوشتند و بامضاء رسانیده با
خود برد و بمعترضین و مخالفین گفت که اصلاً این قضیه صحت ندارد و از طرف دیگر شاگردی
که این دروغ را گفته بود از مدرسه اخراج نمود پس از این جریان بعضی از متدیّنین
در صدد بودند که مرا کتک بزنند و از مسجد بیرون کنند فردای آن روز آخوندی
درب اطاق مرا کوبید من هم بی خبر در را باز کردم که ناگهان آخوند با مشت و لگد
بکتک زدن من مشغول شد و فحاشی میکرد و داد و فریادی راه انداخته بود و همراه او
سیدی روضه خوان و تریاکی بود که نهایت عداوت را داشت و در باطن آخوند را تحریک
کرده بود که طوری حمله نماید و ثوابی ببرد و شهرتی تحصیل نماید آخوند پس از مقداری فحش
و کتک که گفت و زد و براه خود رفت زیرا هر چه منتظر شد کسی با او شرکت کند و دیگری بنماید

©Afnan Library Trust, 2026

بالمثل از کرده خود پشیمان شده درخت    و همانطور روز بروز آثار منتشر شد   رئیس معارف
هم بمن نوشت که حیا اینها از آبان تکلاس و تدریس خودداری کن   من دیگر نه بمدرسه
برای درس میرفتم   و نه میتوانستم در مسجد آقا امامت نمایم ؛   پس از آن با جراید آقای رئیسی
منشی محفل ملایر مرا بمنزل خود برد و شرح ماوقع را گفتم   و ایشان گفت دیگر نباید بمدرسه بروی
من خودم میرفتم و اسباب و اثاثیه را آوردم    باری هرچه خواستم منزلی پیدا کنم ممکن نشد مردم
حاضر نشدند یک اطاق بمن اجاره بدهند    بالاخره با هزار زحمت در گوشه میدان الهی
خرابه ویران بقیمتی گران بمدت ۸ ماه که تنها در آن گذراندم   چند شب در آنجا بسر بردم
ولی بد جائی بود   آخر کار در جنب منزل رئیس معارف منزلی خالی دیگر یعنی بماهی شش تومان
که آنوقت ها خیلی پول بود اجاره کردم   این حیاط ۷-۸ اطاق داشت   من در یک گوشه
از یکی از اطاقها مختصر اثاثیه خود را گذاردم یک قالیچه کوچک و یک لحاف و چند جلد کتاب بود درس
کار من بقدری کساد شده بود که حتی احباب هم جرأت نمیکردند با من رفت و آمد کنند
قبل از یافت شدن منزل که بکلی بیجا بودم محفل روحانی ملایر تقسیم کرده بودند که هر شب
یکی از اعضای محفل در منزل خود از من نگاهداری کند و همینطور هم بود هر شب یک جا بودم
ولی هنوز نمیدانستم محفل روحانی چیست و احکام کدام   کتاب مستطاب اقدس را گرفته بودم
و بحفظ صلوة و مناجات مشغول بودم   تا وقتیکه منزل جنب منزل رئیس معارف پیدا شد
رفتم آنجا   گاهی رئیس معارف برای من شام میفرستاد   دیگر نه مسجد داشتم نه محراب
نه منبر نه مرید نه پول برای مخارج   هیچ هیچ   فقط امید بجمال مبارک بود.
تمدرها آخوندهای ملایر در کوچه و کنار بهائیهای پدرآورده شدند همه جا صحبت از بهائی شدن من بود

©Afnan Library Trust, 2026

نار قتل دریا موج میزد فتوای قتل مرا یکی دو تا از آخوندها نوشته بودند و بدر و دیوار شهر زده بودند منزلی را که در آن بودم بعلت مسافرتی که به اندریان کرده بودم در ایام غیبت من صاحب منزل به شخص دیگری اجاره داده بود و قفل را شکسته بود و اثاث را در گوشه ئی گذاشته بود من هم باو چیزی نگفتم زیرا اگر هم چیزی میگفتم کسی بداد من نمیرسید چند روزی مرا بمنزل خود برد که مبادا از او شکایت کنم زیرا میترسید اعتراض کنم چرا منزلی را که در اجاره من بوده به شخص دیگری اجاره داده بود باری محفل صلاح دید که من از آنجا بیرون آیم در مشرق الاذکار یا حظیرة القدس منزل کنم و چنین شد پس از استقرار در حظیرة القدس آسوده شدم ولی در بین باز چندین جا عرض شد و شرح آن طولانی است و چون جزئی است از نگارش آن صرف نظر میکنیم ؛

در شهر ملایر هنگامه عجیبی برپا شد محفل روحانی صلاح دانستند که در ملایر نمانم به بروجرد بروم من هم با یکی دو نفر از احبا عازم بروجرد شدیم در منزل جناب نورالله خاوری روزی چند بسر بردیم لکن توقف در بروجرد هم بواسطه شهرت ممکن نشد بملایر برگشتم و همینطور سرگردان و حیران بودم هر جا میرفتم نفرت بود فحش بود گوشه و کنایه بود سنگ میزدند بالاخره بر حسب مخابره که با همدان توسط محفل روحانی ملایر بعمل آمده بود عازم همدان شدم و محفل روحانی مرا برای تدریس در مدرسه تائید که مال احبا بود تعیین فرمودند این بود شرحی که جناب اشراق خاوری در کیفیت اقبال خود بامرالله و وقایعی که در نتیجه تصدیق ایشان روی آور شده مرقوم داشته است ؛

©Afnan Library Trust, 2026

خاطراتی در دوره مهاجرت از ملایر به دورود نوشته جناب هوشنگ

پزشک زاد از تورنتو کانادا

این فانی هوشنگ پزشک زاد فرزند دکتر سلمان پزشک زاد در عنفوان جوانی پس از اتمام تحصیلات در سالهای جنگ بین المللی دوم مصادف با طرح نقشه ۴۵ ماهه که از طرف حضرت ولی امرالله شوقی افندی تنظیم و مورد اجرا قرار گرفته بود با اشتیاقی وافر با اتفاق اخوی حشمت الله پزشک زاد با خانواده به یکی از ایستگاه های راه آهن بین اراک و اهواز بنام دورود که شهرستان کوچکی بود مهاجرت نمودیم و شغل مترجمی در راه آهن دولتی ایران که در آن زمان تحت نظر ارتش امریکا اداره میشد مشغول گردیدیم پس از خاتمه جنگ مجدداً در محل ساکن و شغل آزاد با اتفاق اخوی در دورود ساکن شدیم در مرحله اول موفق به تشکیل جمعیت بهائیان لذا بعلت مهاجرت عده تبدیل به محفل روحانی گردید افراد و اعضاء اولیه در دورود عبارت بودند ۱- مصاعد الی الله اسمعیل ملک آرائی ۲- مصاعد الی الله آصف الله بنانک جو ۳- فریدون منقل با خانواده ۴- جناب لهراسب درخاوندی ۵- احسان الله سبحانی ۶- حشمت الله پزشک زاد با خانواده ۷- هوشنگ پزشک زاد ۸- احسان الله موزون ۹- رحمن پرتوی فر

پس از تشکیل محفل روحانی احبا مشغول تبلیغ و نشر نفحات الله گردیدند باعث حقد و حسد معاندین امرالله گردید که از طرف آیت الله بروجردی تقویت میشد مشغول توطئه و دسیسه گردیدند بنا بر نقشه قبلی در روز جمعه ئی در حدود پانصد نفر از اهالی محل که اغلب شان از (الوارهای محلی) بودند و در دست شان [illegible] کامل داشتند به مغازه این جانبان حمله نمودند بعنایت الهی ما را از وسیله نجات داد بدون هیچگونه اذیتی ما را به کلانتری محل انتقال دادند و جمعیت به طرف مسجد رفتند و شیخ محل بنام شیخ علی در مسجد مشغول تحریک آنها [illegible] نمودن آنان به حمله بمنازل احبا بود در این موقع رئیس کلانتری که شخص خوش نیتی بود [illegible] در این جریان [illegible] غفلت بهائیان اقدام نموده بود از طرف مهاجمین مورد ضرب قرار گرفت سرهنگ پرتو با عده ژاندارم که عازم خرم آباد بودند حضور داشتند کلانتر محل از ایشان کمک خواسته دادخواهی به مسجد رفته و شیخ محل را از منبر پائین آورد و مردم را متفرق نماید و موفق نمیشوند که بمنازل احبا که در جوار مسجد واقع گردیده بود حمله نمایند فردای آن روز از طرف فرماندار محل و رؤسای ادارات به دورود آمده و جلسه تشکیل داده و با حضور سرهنگ پرتو و فرماندار محل عده از احبا را در جلسه احضار نمود چون فرماندار شخص منصفی بود پس از عتاب و خطاب را اهانت از احبا خواست که فوراً از دورود خارج شوند البته از طرف احبا حاضر در جلسه جواب محکم و منطقی داده شد مع الوصف جلسه شورای شهر تشکیل داد و احبا را کلاً تحت الحفظ با خانواده از دورود خارج نمودند عده از احبا به طهران رفته پس از گزارش جریان به هیئت محفل مقدس ملی ایران در انجا [illegible] ملاقات با اولیاء امور در طهران و اعزام بازرس برای رسیدگی موضوع در آن موقع وزیر کشور سپهبد [illegible] اولی بود پس از مراجعت بازرسین از دورود [illegible] مشغول گردیدند و از شیخ محل نیز [illegible] اجازه داده [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

ضمناً گفته شد که مزاحمتی برای جامعه بهائی دورود تولید نمایند (باید اضافه کنم در آن موقع

دورود از توابع شهرستان بروجرد بود )

باری در سال ۱۳۳۲ شمسی اوائل ماه محرم چون معاندین در صدد برای اول شروع به اخراج بهائیان نشده بودند مجدداً به تحریک شیخ محلی و توصیه آیت الله بروجردی مرجع شیعیان در قم دسته‌ای شخصی بنام آقای ارشد رئیس اداره منطقه لرستان که از منتسبین دربار پهلوی و از طرف (هنگام ثریا پهلوی) (بختیاری) در صدد آماده نمودن مردم برآمده در مساجد و جلسات روضه خوانی که در خلال برنامه‌ها ... با در تاریخ ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که ... شاه کودتا ... از ایران کودتا روز بعد از انقلاب شیخ مزبور از موقعیت استفاده نموده و با اغوای عده‌ای از اشرار درب مغازه این جانب را که آن روز در طهران بودم شکسته و کلیه اموال آنها را غارت کرده بودند در این جریان خانم و طفل دو ساله و همشیره در منزل تنها بودند که اکثر تصمیم گرفته بودند به منزل حمله نمایند به عنایت الهی مانع از اقدام آنها گردید بطور معجزه آسا بوسیله یکی از روستائیان ادارات محل که در کمک‌هایی نموده بود محفوظ ماندند پس از مراجعت از طهران به مراجع اداری دادخواهی گردید آنان در عوض رسیدگی به موضوع شورای شهر تشکیل داده کلیه احبا را کتباً الحفظ از دورود به بروجرد اخراج نمودند و کارمندان اداری هم منتقل گردیدند.

در این ایام اعضاء جمعیت بهائیان دورود از قرار ذیل بود:

۱- جناب استاد عبدالله جواد آقا فی رفاهم ۲- حسین ابلاغی با خانم ۳- رحمن بجتوی ...
۴- شهید مجید رحمن کلینی با خانم ۵- حسین صادقیان عضو ... ۶- هوشنگ بزرگ‌زاد ...

باری این حکم ظالمانه صادر گردید بدون آنکه به احبا اجازه دهند که چیزی از اموال خودشان را ببرند کلیه لوازم خانواده‌های احبا را در یک اطاق گذاشته لاک و مهر نمودند ... البته معلوم است به سر اموال چه خواهد آمد در ایام زمستان بعلت خرابی سقف اطاق به چه صورتی در خواهد آمد؟

پس از اخراج احبا از دورود جناب آقای رحمن کلینی که ریاست اداره دخانیات ایستگاه راه آهن دورود را عهده‌دار بود شخصی بسیار مخلص و مؤمن و دارای قلبی پاک ... در موقع انتقال اثاثیه منزلش با وجود حضور پلیس محافظ با نقشه قبلی شخصی بنام علی ... که از کارمندان راه آهن بود غفلتاً از عقب حمله نموده با دشنه ضرباتی به پشت گردن وارد آورده ایشان را در جلوی منزلش شهید نمایند مدت ۲۴ ساعت جسد در جلوی منزل افتاده بود که از طرف مرکز جهت امری اعتراض ... مقتضی جهت انتقال جسد از دورود به نقطه امنی بنمایند در آن زمان جناب آقای عطاءالله خان حقیقی که عضو عالیرتبه راه آهن بودند اقدام کرده جسد بوسیله روحانی بهائی که یکی از آنان جناب آقای حق جو و دیگری استوار ارتش بودند به (ازنا) که یکی از ایستگاه‌های بین اندیمشک و دورود میباشد در نقطه مرتفعی در کوه‌های حوالی ایستگاه راه آهن با آئین بهائی دفن نمایند بیرون این تاریخ

©Afnan Library Trust, 2026

این جانب طهران رفته برای گزارش به ساحت محفل مقدس ملی روحانی ایران موضوع در ساحت
محفل مقدس روحانی مطرح و بنا بر توصیه و راهنمائی آنها این جانب باتفاق آقای حسن ابلاغی
نامه مشکوائیه تنظیم به وزارت کشور که مسئول حفظ انتظامات کشور بود شخصا تقدیم و رونوشت آن
بکلیه وزارتخانه تسلیم شد.
در آن موقع چون کشور ایران مصادف با انقلاب داخلی شده بود و وضع کشور درهم و برهم بود بنده
باتفاق آقای حسن ابلاغی با زحماتی موفق شدیم که بحضور آقای تیمسار رحیمی نیا معاون وزارت
کشور برسیم نامه مزبور و نظر تنظیم شده بحضور ایشان تقدیم گردید پس از آنکه نظر سطحی بآن نامه
نمود اظهار داشت من دستور دادم که بهائیان از ده روز خارج شوند و به نقطه دیگری بروند بنده
اظهار داشتم برای تنظیم این نامه بنده ساعتها وقت صرف نموده‌ام لطفا برای اینکه از موارد
تظلم و رسیدگی به موضوع حضرتعالی چند دقیقه صرف وقت کرده نامه را مطالعه بفرمائید اطاعت نمود
پس از قرائت نامه مجددا اظهار داشت نظر همان است که بهائیان از ده روز خارج بشوند.
در جواب عرض شد با بهائیان سالهاست در محل سکونت داریم بعلت اشتغال به کسب
آزاد دارای مغازه لباس بدهی منزل و مغازه و همه گونه امکان داریم در عرض چند روز از ده
خارج شویم بدون هیچگونه جرم و این امر بر خلاف نص صریح قانون اساسی کشور است
که افرادی را بدون داشتن جرم و تشخیص دادگاه صالحه نفی بلد نمائید در جواب گفت تصمیم
همین است باید اجرا شود.
در جواب عرض شد که گویا این تصمیم از طرف آیت‌الله بروجردی گرفته شده از وقتیکه جناب
شما وارد به موضوع مشتید بهرامیت جلو نیائید تا موضوع شما تذکر داده شود قبل از انقلاب
دکتر مصدق که رئیس الوزرا پیشین بود تصمیم داشت که مملکت ما را از طرف کمونیستی سوق دهد
ما مملکت را از این ورطه نجات داده‌ایم حالا نمیتوانیم برای عده از بهائیان با مرجع تقلید مخالفت
نمائیم و باید نظر آقا را تامین نمائیم جواب داده شد بطوریکه اطلاع دارید جامعه بهائی ایران
که بالغ بر چهارصد هزار نفر هستند در این کشور مقدس زندگی نمایند در امور سیاسی دخالتی ندارند
مطیع قانون اساسی کشور و رعایت کامل مقررات را نمایند چگونه است که جامعه بهائیت
را وجه المصالحه قرار داده اید.
در جواب گفت بنده من در ستادی چون سرلشکر علائی دارم بهائیان مردمان خوبی هستند
ولی در هر حال تصمیم ما چنین است بنده اظهار کردم چون کشور ایران عضو سازمان ملل
متفق است و تعهد رعایت حقوق اقلیت‌های مذهبی نموده است در همین چند روزه در رادیو
و روزنامه‌ها اعلام نمایند که دولت حافظ حقوق ملت و مجری قانون اساسی کشور است بنابراین
نظر شما مباینت دارد در جواب اظهار داشت این قوانین برای کشور پلیس است نه ایران.
پس از چند لحظه اظهار داشت نظر شما برای تامین حقوق شما چیست بنده عرض کردم بهترین راه
این است که شما به آیت‌الله بروجردی بفرمائید بهائی که مردمانی مطیع دولت هستند مزاحمتی
برای آنها تولید ننمایند بگذارید در محل‌های خودشان باشند و به امور زندگی خودشان برسند
در جواب گفت نمیگذارم بروید در ایام محرم تار و تنبک بزنید بنده گفتم جناب وزیر
از جاده انصاف خارج شده‌اید بهائی‌ها هرگز این کار را نخواهند کرد حضرت بهاءالله

©Afnan Library Trust, 2026

زیارتنامه مخصوص برای شهادت حضرت سیدالشهداء صادر فرموده‌اند ما در ایام مخصوصه آن را
زیارت می‌نمائیم. درعین از حد عقل هم خارج است که اقلیت عرق عصبیت اکثریت را
تحریک نماید و در ایام محرم به شادمانی بپردازد. باری عرض شد در چند سال قبل ترتیبی جهت
اخراج بهائیان از ادارات ترتیب دادند که منجر به اخراج بهائیان گردید ما به وزیر کشور آن موقع
که سرلشکر آق اولی بود مراجعه و دادخواهی نمودیم ایشان با ترس مخصوص جهت رسیدگی به محل
اعزام. پس از گزارش با ترس بی‌گناهی بهائیان ثابت و از نتیجه عمل ضمانت گرفتند
که منبعد مزاحم بهائیان نشوند. جامعه بهائیان به محل کسب و کار و زندگی خودشان مراجعت خواهند نمود شما
نمی‌توانید این کار را بنمائید. در جواب اظهار داشت بروید پیش سرلشکر آق اولی. بنده عرض کردم
استعفانامه ایشان در حال حاضر متصدی وزیر کشور هستند. شخص جنابعالی سمت وزارت کشور
و تأمین حقوق جامعه را دارید. درحالی به چه مناسبت پس از دو ماه قاتل مرحوم کلینی آزاد
گردیده است بدون محاکمه. اظهار داشت این کار را من نکرده‌ام از دادستان دادگستری سؤال
نمائید. عرض نمودم شخص جنابعالی که مسئول حفظ انتظامات و ناظر به کلیه امور جاریه کشور هستید
باید در هیئت دولت از وزیر دادگستری سؤال نمائید که به چه مناسبت پس از دو ماه قاتل بدون
محاکمه آزاد گردیده است. در جواب اظهار داشت من کاری برای شما نمی‌توانم بکنم شکایت
مرا می‌توانید به مقامات عالیه بنمائید. جواب داده شد اگر طبق تعالیم حضرت بهاءالله نبود من
اولین متمرد بودم و خودم از خود دفاع و انتقام می‌گرفتم.
در این موقع داد و فغان شد. شخص مرتیب جهانبانی که از سرداران قدیمی رضاشاه بسیار مقتدر
و مستبد. لطف و تأییدات جمال مبارک و قدرت تا ذره‌ای ترس در مقابل جوانی سرگردان
و بی‌دفاع که نمی‌توانست در آن زمان بدون محاکمه مرا به زندان بیفکنند بیچاره و زبون شده
و به سفسطه پرداخته است. درعین اظهار داشت شماها را تحریک نمایند که بیرون بیائید
و این اظهارات را بنمائید. عرض شد اگر چنانچه شما به اظهار لطف با تأمین توجه بفرمائید
از این فتنه و فساد جلوگیری بفرمائید و حقوق اقلیت‌ها را محفوظ می‌داشتید و ما جامعه بهائی را
وجه المصالحه قرار نمی‌دادند برای چه منظوری بنده حضور شما می‌رسیدم و دادخواهی می‌نمودیم چون ملاحظه کردم
ادامه مذاکرات بی‌نتیجه است از جا برخاستم. عرض شد جناب وزیر کشور در این مرحله آخرین
مرجع شکایات ما بودید حال که چنین است من شکایت شما را بخدا می‌کنم. از اول مذاکرات
این جانب با وزیر کشور آقای واثقی مدیرکل وزارت کشور ناظر جریان بود در آخرین مراحل ایشان
اظهار داشتند بهتر است شما به اطاق من بروید. بنده خود را اطاعت کردم و باتفاق آقای واثقی
به اطاق ایشان رفتیم. پس از چند دقیقه ایشان با اطاق خودش آمد. پس از استمالت
اظهار داشت من چندین سال فرماندار یزد و سایر شهرستانهای کشور بودم بهائیان مردمان
خوبی هستند من کلیه مطالب شما را شنیدم حق با شما است بهتر است محل را ترک نمائید
و این آقایان منظورشان از وزیر کشور حفظ مقام خودشان چیز دیگری را در نظر ندارند من پس
از اظهار تشکر از مراحم ایشان کلیه مطالب گفته شد در هر حال من شکایت ایشان را بخدا کردم
فردای آن روز به محفل مقدس روحانی ملی ایران مراجعه گزارش مذاکرات به جناب آقای
کاظم کاظم‌زاده که در آن ایام بجای جناب فروتن که در مسافرت و شرکت در کنفرانس هندوستان

©Afnan Library Trust, 2026

بودند انجام وظیفه ننموده‌اند وارد شد ایشان اظهار داشتند مطالب عیناً نوشته و ثبت و قبل
تقدیم گردد بنده اطاعت نموده خلاصه از مذاکرات تنظیم و تقدیم گردید اتفاقاً پس از چند
روزی که شهردار خیابانی جهت افتتاح جشن همراه برخی سینما در ساختمان شهرداری ایشان به
مهمان مساعدت نموده بود بعلت سرعت زیاد ماشین ایشان با کامیونی تصادف و خیابان
وزیر نیز در ناپود گردید حق تعالی به شکایت رسیدگی نمود.
پس از ملاقات با وزیر کشور قرار شد برای اعلام رای نهائی با بیرجند رفته پس از ملاقات
فرماندار بیرجند تصمیمات نهائی را بما ابلاغ نمایند بنده به بیرجند رفتم پس از ملاقات با
فرماندار بیرجند اداره اظهار داشت طبق نامه رسیده از وزارت کشور شما بهائی‌ها باید فوراً
به بیرجند رفته و اسباب زندگی خود را خارج نمائید و حق سکونت در تخل را ندارید.
در هر صورت چاره نبود بنده به تنهائی به بیرجند رفتم مگر از آقای ارشد رئیس ایل بختیاری
مرا به کلانتری خواست در حضور رئیس کلانتری در جلسه اول پس از تعارفات متداوله
اظهار داشت پیرمرد در صورتیکه تو مسلمان بشوی حق داری به بیرجند بیائی و کلیه اموال غارت
شده را تحویل خواهم داد همه گونه مساعدت مادی بتو خواهم نمود.
بنده عرض کردم آقای ارشد اشکالی ندارد که من مسلمان بشوم زیرا من به حقانیت حضرت رسول
اکرم معتقد و معترف هستم او در جواب گفت من میخواهم شما مسلمان بشوی بنده منظورت
خواستم در جواب گفت شما سیاسی هستید بنده اظهار داشتم از دو جنبه خارج نیست یا شما
بهائیان متمایل به بلوک شرق هستید یا غرب ملاحظه فرمودید که قبل از انقلاب که حکومت
متمایل به چپی ها بود چه بسر بهائی‌ها درآوردند که چرا شما در میتینگ یا رای دادن دخالت نمی‌نمائید
پس از آنکه حالا سیاست غربی جای آنرا گرفته به سر ما چه آوردند یکی از دوستان بهائی
ما را کشتند بهائیان را از تخل خارج کردند مغازه شکستند غارت نمودند و شما یک فرد سیاسی
هستید کاملاً بر امور سیاست مطلع هستید بهائیان مطلقاً در امور سیاسی دخالتی ندارند این
تهمت و کذب محض است خلاصه پس از مذاکرات مفصل در آخرین مرحله گفت
پیرمرد اگر چنانچه مسلمان نشوی دیگر حق نداری به بیرجند بیائی من کشتنی تو را خواهم کشت
در جواب عرض شد گو اینکه در دیانت مقدس بهائی دست بوسی حرام است ولی در این
مرحله حضرت عبدالبهاء اجازه داده‌اند که دست قاتل را باید بوسید در حق او دعا کرد
جواب داد چه دعائی عرض شد که قلب شما بنور حضرت عبدالبهاء روشن شود من این کار
را با کمال میل خواهم نمود اگر چنانچه این اقتدار را به بنده بدهید پس از لحظه‌ای رنگ
در حال تغییر مرا ظاهراً مورد نوازش قرار داد و گفت پس لطفاً فردا ظهر بمنزل من
بیائید نهار را با هم در حضور عده از روسای ادارات در دور هم صرف نمائیم بنده با کمال
ادب موافقت کردم فردای آن روز قبل از ظهر چند ساعتی با او مذاکره کرده بودم خلاصه
مفهوم شد که ایشان را تحقیق آزاد و آزادش میکنید من اینها از حضرت عبدالبهاء اقرار میکند
تجدید نمایند از طرفی از حضرت ولی مقدس امرالله تکذیب اظهار شد حضرت شوقی افندی
ولی امرالله بخصوص الواح وصایای حضرت عبدالبهاء میباشد.
در ضمن بار دیگر این حکایت را برای من تعریف نمود که در اصفهان حاج علی بابای بود

©Afnan Library Trust, 2026

مورد توجه و اعتماد ایل بختیاری رؤسای ایل بختیاری در آن سالها که بانک وجود نداشت کلیه نقدینه
وسایل اسناد مهم را نزد ایشان امانت میگذاشتند تا اینکه حاج علی مرحوم شد در قبال خدماتی که
که ایشان به ایل بختیاری نموده و مورد احترام ایل بود تشکیلات مفصلی برای حمل جنازه
ایشان به قبرستان بعمل آمده بود و عده زیادی برای تشییع جنازه حاضر شده بودند در این حین
مکتوبی از طرف محفل روحانی نامه آورد که حاج علی بهائی بود و طبق این وصیت نامه باید به
اسلوب بهائی تدفین شود در گلستان جاوید بهائیان حال شما مختارید وصیت نامه ایشان را
در نظر بگیرید یا اینکه بطور مجمل نمائید در این موقع پس از قرائت وصیتنامه کل تشییع کنندگان
منصرف شده و جسد حاج علی در اختیار خانواده گذاشته و از محل خارج شدند.

در همین ظهر که طبق رسوم سران بختیاری سفره بسیار مفصل با اغذیه متنوع حاضر شده بود در
کلیه رؤسای ادارات دولتی در دو روز هم مهمان بودند آقای ارشد بنده را نزد خود در اتاق
جا داد و از من پذیرائی نمود.
پس از صرف غذا ملاحظه کردم حال من عادی نیست با اطاق دیگر رفته که استراحت نمایم
قادر نبودم تا اینکه پس از انقضاء کلیه غذا حالم دگرگون تر شد و بمنزل آمدم ابتدا
من چیزی دستگیرم نشده بود که علت به هم خوردن حال چه بوده است به منزل آمدم
در آن موقع در بهبهان اثری که کلیه لوازم اثاثیه را در اطاقی جا داده بودند خانم و دو یا شش بچه در
اطاق دیگر زندگی میکردند تا مرا ملاقات نمود گفت پدرش اگر ببینید بودی چرا رنگت
زرد شده چون مهمانی ارشد را برای او تعریف کردم آن خانم اظهار داشت
ترا مسموم کرده اند و مسمومیت بعلت انقضاء اثری نکرده در جواب گفتم خانم این
موضوع صحت ندارد کسی مرا مسموم نکرده.
خلاصه پس از چند روزی کلیه موهای سرم ریخته شد و در اثر معالجات متمادی اطبا
دکتر حبیب آ ... نمودند که در آن ایام عضو محفل مقدس روحانی ملی ایران بودند بهبودی حاصل نمودم

جناب هوشنگ پزشک زاد بر حسب تقاضای نگارنده خاطراتی در مورد
ملایر از تورنتو کانادا مرقوم داشته اند که خلاصه از آن مرقومه چنین است
این فانی هوشنگ پزشک زاد پس از وقایع دردناک رشته صمیمی احبا از دل
مهاجرت که مصادف با صعود الوهی بود بحکم اجبار برای رسیدگی بامور بازماندگان
ساکن ملایر شدم این قسمتی از وقایع آن دوران را که بخاطر دارم اختصاراً می نگارم

در شهر ملایر از جمله کسانیکه موفق بخدمات جامعه امریه شدند جناب سیف آ میرزا موزون
فرزند برومند متصاعد الی الله جناب عبدالقلی میرزا موزون و نوه شاهزاده حسین قلی
میرزای موزون میباشند که شرح حیاتش زینت بخش صفحات تاریخ ملایر است.
جناب سیف آ موزون در عنفوان جوانی در سالهای ۱۳۱۸ الی ۱۳۲۱ شمسی با سمت دبیری
دبیرستانهای ملایر انجام وظیفه مینمودند و بدرستیکه عضو محفل مقدس روحانی ملایر و سرگرم تربیت روحانی
اطفال و جوانان بهائی و نشر نفحات الله و تعمیم معارف امریه جامعه و بسط تشکیلات روحانیه
بودند که بهر آثار و نتایج کلی از قبول این خدمات خالصانه حاصل گردید از جمله تصدیق جناب
محمود بیگلی بامر مبارک و سایر الشان انجام گرفت که شرح آن را جداگانه مرقوم فرموده اند
که خود صفحه از صفحات تاریخ امر را در ملایر تشکیل میدهد. باید یادآور شوم در ایامیکه جناب
موزون ساکن ملایر بودند از جمله مهاجرینی که برای انجام نقشه جلیل ده ساله اقدام به مهاجرت
خانواده محترم ابو القاسم خان توسلی و فرزندان برومندان ایشان که بهمت برادران کوشش نمودند
جناب فرج الله خان و عطاء الله خان و ید الله خان توسلی باتفاق جناب مهندس ایزدی که بیکی
از قراء ملایر بنام توسک مهاجرت نمودند و پس از استقرار در محل بتحریک ملای قریه مزبور
عوامل مزاحم آنان بودند معذلک در نهایت استقامت و پایداری در محل مهاجرت شبانه
کلیه اموال آن مهاجرین فی سبیل الله بسرقت رفت.
در جریان این وقایع جناب موزون بمنظور اعلان عمومی امر مبارک در روز عاشورای حسینی در مسجد
قریه مزبور اقدام به تلاوت زیارت نامه مخصوص حضرت سید الشهداء نمودند که مورد توجه
اهالی محل قرار گرفت شرح یادداشتها با گفتار ملاهای ملایر مسدود [illegible] مشغول ایجاد
دشمنی و [illegible] و از طرفی دیگر به شاهزاده سیف برادر خانم الشهید مجید جناب روح
الله [illegible] علیه رضوان الله و بهائه) که مالک قریه بود فشار میآوردند که به احبا متذکر شود
اگر چنانچه دیانت بهائی برحق است چرا آقای موزون با [illegible] بی اطلاع مباحثه میکنید حاضر شود
با شیخی که در منزل آقای فرهنگ رئیس التجار برای ایام عاشورا دعوت شده مباحثه کند
(شیخ یکی از ملاهای مهم شهرستان اطراف بنام ملا علی سبزواری بود) در هر حال با مشورت محفل
روحانی ملایر تصمیم گرفته شد جناب موزون بهمراهی بنده که جوانی ۱۷ ساله بودم به منزل آقای فرهنگ
که شخصی متنفذ و دارای ملک و داری بود رفتیم پس از تعارفات معموله با حضور شاهزاده سیف
که داماد آقای فرهنگ بود و عده دیگر صحبت آغاز شد و پس از مباحثات طولانی و اتمام حجت و
ارائه دلائل و براهین کافی که در جواب سؤالات شیخ وسیله جناب موزون بیان شد شیخ [illegible]
بیشتر [illegible] جناب موزون شرطی قبول نمودند که اگر [illegible] نوشته [illegible]
شیخ چون [illegible] به سفسطه [illegible] و از گفته خود [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

باری آقای موزون چون طرف را مرعوب و خجلت او را بیش از این نمیخواست اظهار داشت
موضوع را کاملاً تمام میگیریم و جلسه را ترک نمودند.
فردای آن روز جوانی که از مستمعان آقای موزون بود در جلسه مباحثه حضور داشت اظهار نمود
که دیشب پس از آنکه جلسه را ترک کردید آقای فرهنگ از شیخ پرسید چطور نتوانستی
در مقابل جوان ۲۱ ساله با ادعای این همه علم و تحصیلات بجائی برسی بهانه‌ای که خودت مطرح
نمودی پشت پا بزنی ما از شما انتظارات بیش از این داشتیم.
باری از جمله اعضاء فعال و مؤمنین ملایر متصاعد الی الله میرزا ابوالفضل ملک آرائی است
که پس از انتقال اجباری از دورود به بروجرد و پس از آن ملایر ایشان با همت و غیرت
بیشتر در ملایر انجام وظیفه مینمودند مردی بود خلیق و خدوم و در نهایت صفای قلب خدمت بامرالله
مینمود تشکیلات اداری مانع از آن نمیشد امری ایشان بمنشید همیشه دفاع از مظلومین
و نشر نفحات الله و تبلیغ امرالله تفهیم معارف امری نسوان شعار زندگیش بود مورد اعتماد و
احترام اهالی بودند بحمدالله تا پایان عمر بخدمات مشغول و بالوفا بودند و عمرش بحسن خاتمه
انجامید و بملکوت ابهی صعود نمود یادش گرامی و روحش شاد.

در خاتمه نگارنده لازم میداند ضمن تشکر از زحمات جناب بزرگ‌زاد یادآور شوم جناب ایشان
شرحی از وقایع بلوای ظلمعی در ملایر و ذکر اسامی اعضاء محفل مقدس روحانی ملایر در وقایع دیگر مرقوم داشته‌اند
که در صفحات دیگری نقل شده است.

جناب بزرگ‌زاد در خاتمه این خاطرات مرقوم داشته‌اند چون این خاطرات پس از
گذشت سی سال تنظیم گردیده است امکان دارد از ذکر اسامی خادمین امر در آن ایام و
واقعات آنها غفلت شده باشد امید عفو خواهید فرمود
ثانی هوشنگ بزرگ‌زاد
تورنتو ۱۶ فوریه ۱۹۸۵ میلادی

©Afnan Library Trust, 2026

خلاصه‌ای از خاطرات جناب سیف‌الله دوزدوزان علیه بهاءالله در مورد نهاوند و ملایر

بمنظور درج حوادث در تاریخچه تاریخی امری همدان و ملایر برحسب تقاضای جناب دکتر بزرگ‌زاد رحیم‌زاده اینک بشرح موضوع میپردازم.

در سال ۱۳۱۷ شمسی ایادی جلیل امرالله زائر نفحات‌الله جناب میرزا طرازالله سمندری علیه بهاءالله الابهی طبق معمول بمنظور نشر نفحات الهی و تبلیغ امرالله به همدان تشریف آوردند و در این سفر سرداران عزیز جناب دکتر مهدی سمندری فرزند برومند ایشان و جناب مهندس را بهمراه برای ملاقات تا سبزوار همراه معظم‌له بودند (اکنون جناب دکتر مهدی سمندری در مقام ایادی امرالله بخدمات امریه موفقند) سالها تبلیغ رونقی جدید و اعلان امرالله ارتفاعی بیشتر پیدا کرد جلسات ملاقاتی احبا و نفوس و مشورتی یافت کلاسهای تزیید معلومات امری و جلسات حضرات اماءالرحمن نیز بر این منوال پرجوش و خروش شد از قراء و قصبات اطراف نیز برای کسب فیض در جلسات امری شرکت داشتند بخصوص در جمیع جوانان از جهات حسب‌الامر و تذکر اسم اعظم و تشویق و تحریص محفل روحانی فعالیت و جنب و جوش جدیدی ایجاد شد مکرر حضرت ایادی امرالله فرمودند فرزندم قسم بسلطان غیب اگر نوزده مستبدی دیگر برای آن بپا گردند من این شور و اشتعال و خدمات شما را با جهت اندکی عرایضه بحضور مبارک عرض کنم قربانت گردم پس تکلیف آن همه مستبدی‌ها که تا امروز از دست دادم چه میگردد فرمودند آنها حساب نیست قهقهه را سر دادند از شوق و شعف ایشان همه فضای اطاق بوجد و نشاط آمد مرتباً با خنده تکرار میفرمودند الله ابهی الله ابهی اما راست این فرزندم تکرارم این نوزده را که صحبت است اما نوزده‌ها جاودانه

©Afnan Library Trust, 2026

خلاصه آن بزرگوار با بیانات تشویق آمیز یاران را بیش از پیش بحرکت و هجرت و اقدامات مفید وا میداشتند
بنحویکه در ظرف مدت دو ماه دیگر ترتیب پنجاه نفر مستعدی بکلاسات تکمیلی تبلیغی ایشان
هدایت شد که تعدادی از آنان از جمله یوسف اخباری جواد حریری و سید حسن نخعی بشرف
ایادی فائز شدند البته داستانهای تبلیغی شیرین و شنیدنی و حوادث و وقایع جالب
زیادی است که در این رجیزه نمی گنجد این چند سطر بیان حالی بود که ما را با اصل قضیه متصل و مربوط میسازد
خلاصه مطلب آنکه با چاپ گرمی روح و روان در شوق و ذوق تبلیغی در اوایل شهریور ماه ۱۳۴۲ شمسی
از طرف وزارت فرهنگ بسمت دبیر دبیرستانهای ملایر مأمور و با آنجا منتقل و در آنجا بکار مشغول شدم
در بین دبیران و همکارانم شخصی که با روی خوش و صمیمیت بنده را استقبال و ابراز محبت مینمود
و بنده نیز با او علاقمند شدم بنام محمود نیکی ناظم دبیرستان پهلوی و دبیر دبیرستانها بود مردی
با معلومات و چند سال بود که در ملایر مورد اطمینان و احترام اهالی بود ایشان و خانمش دو آقای
شمس الدین نیکی برادر زاده زن و فرخنده خانم خواهر آقای نیکی شمسی از اهل اصفهان بودند
با این زمینه اکثر اوقات بیکاری با هم بودیم و اکثر شبها در منزل ایشان اوقات تنهائی را به
مطالعه و مذاکره میگذراندیم تا اینکه شبی از شبهای صیام آقای نیکی بمنزل حقیر آمد و در برنامه
ادعیه و افطار دیگر شرکت نمود با آنکه اصولاً پایبند دین و معتقد به لزوم دین نبودند و تمایلی هم به
بحث در خصوص این موضوعات نشان نمیداد معهذا پس از استماع آیات الهی مخصوصاً لوح اعظم
و دعای پر جذبه و حالت سحر و همهمه کلمات الهی بقدری مسحور و مجذوب قدرت و نفوذ
آن شده بود که هرچه میخواست خود را از اسارت آن و از تیررس ارتعاشات مغناطیسی کلام
مقدسه خارج کند و باصطلاح کمی خودش را کنار بکشد نتوانست بلکه ... است

©Afnan Library Trust, 2026

از شما خواهش کنم بعداً قسمتی از این دعا را تلاوت کنید عرض کردم با کمال میل! از مناجات
سحر و چند صفحه از کتاب ادعیه محبوب تلاوت کردید بعد از آن در موقع تلاوت صلوة کبیر
آن چنان جوش و خروش بود که گوئی برافروخته و بهجت از قهر الهی است پس از ختم صلوة
ملاحظه شد در فراز و نشیب طوفانهای تخیلات و صداهای دل و فکر و با بانگ بیدار باش
وجدان گشت گو دنیا را است ولی مطلقاً اظهاری و صحبتی نمیکند تقریباً دو هفته بر این منوال
گذشت پرسشهای متعدد و مسائلی اصولی را نیز حین مذاکرات روزانه جواب میدادم تا اینکه
یک شب ساعت حدود ده بمنزل حقیر آمده با شوق و شعفی کامل و چهره خندان روی مرا بوسید
و گفت فلانی من فکرهای خودم را کردم و مشکلات احتمالی خانوادگی و سیاسی را هم از نظر
گذراندم هیچ راهی ندیدم جز آنکه خودم را بهائی بدانم و زندگی خودم را تسلیم اراده حضرت بهاءالله نمایم
بنده هم رویش را بوسیده و تبریک گفتم و موکداً از ایشان خواهش کردم فعلاً برای مدت کوتاهی
این راز را پنهان کند تا نتایج بیشتری حاصل شود ولی متاسفانه یا خوشبختانه و با اراده الهی این
راز خیلی زودتر از آنچه فکر میکردیم از پرده بیرون افتاد و کوس رسوائی بنده و ایشان را
بر سر بازار زدند روزی بمعیت ایشان بدیدن رئیس فرهنگ بنام (آقای جدلی)
که شخصی متعصب و مخالف سرسخت امر مبارک بود رفتیم پس از تعارفات معموله آقای
نیکنگی تقاضای سه روز مرخصی برای اول و نهم و دوازدهم اردیبهشت نمودند رئیس فرهنگ گفت
این چه شکل مرخصی است ایشان در جواب گفتند این سه روز عید رضوان بهائی است
و چون من اخیراً بهائی شده ام باید تعطیلات دینی خود را رعایت کنم خلاصه رئیس فرهنگ
از این جریان سخت ناراحت شده فریاد زد که تمام آتش ها را امروزیان روشن کرده

©Afnan Library Trust, 2026

... (خورده‌ان) چه آتشی روشن کرده‌ای فوراً از پشت میز بلند شده گفت من رفتم چونکه
... ان با شما دارا اندازیم دارالحکومتی خارج شد ما هم بعداً رفتیم ... مسلم است
... در نهر ... و بازار و کوی و برزن رخ داد این راه آفت ... بالمره
... بودم به سیدنی خودم آشکار نمودم اکنون به آن اکلیل جلیل و تاج آشکاری که
حضرت ... بر سرم گذاشته افتخار کنم من از ایشان چه واهمه دارم خلاصه با چنین عکس العملی
... دیدیم ... از اداره خارج شدیم معلوم شد خانم رئیس فرهنگ جریان را به خانم پزشکی
تلفنی خبر داده ... ملامت کشیده بالاخره تحریکات مفسدین دائره خانم پزشکی از
اصفهان ... طلاق دخترش را از آقای پزشکی فراهم نموده همراه خود ...
برگردانده و این وضعیت صلاح نبود بنده منزل ایشان بروم ... که از
از کنترل معاندین و مفسدین باشد در اختیار نداشتیم تا ساعتی با فراغت فکر و ...
... لهذا آقای پزشکی از کوچه و پس کوچه‌ها خرابه ... شب
منزل بنده آمد بعد از مدتی ملاقات ... سر ...
... چون منتظر بودم برای ... هدایت کرده دیدم خیلی خوشحال
و شاداب است ... گفت ... ؟ امروز صبح ...
... بیدار شد ... گفت پزشکی خوابی دیده‌ام جوان ...
... گفت اکنون از ... خواهم گفت ... تمام ...
... من ... گفتم ...
خلاصه هنگام ... جریان ... ایمان ... خود را

©Afghan Library Trust, 2026

... مبارک ... کرد خانم والده حقیر و سه دوست مرتبش را با این نیاورد دستخط ... من عقلم بجایی نمیرسد

شما ... کرده اند حالا چنین است فوراً دستخط مراجعت مرا با اصفهان فراهم کنید والسلام با خودتان

مراجعت کردند حالا آقای بزرگی در این دل شب با اصرار مرا منزلش برده ایستم تا سپیده دم

ابشارات و تسلیت داد ... زیارتش بارگاه عظیم جلال آن روس الهی مشغول ... شدیم هرگز آن

... تجدید نشد خلاصه آنکه در دوشنبه بعدش نیز فرزند خانم آقای ... الدین نیز

شرف ایمان نائل و احبای الهی غرق دریای شوق و شعف و سرور و حبور موفور شدند بموجب دستور

محفل تقدیس روحانی طهران با موافقت حضرات این دو جوان نازنین در دو نخبه کلیه ارجمند

جهت تقدیم را با اصفهان اعزام داشتند تا از حوادث احتمالی مصون دارند و آثار محفوظ باشند

ضمنا شرحی خدمت فاضل ارجمند جناب اشراق خاوری در محفل تقدیس روحانی اصفهان معرفی کرده

اند از آن نفوس نفیسه مراقبت و مجامع امری دلالت فرمایند ضمنا مراتب معرفی ایشان

امر آقا جناب سمندری گزارش میشود در این ایام بود که حضرت سمندری و جناب دکتر سمندری

با معیت ... در ... بکشور سفر نموده بودند شوق شدید داشتند حقیر را فرموده اند

وصول توقیع مبارک را نیز مرقوم فرموده بودند بموجب دستخط جناب سمندری ...

بیان مبارک در توقیع منیع چنین است «... کل عزیز آقا میرزا اسمعیل سمندری و دو رفیق

شفیق ایشان جناب آقا میرزا سعید رضوی و جناب ... نوآموزان لطف و

الطاف ... حضرت مقتخر شدند خدمات آن اشجار بوستان رحمانی مقبول درگاه

... واقع گردید ( انتهی ) بعد از این واقعه در نتیجه اقدامات فوری اولیای امور

... جناب ... را بجهت ... مرکز ... و ...

به بندرعباس منتقل نمودند که در حقیقت تبعید بود و حقیر را نیز به قسمت کشکوه دالکی ناحیه حیران
که فقط دوراُفتاده ترین منطقه غربی دالکی که در شرایط زیست بود مأمور و با توکل بالطاف الهی
بنقاط مذکور حرکت کردیم چند سال گذشت چون باصفهان منتقل و جویای حال آن عائل
ارجمند شدیم و ملاقاتشان رفتیم آقای شمس الدین پزشکی دکتر در طب و با فرخنده خانم
ازدواج کرده و صاحب دو فرزند بودند همه در ظل امر مبارک از مؤمنین جلیل منطقه و ماجرلی
بودند و آقای مسیح آپزشکی اخوی شمس الدین خان نیز بشرف ایمان نائل و دارا اداری و دنبال
و خدمت تشکیلات امری بودند بالاخره در نتیجه فعالیتهای حضرات و استعداد خانوادگی
دوازده نفر از آن خانواده بامر مبارک مؤمن شدند و جناب محمود پزشکی نیز بعد از صعود
همسر بهائی خود بطهران منتقل و در منطقه وحیدیه ساکن شدند و با خانمی مسلمان ازدواج کردند
که حاصل آن دو پسر بنام حسین آقا و حمید آقا شد ولی عیال ایشان بسیار متعصب بود نبود
بطور ملاقات جناب پزشکی در طهران میرفتم در منطقه وحیدیه جلسات بیوت تبلیغی دائم
و موفقیتهای امری قابل ملاحظه داشتند یک طرح تبلیغی نیز برای قم و اراک داشته‌اند چون
اطلاعات ادبی و عربی و معلومات امری و عمومی ایشان قوی بود در امور تبلیغی بسیار
موفق بودند هنگامیکه بعد از انقلاب اخیر ایران و غلبه ظاهر شرم آور آخوندها چشمگیر
شده بود یکروز آن خانم همسر مسلمان به آقای پزشکی میگوید اگر که خود را باسلام برنگردید جریان
بهائی بودن خودت و بچه هایت را به کمیته خمینی اطلاع میدهم . جناب پزشکی چون
افق خانوادگی و روابط مادر و فرزندی و شوهری را آنچنان تیره و تاریک و خطرناک
می‌بینند دیگر چاره نمی اندیشند تا یک روز [illegible] خود را از [illegible] کرده شکسته مستقیماً به

©Afnan Library Trust, 2026

زیرا مساعدت میکنند تقریب یکسال رهیم در شیراز بوده‌اند و ابدانه در بستان فرار میکنند که این
از ده سال با نهایت ثبوت و رسوخ در امر مبارک و حسن خاتمه بملکوت الهی صعود فرموده‌اند
... آنگاه هنگام صعود شهادت و ده سال داشتند بالاخره دو فرزند دختر نازنین آقایان
حسین و ... تکی به کانادا منتقل شدند چون اطفال دیگر هیچ فامیل و آشنا در این
اقلیم نداشته و ادامه تحصیلاتشان مورد توجه محفل ملی بود خادم جلیل امر حضرت ایادی امرالله جناب
نقابت آقا احوال و خانم قرشان آدرس خانم که بتأییدات غیبیه الهیه در توسعه امرالله و نشر
نفحات مقدسه و اعتلاء امرالله ساعی و کوشا بوده‌اند این دو نوجوان عزیز بهائی را
در ظل جناح مراقبت و مواظبت خود چون فرزندان خویش قبول فرمودند این
دو فرزند نازنین را شبی در جمع یاران الهی ملاقات و تکلم کردم از ذکر متصاعد
الی الله جناب ... تکی گفتگو از گذشتن شد علیه بهاء الله و غفرانه

حقیر کمترین آ... نوزاد
تورانتو کانادا
اول مارچ ۱۹۸۵

جناب دکتر سلمان پزشک

©Afnan Library Trust, 2026

(۱)

شرح حال جناب دکتر سلیمان پزشک و ماجرای شهادت برادر ایشان در کاشان

متصاعد الی الله جناب دکتر سلیمان پزشک ولد مرحوم حکیم آقاجان در یک خانواده متدین کلیمی در طهران متولد که در ایام صباوت در صدر امرالله ایشان و کلیه خانواده پدر و مادر و خواهران توسط جناب حکیم آقاجان علیه غفران الله تصدیق امر مبارک را نمایند پس از وقایع و قضایای کاشان که منجر به شهادت شهدای دوره اولیه گردید. مرحوم دکتر سلیمان پزشک در عنفوان جوانی از طهران به کاشان مهاجرت نموده و بشغل طبابت مشغول مدت پنجاه سال با استثنای چند سالی که از طرف وزارت بهداری بسمت پزشک در شهرستانهای جنوبی انجام وظیفه مینمود در کاشان ساکن و در نهایت عشق و علاقه در پرورش و تعلیم بهائی بخدمت جامعه کاشان مشغول و اکثر اوقات فقرا و محتاجان را مجانا معالجه و مداوا میکرد و طبیب مورد اعتماد و علاقه اغلب خانواده‌ها و محرم اسرار آنان بود در همه کار مددکار و مداوای مرضی در خدمات امریه دفتر نفحات الله پیشقدم و تا آخرین روز از حیات بعضویت محفل مقدس روحانی کاشان انتخاب میشد در همه حال مدافع امرالله و مشوق دوستان به خدمت و اجرای امر مهم مهاجرت بود و مدتی منصفانه کلاسهای درس اخلاقی را سرپرستی میکرد .

۳۱/۵۴

برحسب مدرک ۱۱ شهرالکمال ۱۰۵ بدیع مطابق ۲۴ / ۵ / ۱۳۲۲ محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران (۱) خطاب به محفل مقدس روحانی کاشان شرح این موارد را که مرقوم داشته اند برحسب اطلاعات واصله جناب دکتر سلیمان پزشک در محل بخدمات امریه قائم و

---

۱ - شرح حال ... جناب ... [illegible] ... از تواریخ ... [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

و در ایام وظائف روحانیه برقرار بودند در اینصورت متمنی است از قبل این محفل نیز
خدمات مشکوره ایشانرا تقدیر فرمائید. مزید تائید ایشانرا سائلیم. منشی محفل ملی ایران
در ایام جوانی که شور عشق وافری به زیارت آستان مقدس مرکز عهد و پیمان حضرت
عبدالبهاء روحی ماسواه فداه داشتند دو مرتبه از ایام حیات به ارض اقدس مشرف گردیدند
سفر اول حضور حضرت عبدالبهاء ارواحنا لالطافه الفداء و در سفر دوم حضور حضرت
ولی عزیز امرالله و خاطرات خوش جانبخش این دو سفر تا آخر ایام حیات
باعث سرور و حبور خاطر ایشان بود و دائماً یاد آن ایام را می‌نمودند.
جناب ذکرالله سلمان علاقمند بودند که پس از صعود در بلده در جوار رمس شهدا که قطعه
از آنرا جنب گلستان جاوید اختصاص داده بودند مدفون گردد چون قبلاً بعلت تعصبات
و تضییقات اهالی بلده احبا مجبور بودند که متصاعدین را از بلده به همدان
حمل و دفن نمایند و اجازه نداشتند در بلده دفن نمایند ایشان به دوستان عزیز
همدانی که از اولیای امور بودند و بازماندگان خود ایشان توصیه نمودند پس از فوت
جسد ایشان را در بلده در گلستان جاوید دفن نمایند در صورتیکه عوام الناس مبادرت
به نبش قبر نمودند مجدداً در همان محل مدفون نمایند در یوم بیستم دیماه ۱۳۳۲ شمسی
صعود ایشان واقع گردید که برحسب توصیه محفل مقدس روحانی و اقدامات مهمه جسد
ایشان در منزل غسل داده شد و به گلستان جاوید منتقل و بطور آرام و با حضور
عده [illegible] از احبا طبق رسوم بهائی مدفون گردید فردای آن روز [illegible] تشییع جمل
[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

شهربانی محل به بازماندگان توصیه شده بود که جسد را به طهران منتقل نمایند
که مانع از شورشهای اهالی گردد و از طرف بازماندگان و احبای بلاد شرحی به شهربانی
و دادگستری محل منتشر به اعتراض بر این عمل غیر انسانی که در دیانت اسلام ممنوع
است نوشته و فوراً جلسه فوق العاده محفل مقدس روحانی تشکیل و موضوع مورد
مشورت قرار گرفت پس از شور در جلسه باتفاق آراء قرار شد علیرغم ایدی
اهانت و تهدیدات علی الرؤس الاشهاد طبق وصیت آن مرحوم جسد ایشان مجدداً
در گلستان جاوید بلاد مدفون گردد لذا فوراً کلیه اعضا محفل مقدس روحانی باتفاق
عده از جوانان بهائی با کمال شهامت به محل واقعه رفته که اقدام به تدفین مجدد
نمایند در این احوال هزاران نفر از اهالی بلاد اطراف از این شهر و گلستان
جاوید اجتماع و راه را سد نموده بودند برخلاف دفعه اول که عمل تدفین با رعایت
حکمت برگذار شده بود این دفعه با حضور اعضا محفل روحانی و جوانان و بازماندگان
و هزاران نفر از اغیار مجدداً مراسم کامل با تلاوت آیات و مناجات انجام
عمل تدفین بعمل آمد در خلال مدت از طرف شیخ محل پیغام داده شد در صورتیکه
مجدداً دفن نمائید عمل تکرار خواهد شد جواب داده شد که بنا بر وصیت مرحوم
زکریاسلطان و طبق اصول دیانت بهائی ما مجبوریم عمل نمائیم خوشبختانه عمل نبش قبر
تکرار نگردید این موفقیت و استقامت جامعه بهائی در مقابل مخالفت اعدا سبب
گردید که بلافاصله این واقعه احبا دلگرم شوند منتظرین الی آخر آن گلستان جاوید بلاد
[illegible] ... [illegible] قائم [illegible] بودند

©Afnan Library Trust, 2026

صعود شان هم موجب اشتهار امرالله و استقامت احباء و موفقیت آنها گردید هیکل مبارک
حضرت ولی عزیز امرالله در توقیع ۱۱۳ بدیع اشاره باین موضوع میفرمایند الحمدلله بفضل
و تأییدات جمال مبارک که حیات عنصری انسان مخلص فاطمه بیوت هالطریه
در لوح احباء طهران از کلک مطهر حضرت عبدالبهاء صادر گردیده است که میفرمایند (جناب
آقا میرزا اسلان والد علیم اکبر را از خدا خواهم که در کوره امتحان مانند زر خالص رخ
شکفته نماید و رونق جدید بیابد ) مصداق حاصل گردید امروز از ایشان حضرت اولاد و احفاد چهار
دختر و چهار پسر که کل در ظل امرالله بخدمات و شهادت دائم مشغول میباشند از جمله نوه عزیزان
شهین خانم پزشک نژاد فرزند ارشد اختر خانم پزشک نژاد و ضیاءالله خان پزشک نژاد
را میتوان ذکر کرد که پس از ختم تحصیلات عالیه در طهران در دوران جوانی با همسری راسخ
اقدام به امر مهاجرت بافریقا نمود در پرتو الطاف و عنایات جمال اقدس ابهی و
راهنمائی و مرحمت مستمر بیت العدل اعظم الهی در حدود ... سال است که در
نهایت خلوص و انقطاع به امر مهاجرت در سخت ترین شرایط و مشکلترین مراحل
مهاجرتی در کشور چاد شاداب و خندان با قلبی مطمئن و ایمانی راسخ به خدمت
درگاه الهی و نشر نفحات الله موفق و سبب سرفرازی خانواده و تحصیل رضای الهی
شده است . امیدواریم کل برضای الهی و حسن خاتمه موفق گردیم .
ذکر الواحی که حضرت عبدالبهاء باعزاز احبای طهران از طرف مولای عالمیان عز نزول یافته در اینجا
آن الواح عنایت و رحمت جناب ... مدال بزرگ است ... همه این اوراق نمیرود

©Afnan Library Trust, 2026

تاریخ ۷ شهر [illegible] ۱۰۵
مطابق ۴ شهریور ماه ۱۳۲۷

نمره ۷۶
ضمیمه [illegible]

جناب [illegible] ذکرالله خان یزدانی علیه بهاءالله الابهی

[illegible] نمره ۲۷۵ صادره از ساحت محفل مقدس [illegible]
شیدالله ارکانه مبنی بر تقدیر از خدمات [illegible]
آنجناب لفاً تقدیم و [illegible] در ضمن این محفل [illegible]
خدمات مشکوره آن روح مجرد را [illegible]
آن روح پاک را از درگاه [illegible] این محفل روحانی [illegible]

محفل روحانی [illegible]

بواسطه جناب آقا محمد تبریزی احبّای الهی علیهم بهاء الله الابهی .

جناب آقا میرزا حسین بروجردی را از قبل من نهایت اشتیاق ابلاغ نما و چون دل
و جان بیاد آن احبّاء روح و ریحان حاصل گردد جناب مشهدی تقی میرزا و برادران مهدی و درویش را
تحیت برسان از خدا خواهم که چنان تأیید یاردی نماید و نهال آمال آن سرور روحانی را آبیاری
کنند تا بنشیم و اخلاق در مشهور آفاق گردند و اسباب راحت بهائی فراهم آید
جناب آقا میرزا ابراهیم کلیمی با دو نجل شریف آقا سلیمان و آقا جلال را [illegible]
تحیت عبدالبهاء ابلاغ نما آن بنده کبیر منظور نظر جلیل اکبرند . جناب آقا محمد مهدی را
بمهربانی در ذاتی بنوازش که سبب سرور و صفا گردد . جناب آقا محمد اسمعیل را بسبیل بشارت
رب جلیل دلیل شو . و جناب کربلائی علی اکبر را بفضل و عنایت خداوند مهربان روح و ریحان
بخش و جناب آقا محمد علی را به لطف خفی و جلی امیدوار کن و جناب آقا میرزا آقا را
مژده بشرف لقا در ملکوت ابهی ده و جناب استاد عبدالمحمد نجار را از جام سرشار
موهبت الله مست و مخمور نما و جناب کربلائی لطفعلی را بفضل و عنایت خداوند بشارت
ده و جناب استاد آقا کوچک و جناب کربلائی رحیم آذربایجانی را گونه از محبت الله
افروخته و روشن خواه و جناب ملا مهدی و جناب اسمعیل بیک حصاری را بخشش پروردگاری
دعوت آمرزگاری نوید بخش و جناب میرزا عبدالحسین بروجردی را بخشش الهی و فضل و موهبت رب

بشارت بخش و بگو که امیدوارم در دو جهان شادان و کامران باشی و جناب قربانعلی را
از حق طلبم در منتهای مراتب خاضع گردد و ایمان و ایقان محفوظ دارد و بحسن خاتمه موفق شود.
و جناب آقا محمد حسن را بنهایت مشتاقم و از حق خواهم در صون و حمایت حضرت
وحدانیت از هر آفت محفوظ در صون باشد و نجل سعید آقا احمد آقا را با والده و جمیع اطفال
و داودالله جناب یوسف را خداوند عالم از جمیع آلام محفوظ نماید و جناب مرتضی علی
میرزا را از قبل من بگو باید بعد تا مهتی موزون برافراز و محزون مباش و بلطف
حی قیوم امیدوار گردد. بلکه انشاءالله آثار آن بزرگوار آشکار و باقی و برقرار ماند
جناب میرزا قربان آقا را در نهایت محبت فراوان برسان و بیان حسیات دل دعا عبدالبهاء نما. جناب
اخوی آقا محمد اسمعیل اخوی را با جمیع پسر و دختر از خدا خواهم مؤید و موفق بعون و عنایت گردند.
و در جهان اخوی عالم روشن و کامران نمایند. و جناب آقا میرزا اسمعیل ولد حکیم اسحق را
از خدا خواهم در آتش اشتیاق مانند زر خالص رخ شکفته نماید و رونق جدید بیابد. جناب کربلائی محمد
را لبی خندان و دلی شادمان خواهم تا بمقصود خویش رسد و از هر غمی آزاده گردد و جناب آقا مسلمان
ولد آقا میرزا ابراهیم را بنهایت محبت دارم و از خدا خواهم که والده و جمیع محترمه را لطف و موهبت
کرمان بخود دار فرماید. ع ع

۱۹/۱۲/۱۵ [illegible]

شرح حوادثی که در جریان برپا شدن غوغای فلسفی واعظ معروف

در شهر ملایر باعث مزاحمت احبای آن سامان گردید (۱)

در سال ۱۳۳۴ شمسی که غوغای فلسفی از رادیو ایران شروع و در اکثر شهرستانها علیه بهائیان اقداماتی بعمل آمد احبای ملایر هم مورد فشار و تضییقات قرار گرفتند که در هر مورد شرح جداگانه دارد .

۱ - در ایام شروع بلوا اولین اقدامیکه علیه احبا انجام گردید این بود که آقای روح‌الله آقا محمود (محمودی) از طهران بعزم دیدن جهت ملایر تشریف آورده و در منزل یکی از عزیزهای نسبی شان میشوند با اینکه صاحب منزل شخص بی غرضی بوده مغرضان [illegible] متعصبین مشارالیه را وادار مینمایند که جناب محمودی را مجبور به ترک منزل نماید و ایشان شبانه به منزل یکی از احبا بنام آقای محمد صادق [illegible] نقل مکان مینمایند .

۲ - در یکی از شبهای شروع مخالفت با احبا تصادفاً آقای احسان‌الله آقا محمود (محمودی) وارد ملایر میشوند که مخالفین او را شناخته در کوچه با زنجیر ضربتی به پای او وارد کردند که اثرات آن مدتها باقی بوده است .

۳ - در همین ایام آقایان [illegible] آقای [illegible] را با [illegible] در تهدید به [illegible] کرده و دکان او را وادار به تبری نمایند .

۴ - هم زمان با این وقایع فرزندی شرور به خانه آقای محمد صادق [illegible] وارد شده مقداری اسید بروی بچه‌ها میریزد و با [illegible] که در دست داشته با ایشان حمله ور میشود که [illegible]

۱۲

۱ - از یادداشتهای [illegible] مرقوم داشته‌اند

به سر نامبرده وارد آوردند که مدتی بیهوش شد و این ناراحتی از ناحیه سر تا مدتها در وجود آن مرد نازنین باقی بود ،

۵۸- روزی دیگر عده ای از اشرار فردی بنام حبیب کرمانشاهی را که به عدالت و آرامش معروف و سالها در زندان بسر برده با حالت مستی وادار نمایند و فریاد آقای حضرت آرحدت الیا بخش را بی دشنه بزرگی را در وی نمیر کار جناب وحدت گذاشته و چنین القا رسیداری من مأموریت دارم تا تو را از بین ببرم آقای وحدت وقتی او را در این حالت مشاهده نمایند چاره جز تسلیم ملاحظه نمیرسد و مذاکرات فیمابین مدتی بطول میانجامد که بر حسب اتفاق یکی از احبا جناب هوشنگ بزرگ زاد همکار و دوست ایشان وارد مغازه شده و متوجه جریان میگردد و جوان اهلان خطر گردید فورا از مغازه خارج و به پلیس محل مراجعه و واقعه را اظهار که او ابدا اعتنائی ننموده جواب میدهد شما باید به مقامات مربوطه مراجعه کنید ایشان به اداره پلیس مراجعه و مأموری که نگهبان مورد اظهار میدارد قضایا را کتبی بنویسید تا اقدام شود در این اثنا معلوم میشود آن شخص وقتی بوده که ایشان را پائین تا از شهر با نی خارج و مجددا به پلیس قبلی مراجعه و با جلب رضایت او را به مغازه جناب وحدت میبرد پلیس فریاد به کفش و ورود مطلب به جلب کرمانشاهی گوید جناب تهرانی از اینجا خارج شوی آقای وحدت به مأمور مربوطه میگوید ایشان دوست و رفیق قدیم من است چرا بیرون برود ما با هم مذاکره دوستانه داریم پلیس از محل خارج شود وقتی حبیب کرمانشاهی جریان را اینطور میبیند متوجه اشتباه خود شده محل را ترک و از مغازه دور میشود ،

©Afnan Library Trust, 2026

۶ - در همین موضع خانم آقای نصرت اله رحمت (یا در آن خانم صابرین) در انتظار نوزادی بوده که هر یک از پزشکان و قابله های شهر را جهت شفا رسید هیچیک از آنان برای زایمان و کمک بایشان نشده و جرأت رفتن به خانه و کمک به کشف بهائی را نداشته اند تا آنکه شبانه از والده یکی از احبای بلدیه بنام آقای حسن مولائی که از قابله های قدیمی بوده کمک میخواهند و ایشان با طیب خاطر حاضر در وظیفه انسانی خود را بانجام میرسانند.
در طول این احوال و ناراحتی ها مادر نادر خانم (بنام منور خانم صابرین) از منزل خود که در محوطه یکی منزل آقای رحمت قرار داشته خارج که در موقع زایمان دخترش حضور داشته باشد ولی در بین راه مورد حمله و سنگباران اراذل و اوباش قرار میگیرد و در صورتیکه ایشان در آن ایام مؤمن بامر مبارک نبوده است ولی در اواخر حیاتت بوسیله شهید مجید جناب سهیل حبیبی از شهدای سبعه الله علیه غفران الله ایمان قلبی خود را ابراز و تسجیل کرده و با حسن خاتمه صعود نمودند.

۷- در این جریان فشار زیادی بر احبای بلدیه وارد شد که اهالی مانع از ورود آنان به حمامهای شهر شدند که جناب محمد صابرین علیه غفران الله همت فرموده ناچارا یکی از اطاقهای منزل مسکونی خود را که محلی وسیع بود اختصاص برای ساختن حمام داده و وسائل اولیه آماده و ساخته شد و مورد استفاده عموم احبا قرار گرفت.

---

خلاصه از شرح این وقایع از ترجمه جناب نصرت اله رحمت از [illegible] استخراج شده است

©Afnan Library Trust, 2026

مهاجرینی از ملایر

مهاجرین عزیزی که از ملایر بقصد اقامت دائم بخارج از کشور مقدس ایران برای اجرای دستور مولای عزیز حضرت ولی امرالله ارواحنا لرمسه الاطهر الفداء قیام فرموده اند بدین شرح است

۱ ـ در سال ۱۹۵۶ میلادی جناب عنایت الله وحدت باتفاق عائله از ملایر بقصد مهاجرت دائم در کشور برزیل عزیمت و پس از چندی در شهر پورت آلگره سکونت نموده اگر چه در بدو ورود مواجه با مشکلات فراوان گردید ولی در اثر استقامت بموفقیت قابل توجهی نایل و با روزنامه های محلی و رادیو تلویزیون و افراد بومی تماس حاصل نموده و موفقیتهای شایانی کسب نموده به عضویت محفل مقدس روحانی آن شهر انتخاب شده و سفرهای تبلیغی چه در داخل کشور برزیل و چه در خارج نموده باید متذکر گردد که قبل از اقدام مهاجرت بکشور برزیل برای انجام اهداف نقشه ۱۲ ماهه به شهر آشتیان اراک رفته و در آنجا مهاجرت نموده و چند سالی در آن صفحات بخدمات امریه موفق بوده اند.

۲ ـ در سال ۱۹۵۲ میلادی آقای لطف الله وحدت باتفاق عائله از شهر ملایر عازم مهاجرت بکشور برزیل گردیده و در شهر پورت آلگره متمرکز شوند پس از ۱۲ سال توقف در کشور برزیل مراجعت به ایران نموده و در سال [illegible] بستگان و احبا را برای مهاجرت از ایران دعوت به اقامه لوازم المهاجره در کشور برزیل فراهم نمایند ضمناً قبل از سال ۱۹۵۲ میلادی برای انجام اهداف نقشه ۴۵ ماهه نیز مدت ۸ ماه به شهر گلپایگان مهاجرت و به عضویت محفل مقدس روحانی انتخاب و مشغول تأسیس کلاسهای درس اخلاقی و خدمات امریه در آن شهر بوده اند.

۳ ـ [illegible] جناب لطف الله وحدت و [illegible] جناب [illegible] باتفاق عائله در سال ۱۹۸۰ بعزم سکونت و مهاجرت راهی [illegible] الله [illegible] در زمان [illegible] مهاجرتی

حاجی شکر خدا مبارک سالی و کتابات امریه موفق گردیدند

دار الخلافه پس از رفتن جناب حاجی بن مرحوم آقای دهاجردی پس از اتمام مراحل اهل جلسش

ندار و در دار حاجی ملکوت ابهی صعود نمود علیه غفران الله

©Afnan Library Trust, 2026

یادی از مهاجرین عزیزی که بقصد مهاجرت عازم ملایر و بشهادت فائز شدند (۱)

۱- در سال ۱۳۳۵ شمسی شهید مجید جناب سهیل حبیبی از شهدای سبعه همدان علیه رضوان الله

بملایر از همدان عزیمت بمهاجرت فرمود و تقریب شش سال در ملایر با جناب اشرف‌زاده

رحمت همکاری داشته و بعضویت محفل مقدس روحانی انتخاب گردیدند و شهید مجید

جناب سهراب حبیبی علیه رضوان الله بملایر نیز از همدان برای اکتسابات وارد شدند

که حضور آن دو وجود مقدس و مستقلین در ملایر بی نهایت موثر واقع گردید

۲- جناب مرحوم آقا محمود (محمودی) از طهران بعزم مهاجرت عازم ملایر و این شهرستان و با

همسر محترمشان بمهاجرت مشغول گردیدند و سالها عضو محفل مقدس روحانی بودند.

۳- خلاصه از شرح مهاجرت جناب عبدالله سعادتیان و همسرشان از ملایر به نهاوند

پس از ورود آنها در ماه رمضان ۱۳۲۴ شمسی و غوغای و اغتشاش دلسقی و استقامت احبا

در ملایر متفق و با تأییدات جمال مبارک چندین خانواده متعصب مسلمان به امر مبارک

رو آوردند و تصدیق نمودند و پس از آن هنگامه عجیبی برپا شد از جمله جناب آقای

عبدالله سعادتیان که جوانی پرشور و متعصب و مرتب در منزل ایشان جلسه تلاوت قرآن برپا بود

و جوانان و وقوع حوادث بلوای دلسقی و هجوم اعدا از فرط تعصب به ملای محل شیخ‌نشینها

مراجعه و واقعه را بیان مینماید که فتوی بدهد که از بهائیان ملایر را آتش بزند شیخ فرمود به جوانان

اوامر نمایند جوان متعصب نقشه ترکاراتی که همه آنها نوشته نخواهد شد و گنجایش

ندارد

---

(۱) خاطراتی از نامه جناب اشرف‌زاده رحمت الله [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

ندارد دست از جان کشیده آماده نباشی      روزی جناب ستاری از احباب رحیم آباد
محمودی و آقای تکاب کاظمی که در همسایگی ایشان و از احبا بودند تقاضا نمایند کتابهائی
در اختیار شیخ بگذارند   آقای محمودی کتاب استدلالیه ناطق را به ایشان میدهد چون
ایشان به امور روحانی وارد بودند مطالعه پس از آن کتب دیگری درخواست و تدقیق نموده
و در اثر این مطالعات ملا واصله به عمق تقدس روحانی ملا و مراتب را ادراک میدارد من کجا لیاقت
حضرت بهاءالله را ایمان آورده‌ام ولی تقاضا دارم نام مرا در عداد مؤمنین ثبت فرمائید
پس از آن نزد شیخ محل رفته کتاب مستطاب ایقان را به ایشان میدهد و میگوید زیرا
جواب این کتاب را بدهید یا آنکه باید تصدیق امر مبارک را بنمائید   شیخ مزبور در اول
اولیه شروع به نصیحت و راهنمائی نماید و میگوید بهائیان ترا گول زده و اغفال کرده‌اند
آقای ستاری در جواب میگوید من خود تحقیق و تفحص نموده‌ام کسی مرا اغفال نکرده است
و در ضمن شما بجز ضمیمه من وارد شدید که در باب گذشته تقاضای تقبل رساندن یکی از بهائیان
را نمودیم شما در جواب من چه گفتید   حال باید جواب کتاب ایقان را بدهید و مرا قانع
کنید      شیخ متوجه میشود که موضوع ایمان او جدی است او را تهدید مینماید باز هم مؤثر
واقع نمیگردد   باری ... شده او را از خود رانده و سپس اهالی ده را بر علیه او تحریک
که او را مورد حمله و اذیت و آزار قرار دهند    در اثر اقبال آقای ستاری عیالشان خانواده
به امر مبارک اقبال نمودند   از جمله برادر ایشان بنام سیدحسین عزیزی که بعداً
به اذیت و آزار اهالی مجبور به ترک ... ده ... شده و ایشان آن شهر زادگاه
در ...

©Afnan Library Trust, 2026

اقبال این جناب و خانواده بی نهایت مسرور شدند و بدرگاه جمال مبارک شکرگذار که نتیجه
استقامت خود را ملاحظه نمودند کلیه اعدا به سزای اعمال خود رسیدند و هر کدام به وضعی
انفکاک بدیار عدم رهسپار شدند. باری در اثر اقبال جناب آقای عبدالله سالاریان
و تحریکات مستمر شیخ شهاب محفل مقدس روحانی ملایر صلاح در این دانستند که آقای
سالاریان باتفاق خانواده به نهاوند که در یک کیلومتری ملایر واقع است مهاجرت نموده
و نقطه نهاوند را تقویت و محفل روحانی آن جا را تشکیل دهند. بفضل و تأییدات الهی
و در آنجائی محفل آقای سالاریان در نهاوند مستقر و مشغول کار شد و سالیان متمادی از ارکان
شهرستان و کدخدایان با بهره موفق گردید. با آنکه در حسن سلوک و رفتار با مردم
محل مورد توجه بود ولی معاندین در آرامش نبودند و گاهی اعضاء تبلیغات اسلامی
اهالی را به نهاوند فرستاده و با تحریکاتی مانع از پیشرفت در کار و کسب ایشان شدند
تا آنکه ناچار قبل از بروز انقلاب ایران محل را ترک و با عائله به شاهین شهر
اصفهان عزیمت نموده و در آنجا ساکن گردیدند.

©Afnan Library Trust, 2026

۴ - در سال ۱۳۳۴ شمسی جناب چنگیز محمودی فرد با عائله به بلدهٔ [illegible] هجرت و بخصوص [illegible]
کسب و مشغول کار و کسب گردیده و در خدمات امری موفقیتی ابراز داشتند

۵ - پس از مدتی جناب عباس نوروزیانی به همراهی عائله به بلدهٔ [illegible] وارد و با تشکیل محفل
محفل مقدس روحانی بمعیت برادر کوچک خود آقای احسان‌الله محمودی به شمار رفتند بقصد هجرت
خدمت در ... همکاری آقایان عبدالله سعادتی و آقای عباس نوروزیانی شرکتی تأسیس
و مشغول کار و کسب گردیدند با ورود این مهاجرین و سایر احبای بومی محفل مقدس روحانی
[illegible] تشکیل و جلسات روحانی ادامه دارند -

و اسامی عده‌ای از اعضاء محفل مقدس روحانی بدین شرح است

جناب عبدالله سعادتی
جناب علیرضا لقائی
جناب عباس نوروزیانی
جناب احسان‌الله آقا محمود (محمودی)
جناب عبدالله رضوانی
جناب محمود رضوانی
جناب حسن آقا محمود (محمودی)
سرکار اقدس خانم نوروزیانی (آقا محمود)
سرکار ربابه خانم آقا محمود (محمودی)
سرکار خانم همشیره آقای محمود رضوانی
سرکار خانم عبدالله سعادتی

۶ - جناب حسن سعادت و عائله از طهران به بلدهٔ [illegible] هجرت و در این شهر مستقر
و در تشکیلات محفل مقدس روحانی انتخاب و در تشکیل کلاسهای درس اخلاق و بچه‌ها
خدماتی بسزا انجام دادند و کلاسهای تزئید معلومات امری هم به عهدهٔ ایشان دایر

## شرح حال جناب محمد علی تویسرکانی (۱)

حاجی محمد علی تویسرکانی الاصل پس از فوز بایمان در طهران چون بتویسرکان برگشت بتحریک
ملایان مورد تعدی و غارت واقع شد و تبعید گردید و بهمدان رفته و مدتها جهت [illegible]
با احبا و محفل ارتباطی بود و مردم متعصب حکمران بلد شریف الملک [illegible]
او را جمعی فرستاده خانه اش را غارت کردند و او را بدار الحکومه کشیده مضروبش ساختند
چندان چوب زدند که پنجه پاهایش معیوب گردید و از همدان نیز تبعید کردند و ناچار
بقریه ای پناه برد و در آنجا پس از چند ماهی شورش شد و بقریه دیگر رفت و بعد از اقامت
سه سال در قریه [illegible] بطهران آمد اینجا ساکن گردید و بعد از اقامت چند سال
در [illegible] مدرسه علوم دینیه مشغول تحصیل و طلاب او را جبرا بیرون مدرسه
کشیدند و نزد سید عبدالوهاب نام رئیس مدرسه حاضر کردند و او را امر بتبری نمود
و چون استقامت در دین نمود امر داد که [illegible] چنان بپهلویش زد
که شکمش پاره شد و طلاب نیز با مشت و لگد و چوب چندان زدند و از مدرسه
بیرون انداختند یکی از دوستانش بنوعی که ممکن بود او را بخانه رسانید و بمعالجه
پرداختند ولی بهمان پاره گی شکم و درد پهلو در سال ۱۳۴۴ درگذشت و خلفش
[illegible] شاعر عنقا تخلص بوده شغل طب و دندانسازی در طهران و همدان
مقیم است.

---

۱ - از قسمت دوم جلد هشتم کتاب ظهور الحق صفحه ۸۹۱-۹۲ نقل شده است

©Afnan Library Trust, 2026

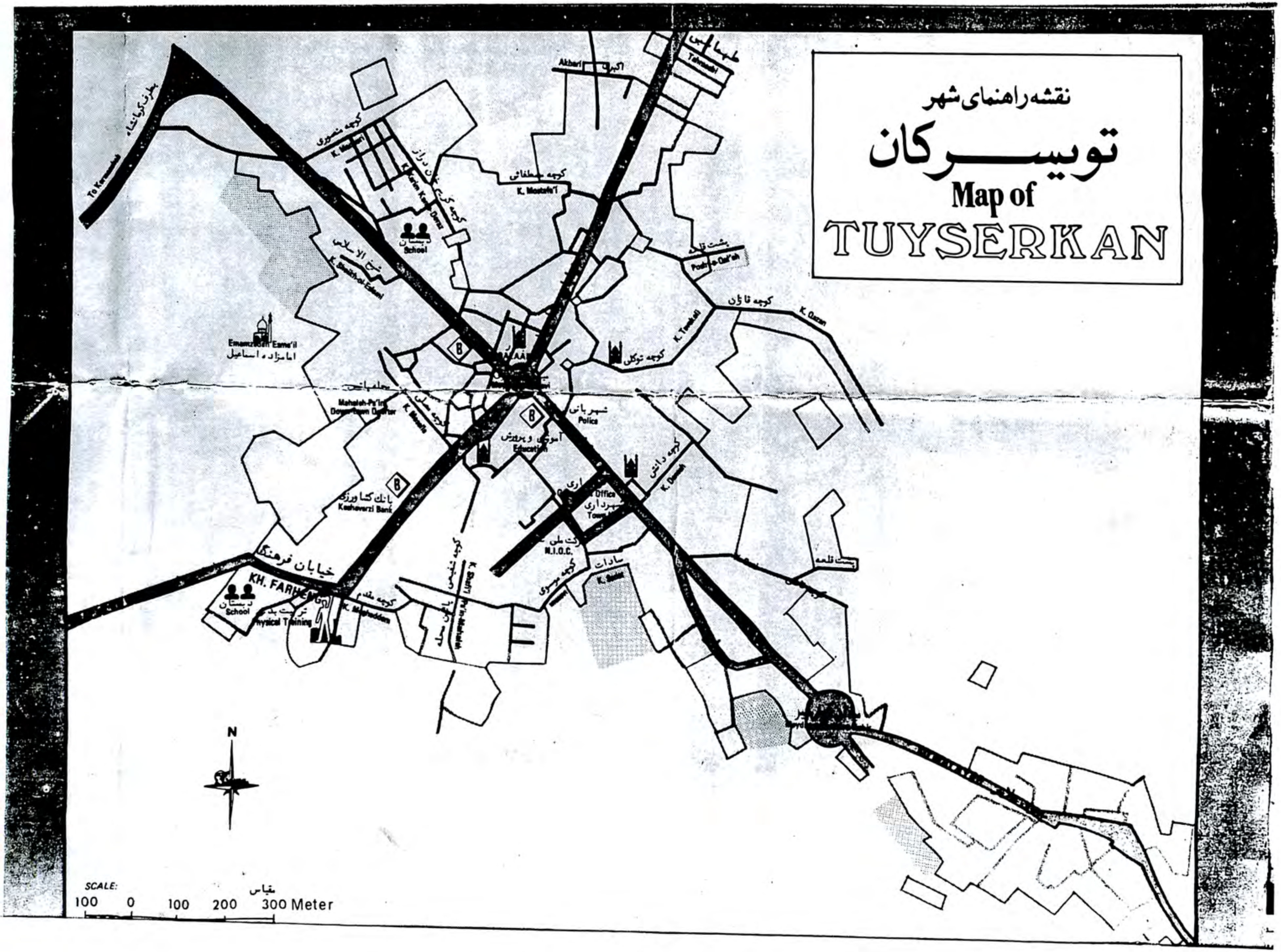


©Afnan Library Trust, 2026

جناب حجا نگلیزی و خانم محترمشان

از [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

خاطرهٔ از مهاجر عزیز امرالله جناب جهانگیر موفق رحمانی تحریر شده

جناب جهانگیر موفق رحمانی از احبای قدیم و دیرآشنای هستند که در سالیان قبل در هندوستان

بوده و بعداً با ایران مراجعت نمودند و برای انجام نقشهٔ چهل و پنج ماهه مهاجرت با فرزندان

خود در شهر تولیدکا سکونت اختیار نموده و با شغل دامداری شروع بامرار معاش نمودند

در آنجا محلی از طرف محفل مقدس روحانی ایران بنام حظیرة القدس خریداری و در اختیار

ایشان گذارده شد پس از مدتی در شرکت برق آن شهر مشغول کار شدند

جناب موفق همواره بصداقت و پاکدامنی در بین اهالی معروف و فرزندانی تربیت

فرمودند که هریک پس از کسب تحصیلاتی به شهرهای دیگری مهاجرت نمودند همچنین

خانم ایشان با آنکه مرتب مریض میشدند ولی در نهایت استقامت در دوران

در محل مهاجرتی تا روز انقلاب ایران مستقر و سالها عضویت محفل مقدس روحانی

را بهمراه همسرشان داشتند تا آنکه حظیرة القدس مصادره گردید و مجبور به ترک محل شدند

بخاطر دارم زمانیکه دستور تقدیم تبرعات از طرف بیت العدل اعظم الهی شخصاً نیابة برای

بنای ساختمان رفیع البنیان دار التشریع رسید جناب موفق تنها املاک خود را

که عبارت از خانه کوچکی در طهران بود فروخته و مبلغ ۱۱ هزار تومان در پاکت کتاب سپرده

داشت ملکی بنام شهید مجید جناب طرازالله خزین بهمدان ارسال نمودند که تقدیم حضور

بیت العدل اعظم الهی گردید ایشان در ایام بحران محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران

برای زیارت اعتاب مقدسه فرستاده شدند که این بنا باعث سرور خاطرشان گردید

از خودگذشتگی و ایثار و انفاق ایشان مورد تقدیر و تحسین احبای آن محل بود.

©Afnan Library Trust, 2026

## یادی از مهاجر عزیز امرالله جناب عبدالله یزدانیان

از جمله مهاجرین عزیزی که از بلاد مقصد مهاجرت عازم تویسرکان شدند جناب عبدالله یزدانیان و عائله هستند که سالیان متمادی در نهایت استقامت و پایداری در آن بلد ساکن و در هر فرصتی دست میداد از تبلیغ و نشر نفحات الله غفلت نمی ورزیدند با درآمد ناچیزی که داشتند زندگی را میگذراندند در این مورد سالها قبل از پیروزی انقلاب ایران فروشگاهش توسط اشرار غارت و تابلو مغازه را پایین کشیدند پس از مصادره حظیرة القدس تویسرکان توسط دولت اسلامی ناچاراً به بلد معاودت و در آنجا سکونت اختیار نمود یادش گرامی باد

اسامی هفت نفر از اعضاء محفل مقدس روحانی تویسرکان طبق مرقومه جناب [illegible] در سال ۱۳۶۲ بشرح ذیل است

جناب آقای عبدالله یزدانیان

جناب آقای جهانگیر موفق

سرکار خانم موفق

جناب آقای ثابتعلی اعظمی

سرکار طوبی خانم اعظمی

جناب آقای یوسف زمان

سرکار فردوس خانم زمان

©Afnan Library Trust, 2026

(۱) ماجرای ممانعت از تدفین جسد جناب علیرضاخان لقائی در نهاوند

جناب علیرضاخان لقائی علیه غفران الله فرزند مرحوم استاد آقا بابا لوطی از دوران [illegible] است که پدر ارجمندش اول من آمن از دوران [illegible] بوده و مورد عنایت حضرت مولی الوری قرار داشته که لوحی بافتخارش عز نزول یافته که از زینت بخش این اوراق خواهد گردید.

جناب لقائی مردی بسیار مخلص و خادم و سالها در نهاوند عضو مالیه و رئیس اداره مالیه آن شهرستان و در نهایت درستکاری و صحت عمل مشغول انجام وظیفه بوده و در جمیع امور با اخلاق بهائی دوران را سپری نموده که خود در ایام کهولت با بی نظری خاصی رعایت حال عموم را نموده و خدمات شایانی انجام که زبانزد خاص و عام بود و سالها عضو محفل مقدس روحانی آن محل و در پیشرفت امرالله و نشر نفحات الله خدمات ارزنده نموده که یادش گرامی است در طول ایام خدمتش که مدتها در این سمت بود معاندین به جای جبران محبتهایش در صدد ایجاد مزاحمتی بودند که امکانی فراهم نمی‌شد تا آنکه صعودش واقع و بعالم بقا پرواز نمود چون در آن ایام محلی برای گلستان جاوید تدارک نشده بود ناچار احبا از کلیمیان خواهش نمودند که آن متصاعد الی الله در قبرستان آنها مدفون شود ولی با ارشاد علما و سایرین به آنان پیام رسید که از تدفین خودداری شود و آنها هم از ترس خودشان قبول کرده و مانع شده اند در آن حال احبا جسد را با [illegible] اداره [illegible] منتقل نمودند [illegible] مانع شده پس از آن جسد به ایران وارد نشد که در گلستان جاوید [illegible] شود در آن شهر هم [illegible] مخالفت نمودند که بلا واسطه جناب [illegible] ... مولائی باتفاق فرزند

صاب

---

۱ ـ ... فلوات فرق [illegible] [illegible] شاد [illegible] غفران آن [illegible] شده است

©Afnan Library Trust, 2026

GUIDE MAP OF *Hamadan* PROVINCE نقشه راهنمای استان همدان

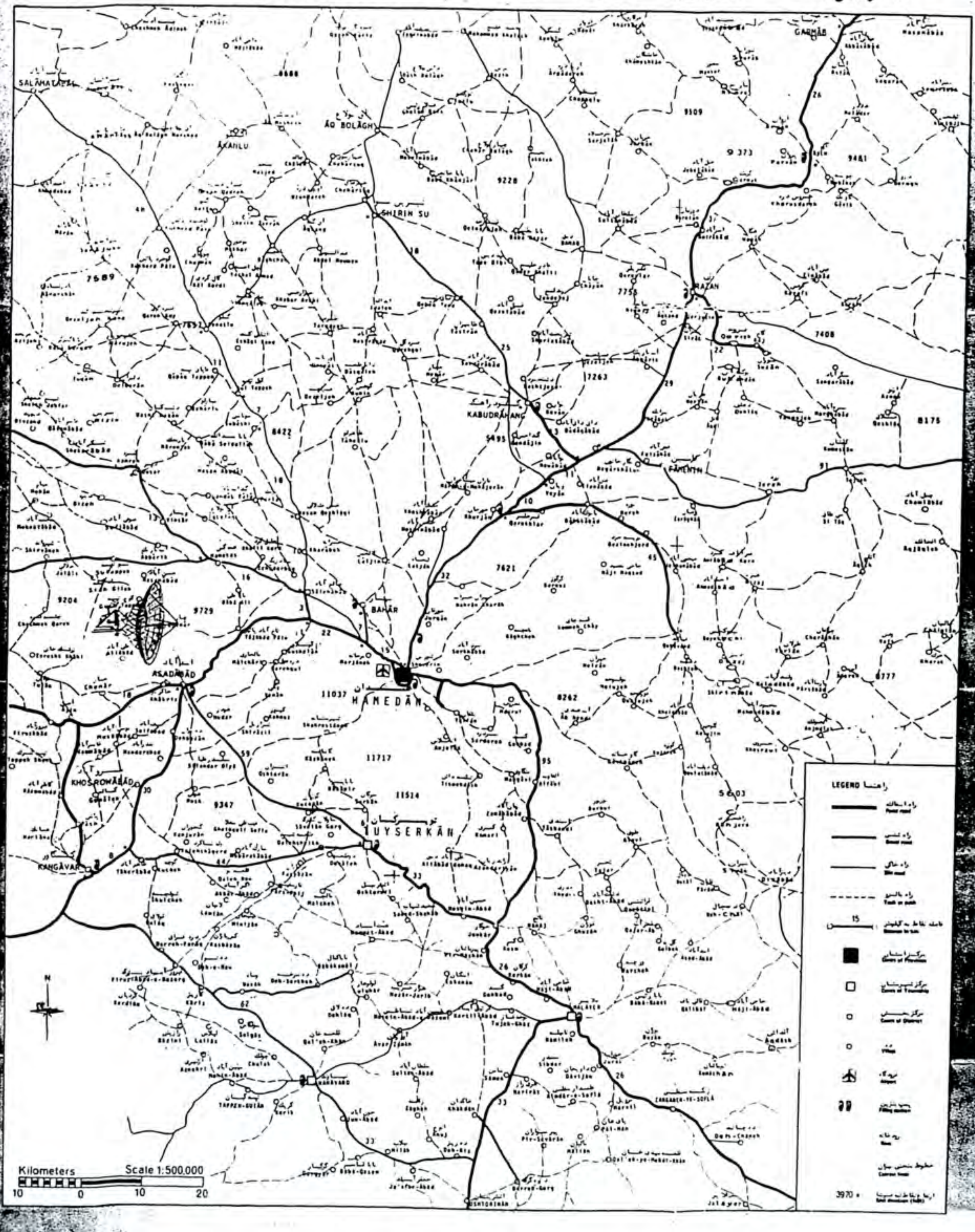


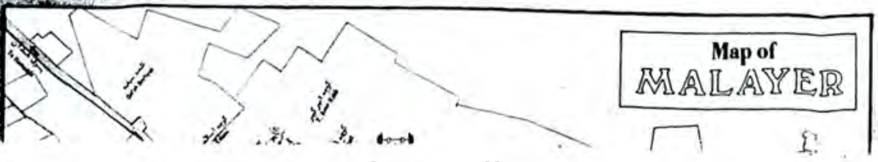


نقشه راهنمای شهر
نهاوند
Map of
NAHAVAND

©Afnan Library Trust, 2026

جناب لقائی بنام حسین صندوق محتوی جسد را برداشته و به اهواز که ناصحان آن بیش از پیش زحمت

بهواز آورده و در گورستان جاریه آن شهر مدفون نمودند.

سواد لوحی که بافتخار پدر ایشان بفرزند دلبند نازل گشته ذیلاً درج میگردد

آبادان جناب استاد آقا لطف‌الله صباغ علیه بهاءالله الابهی

هو الله

ای صباغ خم رنگی آماده کن که جامه‌های رنگارنگ از آن خم رنگرز بیرون آید و آن رنگی است که منزه از هر رنگ و مقدس از ادراک اهل دانش و زیرکان الوانش مانند قوس و قزح از اشراق شمس حقیقت نمودار گردد رنگرز باید و روح را فرح و انبساطی عظیم بخشاید وعلیک التحیة والثناء ع ع

---

در مدتی قبل از وقوع این جریان هم خادم صمیمی امرالله جناب آقا غلامحسین حقیقی که از مؤمنین بنام نهاوند بودند صعودشان واقع و اشرار مانع از تدفین جسد ایشان در نهاوند گردیدند که احبا اجباراً جسد را به ملایر منتقل و در جوار مرقد حضرت سراج الشهداء مدفون نمایند.

---

دیگر آنکه در نهاوند پیرمرد مخلص و مؤمنی از متقدمین بنام کربلائی صحرائی ... که بسیار مؤمن و با کمک بوده و با عشق حقیقی به مولای خود ایامی را با مشکلات فراوان گذرانده و بیشتر اوقات مورد اذیت و آزار مسلمین آن شهر قرار گرفته تا آنکه روزی در بازار عوام الناس شلوار او را بیرون کشیده و ... در بازار ... آن مرد نورانی را ... نمودند که با چشم گریان

آن روز [illegible] [illegible]

خاطره‌ئی دیگر از احبای حمزه علوی از نقاط ملایر (۱)

محمد نوروز بیگ از احبای قریه حمزه علوی دیندار با تقوائی بوده در ایام کسالت این پیرمرد نزدیک دو روز بستری بوده از اهالی قریه که هم آب و همسایه بوده اند بعیادت میآیند میگوید من با شما هم آب و هم زمین بودم اگر کم و کاستی از طرف من شما شده حلال کنید همه میگویند از طرف شما بطرف ما اجازه داده از طرف ما بطرف شما اجازه داده پس از نیم ساعت در انتظار آمدن شخص دیگری بوده که او هم در بستر او حاضر شود با او هم با همین حلالطلبی و عذرخواهی میکند بعد میگوید بالش را از زیر سرم بکشید و صعود مینماید محمد نوروز بیگ قبل از صعودش به حاضرین میگوید خوب تماشا کنید که مرغها بال گشوده اند از اینجا الی ارض اقدس تمام چراغها روشن است دیدنی است حقیقة با اجلال است خوب تماشا کنید و صعود مینماید بعد از او پسرش مرحوم محمد فضلعلی و محمد فضلعلی را در سرمای سخت زمستان از قریه اخراج مینمایند اطفال آنها در اثر شدت سرما تلف میشوند و عیال آنها بتحمل اذیت فراوانی میکردند در این مورد لوحی از دوام ذکرشان با قدام آن روح مقدس تقدس عزّ نزول یافته که در قسمتی از آن بخط مبارک چنین فرموده اند

ای روشنی شمع نورانی محبت الله هر چند نوروز صعود نمود ولی آن شمع نورانی محبت را باقی گذاشت برهان آوارگی در سرماهای زمستان اطفال آن دو قربانی شدند (ان)

اینهم یادآوری است که در قریه ساکن از نقاط ملایر احبای زیادی ساکن بوده اند

---

۱ـ از خاطرات جناب ... آقا جان ... محمد ...

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطراتی از احبای قریه حوراب ملایر و قرای مجاور آن

جناب شاکری علیه غفران الله در خاطرات خود در مورد تاریخ امر ملایر و نقاط منضمه آن چنین یادآور شده‌اند که مدت شش سال تمام کلیه قسمتهای تاریخ ملایر کوشش نموده‌اند تا تاریخ ملایر جمع‌آوری شد پس از اتمام فاضل جلیل جناب اشراق خاوری علیه غفران الله برای تصحیح و پاکنویس فرموده و بطهران فرستاده‌اند معلوم نیست که آیا این تاریخ بچاپ رسیده یا نه و در دست چه کسی است نگارنده در این ایام انقلاب دسترسی بآن پیدا نکردم و فقط از خاطرات جناب شاکری در موقعی برادر مرحوم آقا داود

قریه حوراب کم است واقع در یکفرسخی ملایر که دارای عده زیادی احبای مؤمن و مخلص و ثابت قدم بوده که مدتها زحمات فراوانی در پیشرفت امرالله در آن محل متحمل شده‌اند از جمله متقدمین آنجا جناب علیجان بک زیغال شوهر خواهر صفیه خانم بوده‌اند که برای اجتماع احباء یک محل منزلی از آنجا در قریه خریداری نموده‌اند پدر علیجان بک بنام مرحوم عبدالعظیم بک بسیار مؤمن و فعال بود نامه‌ای هم از آقا خان برادر عبدالعظیم بک بوده که لوحی بخط حضرت ولی‌امرالله دارد و دیگر از مؤمنین و مؤمنات مرحوم رستم حورابی بوده که برادرش با همسرانش از قریه خارج و ناپدید شد تا در نایب هدایت آقاخان بنام علیجان بود که از زنان تاریخی است فلاحی احبای حوراب باهم بستگی و علاقه شدیدی بیکدیگر داشته و در تحت [illegible] تبلیغی و زیارت الواح و آثار مبارکه داشته‌اند مدتی بود که مخالفین قصد ایذاء و اذیت احبا را داشته [illegible]

[illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

بوده‌اند عده‌ای از اراذل و اوباش با تیغ و قمه و کارد و چوب و چماق به سر احبا ریختند و
اذیت فراوان وارد نموده جناب عبدالعظیم نایب را از ایوان خانه به زیر انداختند که در
این خصوص لوحی بخط حضرت مولی‌الوری باعزازش عز نزول یافته است.
در جوراب و واسکان و دوآبادی تا حال چیزی بوده جمعی از دوستان در آنجا باوادا شتند
تمام را منافقین از بین برده‌اند از جمله از افرازنان آن محل آقا میرزا علی جدید بوده
که از برای ایشان حضرت عبدالبهاء جل ذکره الاعلی لوحی باعزازش نازل شده و در لوحی بنام
محمود عمادیه — امین وکیل بلانی حاجی بابا — ذبیح آقا نایب — از تقربی رزره اولیه بوده‌اند
لازم به یادآوری است در قریه جوراب نایب هدایت‌الله نیز بوده از ایشان ذبیح آقا نایب مصدر خدمات
بسیار بوده و درب خانه‌شان بروی یار و اغیار باز بود در این قریه جوراب خالصه
دولت بوده و به سیف‌الدوله سپرده شده نیابت آن محل را به نایب هدایت‌الله سپرده
نزدیکی رسیدگی با لیاقت بوده نایب هدایت‌الله و پدر و مادرش مورد عنایت حضرت
مولی‌الوری قرار گرفته و الواحی باعزازشان صادر شده که در آنجا می‌فرمایند (ای هدایت
منظر عنایتی) بالاخره مالک قریه وسائلی فراهم نمود که تمامی دوستان آنان از بین برد
از جمله زنان مؤمنه محله جوراب زهرا خانم بود که با استقامتی بی‌نظیر موفق به تبلیغ
تکیه‌تالی و با وجود آن با برکت محور کرد تقدیم بهای تعهد را اعلام نمود سرانجام تقبیحا
ساکنان آن قریه سوء ادب او را از دست قربان خان نامی قرار گرفته و شهید گردیده شدند.

©Afnan Library Trust, 2026

## خاطرهٔ از قریهٔ جوراب ملایر (۱)

در قریهٔ جوراب ملایر حمامی ساخته بودند که مسلمین و احبای [illegible] استفاده میکردند
مدتها بود بین اهالی شایع کرده بودند که در حمام جن پیدا شده و چند نفر را نیز اذیت
کرده با مسلمین قرار گذاشتیم شبها یکی از احبا را از حمام بیرون [illegible] شبها نمیخواهم
داخل حمام شوم مانع شدند و گفتند از محالات است که کسی تنها باشد داخل حمام
شود آنها گفتم [illegible] همراه من بحمام بیائید قرار دادی با ما نوشتیم که [illegible]
از آن [illegible] جن در حمام گشت فرار کردن [illegible] [illegible] از این رفتم
منزل [illegible] [illegible] رفتم [illegible] خانه آقا محمد عبدالله بود (محمد
عبدالله یکی از احبای نورانی دارای ریش سفید بلندی بود) [illegible] [illegible] او را
بیدار کردم عذر کرد و گفت خطرناک است [illegible] [illegible] رفتم [illegible] کشیدم
بجای [illegible] [illegible] [illegible] قدم به قدم بمن گفتند آقا میرزا آقاجان [illegible]
[illegible] بجوانی خودت رحم کن ولی قبول نکردم [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] فرار کرد ولی [illegible] یکی از احباب بنام حاج آقا [illegible] [illegible]
[illegible] بود دیگری از احبای قدیم [illegible] داخل حمام شدیم [illegible] [illegible]
قصد فرار داشتند [illegible] آنها شد [illegible] [illegible] [illegible]
حمام [illegible] [illegible] الله ابهی الابهی گفتم [illegible] [illegible] [illegible]
فضای حمام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

حمام سرد میشود باو گفتم تو مردم را با این دوره‌های کشیده داخل حمام این دوا تو توانی تشکیل دهی

چون داخل حمام شده سرما را گذشته. خلاصه گرچه راضی شدی صبر کردیم دوره‌ها خارج شد.

به خلافی گفتم شما در موقع گرم کردن حمام دوره‌ها را از این راه دارد خارج سازی که گرم شود ولی

نمیدانی راه دارد که دودکشی است در دوره از آن خارج بشود باید توجه داشته باشی وقتی

حمام را گرم میکنی حتماً قبل از دود در تنوره آن به حمام دریچه را باز نگاه داری که دود هوا خارج شود

تا توجه بموضوع شد حرکتی راست از برای این به خلافی دادم و دیگران در تمام شهر در

تربت شایع شده که میرزا آقا جان این هارا کسبه تربیت الهی قریب به ابواب‌ها در قریه

تشکر نموده‌اند. منظورم از نگارش این مطلب آن بود که ما بهائیان این مردمان را از

خود جدا نمیدانیم و در هر موردی برای رفع گرفتاری آنها از هیچ تحمل مشقت دریغ نداریم و

وظائف خود را در هر قدمی باشد انجام میدهیم و از طرفی این موضوع را که نوشتم

قصدم از نگارش خودستائی نبود بلکه برای تذکر دیگران که همه باید بیدار و از خواب

ربوده‌ها باشند در رفع ضرر باشند.

صفحه ۶۴۰ نقشه مالاریا

صفحه ۶۴۱ تنها مرداد

صفحه ۶۴۲ ترشکران

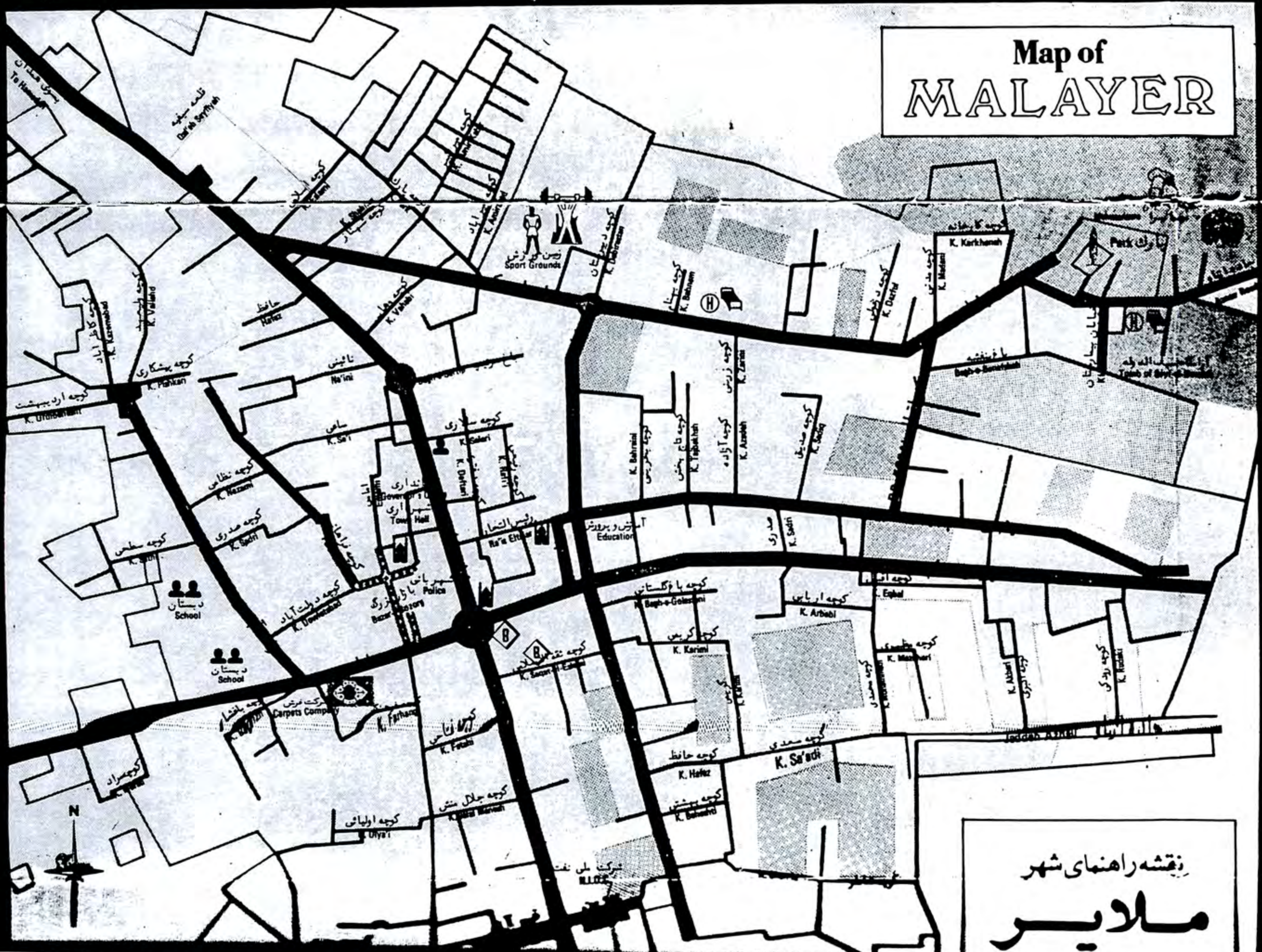


©Afnan Library Trust, 2026

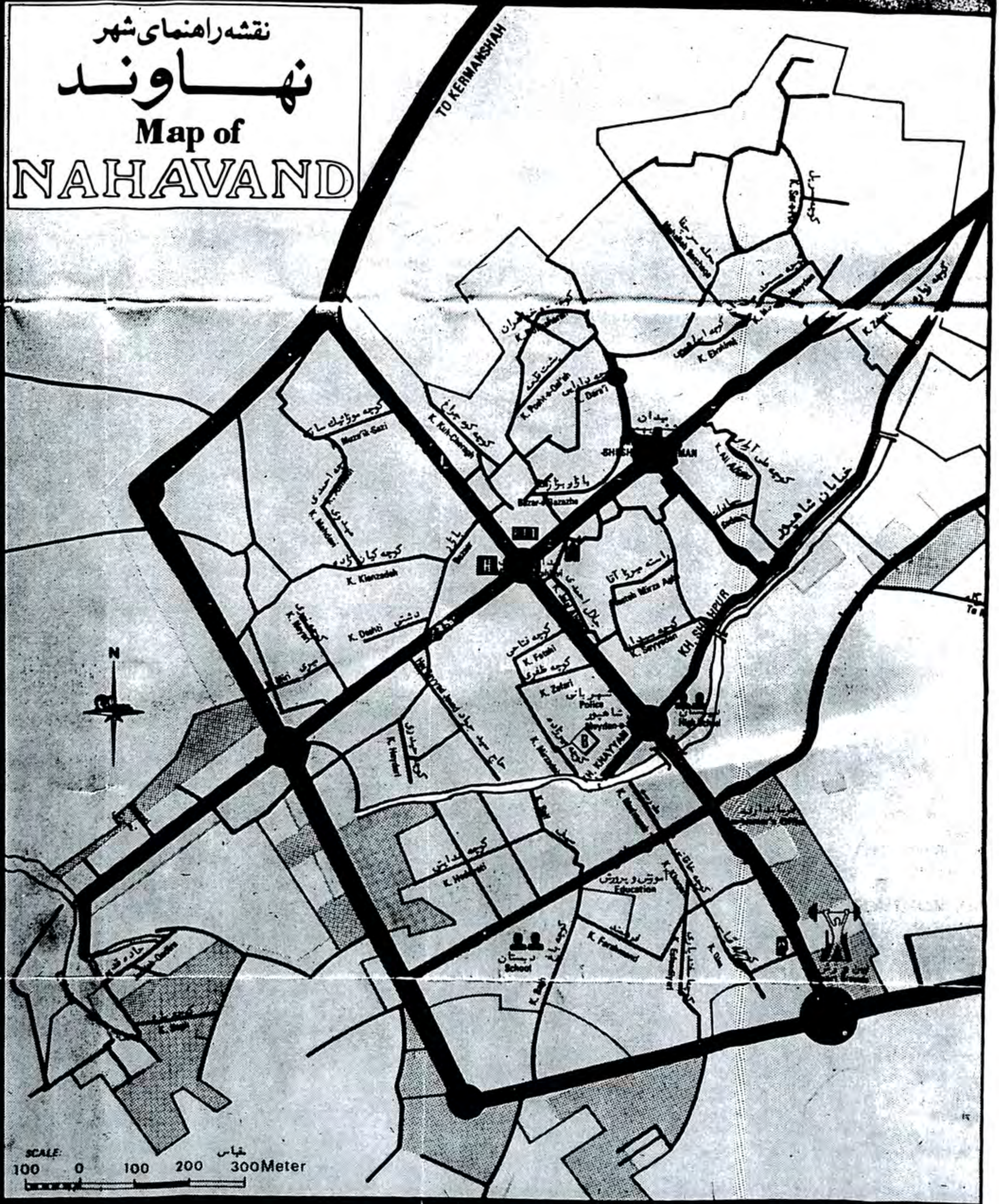


©Afnan Library Trust, 2026

نما، دکتر نوهٔ دختری آقا زادهٔ جناب عبدالغنی
عبدالله ابی زاده

©Afnan Library Trust, 2026

شرح حال نگارنده (نگاهی به تاریخ نهضت امری همدان)

عبدالله فرزند آقا حکیم و لقا خانم [illegible] در سال ۱۲۹۶ شمسی در شهر همدان متولد شدم
پدر و عموی ارجمندم جناب میرزا آقاجان شاکری که خاطراتی از آن متصاعد الی الله در این
کتاب مذکور است از ابناء حضرت خلیل و در عقیده خود تعصب بسیار داشته‌اند
که بعدت در سال [illegible] زیباترین نفحات امر از قبیل جناب حاج مهدی ارجمند علیه رضوان الله
و سایرین مجاهدت جستند تا حقانیت ظهور حضرت مسیح و حضرت محمد را برای آنان اثبات
و پس از آن قبول امر مبارک ظهور کلی الهی نمایند لذا در سال ۱۹۱۱ میلادی مطابق
سال ۱۳۲۸ قمری عبدالله و خواهر بزرگترشان بشرف ایمان فائز شدند مادرم پس از
در سال زندگی با پدرم مؤمن بامرالله شد عموی بزرگوار ارجمندم آقای اسمعیل [illegible]
پدر شهید مجید جناب [illegible] علیه رضوان الله الابهی در آن ایام ساکن [illegible] بود
پس از وصول خبر ایمان برادر به امر الهی مصمم میشود به همدان آمده و آنان را منصرف نماید [illegible]
ترجمه به توصیه او نماید به وسائل مختلفه آنان را منصرف نماید محض ورود به همدان و مواجهه با
برادران بنای مجادله و مباحثه را میگذارد ولی آنان با صبر و شکیبائی و ارائه دلائل و براهین
او را قانع نموده ایشان هم پس از مدتی موفق به تصدیق امر مبارک گردید شرح خدمات
روحانیه ایشان در تاریخ حیات فرزند شهیدش و خاطرات ملایر مندرج است نظر به خدمات
امریه این برادر در لوحی که به قلم مرکز میثاق خطاب به جناب عبدالمطلق در ملایر
عز نزول یافته در مورد آنان اظهار عنایت شده است و باعث سرور خاطر و اتحاد آنان
گردید پدرم نیز در ایام حیات عریضه به حضور مولای عزیز حضرت ولی مقدس امرالله ارواحنا
لرمسه الاطهر الفداء معروض داشته و ضمن شرح احوال خود استدعا نموده است که دعا فرمایند
[illegible] و جوابی که عنایت شده و نسخه جناب برادران [illegible]
[illegible] آن با [illegible] مبارک [illegible] بود [illegible]

©Afnan Library Trust, 2026

عریضه تقدیمی آن یار ملایر جناب آقا رحیم الهی زاده عرفانی چنین مرقوم گشته است

وداد ارسالی از لطف دائم التزاید مولای بی همتا حضرت ولی امرالله ارواحنا لالطافه الفداء در ذیل فرمودند بنویس شاد باش بشارت باد که از غربت نجات یافته و در امور معیشت گشایش حاصل خواهد شد در عا میفرمایند تا از امتحان و افتتان محفوظ و مصون و در صراط مستقیم باشند.

باید یادآور گردم اصل این لوح در ایران باقیمانده و معلوم نیست در اثر انقلاب به چه سرنوشتی گرفتار گردیده است. بارری حقیر پس از اتمام تحصیلات دوره اول متوسطه در مدرسه مبارکه تائید همدان از سن ۱۷ سالگی مشغول امرار معاش و تکفل مخارج بستگان خود بوده. در سال ۱۳۲۱ شمسی با خانم نیره آقاجان دادان ازدواج نمودم که ثمره این ازدواج سه پسر و یک دختر بنامهای فرخ دیپلمه رشته اتومکانیک فعلاً ساکن طهران دکتر سهراب دکتر در رشته اقتصاد از آمریکا و عضو محفل مقدس روحانی وینی پگ در ایالت مانیتوبا کانادا و استاد بخش اقتصاد دانشگاه وینی پگ دکتر عباس متخصص جراحی چشم از دانشگاه پهلوی شیراز است سه سال در شیراز مشغول طبابت بود و بعلت تضییقات وارده مجبور به مهاجرت کانادا گردید دخترم زهره لیسانسیه روانشناسی است که با آقای دکتر بهرام ذاکر ازدواج نموده و آقای ذاکر استاد دانشگاه Lake Head است و هر دو عضو محفل مقدس روحانی تاندربی در انتاریو کانادا میباشند.

بهر تقدیر ایامی چند پس از ازدواج در صدد تاسیس بنگاه مسافربری در همدان برآمدم که از سال ۱۳۲۴ شمسی دایر و مرتبا ادامه داشت تا آنکه در سال ۱۳۳۸ شمسی اتوبوسی از بنگاه حامل عده‌ای مسافر از همدان به طهران بود در بین راه واژگون و تعدادی از مسافرین مجروح و کشته

©Afnan Library Trust, 2026

شده‌اند که پس از اطلاع به مأمورین ژاندارمری در حین رسیدگی اثاثیه مسافرین بسته‌ای حاوی
تریاک کشف میشود که راننده از وجود آن در اتوبوس خود اظهار بی اطلاعی نموده و برای
برائت خود اظهار داشت که آنچه در اتوبوس یافت شده در ایستگاه بارگیری شده است
پس از این جریان اتوبوس راننده و همکاران شغلی و معاندین امر شهادتی با امضاء
قریب ۱۵۰ نفر در این مورد تنظیم و ارائه نمودند که تریاک [illegible] در اتوبوس
متعلق به اینجانب بوده است که مدتها کارش همین بوده در [illegible] تسلیم دادسرای
قزوین که پرونده تنظیمی در صلاحیت رسیدگی دادگستری آن محل بود گردید
بالاخره ترتیب قرار بازداشتی از طرف دادسرا صادر و مرا بازداشت نمودند و تحت الحفظ
از تهران به قزوین برده مدت ۲۰ روز در قزوین و طهران زندانی بودم تا تشکیل پرونده
در شعبه چهارم دادگاه جنائی طهران مورد رسیدگی قرار گرفت و راننده که خود در بین راه
تعدادی مسافر گرفته و حامل تریاک نیز همراهش بوده مجرم شناخته شد و به پنج سال زندان
محکوم گردید در مورد اینجانب هم با زحمات فراوان و تحمل مشقات و صرف مبالغ زیاد
پاک دامنی که در وزارت دادگستری داشتم و در رسیدگی دقیق به پرونده برائت حاصل
نمودم. در این خسارت جبران ناپذیر تا آخر اثرش باقی بود. پس از این جریان
مدتی به کار خود ادامه دادم. ولی در اثر ناراحتی‌های شدید و بی‌ثمر ماندن زحمات ۱۸ ساله بعد از
دو سال خارج شدن از زندان بنگاه را واگذار نموده و مشغول تجارت [illegible] و انجام
امور [illegible] شدم که تا سال ۱۳۵۹ شمسی ادامه داشت با آنکه در جمیع احوال سعی فراوان
نموده‌ام با کمال [illegible] اخلاق بهائی با مردم رفتار شود بعداً [illegible] از طرف همکاران دعوا [illegible]
تبلیغات اسلامی [illegible] در زمینه [illegible] نمایند.

©Afnan Library Trust, 2026

درمورد انجام وظائف روحانی و ورود به تشکیلات امری حسب الدستور محفل مقدس
روحانی طهران درسال ۱۳۱۵ شمسی بعضویت لجنه تربیت امری و درسال ۱۳۲۸ شمسی
بعضویت این لجنه جوانان طهران انتخاب شدم که سالیان متوالی در آن دو لجنه سمت منشی
و صندوقداری داشتم و مدتی نیز معلم کلاس نهم درس اخلاق بودم پس از آن مدتی
بعضویت لجنه احصائیه و کلاسهای امری و لجنه نشر نفحات آثار نیز بوده‌ام و در جریان
بلوای تلفنی داخله بر حسب امریه محفل مقدس روحانی طهران متوقف عضویت
محفل روحانی انتخاب شدم که شرح مختصری از آن ایام را در صفحات قبل نوشته‌ام
تا اینکه درسال ۱۳۴۲ شمسی بعضویت محفل مقدس روحانی طهران انتخاب و مدت
۱۶ سال مرتبا عضویتم ادامه داشت .

مدت هشت سال از این ایام را با سمت امین صندوق و عضویت در لجنه صندوق
خیریه و نمایندگی شرکت امنا در قسمت امری طهران انجام وظیفه مینمودم :

قبل و بعد از بروز انقلاب اسلامی در ایران
عده‌ای از جوانان متعصبین قصد تخریب و آتش زدن منزل مسکونیم را داشتند
که ظاهرا با وساطت عده‌ای صرفنظر شد .

در مرداد ماه ۱۳۵۸ شمسی و در دنباله بازداشت موقت شهید مجید جناب حسین لطفی علیه
رضوان الله و ادامه محاکمات ایشان توسط بازپرس دادسرای انقلاب اسلامی طهران
که منتج به بردن مبلغ یکصد هزار تومان وجه نقد از صندوق محفل مقدس روحانی طهران گردید موقتا
از بازداشتگاه آزاد و در تعقیب آن سایر اعضاء محفل و ضمن آن بنده نیز به بازپرسی

©Afnan Library Trust, 2026

احضار شدم در روز معین به سپاه پاسداران که محل بازپرسی بود مراجعه شد معلوم گردید
بازپرس شخصی بنام حاج ابراهیم درخشی کفاش دار از محال نوخو تبلیغات اسلامی است
که مدت ۲۲ سال در همسایگی ما منزل داشت بعد از درود و تعارفات معموله قلم بازپرسی
و دفتر خود را آورده شروع به بازپرسی نمود سؤالاتی که از این عبد شد بقرار ذیل است

۱- اسم و اسم فامیل و عیال و فرزندان خود را مشخصاً ذیل این سؤال با خط خود بنویسید
ج - اسم عبدالله فرزند رحیم شغل تجارت لاستیک سن ۶۲ اسم عیال نیره آفاق -
فرزندانم فرهاد - سهراب - عباس - زهره میباشد با خط خود نوشته الصاق میکنم

۲- تشکیل محفل روحانی و طرز انتخاب آن را تشریح کنید.
ج - محفل مقدس روحانی تشکیل میشود از ۹ نفر از بین احبای محل طهران که در اول رضوان
هر سال با کثرت آراء برای اداره امور روحانی جامعه انتخاب میشوند و ضمن رسیدگی به امور
روحانی کمک به مستمندان و فقرا و تربیت نونهالان بهائی از وظائف آنها است.

۳- مدت عضویت خود را با سمتی که در محفل دارید بنویسید.
ج - مدت ۱۲ سال بعضویت محفل مقدس روحانی طهران انتخاب شدم و مدت ۸ سال
امین صندوق و نائب رئیس شرکت امنا هستم.

۴- اعضاء لجنه ملاحظات را معرفی کنید.
ج - اسامی آنان در خاطرم نیست

۵- خلاصه مذاکرات محفل در کجاست.
ج - ما خلاصه مذاکرات را نگهداری نمی کنیم برای اینکه از آنها به محفل مقدس ملی میفرستیم

©Afnan Library Trust, 2026

و احتیاجی به حفظ آن اوراق نیست .

۶ - نظر شما در مورد جمهوری اسلامی چیست .

ج - ما بهائیان در هر مملکتی ساکن باشیم مطیع و منقاد قوانین آن هستیم کما اینکه در موقع به ثمر رسیدن انقلاب اطاعت خود را ضمن احترام به آیت الله خمینی ابراز و تلگرافاتی نیز در این مورد از طرف محفل طهران و سایر محافل به دولت مخابره کردیم .

۷ - شما کدامین صندوق هستید آیا حاضرید برای صدق گفتارتان اسناد خرج و دفاتر را در اختیار بگذارید

ج - البته (چون قبلاً در این مورد با محفل مقدس ملی مشاوره و اجازه فرمودند در اختیار گذاشته شود) یک جلد دفتر این صندوق از سال ۱۳۵۰ شمسی که حاوی حساب خیریه محلی و اهدائی - مساعدت و انفاقات آیه - گلستان جاوید - کتابخانه - توسل - پرورش در شرکت نونهالان - سهام نونهالان خریداری محفل مقدس روحانی طهران - وجوه تقدیمی احبای طهران و نقاط مختلفه برای ساختمان رفیع البنیان دارالتشریع - و اسناد خرج بود تسلیم و رسید از ایشان دریافت کردید (ترجیحاً وقتی دفتر به نظر ایشان رسید نظم و ترتیب آنرا ملاحظه نمود و تعجبی اظهار داشت اگر در زمین ما ده نفر مثل تو بود که حسابهای ما را با این نظم و درست نگهداشت ما گرفتاری دیگری نداشتیم ) -

۸ - منظور شما از انعام هاجر به شرکت دوکات چه بوده -

ج - برای تشویق کشاورزی و امور عام المنفعه بوده -

۹ - شما چرا وقتی شهربانی و ژاندارمری در طهران دایر بود شکایات خود را به بازرسان امنیت تسلیم نکردید

ج - هر بهائی که از طرف محفل مقدس روحانی برای حفظ جامعه تسلیم شده نسخه آنرا به

©Afnan Library Trust, 2026

به مهربانی دارند ارسال تقدیم رهنما کپیه آن به سازمان امنیت داده شد که در آن ایام به
سازمانهای دیگر از جمله ذات و نظر دیگری در همین نبود ـ

۱۰ ـ چه مسافرتهائی تاکنون انجام داده اید؟

ج ـ در سال ۱۳۵۲ شمسی مسافرتی برای زیارت اماکن متبرکه در حیفا نموده ام و ضمناً
به لندن و هلند و ایتالیا و اورشلیم رفتم ـ

۱۱ ـ ارتباط خود را با اسرائیل شرح دهید ـ

ج ـ ما غیر از زیارت اماکن متبرکه که در حیفا و عکا داریم ارتباط دیگری با اسرائیل نداریم

۱۲ ـ ارتباط خود را با صهیونیسم بین الملل شرح دهید

ج ـ تقاضا دارم افکار شما جناب حاج آقا من اصلاً معنی صهیونیسم را نمیدانم و لذا نتوانستم
ما ارتباطی با صهیونیسم بین الملل و امور سیاسیه نداریم

۱۳ ـ تلگرافهایی برای دولت و از طرف محافل تابعه کرده اید و اصلاً چنین محافلی وجود ندارد

ج ـ متن تلگرافات موجود است و مسئولین محافل هم که امضا کرده اند حضور دارند

۱۴ ـ پولهائی که برای اسرائیل منظور ساختید به چه منظور بوده؟

ج ـ با توجه به که سایر ملل و اقوام در اسرائیل مقامات متبرکه دارند و برای تعمیرات و
نگهداری آن نذورات نیاز است جامعه بهائی هم برای اماکن متبرکه و ساختمانهای آن
وجوهی تقدیم بیت العدل اعظم نموده و ارتباطی با اسرائیل ندارد.

۱۵ ـ شما معرفی نامه بنام یکی از افراد بهائی به لهستان صادر کرده اید منظورتان چه بوده

در محفل رسم است هر بهائی که به محلی دیگر سفر کند جهت ملاقاتی با احبای آن محل انجام دهد

©Afnan Library Trust, 2026

برحسب تقاضای خودش معرفی نامه صادر و تسلیم میشود منظوری در بین نبوده -

۱۶ - ارتباط خود را با شرکت نونهالان شرح دهید.

ج - محل مبلغ ششصد هزار تومان مربوط به جامعه بهائی طهران بیمه در شرکت نونهالان

دارد و مقداری سهام بنام محفل روحانی طهران بود.

۱۷ - ارتباط خود را با شرکت امنا شرح دهید.

ج - بنده از طرف محفل مقدس روحانی طهران به شرکت امنا به نمایندگی معرفی شدم

که امور ثبتی اسناد مالکیت جامعه بهائی و دارائیهای آنرا انجام دهم.

۱۸ - ارتباط شما با محفل ملی چگونه است.

ج - محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران مرکز محافل روحانی شهرستانها واسطه است

و دستوراتی را که در مورد پیشرفت امور روحانی میدهند وسیله محفل محل انجام میگردد.

۱۹ - معرفی نامه‌ای بنام هوشنگ یزدانی از محفل صادر شده منظور شما چه بوده

ج - منظور از صدور این نامه وسیله محفل معرفی یکی از احبا که عضو بانک صادرات است بود

علاوه بر سؤالات فوق بازجوئی های طولانی کرد که آنها را بخاطر ندارم ولی یک

از آنهام مکالمه آنچه در خاطرم بود یک نسخه از سؤال و جواب را تسلیم محفل مقدس روحانی

ملی بهائیان ایران نموده‌ام بهر ترتیب بازپرس انقلاب وقتی سؤال و جوابها تمام شد

به جمله ۹ رسید گفت عیدش مبارک باشد در مدت چهار روز محاکمه و بازپرسی سعی داشت به ترتیب

شده مرا در زمره پاسداران بازداشت کند ولی با تشریح وضع مزاجی خود جریان را

ساده و آنچه گفتم دیدم و در جه‌ای رسید گفتم حاجی آقا شما میدانید من مریض احوالم نمیتوانم غذای اینجا را بخورم اجازه دهید

©Afnan Library Trust, 2026

روز دیگری خدمت رسیدم بهرحال مراحل بازپرسی طی شد و یازده مورد بشرح ذیل اتهام
برای این بنده قرائت شد که بلافاصله اتهامات وارده را تکذیب و امضا کردم
موارد اتهام
۱- عضویت در محفل روحانی ۲- امین صندوق و حیف و میل اموال مستضعفین
۳- ارتباط با اسرائیل ۴- ارتباط با صهیونیسم بین الملل -۵- ارتباط
با شرکت نونهالان -۶- ارتباط با شرکت امنا -۸- اعزام تجار به شهرکرد و رشت
برای ایجاد اختلاف بین بهائیان و مسلمین ۹- اختفاء اسناد و صورت جلسه مذاکرات محفل
۱۰- ارتباط با ساواک منحله ۱۱- مخابره تلگرافات تهنیت بدرست از طرف محافل که موجود
بیس در حالیکه چند نفر از سرداران مراتب تبرّی نمودند باتفاق بازپرس نزد کفیل دادستان
انقلاب اسلامی که از قرار معلوم از افسرهای بازنشسته شهربانی و یا ژاندارمری بنام موسوی
بودند دادستان رو به بنده کرد و گفت اتهامات شما زیاد است و باید پانصد هزار تومان
وثیقه نقدی بسپارید تا آزاد شوید و یا بزندان میروید جواب دادم تهیه چنین مبلغی برای
من امکان پذیر نیست مشکلی نیست زندان هم میروم و بطوریکه بعداً معلوم شد با تبانی
قبلی که با کفیل آقای (بازپرس انقلاب) داشت ایشان شفاعت کرد یک برگ
چک با مهر و امضای ایشان بدون تاریخ بمبلغ یکصد و پنجاه هزار تومان بعنوان وثیقه تا انجام محاکمه
بنام دادستان بنویسیم و در حساب جاری مسدود باشد تا بعداً وثیقه ملکی سپرده و چک را استرد
دارند پس از چند روز وثیقه ملکی معرفی شد ولی دادستان و بازپرس به مسامحه و تعلل
گذرانده. و چند روز بعد وجه چک را از بانک وصول نمودند جریان امر وسیله محفل مقدس
روحانی آنجا به عرض محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران رسید محفل مقدس ملی مبلغ فوق



©Afnan Library Trust, 2026

بوسیله بانک صادرات ارسال فرمودند که چک مزبور را عیناً وسیله محفل مقدس روحانی تهران استرداد
داشتم در جواب را شفاهاً بپرداخت نمودم قریب ده ماه از محاکمه و بازپرسی سپری شد
و چون از طرف دادگاه در این مدت موضوع تعقیب نشد تصمیم گرفتم کلی قطع علاقه کرده
و از تهران بشیراز رفته و دوران بازنشستگی را در نزد فرزندانم بگذرانم چند روزی
مشغول جمع‌آوری اثاث منزل شده و برای انجام امور فروشگاه عازم طهران شدم تا پس
از مراجعت باتفاق خانم بمقصد عزیمت نمائیم از تهران خبر رسید که اعضای محفل
مقدس روحانی تهران و چند نفر دیگر از احبا را بدادگاه انقلاب احضار نموده‌اند در طهران
ماندم که خانم شفاهاً مبادرت و اقدام بحمل لوازم منزل نماید در روز حمله مشغول بارگیری اثاثیه
بوده و چند نفر پاسدار با دستور دادگاه انقلاب برای جلب بنده به منزل وارد و ضمن سئوالاتی
جویای محل اقامتم میشوند و اثاثیه را از ماشین تخلیه و خانم را بدادگاه انقلاب شهر و پس از چند
ساعت معطلی و ایجاد زحمت و ناراحتی برای ایشان آدرس دقیق مرا در طهران گرفته و
موافقت میکنند مجدداً اثاثیه را بارگیری و بطهران نقل شد بلافاصله به محل سکونتم مراجعه
نموده بودند که بنده حضور نداشتم و جریان وسیله رابط محفل مقدس ملی بعرض رسید دستور تا
امر فرمودند تا تعیین تکلیف همکاران شهید و عزیزم در صورت امکان در طهران بمانم ناچاراً
مدت یکسال در منزلی که اجاره شد سکونت اختیار و از آن خارج نشدم بدینطریق پس
از وقوع شهادت همکاران عالیقدرم شهدای یکشنبه عزیز همراه علیهما رضوان الله به تنهائی
از طریق زاهدان به پاکستان عزیمت نموده و از آنجا باسپانیا رفتم و پس از مدت
هفت ماه اقامت در آن مملکت عازم کانادا شدم که شرح مفصلی دارد.

©Afnan Library Trust, 2026

در اینجا لازم میدانم که از توجهات و اقدامات محفل مقدس روحانی ملی بهائیان کانادا شیدالله ارکانه برای تسریع مهاجرت این بنده به کانادا مبذول فرموده‌اند سپاسگذاری نمایم سواد دو مرقومه آن ساحت جلیل که بزبان انگلیسی خطاب باین عبد و سفارت کانادا در مادرید مرقوم داشته اند و رونوشت آن را نیز برای استحضار ساحت رفیع البنیان بیت العدل اعظم الهی ارسال فرموده اند ضمیمه این اوراق نمایم .

و همچنین از فرزندم دکتر سهراب آبی زاده و همسرش که کفالت همسرم و بنده را در اداره مهاجرت کانادا برای مدت ده سال تعهد گرفته اند و زحمات بسیار متحمل و صرف وقت نموده اند سپاسگذاری نمایم .

بطوریکه در دیباچه نیز ذکر گردیده این مجموعه حسب الامر ساحت جلیل بیت العدل اعظم الهی شیدالله بنیانه با عدم لیاقت و کهولت سن حقیر تنظیم شده امیدوارم مورد عنایت خاص معهد اعلی واقع گردد از خوانندگان عزیز رجای واثق دارم چنانچه نواقصی در نگارش مشاهده میفرمایند بنظر عفو و اغماض معذورم دارند .

نگارش و تدوین کتاب مسطور و جمع آوری اسناد و مدارک لازمه از اطراف و اکناف جهان قریب چهار سال بطول انجامید که بنظر قارئین محترم میرسد .

در خاتمه لازم به تذکر است که بعلت وقوع انقلاب ایران و موانع موجوده دسترسی به خاطرات مختصری که دانشمند عالیقدر جناب اشراق خاوری علیه رضوان‌الله در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی در مورد اطلاعات مرقوم داشته اند و فعلا نسخ آنها نزد سرکار خانم قرین

©Afnan Library Trust, 2026

در صفحات است فراهم نگردید.

ونیز خاطرات مختصری در ایام بروز انقلاب اسلامی وصدماتیکه بر احبای نقاط اطراف طهران وارد شده در سال ۱۳۵۸ شمسی حسب الدستور محفل مقدس روحانی بوسیله جناب فتح الله آسروریان از احبای انزاجردی مقیم طهران تهیه شده که در دسترس نبود واز خاطرات نگارنده در آن ایام مطالبی درج گردیده است.

فانی محمد آسمانی زاده

مورخه شهر المشیة ۱۴۳ بدیع
مطابق شهریور ماه ۱۳۶۵ شمسی
سپتامبر ۱۹۸۶ میلادی
در شهر ادمونتون استان البرتا کانادا

با تشکر قلبی از افراد ... بخصوص افراد خانواده شهدای سبعه طهران علیهما بهاء الله که در خصوص
در ارسال خاطرات و بخصوص از زحمات بیدریغ

۱ـ جناب مهندس منوچهر حیدری در ترسیم نقشه گلستان جاوید طهران و محل تدفین شهدای سبعه طهران

۲ـ جناب فیروز ملکی در راه گردآوری عکس شهدای سبعه طهران

©Afnan Library Trust, 2026

NATIONAL SPIRITUAL ASSEMBLY OF THE BAHÁ'ÍS OF CANADA

ASSEMBLÉE SPIRITUELLE NATIONAL DES BAHÁ'ÍS DU CANADA

(808)

September 4, 1981

Mr. Abdollah Abizadeh
c/o National Spiritual Assembly
of the Baha'is of Spain
Pintor Rosales 4
Mostoles, Madrid
Spain

Dear Mr. Abizadeh,

We are very happy to hear that you have arrived in Spain. By now you will have contacted the Canadian Embassy in Madrid and made an application to immigrate to Canada as a Baha'i refugee. We are enclosing a letter of endorsement from our National Assembly that you should present to immigration officials at the Canadian Embassy in Madrid.

The Canadian Immigration Department has been most receptive to applications of Iranian Baha'is who are endorsed by our National Assembly. We know that you will keep in mind the high reputation that we have established in the eyes of the Canadian government and ask that you not press officials in any way as to the special consideration you may be given as a Baha'i refugee. Should you encounter any difficulties contact the National Assembly of Spain. They can contact us directly and we will clear the problem here through senior officials in Ottawa.

Please keep us informed as your application proceeds.

Warm and loving greetings,

Carolyne Dowdell

Carolyne Dowdell
Department of the Secretariat

Enclosure

cc: Universal House of Justice
National Spiritual Assembly of Spain

L3T 2A1 Telephone 889-8168 Telex 06 96-4713 (BAHACANA DA TOR)

©Afnan Library Trust, 2026

NATIONAL SPIRITUAL ASSEMBLY OF
THE BAHÁ'ÍS OF CANADA

ASSEMBLÉE SPIRITUELLE NATIONALE
DES BAHÁ'ÍS DU CANADA

( 837 )

September 4, 1981

Canadian Embassy
Madrid, Spain

Iranian Baha'i Endorsement Letter 301.082

This letter will introduce

(Name) Mr. Abdollah Abizadeh

(Date of Birth) 1917

(Place of Birth) Hamadan, Iran

an Iranian member of the Baha'i Faith who is applying for immigration to Canada as a religious refugee. With the recent intensification of the persecution of the Baha'i community in Iran, we have reason to fear that it would be dangerous for Mr. Abdollah Abizadeh to return to that country because of his prominence in the service of his Faith.

Our Assembly will be most grateful for a favourable consideration of this application. We have formally assured the Department of Immigration that no Iranian Baha'i refugee who is granted Landed Immigrant status as a result of our appeal will become a charge on public funds, and we are happy to state this guarantee specifically in the case of Mr. Abdollah Abizadeh.

Thank you for your courtesy.

Faithfully,

NATIONAL SPIRITUAL ASSEMBLY
OF THE BAHA'IS OF CANADA

M. E. Muttart

M.E. Muttart, Secretary

MEM/cd

7200 Leslie St., Thornhill, Ont. L3T 2A1 Telephone 889-8168 Telex 06 964713 (BAHACANADA TOR)

©Afnan Library Trust, 2020

©Afnan Library Trust, 2026

نوادرازمجله پیام بهائی فرانسه
شماره ۲۱۰ می ۱۹۹۷

# کیفیّت اقبال یهودیان همدان به دیانت بهائی

«یا ابناء الخلیل و ورّاث الکلیم لکم ان تدعوا ما فی الدّنیا آخذین ما اتیکم من لدی اللّه مالک الاسماء سوف تفتح علی وجوهکم ابواب رحمة ربّکم المشفق الکریم... انّه معکم و یریکم انّه لهو الحقّ علام الغیوب انّما البهاء علیکم و علی من معکم من الذکور و الاناث و علی کلّ مقبل قام علی خدمة امر ربّه مالک الملوک»

حضرت بهاءاللّه

موسیٰ امانت

«جناب موسیٰ امانت سالهای طولانی از حیات پُرثمر خود را- اقلاً ۱۵ سال- صرف تهیّه کتبی در مورد سوابق امر الهی در میان کلیمیان خصوصاً احبّای کاشان، همدان و طهران کرده‌اند. مقاله ذیل در بارهٔ کیفیّت نفوذ امر مبارک در جامعهٔ یهود ایران بالاخصّ در شهر همدان است. همکاری ایشان را تقدیر می‌کنیم. پیام بهائی»

اوّلین منادی ظهور امر بدیع بین قوم اسرائیل ایران نقطهٔ جذبیه، ورقهٔ منجذبه، سر حلقهٔ دور بیان حضرت قرّة العین طاهره علیها من کلّ بهاء ابهاه بوده‌اند.

و اوّلین مبلّغ امراللّه که ظهور جدید را به یکی از متحرّیان حقیقت از آل اسرائیل ابلاغ و اثبات نمود جناب اسم اللّه الاصدق ملاّ صادق مقدّس خراسانی علیه رضوان اللّه بوده‌اند.

## جناب حکیم مسیح

اوّلین مؤمن امر بدیع در بین یهود ایران جناب حکیم مسیح غفران اللّه می‌باشند که اکنون اختصاراً به شرح تصدیق و کیفیّت اقبالشان مبادرت می‌گردد:

در بدایت اشراق انوار ظهور حضرت نقطهٔ اولیٰ جلّ ثنائه طبیب لبیب حاذقی از اطبّای خوانسار موسوم به حکیم مسیح در سفر عتبات عالیات ملازم خانوادهٔ سلطنت بود.

در کربلای معلّیٰ شهرت مذاکرات و مباحثات قرّة العین طاهره را با حضرات علمای اسلام که از پس پرده در نهایت فصاحت و بلاغت مکالمه می‌فرمود شنید و بسیار مشتاق گردید که منبع این معلومات را بداند و در صدد تحقیق بود تا در سنه ۱۸۶۲ م: مطابق ۱۲۷۹ هـ. ق. روزی در طهران مرحوم نایب علی زندانبانِ زندانِ مخوف سیاهچال به معظّمٌ له مراجعه و تقاضا نمود مرحمتاً از طفل بابی که بواسطهٔ عدم امکانات مالی اضطراراً همراه پدر در زندان بسر می‌برد و سخت مریض و رنجور است عیادت نماید. جناب حکیم مسیح با سابقه‌ای که از سفر عتبات و دارالسّلام در ذهنش بود مشتاقانه دعوت مزبور را اجابت نموده همراه نایب علی روانهٔ زندان شد



©Afnan Library Trust, 2026

جناب حکیم مسیح

و ضمن معالجه مریض از محضر شریف جناب ملاّ صادق مقدّس خراسانی والد طفل که از مبلّغین شهیر و دانشمندی نحریر بود استفاده نموده در صدد تحقیق از امر بدیع برآمد و معالجات را چندان ادامه داد تا به مقام ایمان و اطمینان فائز گشت و به عنوان اوّل من آمن ابناء خلیل مفتخر گردید. او امر بهائی را در خانواده‌ء خویش مستقرّ ساخت و عائله‌ء جلیله‌ای تشکیل نمود که در کمال ثبوت و رسوخ به تبلیغ و خدمت قیام نموده به مقامات عالیه‌ء علم و عرفان فائز گشتند و در تشکیلات بهائی مصدر خدمات مهمّه شدند در جامعه‌ء بهائی نامور گردیدند. از جمله نفوس محترمی از قبیل جنابان دکتر ارسطوخان، دکتر لطف اللّه‌خان، دکتر غلامحسین‌خان و جناب پروفسور منوچهر حکیم عضو محفل ملّی ایران که در انقلاب اخیر به رتبه‌ء رفیعه‌ء شهادت فائز گردید.

مقارن همان ایّام نفوس زکیّه‌ء مستعدّه‌ء دیگری از آل اسرائیل در سایر بلاد ایران هر یک به نحوی به موهبت ایمان امر بدیع فائز گشتند

که شرح احوالشان در مجلّدات ابناء خلیل سایر شهرستان‌ها به تفصیل مذکور است و اینك چون منظور از نگارش این مقاله شرح و بسط کیفیّت تصدیق و اقبال اوّل من آمن احبّای ابناء خلیل همدان است به همین اشاره‌ء مختصر در باره‌ء مرحوم حکیم مسیح اعلی اللّه مقامه اکتفا نموده و شرح تفصیلی را به مقالات بعد موکول می‌نماید.

### احبّای همدان از ابناء خلیل جلیل

حضرت بهاءالله در لوحی خطاب به جناب حاجی مهدی ارجمند می‌فرمایند:

«*طوبیٰ لاولیائی فی ارض الهاء و المیم انّا ذکرنا الّذین آمنوا هناك من قبل بذکر لا تعادله ذهب العالم و لا کنوز العالم ان ربّك هو المعین فی کلّ حین لا اله الاّ هو الحقّ الیقین*»

و در همان لوح مبارك می‌فرمایند:

«*و نذکر مهدی و نبشّره بذکری ایّاه نسئل‌اللّه اًن یفتح علی وجهه و وجوه اولیایی ابواب البرکة و العطاء و العزّة و الثروة و العلا انّه هو مولی الوریٰ و ربّ الآخره و الاولیٰ*»

(نقل از آثار قلم اعلیٰ)

### جناب حکیم اوّل من آمن احبّای ابناء خلیل همدان

در شهر همدان که پُرجمعیّت‌ترین بلاد یهودی‌نشین ایران بود عدّه‌ء کثیری از اطبّای اسرائیلی در مرکزی به نام درب حکیم‌خانه سکونت داشتند که هر یك دارای مراجعین متعدّد بودند و از برکت معلومات پزشکی خود امرار معاش می‌نمودند و در نظر اهالی از احترام خاصّی برخوردار و تقریباً حرفه‌ء شریف پزشکی را در انحصار داشتند.

در بین این جماعت حکیم دانشمند منوّر



©Afnan Library Trust, 2026

الفکری به نام حکیم آقاجان در عین احاطه به فنون پزشکی آن زمان در کتاب مقدّس تورات و صحف انبیای اسرائیل و احکام شرعی یهود نیز مطالعات و معلومات عمیق داشت و در کنیسه و بین جامعهٔ یهود همدان مورد توجّه و احترام خاصّ بود.

معظّمٌ‌له ضمناً طبیب خانوادهٔ برادران نراقی (جنابان حاجی محمّد جواد و حاج محمّد باقر) بود. این خانواده از افراد محترم و از معاریف احبّای نراق بودند که به همدان هجرت نموده به تجارت اشتغال داشتند و منزلشان محلّ ورود مبلّغین و ناشرین و تازه واردین بود.

روزی عیال آقا محمّد باقر مریض می‌شود جناب حکیم آقاجان را به عیادت می‌طلبند و او در معاینه دچار اشتباه شده دواهایی تجویز می‌نماید که حال مریض رو به وخامت نهاده باعث تشویش خانواده می‌گردد. چون به حکیم آقاجان خبر می‌رسد به عیادت آمده از حالات مریض می‌فهمد که اشتباه نموده و هرگاه مریض از بین برود نه تنها جان و مال خود او در خطر خواهد بود بلکه احتمالاً تمام محلّهٔ یهود را نیز غارت خواهند نمود. لهذا با مشورت جناب حکیم رحیم حافظ الصحّه داروهای دیگری تجویز می‌نمایند و خوشبختانه معالجه مؤثّر واقع و حال مریض رو به بهبود می‌گذارد. در این اثنا آقایان نراقی اضطراب و پریشانی خاطر حکیم را ملاحظه نموده او را تسلّی می‌دهند و می‌گویند مضطرب نباشید به خدا واگذار نمائید شما که سوءقصدی نداشته‌اید و از این قبیل بیانات تسلّی‌بخش سعی در آرامش او می‌نمایند و حتّی دستور چای برای حکیم می‌دهند. حکیم آقاجان از این بزرگواری و حُسن رفتار آقایان نراقی متحیّر می‌گردد زیرا یهود در آن زمان در منازل مسلمین اجازهٔ قدم نهادن روی فرش نداشت تا چه رسد به صرف چای. این سجیّهٔ رحمانی و اخلاق ملکوتی سبب جلب توجّه حکیم گردید و پس از بهبود مریض ایشان را قسم داد که مرا از بهت و حیرت برهانید شما بر چه مسلك و مرامی هستید و چون ایّام حکمت بود می‌فرمایند قدری صبور باشید انشاءالله حقیقت بر شما مکشوف خواهد شد.

### ورود جناب ابن اصدق

این رفت و آمدها و مکالمات ادامه داشت تا روزی جناب میرزا علی محمّد ابن اصدق یعنی همان طفل خُردسالی که بیماری‌اش در زندان سیاه‌چال طهران باعث هدایت جناب حکیم مسیح اوّل من آمن یهود ایران گردید وارد همدان شد. اکنون سنهٔ ۱۲۹٤ هـ. ق. مطابق ۱۸۷۷ م. است. طفل مزبور جوانی رعنا و رشید و فاضلی کم بدیل ملبّس به البسهٔ فاخره و مجهّز به معلومات و معارف امریّه و احاطه به رموز کتب مقدّسه و متخلّق به خُلق کریم و مفتخر به صدور این خطاب مستطاب است:

*«یا ابن الاسمی الاصدق اسمع النداء من شطر السّجن قم علی الامر بین العباد و ذکّرهم بما یجذبهم الی مقام کان بعزّالله مبروکا نسئل الله ان یؤیدك علی ذکره و ثنائه و ما یتضوّع به عرف الرضا فی المدن و القریٰ انّ ربّك یؤید من یشاء فضلاً من عنده انّه کان علیٰ کلّ شیئی قدیرا»*

(آثار قلم اعلیٰ، جلد اوّل، ص۱۸۳)

در اجرای فرمان ملکوتی فوق اقدام به سفرهای تبلیغی در شهرهای ایران نموده و اکنون به همدان وارد و در منزل جنابان نراقی که همواره میهماندار حضرات ناشرین و تازه واردین



©Afnan Library Trust, 2026

جناب ابن اصدق، نفر سوّم با عصا از دست راست می‌باشند .

بودند مستقرّ گردیده است.

آقایان نراقی ورود معظّم‌له را به فال نیک گرفته مصمّم شدند جناب حکیم را با ایشان ملاقات دهند . ملاقات حکیم با جناب ابن اصدق و استماع ادلّه و براهین امریّه اِصغاء آیات و الواح الهیّه ایشان را شدیداً مجذوب ساخته ایّامی چند مرتّباً از محضر شریفشان کسب فیض نمود و پس از تصدیق امر بدیع دست از کار پزشکی کشیده تا آخر عمر به تبلیغ امر الهی پرداخت. در حقیقت عمل پاك حضرات نراقی نتایجی بس شایان ببار آورد و سبب انتباه و انجذاب عدّه‌ء کثیری از برادران اسرائیلی گردید و مصداق بیان مبارك قلم اعلیٰ شدند که می‌فرمایند :

*«یك عمل پاك عالم خاك را جنّت علیا نماید »*
(اشراقات، لوح مصدّر به هو المبین الحکیم، ص۱۳۹)

**تبلیغ همسر حکیم آقاجان**

جناب حکیم آقاجان بلا فاصله پس از تصدیق امر مبارك ابتداء بشارت ظهور بدیع را به همسر خویش طوطی خانم ابلاغ نمود و مشارالیها به تصدیق امر مبارك فائز و به درجه‌ای از خلوص و انجذاب نائل گشت که همواره با شنیدن نام مبارك حضرت بهاءالله جمله "*سر و جانم به فدایش*" را نثار حضرتش می‌نمود . سپس جناب حکیم با هفت خواهران خود جلسه‌ای تشکیل داده ظهور یوم‌اللّه (یوم ادونای) را علنی نمود و خواهران نظر به اعتقاد و اطمینان خاصّی که همواره به مراتب زهد و تقویٰ و معلومات و اطّلاعات برادر نیك اختر داشتند جملگی با استماع بشارات و براهین تصدیق امر مبارك نموده تصمیم گرفتند که هر یك نام یکی از اولاد ذکور خود را مهدی بنامند و سپس خواهران بشارت ظهور اعظم را به شوهران خود ابلاغ نموده آنان را هدایت نمودند و اینك در جدول ذیل اسامی خواهران و شوهران و مهدی نامان ملاحظه می‌شود که هر یك به مراتب عالیه‌ء ایمان و ایقان



©Afnan Library Trust, 2026

| نام خواهران | نام شوهر | نام فرزند ذکور | نام خانوادگی فعلی |
|---|---|---|---|
| مروارید | ملاّ موسیٰ | آقا مهدی (خادم) | عمائی |
| خاتون | آقا رفیعا | حاج مهدی | ارجمند |
| حنا | دای روبن | آقا مهدی | شکیب |
| گوهر | عمو رفائیل | آقا مهدی | اخترخاوری |
| شاخ نبات | آقایاری | حاج مهدی | نامی |
| خانم (استر) | آقا خداداد | آقا مهدی | شکیب اکباتانی |
| طاوس | متأسّفانه تحقیق میسّر نشد | | |

فائز گشتند.

جناب حاج مهدی ارجمند

و از جمله مهدی نامان شخص شخیص و مبلّغ شهیر کم‌نظیر جناب حاج مهدی ارجمند همدانی اعلی اللّه مقامه است که ذکر شریفشان را اغلب احبّاء شنیده‌اند و در کتاب مصابیح هدایت تألیف دانشمند محترم جناب عزیزاللّه سلیمانی علیه رحمة اللّه شرح احوالشان را خوانده‌اند.

در مراتب علم و احاطه معظّمله به کتب تورات و صحف انبیای اسرائیل کافی است مذکور گردد که در جلسات مناظره‌ای که هر هفته روزهای شنبه در منزل جناب دکتر هلمز امریکائی قریب یك سال در همدان با حضور عدّه‌ای از احباب و برادران اسرائیلی و مسیحی ادامه داشت مباحثه نمودند و نتیجه مذاکرات منجر به تألیف کتاب استدلالیّه *گلشن حقایق* گردید که اکنون مطبوع و منتشر است.

جناب دکتر هلمز که طرف مناظره بود روزی اظهار داشت جناب حاج مهدی مثل این است که گویا کتب مقدّسه را خود شما نازل نموده‌اید!!

لازم به یادآوری است که ایمان جناب حاج مهدی ارجمند نیز آنگونه که خود در گلشن حقایق تصریح فرموده‌اند بعد از مذاکرات ابتدایی با جناب حکیم آقاجان مرهون هدایت جناب میرزا علی محمّد ابن اصدق اعلی اللّه مقامه است.

جناب حاج مهدی پس از تصدیق امر مبارک به تبلیغ عدّه کثیری از برادران اسرائیلی توفیق یافت و خانواده‌های عدیده در اثر مجهودات تبلیغی ایشان در ظلّ امر مبارک آمدند.

تبلیغ حکیم الی برادر حکیم آقاجان

جناب حکیم آقاجان سپس به تبلیغ برادر خود جناب حکیم الی علیه غفران اللّه پرداخت و خانواده واسعه علیزاده که اکنون مقیم کانادا و مصدر خدمات امریّه‌اند از آن خاندانند.

این بار جناب حکیم به تبلیغ پدر خود جناب حکیم لالعزار پرداخت و سبب هدایت وی گشت و او را مذعن و مؤمن ساخت. اتّفاقاً پدر بعد از هفت سال از صعود پسر به ملکوت ابهیٰ صعود



©Afnan Library Trust, 2026

نمود علیهما غفران الله.

تبلیغ دوستان و آشنایان

جناب حکیم آقاجان علاوه بر اقوام و منتسبین به هدایت دوستان و آشنایان پرداخت و عدّه‌ای از مشاهیر اطبّاء و افراد سرشناس و متنفّذ اسرائیل همدان را تبلیغ نمود و اقبال این افراد به امر بهائی و خودداری ایشان از حضور در کنیسه سبب اشتهار امر گردید و متعاقب آن نفوس عدیده‌ دیگر اقبال نمودند و به تبلیغ اقوام و دوستان خود پرداختند و رفته رفته آن عدّه‌ قلیلِ مؤمنین اولیّه جمعی کثیر شدند و اعلان استقلال امر نمودند و چنان نهضت روحانی ایجاد نمودند که نظیر آن در بلاد سایره دیده نشد.

عریضه به حضور مبارک حضرت بهاءالله و صدور لوح مبارک در صدر عریضه

یکی از اقدامات بی‌نظیر مؤمنین اولیّه آنکه بعد از تصدیق امر عریضه‌ای به حضور مبارک حضرت بهاءالله جلّ جلاله معروض و ایمان و عبودیّت خود را ابراز و طلب تأیید و توفیق نمودند. امضاهای این عریضه عبارت از نام و نام پدر و مُهر و امضای آنان به خطّ عبری است و جمال قدم در صدر همان عریضه لوح منیعی به افتخارشان نازل و امر به ثبوت و رسوخ و اجرای احکام و اوامر فرموده و ارسال می‌فرمایند.*

امتیاز جناب حکیم آقاجان بر عدّه‌ زیادی از احبّای تازه تصدیق آن بود که در کمال صراحت امر مبارک را به فرد فرد عائله‌ خود ابراز نمود و بذر ایمان را در قلوب افراد خانواده بارور ساخت.

اولاد حکیم آقاجان

دو دخترشان هر یک آیتی از ثبوت و رسوخ و روحانیّت بودند چنانکه از *طاوس خانم* خانواده‌های محترم بقائی و کتیرائی و اولاد آقا داود اخوان در جامعه‌ بهائی نامور شدند و از دختر دیگر *راحیل* موسوم به *هاجر خانم* خانواده‌ محترم اظهاری در امر مبارک برقرارند و از جناب دکتر مهدی‌خان مشکوة الاطبّاء (پسرشان) سرکار مریم خانم رفعت همسر مهرپرور جناب میرزا ایّوب خان رفعت با اولاد و احفاد در ظلّ امر مبارک مستظلّند.

هسته‌ مرکزی احبّای همدان

از مجموع این مؤمنین و مؤمنات در اندک مدّتی هسته‌ مرکزی احبّای ابناء خلیل همدان شکل گرفت و هر یک از آنان در نهایت اشتعال و انجذاب به تبلیغ نفوس دیگر پرداختند و بر اثر مجهوداتشان پیشرفت و انتشار امر مبارک در بین احبّای ابناء خلیل همدان بسیار سریع و چشمگیر گردید.

پایان

* اوّل بار موضوع این عریضه و صدور و ارسال لوح مبارک بر صدر آن، توسّط جناب میرزا آقاجان شاکری علیه ررحمة و الرضوان در کتاب *شاکری نامه* مندرج گردید و نگارنده سالها تلاش و کوشش نمود تا شاید نسخه‌ای از آن در خانواده‌های منتسب به دست آورد لکن همه اظهار بی‌اطّلاعی نمودند. تا روزی پاکتی از ساحت بیت العدل اعظم به افتخار نگارنده واصل و سواد فتوکپی عریضه‌ مزبور را عنایتاً بدون اینکه تقاضائی شده باشد ارسال فرمودند.



©Afnan Library Trust, 2026

از مجله پیام بهائی
شماره ۲۱۵ مهر ۱۹۹۷

# کیفیّت اقبال یهودیان همدان به دیانت بهائی (۲)*

موسیٰ امانت

**اعلان عمومی امرالله در همدان :**
جناب حکیم آقاجان به این مقدار کفایت ننمود و تصمیم به اعلان عمومی امرالله گرفت لهذا روز شنبه در کنیسه‌ای که خود عهده‌دار اجرای مراسم ادعیه و تلاوت تورات بود نطقی ایراد نمود و پرسید :

آیا تاکنون نسبت به شما خدمت کرده‌ام؟ آیا جز صدق و صفا از من مشاهده نموده‌اید؟ همهٔ حاضران بیاناتش را به سمع قبول اذعان و تصدیق نمودند. بعد فرمود : امروز برای شما بشارتی دارم و آن مژدهٔ ظهور ماشیَح موعود است که به تحقیق دریافته‌ام که ظهورات حضرت مسیح علیه السّلام و حضرت رسول اکرم (ص) بر حق و من عندالله بوده‌اند و اکنون یوم ظهور ربّ الجنود و "یوم ادونای" است. جماعت از استماع این خبر علیه وی قیام نموده از کنیسه اخراجش نمودند ولی نفوذ کلمةالله کار خود را کرد و در همان جلسه عدّه‌ای از متنفّذین یهود از صنف اطبّاء و تجّار به ایشان اقتدا نموده پی تحقیق گرفتند و به امر مبارک مؤمن شدند و بر اثر ایمان ایشان نفوس کثیرهٔ دیگر در ظلّ امر مبارک آمدند و امر تبلیغ به سرعت بی‌سابقه‌ای انتشار یافت.

**ابراز نگرانی مستشرقین یهود :**
بطوری که سبب اعجاب و حیرت مستشرقین یهودی گردید زیرا قبلاً همدان را دیده بودند و این ایّام که به همدان می‌آمدند جای بسیاری را در کنیسه‌ها خالی می‌دیدند و نگرانی خود را ضمن سفرنامه‌هایی که منتشر نموده‌اند ابراز و متذکّر شده‌اند چنانچه پیشرفت دیانت بهائی و نفوذ مسیحیّت در بین اسرائیل همدان به این ترتیب ادامه یابد در آتیهٔ نزدیکی نشانی از یهود در این شهر باقی نخواهد ماند (به این موضوع جناب دکتر حبیب لوی نیز در کتاب "تاریخ یهود ایران" اشاره نموده‌اند).

**ترک کنیسه و مراسم قدیمه :**
احبّای تازه وارد به مجرّد تصدیق امر مبارک ترک رفتن به کنیسه و اعیاد یهود و سنّت‌های قدیمه نموده به کلّی خود را مستقلّ می‌دانستند و به حفظ شعائر امریّه و ایّام متبرکه و اعیاد بهائی می‌پرداختند چنانکه مرسوم گردید که در اعیاد یهود احبّاء برای عرض تبریک به منزل دوستان و اقوام یهودی می‌رفتند و متقابلاً برادران اسرائیلی ایّام عید اعظم رضوان به دیدن احبّاء می‌آمدند و عید سعید رضوان عید رسمی بهائیان اعلان گردید.

**تکلّم به زبان فارسی در منازل احبّاء :**
بزودی احبّای تازه تصدیق دریافتند که بایستی در خانه بین خود به زبان فارسی صحبت کنند و زبان شکستهٔ عبری را ترک گویند. تحمّل این تصمیم برای جامعهٔ یهود همدان به اندازه‌ای

* بخش اوّل این مقاله در شمارهٔ ۲۱۰ آمده است.



©Afnan Library Trust, 2026

عجیب و غیر مترقّبه بود که جناب میرزا آقاجان رضوانی را که از پیشقدمان این تحوّل بود به لقب آقاجان فارسی‌گو ملقّب نمودند ولی طولی نکشید که جامعه، بهائی جمیعاً ترک زبان عبری نموده به فارسی صحبت کردند و زبان مزبور خود بخود در خانوادههای بهائی متروک شد .

**شروع به تحصیل فارسی و عربی برای قرائت و تلاوت کتب و الواح مبارکه :**

عدّه، کثیری از مؤمنین و مؤمنات فقط به خطّ عبری آشنایی داشتند و از تحریر و قرائت فارسی محروم بودند امّا شوق و اشتیاق تلاوت الواح و آیات و مناجاتهای مبارکه حتّیٰ سالمندان را تشویق و تحریص به فراگرفتن کتابت و قرائت فارسی نمود بطوری که نه تنها الواح و مناجات فارسی را تلاوت می‌نمودند بلکه لغات و کلمات و الواح عربی را نیز میخواندند و احتیاجی به خطّ عبری احساس نمی‌نمودند و در بین آنان نفوسی از قبیل جناب حکیم موشه حیم اتّحادیّه کلاس تدریس کتاب مستطاب اقدس تأسیس و تعلیم می‌نمود و سبب تبلیغ دانشمند معزّز و محترمی مانند حضرت صدرالصدور گردید .

**سیر مبلّغین در همدان :**

مساعی و مجهودات حضرات ناشرین نفحات‌اللّه و مبلّغین امراللّه تأثیر عمیق و عجیب در روحیّه و تشویق احبّاء داشت و این آمد و رفت مبلّغین مستمرّ بود بطوری که همواره یك یا چند نفر از ناشرین نفحات‌اللّه در همدان سکونت داشتند و مجالس تبلیغ می‌آراستند و در هر جلسه عدّه‌ای از متحرّیان حقیقت همراه دوستان بهائی خود حضور می‌یافتند و بر اثر استدلالات مبلّغین و تلاوت الواح و آیات الهیّه بسیاری به جامعه، بهائی می‌پیوستند . کافی است مذکور گردد که تنها جناب میرزا آقاجان شاکری آنگونه که در کتاب "شاکری نامه" به خطّ خود نوشته‌اند تعداد ۴۹ نفر از ناشرین نفحات‌اللّه را در همدان زیارت نموده‌اند و اسامی شریفشان را نوشته‌اند .

**حظیرة القدس و محافل عمومی :**

مدّتی طول کشید تا احبّاء حظیرة القدس تأسیس نمایند ولی از بدو امر رجال مؤمن منقطعی منازل خود را در اختیار مجالس عمومی گذاشته و خود خادم آن جلسات بودند چنانکه سالها منزل جناب حاجی یاری محلّ تشکیل محافل عمومی بود و زمانی منزل آقا یهودا علاقبند محلّ تشکیل مجالس بهائی و جلسات تبلیغی و رفت و آمد مبلّغین بود .

**خرید حظیرة القدس :**

این رویّه ادامه داشت تا اقدام به خرید حظیرة القدس آبرومندی نمودند و اشخاص منقطع خدومی مانند جناب میرزا اسماعیل خدمات حظیرة القدس را متحمّل بودند و اوقات شریف خود را وقف خدمات حظیرة القدس نموده بودند .

**احساس احتیاج به داشتن مدارس بهائی :**

همدان از شهرهای سعادتمند ایران بوده که از حدود ۱۰۰ سال قبل مدارس امریکائی و آلیانس اسرائیلیت در آن تأسیس یافته بود و اطفال و نوجوانان یهود غالباً محصّلین این مدارس بودند ولی خواسته، احبّاء آن بود که اطفالشان در مدارس بهائی کسب کمالات روحانیّه نمایند لهذا درصدد تأسیس مدارس بنین و بنات بهائی برآمدند و در نهایت موفّقیّت ابتدا مدرسه، پسرانه، تأیید و سپس به تأسیس مدرسه، بنات موهبت پرداختند و بر اثر لطف و عنایت و خدمات بی‌شائبه، مدیران و معلّمان نیك سیرت و منقطع آن مدارس اطفال بهائی به فراگرفتن زبان فارسی و قواعد عربی و السنه، خارجه و علوم جدیده پرداختند و ترقّیات شایان نمودند . این مدارس آنچنان جاذب انظار بود که در جشن‌های



©Afnan Library Trust, 2026

ساليانه، فارغ التحصيلی عدّه، کثيری از اولیای دانش آموزان و حکمران و رؤسا و متمکنین حضور یافته به تحسین و تمجید می‌پرداختند کار بجائی رسید که در یکی از جشن‌ها با اجازه، جناب سپهبد امیر احمدی که آن زمان فرماندهی سپاه غرب را در همدان به عهده داشتند هیئت ارکستر قشون در سردر مدرسه به نواختن موزیك پرداختند و این امر باعث اشتهار فوق العاده، مدارس و تزئید آبرو و اعتبار بهائیان همدان گردید.

به موازات مدرسه، پسرانه، تأیید به تأسیس مدرسه، دخترانه، موهبت پرداختند و دختران بهائی و سایرین در این مدرسه کسب معلومات و کمالات نمودند بطوری که بزودی خانواده‌های بهائی از پرتو معلومات این مدارس روحی جدید یافتند و رفته رفته بی‌سوادی از جامعه بربست.

## نزول الواح و آثار مبارکه به افتخار احبّای همدان و مدارس بهائی:

از عهد ابهیٰ مرتّباً الواح و آثار مبارکه، قلم اعلیٰ به افتخار احبّای همدان شرف صدور یافت و در عهد میثاق نزول الواح به اشدّ اشراق رسیده و کمتر خانواده‌ای را می‌توان یافت که به دریافت یك یا چند لوح مفتخر نگشته باشند در این الواح تمجید و تعریف فراوان از ثبوت و رسوخ و خدمات یاران همدان می‌فرمایند.

جمال اقدس ابهیٰ جلّ سلطانه در الواح عدیده احبّای همدان را با صدور الواح مبارکه به رمز "اهل الهاء و المیم" (حروف اختصاری همدان) مخاطب و مفتخر فرموده‌اند و اینك من باب نمونه يك یا چند فقره از آن آیات باهرات زینت‌بخش این شرح احوال می‌گردد:

*«یا اهل الهاء و المیم ان المظلوم اقبل الیکم فی هذا الحین من شطر السجن و یذکرکم بآیات الله المهیمن القیّوم قد ذکرناکم فی الواح شتّیٰ بذکر تضوعت منه رائحة الرّحمن لو کنتم تعلمون قد ذکرکم الامین مرّة بعد مرّه و اراد لکم ما یؤیّدکم علیٰ عمل یکون باقیاً فی الاعصار و القرون... انّ الفضل کان بینکم و ذکرکم نسئل الله ان یؤیّده و یؤیّدکم علی ما یحبّ و یرضیٰ انّه هو الحقّ علّام الغیوب.»*

*«به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنوید: جناب امین علیه بهائی و جناب فضل علیه عنایتی اولیای آن ارض را ذکر نموده‌اند نفوس مطمئنّه، مستقیمه، راضیّه لا زال لدی الله مذکور بوده و هستند لعمرالله از قلم اعلیٰ ذکرشان در صحیفه، حمراء مذکور این ذکر را محو اخذ نکند و تغییر راه نیابد هر بصیری آگاه و هر خبیری گواه آنچه از قلم اعلیٰ جاری شده شبه و مثل نداشته و ندارد...*

*جمیع احبّاء را به فضل و عنایت حقّ بشارت می‌دهیم و همچنین ابناء خلیل و ورّاث کلیم را عندالله هر یك مذکور از صغیر و کبیر و اناث و ذکور بر کلّ لازم است تمسّك نمایید به آنچه سبب تقدیس نفوس و اقبال عباد است قلم نصح الهی در لیالی و ایّام ذکر فرموده آنچه را که فرات رحمت از او جاری و انوار فضل از او مشهود طوبیٰ از برای نفوسی که به آن تمسّك جستند...»*

(منظور از "امین" مرحوم حاجی ابوالحسن امین حقوق الله و از "فضل" جناب ابوالفضائل علیهما رضوان الله است که آن زمان در همدان تشریف داشته‌اند و ترقّیات و بشارات روحانی همدان را در عرایض خود گزارش می‌نمودند.)

و در مقام دیگر فرموده‌اند:

*«طوبیٰ لاولیائی فی ارض الهاء و المیم انا ذکرنا الذین آمنوا هناك من قبل بذکر لا تعادله ذهب العالم و لا کنوز الامم انّ ربّك هو المعین فی کلّ حین لا اله الاّ هو الحقّ الیقین.»*

دنباله دارد



©Afnan Library Trust, 2026

از مجله پیام بهائی شماره ۲۱۶
نوامبر ۱۹۹۷

# کیفیّت اقبال یهودیان همدان به دیانت بهائی (۳)

موسیٰ امانت

**چاپ الواح و مناجاتها در کتاب ادعیه حضرت محبوب:**

بعضی از آثار مبارکه به افتخار ابناء خلیل همدان از قبل به صورت ادعیه و مناجات در مجموعه "ادعیه حضرت محبوب" (چاپ مصر، سنه ۱۳۳۹ هـ.) به چاپ رسیده از جمله صفحه ۳۲۷:

*«الها کریما خداوندا جودت وجود را هستی بخشید و موجود نمود ...»*

به افتخار جناب آقا خداداد همدانی عزّ نزول یافته است و در صفحه ۳۶۸:

*«الها معبودا این نهالی است تو غرس نمودی از امطار سحاب رحمت آبش ده...»*

به افتخار ابن یامین (حکیم بنیامین همدانی) عزّ نزول یافته. لوح مبارک:

*«یا ابراهیم طهر فؤادك بما جریٰ من القلم الاعلیٰ ثمّ اقبل الی الافق الابهیٰ و قل: الهی الهی اشهد انّك خلقت الآذان لاصغاء ندائك و الابصار لمشاهدة انوار ظهورك...»*

به افتخار جناب میرزا ابراهیم شهید والد مرحوم آقا سلیمان فائز خیّاط همدانی نازل گشته است. از لحاظ رعایت اختصار به همین چند فقره اکتفا گردید تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل.

و از قلم مبارك حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه الواح عدیده به افتخار احبّای همدان شرف صدور یافت که گر بگویم شرح آن بی‌حدّ شود. الواح چون غیث هاطل بر احبّای همدان نازل گشت و افتخار ابدی برای ایشان به مرّ قرون و اعصار باقی و برقرار گذاشت. از جمله می‌فرمایند:

*«ای خداوند مهربان دوستان همدان یاران تواند و خادمان درگاه تو ثابت بر پیمانند و نابت در این گلستان مشتعلند و منجذب متضرّعند و مبتهل مستقیمند و مستدیم بر عبودیّت تو ای ربّ کریم. خدایا این جمع مبارك را تاج عزّت ابدیّه بر سر نه و این انجمن انسانی را آیات رحمانی فرما و این نفوس نفیسه را انیس موهبت کبریٰ کن و این اشخاص محترمه را شهیر آفاق فرما توئی بخشنده و دهنده و مهربان*

*عبدالبهاء عبّاس»*

ایضاً:

*«ای احبّای الهی الحمدلله احبّای همدان همه دانند و مستقیم و ثابت به امر حضرت یزدان همواره نغمه ثبوت و رسوخ از آن اقلیم می‌وزد و مشامها را معطّر دارد فی الحقیقه در سبیل جمال مبارك نهایت زحمت و مشقّت را دیدند و صدمات کشیدند و اذیّت و جفا تحمّل نمودند و عقوبت و عذاب متحمّل گشتند. گهی اسیر حبس و زنجیر شدند و گهی در تحت تهدید تیغ و شمشیر، گهی به ضرب تازیانه مبتلا بودند، و گهی بی‌لانه و آشیانه. گاهی جریمه دادند و گهی معامله سقیمه دیدند و جرعه بلا از هر جامی*



©Afnan Library Trust, 2026

*چشیدند چون این بلایا در سبیل حقّ تحمّل نمودند فی الحقیقه عطایاست. پس ای یاران شکر کنید پروردگار را که تأسّی به جمال مبارک نمودید ...ع ع»*

**اعزام محصّلین به ممالك خارجه:**

احبّای همدان فی الحقیقه خَلق جدید شدند، افکارشان توسعه یافت و از اوّلین نفوسی بودند که به تحصیلات متوسّطه اکتفا ننموده اولاد خود را از پسر و دختر پس از اتمام دوره مدارس بهائی به دارالعلم بیروت و به کشورهای فرانسه و انگلستان برای کسب علوم جدیده فرستادند. بطوریکه همگی آنان به مقامات عالیه علمی فائز شدند و نفوس محترمی از آنان در مراجعت از بیروت و اروپا در همدان، طهران و سایرشهرها اطبّای حاذقی در طبّ عمومی، دندانسازی و جرّاحی نامور شدند و علاوه بر علم طبّ عدّه‌ای در سایر علوم از قبیل شیمی، داروسازی، زراعت، جنگلبانی و غیره و غیره تحصیل کردند و حتّی بنا به ذوق و سلیقه شخصی در مدارس دریاداری به تحصیل پرداختند و در مراجعت در وزارتخانه‌های مختلف مصدر خدمات مهمّه گشتند و به مقامات عالیه رسیدند.

**شکوفائی در عهد و میثاق:**

شکوفائی امر بهائی در عهد میثاق به درجه‌ای رسید که افراد محقّقین و مبتدیان بر اثر ممارست و شرکت در بیوت تبلیغ و استماع نطقهای استدلالی مبلّغین مرتّباً ایمان آورده هر یك مبلّغی می‌شدند و به تبلیغ اقوام و دوستان خود می‌پرداختند و این ترقّیات نه تنها در موارد روحانی و معنوی شامل بود بلکه در امور مادّی نیز ترقّی نموده رفته رفته برکات الهیّه شامل گشت و وضع اقتصاد رو به بهبود نهاد و از نظر مادّی و ظاهری نیز خانواده‌هائی در رفاه و آسایش با خانه‌های مجلّل و اثاث البیت نفیس و اتاقهای مبله که هنوز در خانه‌های اعیان شهر نیز دیده نمی‌شد مزیّن گشتند. اماء الرحمن بهائی نیز خود دارای تشکیلات امری شدند. ننه جمیلا کنیزکی که زمانی از عتبات عالیات بوسیله یکی از احبّاء به همدان آمد در اثر تبلیغ به امر مبارك ایمان یافته و دعوت مجالس اماء الرّحمن را عهده‌دار گردید و عجب آنکه حتّیٰ آن کنیز عزیز الهی نیز از موهبت نزول الواح مبارك حضرت عبدالبهاء به افتخارش محروم نماند و قلم معجز شیم حضرت عبدالبهاء که مانند غیث هاطل الواح مرتّب و مکرّر برای هر فردی به مناسبتی نازل می‌فرمودند مشارٌالیها را نیز مورد الطاف و عنایت قرار داده لوحی به افتخارش نازل و در این خدمتی که انجام می‌دهد ستوده‌اند.

چنان لطف خاصیش با هر تن است
که هر بنده گوید خدای من است

باری ترقّیات احبّاء نه به آن حدّ است که بتوان در این صفحات محدود توصیف و تعریف نمود.

**حقد و حسد اعداء:**

ترقّیات و پیشرفت امر باعث حقد و حسد اعداء شد تا در زمان آخوند ملاّ عبدالله که سیطره‌ای مهیب و نفوذی عجیب داشت. به طوری که زمانی با تحریك عوام النّاس حاکم بلد را از قلمه حکومتی تکان داده متواری نمود و شبانه با لباس مبدّل فرار اختیار کرد. و چون شاه آخوند را به مرکز احضار نمود در ورود طهران عدّه‌ای کثیر ضمن استقبال او را خوش آمد گفته و در مسیر خیابان‌ها با سلام و صلوات استقبال نمودند چنانکه شاه عوض تنبیه و مجازات او را با هدایای شال ترمه و عصای مرصّع و اسب سواری به همدان عودت داد و گفت:

ظالمی را خفته دیدم نیمروز
گفتم این فتنه است خوابش برده به

سعدی



©Afnan Library Trust, 2026

معلّمان و فارغ التحصیلات مدرسهء مبارکهء تأیید همدان سال (؟). نشسته ردیف جلو از چپ به راست، جناب صدیق عمانی، ۲– ؟، ۳– ؟، ٤ – جناب ادیب اهری، ٥ – جناب اسحق عمانی، ٦– جناب فاضل شیرازی، ۷– جناب حسن نوبهار، ۸ – جناب محمّدعلی شائق، ۹ – جناب سیّد عباس شوقی معلّم ورزش

بهتر که این فتنه از مرکز سلطنت دور ماند و در همان شهر سکونت گزینند.

**استقامت احبّاء در زمان آخوند ملاّ عبداللّه،**

احبّاء در زمان او دچار امتحانات و تضییقات فراوان شدند امّا حقّ جلّ جلاله نفوسی را که هرگز انتظار نمی‌رفت بتوانند با چنان حملاتی استقامت نمایند به ید قدرت مبعوث فرمود و افرادی امثال جناب حاجی یاری و یارانش تحمّل حبس و غل و زنجیر نمودند ولی زیر شلاّق و شکنجه فریاد *یا بهاء الابهیٰ* به عنان آسمان رساندند.

کار شهامتشان به درجه‌ای رسید که وقتی حاکم از حاجی یاری پرسید، مگر شما دعا و نماز هم دارید؟ گفت، البتّه که داریم. فرمود، بخوان. عرض کرد، قربان خواندن آن مشروط بر آن است که همه ساکت بنشینند و حرف نزنند و غلیان نکشند. فرمود، بسیار خوب بخوان. و در همان مجلس در حضور حاکم و سایر حاضرین شروع به تلاوت صلوة «*شهداللّه انّه لا اله الاّ هو*» نمود و چون حاکم از تبرّی گرفتن مأیوس شد مشارٌالیه را با اخذ وجوهی مرخّص کرد.

**غارت مجدّد حاجی یاری،**

حاج یاری بار دیگر غارت شد. این زمان الواح و آثار امریه را در کنج سقف حصیری منزلش قرار داد و از پشت بام فرار نمود و تمام اسباب و اثاث منزل و اجناس عطّاری‌اش حتّیٰ الواح و آثار مبارکه به یغما رفت و مفلس فی امان اللّه گشت و دست از استقامت بر نداشت.

جناب حاجی مهدی نامی یکی از پسر خواهرهای جناب حکیم آقاجان در این ضوضا گرفتار شد و علاوه بر تحمّل غل و زنجیر، و چوب و شلاّق جریمه پرداخت.



©Afnan Library Trust, 2026

دیگر بار بواسطه باز کردن مغازه‌اش در روز شنبه دچار ضربه شدید اعداء شد و یك چشم خود را برای همیشه از دست داد.

**شهدای امر از ابناء خلیل:**

از شهدا بگوئیم: از جمله آقا ابراهیم پدر آقا سلیمان فائز خیّاط که بواسطه باز کردن دکّانش در روز شنبه به تحریك یهود همدان یکی از "سالدات"های روسی به دکّانش وارد شده با ضربات مشت آنچنان بر سینه آن مظلوم کوفت که به منزل رفته درگذشت و به ملکوت ابهیٰ صعود نمود.

مؤمن مظلوم دیگری به نام آقا اسحاق بزّاز (عهدیه، پدر میرزا عبداللّه‌خان عهدیه) که دکّان خود را روز شنبه باز کرد و باعث حقد و کینه یهود شد وقتی برای استحمام به حمّام یهود داخل شد عدّه‌ای با لُنگ‌های تابیده به جان او افتادند و آنچنان بر پشت و پهلو و شکمش با لُنگ تَر زدند که به خانه آمد و صعود نمود.

**زندانی شدن احبّاء:**

بالاخره جمعی از وجوه احبّای اسرائیلی امثال دای روبن، حاجی یاری، حاجی مهدی ارجمند، حکیم رحمیم حافظ الصحه، حکیم الی، آقا سلیمان زرگر، آقا مراد نکونام، حاجی موسیٰ مبین، حاجی حکیم هارون ارفع، حکیم موشه حیم (اتّحادیّه)، حکیم موسیٰ و عدّه‌ای دیگر از احبّاء چنان استقامتی نمودند که نظیر آن دیده نشده بود.

**تأسیس مدارس:**

و همین تضییقات سبب شد که به فکر تأسیس مدارس پر برکت تأیید پسران و موهبت دختران افتادند و مدارسی که می‌توان آن را دارالعلمهایی خواند با نهایت شکوه و عظمت تأسیس نمودند که از مدارس چندین ساله آلیانس اسرائیلیت و مدرسه امریکائی سبق برد و مدیران و معلّمان منقطع عالِم و فاضلی چون جناب دکتر مسیح‌خان ارجمند اعلی اللّه مقامه. بعد از ایشان جناب موسیو آندره (عبداللّه‌خان ابن آقا سلیمان زرگر) که در پاریس تحصیلات عالیه نموده و اینك در مراجعت با اندوخته علم و دانش و اندامی زیبا و البسه فاخر ملبّس به کت و شلوار و پاپیون و تعلیمی در دست مانند یك فرد متمدّن آخرین مد فرانسوی که آن ایّام بسیار اهمیّت داشت مدیریّت مدرسه را بر عهده گرفت و آن را به مقام احسن التقویم رساند. به گونه‌ای ترقّی نمود که شاگردانش مشاربالبنان گشتند و در جشن‌های فارغ التحصیلی بانگ استقلال امر را به اعلی الندا در انظار خاصّ و عامّ بر افراختند. قلم از وصف آن عاجز است که چه بودند و چه کردند گویی مانند زر ناب در بوته امتحان درخشیدند.

**قیام به تبلیغ امر:**

مبلّغی چون حاج مهدی ارجمند اعلی اللّه مقامه آراسته به زیور علم الادیان مبعوث گشت و حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه کلید باغ رموز کتب مقدّسه را عنایتاً به او سپردند و با احاطه کامل و تأییداتی مستمرّ قیام به تبلیغ نمود.

**گلستان جاوید:**

در این گیر و دار نظر به اینکه برادران اسرائیلی مانع از دفن اموات احبّاء در قبرستان یهود همدان می‌شدند اوّل دفعه شخص شخیص



©Afnan Library Trust, 2026

احتفال اماءالرحمن همدان مربوط به سال ۱۳۱۵ شمسی

جناب حافظ الصحه علیه غفران الله قطعه زمینی از املاك شخصی خود را وقف گلستان جاوید نمود و مدّتی متصاعدین بهائی در آن محلّ به آداب و رسوم بهائی مدفون می‌شدند و چون جامعه توسعه یافت به خرید گلستان جاوید آبرومندی اقدام نمودند که الی حال باقی و برقرار است.

### استعفای جناب دکتر مسیح‌خان ارجمند و انتصاب میرزا موسیٰ

شخص شخیص دیگری بود از احبّاء به نام جناب میرزا آقاجان ایروانی (رفعت) که از اطبّای معروف آن زمان بود و مطبّ خود را در ایروان قرار داده بود. جناب دکتر مسیح‌خان ارجمند پس از یك دوره خدمات خالصانه از ریاست مدرسه استعفا نمود. بدنبال این استعفا از محفل روحانی عریضه‌ای به حضور مبارك حضرت عبدالبهاء معروض و کسب تکلیف گشت. عریضهٔ مزبور موقع حرکت هیکل مبارك حضرت عبدالبهاء به غرب واصل گردید و هیکل مبارك در صدر همان عریضه دستوراتی مرقوم و اعاده فرمودند و کمیتهٔ مدرسه و در رأس آن جناب میرزا آقاجان ایروانی ضمن اسفار خود اقدام به استخدام دانشمند محترمی به نام میرزا موسیٰ ادیب اهری نمود که از نظر خطّ و انشاء و ادبیّات و نظم و نثر احاطهٔ کامل داشت و ورود معظمله به مدرسهٔ تأیید سبب شهرت و ترقّیات علمی روز افزون محصّلین گردید بطوری که شاگردان این مدرسه از نظر ادبیّات و سواد فارسی و عربی ممتاز از دیگران شدند.

### صندوق خیریّه،

بار دیگر میرزا آقاجان ایروانی برای تأمین مصارف امریه پیشنهادی به عرض مبارك حضرت عبدالبهاء رساند که هر فردی ماهیانه مبلغ ناچیزی (روزی یك شاهی) در صندوق خیریه بریزد و این پیشنهاد مورد تأیید و تصویب هیکل مبارك واقع و از همان زمان صندوق خیریه نه تنها در همدان بلکه در تمام محافل روحانی ایران تأسیس گشت.

*دنباله دارد*



©Afnan Library Trust, 2026

# کیفیّت اقبال یهودیان همدان به دیانت بهائی (٤)

موسیٰ امانت

*«طوبیٰ از برای ابناء خلیل وراّث کلیم کـه در این روز پیروز به افق اعلیٰ توجّه نمودند و به اثر قلم مالك اسماء فائز گشتند انشاءالله به کمال شوق و اشتیاق و روح و ریحان به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند.»*
نقل از یکی از الواح جمال اقدس ابهی

**ورود جناب ابوالفضائل:**

شوق و ذوق تبلیغ در جامعه‌ٔ بهائی با ورود مبلّغین عالی‌قدر خادم و منقطع روز به روز تزاید یافت و بالاخّص با ورود دانشمند محترم حضرت ابوالفضائل علیه من کلّ بهاء ابهاه به همدان به اوج ترقّی رسـیـد بطوری کـه هر شب و هر روز مبتدیان به حضورشان معرّفی می‌شدند و نتایج فوق العاده‌ٔ تبلیغی در این اسفار نصیب جامعه‌ٔ بهائی همدان گشت. در حقیقت هر فرد از احبّاء خود مبلّغی شده و مبتدیان خود را برای تکمیل درجات ایمانی به حضور معظمله می‌آوردند. کار تبلیغ بجائی رسـیـد کـه احـبّائی از ابناء خلیل (جناب مـیـرزا سلیـمـان ترمـه فـروش) مـوفّق به دعـوت جناب ابـوالفـضـائل به منزل شـاهزاده مؤیّدالدّوله از شاهزاده‌های محترم قاجار که در قلعه‌ٔ حکومـتـی سـاکن بود گـردید و مـلاقـات جناب ابـوالفـضـائل سـبب تصدیق جناب معظمله گردید و سپس برادر محترمش مؤیدالسّلطنه و بعد از آن نفوس محترمی از اجلّه اعیان و اشراف همـدان تبلیغ شـدند و بلا فـاصله پس از تصـدیق امر مبارك جناب مؤیّدالدّوله و برادرش عازم ارض اقدس شده به زیارت حضرت عبدالبهاء فائز و تا آخر عمر به خدمات خالصانه‌ٔ خود ادامه داده با ایمان کامل صعود نمودند.

**تبلیغ جناب صدر الصدور:**

بار دیگر جناب حکیم موشه حیم اتّحادیّه که حکیم معالجِ دانشمند محترم جناب صدر العلماء بودند بامـعظمله مذاکـرات تبلیـغی نموده ابـتـدا با جناب حـاجی مـهـدی ارجمند و چند تن دیگر از احبّای مطّلع همدان مـلاقات دادند و چون اظهار تمایل بـه مـلاقـات نفـوسی از مـبلّغـین شـهـیـر امـر نمودند در سفری به طهران با هدایت جناب میرزا سلیمان سمـسار که در سبزه میدان طهران مغازه‌ٔ سمـساری داشت به حضور حضرات ایادی امرالله رسـیـده باب مـحاوره و مکالمه مفـتـوح و منجـر به تصـدیق آن نفس نـفـیس کـه واحـد کـالالف بود گـردید و آنچنان مجذوب و مفتون امرالله شد که دست از مناصب اداری خود کشیده قیام به تبلیغ نمود و از کلك مطهّر حضرت عبدالبهاء ملقّب به "صدر الصدور" گـردید و از تأسیسـات مهـمّاش



©Afnan Library Trust, 2026

معلّمین و فارغ‌التحصیلان مدرسه بهائی تأیید همدان سال ۱۳۰۶-۱۳۰۵شمسی
ردیف جلو نشسته از راست به چپ جنابان: یوسف صدیق عمائی - عطاءالله جاویدان - نورالدین ممتازی - هدایت الله فروهر- شیخ محمد ناطق -....- محمد علی شاهق

تأسیس کلاس درس تبلیغ بود که نفوس متعدّدی در ظلّ هدایت معظمله در کلاس ایشان به تحصیل مشغول شدند، امثال جنابان میرزا رحیم‌خان ارجمند، میرزا ابراهیم‌خان ارجمند، میرزا مسیح‌خان ارجمند، میرزا نصراللّه‌خان رستکار طالقانی، میرزا مسیح رستکار، میرزا روح‌الله خادم مازگانی و نفوس محترم دیگر که هر یك آیتی از علوم و فنون تبلیغی شدند و خود قیام به تبلیغ نمودند. شرح آن در کتاب "صدرالصدور" تألیف جناب نصراللّه رستکار علیه غفران اللّه مذکور است.

خدمات جناب صدرالصدور به مقامی رسید که پس از صعودش حضرت عبدالبهاء زیارتنامه‌ای مخصوص به افتخارش نازل و در یکی از الواح به قید قسم فرمودند که پس از صعود محبوب عالم حضرت بهاءاللّه جلّ جلاله هیچ واقعه‌ای به این درجه باعث احزان حضرتشان نگشت.

فی الجمله احبّای همدان در تبلیغ و در میدان خدمات گوی سبقت ربودند و آنچنان در جمیع شئون ترقّی نمودند که مصداق این مصرع شدند:

«این طفل یك شبه ره صد ساله می‌رود»

**اعزام مبلّغ به سایر نقاط:**

از اقدامات جلیله، دیگرشان ترتیب لجنه، تبلیغ بود که قیام و اقدام به اعزام مبلّغین و ناشرین نفحات اللّه به سایر بلاد ایران نمودند و مخارج آن را متقبّل شدند. حضرت عبدالبهاء این خدمت آنان را در لوح ارباب سیاوش سفیدوش چنین توصیف و تعریف می‌فرمایند:

***همدان باغ جنان:***

*«احبّای همدان به همّت بی‌پایان برخاسته‌اند و به اطراف مبلّغ ارسال می‌فرمایند همدان مطابق اسمش گشته و باغ جنان شده»*

**تبلیغ نفوسی از سایر بلاد:**

میدان تبلیغ و مجالس تبلیغی آنچنان گرم و پر رونق گشت که عدّه، کثیری از اهالی سایر بلاد چون به همدان آمدند کسب فیض نموده با



©Afnan Library Trust, 2026

لجنهٔ اصلاح همدان از راست به چپ نشسته جنابان: عزیز یزدانی، حاج عزیز گلشنی، حاج مهدی نامی، حییم صفیری. ایستاده از راست جنابان: عبدالله طبیب زاده، شاُم فرید، عبدالله متحدین

توشهٔ ایمان مراجعت نمودند. از این نمونه‌ها مخصوصاً از شهر کاشان فراوان داریم که حضرات یوسفیان و اسماعیلیان و آقا مراد امانت و غیره و غیره از آن قبیل‌اند.

**تعریف و توصیف جناب ابوالفضائل از احبّای همدان:**

جناب ابوالفضائل اعلی الله مقامه اسفار متعدّد به همدان فرمودند و باعث تبلیغ عدّهٔ کثیری شدند. حضرتشان آنچنان از خدمات و انجذابات احبّای همدان مسرور بودند که احساسات خود را در قالب این کلمات بر اوراق خاطرات خویش نگاشتند:

***عشية الوداع:***

«در عشية الوداع که از بلدهٔ طیّبهٔ همدان به حدود کرمانشاهان متوجّه بودم در بیت یکی از دوستان مجلس انس و لقای احباب تشکیل یافت. در اوّل دوستان فرقانی که در چهرهٔ هر یك انوار احمدی ملحوظ بود تشریف آورده پس از استیفای حظّ لقا و قیام به لوازم وداع مراجعت فرمودند. پس از آن احفاد خلیل و ابناء اسرائیل که در وجوه هر یك نضرهٔ نعیم و کمال کلیم مشهود بود مجتمع گشته یك دو ساعت در مطالب علمی صحبت نمودند رأیتهم باذن الله قادرین علی المعارف التی عجز عن کشفها قروم الحکماء و خائضین فی بحار ما وصل الی شواطئها فحول العلماء و بالغین الیٰ مقاماتٍ قصر عن بلوغها اکابر العرفا قد عجنت ید القدرة طینتهم بمیاه الفراسة و رسمت انامل العنایة علیٰ وجوههم آیات العزّة و اشرقت من شمس الفضل علیٰ قلوبهم انوار المحبّة کانّه أبدَعَ حضرةُ الحکیم خلقهم لاِعلاء امره و زیّنهم بالمحامد و المعالی لاِنجاز وعده.

سبحان الله ملاحظه رفت که هر یك با لطافتی ظاهر و نظافت و طراوتی باهر فی اللیالی و الایّام به تبلیغ عامّهٔ انام مشغولند و در نهایت اشتعال به عرفان غنی متعال مشعوف اینست قدرت خدای توانا که عداوتهای موروثی را به اینگونه اخوّت تبدیل نموده.»

**تشرّف نفوس مؤمنهٔ موقنه به حضور مبارك حضرت عبدالبهاء:**



©Afnan Library Trust, 2026

نفوس مؤمنه موقنه از احبّای همدان به خدمات بی‌پایان قیام نمودند و در عهد میثاق گروه گروه به زیارت طلعت مبارك حضرت عبدالبهاء شتافتند و بر روحانیّت و انجذاب افزودند.

**ادامه انتصارات:**

این تأییدات و انتصارات تا سنوات ۱۳۱۰-۱۳۱۱ شمسی ادامه داشت و شهر همدان یکی از پر جمعیّت‌ترین مراکز امری ایران بشمار می‌آمد و خانواده‌های بهائی از رفاه نسبی برخوردار بودند.

**حدوث رکود اقتصادی:**

همدان از شهرهای مهمّ و مراکز عمده تجارت و معاملات امتعه خارجه مخصوصاً انواع قماش بود. از سنوات ۱۳۱۰ به بعد اندك اندك ابتدا امتعه ژاپنی با قیمت‌های ارزان شروع به رقابت نمود و سپس تندباد انقلاب اقتصادی که ابتدا از امریکا و سایر کشورهای غربی شروع شده بود دامنه‌اش به ایران رسید و در شهر همدان آشوب و فلاکتی ایجاد نمود بطوری که حجرات سرای نو که مرکز معاملات قماش بود و هر حجره آن با سرقفلی‌های سنگین خرید و فروش می‌شد و حتّی سکّوهای درب ورودی کاروانسرای مزبور را به قیمت‌های گران اجاره نموده در آن به فروش قماش مشغول بودند ناگهان چون وبای اقتصادی به فاصله چند روز یکی بعد از دیگری دکّان‌ها را بسته اظهار ورشکستگی نمودند و ابواب معاملات و روابط اعتبار و اطمینان به کلّی مسدود گشت و هر خانواده‌ای بار سفر بسته اغلب به طهران مهاجرت نمودند و یك باره شهر همدان که از سالها شهرت و عظمت فراوان خود را حفظ نموده بود به صورت یك شهر متروك بی‌پناه

> *«طوبیٰ لکم یا ابناء الخلیل ورّاث الکلیم قد فُزتُم بما لا فاز به اکثر علماء عصری هنیئاً لکم بما شربتم رحیق العنایة من ایادی عطاءِ ربّکم المعطی الکریم ابشروا بما غفر لکم‌اللّه فی هذا الحین و طهّرکم عن العصیان و من بعد نوصیکم بتقوی‌اللّه و حفظ ما اوتیتم من عنده انّه هو التوّاب الغفور الرحیم.»*
>
> از مجموعه اشراقات صفحه ۱۹۲

درآمد و اهالی متفرّق شدند.

نگارنده به یاد دارد که در میدان معتبر و وسیع همدان در سر هر خیابانی یکی از کمپانی‌های اتومبیل تابلوهای بلند بالائی داشتند و اغلب کارخانجات اتومبیل سازی از قبیل فورد، شورُلت، دوج، گراهام و غیره و غیره در این شهر نمایندگی‌های آبرومندی تأسیس نموده و بهترین مغازه‌های میدان را در اختیار داشتند.

در این انقلاب و رکود کمپانی‌های مزبور دچار خسارت فوق العاده شدند چون رانندگانی که کامیون‌های متعدّد به اقساط خریده و در جادّه‌ها بارکشی می‌نمودند از شدّت رکود همه مجبور به فسخ قرارداد و برگرداندن کامیون‌ها و گاهی نیز از ناچاری و افلاس اتومبیل‌ها را در جادّه‌ها رها نموده و فراری می‌شدند.

شرح این رکود در این مختصر نگنجد فقط به اشاره‌ای خواستم علّت مهمّ فروریختن و درهم شکستن امور اقتصادی و ورشکستگی تجّار، کسبه، کارگران، دکّانداران، طاقه فروش‌های قماش و غیره و غیره را شرح دهم و متأسّفانه در این بین جامعه بهائی نیز مانند سایرین از این غضب رکود بی‌نصیب نماندند و اغلب ترك خانه و کاشانه نموده اکثراً با دست تهی اضطراراً عازم



©Afnan Library Trust, 2026

طهران شدند و در طهران به مشاغل متفرّقه بی‌اعتبار پرداختند. نفوسی که از محترمین احبّای متمکّن همدان بودند در طهران دیده می‌شد که به بنگاه‌های معاملات ملکی پناه برده به مختصر درآمدی امرار معاش می‌نمودند، خلاصه به قول شاعر:

چنان زد بر بساطش پشت پائی
که هر خاشاك او افتاد جائی

در بدری عجیبی رخ داد و آن رونق و اعتبار و رفاه و آسایش تبدیل به اضطراب و در بدری گردید.

**تعطیل مدارس بهائی:**

متعاقب این بلیه، عظمیٰ بلیه، دیگری دامن‌گیر جامعه، بهائی ایران شد و آن تعطیل مدارس بهائی به دستور شخص رضاشاه سلطان مقتدر زمان در دوره، کفالت جناب علی اصغر حکمت در وزارت فرهنگ بود که اضطراراً مدارس پر رونق بهائی تعطیل شد و اطفال بهائی سرگردان و بی‌سر و سامان ناچار انفراداً یا همراه خانواده عازم طهران و یا سایر نقاط شدند و رفته رفته بهار رونق و اعتبار احبّای همدان یك باره مبدّل به خزان شد و خانواده‌ها پراکنده شدند و خدا عالم است که اغلب با چه اوضاع نابسامانی مواجه گشتند تا رفته رفته بار دیگر ابواب برکات الهی من سایر الجهات بر وجه احبّاء مفتوح گشت و در طهران و سایر شهرستان‌ها دارای مشاغل آبرومند و ثروت و مکنت شدند و آب رفته به جوی بازگشت و همان متواریان دارای تجارتخانه و کارخانه و ثروت و مکنت و خانه و کاشانه به مراتب بهتر از قبل شدند و هرگز از درجات ایمان و خلوصشان کاسته نشد بلکه بر خدمت و عبودیّت افزودند و خانه‌ها و منازل احبّاء محلّ تشکیلات امریه گردید و در تقدیم تبرّعات سبقت گرفتند تا سنه، ۱۳۵۷ شمسی که رفته رفته آثار انقلاب اخیر پدیدار گشت و بیش از هر ملّت و مذهبی بلایا و مصائب آن دامن‌گیر احبّای ستمدیده، مظلوم ایران گردید که شرح آن را هم شنیده و آثار آن را به چشم دیده‌اند و تا کنون نیز ادامه دارد و همین فشار و تضییقات سبب خروج و مهاجرت احبّاء از طهران به سایر کشورهای جهان گردید و احبّاء در هر کشوری وارد شدند. ابتدا مواجه با مشکلات مالی و اقتصادی و از همه مهم‌تر زبان بودند که بحمدالله گروه جوانان از خانواده‌های مهاجر در این گیر و دار حلاّل مشکلات گشتند و به موفقیّت‌های روحانی و مالی عمده توفیق یافتند و در حقیقت فرج بعد از شدّت نمایان گشت و الطاف و عنایات الهی آنچنان دستگیر و مجیر گردید که در اقصیٰ نقاط عالم کشوری نماند جز اینکه احبّای عزیز ایران به آن دیار وارد گشته رحل اقامت افکندند و جوانان به تحصیلات عالیه در دانشگاه‌های معتبر پذیرفته شده به ترقّیات مهمّ علمی نائل گشتند که گر بگویم شرح آن بی‌حدّ شود، و چون مجبور به اختصارم به همین مقدار اکتفا نموده یقین دارم کلّیه احبّاء در ظلّ هدایت معهد مقدّس اعلیٰ و تشکیلات منظّم امریه در کلّیه، کشورها از رویدادهای مهمّ امر مطّلعند و مطمئن‌اند که آنچه واقع شد گرچه در ابتدا بسیار تلخ و ناگوار می‌نمود لکن به الطاف لا یتناهی الهی مآلاً سبب فتح و پیروزی خواهد گردید و انشاءالله شهر همدان و دیگر شهرها بار دیگر رونقی یافته و آبادتر از پیش خواهد شد.

پایان



©Afnan Library Trust, 2026

©Afnan Library Trust, 2026

# تاریخ زرین شهادت :

## شهید مجید

## سید محسن رضوی

جانباخته جاوید جناب سیّد محسن رضوی جام سرشار شهادت را با شکنجه در زندان نوشید و جان در ره جانان قربان کرد : خاندان رضوی از سادات والاتباری بودند که در شهرستان قروه از توابع کردستان زندگی میکرده اند . والد سید محسن بنام سید حسن از مؤمنین کردستان بود که غیر از محسن ، سه پسر دیگر و یك دختر در سایه تربیت بهائی وی میزیسته‌اند . لکن آقا سیّد حسن وقتی بدرود زندگی گفت ، محسن هنوز کودکی بود که کفالت امور این خاندان بعهدهٔ فرزند ارشد سعید جوان محوّل گردید . مادر ایشان هم که بانوی مؤمنه ای بود بعد از فقدان شوهر خود همهٔ شئون زندگی را حصر در تربیت روحانی و معنوی فرزندان کرد و در کمك و رعایت امور با سعید فرزند دلبند خویش شریك و سهیم گردید . مدت اقامت این خانواده در قروه زیاد طولانی نشد و به همدان برای امور تحصیل فرزندان روی آوردند . سعید بهمراهی مادر مهربان کودکان را به تحصیل واداشت و خود که تحصیل میکرد از بهره کار و شغل خود زندگی آنها را بقدر مقدور تأمین مینمود.

و امّا شرح شهادت جناب سید محسن رضوی که بوسیله یکی از دوستان نگارش یافته و نویسنده محترم برای نگارنده ارسال داشته است. مفاد شرح حال

عباس ثابت

بطور اجمال چنین است . محسن که کودکی و نوجوانی را در ظل تربیت روحانی برادر بزرگتر جناب سعید رضوی (۱) مبلغ و ناشر عزیز امرالله سپری کرد در سن ۲٤ سالگی با دوشیزه پروین خانم همتی عقد ازدواج بست و از این اقتران دو دختر و یك پسر شمع انجمن و روشنائی دیدهٔ پدر و مادر گشتند . در طهران سالهای متمادی خدمت در لجنات امریه را وجهه همت خود داشت و برای امرار معاش بکار در دائره جنگلبانی ، بصداقت و امانت خدمت کرد . لکن همکاران در مباحث دینی و مواردی در ارتباط بدیانت بهائی او را مورد پرسش قرار میدادند و گاه مورد توهین و سئوالات غرض آمیز میگردید . معذالك ایشان در نهایت متانت و در شأن یك بهائی اشکالات بی اساس آنها را پاسخ میگفت و نمی گذاشت غبار کدورت بر چهره تعصبات آنها پردهٔ دشمنی ایجاد نماید .

باری جناب محسن رضوی بکار و خدمت خود مشغول بود تا اینکه انقلاب در کشور عزیز ایران چهره گشود ، نامبرده این پیش آمد را امری الهی دانست و هراسی نکرد . بلکه بیش از پیش بخدمت یاران قدم پیش نهاد و ادامه کارش را نیز در ادارهٔ ترك نکرد . ولی چون اخیرا احساس کرده بود او را عنقریب از اداره اخراج خواهند کرد ، لذا اتومبیلی ابتیاع نمود که تواند بهنگام بیکاری امور معاش خود را از راه حمل مسافر تأمین نماید .

و امّا جام بلا که در این سالها برای احبا و اصفیا همواره سرشار بود در اردیبهشت ماه سال ۱۳۶۲ ش



©Afnan Library Trust, 2026

برای چند خانواده دیگر بدور آمد . و در پی پویش و جستجوی چند تن از پاسداران که بقصد هجوم بر مراکز بهائی بودند، جناب محسن رضوی که با دخترش در امر ازدواج قصد مراجعه به لجنهٔ مربوطه داشت با چند دیگر از یاران دستگیر گردید . موضوع گرفتاری او را از قلم نویسنده شرح حالش چنین میخوانیم : " . . . ایشان جهت امری همراه دخترشان ترانهٔ رضوی بلجنه ازدواج که در منزل جناب سرهنگ جلال . . . برگزار بود می روند . کارشان فوری بوده وبقولی قرار چنین بوده است که زود انجام گشته بمنزل خودشان مراجعت کنند . در این هنگام زنگ در بصدا درآمد و سرهنگ . . . درب را باز میکند و با عده ای از مامورین و پاسدارن روبرو میشود . آنها ضمن سئوالاتی از صاحبخانه وارد منزل شده و حاضرین در خانه را ضمن توهین مورد بازپرسی قرار میدهند . قبل از آمدن باین منزل جناب رحیم رحیمیان را نیز دستگیر و در اتومبیل خود تحت نظر داشته اند و چون میدانسته اند که در اینجا محل تشکیل لجنه‌ای در امور مربوط به بهائیان است ، لذا برای اطلاع کامل از هویت سایر اعضاء لجنه هر نفر از افراد این منزل را باطاقی دیگر برده همراه با ضربات مشت و سیلی ( بطوریکه ترانه رضوی نقل کرده است ) پرسشهائی راجع باعضاء دیگر لجنه و آدرس منازل آنها از آن مظلومان میخواهند و سرانجام در موقع خروج از آن منزل همهٔ اوراق ازدواج و کتب امری خود را به اتومبیل خود حمل میکنند و اتفاقا در این هنگام با ورود جناب کامران لطفی (۲) عضو فعال لجنه که قصد حضور در لجنه ازدواج را داشته روبرو میگردند که او را نیز دستگیر و با سایرین باتومبیل‌خودشان‌میبرند".

و اما تاریخ دقیق دستگیری شهید مجید محسن رضوی را نگارنده از شرح حال شهید عزیز کامران لطفی ، جوانیکه در میدان شهادت گوی رشادت را ربوده ، اقتباس کرده امد و همچنین تلگرافهائی که در موقع شهادت جوان مذکور و جنابان رحیم رحیمی و علی محمد زمانی از طرف معهد اعلی بعالم بهائی اعلام شده ، حاکی از این است که نامبردگان را در تاریخ ۵ می ۱۹۸۳ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۶۲ ش ) دستگیر و بزندان اوین گسیل داشته اند . لهذا با توجه بتاریخ مستند مزبور محسن رضوی هم در همان تاریخ ۱۵ اردیهشت ٦۲ دستگیر و بزندان برده‌اند . بدین گونه آن اسیران را که پاسداران با خود بردند ، آن دختر دلشکسته تنها در خانه سرهنگ . . . ماند . پس روی بمنزل خود آورد و با مادر غمدیده بجمع آوری اوراق و دیگر اسناد و کتابها پرداختند . اما فقط توانستند اوراق مذکور را همراه برداشته از خانهٔ خود بمنازل احباء فرار نمایند و طولی نکشید که آن دیوسیرتان بمعیت محسن رضوی بخانه آمده و کتابهای امری که بجا مانده بود در کیسه ای ریخته بدست ایشان حمل به اتومبیل خود مینمایند . سه ماه این خانواده ها از سرنوشت عزیزانشان بی اطلاع مانده بودند و کسی نمیدانست که آنها را بکدام زندان برده‌اند. تا اینکه افشین فرزند جناب محسن رضوی که در آن مدت بجستجوی پدر در بدر بوده او را بزندان فرا میخوانند و با مشت و لگد نشانی عمومی او را میخواسته اند و



©Afnan Library Trust, 2026

بهمین قرار سه بار وی را خواسته بوده اند تا بتوانند از عمویش که فراری بوده اطلاعی بدست آورند . همسر مشارالیه را نیز سه مرتبه اجازه داده بوده اند که با شوهرش در زندان ملاقات نماید و چندین بار هم آنها جهت مصادره اموال و صورت برداری بمنزل ایشان میروند و سرانجام بعد از مدتی که همسر نامبرده تقاضای دیدار مجدد از شوهر دلدارش میکند ، امکان ملاقات بدست نیاورده تا امیدانه بخانه مراجعت میکند . چه که در این اواخر قرائن حاکی بوده است که محسن رضوی را در زندان تحت شکنجه بی امان داشته‌اند تا او را وادار به تبری کنند و بالاخره خانواده وی فقط اطلاع می یابند که آن اسیر مظلوم را به آسایشگاه منتقل کرده اند .

در مورد چگونگی شهادت جناب محسن رضوی، باستناد نوشته ( نویسندهٔ شرح حالش ) که مرگ ایشان را در اثر شکنجه تشخیص داده‌اند، چنین‌است: " . . . بالاخره بعد از شش ماه یا بیشتر که از دستگیری ایشان گذشته بود شبی بمنزل پسر خواهر آن شهید تلفن شده و میگویند : چون محسن رضوی حاضر به اعتراف جرم خود نشد ( یعنی در واقع تبری نکرد ) و در این امر پافشاری نمود صبح امروز تیرباران گردید . بخانواده‌اش اطلاع دهید که جسدش به بهشت زهرا منتقل شد ! بنده و پسر ایشان افشین فوری صبح روز بعد به بهشت زهرا مراجعه کردیم بهمه جا و همه کس روی آوردیم ولی اثری از محل دفن ایشان نیافتیم . تمام دفاتر مردگان و کسانیکه از یك هفته قبل بآنجا جهت دفن آورده شده بودند ، دقت شده اسمی از آن شهید نبود . تا اینکه روز بعد با یکدیگر به خاتون آباد ( که از نظر دولت جمهوری اسلامی لعنت آباد خطاب گشته !) به محلی که اعدام شدگان بهائی را دفن میکنند رفتیم کسی نبود که راجع بمراقد مطلبی اظهار کند و جرئت هم نداشتیم که در آن قبرستان از مأمورین چیزی پرسش نمائیم . تا اینکه در قبور سمت چپ که به اعدام شدگان اختصاص داشت ، در کنار راه عبور از درب ورودی گورستان ، نهمین قبر که پیدا بود خاك آن تازه ریخته شده ، توجه ما را بخود جلب کرد . اما آنروز ما فوری برگشتیم . ولی افشین ، روز دیگری که مأمورین جهت استراحت نیم ساعته محل قبرستان را ترك کرده بوده اند ، بکمك یکی از احباء همان محل را نبش قبرنموده به صحت حدس ما آگاه گردید، آری همانجا آرامگاه شهید محسن رضوی بود و بنوعی که بعدها از افشین شنیدم : در روی سینه و جسد آن مظلوم هیچگونه اثر گلوله ای نبوده است و فقط سر او در قسمت پیشانی کبود و آثار ریزش خون از بینی مشهود بوده است . بلی باحتمال قوی ایشان را با شکنجه شهید نموده اند نه تیر باران " و جوانی که بر مزار شهدا بمناجات و دعا میرفته و در همان زمان دستگیری محسن رضوی گرفتار پاسداران بیرحم گشته و با آن راد مرد شهید مدتی در زندان همعنان بوده ، بعد از آزادی داستان شهامتها و مردانگی او را چنین گفته است : " . . . ایشان در مقابل ظلم ستمکاران با دلیری که همه متعجب بودند ایستادگی میکرد و بسئوالات باز پرسان پاسخ میداد و طبق گفتهٔ یکی از



©Afnan Library Trust, 2026

مأمورین خود زندان بیشتر اعدام او بی باکی ایشان بوده است . وی در زندان بجوانان و دیگر احبائی که دستگیر می شدند کمك میکرد. حتی در سرمای سخت زمستان برای آنها بوسائل لباس گرم تهیه مینمود . بهمه قوت قلب میداد و بمقاومت و پایداری در مقابل ظلم و بیداد تشویق میکرد . "

در تلگرام بیت العدل اعظم الهی شهادت جناب محسن رضوی را مرموز اعلام فرموده اند . چنانچه در ترجمه پیام تلگرافی مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۸٤ چنین بیان گردیده است (۳) : " ایذا و آزار احباء در مهد امرالله ادامه دارد و کیفیتی مرموزانه تر پیدا کرده است. در ماه مارچ اقلا سه نفر از مسجونین در تحت شرایط مرموزی جان داده اند . دو نفر در طهران و یکنفر در کرمان . در جسد جناب محسن رضوی ۵۵ ساله آثار حلق آویز شدن ملاحظه شده است . . . "

---

۱- شادروان جناب سعید رضوی ، مبلغ و ناشر محترم امرالله که سالها در نهایت عبودیت در خدمت امرالله زندگی کرد و سالی چند پیش در کشور انگلیس جهان پرتشویش را بدرود گفت ، نگارنده با ایشان مدتی افتخار آشنائی و بندگی در مشهد داشته ام . تا کنون کویا شرحی از خدمات آن بزرگوار تحریر و نگارش نیافته است . امید چنان است که بعد از فقید سعید جناب سلیمانی که ده ها چهره های تابان ناشران امرالله را بقدر کفایت کشید : در این زمان نیز این امر از سوی مورخین و نویسندگان ارجمند پیگیری شده نام نامی امثال این خادمین را دفتر روزگار ثبت و ضبط خواهند فرمود .

۲ - بردیف (ل) این مجموعه شرح حال شهدا مراجعه شود .

۳ - نگاه کنید به نشریه امریکن بهائی ( می ۱۹۸٤ )

# آگهی

## آکادمی بهائی – پنجگنی

**دوره هشتاد و نهم**

از تاریخ ۱ الی ۲۱ ژوئیه ۱۹۹٤ منعقد و مخصوص یاران فارسی زبان از چهار گوشه جهان میباشد. علاوه بر غور و تفحّص در بحر ذخارف معارف امر اعظم مطمئنیم که برنامه های متنوّع این دوره سه هفته ای جزو خاطرات شیرین و دائمی عزیزان شرکت کننده باقی خواهد ماند.

**نودمین دوره**

بمدّت یك هفته از تاریخ ۱٤ الی ۲۱ ژوئیه برگزار میگردد . این برنامه سر آغاز دوره دو ساله تحقیق و تدقیق در آثار مبارکه و تعالیم الهیه است. مباحث عمده این دوره تحقیقی شامل دو موضوع "کتاب مستطاب اقدس" و "نظم بدیع جهان آرای الهی" میباشد.

علاوه بر استفاضه از حضور اساتید و دانشمندان عزیز بهائی ، حضور هنرمند عالیمقام سرکار خانم عهدیّه پاکروان و خانواده بر رونق و شکوه این دوره های مخصوص خواهد افزود.

جمع مخارج برای هر یك از شرکت کنندگان عزیز روزانه حدود ۹ دلار آمریکائی میباشد.

BAHA'I ACADEMY
P.O. BOX 39, Panchgani-412 805, M.S.
INDIA



©Afnan Library Trust, 2026